باضافات ومزایای بیشتر

شهید جاوید

حسین بن علی علیه السلام

اثر: صالحی نجف‌آبادی

شهید جاوید حسین بن علی (ع) ـ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی ـ
تهران ـ امید فردا ـ ۱۳۷۸
شابک: ISBN 964 - 5731 - 05 - 4
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:
۱ ـ واقعه کربلا، ۶۱ ق. ۲ ـ حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۶۱ ـ ۴ق.
الف. عنوان
۹ش۲۵ص/BP۴۱/۵/ ۲۹۷/۹۵۳۴
کتابخانه ملی ایران ۱۵۶۵۶ ـ ۷۸م



شهید جاوید
درباره فلسفه قیام امام حسین (ع)
آیت‌الله نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی
لیتوگرافی: نقش
چاپ چهارم (هجدهم کلّی): ۱۳۸۷.
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۹۰۰۰ تومان

نشانی: تهران ـ میدان انقلاب ـ ابتدای خیابان آزادی ـ ابتدای خیابان
جمالزاده جنوبی ـ کوچه دانشور ـ پلاک ۲ ـ واحد ۵
تلفن: ۶۶۹۱۷۴۴۹-۶۶۹۴۹۵۷۵ تلفکس: ۶۶۹۱۳۵۶۸
info@omidefarda.net www.omidefarda.net

نظر امام خمینی

درباره قیام امام حسین (ع)

امام خمینی ضمن سخنرانی تاریخی خود درنجف اشرف که برای محکوم کردن جشن‌های تحمیلی دوهزاروپانصدساله شاهنشاهی ایران! ایرادشد فرمودند:

«امام حسین (ع) مسلم را فرستاده است که مردم را دعوت به بیعت کنند وحکومت اسلامی تشکیل بدهد وحکومت فاسد را از بین ببرد».

چند نمونه از نامه‌های تقدیری که ازطرف آیات عظام وحجج اسلام ودانشمندان برای مؤلف کتاب (شهید جاوید) رسیده است :

۱

نامهٔ محققانه‌ای‌است که حضرت آیةالله آقای حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجانی مدظله از طهران ارسال فرموده اند که خود مستقلا کتاب پرمغز و گرانبهائی محسوب میشود :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

دانشمند معظم مؤلف محترم کتاب «شهید جاوید» دامت معالیه . پس‌از سلام وتحیات فائقه ، نسخه‌ای ازکتاب را ارسال فرموده بودید مطالعه‌کردم وآنرا بمنظور وهدف ازتألیف (ردشبهات نابجای بعضی ازمستشرقین و نویسندگان اهل‌سنت درحادثهٔ قیام مقدس حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه یگانه جهادشاهکار درراه‌حق وعدالت) وافی وکافی‌دیدم انصافاً درادای مقصودبهدایت دلیل وبرهان راه‌میانه‌را طی‌نموده‌اید فشکرالله‌سعیکم . مخصوصاً خاطر شریف را بیك نکتهٔ اساسی‌که جزء برنامهٔ پیامبران وجانشینان آنهاست معطوف میدارم : اقامهٔ حجة ازطرف باریتعالی بربندگان خود یکی ازسنن الهیه‌است که در طول تاریخ انسانیت بوسیلهٔ انبیاء عظام و اولیای کرام صلوات‌الله علیهم اجمعین جاری بوده وهست وآیاتی ازقرآن مجید آنرا تأکید نموده است : رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى‌اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ (سورهٔ نساء آیهٔ ۱۶۵) بنابراین یکی ازعلل قیام آنحضرت همانا اتمام حجة‌بود که دیگرجای عذر تراشی برای مخالفان وگمراهان نمانده ودربدبختی‌ها که بسوء اختیار و پس‌از اقامهٔ حجة برای خود ودیگران درهردو جهان‌فراهم ساختند زبان بشکایت نگشایند

و بگویند: لَوْلا اَرْسَلْتَ اِلَیْنا رَسُولاً ؟ .

در تاریخ اسلام درفاصلهٔ قریب پنجاه سال درسه نوبت زمینهٔ تشکیل حکومت صددرصد عادله که سعادت دنیاوآخرت جوامع بشری‌درسایهٔ آن فراهم‌میشدگسترده شد ومتأسفانه مردم استعداد و لیاقت استفاده وتنعم ازآن نعمت عظمی از خود نشان نداده ودرهرسه نوبت بادست جنایتکار خود آنرا برچیدند . اولی دربحـرانی ترین ادوار تاریخ که جهل وضلالت وبیدادگری جهانرا تیره و تار ساخته و انسانیت بحال احتضار افتاده ودرانتظاروآرزوی قیام مصلح ورهبر الهی دست‌نیاز واستغاثه بلندکرده بود . با بعثت حضرت رسول اکرم صلوات‌الله علیه وآله روح حیات در آن دمیده شد ومیرفت که درسایهٔ حریت وعدالت بکمال مادی ومعنوی رسیده و براستی رستگـار گردذ متأسفانه بارحلت آن بزرگوار قوای رجعیت بکار افتاده ومردم بتدریج بعادات وسنن جاهلیت گرایش نمودند و آیهٔ کریمهٔ اَفَاِنْ ماتَ اَوْقُتِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلٰی اَعْقابِکُمْ مصداق پیدا کرد وازاین پس قوانین‌شریعت درمعرض تحریف وسوء تفسیر ودرمرحلهٔ اجراء دچار تبعیض شده ودائرهٔ عدل رفته رفته تنگ‌تر گردید تادراواخر عهدعثمان چهرهٔ تابناك عدالت درمحاق جور واستبدادواستعباد واستثمار ناپدیدشد دراین‌مرحله باقیام‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌صلوات‌الله‌علیه‌بامرخلافت رحمت‌الهی‌شامل جهانیان‌گردیده وعدالت اجتماعی باردیگر رخساره بنمود وهزاران افسوس که دولت مستعجل شد و باهمهٔ مجاهدت پی‌گیروخستگی ناپذیر آنحضرت دراثر عدم‌رشد اجتماعی وبی‌لیاقتی مردم امر اصلاح متوقف ماند، وباشهادت آن بزرگوار و روی کار آمدن معاویه علیه اللعنه دورهٔ بیست سالهٔ اختناق فرا رسید وعوامل‌جور واستبداد آنچنان بکارافتاد که اِنَّ بَنی اُمَیَّةَ اِتَّخَذُوا مالَ‌اللهِ دُوَلاً وَعِبادَهُ خَوَلاً . وشد آنچه که میدانیم . شدت خفقان بیست ساله تحرکی درمردم و مخصوصاً در عراقیها که هنوز عدل و رحمت حضـرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه را بخاطر داشتند بوجودآورد وبازمینهٔ ظاهراً مساعدی که مردم عراق ازخود نشان دادند نهضت حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله علیه بوقوع پیوست وپرچم عدالت وحریت باردوّم به اهتزاز آمد و میرفت که جامعه را از یوغ

جور واستعباد رها نماید وقوانین آسمانی‌را درروی زمین مستقرسازد دریغا که قیام مصلحانه ونجات بخش آن بزرگوارهم‌باحق نشناسی وکفران نعمت وناسپاسی مواجه گردید وجامعهٔ نالایق به‌بخت و اقبال خود پشت پا زد يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا .
حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه بافراهم آمدن یاوران حُجّة را برخود تمام‌دید و به زمامداری واصلاح امر امت قیام نمود ودر خطبهٔ شقشقیه بدین معنی تصریح میفرماید : لَوْلا حُضُورُ الحاضِرِ وَقِيامُ الحُجَّةِ بِوُجُودِ النّاصِرِ وَما اَخَذَاللهُ عَلَى العُلَماءِ اَنْ لايُقارُّوا عَلى كِظَّةِ ظالِمٍ وَلا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَاَلْقَيْتُ حَبْلَها عَلى غارِبِها . حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله علیه نیز بموجب حدیث حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله که خود یکی ازراویان‌آنست : « مَنْ رَاٰى... مُسْتَحِلاً لِحُرَمِ اللهِ ناكِثاً لِعَهْدِاللهِ مُخالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ يَعْمَلُ فِي عِبادِاللهِ بِالإِثْمِ وَالعُدْوانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلا قَوْلٍ كانَ حَقّاً عَلَى اللهِ اَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ »
درزمینهٔ تحرك مردم عراق خودرا موظف بقیام علیه حکومت جائره دیده ودرخطابه های خود صریحاً میفرمود : وَاَنَا اَحَقُّ مَنْ غَيَّرَ . وَنَحْنُ اَهْلَ البيتِ اَوْلى بِوِلايَةِ هذَا الاَمْرِ مِنْ هٰؤُلاءِ المُدَّعِينَ ما لَيْسَ لَهُمْ وَالسّائِرِينَ فيكُمْ بِالجَوْرِ وَالعُدْوانِ . بدین‌سبب بار سفر عراق را بست تابکمك آنها قدرت بدست‌آورده وانقلاب‌را بثمررساند چه‌موعظهٔ تنها وبدون ضمانت اجراء بدرد انقلاب نمیخورد ومفسدان وسرکشان‌را سرجای خود نمی‌نشاند و طالب اصلاح در هر عصر بناچار میباید در پی کسب قدرت باشد لَوْاَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً اَوْآوي اِلى رُكْنٍ شَدِيدٍ (سورهٔ هود ۸۰) بدیهی است انگاه حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه درموقع عزیمت بعراق جهت مبارزه با اصحاب جمل و صفین بعدد قلیل (هفتصد نفر) نبود که از مدینه همراهش بودند بلکه به پشتیبانی مردم ولایات ومخصوصاً بکمك عراقیها اعتماد نمود و همچنین حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه نیز به‌همین‌امید واطمینان بصدهانامهٔ مردم‌عراق وگزارش سفیرمخصوص ومورد وثوق خود مبنی برآمادگی آنها بیاری ونصرت آن سرور رهسپار عراق شد و هردو بزرگوار مطابق سنن عقلائی وبمقتضای ظواهر امر رفتار کرده و بوظیفهٔ خود قیام نمودند اینکه بعدها هردو باسست عهدی و پیمان شکنی مردم مواجه گردیدند

حساب دیگری است واختصاص به ایشان ندارد و تشخیص مؤمن ومنافق ومخلص وریاکار مادام که درمعرض امتحان درنیامده‌اند کار آسانی نیست وشخص حضرت رسول اکرم صلوات‌الله علیه وآله نیز بارها با سست پیمانی وعهد شکنی منافقان مواجه شدند و پیش از آنکه وحی آسمانی ازخبث طینت و فریبکاری آنان پرده بردارد ایشان به مقتضای ظاهر حال واز دیدگاه حسن ظن بآنها مینگریستند وهمه‌را یار و اور خود میپنداشتند عَفَى اللهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ حَتّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ - (سورهٔ توبه آیهٔ ۴۳) . وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْاَعْرابِ مُنافِقُونَ وَمِنْ اَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لاتَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ (سورهٔ توبه ۱۰۱)

واما اخبار رسول اکرم صلوات‌الله عیبه وآله ازشهادت این دو بزرگوار که از طرق فریقین وارد شده واز مسلمات است وخود آن دووجود مقدس پیش از اصحاب سرّ وراویان حدیث ازآن آگاه بودند، دقت درالفاظ حدیث میرساندکه همه اعلام بوقوع چنین حادثه است نه دستور ایقاع وبوجود آوردن موجبات، آن وزمان وقوع حادثه دراین روایات ذکر نشده ودرابهام خود باقی است ومحتمل بود درجای دیگر و در زمان دیگر بوقوع پیوندد وبدین معنی نیست که ازرویهٔ عقلائی وتوسل وبکار بستن سنن طبیعی پیروی نشود ، چنانکه عبارت خطابهٔ حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله علیه فَاِنْ نَزَلَ الْقَضاءُ بِما نُحِبُّ فَنَحْمَدُاللهَ عَلى نَعْمائِهِ نیز حاکی از ابهام قضیه نسبت بزمان وقوع آنست . خلاصه آنکه برگزیدگان حق تعالی که رسالت ارشاد و اصلاح را عهده‌دار میشوند دونوع مأموریت دارند یکی هدایت مردم براه حق پرستی و بهبود وضع مادی وروحی آنها درحدود امکانات وشرائط مساعد ودیگری اتمام حجت و چنانچه درضمن این مأموریت بشهادت هم برسند سعادتی است که نبایدازآن روگردان بشوند مطابق نصوص قرآن مجید عده‌ای ازپیغمبران خدا درراه دعوت ورسالت خود بدرجهٔ شهادت نائل شده‌اند ولی حجت را برمردم عصرخودتمام کرده‌اند. ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كانُوا يَكْفُرُونَ بِآياتِ اللهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ(سورهٔ بقره ۶۱) . اولیاء عظام و اوصیاء کرام پیامبران نیز که درشرائط مساعد قیام به‌امر دعوت واصلاح وضع جامعه نمودند

از این سنت (فداکاری در راه حق) مستثنی نبوده و بچنین سرنوشتی دچار گشته‌اند ودرهرصورت وظیفه ورسالت خودرا به انجام رسانده‌اند یا بهدایت سواد اعظم مردم توفیق یافته ودرمبارزه بافساد پیروز شده‌اند و یابااتمام حجت بشهادت رسیده اند .
قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ (سورهٔ توبه ۵۲) . والسلام علیکم ۲۵ صفر ۹۱
سیدابوالفضل موسوی

۲

نامهٔ عالمانه‌ای‌است که دانشمند بزرگ آیةالله آقای حاج شیخ محمد شریعت اصفهانی مدظله از کراچی پاکستان ارسال فرموده اند که قسمت مهمی ازآن ذیلا درج میگردد :

بسمه تعالی

هیئت علماء امامیه
محمد شیخ الشریعة
۱۱۶ پارسی کالونی کراچی ـ ۳

خدمت حضرت‌حجةالاسلام‌والمسلمین‌آقای شیخ‌نعمت‌الله‌صالحی دامت برکاته .
معروض‌میدارد : سلامتی‌آنوجود را ازدرگاه احدیت‌خواستارم وامیدوارم نیش قلمتان برای حق بنیانگذار بوده وبرای ظلم ریشه‌کن باشد . اصولا کتاب ، خواننده ونویسنده را بهم نزدیک‌میکند یاازیکدیگر جدا میسازد واتفاقاًکتاب «شهیدجاوید» که هدیهٔ گرانبهای برادر گرامی بود رشتهٔ الفتی بین مخلص وحضرتعالی ایجادکرده که بی‌اختیار درمقام تصدیع برآمده چونکه دروقت مطالعه احساس مینمودم بایك موجود زنده‌مؤمن شجاعی طرف مکالمه‌میباشم‌وحلاوت وجاذبیت بیان‌او اجازه‌نمیدهد صحبت اورا نیمه رها کرده تا آنکه چشمم به این جمله خورد : وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَوْمَ

و

وُلِدْتُ وَيَوْمَ قُتِلْتَ وَيَوْمَ تُبْعَثُ حَيّاً » پایان « تأسف خوردم که وحی ملکوتی قطع‌شد .

همان قسم که پارلمان جهت وکلاء مصونیت ایجاد میکند چوبهٔ منبرهم برای آقایان منبری مصونیت ایجاد کرده وهرچه بفرمایند صحیح‌است وعوامی‌که مایحتاج علماء میباشند تصدیق میکنند واگر احیاناً ازعلماء بپرسند کـه فلان مطلب صحیح است یانه وآن آقاهم اتفاقاً فاضل و بااحتیاط باشد جواب میدهد : انشاء الله صحیح است وحضرتعالی این مصونیت‌را ازبین برده وبدون کـلمهٔ انشاء الله جواب داده‌اید اگرچه درآخر کتاب نصیحت‌فرموده‌اید که بامطالب‌کتاب بجنگ صریح منبر نروید. این یك شجاعت شما .

هرجامعه‌ای دارای چهار عنصر اساسی است : علم . مال قدرت . توده . اگر علم برسه عنصر دیگر حکومت داشت علم میتواند وظیفهٔ ملکوتی خود را انجام دهد وآن جامعه را بسعادت خود برساند ، و اگر هریك ازآن سه عنصر دیگـر ، علم را استخدام نمود علم ، آزادی خودرا ازدست میدهد ونمیتواند در طـریق تکامل خود سیر نماید ووظیفهٔ مقدس خودرا انجام دهد ودر نتیجه ان جامعه روی به انحطـاط گذاشته وعلم که بایستی قلادهٔ طلائی باشد قید خاردار میشود و امروزه روحانیت ما تحت تأثیر دوعامل متضاد واقع شده وهیچیك واقع وحقیقت‌را نمیخواهد یکی قدرت است ودیگری توده لذا بایستی اسلام‌را یا به لهجهٔ چاله میدانی شنید یابانغمهٔ لاله زاری وشما توانستید باهردو مخالفت کنید . این‌هم یك‌شجاعت شما .

نقاش نمونه‌ای درمقابل خود نگه‌میدارد و شاعر بمنظره‌ای چشم میاندازد تا ازآن وحی گیرد ونقشی ترسیم گردد یاشعری گفته شود وحضرتعالی اجتماعی راکه درآن زندگی میکنید مبدء وحی خود قرار داده وآنرا باتغییر اسماء واماکـن شرح داده‌اید وجملات کتاب که ازیکروح متأثر وپرهیجانی تراوش کرده این احتمال را میپروراند . این‌هم ازشجاعت‌است ...

حقیقتاً توضیحات حضرتعالی فوق‌العاده قابل تقدیر است وکاملا جمیع راههای انتقاد فقهی وسیاسی‌را ازآنوجود مقدس برای‌ظاهر بینان دورکرده‌اید وثابت‌نموده‌اید

که حسین علیه‌السلام درتمام مراحل زندگانی خود ازاحکام فردی واجتماعی که‌دین مقدس اسلام تشریع فرموده باندازهٔ عاقلترین وفقیه ترین فرد مسلمان پیروی فرموده وموبمو تطبیق نموده‌است .

غرهٔ ربیع‌الاول ۱۳۹۱ . الاحقر محمد شریعت اصفهانی



نامه‌ای است از دانشمند گرانمایه فیلسوف بزرگوار جناب استاد محمد تقی جعفری دامت برکاته :

بسمه تعالی

حادثه‌ای مانندحادثهٔ خونین نینواکه رهبر قهرمانش‌حسین‌بن‌علی‌علیهما‌السلام است ازبزرگترین‌ذخائرانسانیت درگذرگاه قرون واعصاراست. این واقعهٔ‌عظیم‌انسانی والهی اگر قدرت ادامهٔ‌عظمت ونیروی‌تحریك انسانها بسوی مقاصد عالی‌انسانی‌نداشت ازمرز دشت نینواوسال۶۱هجری تجاوزنمیکرد ونام حسین وحرکت اودرمیان‌سالهای ۶۱هجری وسالی‌که گاندی‌باتمام صراحت اظهارکردکه‌ماراه حسین را پیش‌گرفته‌ایم تکیه‌گاه فداکاران‌جوامع انسانی‌نمیگشت.

این‌سخن امام حسین‌علیه‌اسلام که میفرماید: «لَكُمْ فِيَّ اُسْوَةٌ» عمل‌من دراین‌قیام سرمشق‌شماست»این حقیقت را میفهماندکه جنبش‌آنحضرت برای‌همیشه چون‌چراغی فروزان درراه انسانها میدرخشد وجوامع انسانی باید از این قیام پیروی کنند.

مسلم است‌که درچنین حادثهٔ بزرگی مخصوصاً با فاصله گرفتن صاحب نظران ازجنبهٔ‌عینی‌قضیه ، اختلاف‌نظردرتفسیر وبهره‌برداری ازآن یك مسئلهٔ طبیعی‌میباشد. بدیهی است ازنظر منطق واقع‌بینی، هیچ متفکری نمیتواند چنان واقعه‌ای را

مانند حادثه‌ای که درخانه‌اش ودرمقابل چشمانش اتفاق افتاده است تلقی نموده وهمهٔ خصوصیات قضیه را قاطعانه درمعرض افکار بگذارد.

کتاب«شهیدجاوید»که بقلم متین وواقع جوی دانشمند ارجمند آقای صالحی نجف‌آبادی نوشته شده‌آثار تتبع لازم ودقت نظر درآن کاملا روشن است .

آنچه‌که اینجانب‌ازمطالعهٔ کتاب‌احساس‌کردم اینست‌که ایشان‌کوشش وفعالیت شایسته‌ای درتحقیق حادثهٔ خونین‌کربلا صورت داده وریشه‌های‌آنرا که درهر دورمو جامعه‌ای میتواندآموزنده باشد نشان داده‌اند.

البته مسلم است‌که نویسندهٔ ارجمند آگاه‌ترازآنندکه تحقیقات مفیدشان‌را در این‌کتاب بعنوان واقعیات‌بسته وغیرقابل نظرتلقی‌نمایندبلکه ایشان بااین‌گام شایسته راهی پیش پای کاروانیان تحقیق بازکرده‌اندکه باگامهای مخلصانه وعالمانه درآن‌راه پیش بروند و بتدریج حقیقت قیام حسینی را هرچه واقع بینانه‌تر وروشن‌تر منعکس سازند انشاءالله ۱۳۵۱/۳/۲۱ محمدتقی‌جعفری

۴

عالم بزرگوار حضرت حجةالاسلام والمسلمین جناب آقای علامه دامت‌برکاته از بم کرمان دونامه برای مؤلف « شهید جاوید » ارسال فرموده ودر نامهٔ دوم که بمنظور اجازهٔ نشر نامهٔ اول ارسال شده مرقوم داشته‌اند : « بنظر قاصر حقیر کتاب « شهید جاوید » باعقیده‌ام موافق وشبهات واشکالات ناظرین به فاجعهٔ کربلارا مرتفع مینماید ... و اشکال بعضی برکتاب « شهید جاوید » از عدم تدبر است و در این عصر وزمان شایسته‌است مانند آن منتشر گردد واشخاص روشنفکر استفاده‌نمایند» اینک اولین نامهٔ معظم‌له باعنوان پشت پاکت :

بسمه تعالی

سلام‌علیکم ۱۲محرم ۱۳۹۱—بم‌علامه

حضور محترم حضرتمستطاب قدوة الانام عمدة الاعلام حجةالاسلام آقای حاج شیخ نعمت‌الله‌صالحی دامت‌برکاته. بعرض مقدس عالی‌میرساند: لایزال صحت‌وسلامت وعزت وعظمت وسطوت وموفقیت وتأیید وسعادت وجلال‌وجمال ومصونیت ومحفوظیت وجود مسعود را خواستارم و امید آنکـه بیمن سعادت و توجهات حضرت ولی‌عصـر ارواحنافداه ازجمیع مکروهات مصون وبرکنار باشید.دراول‌سال۱۳۹۱ هجری‌توفیق رفیق‌گردید بمطالعهٔ‌کتاب «شهید جاوید» نائل‌شدم.

وه! چه‌گوهر گرانبها و تحقیق عمیق وتدقیق دقیق‌آنرا یافته ومقاصد واعتقاد خودم رابه‌احسن وجه برشتهٔ تحریر وبعنوان‌کتاب‌دیدم هر ورقی مطالعه نمودم‌اشتیاق بیشتر پیدا شده تا پایان‌آن عین واقع وحقیقت دانستم لهذا عزم برآن دارم مقداری ازآن به‌دوستان ارمغان دهم فعلا۱۲جلد ازآن ارسال میفرمائید برای‌حقیر که‌موجب امتنان خواهد بودوالسلام. علامه



نامهٔ تقدیری است‌که دانشمندگرانمایه ونویسندهٔ شهیرجناب آقای احمدآرام درمورد کتاب « شهید جاوید » مرقوم فرموده‌اند :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

ایام جوانی من مصادف بود بازمانی‌که اقامهٔ مجالس سوگواری حضرت سیدـ الشهداء علیه‌السلام درایام محرم وصفربه اوج خود رسیده‌بود، پدر من که مردمتعبدی بود مرا ازکوچکی باخود به‌مجالس موعظه میبرد ، خدایش بیامرزاد که تمسک‌من به

دین واخلاق دینی نتیجهٔ همان دیدن دینداری اووپرورش دینی است که از این راه برایم فراهم‌آورده بود.

کم‌کم که به عقل رسیدم وکتابخوان شدم وباقرآن وروح‌آن انس بیشتری پیدا کردم دریافتم‌که هر دستاربندی نباید این حق‌را داشته باشدکه برمنبر پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برود وهرچه دلش خواست بگوید. به‌اندازهٔ خودم هرجا مقتضی میشد نهی ازمنکری میکردم ولی چون‌کاری ازپیش نمی‌رفت سلامت را درآن دیدم که ازمجالس روضه دوری‌کنم. اینك دراین‌زمان‌چون مردم‌کتابخوان شده‌اندبسیاری از روضه‌خوانان قدیمی روضه نویس شده‌اند ودراین سالهای‌اخیر ازاین‌کتابها بسیار منتشر شده‌که اکثرآنها به مفت نمی‌ارزد. ومن‌کمتر به‌خواندن چنین‌کتابهائی هوس میکنم وکتاب مستطاب «شهید جاوید» راکه مدتها است منتشر شده به‌همین‌جهت‌اصلا ورق‌نزده بودم ولی به‌دلیلی ضرورت پیداکرد که‌آن کتاب را بخوانم‌وچون‌آنرا بدست گرفتم تا تمام نکردم برزمین نگذاشتم. دریافت واحساس من از کتاب نامبرده این بودکه سبك نویسندگی آن متین‌ومطالب‌ومطالبش بلند وعقل پسند واستدلالهایش‌قوی ومحکم ومنطقش رسا وروشن و تحقیقاتش روشنگر چهرهٔ واقعی قیام آسمانی سرور مجاهدان وجوابگوی‌بسیاری از اشکالاتی است‌که دراطراف نهضت مقدس امام حسین علیه‌السلام‌دردل روشنفکران‌بود.

این‌احساس خودم را به‌دوستی گفتم، اوگفت: «دراطراف این کتاب‌زمزمه‌هائی وجود دارد.» ولی برای من مثل روزروشن است‌که اکثر این آقایان این‌دستورقرآن کریم راکه باید بسخنی گوش‌داد ونیکوی آنرا پذیرفت و از آن پیروی کرد از یاد برده‌اند وباز به‌گفتهٔقرآن‌ازآن‌کسانند که میگویند: ما در راهی میرویم‌که‌پدرانمان رفته‌اند.

اگر دین‌اسلام راه راست است‌که باید راه جهانی شود ونشده است ناگزیر از جائی به بیراهه افتاده است وبازگشتن بهراه صحیح‌آن از نخستین واجبات مسلمانان است . ازخدای‌بزرگ‌مسئلت دارم‌به‌آقای صالحی نجف‌آبادی‌فرصت وقدرت‌وشکیبائی

عنایت فرماید تا باقلم معجزشیم خود کتابی تألیف کند ودرآن باهمان روش اسلامی و عقلانی معلوم کند چه چیزهائی ازمسلمانی نیست که بیش ازآن چیزهاکه ازمسلمانی است رنگ دین برآن زده شده است تا شاید وسیله‌ای شودکه آنانکه فوج فوج ازدین پوشیده ماندهٔ خدا بیرون میروند روشنائی خیره‌کنندهٔ مسلمانی واقعی را ببینندوفوج فوج بهراه مسلمانی بازگردند. این کار از عهدهٔ این مرد عالم عاقل مخلص دلسوز ساخته است انشاءالله.

۱۰ فروردین ماه ۱۳۵۱ احمدآرام



یکی ازوعاظ دانشمند رشت دونامهٔ تقدیر درمورد کتاب «شهیدجاوید» نوشته‌و ضمن یکی ازآندو مرقوم داشته‌اند:

«حضرت آیةالله ضیابری مدظله‌العالی فرمودند ، کتاب «شهید جاوید» را از اول تا آخر خواندم مؤلف بسیار زحمت کشیده وخوب نوشته است» اینك متن یکی از دو نامهٔ معظم‌له :

بسمه تعالی

دانشمندگرانمایه حضرت حجةالاسلام جناب آقای حاج شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی زیدعزه‌العالی. کتاب مستطاب «شهیدجاوید» که از رشحات قلم محققانهٔ آن مؤرخ عالیقدر بودبدقت مطالعه‌شد. حقاکسیکه کمترین اطلاع تاریخی داشته‌باشد میداند که‌چه‌حق بزرگی بسلسلهٔ جلیلهٔ اهل‌منبر پیدا نموده‌اید وحقیقت قیام حضرت ابی‌عبدالله‌ـ الحسین علیه‌السلام را باقلمی شیوا ومستدل اثبات فرموده‌اید واین اثر خداپسندانهٔ شما بعدها ثمرات پرفائده‌ای خواهدداشت ومورد توجه‌ارباب‌دانش بالاخص نسل‌جوان

واقع خواهد شد.

توفیقات بیش ازپیش شما رااز خداوند متعال آرزودارم ۲۰شعبان المعظم۱۳۹۱.

۷

نامهٔ تقدیری است که ازطرف انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر تهران ارسال شده است :-

بسمه تعالی

دانشمند محترم جناب آقای صالحی نجف‌آبادی . موفقیت شما را در تألیف کتاب «شهیدجاوید» که روشنگر چهرهٔ واقعی قیام خونین کربلاست صمیمانه تبریك میگوئیم. لبهٔ تیزانتقادات غیر منطقی همیشهٔ متوجه اصولی ترین اندیشه‌های اجتماعی واصلاحی بوده است. بدینجهت ما معتقدیم که انتقادات غیر اصولی وتعصب‌آمیزی که براثر ارزندهٔ شما نگاشته‌یا بصورت بیانیه ایراد شده بهیچوجه ازارزندگی اثرمتین ومنطقی شما نخواهدکاست ودرهرصورت آنهائی که با اندیشه‌های نو وسازنده مبارزه میکنند برای همیشه دراجتماع برتری نخواهند داشت وگذشت زمان تام آنها رازیر پای خواهد نهاد. انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر امیدوار است که درتألیف آثار مشابهی که نمایشگر چهرهٔ واقعی قرنهامبارزات عادلانهٔ اسلامی میباشد توفیقات الهی نصیبتان گردد.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر تهران ۱/ ۸/ ۱۳۵۰

۸

اهداء بمؤلف محترم کتاب «شهید جاوید» دانشمند معظم حجة الاسلام آقای صالحی نجف آبادی که با تتبع وسیع و تجزیه و تحلیل تاریخی خود پیرامون قیام مقدس سالار شهیدان حضرت حسین علیه السلام، عقده‌های گره خورده در گلوی نسل جوان را گشودند بخاطر تحمل آنهمه رنج . محسن خیاطان (خانم) طهران

در عمر خویش خواندم صد نکته از معانی — هر یك چو آب کوثر در پاکی و روانی
تحقیق را بتحقیق هر سو که ره سپردم — روشن شد از حقایق رازی مرا نهانی
تا با «شهید جاوید» پیوست جان مشتاق — دل یافت با حقیقت پیوند جاودانی
ای کلك حق نگارت از لطف حق مؤید — اندیشهٔ تو باشد الهام آسمانی
ارزانی تو آمد از فیض پاك جانان — این مایه نکته‌سنجی وین پایه نکته‌دانی
کلك تو خوش برافکند پرده زچهرهٔ حق — بی آنکه پاکشد سست در راه سرفشانی
در کوی نامجوئی فرسود پای (خانم) — تا یافت ره چو عنقا در قاف بی‌نشانی

تشکر و معذرت :

بدینوسیله از آیات عظام و حجج اسلام و وعاظ بزرگوار و دانشمندان محترم و دانشجویان عزیز و سایر طبقات و افرادی که نامه‌های تقدیر درمورد کتاب «شهید جاوید» ارسال فرموده‌اند صمیمانه تشکر میشود واز اینکه بسیاری از نامه‌های پرارزش آن ذوات محترمی که اجازهٔ نشر آنها را داده‌اند چاپ نشد معذرت خواهی میگردد .

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

کتابی که در موضوع قیام مقدس حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه بقلم جناب مستطاب حجة الاسلام آقای آقا شیخ نعمت الله صالحی نجف آبادی دامت افاضاته نگاشته شده یکی از با ارزش ترین تألیفات عصر حاضر است. من آن را با دقت خواندم و چنین یافتم که علاوه بر اطلاعات عمیق تاریخی فوائد مهمه زیر را در بردارد:

۱ — اعتراضاتی که بر قیام امام علیه السلام شده به بهترین وجه پاسخ داده شده است

۲ — اشتباهات بعضی از مستشرقین که در افکار غرب زدگان اثر گذاشته است روشن و مبین گشته است

۳ — قیام آن حضرت بطرز بی سابقه ای با موازین عقلی و اجتماعی تطبیق شده بطوری که بسیاری از اشکالاتی که در ذهن مردم هست خود بخود حل می‌شود.

۴ — مؤلف در این بررسی دقیق تاریخی، روش کاملا جدیدی را انتخاب کرده و با استفاده از اسلوب علمی خالص و تتبع وسیع راه تجزیه و تحلیل صحیح را در اینگونه مسائل نشان داده است.

موفقیت مؤلف محترم را در راه خدمت باسلام و مسلمین از خداوند متعال خواستارم. والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین ورحمة الله وبرکاته

۱۵ صفر ۱۳۹۰ — حسینعلی منتظری نجف آبادی

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب حاضر که درباره قیام مقدس حسین بن علی صلوات الله علیه بقلم دانشمند معظم حجة الاسلام آقای حاج شیخ نعمة الله صالحی نجف آبادی نوشته شده بدون مبالغه در نوع خود بی نظیر است. اینجانب آنرا یکبار با دقت خواندم و لذت بردم و استفاده کردم. از امتیازات این کتاب: تتبع وسیع و تحقیق و ابتکار و بررسی مسائل تاریخی بر اساس تجزیه و تحلیل دقیق علمی با اسلوبی کاملاً تازه و جالب و عقل پسند میباشد. و این اثر ارزنده مبیّن یک تحول جالب و ثمربخشی در مسائل مربوط به نهضت بزرگ حضرت سید الشهداء روحی فداه خواهد بود، و اشکالات و عقده هائی را که مخصوصاً طبقه روشنفکر و تحصیل کرده درباره قیام امام علیه السلام در دل دارند و گاهی بزبان می آورند حل خواهد کرد، موفقیت بیش از پیش مؤلف محترم را در راه خدمت مسلمانان [illegible] خواستارم ۳ ربیع ثانی ۱۳۹۰

ع مشکینی اردبیلی

باضافات ومزایای بیشتر

شهید جاوید

حسین بن علی علیه السلام

اثر : صالحی نجف‌آبادی



اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ بِاَمْوَالِهِمْ

وَ اَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَاللهِ وَ اُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

(سورهٔ توبهٔ آیهٔ ۲۰)

آنانکه ایمان آوردند وهجرت کردند وبا نیروهای مالی‌وانسانی‌خود در راه‌خدا پیکارنمودند نزدخدادرجهٔ بزرگتری دارند وهم‌آنان‌کامیاب هستند.

اهداء کتاب:

چون این کتاب پرتوی از تجلیّات روح بزرگ و آزادهٔ حسین بن علی علیه‌السلام است هیچکس را سزاوارتر از خود آنحضرت ندیدم که این اثر ناچیز را بوی تقدیم نمایم.

تقدیم بتوای سرور مجاهدان! که برای مقاومت در برابر دیکتاتوری و استبداد سیاه تاسرحد جانبازی، عاشقانه پیش‌رفتی.

تقدیم بتوای سالار شهیدان! که بجرم طرفداری از اسلام وحمایت از انسانیت باشمشیر حکومت جنگ طلب وضداسلام یزیدبن معاویه بخون‌خود غلطیدی.

تقدیم بتوای فرشتهٔ آزادی‌وعدالت! که در برابر تجاوز نیروهای مسلح ابلیسی وقانون شکن‌تسلیم‌نگشتی و بخاطر امضاءنکردن حکومت ضد قرآن جباران، در پیش چشم خانواده‌ات بخاك و خون آغشته گشتی

پیشنهاد لازم‌الاجراء :

مسئلهٔ‌قیام‌امام‌حسین علیه‌السلام‌یکی‌از پیچیده‌ترین مسائل‌تاریخی اسلامی است . و علت این پیچیدگی، اختلافات و تعارضاتی است‌که در مدارك مربوط به این مسئله وجود دارد وبهمین‌جهت درتشخیص حقیقت این قیام‌نظرهای متضادی اظهار شده. وازطرفی چون عمل‌امام حجت‌است باید واقعیت نهضت آن‌حضرت شناخته شود تامردم بتوانند ازآن پیروی کنند. بنابر این حرکت امام موضوع یك مسئلهٔ مهم فقهی وعملی‌است . و تا موضوع حکمی مشخص نشود عمل به‌آن حکم غیر ممکن است .

ازاینرو پیشنهاد می‌شود مسئلهٔ قیام سبط پیغمبر(ص) درحوزه‌های علمیه بهمان‌سبك درسهای‌عالی‌اجتهادی (خارج) ازطرف‌علمای طرازاول مورد تحقیق قرارگیرد ومحصول اجتهاد آنان منتشرشود تابدینوسیله هم به این آشفتگی‌که درنوشته‌های نویسندگان وگفته‌های گویندگان‌وجود دارد خاتمه داده شود وهم مـردم ازسرگردانی نجات یابند وهم پیروی وبهره‌برداری ازقیام عظیم امام میسرگردد .

آنچه شاگردان امام صادق علیه‌السلام نوشته‌اند:

بین کتابهائی که علمای اسلام در بارهٔ قیام امام حسین (ع) نوشته‌اند دو کتاب بنام «**مقتل الحسین**» وجود دارد که دو نفر از شاگردان برجستهٔ امام جعفر صادق علیه‌السلام تألیف کرده‌اند و از پرمایه‌ترین کتابهای مقتل بشمار میرود. نویسندهٔ این دو کتاب، یکی «**لوط بن یحیی**» معروف به «**ابی مخنف**» ودیگری «**هشام بن محمد**» معروف به «**کلبی**» است که هردو از علمای قرن ۲ هجری بوده‌اند و نجاشی در رجال خود ص ۲۴۵ و ص ۳۳۹ شرح حال این دو عالم بزرگوار را با اسامی تألیفاتشان آورده است.

تاریخ طبری:

مطالبی را که تاریخ طبری درموضوع قیام امام حسین علیه‌السلام نوشته از دو کتاب نامبرده نقل کرده وطبری آنجا که مطالب تاریخی را از کتابهای دیگر نقل میکند مورد اعتماد علمای شیعه بوده وازاینرو مرحوم سید رضی قدس‌سره بعضی از مطالب نهج‌البلاغه را مانند کلمهٔ ۳۷۳ از کلمات قصار از تاریخ طبری نقل کرده و مرحوم شیخ طوسی قدس سره در تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۴۰ و ۴۱ و ۴۳ و ۴۴ به نقل طبری استناد کرده‌است.

کتاب «شهید جاوید» هم از آنجهت به طبری اعتماد کرده که او مطالب مربوط بقیام سیدالشهداء (ع) را از دو کتاب پرارزش تاریخی یعنی مقتل «لوط بن یحیی» ومقتل «هشام بن محمد» نقل کرده. پس آنچه در کتاب حاضر از تاریخ طبری نقل شده مطالبی است که دو نفر از شاگردان ممتاز حضرت صادق علیه‌السلام درموضوع قیام امام حسین علیه‌السلام نوشته‌اند.

جنبهٔ ملکوتی امام:

پیغمبر و امام دارای دو جنبه هستند: ۱ـ جنبهٔ ملکوتی ۲ـ جنبهٔ بشری.

از نظر جنبهٔ ملکوتی دارای مقاماتی هستند که درك آن برای مردم عادی غیر ممکن است «وَصَحِبُوا الدُّنْیا بِأَبْدانٍ أَرْواحُها مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الأَعْلیٰ»[1] آنان در دنیا با بدنهائی زیستند که جانهای آنها به جایگاه بلندی تعلق دارد».

ولی از نظر جنبهٔ بشری هم سطح مردم دیگر میخورند و مینوشند و مریض میشوند و میمیرند. و در این سطح است که به رهبری مردم میپردازند. در این کتاب قیام امام حسین علیه السلام بر اساس جنبهٔ بشری و در سطح زندگی اجتماعی مورد بحث واقع شده تا حرکت آنحضرت بتواند سرمشق مردم دیگر باشد. بدیهی است وقتیکه قیام امام از نظر جنبهٔ بشری بررسی میشود نباید تصور شود که از جنبهٔ ملکوتی حضرتش چیزی کم شده زیرا این نکته بر همه کس روشن است که بیت رسالت بوسیلهٔ جنبهٔ الهی از خداوند کسب فیض میکنند و بوسیلهٔ جنبهٔ بشری با مردم انس میگیرند و فیض می بخشند چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید: «إنّا صَنائِعُ رَبِّنا وَالنّاسُ بَعْدُ صَنائِعُ لَنا»[2]. خداوند نعمت وحی و دین را در درجهٔ اول بما خاندان رسالت

۱ـ نهج البلاغة کلمهٔ ۱۴۷ از کلمات قصار و ارشاد مفید ص ۱۰۸

۲ـ نهج البلاغه نامهٔ ۲۸

ارزانی داشت و مردم بعداً آنرا از ما آموختند و از فیض ما بهرهمند شدند» .ودرپرتو همین جنبۀالهی‌است‌که پیغمبر وامام دارای مقام‌عصمت وشفاعت هستند وبا اذن خدا در کائنات تصرف میکنند چنانکه رسول اکرم(ص) به‌اذن‌خدا ماه را دونیم‌کردواین‌مقام بنام ولایت‌تکوینی‌خوانده میشود .

علم غیب امام :

باید دانست‌که خداوند عالم رشته‌های زیادی از علم غیب رابه رسول اکرم (ص)تعلیم‌کرده وآنحضرت‌آن‌علوم رادراختیارائمۀ معصومین علیهم‌السلام گذاشته وعلم غیب پیغمبر وامام بقدری دامنه‌دار است که احصای‌آن برای مردم عادی غیر ممکن است .

درروایات‌ماواردشده‌که امام‌عالم بماکان‌ومایکون وماهوکائن‌است[1] ووارد شده که رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله یك میلیون باب علم به علی علیه‌السلام آموخت (خصال صدوق ص ۶۴۲ تا ۶۵۲) ووارد شده که همۀ علوم پیغمبران وملائکه نزدائمه علیهم‌السلام است[2].

بنابراین ائمۀ اهل‌بیت (ع) علاوه بر علوم الهامی‌که دارند وارث علوم‌انبیاء وملائکه وعلوم خاتم پیغمبران صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم‌میباشند. امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام‌درهمان‌زمان کودکی وآغازرسالت‌پیغمبر

۱ــکافی ج۱ ص ۲۶۱البته علوم اختصاصی خداوند از این‌کلی خارج است .

۲ــکافی ج۱ ص ۲۵۵

اکرم(ص) نوروحی ورسالت را میدید وبوی نبوت را استشمام میکرد و آهنگ‌ونوائی از عالم مـاوراء طبیعت میشنید و رسول خدا (ص) بوی میفرمود: «اِنَّكَ تَسمَعُ ما اَسمَعُ وَتَری ما اَری اِلّا اَنَّكَ لَستَ بِنَبیٍّ»[1] . تـو میشنوی آنچه‌من میشنوم ومی‌بینی آنچه من‌می‌بینم فقط فرقی که بین‌من‌وتوهست اینست‌که توپیغمبر نیستی» .

ونیز آنحضرت بیش ازششصدسال قبل اززمان‌مغولیهاازخونریزیها وکشتارهای آنان وازوضع‌قیافه‌ها ولباسها و اسبهای این گروه آدمکش خبر میدهد[2] .

امام‌حسین وسایر ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام‌نیز دارای همان قوهٔ قدسیه‌وهمان احاطهٔ علمی هستند که علـی علیه‌السلام دارا بود.

اساساً فکروعقل ما آن توانائی راندارد‌که به‌وسعت علم‌غیب امام پی ببرد. اگرخس میتواند به‌قعردریا برسد فکرناچیز وعقل محدود ما هم میتواند به‌اندازهٔ علم معصوم احاطه پیداکند .

علم امام‌حسین (ع) بشهادت خود :

طبق‌روایات‌قطعی، رسول‌خدا(ص) قبلا شهادت‌حضرت‌سیدالشهداء علیه‌السلام را پیشگوئی فرموده بود وخود امام‌حسین (ع) ازهمان زمان کودکی میدانست‌که سرانجام شهید خواهد شد.

این مطلب از مسلمات است . ولی‌آیا زمان شهادت آنحضرت هم بطوردقیق معلوم‌بودیانه؟ دراین‌مسئله بین‌علمای‌شیعه دونظر وجود دارد:

۱ـ نهج‌البلاغة اواخرخطبهٔ ۱۹۰

۲ـ نهج‌البلاغة خطبهٔ ۱۲۶

۱ـ یك نظر اینست که آنحضرت بطور سربسته و اجمال میدانست سرانجام شهید خواهدشد ولی آیا این شهادت درهمین سفر خواهدبود یانه این مطلب روشن نبود[1].

۲ـ نظردیگر اینست که امام از همهٔ جزئیات حوادث آینده و از اینکه درچه زمانی ودرچه نقطه‌ای اززمین شهید خواهدشد آگاه بود و کوچکترین حادثه ازحوادث مربوط به‌شهادت آنحضرت از نظرش مخفی نبود. نهایت اینکه این علم غیب امام برای وی ایجاد وظیفه نمیکرد بلکه وظیفه داشت طبق مجاری طبیعی وعادی عمل کند و مثلا مسلم بن عقیل را برای گرفتن بیعت وتهیهٔ نیرو به‌کوفه بفرستد و به‌استناد نامهٔ اطمینان‌بخش وی بسوی کوفه حرکت کند وازبین راه برای مردم کوفه نامه‌بنویسد که من همین روزها واردکوفه خواهم شد. همهٔ اینها ازنظروظیفهٔ ظاهری بودکه آنحضرت مکلف بود انجام‌دهد بااینکه میدانست به‌کوفه‌نمیرسد و در کربلا شهید میشود . یکی از علمای بزرگ معاصر در این باره فرموده‌اند :

« امام علیه‌السلام بموجب اخبارکثیره مقامی ازقرب داردکه هرچه بخواهد به‌اذن خدا میتواند بداند وازآن جمله است علم به‌تفصیل مرگ و شهادت خود با جمیع جزئیات آن ، و این مسئله هیچگونه محذوری ازراه عقل ندارد وازراه شرع نیز روایاتی هست که هریك ازائمه لوحی ازجانب خدا داردکه وظائف خاصهٔ وی درآن ثبت است ، و درعین حال

۱ـ این نظرازشیخ مفیدوسید مرتضی وشیخ طوسی رضوان‌الله‌علیهم است که متن سخنان آنان درآخرهمین کتاب ازص۴۳۹ تا ۴۵۵ درج شده وگروهی از علمای معاصر نیزهمین نظررا پذیرفته‌اند .

به‌حفظ ظواهرحال وراه ورسم متعارف زندگی مأموریت دارند[1]».

و درجای دیگر فرموده‌اند : «این‌علم موهبتی امام (ع) اثری در اعمال او وارتباطی باتکالیف خاصهٔ او ندارد» (رسالهٔ‌بحثی‌کوتاه در بارهٔ علم امام ص۹) . وباز دربارهٔ اینکه امام(ع) باتغییر شرائط ، روش‌خود را تغییرمیداده و در هرمرحله‌ای تصمیم جدیدی میگرفته فرموده‌اند : « روش امام درخلال مدت‌قیام بحسب‌اختلاف اوضاع واحوال‌مختلف‌بوده» (رسالهٔ نامبرده ص ۲۹) و درص۳۰ سخنی بدین مضمون فرموده‌اندکه : گزارش مسلم‌بن‌عقیل اثبات میکرد اوضـاع سیاسی مساعد و کوفه برای پذیرفتن امام آماده‌است وهنگامیکه سیدالشهداء علیه‌السلام بسوی‌کوفه رهسپارشد شرائط نهضت‌فراهم وعراق برای‌قیام‌آنحضرت مهیابود[2].ونیز دربارهٔ اینکه سیدالشهداء سلام‌اللّه‌علیه پس‌از دگرگون‌شدن اوضاع کوفه ازفکرتسخیر عراق منصرف شده و حالت دفاعی بخودگرفته فرموده‌اند : «روش قیام‌وجنگ‌تهاجمی‌را بقیام‌دفاعی تبدیل فرمود»[3] (رسالهٔ نامبرده، ص۳۱) . بدیهی است اینکه امام (ع) با تغییر اوضاع و احوال برنامهٔ خودرا تغییرمیداده برای اینست کـه طبق مجاری طبیعی وعلم‌عادی عمل میکرده زیرا اگرطبق‌علم غیب عمل‌میکرد تغییربرنامه معنی نداشت.

۱ـ این نظر ازاستاد علامهٔ طباطبائی مدظله است‌که ازروی خط معظم‌له رونویس شد.

۲ـ این مطلب درهمین‌کتاب ازص۲۹ بیعدبطورکامل تشریح شده است.

۳ـ این مطلب درهمین‌کتاب ازص۲۲۵ بیعد تشریح شده است .

توجه :

معلوم شدکه طرفداران نظر ۱ـ و ۲ـ هردوگروه اتفاق دارند که امام‌حسین(ع) وظیفه داشته‌است طبق موازین عادی عمل‌کنند . بنابراین قیام‌آنحضرت نیز باید براساس موازین‌عادی بررسی شود ، ازاینروکتاب حاضر نهضت عظیم حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را ازنظر مجاری عادی و با صرف‌نظر ازعلم غیب‌امام بررسی‌کرده تاهم طبق‌اتفاق هردوگروه ازعلماء رفتارکرده باشد وهم عمل سبط پیغمبر (ص) بتواند سرمشق مردم دیگر واقع‌گردد .

مقدمه :

بین‌کسانی‌که دربارهٔ قیام مقدس امام حسین علیه‌السلام و برنامهٔ آنحضرت نظر داده‌اند گروههای گوناگونی وجود دارند که نظرهای گوناگونی داده‌اند :

۱ـ گروهی گفته‌اند : برنامهٔ امام این‌بودکه خود وخانواده وکمی ازیاران برگزیده‌اش را به‌کربلا ببردکه خود و یارانش کشته شوند و خانواده‌اش به اسیری بروند تا از این راه حکومت بنی‌امیه رسوا شود و بدینوسیله اسلام زنده‌گردد[۱] .

بعضی دیگر میگویند امام میخواست خود را به‌کشتن بدهد تا بزرگترین پاداش را ازخداوند دریافت‌کند و به‌بالاترین درجات سعادت برسد[۲]

۳ـ برخی هم میگویند: قیام امام دو وجه‌داشته وجهٔ ظاهر و وجهٔ باطن. ازنظر وجهٔ ظاهر چنین‌مینمودکه میخواهد درکوفه‌تشکیل

۱ـ مقدمهٔ بررسی‌تاریخ عاشورا ص۳۳ وگفتارعاشوراء ص ۲۹ و۱۵۴ چاپ ۱۳۴۶

۲ـ لهوف ص۲۳. صاحب لهوف آیهٔ «واقتلواانفسکم» را برای تأیید ادعای خودآورده است .

حکومت بدهد و با قدرت حکومت، اسلام‌را زنده‌کند ولی از نظر وجههٔ باطن میدانست به‌کوفه نمیرسد ودرکربلا شهید میشود.

۴ـ یك‌گروه باانصاف ازاهل‌سنت قیام آنحضرت‌را یك‌قیام‌اصلاحی غیرقابل‌اجتناب درمورد حکومت‌اسلامی دانسته و حرکت فرزند پیغمبر را تاسرحد اعجاب تقدیس‌کرده‌اند[1].

۵ـ گروه‌دیگری ازاهل‌سنت به‌حرکت‌امام باچشم‌انتقاد نگریسته وگفته‌اند: جنبش حسین‌بن‌علی(ع) یك شورش ابتدائی حساب نشده بود که لازم‌بود حکومت‌وقت برای حفظ نظم وآرامش‌آنرا سرکوب‌کند! . این‌گروه دراین‌باره حدیثی از رسول‌خدا (ص) بدینصورت نقل میکنند که: «مَنْ اَرادَ اَنْ یُفَرِّقَ اَمْرَ هٰذِهِ الْاُمَّةِ وَهُوَ جَمیعٌ فَاضْرِبُوهُ بِالسَّیْفِ کائِناً مَنْ کانَ[2] کسی‌که بخواهد میان امت اسلامی تفرقه بیندازد با شمشیر سرکوبش کنید هرکس‌میخواهد باشد ». اینان حدیث مزبور را باقیام امام‌حسین علیه‌السلام تطبیق میکنند[3].

نظر فراموش‌شده:

۶ـ نظر دیگری درحدود ده قرن‌پیش‌ازطرف بزرگان‌علمای شیعه دربارهٔ قیام امام(ع) اظهار شده‌که دراین اواخر تقریباً فراموش گشته و کمتر به‌آن توجه میشود. این نظر از سخنان علمای بزرگی چون شیخ

۱ـ عباس محمود عقاد وعبدالله علائلی مصری ازاین‌گروهند.

۲ـ العواصم من‌القواصم ص۲۳۲

۳ـ این حدیث اگرمجعول نباشد با طغیان یاغیان سرکشی چون معاویه ویزید قابل انطباق است نه‌باقیام حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام.

مفید وسیّدِ مُرتضی وشیخ‌طوسی رضوان‌الله‌علیهم استفاده‌میشود.

این‌علمای بزرگ شیعه‌که ازپایه‌گذاران اسلوب علمی و اجتهادی درفقه واصول وتفسیر وکلام بشمار میروند چون به زمان ائمهٔ معصومین سلام‌الله‌علیهم نزدیك‌تربوده ودارای‌روش‌تحقیقی واجتهادی درعلوم‌اسلامی میباشند بیشتر وبهتر میتوانسته‌اند دربارهٔ قیام‌مقدس حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه به‌بررسی‌بپردازند وبرنامهٔ‌آنحضرت رابصورتی بی‌پیرایه‌تر وخالص‌تر درك وتشریح نمایند.

ازاین جهت دراین کتاب نظراین دانشمندان بزرگ بیشتر مورد توجه واقع‌شده بلکه میتوان‌گفت: قسمت اعظم‌کتاب همین نظر را تشریح کرده و توضیح داده است (متن نظراین علمای بزرگ در همین‌کتاب از ص۴۳۹ ببعد درج‌شده است).

نتیجهٔ بررسیها :

ازمجموع بررسیهائی‌که دراین‌کتاب شده این نتیجه بدست‌میآید که‌حرکت سیدالشهداءسلام‌الله‌علیه علاوه برجنبهٔ‌الهی‌وآسمانی‌که دارداز نظر سنتهای عقل وقوانین اجتماعی نیزحرکتی عاقلانه‌وضروری وغیرقابل اجتناب بوده واگر ازجنبهٔ امامت‌آنحضرت هم صرف‌نظر شود نهضت‌وی ازدیدگاه یك سیاستمدار ورزیده وبافراست نیزخردمندانه‌ترین و واقع بینانه‌ترین نهضت بشمار میرود.

و نیز اصول کلی این جنبش مثل قواعد ریاضی برای همیشه تازه وزنده وقابل پیروی است وازاینجهت تاریخ قیام حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام ازباارزش‌ترین مباحثی‌است‌که سزاواراست‌برای درس‌گرفتن ازآن،مورد

بررسی وتحقیق قرارگیرد. ازاینرو دراین کتاب قیام امام ازمجرای کارهای عقلائی ومجاری طبیعی بررسی شده تا مکتب زنده وارزندهٔ آنحضرت دیگران رانیزرهبری نماید وجوانمردان آزاده بتوانند ازجنبش آموزندهٔ پیشوای مجاهدان درس بگیرند وطبق آن عمل نمایند زیرا هماتطورکه بحکم آیهٔ «لَقَدْكَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» عمل رسول خدا صلی‌الله علیه وآله سرمشق مردم است عمل امام نیز سرمشق و راهنمای مردم است چنانکه خود امام حسین فرمود: «لَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ[1] دراین مبارزه عمل من سرمشق شماست ». بنابراین مسلمانان بایدبرنامهٔ عملی آنحضرت رابطور صحیح درك كنند وازآن پیروی نمایند.

ضمناً تذکر این نکته لازم است که چون یکی ازاهداف این کتاب جوابگوئی به گفته‌های بعضی ازاهل سنت وخاورشناسان بوده مطالب آن طوری بیان شده که بتواندجوابگوی آنان باشد.

ناگفته نماندکه دراین کتاب گاهی دلیلهای روشن تاریخی نگارنده را به راهی برده که به پیروی ازشیخ مفید وسیدمرتضی وشیخ طوسی رضوان‌الله علیهم برخلاف بعضی ازمطالبی که ازقرن ۷ هجری ببعد بین مردم مشهور شده نظر داده است .

ازصاحب نظرانی که مطالبی را برخلاف آنچه تاحال فکرمیکرده‌اند دراین کتاب میخوانند انتظار میرودآن مطالب را بادقت بیشتری بخوانند آنگاه اگر نقاط ضعفی درآن یافتند نگارنده را آگاه سازند تا ازنظر صائب آنان برای رفع نواقص کتاب استفاده شود.

ضمناً یادآوری این نکته مناسب است که مطالب این کتاب درطول

۱ــ تاریخ طبری جلد۴ص ۳۰۴ ومقتل خوارزمی ج۱ص ۲۳۵

قریب‌هفت سال درهرفرصت مناسبی یادداشت وجمع‌آوری شده وبتدریج تنظیم‌گشته‌است. وبعضی ازمطالب حساس آن باافراد صاحب‌نظر مورد بحث واقع شده وبعداً کتاب درمعرض مطالعهٔ چند نفر ازعلمای قم‌و طهران وتبریزدرآمده‌وهریك نظرخود را درموضوعات مختلف‌آن‌اظهار داشته‌اند وهمین برخورد انظار وافکار مختلف به‌روشن شدن‌مطالب‌کتاب کمك‌کرده است.

ازاینرو، تشکرات صمیمانهٔ خودرا به‌دانشمندانی‌که ازبذل وقت وفکر خود دراین راه دریغ‌نکرده‌اند تقدیم میداریم.

و چون شخصیت عظیم و عالمگیر **حسین‌بن‌علی‌علیه‌السلام** و چراغ پرفروغی‌که درراه انسانیت روشن ساخته، ابدی و جاویدان است مناسب دیدم نام این‌کتاب‌را «**شهیدجاوید**» بگذارم. درود جاویدان ما برروح پرشکوه تو، ای «**شهیدجاوید**»!

ایران ـ قم   **۵شهریور ۱۳۵۰ / ۵ رجب ۱۳۹۱**   **نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی**

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

سرآغاز:

نام حسین بن علی علیه‌السلام همراه بایك فاجعهٔ خونین ویك سلسله حوادث دلخراش است که‌دورنمای وحشتناك آن،قلب را میلرزاند ووجدان را ناراحت میکند وحس کنجکاوی انسان را برمیانگیزدکه در بارهٔاین حادثهٔ غم‌انگیز به‌بررسی وتحقیق بپردازد وازعلل وعوامل وسایرجهات مربوط بآن جستجو نماید.

اگر ازدریچهٔ چشم‌یك فردشیعهٔ ساده باین حادثه نگاه‌کنیم‌ممکن

است بایك جملهٔ کوتاه به‌بحث وگفتگو خاتمه دهیم ومثلا بگوئیم :

حسین بن علی (ع) امام بود ووظیفهٔ مخصوصی داشت که بآن عمل کرد وجای هیچگونه بحث وگفتگو وچون وچرا نیست .

ولی اگر بخواهیم بحث وتحقیق تاریخی بکنیم واین حادثه رانیز مثل‌سایرحوادث‌تاریخی تجزیه وتحلیل نمائیم باید باتوجه به‌متون‌اصلی تاریخ وبه‌کمك عقل ومنطق به‌کنجکاوی وبررسی بپردازیم .

دراین‌کتاب بطریق دوم‌بحث شده‌وبررسی‌وتحقیق-براساس منطق واستدلال-دربارهٔ‌نهضت تاریخی‌امام‌حسین(ع) دنبال‌گشته ،زیرااگر بحث، جنبهٔ تحقیق‌تاریخی داشته باشد واین جنبش‌عظیم از نظرتاریخ، تجزیه وتحلیل شودفائدهٔ‌آن‌عمومی‌ترخواهدبود ومردم غیرشیعه‌نیز بمطالعهٔ‌آن، رغبت خواهندکرد .

وبرای تحقیق‌کامل دراین موضوع لازم است درچندبخش‌گفتگو شود :

۱ـ دربارهٔ علل وعوامل قیام امام حسین(ع).

۲ـ ماهیت‌قیام.

۳ـ مراحل قیام .

۴ـ هدف قیام .

۵ـ نتائج وآثار .

بخش اول

علل قیام:

امام حسین (ع) ومحیط سیاسی اسلام :

حکومت عدالت‌کش معاویة‌بن‌ابی‌سفیان بامرگ وی بپایان‌رسیده ویزیدبن معاویه هنوزجای‌پای خودرا محکم‌نکرده وبهترین فرصت‌پیش آمده است‌که مردم‌آزادیخواه ، نیروهای خود را متشکل‌کنند وخلافت اسلامی رابمرکز اصلی خود برگردانند ودر پرتوقدرت خلافت ،اجتماع ناسالمو رنجوری راکه زیرضربات شلاق حکومت ضداسلام معاویه‌چون بیمار محتضری شده است ازچنگال اهریمن ظلم برهانند.

بدیهی‌است برای برگرداندن خلافت بمرکز اصلی خود ، قبل‌از هرچیز وجود رهبرلایقی لازم است‌که درپرتو لیاقت و محبوبیت خویش برای این‌کار اقدام‌کند ، و لایق‌ترین شخصیتی که مورد احترام دوست ودشمن است وحقاً اوباید در این موقع حساس با دردست‌گرفتن قـدرت خلافت، جهان‌اسلام‌راازاین‌وضع‌پریشان‌نجات‌دهد، حسین‌بن‌علی(ع) است.

محیط سیاسی اسلام تشنۀ قیام و اقدام او است ، و روح بزرگ و اصلاح‌طلب امام‌هم پیش ازوقت ،منتظر فرصت بود[1] که پس‌ازمرگ‌معاویه اگر شرائط ، مساعد باشداصلاحات وسیعی را درزمینۀ تشکیل‌حکومت وسایر شئون حیاتی مسلمانان شروع‌کند وازکشور اسیر وضربت خوردۀ اسلام ،کشوری‌آزاد وآباد بسازد وچنانکه‌آرزوی مردم عدالتخواه است جهان اسلام را بسوی تکامل مادی ومعنوی رهبری نماید.

این بود محیط سیاست اسلام ، واین بود موقع امام حسین (ع)، واین بودآرزوی مردم .

ولـی پیش ازآنکه ازطرف امام حسین (ع) وسایر مـردم برای برگرداندن خلافت بمرکز اصلی خود، قیام واقدامی بشود حکومت‌یزید پیشدستی‌کرد وبرای جلوگیری ازهرگونه جنبش اصلاحی ،حسین‌بن‌علی وچندنفر ازشخصیتهای دیگر را تحت فشار قراردادکه بایزیدبیعت‌کنند وحکومت اورا برسمیت بشناسند[2].

۱ــ پس ازوفات حضرت‌مجتبی (ع) شیعیان‌عراق ازامام حسین(ع)دعوت کردندکه‌برضدمعاویه قیام‌کند. امام جواب‌داد: بین‌ما ومعاویه پیمان‌صلحی‌استوار است ومن‌آنرا نمی‌شکنم، پس آنگاه‌که معاویه بمیرد دربارۀ قیام فکری خواهم کرد. (ارشادمفید، ص۱۷۹)

۲ــ ارشاد، ص۱۷۹و۱۸۰

حکومت یزید باتکای قدرت سر نیزهٔ خود ازامام خواسته است که قبل ازهرچیز، خلافت فرزند معاویه را برسمیت بشناسد وتسلیم بی‌قید و شرط وی‌گردد و دربارهٔ این مطلب بقدری پافشاری وسختگیری کرد که حسین بن علی (ع) درمعرض خطر بازداشت وشاید هم‌کشته شدن قـرار گرفت وقیام خودرا ازهمینجا شروع کرد .

پس قیام امام باتهاجم حکومت یزید شروع شده است .

ما در بخش اول باید علل وعوامل قیام امام را بطور کامل توضیح دهیم وچون قیام آنحضرت ، با تهاجم حکومت شروع شد و امـام برای نپذیرفتن خلافت یزید بسختی مقاومت‌کرد و بعـد ازآن حضرتش برای تشکیل‌حکومت اقدام‌کردبایددراین بخش دربارهٔسه‌موضوع گفتگوکنیم:

۱ـ چرا حکومت یزید تااین حدفشارآوردکه از امام حسین(ع) برای یزید بیعت بگیرد ؟

۲ـ چرا امام برای‌نپذیرفتن خلافت یزیدتا این حدمقاومت‌کرد؟

۳ـ چرا برای تشکیل حکومت اقدام نمود ؟

پس عوامل قیام امام را بایدازدوناحیه بررسی نمائیم:

یکی ازناحیهٔ دستگاه حکومت .

ودیگری ازناحیهٔ حسین بن علی (ع) .

از ناحیهٔ حکومت :

بدیهی‌است‌که چون‌حکومت‌یزیدبراساس سلطنت فردی‌واستبدادی استوار بود وفقط ارادهٔ یزیدبودکه چرخ حکومت رابه‌گردش‌درمیآورد وسایر ارکان حکومت،غلامان جان‌نثار بودند وبغیر ارادهٔ یزید،اراده‌ای

نداشتند ازاینرو آن قسمت ازعلل قیام امام راکه از ناحیهٔ حکومت است باید درشخص یزید جستجوکرد .

پس ازدقت کامل بنظرمیرسد تهاجم وفشاری که ازطرف یزیدبن معاویه متوجه امام حسین (ع) شد معلول سه علت بوده است :

۱ـ تثبیت حکومت .

۲ـ عقدهٔ حقارت .

۳ـ حس انتقامجوئی .

۱ـ تثبیت حکومت

دربارهٔ علت اول ممکن است کسی بپرسد : یزید برای تثبیت سلطنت خود چه احتیاجی به بیعت امام حسین (ع) داشت ؟ ولیعهدی یزیدکه با قدرت سرنیزه ونیروی بیت المال بی‌حساب کشور برقرار واستوار شده بود[1] وپس ازمرگ معاویه ، بدون شك فرزند وی برمسند خلافت اسلامی تکیه میزد وزمام حکومت را بدست میگرفت.

دیگر چه ضرورتی داشت که برای جلب موافقت حسین بن علی(ع) به نیروی سرنیزه متوسل شود واین همه رسوائی و بدنامی ببارآورد ؟!

برای جوابگوئی وتوضیح مطلب باید بگوئیم :

چون ولیعهدی یزید زیر برق سرنیزه و درخشش درهم و دینار به ملت مسلمان تحمیل شده بود و مردم ازآن ناراضی بودند ، پس از مرگ معاویه بدون تردید افکارعمومی متوجه شخصیت‌های بزرگی میشد که لیاقت خلافت را داشتند و همهٔ مردم آرزو میکردند شخص لایق و

۱ـ کامل ابن اثیر، جلد۳ص ۵۰۳تا ۵۱۱

شایسته‌ای‌که دلخواه‌مردم‌است به‌زمامداری برسد وقیافهٔ حکومت راتغییر دهد وسلطنت استبدادی را به‌حکومت عادلانهٔ اسلامی برگرداند.

ومعلوم بود درمیان شخصیت‌هائی‌که بعد از مرگ معاویه نامشان برسرزبانها میافتاد در درجهٔ اول،حسین بن‌علی (ع) بود .

امام‌حسین (ع) در نظرملت‌مسلمان بقدری بزرگ بودکه اگرمردم آزاد بودند بدون تردید اورا برای خلافت برمیگزیدند واگر خود آن حضرت،خلافت را قبول نمیکرد هرکس را که او برای زمامداری تعیین میکرد اکثریت عظیم ملت می‌پذیرفتند ، زیرا حسین بن علی(ع) علاوه براینکه بزرگترین شخصیت ازخاندان پیغمبر (ص) بود ، از نظرکفایت ودرایت وبزرگواری و وسعت نظر و بلندی همت وسایر صفاتی‌که برای یك زمامدار لایق لازم است ، در درجهٔ اول قرار داشت ودوست ودشمن به‌عظمت وشخصیت بی‌نظیراو اعتراف داشتند .

دراینصورت‌پیداست‌که‌اگرچنین‌شخصیتی‌خلافت‌یزیدرا می‌پذیرفت اکثریت مردم به‌پیروی او تسلیم یزید میشدند وراه حکـومت برای وی هموار میشد .

بنابراین ، بیعت‌کردن حسین‌بن علی (ع)یعنی: بیعت‌کردن‌اکثریت مردم مسلمان .

روی همین حساب بودکه‌یزید میخواست برای تثبیت سلطنت‌خود موافقت اجباری‌آنحضرت را جلب‌کند تادیگران هم ازاو پیروی‌نمایند.

اکنون برای اینکه عظمت مقام امـام حسین (ع) حتی در نزد دشمنانش و درنزد عمال حکومت وطرفداران بنی‌امیه معلوم گردد بچند دلیل تاریخی اشاره میکنیم :

امام حسین (ع) درنظر معاویه :

به معاویه گزارش داده‌بودند که‌ممکن‌است حسین‌بن‌علی (ع) در آینده انقلاب‌کند، ازاینرو نامه‌ای به‌آنحضرت نوشت و درآن‌نامه امام راازقصد انقلاب برحذر داشت .

امام در جواب معاویه نامه‌ای تند و تکان دهنده و در عین‌حال نصحیت‌آمیز نوشت و درآن برخی از جنایات معاویه را برشمرد و از تحمیل ولیعهدی یزید وسگ‌بازی وشرابخواری اوذکری بمیان آورد .

یزید که دید حسین‌بن‌علی (ع) ازشرابخواری وسگ بازی اویاد کرده‌است‌به پدرش‌گفت: نامه‌ای برای‌آنحضرت بنویسد واورا تحقیر کند وعلی‌بن‌ابیطالب‌را به‌زشتی یاد نماید. معاویه به‌یزید گفت : من‌چگونه از حسین‌بن‌علی عیبجوئی وبدگوئی کنم ؟! بخدا قسم من هیچگونه عیبی در وی نمی‌بینم. « فَوَاللهِ مٰا اَرٰی فِیهِ مَوْضِعاً لِلْعَیْبِ » [1].

بدینگونه معاویه درخلوتگاه‌کاخ وجلسهٔ محرمانه درحضوریزید ازحسین‌بن علی (ع) بعظمت یاد میکند .

درنظر فرماندار مدینه :

هنگامیکه فرماندار مدینه، ولیدبن‌عتبة‌بن‌ابی‌سفیان دستوریزید رادربارهٔ بیعت‌گرفتن ازامام‌حسین (ع) دریافت‌کرد وامام‌را شبانه‌دعوت نمود که‌بیعت‌کند وآنحضرت تافرداصبح مهلت‌خواست،مروان‌حکم‌گفت: همین‌جا از حسین‌بن علی بیعت‌بگیر واگر نپذیرفت سرش‌را برگیر ولی پیشنهاد مروان پذیرفته نشد وامام بیرون رفت .

۱ـ رجال‌کشی،طبع نجف،ص۴۹

دراینجا فرماندار مدینه بمروان گفت : توپیشنهادی بمن کردی که اگر بدان عمل میکردم دین من از بین میرفت ، بخداقسم اگرسلطنت وثروت همهٔ دنیارا بمن بدهند راضی نمیشوم حسین بن علی را بکشم .

« وَاللّٰهِ مٰااُحِبُّ اَنَّ لِی مٰاطَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ وَغَرُبَتْ عَنْهُ مِنْ مٰالِ الدُّنْیٰا وَمُلْکِهٰا وَاِنِّی قَتَلْتُ حُسَیْناً » [1].

درنظر شَبَث بْن رِبْعِیّ :

شَبَث بن رِبْعِیّ که اول ازامام حسین (ع) دعوت کرد وبعداً ابن زیاد اورا بجنگ امام فرستاد وازفرماندهان قشون ابن زیاد بود چندسال بعد ازحادثهٔ کربلا درزمان حکومت مُصْعَب بن زُبَیْر از فاجعهٔ عاشوراء یاد میکرد وبانگرانی وپشیمانی میگفت : آیاشما تعجب نمیکنیدکه ماپنج سال دررکاب علی وحسن بن علی باخاندان ابی سفیان جنگیدیم . آنگاه بفرمان پسرمعاویه وابن زیاد پسرآن زن زناکار(سُمَیَّه) باحسین بن علی (ع) که بهترین مردم روی زمین بود، جنگیدیم واورا کشتیم . وه ! که این چه گمراهی بزرگی است. « ثُمَّ عَدَوْنٰا عَلیٰ اِبْنِهِ وَهُوَ خَیْرُ اَهْلِ الْاَرْضِ نُقٰاتِلُهُ مَعَ آلِ مُعٰاوِیَةَ وَابْنِ سُمَیَّةَ الزّٰانِیَةِ . ضَلٰالٌ یٰالَكَ مِنْ ضَلٰالٍ ». [2]

درنظر عمربن سعد :

عمربن سعد ،پس از واقعهٔ کربلا از روی کمال ناراحتی و تأسف میگفت : وای برمن که ازابن زیاد، ظالم بن فاجر،اطاعت کردم وازدستور

۱ــ ارشاد مفید،ص ۱۸۰

۲ــ طبری،ج ۴، ص ۳۳۲

حاکم‌عادل، حسین بن‌علی (ع) سرپیچی نمودم ![1]

دقت :

درجائیکه‌درکاخ اختصاصی‌معاویه‌سخن‌ازشخصیت‌حسین بن‌علی(ع) درمیان‌است وامام‌حسین(ع) درنظر معاویه هیچ‌نقطهٔ ضعفی‌ندارد .

ودرنظر فرماندار مدینه همهٔ ثروت و سلطنت دنیا بقدر شخصیت حسین‌بن علی (ع) ارزش ندارد .

و در نظر شبث‌بن ربعی (افسر عالی رتبهٔ قشون عمربن سعد) حسین بن‌علی (ع) ازهمهٔ مردم روی‌زمین بهتراست .

ودرنظر عمربن سعد،آنحضرت حاکم عادلی‌است‌که اطاعتش‌واجب ومایهٔ سعادت‌است .

دراینصورت مسلّم‌است‌که درنظر مسلمانان آزادیخواه و عاشقان حق وعدالت ، حسین‌بن علی (ع) تنهامردی‌است که اگر شرائط مساعد باشد میتواند باتکای قرابت بارسول‌خدا (ص) ولیاقت شخصی ومحبوبیت عمیقی‌که درافکار عمومی دارد زمام حکومت‌را بدست بگیرد و براساس عدالت اسلامی تمام طبقات مردم‌را از حقوق خود برخوردار سازد .

بااین مقدمات معلوم‌است‌که نام حسین‌بن‌علی (ع) درسراسر کشور پهناور اسلامی دربین دوست ودشمن بعنوان بزرگترین شخصیت جهان اسلام ولایق‌ترین پیشوا ورهبر ازخاندان پیغمبر(ص) برسر زبانهاست و همه‌جا ازبزرگی ولیاقت و محبوبیت‌وی گفتگو میشود وهرکس به‌اسلام‌و پیغمبر اسلام ایمان‌داردبه‌حسین عزیز، عشق میورزد .

۱ــ تذکرهٔ سبط،ص ۲۵۹

وتردیدی نیست که پس از مرگ معاویه نام امام حسین (ع) بیشتر برسر زبانها میافتد و مردم عدالتخواه، آنحضرت را بعنوان کاندیدای خلافت تعیین میکنند واکثریت عظیم ملت اگر آزاد باشند اورا بیدرنگ بخلافت برمیگزینند.

با اینوضع معلوم است که یزیدبن معاویه پس از مـرگ پدرش نمیتواند وجود چنین شخصیت بزرگ و نیرومندی را تحمل کند وازاینرو باشتابزدگی، پیش از آنکه خبر مرگ معاویه درهمه جا منتشرشود برای حاکم مدینه مینویسدکه ازحسین بن علی بیعت بگیر[1].

فرزندگستاخ معاویه میخواهد باتحمیل کردن خلافت خود برامام حسین (ع) بایك تیر دونشان بزند یعنی: هم رقیب بسیار نیرومندی را ازمیدان بیرون کند وهم ازطغیان افکار عمومی و احساسات ملـی بنفع حسین بن علی (ع) جلوگیری نماید. و بدینگونه در طلیعهٔ زمامداری، زیربنای حکومت ضد اسلام خود را محکم سازد و سلطنت خویش را تثبیت کند.

پس معلوم شد یکی ازعلل فشار وتهاجمی که ازطرف یزیدبن معاویه برامام حسین (ع) واردشد انگیزهٔ تثبیت سلطنت بود.

۲ـ عقدهٔ حقارت:

این نکته راهمه میدانند که بدست آوردن مقامات سیاسی همیشه براساس لیاقت وکفایت نیست بلکه گاهی افرادنالایق بابندوبست وتوطئه وجق کشی ورشوه وگاهی باریختن خون بی گناهان، مقامی را احرازمیکنند

۱ـ طبری، ج۴ص۲۵۰ وارشادمفید، ص ۱۷۹

وقدرتی‌را بدست میآورند ودارای شخصیتی میشوند .

این‌قدرت وشخصیت، یك‌قدرت وشخصیت کاذب و بی‌پایه‌است که با برطرف شدن‌عوامل‌فشار واجبار درهم‌فرو میریزد ونقش‌برآب‌میگردد.

وصاحب این‌قدرت و شخصیت خودش بهتر میداندکه در دل مردم جاندارد ونمیتواند بافشار واجبار ، علاقه ومحبت مردم‌را جلب‌کند . و این یکرنج روحی وعذاب درونی‌است‌که گرفتار آنست .

حالا اگر این‌شخص صاحب‌مقام، درمقابل‌خود یك‌شخصیت‌بزرگ علمی وسیاسی مثل حسین‌بن علی‌را ببیند که دراعماق دل مردم جاگرفته وقلبهارا تصرف کرده‌است تاچه‌اندازه در خود احساس حقارت میکند و تاچه‌اندازه ازاین‌عقدهٔ روحی رنج میبرد ؟ خود او بهتر میتواند اندازهٔ این‌عذاب روحی‌را شرح دهد .

منصوردوانیقی،خلیفهٔ خونخوارعباسی دربارهٔ امام‌جعفرصادق (ع) میگفت : این جعفر بن‌محمد مثل استخوانی درگلوی‌من گیرکرده‌است. «هٰذَا الشَّجیٰ الْمُعْتَرِضُ فِی‌الْحَلْقِ» [۱].

یزیدبن معاویه از روزی که چشم باز کرده ودست چپ و راست خودرا شناخته‌است با نام امام حسین (ع) آشنا شده وهمیشه اسم امام را همراه با یك‌سلسله فضائل ومناقب شنیده‌است .

آنروز که نطفهٔ یزید هنوز منعقد نشده بود،حسین بن علی (ع) دارای شخصیت ممتاز وبرجسته‌ای بود ودرنزد همهٔ‌مسلمانان مقام‌شامخی داشت‌ومردم‌آنحضرت را با برادرش‌امام‌حسن‌مجتبی(ع) اززبان‌پیغمبرخدا بعنوان دوسرور وسالار جوانان اهل بهشت میشناختند .[۲]

۱ــ بحار،جلد۱۱ص۱۵۴، طبع قدیم

۲ــ مقتل خوارزمی، ج۱ ص۹۲

یزیدبن معاویه در طول چندین سال بخوبی فهمیده بود که امام حسین(ع) نزدطبقات مختلف‌مردم چه‌محبوبیت عمیق وریشه‌داری‌دارد.

ونیز ازعظمت‌مقام‌پدر امام حسین (ع) بخوبی‌آگاه بود. وبه‌مقام ارجمند مادرش نیز پی‌برده بود.

وازهمه بالاتر بخوبی میدانست نهضت بزرگ وجهانگیراسلام‌که اینهمه مواهب‌را نصیب مسلمانان‌کرده‌است، بدست جدحسین‌بن‌علی(ع) پایه‌گذاری شده وبافداکاریهای پدراوبثمر رسیده‌است.

وبخوبی میدانست که خاندان بنی‌امیه بیشتر ازبیست‌سال بااسلام مبارزه‌کردندو سرانجام در فتح مکه در برابر نیروی ارتش اسلام تسلیم شدند وپیشوای پرگذشت ودلسوز اسلام آنانرا که اسیر قدرت‌اسلام‌بودند آزادکرد وخاندان ابی‌سفیان ازآنروز درردیف آزادشدگان اسلام‌بشمار آمدند.

وبخوبی میدانست‌که این قدرت وشخصیت کاذبی‌که پدراو و بعداً خوداو بدست آورده‌اند درزیر لوای اسلام وبنام اسلام بوده وهست.

یزید جوان که تازه برمسند حکومت تکیه زده‌است، این مطلب را درطول چندسال‌که ازعمرش گذشته بخوبی فهمیده‌است که محبوبیت وعزت حسین‌بن‌علی (ع) چون براساس فضائل واقعی وجلال و عظمت حقیقی‌است دراعماق دل وجان مردم نفوذکرده، وچون باپول وتبلیغات بوجود نیامده‌است نمیتوان آنرا ازدل مردم بیرون کرد.

پسر معاویه بخوبی میداندکه دردل‌مردم جاندارد وبهیچ‌وسیله‌ای نمیتواند دلهای مسلمانان را بخود متوجه گرداند.

وبخوبی‌میداند این چاکران‌جان‌نثارکه در اطرافش جمع‌شده‌اند

بندهٔپول ومقام هستندو اوحتی درنزدهمین جیره‌خواران بی‌شخصیت هم محبوبیت ندارد.

وه ! که این‌چه‌عذاب بزرگ‌وغصهٔ کشنده‌ای است که یزید سی و دوسه‌ساله ، خودرا درمقابل حسین‌بن‌علی (ع) بزرگترین شخصیت علمی وروحانی وسیاسی ازخاندان‌رسالت‌می‌بیند ونمیتواند محبوبیت‌آنحضرت را تحمل کند .

اوه ! که این چه‌رنج روحی عظیم وچه‌غم و اندوه دردناکی‌است که یزید مغرور و بی‌شخصیت، محبوب‌ترین پیشوای دینی وسیاسی اسلام را در مقابل خود می‌بیندکه بدون پول وتبلیغات دلهای مردم را تسخیر کرده وبجهان اسلام نور می‌بخشد وچشم خفاشان‌را ناراحت میکند .

شب پره گروصل آفتاب نخواهد　　رونق بازار آفتاب نکاهد

این همان عقدهٔ حقارتی است که دل فرزند معاویه را خون کرده وهمچون غدهٔ سرطانی فکر اورا ناراحت نموده وروحش‌را عذاب‌میدهد وچنانکه منصورمنفور گفت، همچون‌استخوانی درگلویش‌گیرکرده‌است.

افرادی‌که دارای عقدهٔ حقارت هستند بعضی باگریه کردن ، رنج روحی خودرا تسکین میدهند وبرخی دست بخودکشی میزنند. وکسانی هم‌که‌قدرت‌دارند بانیروی‌سرنیزه میخواهند این‌عقدهٔ جانکاه‌را بگشایند. یزیدبن‌معاویه راه سوم‌راکه ازدوراه‌دیگر سفیهانه‌تراست، انتخاب‌کرد .

دلیل گفتار :

ازسخنانی‌که خود یزید پس‌از شهادت امام حسین (ع) گفته‌است میتوان به‌عقدهٔ حقارت وی پی‌برد . آنگاه‌که سرمقدس امام‌را پیش‌روی

اوگذاشته بودند نگاهی بسر آنحضرت کرد و بحضار مجلس گفت :

« أَتَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ أُتِيَ هٰذا ؟ قالَ : أَبِي عَلِيٌّ خَيْرٌ مِنْ أَبِيهِ وَأُمِّي فاطِمَةُ خَيْرٌ مِنْ أُمِّهِ وَجَدِّي رَسُولُ اللهِ خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ وَأَحَقُّ بِهٰذَا الأَمْرِ .

فَأَمّا قَوْلُهُ : أَبُوهُ خَيْرٌ مِنْ أَبِي فَقَدْ حاجَّ أَبِي أَباهُ وَعَلِمَ النّاسُ أَيُّهُما حُكِمَ لَهُ وَأَمّا قَوْلُهُ : أُمِّي خَيْرٌ مِنْ أُمِّهِ فَلَعَمْرِي فاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ خَيْرٌ مِنْ أُمِّي، وَأَمّا قَوْلُهُ : جَدِّي خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ فَلَعَمْرِي ما مِنْ أَحَدٍ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يَرىٰ لِرَسُولِ اللهِ فِينا عِدْلاً وَلا نِدّاً ، وَلٰكِنَّهُ إِنَّما أُتِيَ مِنْ قِبَلِ فِقْهِهِ وَلَمْ يَقْرَأْ : قُلِ اللّٰهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ ». [1]

آیا میدانید حسین بن علی چرا به این روز افتاد ؟!

اومیگفت : پدرمن علی ، بهتر ازپدر یزید ومادرم بهتر ازمادر او وجدم بهتر ازجد او وخودمن بهترازاو وبرای خلافت لایق‌تر هستم .

اینکه اومیگفت : پدرمن ازپدر یزید بهتراست، پدرمن باپدر او محاکمه کرد ومردم دانستند که بنفع کدامیك حکم داده شد (مقصود یزید، قضیهٔ تحکیم است)[2].

واینکه میگفت : مادرمن بهتر از مادر یزیداست ، بجان خودم قسم ، فاطمه دختر پیغمبرخدا بهتر ازمادر من‌است .

۱ــ تاریخ طبری، جلد۴ص۳۵۵ ومقتل خوارزمی ،ج۲ص۵۷

۲ــ چون در قضیهٔ تحکیم ، ابــوموسی بضرر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عمروبن‌عاص بنفع معاویه رأی دادند این مطلب را یزید دلیل برتری معاویه بر علی(ع) قرارداد ، وچون درمنطقهٔ شام درحدودبیست‌سال تبلیغات ضدعلی (ع) گوش مردم را پر کرده بود برای راه‌گم‌کردن‌کافی بود کــه یزیدبن معاویه قصهٔ تحکیم را بەرخ مردم بکشدو آنرا دلیل برتری‌معاویه برحضرت‌امیرالمؤمنین(ع) قراردهد!

واینکه میگفت : جدم بهتر ازجدیزیداست، بجان‌خودم‌سوگند ، هرکس‌بخداوروزجزا ایمان‌دارد هیچکس‌را همسنگ‌رسول‌خدانمیداند.

اینهاهمه‌درست‌است ولی‌فهم وتشخیص حسین‌بن‌علی درست‌نبود(!) که به‌این‌روز افتاد ، اواین‌آیهٔ قرآن‌را نخوانده‌بود که میگوید :

بگو : «خدایا تومالك‌حکومت هستی و آنرا به هـرکس بخواهی میدهی وازهرکس بخواهی میگیری » .

یزیدبن‌معاویه دربرابر شخصیت باعظمت جدحسین(ع) ودربرابر بزرگی ومحبوبیت‌مادر وی چاره‌ای بغیراز تسلیم واعتراف ندارد ، زیرا او با مسلمانان سخن میگوید و هر مسلمانی به‌رسول خدا ایمان دارد وبدخترش فاطمه‌سلام‌اللّٰه‌علیها محبت میورزد.

واین همان عقدهٔ حقارتی است که پسر معاویه در برابر پیشوای بزرگ اسلام وبیت باعظمت نبوت و دربرابرشخص حسین‌بن‌علی(ع) در خود احساس میکند.

پسرمعاویه میداندکه‌امام‌حسین(ع) علاوه‌برفضائل‌نفسانی‌که دارد، شاخه‌ای ازدرخت‌برومندرسالت‌است، ازاینرو دربرابرمسلمانان‌چاره‌ای ندارد بجزاینکه جد ومادر حسین‌را بعظمت یادکند واین‌اعتراف تلخ‌را که برای او از هر زهری تلخ‌تراست،بزبان بیاورد.

بدینگونه عقدهٔ حقارت جانکاهی‌که درکانون سینهٔ فرزند معاویه است بصورت یك‌اقرار واعتراف ذلیلانه ظهور مینماید.

ولی برای‌اینکه هم تاحدودی رنج روحی خودرا آرام‌کند و هم افکار مردم‌را دربارهٔ شخص‌امام‌حسین(ع) منحرف‌نماید دست‌وپائی‌میکند وبه‌آیهٔ قرآن تشبث‌میجوید ومیگوید: خداحکومت‌را به‌هرکس‌بخواهد

میدهد وازهرکس بخواهد میگیرد.

«قُلِ اللّٰهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤتِی الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ».

مرحبا! که پسرمعاویه مفسرقرآن هم‌شده وازمعانی کتاب‌خدا بخوبی آگاه است! ولی‌فرزند پیغمبر(ص)که پروردهٔ بیت وحی وقرآن است از معنای قرآن خبر ندارد !!!

منطق یزیدبن‌معاویه اینست‌که هرکس سرنیزه دارد و میتواند با سلب‌آزادی مردم و ریختن خون بی‌گناهان بر مردم حکومت‌کند خدا یار و مددکار او است واساساً خدا این‌حکومت‌را بوی داده‌است وقرآن هم این‌مطلب را تأیید میکند .

درست دقت‌کنید ، یزیدبن‌معاویه پس‌از اقرار بعظمت‌پیغمبرخدا وفاطمهٔ زهرا (ع) دربارهٔ شخص حسین‌بن‌علی(ع) نمیتواند بگوید: او شخصیت ومحبوبیت ندارد، ونمیتواند بگوید: او فرزند پیغمبر و فاطمه نیست، ونمیتواند سوابق درخشان وفضائل‌معنوی‌واخلاقی اورا انکارکند وهمین‌مطلب عقدهٔ‌حقارت اورا بوجودآورده است، ازاین‌جهت برای‌راه گم‌کردن،مطلبی‌را میگویدکه تفسیرش اینست:

چون من میتوانم بودجهٔ مملکت ونیروهای ارتش وانتظامی‌کشور را که نیروهای‌فشردهٔ مردم‌است برای‌کشتن پسر پیغمبر واهل‌بیت‌ویاران او بکار برم به‌این دلیل خدا خواسته است حکومت را بمن بدهد ولی حسین‌بن‌علی نتوانست این مطلب‌را تشخیص بدهد . وچون او میگفت : من ازیزید بهترم و نفهمیدکه خدا حکومت‌را به‌هرکس بخواهد میدهد ازاین جهت کشته شد و سرش را با خانوادهٔ اسیرش بحضور من آوردند

«فَهٰذا هُوَالَّذِی قَتَلَهُ»[1] .

نتیجهٔ سخنان یزیدبن معاویه اینست کـه : باید همهٔ شخصیتهای برجسته ولایق وهمهٔ رجال علم وفضیلت وهمهٔ فضائل معنوی و اخلاقی و همهٔآزادیهای‌فردی‌واجتماعی‌وهمهٔ افکار زنده وارزنده درآستانهٔ شهوات نوادهٔ هندجگرخوار، قربانی‌شود. چون‌خداخواسته‌است حکومت‌را بوی بدهد !!![2]

با این‌منطق سخیف ومبتذل میخواهدبرعقدهٔ حقارت‌خود سرپوش بگذارد وضمناً افکارمردم را دربارهٔ حسین‌بن‌علی(ع) منحرف‌کند .

پسر معاویه میگوید : من قرآن را می‌فهمم و حسین‌بن‌علی (ع) نمیفهمد، وپشتوانهٔ این منطق بسیارصحیح! قدرت سرنیزهٔ اوست.

۳ـ‌حس انتقامجوئی :

تاریخ نشان میدهدکه میان دوطائفهٔ بنی‌هاشم و بنی‌امیه‌که هردو از بنی‌عبدمناف بودند قبل‌از اسلام یك‌نوع رقابتی برقرار بوده‌است،این رقابت باطلوع‌اسلام شدیدترشد وچون‌پیغمبراسلام‌از بنی‌هاشم‌بود، بنی‌امیه تا آنجا که میتوانستند برای خاموش‌کردن دعوت اسلام،کـه طبعاً باعث برتری بنی‌هاشم‌میشد، میکوشیدند .

پس از پیدایش اسلام مبارزات ضد بنی‌هاشم‌را ابوسفیان‌بن‌حرب

۱ـ مقتل خوارزمی جلد ۲ـص۵۷

۲ ـ همهٔ سلسله‌های علل، بخداوند منتهی میشود وبا اذن او اثرمیکند ولی این منافات‌ندارد با اینکه‌یزید وپدراو بسوء اختیار خودباخون‌ریزیها وحق‌کشیها حکومت را قبضه‌کنند وبراریکهٔ قدرت تکیه زنند .

رهبری میکرد ومبارزهٔ ضد بنی‌هاشم کم‌کم بصورت مبارزهٔ ضداسلام درآمد و بدینگونه ابوسفیان برای کوبیدن اسلام با بت‌پرستان دیگر همدست شد، با این تفاوت که ابوسفیان وسایر بنی‌امیه برای مبارزهٔ با اسلام دو انگیزه داشتند :

۱ـ حمایت از بت‌پرستی.

۲ـ رقابت سیاسی با بنی‌هاشم که پیشوای اسلام از میان آنان برخاسته بود.

بدین‌سبب دشمنی ابوسفیان وطائفهٔ او با پیغمبر اسلام شدیدتر از بت‌پرستان دیگر بود .

طائفهٔ بنی‌امیه برای خاموش کردن اسلام خیلی زحمت کشیدند ودر این‌راه متحمل خسارتهای مالی وجانی شدند تاآنجاکه درجنگ **بدر** پسر ابوسفیان و پدرزن و برادرزن وعموی زن وی کشته شدند و بدینگونه ابوسفیان و زن او هند جگرخوار ازاسلام ضربت سختی خوردند و این داغهائی که دیدند آنانرا در دشمنی باپیغمبر اسلام بیشتر برانگیخت زیرا علاوه بر رقابت سیاسی، حس انتقامجوئی شدیدی نیز درخاندان ابی‌سفیان بوجود آمد .

رفتار وحشیانهٔ زن ابی‌سفیان درجنگ **اُحُد** که شکم حمزه عموی پیغمبر را درید وجگر اورا بیرون آورد و زیر دندان گذاشت، نشان میدهد که حس انتقامجوئی ازپیشوای اسلام دراین خاندان تا چه اندازه شدید بوده است.

ولی پیشرویهای چشم‌گیر اسلام به‌خاندان ابی‌سفیان چندان مجال نداد که طبق دلخواه خود ازپیغمبر اسلام انتقام بگیرند وسرانجام درفتح

مکه، خاندان ابی‌سفیان نیز مثل بت‌پرستان دیگر در برابر نیروهای مسلح اسلام تسلیم شدند.

ازاین تاریخ، حس انتقامجوئی دراین خاندان ، مثل آتش زیر خاکستر برای مدتی درسینهٔ آنان مخفی‌شد ودیگر جرأت‌نداشتند بطور آشکار با اسلام دشمنی‌کنند وناچار بودند تظاهر به‌اسلام نمایند.

این‌بود تااینکه پس‌ازقریب سیزده‌سال بعدازوفات‌رسول‌خدا (ص) عثمان‌که ازقبیلهٔ ابی‌سفیان بود بخلافت‌رسید وآرزوی این‌دودمان جامهٔ عمل پوشید.

از این زمان معاویة‌بن ابی‌سفیان‌که درخلافت عمر به استانداری شام‌منصوب‌شده‌بود تاآنجاکه‌توانست درکسب‌قدرت‌کوشید وطرح‌حکومت آیندهٔ خویش را ریخت .

و در زمان حکومت امیرالمؤمنین (ع) بعد از جنگ جمل بنام خونخواهی عثمان جنگ صفین را بوجودآورد وبقیمت ریختن خون‌دهها هزار مسلمان ، پس ازقضیهٔ تحکیم بعنوان خلیفهٔ انتخابی عمروبن عاص شناخته شد.وپس ازشهادت‌حضرت امیر (ع) وصلح باامام‌حسن‌مجتبی(ع) قدرت بدون معارض حکومت اسلامی را در دست‌گرفت .

بدیهی است در داخل‌کاخ معاویه از همهٔ جریانهای تاریخی و ضربتهائی‌که بنی‌امیه ازاسلام‌خورده بودندگفتگو میشد. ویزیدبن‌معاویه نیز از زبان پدرش همهٔ حوادث‌گذشته را میشنید وکینهٔ اسلام را بدل میگرفت .

تلخ‌ترین حادثه‌ای که پس از پیدایش اسلام بر دودمان بنی‌امیه گذشته،جنگ بدر است‌که درآن برادر معاویه و دائی و جد مادری وی

... و امیرالمؤمنین (ع) در کشتن آنان سهم بیشتری داشت.

جنگ بدر درحدود بیست و سه سال پیش از تولد یزید بن معاویه واقع شده یزید ازروزی که خود را شناخته تا این زمان که بحکومت رسیده جریان جنگ بدر را مکرر شنیده و هرچه بیشتر میشنیده کینه‌اش نسبت به‌پیشوای اسلام و خاندان او فزونتر میگشته است.

بدیهی است اکنون که بقدرت رسیده و زمام حکومت را بدست گرفته، بهترین فرصت برای او پیش آمده است که از خاندان پیغمبر (ص) انتقام بگیرد و کینهٔ برافروخته‌ای که از پیشوای اسلام در دل دارد او را بیش ازپیش برای انتقام گرفتن برمیانگیزد.

این کینهٔ شدید و حس انتقامجوئی از اشعاری که یزید بن معاویه پس ازشهادت امام حسین (ع) خواند بخوبی نمایان است.

هنگامیکه سرمقدس حسین بن علی (ع) را نزد یزید گذاشته بودند اوچند شعر ازقصیدهٔ عبدالله بن الزِّبَعْرَی که درآن ازکشته شدن مسلمانان در جنگ احد شادی کرده است خواند:

لَیتَ اَشیاخِی بِبَدرٍ شَهِدُوا — جَزَعَ الخَزرَجِ مِن وَقعِ الاَسَلِ
قَد قَتَلنَا القِرنَ مِن ساداتِهِم — وَعَدَلناهُ بِبَدرٍ فَاعتَدَلَ

یعنی ای کاش بزرگان ما که درجنگ بدر کشته شدند میدیدند که در جنگ احد چگونه طائفهٔ خزرج ازضربت اسلحهٔ ما بی‌صبری میکردند بزرگان آنان را که همسنگ ما بودند کشتیم وکشتگان جنگ احد را درمقابل کشتگان جنگ بدر قرارادیم و تعادل حاصل شد.

آنگاه یزید سه شعر دیگر ازخود افزود:

لَستُ مِن خِندِفَ اِن لَم اَنتَقِم — مِن بَنِی اَحمَدَ ما کانَ فَعَلَ

لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلا خَبَرٌ جاءَ وَلا وَحْيٌ نَزَلَ
قَدْ اَخَذْنا مِنْ عَلِيٍّ ثارَنا وَقَتَلْنا الْفارِسَ اللَّيْثَ الْبَطَل [1]

من اگر درمقابل کارهای احمد (پیشوای اسلام) ازفرزندانش انتقام نگیرم از نسل خندف نخواهم بود. بنی‌هاشم بنام دین باسلطنت بازی کردند والا نه‌خبری ازغیب آمده و نه وحیی نازل شده است. ما از علی انتقام خود راگرفتیم وآن سوار شجاع شیردل (حسین بن‌علی) راکشتیم.

پسرمعاویه بدینگونه از حس انتقامجوئی و کینهٔ شدیدی که از پیغمبراسلام در دل دارد پرده برمیدارد.

ازآنچه ازآغاز بخش اول تااینجاگفتیم معلوم شد: علل وعواملی که ازناحیهٔ یزید باعث تجاوز بحسین بن علی (ع) شد سه‌چیز بود:

۱ـ تثبیت حکومت.

۲ـ عقدهٔ حقارت.

۳ـ حس انتقامجوئی.

از ناحیهٔ امام:

اکنون باید عوامل نهضت را ازناحیهٔ حسین بن علی (ع) بررسی کنیم:

بدیهی‌است که‌چون‌امام‌حسین (ع) خلافت یزیدرا برسمیت نشناخت مورد تجاوزدستگاه حکومت واقع‌شد وبدنبال‌آن برای تشکیل‌حکومت و برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود اقدام‌کرد. بنابراین

۱ـ مقتل خوارزمی جلد۲ص۵۹. بعضی ازبزرگان فرموده‌اند: شعراول وسوم ازیزیدنیست بلکه بعنوان زبانحال بوی نسبت داده‌اند.

در اینجا باید بدانیم که چرا امام بایزید بیعت نکرد؟ وچرا برای تشکیل حکومت اقدام کرد ؟

چرا امام بیعت نکرد ؟ :

قبل از هرچیز باید دانست که ایمان حسین بن علی (ع) به اسلام یك ایمان ریشه‌داری بودکه تا اعماق قلب و روح آنحضرت نفوذ کرده وسررشتهٔ آن به ریشهٔ جانش بسته شده بود وعشق و علاقهٔ امام به اسلام باشیر اندرون شده بود وباجان هم ممکن نبود بدر رود .

زیرا اودر دامن اسلام زاده‌و درمهد اسلام پرورش یافته و در بیت نبوت از چشمهٔ حقایق اسلام سیر آب گشته و قوانین دین باجان وی بهم درآمیخته بود .

بعقیدهٔ حسین بن علی (ع) جهان انسانیت ازمواهب اسلام بی‌نیاز نیست وباید مکتب اسلام جهانگیر شود و بشریت را بسوی یك زندگی کامل و انسانی رهبری نماید . بنابراین هرکاری‌که بطور مستقیم یا غیر مستقیم به‌اسلام ضربه بزند واز پیشروی آن جلوگیری نماید یك گـناه بزرگ ونابخشودنی محسوب میشود .

حکومت وقت زیرفشار سرنیزه از امام میخواست‌که بایزید بیعت کند وخلافت تحمیلی ویرا قانونی واسلامی اعلام نماید تامردم دیگر،از او پیروی کنند .

امام حسین (ع) بچند علت نمیتوانست خلافت یزید را قانونی و اسلامی اعلام نماید :

۱ـ این یك دروغ صریح بود وامام دروغ نمیگوید.

۲ـ این کار برخلاف وجدان امام بود وامام کاری برخلاف وجدان خود نمیکند.

۳ـ این کار کمك بگناه و تجاوز بود، زیرا تحمیل خلافت یزید تجاوزی بودکه بحقوق مردم شده بود وقرآن کریم صریحا ازکمك بگناه وتجاوز نهی کرده است.[1]

۴ـ تصویب خلافت یزید ازطرف امام درحالیکه قدرت برامتناع داشت مردم را گمراه میکرد زیرا دراینصورت مردم میگفتند: امام حسین(ع) که میتوانست خلافت یزید را تصویب نکند وتصویب کرد پس این دلیل است که خلافت وی قانونی واسلامی است.

۵ـ تصویب خلافت یزید ضربه‌ای بودکه بطور غیرمستقیم باسلام میخورد، زیرا حکومت یزید چنانکه عملا نشان داد اسلام را فدای شهوات خود میکرد وامام نمیتوانست باپذیرفتن خلافت تحمیلی یزید بطورغیر مستقیم به‌اسلام ضربت بزند.

۶ـ با پذیرفتن خلافت یزید، امکان هرگونه جنبش اصلاحی از آنحضرت سلب میشد زیرا امام ناچار باید بعهد بیعت و فادار باشد و در اینصورت باید بنشیندو ناظر پایمال شدن اسلام باشدآنهم در زمانی که برای وی امکان انقلاب اصلاحی وجود داشت.

بعللی که ذکر شد امام حسین (ع) نمیتوانست خلافت ضد اسلام یزید را بپذیرد وآنرا قانونی اعلام‌کند.

۱ـ «وَلاتَعاوَنوُاعَلَی‌الْاِثْمِ وَالْعُدْوانِ سورهٔ مائده‌آیه ۲ـ بـه‌گناه و تجاوز کمك نکنید».

چرا برای تشکیل حکومت اقدام کرد ؟

فساد همه جانبهٔ حکومت بنی‌امیه مثل بیماری مزمن و مهلکی کشور عظیم اسلامی را تهدید بسقوط مادی ومعنوی میکرد و حکومت تحمیلی معاویه مقررات اسلام را یکی پس ازدیگری پایمال مینمودوبا سلب‌آزادیهای فردی ، اختناق شدید وغیر قابل تحملی را بوجودآورده ونیروهای انسانی ومالی مردم را استثمارکرده بود .

نه از عدالت خبری بود ونه ازآزادی ونه از برنامه‌های اصلاحی اسلام . واز طرفی قدرت حکومت معاویه بقدری بودکه قیام برضد آن غیرممکن بود .

چنین وضع تأسف‌آوری‌که آیندهٔ تاریك‌تری را بدنبال داشت ایجاب میکرد که پس از مرگ معاویه جنبش آزادیبخشی بوجود آید وحکومت نیرومندی تشکیل شود و خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود برگردد وتحول عمیق وهمه جانبه‌ای درکشور اسلامی‌که تشنهٔ اصلاحات فوری بود بوجود بیاید تا مقررات قرآن‌کریم زنده شود وآرزوی پیغمبر اسلام‌که همان عملی شدن احکام اسلام بود جامهٔ عمل بپوشد.

بدیهی است چنین جنبش‌آزادیبخشی در درجهٔ اول باید بدست رئیس خاندان رسالت ، حسین‌بن علی (ع) که دوست ودشمن به‌لیاقت و محبوبیتش اعتراف داشتند بوجود بیاید .

ولی امام، منتظرمرگ معاویه بود[1] تا با مرگ وی فرصت هرگونه انقلاب اصلاحی بدست بیاید آنگاه شروع به‌قیام واقدام‌کند . این‌انتظار بپایان رسید ومعاویة‌بن ابی‌سفیان چشم ازجهان فروبست .

۱ــ ارشادمفید ص۱۷۹

معاویه مرد، ولی پیش از آنکه ازطرف حسین بن‌علی (ع) قیام و اقدامی بشود حکومت جدید برای جلوگیری ازهرگونه جنبش اصلاحی، امام را تحت‌فشارقرارداد که با یزید بیعت کند، ودراین‌راه بقدری سختگیری کردکه ازآنحضرت سلب امنیت ومصونیت شد.

امام حسین (ع) پیش‌ازآنکه گرفتار شود و امکان هرگونه انقلاب اصلاحی ازحضرتش سلب گردد، شبانه به‌مرکز جهانی اسلام، مکهٔ معظمه هجرت فرمود.

همین سختگیری حکومت یزید وحرکت امام، افکار عمومی را بیشترتحریک کرد وزمینهٔ قیام را مساعدتر نمود.

استغاثهٔ مردم:

همانطورکه بعد از قتل عثمان مردم عدالتخواه با درخواستهای شدید ومکرر خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام راوارد صحنهٔ سیاست کردند واز او خواستندکه زمامداری کشور اسلامی را بپذیرد، پس از مرگ معاویه و حرکت امام حسین (ع) بمکه نیز مسلمانان عدالتخواهی که بیست سال زیر چکمهٔ استبداد معاویه جانشان به لب رسیده بود جنبش کردند وبادرخواستهای پی‌گیر خود از حسین بن‌علی (ع) خواستندکه زمامداری آنان را بپذیرد ومسلمانان را ازچنگال ظلم واستبدادبرهاند.

صدای استغاثهٔ عدالتخواهان کوفه که از اعماق روح ستمدیدهٔ آنان برمیخاست موجی ازهیجان‌آمیخته باامیدواری درعراق ایجادکرد که دنبالهٔ آن تاحجاز کشیده شد.

مردم‌کوفه بوسیلهٔ نامه‌ها ونمایندگان خود صدای استغاثه وتظلم

خویش را بگوش امام حسین(ع) رساندندوشدیداً ازآنحضرت خواستند که زمامداری را قبول کند .

امام برای اینکه کار خود را بر اساسی محکم استوارکند،مسلم بن عقیل را به نمایندگی خویش به کوفه فرستاد تا اوضاع سیاسی را بطور دقیق بررسی کند ومعلوم سازدکه آیا برای تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت ، نیروی کافی موجود است یا نه ؟ واگر شرائط ، مساعد است از مردم برای جهاد بیعت بگیرد .

مسلم بن عقیل پس ازقریب چهل روز مطالعه و بررسی دقیق گزارش دادکه : برای تشکیل حکومت، نیروی انسانی بحدکافی وجود دارد و اکثریت قریب باتفاق مردم کوفه داوطلب پشتیبانی امام هستند ، و حتی در نامهٔ خود تأکیدکرده بودکه امام حسین (ع) هرچه زودتر بسوی کوفه حرکت کند .[1]

دراین هنگام بودکه امام احساس مسئولیت بیشتری کرد و برخود لازم دانست که برای زنده کردن اسلام اقدام کند و با تشکیل حکومت نیرومندی وضع موجود را تغییردهد و اسلام و مسلمانان را از چنگال استبداد سیاه برهاند.

۱ــ تاریخ طبری ج۴ص۲۹۷ وارشادص۱۸۴. مسلم بن عقیل دستورداشت نظرعموم خردمندان کوفه را بررسی کند و اگرآنان با حرکت امام موافق هستند گزارش بدهد(ارشادص۱۸۳)پس آنچه اودرنامه نوشته وتأکیدی که دربارهٔحرکت آنحضرت کرده نظرعموم بزرگان وخردمندان دوراندیش کوفه بوده. ومسلم هرگز نخواسته است احساسات توخالی مردم کوفه را به اطلاع امام برساند.

عوامل پیروزی فراهم بود:

پس از گزارش اطمینان بخشی که مسلم بن عقیل دربارهٔ آمادگی کوفه داد عوامل پیروزی نظامی برای امـام حسین (ع) فراهم بود و در آن شرائط میتوانست درپناه قدرت ارتش خویش اسلام ومسلمانان ضربت خورده واسیر شده را نجات دهد. واینك عوامل پیروزی امام:

۱ـ ضعف حکومت:

اولین عامل پیروزی امام حسین (ع) ضعف حکومت بود، زیرا حکومت یزید به چند دلیل ازحکومت معاویه ضعیف تر بود:

۱ـ هرحکومتی که میخواهد جانشین حکومت ساقط شدهٔ سابق گردد درآغاز کار، نوسان و تزلزلی دارد، و مـردم بادیدهٔ تردید بآن مینگرند ومنتظرند ببینند زمامدار جدید میتواند براوضاع مسلط گردد یا نه؟.

۲ـ سوء سابقهٔ یزید وخامی وبی لیاقتی وی نیز علت دیگری برای ضعف حکومت بود. وهمین سابقهٔ ننگین وبی لیاقتی خلیفهٔ جدید، تزلزل حکومت را بیشتر میکرد وبسیاری ازسیاستمداران وزیرکان اطمینان نداشتند که یزید بتواند براوضاع، مسلط گردد، وحق باآنان بود زیرا درهمان آغاز حکومت یزید در ایامی که امام حسین (ع) در مکه توقف داشت «عبدالله‌زبیر» درمکه شورش کرد وبا تجهیز نیروی نظامی آمادهٔ مقابله با قدرت حکومت شد. وآنگاه که ازطرف یزید برای سرکوب کردن او سرباز فرستاده شد دریك برخورد نظامی عبدالله‌زبیر نیروی دوهزارنفری یزید را شکست داد و فرمانده نیروها را دستگیر کرد و بنابر یك نقل

زیر ضربات شلاق کشت[1].

وطولی نکشید که نفوذ «عبدالله زبیر» در سراسر حجاز گسترش پیداکرد . و بعداً شورش دیگری نیز بهرهبری «نجدة‌بن‌عامرحنفی» در یمامه بوجودآمد[2] .

و یزیدبن معاویه تا زنده بود نتوانست شورش عبدالله زبیر را در حجاز وشورش نجدة‌بن‌عامررا دریمامه سرکوب‌کند.

۳ـ هنگامیکه امام‌حسین علیه‌السلام ازمکه‌حرکت‌کرد مأموران مسلح حاکم آنحضرت را تعقیب‌کردند و خواستند بمکه برگردانند ولی درمقابل مقاومت شدید امام ازبرگرداندن وی عاجزشدند و برگشتند[3] .

میدانیم که حاکم مکه بشدت در تعقیب امام بود و دستور داشت آنحضرت را بازداشت‌کند ونزد یزید بفرستد[4] وشاید هم مأمورکشتن او بود ، و در اینصورت طبعاً باید همهٔ نیروی خود را بـرای برگرداندن کاروان فرزند پیغمبر(ص) و بازداشت وی بکاربرد بااینوصف می‌بینیم از برگرداندن وبازداشت حضرتش عاجز بود، واین دلیل برضعف حکومت است .

۴ـ دلیل دیگر برضعف حکومت‌یزید اینست‌که **«نعمان‌بن بشیر»** حاکم‌کوفه نتوانست ازجنبش مردم‌کوفه وفعالیتهای سیاسی مسلم‌بن‌عقیل جلوگیری‌کند وحتی‌نتوانست ازمخفیگاه مسلم‌مطلع گردد. وبعداً عبیدالله زیاد برای‌اینکه بتواند براوضاع مسلط‌گردد دست‌بکشتن وزندان‌کردن

۱ـ کامل‌ابن‌اثیر ج۴ص ۱۹

۲ـ کامل ج ۴ ص۱۰۲

۳و۴ـ ارشادمفید ص۱۹۹

و به‌دار کشیدن مردم زد. و همین دلیل برضعف داخلی حکومت است که ازترس سقوط ناچاراست تا این حد به‌اعمال قساوت‌آمیز دست بزند.

پس معلوم شد که ناتوانی «نعمان بن بشیر» ازجلوگیری مسلم وخشونت وسختگیری بی‌اندازهٔ عبیدالله‌زیاد هردو دلیل برضعف حکومت است.

۲ـ رنجش مردم :

دوم از عوامل پیروزی حسین بن‌علی علیه‌السلام رنجش مردم از حکومت وقت بود، زیرا ستمگریهای بی‌حد و حصر معاویه در دوران بیست سالهٔ حکومتش جان مردم را به‌لب‌آورده بود و از این حکومت عدالت‌کش و قانون‌شکن بشدت متنفر بودند. واین جنبهٔ منفی احساسات مردم بود.

«معاویة بن یزید» ضمن سخنانش از این رنجش مردم پرده برداشت وگفت : « فَمٰا نَجْهَلُ کَرٰاهَتَکُمْ لَنٰا وَطَعْنَکُمْ عَلَیْنٰا [1]. ما میدانیم که شما از ما رنجیده‌اید و برما اعتراض میکنید».

دراینصورت روی جریان طبیعی ظن‌قوی میرفت که اگر امام‌حسین علیه‌السلام درمرکز عراق مستقرشود علاوه‌بر نیروهای داوطلب کوفه، مردم عدالتخواه حجاز ویمن و خراسان و آذربایجان وسایر استانهائی که از حکومت بنی‌امیه رنجیده وطعم‌حکومت امیرالمؤمنین(ع)راچشیده‌بودند بی‌درنگ به‌طرفداری امام‌برخیزند و برای تقویت حکومت حسینی از هیچگونه کمکی دریغ ننمایند.

۱ــ تاریخ یعقوبی ج۲ ص ۲۴۰

۳ـ افکار عمومی :

سوم ازعوامل پیروزی امام، موافقت افکارعمومی بود. زیرا شکی نیست که بغیرازشام درسراسر کشور وسیع اسلامی افکارعمومی بازمامداری حسین بن علی(ع) موافق بود. واین جنبهٔ مثبت احساسات مردم بود ،و اگر امام درآن شرائط مساعد واردکوفه میشد سراسرکشور اسلامی بجز شام به‌حمایت آنحضرت برمیخاست، ودراینصورت حکومت نیرومندی درمقابل حکومت یزید تشکیل میشد مانند حکومت علی(ع) درمقابل معاویه، با این تفاوت که درمقابل امیرالمؤمنین (ع) معاویه بود با آنهمه شیطنت وحیله‌گری ، ولی درمقابل امام‌حسین (ع) یزید بود با آنهمه خامی و نادانی وضعف و ناتوانی .

یك دلیل روشن :

«شریك بن اعور» پسر حارث همدانی که یکی ازسیاستمداران معروف و ازشیعیان مخلص امام‌حسین(ع) بود همراه عبیدالله بن زیاد از بصره به کوفه آمد و درکوفه مریض شد و درمنزلی که مسلم بن عقیل مخفی بود بستری گشت . خبر بیماری وی به‌عبیدالله زیاد رسید و تصمیم گرفت به عیادتش برود.

شریك بن اعور به‌مسلم گفت: ابن‌زیاد به‌دیدن من میآید، تو برای کشتن او آماده‌باش آنگاه بطور غافلگیر بوی حمله‌کن و او را ازمیان برگیر، اگر اورا کشتی حکومت کوفه‌را قبضه‌میکنی ودرقصر حاکم نشسته بفرمانروائی میپردازی و هیچکس باتو مخالفت نخواهدکرد ، واگر من سلامت خود را بازیافتم به بصره برمیگردم و آن شهر را زیر فرمان تو

میآوردم[1].

«شریك بن اعور» که سیاستمداری ورزیده وراستگو است واز افکار عمومی مردم عراق بخوبی آگاهی دارد میگوید : اگر ابن‌زیاد کشته‌شود همهٔ مردم‌کوفه مسخر فرمان مسلم خواهند شد وهیچکس باوی‌مخالفت نخواهدکرد . ومیگوید : بصره برای پذیرفتن حکومت حسینی آنقدر آمادگی داردکه‌کافی است خود او به‌بصره برگردد و مردم را به پذیرفتن فرمان مسلم‌بن عقیل دعوت‌کند .

چنین نیست‌کـه شریك‌بن اعور برای خوش‌آمد مسلم چند جمله مبالغه‌آمیز گفته باشد بلکه خواسته است یك واقعیت محسوس و حقیقت ملموسی را بیان‌کند وآن‌واقعیت اینست‌که‌افکار عمومی مردم‌کوفه‌وبصره پشتیبان امام حسین (ع) وخواهان حکومت‌آنحضرت است وباکشته‌شدن ابن‌زیادکوفه وبصره وسپس‌همهٔ عراق بی‌درنگ درتصرف مسلم درخواهد آمد وحسین بن‌علی (ع) پیروزمندانه واردکوفه خواهد شد .

۴ـ لیاقت رهبر :

چهارم ازعوامل پیروزی‌امام حسین(ع) لیاقت آنحضرت بودزیرا بتصدیق دوست ودشمن، حسین‌بن‌علی (ع)که رئیس خاندان پیغمبر بود لایق‌ترین فردی بودکه در سراسرکشور عظیم اسلامی وجود داشت و از شرق تا غرب جهان اسلام شخصیتی بعظمت و لیاقت فرزند پیغمبر (ص) وجود نداشت .

معاویة‌بن ابی‌سفیان بـه پسرش یزید میگفت : « حُسَیْنٌ اَحَبُّ النّاسِ

---

[1] ـ تاریخ طبری ج۴ ص ۲۷۱

اِلَی‌النّاسِ[1]. حسین بن‌علی در نظر مردم از همهٔ مردم محبوب‌تر است».

این واقعیتی است که از زبان بزرگترین دشمن امام حسین (ع) معاویة بن ابی‌سفیان صادر شده است.

ه‍- نیروهای داوطلب:

پنجم از عوامل پیروزی نظامی امام حسین (ع) نیروهای داوطلب امام بود[2]. خیلی فرق است بین نیروهای داوطلب و نیروهای تسخیری. نیروهای داوطلب با نیروهای تسخیری همان فرقی را دارد که ارتش اسلام با ارتش یزدگرد ساسانی داشت.

ارتش داوطلب تا سرحد جانبازی پیکار میکند و ارتش تسخیری هنگام سختی تسلیم دشمن میشود.

نیروئی که هستهٔ مرکزی آن زیر نظر نمایندهٔ امام، مسلم بن عقیل تشکیل شده بود بطور داوطلب تشکیل یافته و این جمعیت فشرده و مشتاق که از هیجده هزار[3] تا چهل هزار[4] گفته شده با گریهٔ شوق، دست مسلم را فشرده بودند. نمونه‌هائی از این نیروهای فداکار ازقبیل مسلم بن عوسجه و

۱ـ تهذیب ابن‌عساکر ج۴ ص ۳۲۷

۲ـ مقصود از نیروهای داوطلب در اینجا همان نیروهای ملی است که دارای تعلیمات جنگی و نظامی بودند و با ورود امام حسین علیه‌السلام به‌کوفه و تعیین فرماندهان آنان بصورت سپاه منظمی درمیآمدند، وهمین نیروهای ملی درنامه‌ای که بعضی ازسران کوفه به‌امام نوشتند به‌نام «جُنْد» یعنی ارتش خوانده شده‌اند، آنان به‌آنحضرت نوشتند: «فَاَقْدِمْ عَلیٰ جُنْدٍ لَكَ مُجَنَّدٍ» (تاریخ طبری ج۴ ص۲۶۲)

۳ـ ارشاد ص۱۸۴

۴ـ تاریخ ابن کثیر ج۸ ص ۱۶۱

حبیب بن مظاهر و عابس بن ابی‌شبیب شاکری رضوان‌الله علیهم در صحنهٔ کربلا ظاهر شدند که نام پرافتخارشان تا ابد برجبههٔ تاریخ انسانیت میدرخشد .

بدیهی است نیروهای امام منحصر به‌آن جمعیتی نبود که با مسلم بیعت‌کرده بودند بلکه این جمعیت پیشقدم ، محوراصلی وهستهٔ مرکزی نیروهای حسین بن علی (ع) محسوب‌میشدند وگرنه نیروهای داوطلبی‌که آمادهٔپشتیبانی‌امام‌بودندفقط درکوفه (صرف‌نظراز بصره وسایرشهرستانها) در حدود صد هزارنفر بودند .

مؤرّخان بزرگ‌شیعه وسنی مینویسند : اهل‌کوفه به‌امام‌حسین(ع) اطلاع دادندکه‌صدهزارنفر ازمردم‌کوفه‌آمادهٔ پشتیبانی شما هستند[1].

این نقل،کاملا صحیح وطبیعی بنظر میرسد زیرا بااینکه مردم کوفه باترس ووحشت بطورمخفیانه بامسلم بیعت میکردند ازهیجده‌هزار تاچهل هزار بیعت‌کردند ، دراینصورت اگرمردم‌آزاد بودند تا صدهزار نفر بیعت میکردند.

مرحوم شیخ طوسی قدس سره میفرماید : مسلم‌بن عقیل از بیشتر اهل‌کوفه برای امام بیعت‌گرفت[2].

دانشمند رجالی معروف «شمس‌الدین ذهبی»مینویسد: نمایندگان مردم‌کوفه‌دفتر ودیوانی بحضورامام‌آوردندکه نام صد هزارنفرازطرفداران آنحضرت درآن ثبت شده بود[3].

۱ـ ارشاد ص۲۰۱ ومثیرالاحزان ص۱۱ وطبری ج۴ص۲۹۴ وابن‌کثیر ج۸ص۱۷۰

۲ـ تلخیص‌الشافی جزء ۴ص۱۸۳

۳ـ سیرالنبلاء جلد۳ص ۲۰۱

یك دلیل زنده :

یکی از دلیلهائی‌که امکان پیروزی نظامی امام‌را روشن میسازد اینست‌که : پس‌از جنبش‌کوفه چند نفر ازسیاستمداران ورزیده از قبیل «شَبَث‌بن‌رِبعی» و «عمروبن‌حجاج» ازآنحضرت دعوت‌کردند که بکوفه برود وتشکیل‌حکومت بدهد، چون‌آنان‌که ازنزدیك‌به‌اوضاع‌کوفه وارد بودند چنین تشخیص میدادندکه اگرحسین‌بن‌علی(ع)آزادانه واردکوفه شود باپشتیبانی این نیروهای داوطلب‌وفشرده، پیروز میشود، بدین‌جهت میخواستند بانوشتن نامهٔ‌دعوت در دستگاه‌امام برای‌خود جائی بازکنند. واگر زمینهٔ‌پیروزی نظامی حسین‌بن‌علی(ع) فراهم نبود معنی نداشت‌این سیاستمداران دنیاپرست‌که همیشه‌نان‌را به‌نرخ‌روز میخوردند برای‌امام نامهٔ دعوت بنویسند .

پس روشن شدکه این‌سیاستمداران‌موقع‌شناس پس‌ازآنکه‌مطمئن شدند امام‌حسین(ع) پیروز میشود نامهٔ دعوت برای‌آنحضرت نوشتند.

بنابراین‌آنچه این سیاستمداران ورزیده یعنی : «شَبَث‌بن‌رِبعی» و «عمروبن‌حجاج» و همفکران‌آن دو به‌حسین‌بن علی (ع) نوشتندکه : «فَاقْدَمْ‌عَلیٰ‌جُنْدٍلَکَ مُجَنَّدٍ»[1] به‌کوفه بیائید که ارتشی‌گوش بفرمان ، آمادهٔ پشتیبانی شماست». واقعیت وحقیقتی بودکه بامام نوشته‌بودند.

وازاینرو مسلم‌بن‌عقیل پس‌ازقریب چهل‌روز بررسی‌دقیق آنچه‌را که آنان نوشته بودند تأییدکرد و به‌امام نوشت: اکثریت قریب باتفاق مردم ، داوطلب پشتیبانی شما هستند بنابراین زودتر بسوی‌کوفه حرکت

۱ــ تاریخ طبری ج۴ص۲۶۲ وارشادمفیدص۱۸۳

فرمائید[1].

آیا ممکن است مسلم بامام خیانت کند ومطالبی برخلاف حقیقت بنویسد، یابدون مطالعه و بررسی دقیق گزارشی بدهد؟! البته نه.

و نیز علاوه بر نیروهای کوفه که گزارش آنرا مسلم بن عقیل داده بود چون امام از مردم بصره نیز دعوت کرده و از آنان کمك نظامی خواسته بود، اردوئی هم از بصره آماده شده بود تا بکمك آنحضرت بشتابد[2].

نیروهای امام بحد کافی بود:

از آنچه گفتیم روشن شد که نیروهای مسلح امام حسین(ع) تنها در کوفه درحدود صدهزار نفر بود که نیروهای بصره نیز پشتیبان آنان بودند.

بنابراین هنگامیکه امام تصمیم گرفت بکوفه برود بیشتر ازصدهزار مرد شمشیرزن در کوفه و بصره دراختیار داشت که بفرزند پیغمبر (ص) عشق میورزیدند.

ازاینرو آنحضرت ضمن نامه‌ای بانشاط وخرسندی، نیروهای کوفه را مورد تشویق وتقدیر خویش قرارداد و درحق آنان بدینگونه دعای خیر کرد که: «خداوند بزرگترین پاداش را بشما عطا فرماید که متفق گشته‌اید تاخلافت اسلامی را بمرکز اصلی آن برگردانید[3]».

علاوه براین اگر امام حسین (ع) درآن شرائط مساعد واردکوفه میشد مردم یمن وحجاز وخراسان وآذربایجان وسایر استانهائی که عدالت

۱ـ تاریخ طبری ج ۴ ص۲۹۷

۲ـ لهوف ص۳۴تا۳۷

۳ـ ارشاد ص ۲۰۰

امیرالمؤمنین(ع) را دیده بودند بی‌درنگ بکمك فرزند پیغمبر میشتافتند آنگاه هیچ قدرتی درمقابل قدرت امام تاب مقاومت نداشت.

یك نکته :

ضمناً توجه باین نکته دراینجا لازم است‌که در آن زمان ، خرید اسلحه برای همه‌کس آزاد بود وطرفداران حسین بن‌علی(ع) میتوانستند اسلحهٔ جنگی فراوانی مشابه اسلحه‌ای‌که حکومت یزید دراختیار داشت تهیه‌کنند چنانکه درکوفه زیر نظرمسلم تهیه کردند[1].

ونیز بیشتر مسلمانان بعلت تشویقهائی‌که اسلام در بارهٔ تعلیمات نظامی‌کرده است بفنون‌جنگی‌سادهٔ آنروز آشنا بودند. بنابراین‌نیروهای طرفدار امام ازنظرتعلیمات نظامی واسلحهٔ جنگی، قدرت هرگونه‌مقابله با نیروهای حکومت‌را داشتند.

ازآنچه‌گذشت معلوم شد آنوقت‌که حسین‌بن‌علی(ع) تصمیم‌گرفت بکوفه برود و تشکیل حکومت بدهد قدرت آنحضرت از نظر نیروهای موجود وآماده‌ای‌که درکوفه وبصره دراختیارداشت (که بیش‌ازصدهزار بود) قدرتی چشمگیر بود وازنظرلیاقت شخصی ومحبوبیت ملی‌هم‌که با پسرمعاویه قابل‌مقایسه نبود.

توجه :

امام علیه‌السلام مردم کوفه را توبیخ میکند که : «...سَلَلْتُمْ عَلَیْنَا

۱ـ ارشادمفید ص ۱۸۷

سَیفًا لَنا فِی اَیمانِکُمْ وَ حَشَشْتُمْ عَلَینا ناراً اِقتَدَحْناها عَلیٰ عَدُوِّنا وَ عَدُوِّکُمْ؟[۱]
چرا با نیروی خود ما بجنگ ما آمده اید وچرا آتشی را که ما برافروختیم تا دشمن ما و شمارا بسوزاند برای سوزاندن خود ما بکارمیبرید ؟!»

آیا آن نیروئی که امام ازآن نام میبرد وآن آتشی که آنحضرت آماده کرده بود تادشمن مشترك را باآن بسوزاند جز نیروهای مسلح چریك که مسلم گزارش آنرا داده بود چیزدیگری بود ؟

آیا آن قدرتی که فرزند پیغمبر به پشتیبانی آن بسوی کوفه حرکت کرد وفرمود: « فَاَصْرَخْناکُمْ مُوْجِفِینَ[۲] ما بفریادرسی شما شتافتیم» جزهمین نیروهای داوطلب کوفه بود ؟

امام چگونه بفریادرسی مردم شتافت ؟

آیا معنای فریادرسی آنحضرت جزاین بودکه میخواست با کمك قدرتی که فراهم شده بود خلافت را بمرکز اصلی خود برگرداند و بفریاد عدالتخواهان ستمکشیده برسد ؟

آیا این سخن امام دلیل این نیست که نیروهای آنحضرت بحدکافی بوده و بیش از پنجاه درصد امید این معنی بوده است که ازآن نیروها آتشی برافروزد ودشمن خود و مردم را باآن بسوزاند وریشهٔ حکومت ظلم را بخشکاند ؟

سخن طوسی :

رئیس علمای شیعه مرحوم شیخ طوسی قُدِّسَ سِرُّهُ درجواب کسانی که میگویند: «نیروی امام حسن علیه السلام بیش از امام حسین(ع) بود با

۱و۲– لهوف ص۸۵

صلح کرد» میفرماید : ازکجا میگویند : نیروی امام‌حسن (ع) از نیروی امام‌حسین(ع) بود؟ بلکه حقیقت برخلاف گفتهٔ آنان است هرکس تواریخ را بخواند میفهمد[1].

احساس مسئولیت :

آیا درچنین زمان وچنین شرائطی‌که :

۱ـ از یك‌طرف حکومت تحمیلی یزید مقررات اسلام را یکی پس‌از دیگری پایمال میکرد.

۲ـ و از یك طرف صدای استغاثهٔ عدالتخواهان ستمدیده و ندای تَظَلُّم مسلمانان رنجدیدهٔ عراق به‌گوش امام‌حسین علیه‌السلام رسیده و از وی خواسته‌اندکه اسلام و مسلمانان‌را ازظلم وفساد نجات بخشد.

۳ـ واز سوی دیگر نیروهای داوطلب بحد کافی موجود است و عوامل پیروزی امام فراهم شده یعنی :

۱ـ ضعف‌حکومت. ۲ـ رنجش‌مردم. ۳ـافکار عمومی. ۴ـلیاقت رهبر. ۵ـ نیروهای داوطلب. پیروزی امام را بیش‌از پنجاه درصدتضمین میکند .

آیا درچنین موقع حساسی سزاواربودکه فرزند پیغمبر(ص)کشور عظیم‌اسلامی را بااین‌حالت‌آشفتگی‌وهیجان‌عمومی سرگردان وبلاتکلیف

۱ـ تلخیص‌الشافی‌جزء ۴ص۲۸. محصول مطالعات شیخ طوسی‌رضوان الله‌علیه اینست‌که نیروهای امام حسین علیه‌السلام از نیروهای امام حسن مجتبی علیه‌السلام‌کمتر نبوده ، واین مطلب برای کسانی‌که میگویند : عوامل پیروزی برای امام حسین(ع) فراهم نبوده شایان‌کمال توجه است.

بگذارد ؟ .

آیا شایسته بود دراین هنگام که اوضاع مملکت ، غیرعادی شده وعدالتخواهان ستم‌کشیده‌فقط زمامداری‌حسین‌بن‌علی(ع)را می‌پذیرفتند ازقبول مسئولیت خودداری کند ؟ .

آیا صحیح بود درزمانی‌که ندای آزادیخواهی مردم اسیر ، بلند شده و کشور آشفتهٔ اسلامی بیش از هر چیز بعقل و درایت و فداکاری شخصیتی مثل حسین‌بن‌علی(ع)احتیاج داشت چنین‌کشوری وچنین‌مردمی را ازرهبری سیاسی خود محروم‌گرداند؟

آیا موافق عقل ومنطق‌بود مملکتی‌که پس‌از بیست سال‌حکومت سیاه معاویة‌بن ابی‌سفیان تشنهٔ عدالت اسلامی بود و تازه میخواست از چنگال ظلم و فساد خلاص شود از حکومت عدالت‌گستر حسینی محروم بماند؟

اینجاست‌که امام در برابر افکار عمومی و وجود نیروی کافی ودر برابر قرآن‌کریم و اسلام عزیز احساس مسئولیت بیشتری میکندوتصمیم میگیرد به‌تقاضای مردم جواب مثبت بدهدوباتشکیل حکومت‌نیرومندی اسلام و مسلمانان را ازآن‌وضع پریشان نجات بخشد.

تاریخ مکرّر میشود:

همانطور که امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «لَوْلا حُضُورُالحاضِرِ وَقِیامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِالنّاصِرِ وَ ما اَخَذَاللّٰهُ عَلَی الْعُلَماءِ اَنْ لایُقـارُّوا عَلیٰ کِظَّةِ ظالِمٍ وَ لاسَغَبِ مَظْلُومٍ لَاَلْقَیْتُ حَبْلَها عَلیٰ غارِبِها »[1] اگر وجود نیروی کافی و

۱ــ نهج‌البلاغه خطبهٔ۳(شقشقیه)

مسئولیت الهی این وظیفهٔ حتمی را برای من بوجود نیاورده بود که واجب بود در پناه قدرت ارتش بفریاد مظلومان برسم و ستمکاران را سرکوب نمایم هرگز برای تشکیل حکومت اقدام نمیکردم».

فرزندش حسین (ع) هم وقتی می بیند نیروهای موجود که درکوفه وبصره آمادهٔ پشتیبانی آن حضرت هستند بیش از صدهزار است، ونیروهای دیگری نیز در سایر اقطـار اسلامی در شرف تکوین است مثل پدرش امیرالمؤمنین(ع) بحکم مسئولیت الهی اراده میکند که بوسیلهٔ قدرت نیروهای ملی ریشهٔ ظلم را بسوزاند و بفریاد مظلومان برسد. زیرا برای ریشه‌کن کردن حکومت فاسد بنی‌امیه راهی جزاین نبود که قدرت را با قدرت جواب بگوید وکلوخ انداز را باسنگ پاداش بدهد.

امام‌حسین (ع) درچنین‌شرایط مساعدی میخواهدبانیروهای‌خود، کوفه را و سپس عراق را تسخیر کند چنانکه جدش رسول خدا (ص) بوسیله نیروی ارتش اسلام، مکه راتسخیر کرد .

آری فقط از دوجهت تفاوت در بین بود:

۱ـ درفتح مکه ارتش پیغمبر خدا (ص) بیش‌ازده‌هزار نبود[۱] ولی نیروهای فرزندش حسین(ع) بیش ازصدهزار نفر بود.

۲ـ رسول خدا (ص) برای‌تسخیر مکه از خارج نیرو وارد کرد، ولی نیروی عظیم امام حسین (ع) ازخود مردم کوفه تشکیل یافته بود، و بی‌شك‌تسخیرشهری‌که نیروهای‌متشکل درداخل آن‌گوش بفرمان‌باشند آسان‌تر است ازشهری‌که خود آمادگی نداشته باشد و نیروهای خارج بخواهند آنرا تسخیرکنند و اگرحکومت حسینی دراین شرایط مساعد

۱ـ طبقات محمدبن‌سعد جلد۲ص ۱۳۵ طبع بیروت.

تشکیل میشد بدون مبالغه حکومت ضعیف و لرزان یزید را که باشورش عبدالله زبیر[1] لرزان‌تر شده بود درکام خود فرو میبرد وهضم میکرد، یا لااقل باکمال قدرت در برابر آن می‌ایستاد.

ازآنچه گفتیم روشن شد که اقدام حسین بن علی(ع) درمورد تسخیر عراق و تشکیل حکومت شبیه است به اقدام پدرش امیرالمؤمنین (ع) درمورد قبول خلافت وتشکیل حکومت، واقدام جدش رسول خدا (ص) درفتح مکه وتسخیر جزیرة العرب ، و اقدام امام حسین (ع) رانباید از اقدام جدش پیغمبر (ص) وپدرش علی (ع) جداکرد ویك عمل استثنائی بحساب آورد .

امکان پیروزی :

طبق نظرعلمای بزرگ شیعه ، از وقتیکه امام حسین (ع) تصمیم گرفت بکوفه برود تا وقتیکه با حربن یزید برخورد کرد ازنظر مجاری طبیعی امکان داشت که در این مبارزه پیروز گردد و ریشهٔ حکومت ظلم را بسوزاند .

این نظر رانابغهٔ کم نظیر ومغز متفکر شیعه مرحوم سیّدِ مُرتَضی عَلَمُ الهُدٰی رضوان‌الله‌علیه در تنزیه‌الانبیاء (ص۱۷۹ تاص۱۸۲) وهمچنین رئیس فقهای شیعه،دانشمند بزرگ مرحوم شیخ طوسی قُدِّسَ سِرُّهُ درتلخیص الشافی(جزء۴ ـ ص۱۸۲ تاص۱۸۸) اظهار فرموده‌اند .

وچون این‌دودانشمند بزرگ درمقام خلاصه‌نویسی بوده‌اند بههمهٔ شواهد تاریخی این مطلب اشاره نفرموده‌اند ، وما در اینجا بچند دلیل

۱ـ کامل‌ابن اثیرج۴ص۱۹

تاریخی دیگرکه این نظر را تأیید میکند اشاره میکنیم:

دلیل اول:

امام حسین(ع) درایامی که درمکه توقف داشت و با عراق روابطی برقرارکرده بود برای رؤسای بصره نامه‌ای نوشت ودر آن، مطالبی را درباره‌اینکه بعد از وفات رسول‌خدا(ص) خلافت از اهل بیت آنحضرت بیرون‌رفت بیان فرمودوآنان را دعوت کرد که‌در برگرداندن خلافت‌اسلامی به‌خاندان پیغمبر کمك کنند تا بدینوسیله سنت پیغمبر (ص)که پایمال هوسهای بنی‌امیه شده بود زنده گردد.

قسمتی ازمتن نامهٔ امام(ع) اینست:

«اَمّا بَعدُ فَاِنَّ اللّٰهَ اصْطَفیٰ مُحَمَّداً (ص) عَلیٰ خَلْقِه‌وَاخْتارَهُ لِرِسالَتِه‌ثُمَّ قَبَضَهُ‌اللّٰهُ اِلَیْهِ ... وَکُنّااَهْلَهُ وَاَوْصِیائَهُ وَ اَحَقَّ‌النّاسِ بِمَقامِه فِی‌النّاسِ فَاسْتَأثَرَ عَلَیْنا قَوْمُنا بِذٰلِكَ فَرَضِینا وَکَرِهْنَاالْفُرْقَةَ وَاَحْبَبْنا الْعافِیَةَ وَنَحْنُ‌نَعْلَمُ اَنّا اَحَقُّ بِذٰلِكَ‌الْحَقِّ مِمَّنْ تَوَلّاهُ .... وَقَدْبَعَثْتُ رَسُولی اِلَیْکُمْ‌بِهٰذَاالْکِتابِ وَاَنَا اَدْعُوکُمْ اِلیٰ‌کِتابِ اللّٰهِ‌وَسُنَّةِ‌نَبِیِّه (ص) فَاِنَّ‌السُّنَّةَ‌قَدْاُمیتَتْ‌وَاِنَّ‌الْبِدْعَةَ قَدْاُحْیِیَتْ‌وَاِنْ‌تَسْمَعُوا قَوْلی وَتُطیعُوا اَمْری اَهْدِکُمْ سَبیلَ الرَّشادِ[1] خداوند، محمد (ص) را به رسالت خود برگزید، سپس او را بجهان دیگر بردو مااهل بیت‌برای خلافت رسول‌خدا(ص) ازمردم دیگر شایسته‌تربودیم ولی قوم ماخلافت را از ماگرفته بخود اختصاص دادند وما برای حفظ وحدت اسلامی این ظلم را تحمل کردیم درحالیکه یقین داشتیم ما برای خلافت اسلامی

۱ــ تاریخ طبری ج۴ص۲۶۶

شایسته‌تریم از کسانی‌که بر این مقام تکیه زدند و اینك فرستادهٔ خود را با این نامه فرستادم وشمارا دعوت‌میکنم‌که بمنظور زنده‌کردن‌کتاب‌خدا وسنت پیغمبر (ص) (در تشکیل حکومت) کمك کنید چون سنت اسلام مرده وبدعت‌جای‌آنرا گرفته است واگر سخن مرا بشنوید وبه‌دستور من عمل‌کنید شما را به راه سعادت رهبری خواهم‌کرد » .

از این‌دعوت‌صریحی‌که‌امام‌از مردم‌بصره‌میکند تا برای‌برگرداندن خلافت اسلامی به اهل‌بیت پیغمبر باآنحضرت همکاری‌کنند وسنت‌رسول خدا را زنده‌گردانند بخوبی روشن میشود؛ امکان این معنی بوده است‌که امام دراین مبارزه پیروز گردد وبا تشکیل حکومت نیرومندی اسلام پایمال شده را نجات دهد وسنت فراموش شدهٔ پیغمبر را زنده گرداند.

یك‌شاهد :

وشاهد مطلب اینست‌که رؤسای بصره نیز ازنامهٔ‌آنحضرت‌فهمید‌ند که منظور وی اینست از بصره هم نیروئی تهیه شود وبکمك ارتش امام درکوفه بشتابد واورا درتشکیل حکومت یاری‌نماید واز اینرو «یزیدبن مسعود نهشلی» دربصره نیروئی تشکیل داد وآمادگی‌خود ونیروهای‌خود را برای تقویت ارتش ملی‌کوفه‌بوسیلهٔ‌نامه‌ای‌بعرض رسانید وامام‌خرسند شد ودربارهٔوی دعای خیرفرمود [1] .

آیا ممکن است‌کسی تصورکندکه امام بدون‌اینکه امکان‌پیروزی بردشمن وجودداشته باشد، از مردم بصره دعوت‌کندکه بوی کمك نظامی کنند وخلافت را به اهل بیت پیغمبر(ص) برگردانند ؟

۱ــ لهوف ص۳۲ تا۳۷

وآیا ممکن است رؤسای بصره بدون اینکه از نامهٔ امام امکان پیروزی بفهمند نیروی نظامی برای کمك آنحضرت آماده کنند؟

دلیل دوم :

هنگامیکه امام حسین(ع) بسوی عراق میرفت درحرم مکه فَرَزْدَق شاعر را دیدکه از عراق به حجاز میآید از وی اوضاع کوفه را پرسید. فَرَزْدَق گفت: دلهای مردم متوجه شما وشمشیرهای آنها برضد شما است، وقضای امور ازجانب خداست وهرچه او بخواهد میکند .

امام درجواب فَرَزْدَق فرمود: راست گفتی ،کار بدست خداست وهر چه بخواهد میکند وخداوند هرزمانی درشأنی است. آنگاه فرمود:

« إِنْ نَزَلَ الْقَضٰاءُ بِمٰا نُحِبُّ فَنَحْمَدُاللّٰهَ عَلٰى نَعْمٰائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَعٰانُ عَلٰى اَدٰاءِ الشُّكْرِ وَاِنْ حٰالَ الْقَضٰاءُ دُونَ الرَّجٰاءِ فَلَمْ يَتَعَدَّ مَنْ كٰانَ الْحَقُّ نِيَّتَهُ وَالتَّقْوىٰ سَرِيرَتَه[1].

اگر قضای خداوند بدلخواه ماجاری شد وکارها بروفق مرادما پیش آمد (وحکومت اسلامی را تشکیل دادیم) خدا را برنعمتش ستایش میکنیم و از او برای ادای شکرش کمك میخواهیم، واگر قضای خدا برخلاف امید ما جاری شد بازهم چون مقصود ما پیروی ازحق بوده و براساس تقوی عمل کرده‌ایم از مرز حقیقت منحرف نشده وتجاوزکار نخواهیم بود».

ازاین سخن امام که میفرماید :«فَاِنْ نَزَلَ الْقَضٰاءُ بِمٰا نُحِبُّ فَنَحْمَدُاللّٰهَ عَلٰى نَعْمٰائِهِ . اگر قضای خدا به‌دلخواه ما نازل شد خدا را براین نعمت شکر میکنیم» بخوبی روشن میشود که آنچه در درجهٔ اول مطلوب آنحضرت

۱ــ ارشادص ۱۹۹ وتاریخ طبری ج۴ ص۱۹۰

بوده تشکیل حکومت و نجات دادن اسلام بوده واین امکان وجود داشته است که امام با پشتیبانی نیروهای کوفه درآن شهر مستقر شود وخلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگرداند. وسنت پیغمبر را زنده‌کند.

واین تشکیل حکومت و نجات دادن اسلام‌ازنظرحسین‌بن‌علی(ع) نعمت پرارزش الهی است‌که لازم است خدا را براین نعمت شکر نماید.

آیا ممکن است امام حسین(ع) بدون‌امکان پیروزی چنین‌سخنی بفَرَزْدَق بفرماید؟!

دلیل سوم :

امام حسین(ع) ازمنزل«حاجر» نامه‌ای بمردم‌کوفه مینویسد ودر آن نامه ازاینکه‌رؤساء و بزرگان‌کوفه زیر نظر مسلم‌بن‌عقیل‌متفق‌ویکدل شده‌اندکه حکومت دلخواه آنحضرت را تشکیل بدهند ابراز خرسندی مینماید وبرای اینکه بزرگان کوفه تصمیم گرفته بودند خلافت اسلامی را به‌اهل‌بیت پیغمبر(ص) برگردانند درحق‌آنان دعای خیر میفرماید.

قسمتی ازمتن نامهٔ امام اینست :

« اَمّا بَعْدُ فَاِنَّ کِتابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقیلٍ جائَنی یُخْبِرُ فیهِ بِحُسْنِ رَأْیِکُمْ وَاجْتِماعِ مَلَئِکُمْ عَلیٰ نَصْرِنا وَالطَّلَبِ بِحَقِّنا فَسَأَلْتُ اللهَ اَنْ یُحْسِنَ لَنَا الصَّنیعَ وَاَنْ یُثیبَکُمْ عَلیٰ ذٰلِكَ اَعْظَمَ الْاَجْرِ[1] . نامهٔ مسلم‌بن‌عقیل از رأی پسندیدهٔ شما حکایت میکند وخبر میدهدکه بزرگان شما متفق گشته‌اند تا (دربارهٔ تشکیل حکومت) بماکمك‌کنند وخلافت اسلامی راکه حق ماست بما برگردانند پس ازخدا خواستم‌که برای ما خیروموفقیت پیش‌آورد وبزرگترین‌پاداش

1ـ تاریخ طبری ج۴ص۲۹۷ وارشاد ص۲۰۰

را درمقابل این زحمتی که کشیده‌اید بشما بدهد » .

سراسر این نامهٔ امام، نشاط وخرسندی است، خرسندی ازاینکه رؤسای کوفه اتفاق کرده‌اند حکومت مستقلی به‌زعامت آنحضرت تشکیل بدهند وخلافت اسلامی را به اهل بیت پیغمبر(ص) برگردانند .

آنگاه در دنبالهٔ همین نامه میفرماید :

« وَقَدْ شَخَصْتُ اِلَیْکُمْ مِنْ مَکَّةَ یَوْمَ الثُّلَثَاءِ لِثَمانٍ مَضَیْنَ مِنْ ذِی الْحِجَّةِ یَوْمَ التَّرْوِیَةِ فَاِذا قَدِمَ عَلَیْکُمْ رَسُولی فَانْکَمِشُوا فی اَمْرِکُمْ وَجِدُّوا فَاِنّی قادِمٌ عَلَیْکُمْ فی اَیّامی هٰذِهِ ۱ من سه‌شنبه هشتم ذی‌الحجه روز ترویه ازمکه بسوی کوفه رهسپار شدم فرستادهٔ من که بر شما وارد شد با جدیت و استقامت بیشتری آماده باشید که من همین روزها برشما وارد خواهم شد» .

ازاین نامهٔ امام بخوبی روشن میشود که آنحضرت پیش از پیش ، مردم کوفه را آماده میکند ومنظورش اینست که نیروهای ملی با جدیت بیشتری مهیا وگوش بفرمان باشند تا بمحض اینکه حسین بن علی(ع) به کوفه وارد شد با اتحاد و یکپارچگی کامل بیاری وی بشتابند و برای تشکیل حکومت بمبارزه وپیکار برخیزند.

بدیهی است نوشتن اینطور نامه وقتی عاقلانه است که امکان پیروزی دربین باشد .

آیا کسی احتمال میدهد امام حسین (ع) که عقلش چکیدهٔ عقل پیغمبر(ص) است بدون امکان پیروزی برای مردم کوفه بنویسد که: باجدیت بیشتری آماده باشید که من همین روزها واردکوفه میشوم ؟!

آیا چنین مطلبی را میتوان به امام که بزرگترین وعاقل ترین شخصیت

۱ــ تاریخ طبری ج۴ ص۲۹۷ وارشاد ص۲۰۱

جهان اسلام است نسبت داد ؟ !

دلیل چهارم :

امام‌حسین (ع) در روز عاشورا ضمن خطبه‌ای، مردم‌کوفه‌را بدین علت موردتوبیخ‌شدید قرارمیدهدکه‌اول امام‌را بفریادرسی‌خود خواندند وبرای تشکیل‌حکومت‌حسینی متفق‌گشتند وآنحضرت برای نجات مردم بسوی‌کوفه شتافت ولی‌آن مردم به‌پیمان خود وفادار نماندند.

قسمتی ازخطبه امام اینست :

«تَبّاً لَكُمْ اَيَّتُهَا الْجَماعَةُ وَتَرَحاً اَحينَ‌اسْتَصْرَخْتُمُوْنا والِهينَ‌فَاَصْرَخْناكُمْ مُوْجِفينَ سَلَلْتُمْ عَلَيْناسَيْفاً لَنا فِي‌اَيْمانِكُمْ وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنا ناراً اِقْتَدَحْناها عَلىٰ عَدُوِّنا وَ عَدُوِّكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ اِلْباً لِاَعْدائِكُمْ عَلىٰ‌اَوْلِيائِكُمْ بِغَيْرِعَدْلٍ اَفْشَوْهُ فيكُمْ وَلا اَمَلٍ اَصْبَحَ‌لَكُمْ‌فيهِمْ[1] ؟!. مرگ برشماجمعیت‌آیا آنگاه‌که مارا بفریاد‌رسی خود خواندید وما برای‌نجات‌شما شتافتیم بانیروئی‌که ازما دردست شماست بجنگ ما آمدید وآتشی‌راکه ما میخواستیم باآن‌خانمان‌دشمن مشترك را بسوزانیم برای نابودکردن ما برافروختید پس بنفع عمال حکومت‌که دشمنان شما هستند وبرضد ما که دوستان‌شماهستیم اجتماع کردید درحالیکه نه ازکارگذاران حکومت عدالتی دید، ونه بخیرآنان امیدوار هستید ؟!» .

ازاین سخنان امام معلوم میشود آنحضرت بدینمنظور بسوی‌کوفه حرکت‌کرده است‌که با پشتیبانی نیروهائی که نمایندهٔ وی مسلم‌بن عقیل

۱ـ لهوف ص۸۵ ومقتل‌خوارزمی۲ص۶ و تهذیب‌ابن‌عساکرج۴ص۳۳۳ واحتجاج ۲ ص۲۴

آماده‌کرده بود بفریاد مردم ستمدیده برسد وازآن نیروها آتشی برافروزد و ریشهٔ استبداد سیاه را بسوزاند و کاخ ظلم و ستم را ویران سازد و بر ویرانه‌های حکومت عدالت‌کش بنی‌امیه حکومتی صد درصد اسلامی و عدالت‌گستر تأسیس نماید.

از این سخنان آتشین حسین‌بن‌علی (ع) روشن میشود که شرائط پیروزی آنحضرت بردشمن موجود بوده و به‌این‌منظور حرکت‌کرده است که حکومت ظلم را سرنگون کند و برنامه‌های وسیع اصلاحی خود را پیاده نماید.

یك مقایسه :

این‌مطلب‌توجه‌هرمؤرّخی‌راجلب‌میکندکه چرا نظرامام‌حسین(ع) دربارهٔ مسافرت به‌کوفه بانظر سیاستمداران ورزیده و خیرخواهی مانند ابن‌عباس مخالف بود ؟. راه‌حل این‌مشکل چیست ؟

قبلا باید دانست‌که درمقابل‌کسانیکه با سفر امام به‌کوفه مخالف بودند عدهٔ زیادتری از خردمندان جهان دیده ازقبیل حبیب‌بن‌مظاهر و مسلم‌بن‌عوسجه و سلیمان‌بن صُرَد و مسلم‌بن‌عقیل و صدها نفر ازمتفکران دوراندیش‌که ازنزدیك ازاوضاع‌کوفه‌آگاه بودند باسفرآنحضرت به‌کوفه موافق بودند، بلکه دراین‌باره بی‌اندازه جدیت وکوشش میکردند.

برای تشخیص اینکه نظر کدامیك از دوگروه مخالف و موافق صحیح‌تر بود لازم نیست ما روحیهٔ دستهٔ مخالف‌وموافق وطرزتفکرآنانرا یك یك بررسی‌کنیم وبا هم مقایسه نمائیم. بلکه کافی‌است نظرابن‌عباس را که درمیان‌گروه مخالف ازدیگران ورزیده‌تر بود بانظرمسلم‌بن‌عقیل

مقایسه‌کنیم و ببینیم نظر کدامیك ازاین دو دقیق‌تر و بصلاح نزدیك‌تر بوده است.

دراینجا توجه به‌این نکته‌لازم‌است‌که ابن‌عباس پس‌ازصلح حضرت مجتبی (ع) به‌حجاز رفت ودیگر بعراق برنگشت و ازآن زمان تا سال ۶۰ هجری که سال قیام امام‌حسین(ع)است نتوانست ازاوضاع‌عراق‌عموماً وکوفه خصوصاً ازنزدیك آگاه‌گردد. واز زمانی‌که ابن‌عباس ازعراق به حجاز رفت تاسال ۶۰هجری بیست‌سال‌گذشته بود و دراین‌مدت طولانی اوضاع اجتماعی عراق کاملا دگرگون شده و نسل جدیدی روی‌کارآمده بود واین نسل‌جدید اکثریت مردم‌را تشکیل میدادند.

بدیهی‌است ابن‌عباس‌که بیست‌سال ازعراق دورشده‌بود نمیتوانست ازتحولاتی‌که درمدت بیست‌سال دراوضاع اجتماعی‌وسیاسی‌عراق بوجود آمده بود واز طرزتفکر نسل‌جدید بطور دقیق آگاه شود و آنچه او از اوضاع عراق میدانست بیش‌از دورنمای ناقص وشبح تاریکی نبود.

ولی مسلم‌بن‌عقیل‌که مردی بابصیرت و مورداعتماد امام‌حسین(ع) بود درحدود چهل‌روز اوضاع‌کوفه را ازنزدیك بررسی‌کرد، وچهل‌روز مطالعه کافی‌است‌که یك‌فرد روشن‌بین‌را ازاوضاع اجتماعی‌وسیاسی‌شهری مثل‌کوفه آگاه سازد.

مسلم مأموریت داشت تحقیق‌کندکه‌آیا عموم بزرگان‌وخردمندان دوراندیش‌کوفه خواهان تغییرحکومت وآمادهٔ پشتیبانی امام حسین (ع) هستند یانه[1]. و پس‌از قریب چهل روز کنجکاوی و بررسی دانست که عموم بزرگان و عقلای دوراندیش کوفه آمادهٔ تغییرحکومت و پشتیبانی

۱ــ تاریخ طبری ج۴ص ۲۶۲ وارشادمفیدص ۱۸۳

امام هستند، ازاینرو به‌امام نوشت:

« إِنَّ الرّائِدَ لايَكْذِبُ اَهْلَهُ اِنَّ جَمْعَ اَهْلِ الْكُوفَةِ مَعَكَ فَاَقْبِلْ حِينَ تَقْرَأُ كِتابِي وَالسَّلام[۱]. آنچه میگویم حقیقت است: اکثریت قریب باتفاق مردم کوفه آمادهٔ پشتیبانی شما هستند پس نامهٔ مراکه خواندید فوراً به‌کوفه حرکت‌کنید ».

آیا میتوان گفت: این‌گزارش و اظهارنظر مسلم از روی طغیان احساسات بوده است ؟.

آیا میتوان‌گفت: مسلم‌بن‌عقیل پس‌از قریب چهل روز بررسی و تحقیق نتوانسته‌است از اوضاع سیاسی واجتماعی‌کوفه آگاه‌گردد وآنچه نوشته سطحی و بی‌ارزش بوده است؟ .

آیا مسلم‌بن‌عقیل که درمدتی‌طولانی با طبقات مختلف مردم‌کوفه معاشرت ومذاکره و مشورت‌کرده وباخردمندان باریك‌بین‌کوفه ازنزدیك در تماس بوده است بهتر از اوضاع‌کوفه آگاه بود یا ابن‌عباس که صدها کیلومتر باکوفه فاصله‌داشت وبیست‌سال بود کوفه‌را ازنزدیك ندیده‌بود و ازاوضاع نسل‌جدید اطلاع دقیقی نداشت؟.

بدون هیچگونه تعصبی بایدگفت: چون اطلاعات مسلم دقیق‌تر و واقع‌بینانه‌تر بوده‌است طبعاً نظرمسلم‌بن‌عقیل باارزش‌تر و بصلاح‌نزدیك‌تر بوده است.

واین‌تنها نظرمسلم‌بن‌عقیل‌نبود بلکه‌گروه بسیارزیادی‌ازخردمندان دوراندیش‌کوفه همین‌نظر را داشتند. و شمارهٔ این گروه خیلی بیشتر از گروهی است‌که باسفر امام به‌کوفه مخالف بودند.

۱ـ تاریخ طبری ج۴ص۲۹۷

ازاینرو امام‌حسین(ع) نظرمسلم راکه همان نظر حبیب‌بن‌مظاهر و مسلم‌بن عوسجه و دهها نفر از بزرگان و خردمندان کوفه بود بر نظر ابن‌عباس ودیگران ترجیح داد و تصمیم‌گرفت بکوفه برود.

یک نکته :

چنین بنظر میرسدکه ابن‌عباس از تماسهای نمایندگان مردم کوفه با امام واز نامه‌های آنان بطوردقیق آگاه نبوده و نیزاز بررسیهای دقیق مسلم‌بن عقیل در بارهٔ اوضاع سیاسی کوفه و گزارش اطمینان‌بخش وی اطلاع‌صحیحی نداشته است زیرااینگونه‌مطالب ازاسرار نظامی‌محسوب میشود واسرار نظامی همیشه و درهمهٔ دنیا مخفی بوده ورهبران انقلاب اینگونه اسرار را حتی به‌نزدیکترین افراد نمیگویند .

وابن‌عباس اگر چه تا حدودی بامام حسین (ع) نزدیك بوده ولی چون نه‌درنهضت شرکت داشته ونه محرم‌اسرار بوده‌است طبعاً آنحضرت اورا ازجزئیات‌کاروبررسیهای دقیق مسلم وگزارش وی‌آگاه نفرموده‌است. ودرصورتی‌که ابن‌عباس‌از اسرارنظامی امام‌آگاه نباشد ، حال افراددیگر ناگفته معلوم است .

روی‌این‌حساب‌بایدگفت: همهٔ کسانی‌که ازروی دلسوزی،حسین‌بن علی(ع) را ازسفرکوفه‌برحذر میداشتند بعلت‌بی اطلاعی از اسرارنظامی امام ووجودنیروهای داوطلب آنحضرت بوده است‌که چنین اظهار نظری میکرده‌اند .

بنابراین چنین‌گمان میرود که اگر ابن‌عباس یا دیگران از همه جزئیات‌کار وزمینهٔ مساعدی که برای تشکیل حکومت فراهم بود آگاه

میشدندآنها هم مثل مسلم‌بن‌عقیل وسایر بزرگان‌کوفه‌تأکید میکردندکه امام زودتر بسوی‌کوفه حرکت فرماید .

خیال باطل :

ممکنست کسی خیال کند که ارزیابی امام حسین (ع) دربارهٔ اوضاع سیاسی عراق دقیق نبوده و ارزیابی ابن‌عباس دقیق‌تر بوده است زیرا ابن عباس به‌آنحضرت میگفت : من میترسم شما دراین سفرمغلوب شوید[1] وعاقبت همانطور شدکه ابن‌عباس گفت .

ولی باید دانست‌که پیش‌بینی وارزیابی اوضاع سیاسی یك مطلب است، وپیش‌آمدن حوادث پشت پرده مطلبی دیگر .

درجنگ احد «عبدالله‌بن‌اُبَیّ» رئیس منافقان باجنگ در خارج مدینه مخالف بود و پیش‌بینی شکست مسلمانان را میکرد و میگفت : «عَلیٰمَ نَقْتُلُ اَنْفُسَنا ؟ چرا ما خود را به‌کشتن‌بدهیم ؟ » وازاینرو درجنگ شرکت نکرد.[2] ولی رسول‌خدا(ص) پیش‌بینی پیروزی‌مسلمانان راکرد وفرمود: «لَکُمُ النَّصْرُ ماصَبَرْتُمْ[3] اگرشکیبا باشید پیروز میشوید » . ودر آغازکارهم مسلمانان بردشمنان پیروز شدند تا آنجاکه اردوی سه‌هزار نفری مشرکان بیش از بیست نفرکشته دادندوفرارکردند وزنانشان‌فریاد: واویلا، بلند نمودند .

اما آنگاه‌که اکثریت تیراندازان تپهٔ«عَیْنَیْن» بطمع‌غنیمت،موضع

۱ــ تاریخ طبری ج۴ص ۲۸۸
۲ــ سیرهٔ‌ابن‌هشام ج۲ص۶۴
۳ــ طبقات ج۲ص ۳۸

خود را خالی‌کردند وسواره نظام دشمن ازپشت بمسلمانان حمله بردند نیروهای‌اسلام شکست‌خوردند و بیش ازهفتاد کشته دادند وپیشانی‌رسول خدا(ص) وگونهٔ صورت ولب پائین ودندان آنحضرت ضربت خورد وبا صورت غرق خون بپهلو بزمین افتاد[1] وچیزی‌نمانده بودکه پیغمبرخدا(ص) کشته شود .

آیا دراینجا میتوان‌گفت : پیش‌بینی رسول‌خدا (ص) دربارهٔ غلبهٔ بردشمن دقیق نبوده وپیش‌بینی«عبدالله‌بن‌اُبَیّ» رئیس منافقان دقیقتر بوده است؟! البته نه . بلکه پیش‌بینی وارزیابی پیغمبر خدا(ص) کاملا دقیق‌و صحیح بوده ودلیلش همان موفقیتی است‌که درآغازکار نصیب مسلمانان شد، ولی حادثهٔ پشت پرده یعنی مخالفت تیراندازان بادستورآنحضرت‌و خالی‌کردن موضع خود سبب شکست مسلمانان وضربت خوردن رسول خدا(ص) شد واین حادثهٔ پشت پرده چیزی بودکه از نظر مجاری عادی وطبیعی پیش‌بینی نمیشد و رسول اکرم (ص) راهی برای جلوگیری از آن نداشت .

امام حسین (ع) نیز اوضاع عراق‌بلکه حجاز وسایر اقطاراسلامی را بطور دقیق بررسی وارزیابی فرمود وبیش از چهار ماه(از سوم‌شعبان تاهشتم ذی‌الحجه) مشغول مطالعهٔ اوضاع سیاسی بودو باکمال احتیاط‌همهٔ جوانب کارهارا ملاحظه نمود ، و پس از بررسی دقیق معلوم شد از نظر جریانات‌عادی وطبیعی امکان پیروزی نظامی هست اما ابن‌عباس چون در عمق جریانهای سیاسی‌که برامام میگذشت وارد نبود با سفر آنحضرت بکوفه‌مخالف بود ولی برخلاف‌نظر ابن‌عباس ارزیابی حسین بن‌علی(ع)

۱ــ طبقات‌ج۲ ص۴۱ و۴۲

کاملا دقیق وصحیح بود وچنانکه سابقاً گذشت این پنج‌چیز :

۱ـ ضعف حکومت .

۲ـ رنجش مردم .

۳ـ افکار عمومی .

۴ـ لیاقت‌رهبر .

۵ـ نیروهای داوطلب ، پیروزی امام را تضمین میکرد .

آری حوادث پشت پرده‌که از مجرای طبیعی قابل پیش‌بینی نبود اوضاع عراق را تغییر داد وعبیدالله زیاد که در آغازکار از ترس ارتش داوطلب امام بقصر حکومتی فرارکرد ومحاصره‌شد[1] سرانجام بر نیروهای ملی مسلط گشت .

پس‌چنانکه درجنگ احد مخالفت تیراندازان‌را با دستورپیغمبر خدا(ص)که‌از حوادث پشت‌پرده‌بودنبایددرحریم‌ارزیابی رسول‌خدا(ص) وپیش‌بینی پیروزی اردوی اسلام داخل‌کرد. همینطور حوادث پشت‌پردهٔ کوفه راکه باعث تسلط عبیدالله زیاد شد نباید در حریم ارزیابی امام حسین(ع) از اوضاع سیاسی عراق داخل‌کرد زیرااینگونه حوادث‌پشت پرده ازنظر جریانهای عادی قابل پیش‌بینی نیست.

چه امتیازی داشت ؟

ممکنست‌کسی بپرسد : اگرامام حسین(ع) قصد تشکیل حکومت داشت پس‌چه امتیازی برعبدالله‌زبیر داشت‌که‌اوهم‌برای تشکیل حکومت مبارزه میکرد ؟

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۷۶ و ارشادمفید ص۱۹۰

نظیر این، بازهم میتوان سؤال‌کرد: رسول‌خدا (ص)که درجنگ احد برای غلبهٔ برنیروهای مشرکان میجنگید چه امتیازی برابوسفیان داشت‌که اوهم برای پیروزی بررقیب میجنگید ؟

جواب: مردان خدا درمبارزاتی که میکنند سه امتیاز بر مردان هوی ودنیا دارند :

۱ـ امتیاز درهدف :

مردان دنیا هدفشان از مبارزه‌فقط اینست‌که از لذائذ دنیا بهره‌مند گردند. ولی مردان خدا هدفشان اینست‌که حق پیروز شود و از تشکیل حکومت منظوری جز زنده‌کردن حق وعدالت ندارند .

۲ـ امتیاز در وسیله :

مردان‌دنیا برای‌رسیدن بمقصود خودازهیچگونه اعمال‌ضداخلاق وغیر انسانی باکی ندارند. ولی مردان خدابرای رسیدن بهدف‌هیچگاه به‌کارهای ضد ایمان وضد اخلاق دست نمیزنند .

۳ـ امتیاز در نتیجه :

مردان دنیا اگر در مبارزه پیروز شوند بغیر از لذتهای بی‌ارزش این‌جهان بهره‌ای نخواهند داشت واگر شکست بخورند همه چیز خود را از دست داده‌اند. ولی مردان خدا اگر پیروزشوند چه بهتر از اینکه حق وعدالت را زنده کرده‌اند و اگر شکست هم بخورند چون هدفشان زنده‌کردن حق بوده است باز مغبون نشده‌اند وپاداش نیکوخواهندداشت.

قرآن‌کریم دربارهٔ فرق بین‌آسیب دیدن‌ورنج‌بردن اهل‌حق وباطل میفرماید :

«اِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَاِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَما تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللهِ ما لايَرْجُونَ»[1].
اگر شما مسلمانان درمبارزه رنج میبرید بت‌پرستان نیز رنج میبرند ولی فرقی‌که هست اینست که شما ازخداوند امید پاداش نیکو دارید وآنان چنین امیدی ندارند» .

امام حسین (ع) هنگامیکه برای‌مقاومت‌وتشکیل حکومت‌بسوی کوفه میرفت بفَرَزْدَق فرمود : اگر قضای خداوند بدلخواه ما جاری شدو دراین مبارزه پیروز شدیم خدا را براین نعمت شکر میکنیم. واگر در این‌پیکار پیروز نشویم بازهم چون منظور ما طرفداری ازحق بوده است از مرز حقیقت منحرف نشده وتجاوز نکرده‌ایم[2] . ازآنچه گفتیم روشن شدکه امام حسین(ع) وهمهٔ مردان خدا در مبارزات خود برای تشکیل حکومت سه امتیاز بر اهل باطل دارند :

۱ـ امتیاز درهدف .

۲ـ امتیاز در وسیله .

۳ـ امتیاز درنتیجه .

حکومت درخدمت دین :

ممکن است‌کسانی پیش خود فکر کنند امام‌که مردی آسمانی و ملکوتی است و رهبری عالی روحانی مردم را بعهده دارد با حکومت چکار دارد ؟ .

طلب‌منصب‌فانی نکند صاحب‌عقل عاقل‌آنست‌که اندیشه‌کندپایان‌را

۱ـ سورهٔ نساء آیهٔ ۱۰۴

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۹۰ وارشادمفید ص۱۹۹

ولی باید دانست امام علاوه براینکه دارای رهبری عالی روحانی است رهبری عالی سیاسی راهم بعهده دارد چنانکه درزیارت جامعه در بارهٔ ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده : «وَسَاسَةَ الْعِبَادِ» یعنی شما زمامداران وسرپرستان بندگان‌هستید .

علمای‌کلام میگویند:«اَلْإِمَامَةُ رِئَاسَةٌ عَامَّةٌ فِی أُمُورِ الدِّینِ وَالدُّنْیَا نِیَابَةً عَنِ النَّبِیِّ (ص)[1] امامت بمعنای ریاست عمومی در امور دین ودنیای مردم است بعنوان جانشینی پیغمبر(ص)».

بنابراین امام که جانشین پیغمبر است درآنجا که شرائط مساعد باشد باید زمامداری مردم را بپذیرد ودرسایهٔ قدرت حکومت قوانین دین را اجراءکند .

اسلام در مورد فرهنگ‌واقتصاد ونظامات‌اجتماعی وسیاست‌داخلی وخارجی وجنگ و صلح و سایر شئون حیاتی اجتماع دارای قوانین مخصوصی است واساساً مکتب مستقلی در برابر مکتب‌های دیگر دارد.

وتردیدی نیست که امام درصورتی میتواند قوانین‌حیات‌بخش‌اسلام را موبمو اجرا نمایدکه قدرت حکومت‌را در دست داشته باشد زیراتنها درسایهٔ قدرت حکومت امام است که خدمتگذاران پاداش می‌یابند و مجرمان به‌کیفرمیرسند ومالیات‌اسلامی(زکوةوخمس) بطور صحیح‌وصول ومصرف میشود وعلم وفرهنگ توسعه می‌یابد و تبلیغات دینی با اسلوبی منظم‌ومؤثر انجام‌میشودوقراردادهای فرهنگی‌واقتصادی وغیره‌باکشورهای دیگر بسود اسلام بسته میشود وخلاصه باقدرت‌حکومت است که جهان اسلام میتواند در راه ترقی و تکامل مادی و معنوی بسرعت پیش برود .

۱ــ شرح باب حادیعشر مبحث امامت ص۴۳

رسول‌خدا (ص) سیزده سال در مکه مردم را دعوت به اسلام فرمودولی چون هنوز حکومت آنحضرت تشکیل نشده‌بود پیشرفت چشمگیری نصیب اسلام نشد . اما پس از آنکه بمدینه هجرت فرمود وحکومت اسلامی تشکیل یافت در فاصله‌ای کمتر از ده سال تقریباً سراسر جزیرةالعرب‌را زیر نفوذ خوددرآورد ودر برابر حکومتهای بزرگ آنروز ایستاد و به‌پیشرفت خود ادامه‌داد. این موفقیت بزرگ درسایهٔ قدرت حکومت بود .

پس‌امام نیز مثل رسول خدا(ص) تنها با قدرت حکومت خویش میتواند قوانین سعادت بخش اسلام را درمتن اجتماع پیاده‌کند ودرآنجا که شرائط تشکیل حکومت یازمینهٔ فراهم‌کردن شرائط موجود باشدبر امام لازم است برای فراهم‌کردن شرائط وتشکیل حکومت اقدام نماید[1] زیرا اجرای قوانین اسلام واجب است وتشکیل حکومت مقدمه آنستو مقدمهٔ واجب واجب است .

آری حکومت از این نظر که یك منصب دنیائی است در نظرامام هیچ ارزشی ندارد چنانکه امیرالمؤمنین (ع) فرمود این حکومت بقدر کفش کهنه‌ای نمیارزد و فقط برای تثبیت حق و کوبیدن باطل است که زمامداری راقبول‌کرده‌ام .

امام‌حسین (ع) فرزند همین علی است وحکومت‌از نظر اینکه‌یك منصب دنیائی است درنظرآنحضرت ارزشی ندارد ولی آنگاه‌که اسلام‌را درخطر می‌بیند وتشخیص میدهدکه زنده‌کردن اسلام وپیاده‌کردن‌قوانین سعادتبخش‌آن بطورکامل فقط درپناه قدرت حکومت میسّر است بمنظور تشکیل حکومت بسوی‌کوفه حرکت میکند ومیفرماید: «نَحنُ اَهلَ البَیتِ

۱- تلخیص الشافی‌جزء ۴ ص۱۸۲

أَوْلَى بِوِلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ [1] . ماخاندان پیغمبر برای زمامداری اسلام شایسته‌تریم» .

بنابراین حکومت در نظر امام فقط وسیله‌ای است برای اجرای قوانین اسلام که لازم است درشرائط مساعد، این وسیله‌را فراهم کند، واین حقی استکه واجب است آنرا بگیرد یعنی حق اسلام است ، حق پیغمبر اسلام است ، حق اجتماع اسلامی است وامام نمیتواند ازآن صرف نظر کند زیرا حق شخصی او نیست که ازآن بگذرد .

مطالبهٔ حق:

کسی که به روح فقه اسلامی آشنا باشد میداند که گرفتن حق (مگر درموارد خاصی) واجب است خصوصاً حقی که جنبهٔ اجتماعی و عمومی داشته باشد و به‌سعادت وشقاوت امت مربوط باشد . خلافت اسلامی که حق امام‌معصوم‌است پیش ازآنکه‌حق شخصی باشد جنبهٔ‌عمومی واجتماعی دارد زیرا اگر خلافت دردست‌امام‌معصوم باشد جهان اسلام‌وامت‌اسلامی میتواند تحت رهبری وی گامهای بلندی در راه تکامل وترقی بردارد.

این که امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس‌از داستان سقیفه ودر جریان شوری میکوشید حق خلافت را برای خود ثابت‌کند از آنجهت بود که میدانست اگرخلافت دردست افراد نالایق باشد جهان اسلام بسوی‌سقوط کشانده میشود و اگر در دست آنحضرت باشد امت اسلامی بسوی تکامل پیش میرود واسلام‌عزیز هرچه بیشتر گسترش می‌یابد. علی‌علیه‌السلام برای گرفتن حق‌خود (خلافت) تاآنجا صراحت وقاطعیت داشت‌که بوی‌گفتند:

۲ــ ارشاد ص۲۰۵

تو برای گرفتن خلافت حریص هستی امام درجواب آنان فرمود: «إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقّاً هُوَ لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ[1]. من حق خود رامطالبه میکنم[2] وشما نمیگذارید این حق (خلافت) بمن برسد».

بدون شك اگر علی(ع) مطالبهٔ خلافت را نمیکرد مسئول بود و نمیتوانست جواب خدا را بدهد، اگرچه درمطالبهٔ حق بمقصودش نرسید.

امام حسین(ع) نیز هنگامیکه شرائط را مساعد می بیند برخود واجب میداند برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود اقدام کند واز این راه اسلام پایمال شده وامت ضربت خورده راازچنگال حکومت ضداسلام یزید نجات دهد.

پس روشن شدکه گرفتن حق یعنی قبضه کردن خلافت اسلامی در چنین شرائطی بر آنحضرت واجب بود زیرا با بودن نیرو، حجت خدا بروی تمام شده بود واگر برای تشکیل حکومت اسلامی وزنده کردن اسلام تلاش نمیکرد نمیتوانست جواب خدا را بدهد.

تصرف کاروان:

امام حسین علیه السلام در راه خود به کوفه هنگامیکه به «تنعیم»

۱ـ نهج البلاغة خطبهٔ ۱۷۰

۲ـ این همان حق حاکمیت وامامت است که طبق حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار شده وبنام **ولایت تشریعی** خوانده میشود درمقابل **ولایت تکوینی**. ومعنای **ولایت تکوینی** اینست که پیغمبر وامام با اذن خداوند درکائنات تصرف میکنند. چنانکه رسول خدا (ص) به درخت دستورداد ازجای خودکنده شودوبیاید درحضور آنحضرت توقف کند (نهج-البلاغة اواخرخطبهٔ ۱۹۰)

رسید کاروانی‌را دیدکه از یمن بشام میرفت، بار این کاروان حله‌های یمنی و ورس بودکه حاکم یمن «بُحَیر بن رِیسان حِمْیَری» برای یزیدبن معاویه فرستاده بود. امام دستور دادکاروان را بگیرند و اموال آنرا بتصرف در آورند. آنگاه به شترداران که شترهای خود را کرایه داده بودند تا این اموال را برای یزید بشام ببرند فرمود: ما شمارا آزاد میگذاریم هرکدام مایل هستند با ما بعراق بیایند باآنان خوشرفتاری میکنیم و کرایهٔ شترانشان را می‌پردازیم وهرکدام مایل نیستند همراه ما بیایند باندازهٔ راهی‌که ازیمن تا اینجا طی‌کرده‌اندکرایهٔ‌آنان را میدهیم. یك عده ازآنان‌کرایهٔ خود را گرفتند وبرگشتند ویك عده همراه آنحضرت بعراق رفتند وآنگاه‌که بارها را بمنزل رساندند امام‌کرایهٔ شترانشان‌را باضافهٔ پوششی به‌آنان تسلیم فرمود[1].

ممکن است‌کسانی بپرسند: آیا مصادرهٔ‌اموال کاروان آن‌هم باقوهٔ قهریه مناسب‌شأن امام است ؟.

ولی باید دانست درآن شرائط برامام واجب بود اموال‌کاروان‌را تصرف کند به دو دلیل:

۱ـ چون این ثروت هنگفت از بیت‌المال مسلمانان بود و برای یزید میرفت تامثل باقی اموال‌خزانهٔ مملکت در راه هوسهای وی‌مصرف شود برامام‌که ولی‌خدا وسرپرست مسلمانان است واجب بود این اموال

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۸۹ و ۲۹۰ ولهوف ص۶۰ والاخبارالطوال ص۲۲۱

غصب شده را از غاصب بگیرد و بمصرف مصالح مسلمانان برساند[1] وسابقاً اشاره شد که گرفتن حق برامام واجب است خصوصاً حقی که مربوط به امت اسلامی باشد.

۲ـ چون امام درمقابل حکومت ضداسلام یزید قیام کرده وتصمیم داشت خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگرداند واین کار علاوه بر قدرت نظامی احتیاج به قدرت اقتصادی داشت از اینرو بر آنحضرت واجب بود درتهیهٔ قدرت اقتصادی نیز بکوشد ، بنابراین لازم بود اموال کاروان راکه مقدار قابل توجهی بود بتصرف درآورد و از این راه نیروی مالی خویش را تقویت کند تا بتواند مبارزهٔ باحکومت یزید را بطور اطمینان بخش تری دنبال نماید.

پس معلوم شدکه تصرف اموال کاروان نه تنها بامقام امام ناسازگار نیست بلکه اگر این اموال را تصرف نمیکرد دربرابر خداواسلام مسئول بودکه چرا با اینکه قدرت داشت اموال غصب شدهٔ مسلمانان را ازغاصب نگرفت وبرای مبارزهٔ با حکومت یزید در تقویت نیروی مالی خویش نکوشید ؟ .

بهترین دلیل اینکه تصرف کاروان ازطرف امام لازم بود عمل خود آنحضرت است زیرا امام برخلاف وظیفه کاری نمیکند وبهمین علت عمل وی برای دیگران حجت است .

مسئلهٔ بیعت :

میدانیم که امام حسین(ع) مسلم را به کوفه فرستاد تا اگر شرائط

۱ـ تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۷۹

مساعد باشد ازمردم بیعت بگیرد. اینك برای اینکه ماهیت بیعتی که مسلم بن عقیل از مردم کوفه گرفت روشن شود لازم است بحث کوتاهی در بارۀ معنای بیعت واقسام آن بشود .

حقیقت بیعت اینست که کسی دست بدست دیگری بدهد و عهد و قراردادی باوی استوار کند وملتزم شود بدان عمل نماید وبیعت اقسامی دارد که در اینجا بچند قسم ازآن اشاره میشود :

۱ـ بیعت متابعت :

وآن آنست که بیعت کننده ملتزم شود چیزهائی را که در ضمن بیعت بوی پیشنهاد میشود بپذیرد وبدان عمل کند مثل بیعت زنانی که مسلمان میشدند وبیعت میکردند که از بت‌پرستی ودزدی‌وزنا وو.. پرهیز کنند[1] واین درحقیقت بیعت پیروی از اسلام است .

۲ـ بیعت بخلافت :

وآن آنست که بیعت‌کننده پشتیبانی خود رااز خلیفۀ جدید اظهار کند چنانکه انبوه مردم بعد ازقتل عثمان باعلی‌علیه‌السلام بیعت نمودند وبدینوسیله پشتیبانی‌خودرا ازآنحضرت اعلام داشتند وبدینوسیله بامام رأی اعتماد دادند .

۳ـ بیعت برای‌جهاد :

وآن آنست که بیعت‌کننده آمادگی خود را برای پیکار با دشمن تحت فرمان‌کسی‌که باوی بیعت میکند اعلام دارد ، چنانکه مسلمانان در«حُدَیْبِیّه» بارسول خدا (ص) بیعت کردند که تاسرحد مرگ بادشمن پیکار نمایند[2] .

۱ـ سورۀ ممتحنه آیۀ ۱۲ ۲ـ مجمع‌البیان ج۹ ص۱۱۳

وچنانکه امیرالمؤمنین (ع) قبل ازجنگ جمل در «ذی‌قار» از مردمی که حاضر بودند برای جهاد بیعت گرفت [1].

بیعتی هم که مسلم بن عقیل از مردم کوفه گرفت برای جهاد با دشمن بود ومردم دراین بیعت ملتزم شدند تحت فرمان امام حسین علیه‌السلام باحکومت یزید پیکار نمایند.

مرحوم شیخ مفید قدس سره دراین باره چنین میفرماید: «**فَدَعیٰ إِلَی الْجِهٰادِ وَشَمَّرَ لِلْقِتٰالِ وَتَوَجَّهَ بِوُلْدِهِ وَأَهْلِ بَیْتِهِ مِنْ حَرَمِ اللهِ وَحَرَمِ رَسُولِ اللهِ نَحْوَ الْعِرٰاقِ لِلْإِسْتِنْصٰارِ بِمَنْ دَعٰاهُ مِنْ شِیعَتِهِ عَلَی الْأَعْدٰاءِ وَقَدَّمَ أَمٰامَهُ ابْنَ عَمِّهِ مُسْلِمَ بْنَ عَقِیلٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ لِلدَّعْوَةِ إِلَی اللهِ وَالْبَیْعَةِ لَهُ عَلَی الْجِهٰادِ فَبٰایَعَهُ أَهْلُ الْکُوفَةِ عَلیٰ ذٰلِكَ.**» [2]

امام حسین علیه السلام مردم را بجهاد دعوت فرمود وآمادهٔ پیکار شد وبافرزندان وخاندانش ازحرم خداوحرم رسول خدا(ص) بسوی عراق حرکت کرد تا بکمك شیعیان خود بادشمنان مبارزه نماید وقبلاً مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تامردم را بسوی خدا دعوت کند و برای آنحضرت بمنظور جهاد بیعت بگیرد پس اهل کوفه باوی برای جهاد بیعت کردند».

آیا بیعت برای جهاد میتواند هدفی بجز برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود داشته باشد؟

حکم بعدالت:

آنگاه که مسلم بن عقیل دستگیر و بحضور ابن زیاد برده شد بوی

۱- ارشاد ص۱۱۷ ۲- ارشاد مفید ص۱۷۹

گفت: تو آمده‌ای که بین مردم تفرقه بیندازی ؟ مسلم ضمن جوابی که به ابن‌زیاد داد فرمود : « اَتَیناهُمْ لِنَأْمُرَ بِالْعَدْلِ وَنَدْعُوا اِلیٰ حُکْمِ الْکِتابِ.[1] ما آمده‌ایم تا مردم را امر بعدالت کنیم و بحکم قرآن دعوت نمائیم».

آیا بچه‌وسیله‌ای میتوان امر بعدالت کرد واحکام قرآن را در بین مردم زنده ساخت ؟

بدین‌وسیله میتوان امر بعدالت کرد که به سازمـان دادگستری اسلامی دستور داده‌شود براساس حکم قرآن و قانون عدالت به پرونده‌ها رسیدگی کند وحکم صادر نماید . بدیهی است در آنزمان در صورتی ممکن بود براساس حکم قرآن به پرونده‌ها رسیدگی شود که خلافت بمرکز اصلی خود برگردد وزمام‌امور بدست امام حسین (ع) سپرده شود وسازمان دادگستری زیر نظر مستقیم آنحضرت کارکند وحکم صادر نماید.

بنا براین ازسخن مسلم‌بن‌عقیل که میگوید: آمده‌ایم تا امر بعدالت کنیم ومردم را بحکم قرآن دعوت نمائیم معلوم‌میشود مسلم مأموریت داشته است تا درصورت امکان نیروئی آماده‌کند که در پرتوآن قدرتِ خلافت اسلامی به امام حسین(ع) برگردد تا براساس عدالت در بین مردم حکم شود واحکام قرآن کریم زنده‌گردد .

واین‌همان مطلبی است‌که ابن‌زیاد ضمن سخنانش بامسلم‌بن عقیل بدان اشاره میکند ومیگوید: توآرزوی چیزی‌راداشتی (یعنی‌حکومت) که خدا ازآن جلوگیری کرد چون لایق آن نبودی ، مسلم فرمود: اگر مالایق آن نیستیم پس‌چه‌کسی لایق آنست؟ ابن‌زیادگفت: امیرالمؤمنین یزید لایق آنست[2] .

۱و ۲ـ ارشاد مفید ص۱۹۶

معلوم میشود مسئلهٔ خلافت و حکومت مطرح بوده است نه چیز دیگر[1].
(به پاورقی دقیقاً توجه شود)

یک تذکر:

کسانی که میگویند: امام حسین (ع) هنگامیکه تصمیم گرفت به کوفه برود نیروی کافی نداشته و امکان پیروزی برای آنحضرت نبوده لازمهٔ سخن آنان اینست که نسبت خطاء و اشتباه به مسلم بن عقیل بدهند زیرا مسلم برای امام نوشت: «اِنَّ جَمْعَ اَهْلِ الْکُوفَةِ مَعَكَ[2] اکثریت قریب باتفاق مردم کوفه پشتیبان شما هستند».

بدیهی است وقتیکه مسلم تشخیص میدهد اکثریت مردم کوفه پشتیبان فرزند پیغمبر (ص) هستند بدون تردید نظر وی امکان پیروزی آنحضرت بوده و گرنه به امام نمینوشت که بسوی کوفه حرکت کند.

حالا کسی که نظرش مخالف نظر مسلم بن عقیل است و میگوید: امکان پیروزی برای امام نبوده آیا میتواند نسبت خطای در تشخیص به مسلم بدهد؟!

ازطرف دیگر چون مسلم بن عقیل مورد اعتماد امام حسین (ع) بوده و بهمین جهت وی را برای این کار بزرگ انتخاب کرد. دراینصورت اگر کسی نسبت خطای در تشخیص به مسلم بدهد باید در حسن انتخاب امام

۱- کسانی که میگویند: امام حسین (ع) برای کشته شدن حرکت فرمود گفتگوی مسلم را با ابن زیاد چگونه معنی میکنند؟ آیا میگویند: مسلم گفته است: ما آمده‌ایم تا با کشته شدن خود مردم را امر بعدالت کنیم و ابن زیاد بمسلم گفته است: تو آرزوی کشته شدن داشتی ولی خدا از آن جلوگیری کرد چون لایق آن نیستی بلکه یزید بن معاویه لایق کشته شدنست ؟!.

۲- تاریخ طبری ج۴ ص ۲۹۷

تردیدکند واین معنی به‌هیچ‌وجه قابل قبول نیست.

بنابراین کسانی‌که میگویند: هنگامی‌که امام حسین (ع) تصمیم گرفت به‌کوفه برود امکان پیروزی وغلبهٔ بردشمن برای حضرتش نبوده نسبت خطای درتشخیص به‌مسلم میدهندو بطور غیر مستقیم به حسن انتخاب امام خدشه وارد میکنند وتوجه ندارند.

اتمام حجت دوجانبه:

آنگاه که گروههائی از مردم آمادگی خود را برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکزاصلی خود اعلام‌کردند و بطور اطمینان بخشی اظهار وفاداری نمودند حجت برامام تمام میگردد و براو واجب میشود که قدرت موجود را برای برگرداندن خلافت بکار بندد وزمام امور را بدست بگیرد وازاین راه دین پایمال شده را زنده نماید.

ولی نکتهٔ قابل ملاحظه اینست که اقدام امام برای تشکیل حکومت اسلامی وبرچیدن حکومت ظلم دارای جنبهٔ اتمام حجت نیز هست. و بتعبیر دیگر هم انجام مسئولیت است وهم اتمام حجت.

انجام مسئولیت است برای اینکه وظیفهٔ آنحضرت زنده‌کردن دین است .

واتمام حجت است برای اینکه اگر امام در شرائط مساعد وارد میدان شد وبرای برگرداندن خلافت بمسیر اصلی خود اقدام‌کرد ولی حوادثی رخ دادکه قیام شکست‌خورد دراینصورت امام حجت را برمردم تمام‌کرده وجای هیچگونه اعتراضی را باقی نگذاشته است .

بنابراین درمورد قیام امام حسین(ع) اتمام حجت بطور دوجانبه

وجود داشت یعنی هنگامیکه شرائط برای برگرداندن خلافت اسلامی مساعد گشت‌هم حجت خدا برامام تمام شد، وهم آنحضرت باقیام واقدام مردانهٔ خود حجت را برمردم تمام‌کرد .

ولی باید توجه داشت که اقدام سیدالشهداء سلام‌الله علیه برای تسخیر عراق تنها بمنظور اتمام‌حجت نبود بلکه دارای دوجنبه بود یعنی هم‌فکر احیای اسلام ازراه برگرداندن خلافت بود وهم اتمام‌حجت .

نیروهای داوطلب چه شد ؟

این سؤال بذهن هر صاحب نظری میآید که : پس این نیروی داوطلب امام حسین(ع) که درصفحهٔ۳۴ ببعد شرحش گذشت چه شدکه بکمك آنحضرت نیامد وحکومت یزیدرا درهم نکوبید ؟

نظیر این سؤال دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام هم پیش میآید که : ارتش نیرومند آنحضرت درجنگ صفین چه‌شد که بدامام کمك نکرد ومعاویه‌را درهم نکوبید ؟

جواب :

همه میدانند که درجنگ صفین امیر المؤمنین (ع) تا آستانهٔ پیروزی قطعی پیش رفت ولی نفاق واختلافی‌که پس‌از نیرنگ عمروبن العاص وبلند کردن قرآنها برسر نیزه‌ها در قشون آنحضرت پدید آمد ازپیروزی نظامی امام جلوگیری کرد وبااینکه ارتش نیرومندعلی‌علیه‌السلام درحضور وی و زیر نظرمستقیم‌او بود اختلاف داخلی‌همچون‌دیوار فولادی‌بین امام وارتش وی حائل‌گشت‌بطوری‌که دیگر قشون آنحضرت بطورکامل مطیع اونبود،وفرماندهی‌سپاه عملاً ازامیرالمؤمنین سلب شد،

چنانکه خودش فرمود: « لَارَأْیَ لِمَنْ لَا یُطَاعُ »[1]: کسی که اطاعتش نکنند رأی ودستور او ارزشی ندارد » . ودر چنین شرائطی پیروزی نظامی برای امام ممکن نبود .

نیروهای داوطلب امام حسین(ع) هم پس از دگرگون شدن اوضاع عراق و بسته شدن راهها دیگر نتوانست باآنحضرت رابطه برقرار کند وپس از آنکه نظامیان مسلح عبیدالله زیاد به ریاست «حُرّ بن یزید» برای جلب امام آمدند واورا زیر نظر گرفتند فرماندهی نیروهای ملی کوفه ازآنحضرت سلب شد و در چنین شرائطی پیروزی نظامی برای امام ممکن نبود .

بنابراین علت اصلی اینکه پیروزی نظامی برای امیرالمؤمنین(ع) درصفین و برای امام حسین(ع) درقیام خود میسر نشد این بودکه رابطهٔ مقام فرماندهی باارتش قطع شد با این تفاوت که در جنگ صفین پردهٔ آهنین نفاق واختلاف رابطهٔ مقام فرماندهی را با ارتش قطع کرد. و در حادثهٔ قیام امام حسین(ع) دگرگونی اوضاع کوفه و مسلط شدن عبیدالله زیاد و بسته شدن راهها، رابطهٔ امام را با نیروهای آنحضرت قطع نمود.

آیامسلم مسئول بود ؟!

هرکسی ازخودمیپرسدکه: مسئول این قطع رابطه بین امام و نیروهای وی کیست؟ آیا میتوان گفت: مسلم بن عقیل مسئول است، زیرا او بود که نتوانست نیروهای داوطلب حسین بن علی (ع) را بطور صحیح رهبری کند و باقدرت آن نیروها، عبیدالله زیاد را بکوبد ؟ !

۱ـ نهج البلاغه خطبهٔ ۲۷

دراینجا باید گفت: آنچه مسلم است «مسلم بن عقیل» که مردی مجاهد وبااخلاص بود مأموریت پرخطر خودرا بخوبی انجام داد واوضاع سیاسی کوفه‌را بطور دقیق بررسی کرد وضمن بررسی اوضاع سیاسی کوفه نیروی نظامی مجهزی فراهم آورد و زمینه را برای وارد شدن امام حسین(ع) به‌کوفه ازهرجهت مساعدکرد وبه امام نوشت که‌زودتر به‌کوفه‌حرکت کند و بانتظار مقدم آنحضرت نشست.

ولی حوادث ، چنین پیش‌آمدکه عبیدالله‌زیاد حاکم جدید کوفه بوسیلهٔ جاسوس مخصوص خود ازجایگاه مسلم آگاه شد، ومیزبان مسلم بن عقیل، هانی بن عروه را احضارکرد واز اوخواست که‌مسلم را تسلیم ابن‌زیاد کند وچون اواین‌کار را نکرد بسختی کتك خورد وبا صورت خون‌آلود زندانی گشت[1] . مسلم که اوضاع راچنین دید دانست، که چون دشمن از جایگاه اوآگاه شده است اگر درپناه قدرت نظامی ، خود را نگهداری نکند اورا بطورغافلگیر محاصره میکنند ورابطه‌اش را بانیروهای‌مسلح قطع مینمایند ودرآنصورت شکست اوقطعی خواهد بود از اینرو برای پیشگیری ازغافلگیر شدن‌فرمان دادکه نیروهای ذخیره آماده شوند ودر اندك‌زمانی حداقل چهار هزار مرد مسلح آماده شدند[2]. مسلم بن‌عقیل فرماندهان قسمتهای مختلف قشون راتعیین‌کرد وخود نیز فرماندهی‌کل نیروهارا بعهده‌گرفت‌ودستورحرکت داد. این‌قشون منظم‌بفرمان مسلم‌باید ازکوچه‌های کوفه عبور کند و قصر حکومتی را که عبیدالله زیاد پس‌از سخنرانی تهدیدآمیز خود درمسجد ازترس نیروهای‌مسلم بدانجاپناهنده

۱- ارشاد مفید ص۱۸۹

۲- ارشاد ص ۱۹۰

شده‌بود[1] محاصره نماید، طولی نکشید که قصر عبیدالله بوسیلهٔ نیروهای مسلم محاصره شد[2] و ابن‌زیاد خودرا درآستانهٔ مرگ دید.

منظور ازمحاصرهٔ قصر این بودکه عبیدالله زیاد دستگیر یا کشته شود.

بطوریکه می‌بینیم تااینجا مسلم‌بن‌عقیل بسیارماهرانه و دقیق‌کار کرده وبطور رضایتبخشی پیش رفته است.

فعالیتهای متقابل:

دراینجا عبیدالله زیاد که با عده‌ای بین پنجاه[3] تا دویست نفر[4] از یاران خود درقصرمحاصره شده‌بود برای مغلوب‌کردن رقیب و نجات از مرگ دست بفعالیتهای متقابل زد.

فعالیتهای ابن‌زیاد را میتوان دراین چند چیز خلاصه‌کرد:

۱ـ به‌کثیربن‌شهاب‌که ازسران‌کوفه بود دستور داد به‌داخل شهر کوفه برود و ازطائفهٔ مَذحِج عده‌ای راکه مطیع او بودند گردآورد و در پناه نیروی جمعیت خویش درکوچه‌ها و خیابانهای کوفه گردش‌کند وبا سخنرانی و تبلیغات زبانی مردم را از کمك‌کردن بمسلم‌بن‌عقیل برحذر بدارد و ازمخالفت باحکومت وجنگ با نیروهای دولتی بترساند[5].

۲ـ به‌پنج نفر از افراد سرشناس‌کوفه از قبیل «محمدبن اشعث» و

۱و۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص ۲۷۵ وارشاد مفید ص۱۹۰

۳ـ طبری ۴ص ۲۷۶ وارشاد ص ۱۹۰

۴ـ الاخبارالطوال ص۲۱۷

۵ـ طبری ۴ ص ۲۷۶ وارشاد ص۱۹۰

«شمر بن ذی الجوشن» دستور داد که از قصر خارج شوند و هریك عده‌ای از مردم را که مطیع آنان هستند گرد آورند و هرکدام از آنان در یك نقطه از شهر متمرکز شوند و درپناه قدرت جمعیت، پرچمهای امانی را برافرازند و ضمن سخنرانیهای خود بمردم گوشزد کنند کـه هرکس میخواهد از مجازات حکومت در امان باشد زیر یکی از این پرچمها وارد شود ، و بدینگونه پنج پرچم امان درپنج نقطهٔ شهرکوفه برافراشتند و مردم را دعوت کردند که برای نجات از انتقام حکومت به این پرچمها ملحق گردند .

۳ـ دو نفر ازطرفداران مسلم بن عقیل که حرکت کرده بودند تا به نیروهای مسلم ملحق شوند، و یکی از آندو باجمعیتی از «بنی فتیان» حرکت کرده بود بوسیلهٔ کثیر بن شهاب ومحمد بن اشعث دستگیر وبدستورعبیدالله زیاد زندانی شدند. زندانی شدن این دونفر و متفرق شدن جمعیت «بنی فتیان» درمرعوب کردن طرفداران مسلم اثرمحسوسی داشت.

۴ـ پس از آنکه کثیر بن شهاب وآن پنج نفری که پرچمهای امان برافراشته بودند سخنرانیهائی برضد مسلم و بنفع ابن زیاد در داخل شهر کوفه کردند سه نفر از آنان یعنی کثیر بن شهاب ومحمد بن اشعث وقعقاع بن شور با جمعیت فراوانی ازپیروان خود بقصر حکومتی برگشتند وعبیدالله زیاد را که ازکمی عده ناراحت بود تقویت کردند[۲].

۵ـ علاوه بر تبلیغاتی که درمحلات مختلف شهرکوفه برضد مسلم بن عقیل شد ابن زیاد دستور داد باردیگر تبلیغات ضد مسلم را از بالای قصر شروع کنند ، وکثیر بن شهاب و همکاران او ازبالای بام قصر سخنرانیهای

۱و۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۷۶ وارشاد مفید ص۱۹۱

تهدیدآمیزی برضد مسلم‌کردند . کثیر بن شهاب ضمن سخنرانی خود از بالای بام‌که روی سخنش با نیروهای مسلم بود گفت:

ای مردم! بخانه‌های‌خود برگردید وبیهوده خودرا بکشتن ندهید اینك نیروهای یزید از شام بسوی کوفه حرکت کرده [1] و عبیدالله زیاد حاکم عراق باخدای خود عهدکرده‌است‌که اگرشما همین‌امشب‌بخانه‌های خود برنگـردید و با او سرجنـگ داشته باشید دودمانتان را از عطای بیت‌المال محروم‌کند و جنـگجویان شما را بدون پاداش بجنـگهای شام بفرستد و بی‌گناهان را بجرم خطاکاران مؤاخذه‌کنند تا همهٔ شمـا مطیع وی‌گردید .

همکاران کثیر بن‌شهاب نیز سخنرانیهائی شبیه سخنرانی وی ایراد کردند واین سخنرانیها که از بالای بام قصر ایراد میشد تأثیرزیادی در روحیهٔ طرفداران مسلم‌کرد [2] .

ورق برگشت :

فعالیتهای متقابلی‌که ازطرف عبیدالله‌زیاد ویاران‌او برضد مسلم‌بن عقیل شد اثرعمیقی درافکار نیروهای مسلم‌کرد :

۱ـ سخنرانیهای ضد مسلم درکوچه‌ها و خیابانهای‌کوفه .

۲ـ برافراشتن پرچمهای امان درپنج نقطهٔ کوفه .

۳ـ دستگیرشدن دونفر ازطرفداران وفادار مسلم .

۱ـ این دروغی بودکه برای ترساندن مردم‌گفت وگرنه لشگری ازشـام حرکت نکرده بود.

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص ۲۷۷وارشاد مفید ص۱۹۱

۴ـ سخنرانیهای تهدیدآمیزی که از بالای بام قصر درحضور نیروهای مسلم ازطرف یاران ابن‌زیاد برضد مسلم ایراد شد.

همهٔ این فعالیتها که با خشم و خشونت برضد مسلم انجام گرفت کار خودرا کرد ودر وقتیکه بحران کوفه بمنتهـای اوج خود رسیده بود چرخ حوادث بنفع عبیدالله زیاد به‌گردش درآمد و نا امیدی مـردم از اینکه امام حسین (ع) باین زودی واردکوفه شود و فرارسیدن شب نیز کمك کرد وبا رفتن عده‌ای ازطرفداران مسلم و دودلی عده‌ای دیگر، نظم نیروهای ملی بهم‌خورد وفرماندهی نیروهای امام حسین(ع) ازمسلم بن عقیل سلب شد ونیروهای دودل پراکنده شدند، و پس ازنمازمغرب که درمسجد جامع کنار قصرحکومتی انجام شد چیزی نگذشت که مسلم در تاریکی شب درکوچه‌های کوفه تنها ماند وبخانهٔ زنی بنام طوعه پناه برد [1].

هما نطورکه درحادثهٔ صفین دروقتیکه بحران جنگ بمنتهای اوج خود رسید و امیرالمؤمنین(ع) تاآستانهٔ پیروزی قطعی پیش رفت، چرخ حوادث بنفع معاویه به‌گردش درآمد ونیروهای امام بعلت نیرنگ عمرو ابن‌عاص فریب‌خوردند وفرماندهی ارتش علی علیه‌السلام عملاً ازآنحضرت سلب شد. دراینجا نیز فعالیتهای سیاسی عبیداللەزیاد رابطهٔ بین مسلم بن عقیل را با نیروهای او قطع کرد وفرماندهی سپاه عملاً از وی سلب شد.

آیا در این جریان میتوان هیچگونـه مسئولیتی را بعهدهٔ مسلم گذاشت؟!

مرد مجاهدی که با آنهمه ناراحتیها روبرو بود ولی براثر لیاقت خود درمیان امواج مشکلات ، ارتش نیرومندی تشکیل‌داد و زمینه را

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۷۷ وارشاد مفید ص۱۹۲

برای وارد شدن امام‌حسین(ع) به‌کوفه ازهرجهت مهیا ساخت، ولی در مراحل اخیر بحران کوفه دیگر امکانات بوی اجازه نداد که بر دشمن مسلط گردد ، آیا چنین‌مرد مجاهدی بااینهمه اخلاص و فداکاری بازهم مسئول است ؟!

اگردرحادثۀ صفین‌که جریان‌کاربنفع‌معاویه شد، امیرالمؤمنین(ع) مسئولیت داشت !!! درحوادث کوفه هم‌که جریان‌کار بنفع عبیدالله زیاد انجام یافت مسلم‌بن عقیل مسئولیت دارد .

دومشکل :

در حوادث بحرانی کوفه‌که سرانجام بنفع عبیدالله زیاد تمام شد دو مشکل ومعما بچشم میخورد که انسان‌را درفهم‌صحیح حوادث مربوط بقیام مسلم‌بن عقیل دچار تردید میکند .

مشکل اول :

مشکل اول اینست‌که می‌بینیم پس‌ازآنکه قصر حکومت بوسیلۀ نیروهای مسلم محاصره‌شد رابطۀ قصر با خارج بطور کامل قطع نشده و پس‌از محاصره نیز اشراف کوفه ازیکی ازدرهای قصر که مجاورمسکن رومیها بوده بقصر رفته و باعبیدالله زیاد تماس میگرفته‌اند ، و می‌بینیم عبیدالله زیاد افرادی ازقبیل کثیر‌بن شهاب وهمکاران اورا به‌داخل شهر کوفه فرستاد وآنان جمعیتهائی تشکیل دادند و پرچمهای امان در چند نقطۀشهر برافراشتند وتبلیغات دولتی‌را برضدمسلم‌بن‌عقیل براه‌انداختند وبرای تقویت ابن‌زیاد ازهمین‌در ، جمعیتی‌را بقصر بردند .[1]

۱- تاریخ طبری ج۴ص۲۷۶ وارشاد مفید ص۱۹۱

آیا بچه علت رابطهٔ عبیدالله زیاد با خارج قصر بطور کامل قطع نشده‌است ؟

آیا وضع ساختمان منازل اطراف قصر در ناحیهٔ مسکن رومیها و راهی‌که ازاین ناحیه بقصر منتهی میشده چگونه بوده‌است که نیروهای مسلح ومنظم مسلم که حداقل چهار هزار بوده اند[1] نتوانسته اند این ناحیه را نیز درمحاصرهٔ خود بگیرند ورابطهٔ قصررا بطورکامل باخارج قطع کنند ؟!

ماکه در اواخر قرن چهاردهم هجری زندگی میکنیم نمیتوانیم بطور دقیق ازاوضاع ساختمانی و کوچه‌ها و خیابانهائی که بقصر متصل میشده اطلاع حاصل کنیم تابدانیم بچه‌علت ناحیهٔ مسکن رومیها ودری که ازاین ناحیه بازمیشده درمحاصرهٔ نیروهای مسلم درنیامده است ؟!

شاید بتوان گفت : اگرچه مسلم‌بن‌عقیل چندهزارازنیروهای خود را بعنوان احتیاط آماده‌کرده‌بود ولی چون‌هنوز حکومتی تشکیل نداده وبیت‌المال‌را دراختیار نگرفته بود ونیروهای خودرا بطورکامل منظم و مجهز نکرده ومنتظربودکه باورود امام‌حسین(ع) به‌کوفه همهٔ این‌کارها زیرنظر مستقیم‌آنحضرت انجام‌بذیرد . ومحاصرهٔ‌قصر نیز بدون پیش‌بینی وآمادگی قبلی بطور ناگهانی و برای جلوگیری از غافلگیر شدن بوقوع پیوست . روی این‌جهات ، نیروهای مسلم‌بن‌عقیل نتوانستند بطور کامل قصررا محاصره ورابطهٔ ابن‌زیادرا باخارج قطع کنند .[2]

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص ۲۷۵ وارشاد مفید ص ۱۹۰

۲ـ یکی ازعلمای بزرگ معاصردر این‌باره‌فرموده‌است:شایدشکاف درخط محاصره بدین‌جهت بوده‌که‌خروج‌مسلم با دستپاچگی صورت‌گرفت وفرصت ـــ

مشکل دوم :

همهٔمؤرخان‌مینویسند : مسلم‌بن‌عقیل پس‌ازآنکه یارانش‌پراکنده شدند درکوچه‌های‌کوفه تنهاماند وحتی‌یك‌نفر ازطرفدارانش نبودکه‌اورا راهنمائی‌کند[1] درحالیکه میدانیم افراد ازجان گذشته‌ای مثل حبیب‌بن مظاهر ومسلم‌بن‌عوسجه و ابوثمامهٔ‌صائدی دراردوی مسلم وجود داشتند وبعضی ازاین افرادمثل مسلم‌بن عوسجه وابوثمامهٔ صائدی ازفرماندهان نیروهای‌مسلم بودند[2]،این افراد باایمان وفداکارازشهدای‌کربلاهستندکه پس‌ازشهادت‌مسلم‌نیزدست ازامام‌حسین (ع) برنداشتند وباهرزحمتی بود خودشان‌را به‌آنحضرت رسانیدند ودررکابش‌شهیدشدند . چگونه میتوان باور کرد که مسلم‌بن عوسجه وابوثمامهٔ صائدی مسلم بن عقیـل را تنها بگذارند وبخانه‌های خود بروند ؟!

آیا درمراحل اخیر بحران کوفه چه‌وضع فوق‌العاده‌ای حکومت میکرده؟ وآیانیروهای عبیدالله‌زیاد بچه نوع فعالیتهائی دست زده‌اندکه رابطهٔ مسلم‌بن عقیل را بااین یاران فداکار وباایمانش قطع‌کرده‌اند که حتی آنان درآن‌شب همراه مسلم نبودند تااورا بمنزلی راهنمائی‌کنند؟!

بدون تردید اگر رابطهٔ مسلم‌بن‌عقیل باحبیب‌بن مظاهر ومسلم بن

← طرح نقشهٔ جنگ ومقررات سوق‌الجیشی‌ازدست رفت. وهم ممکن‌است درب قصرازناحیهٔ مسکن رومیها درکوچهٔ باریك فرعی‌واقع شده بوده ودرمواقع‌عادی ازآن عبورومرورنمیشده ومجموع‌کوچه و خانه‌های اطراف با درب دیگری به شاهراه ارتباط داشته وبنظر نمیامده است چنانکه درشهرهای نظامی سابق‌معمول بوده است.

۱ـ تاریخ طبری ج۴ص ۲۷۷ وارشاد مفید ص ۱۹۲

۲ـ تاریخ طبری۴ ص۲۷۵

عوسجه وافراد فداکار دیگری که رهبران جنبش کوفه بودند قطع نشده
بود درهمان‌شب میتوانستند یك‌جلسهٔ سری تشکیل بدهند وامکانات‌خود
را ارزیابی کنند واگر امکانات اجازه‌بدهد روابط خودرا باروٌسای‌کوفه
برقرار سازند وستاد جدیدی تشکیل‌بدهند ومبارزه‌را بااسلوب دیگری
تعقیب نمایند واگر امکانات اجازهٔ تشکیل ستادندهد عده‌ای ازسواران
سلحشور وبرگزیده را شبانه انتخاب‌کنند وباتفاق مسلم‌بن عقیل ازکوفه
خارج‌شوند وبه‌امام‌حسین (ع) ملحق گردند واوضاع‌جدیدکوفه‌را بطور
کامل برای امام توضیح بدهند .

آنچه‌مسلم است مؤرخان اسلامی‌که درقرن‌دوم هجری تازه شروع
بنوشتن تاریخ قیام حسین‌بن علی (ع) کرده‌اند نتوانسته‌اند بطور واضح
همهٔ جزئیات مربوط بجنبش مسلم‌بن عقیل را بدست‌آورند وبنویسند.

مؤرخان نتوانسته‌اند این مشکل‌را حل کنند که :

چرا رابطهٔ مسلم‌بن عوسجه وابوثمامهٔ‌صائدی ودهها نفرازشیعیان
وفادار وبااخلاص امام‌حسین(ع) بامسلم‌بن‌عقیل قطع‌شد ودربحران‌اخیر
کوفه چه‌وضع فوق‌العاده‌ای‌حکم‌فرما بوده‌است که مسلم‌بن‌عقیل تنهاماند
واین یاران وفادار نبودندکه اورا راهنمائی کنند ؟![1]

آیا بااین وضع تاریك ومبهم میتوان مسئولیتی به عهدهٔ مسلم بن

۱- یکی ازعلمای بزرگ معاصردراین باره فرموده است: انضباط لشگر
دراثرشتابزدگی‌وضعف فرماندهی بهم‌خورد وگرنه نمیبایست‌آنهمه مهلت‌تبلیغات
به‌محصوران دارالاماده‌بدهند،گویا خود فرماندهان هم دست وپای خود را گم
کرده وبا بهت زدگی حتی مجال طرح نقشهٔ نجات مسلم را نداشتند و هرکس
بفکرنجات خویش بود.

عقیل گذاشت یااورا متهم بضعف و بی‌لیاقتی کرد ؟! البته نه . از اینرو این کمال بی‌انصافی‌است که بعضی از نویسندگان این‌مرد مجاهد وفداکار را متهم بضعف و ناتوانی میکنند .[1]

مردم شناسی :

ممکنست کسی تصور کند که یکی از شرائط اساسی تشکیل حکومت ، مردم شناسی‌است باین معنی که رهبر انقلاب قبل از هرچیز باید روحیات واخلاق مردمی‌را که باید درتشکیل حکومت تکیه‌گاه او باشند بادقت بررسی کند و بداندکه آیا اکثریّت آن مردم ثابت قدم و فداکارند یامتزلزل ودودل . واین خود روشن‌است که اگر اکثریت‌آنان مردمی دودل و متزلزل باشند اقدام به‌تشکیل حکومت به اتکای چنین مردمی پسندیده نیست ، واکثریت مردم کوفه چنین بودند .

ولی این تصور دربارهٔ اکثریت مردم کوفه صحیح نیست و اینك بیان مطلب :

روحیّهٔ جامعه‌ها :

بررسی دقیق درروحیات و اخلاق جوامع انسانی‌و تحولاتی‌که در طول تاریخ در ملتهای‌گوناگون بوجود آمده نشان میدهدکه‌روح ملتها دارای حالتی یکنواخت و غیر قابل تغییر نیست بلکه طبیعت انسانها انعطاف پذیر است ودرصورت مساعد بودن شرائط میتوان در جامعه‌ها همه‌گونه تحول ازقبیل: علمی، صنعتی، اخلاقی ، سیاسی بوجودآورد .

۱ـ پاورقی کامل ابن‌اثیر ج ۳ ص ۲۷۱

وتحول سیاسی که معمولا همراه با تشکیل حکومت است دارای شرائطی است که اگر آن شرائط، موجود باشد ممکن و ثمربخش خواهد بود:

۱ـ آمادگی افکار مردمی که باید حکومت جدید با نیروی آنان تشکیل گردد.

۲ـ لیاقت رهبری که باید حکومت بدست او تشکیل شود.

۳ ـ ایمان مردم به لیاقت رهبر انقلاب تا آنجا که فرمان او را بپذیرند.

۴ـ متشکل شدن نیروهای مردمی که باید تکیه‌گاه حکومت جدید باشند.

اگر این شرائط، موجود باشد تشکیل حکومت امکان پذیر و ثمربخش خواهد بود و در اینصورت میتوان حتی ازمردم پراکنده‌ای که دارای اختلافات شدید محلی باشند نیروهای متشکلی بوجود آورد و اختلافات وپراکندگی‌ها را از بین برد.

یك مثال:

شاید در تاریخ عمومی جهان کمتر بتوان مردمی را یافت که مثل دو قبیلهٔ اَوْس و خَزْرَج مدینه دارای دشمنی‌های ریشه‌دار واختلافات شدید محلی بوده باشند، ولی همین مردم آنگاه که رهبری مثل پیشوای بزرگ اسلام یافتند زیر پرچم وی گرد آمدند و تحت رهبری آنحضرت نیروئی بوجود آوردند وباکمك نیروهای مهاجرین مکه، حکومتی را بااتحاد و یکپارچگی کم‌نظیری تشکیل دادند وپس از تشکیل حکومت، اوضاع

و احوال محیط بردشمنی‌های ریشه‌دار سابق غلبه کرد و رسول خدا توانست با قدرت حکومتی که از نیروی همین مردم پراکنده بوجود آمده بود در طول هشت سال سیطرهٔ اسلام را در سراسر جزیرةالعرب گسترش دهد.

وعلت این پیروزی درخشان این بودکه شرائط تشکیل‌حکومت فراهم‌بود یعنی:

۱ـ مردم اوس وخزرج از جنگهای طولانی محلی‌خسته ورنجیده بودند و در جستجوی راه نجاتی بودندکه آنان را از آن وضع مرگبار خلاص‌کند.

۲ـ رهبرلایقی‌مثل پیشوای بزرگ اسلام در صحنهٔ تحول سیاسی ظاهر شد و ابتکار عمل‌را درتشکیل حکومت بدست‌گرفت.

۳ـ مردم به‌لیاقت رهبر خود ایمان داشتند.

۴ـ نیروهای پراکندهٔ مردم تحت رهبری صحیح‌پیغمبراسلام(ص) متشکل شد.

درچنین محیط مناسب وشرائط مساعدی بود که حکومت اسلام بدست رسول اکرم (ص) تشکیل‌شدوجامعهٔ اسلامی‌شکل‌گرفت‌وجزیرة‌ـ العرب را تسخیرکرد.

روحیهٔ مردم‌کوفه:

اختلاف و انحطاط مردم‌کوفه بیشترازدوقبیلهٔ اوس‌وخزرج‌مدینه نبود، وبا آماده شدن شرائطی که نام بردیم تشکیل حکومت وتغییر وضع محیط بانیروی مردم‌کوفه‌ازهر جهت ممکن بود.

امیرالمؤمنین (ع) باکمك همین مردم‌کوفه در جنگ جمل بـر نیروهای عایشه وطلحه وزبیر پیروزشد.

وباکمك همین‌مردم کوفه درجنگ صفین تاآستانهٔپیروزی قطعی پیش رفت.

و باکمك همین مردم کوفه در جنگ نهروان نیروهـای متعصب خوارج رادرهم کوبید.

علی‌علیه‌السلام قبل ازجنگ جمل‌آنگاه‌که مردم‌کوفه بیاری آن حضرت آمدند و در « ذی‌قار » بوی ملحق شدند آنانرا ضمن خطبه‌ای بدینگونه تمجید میفرماید:«ای اهل‌کوفه! شما ازکریم‌ترین ومیانه‌رو-ترین مسلمانان هستید وروش‌شما عادلانه‌ترین روشها وسهم‌شما در اسلام از بهترین سهم‌هااست واز بخشنده‌ترین نژاد عرب میباشید.شمادردوستی پیغمبر (ص) و اهل‌بیت او از همهٔعرب محکم‌تر هستید و من بعد از خدا بشما اطمینان و اعتمادکردم‌که بسوی‌شما آمدم اَنْتُمْ اَشَدُّالْعَرَبِ وُدّاً لِلنَّبِیِّ وَاَهْلِ‌بَیْتِهِ وَاِنَّمٰا جِئْتُکُمْ ثِقَةً بَعْدَاللّٰهِ بِکُمْ[1]

ونیز پس ازجنگ‌جمل باشادی وخرسندی ازهمین‌مردم‌کوفه که دشمن را مغلوب کردند بدینگونه ستایش میکند:

«جَزٰاکُمُ‌اللّٰهُ عَنْ اَهْلِ بَیْتِ نَبِیِّکُمْ اَحْسَنَ مٰایَجْزِی‌الْعٰامِلِینَ بِطٰاعَتِهِ وَالشّٰاکِرِینَ لِنِعْمَتِهِ فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَاَطَعْتُمْ وَ دُعِیتُمْ فَـاَجَبْتُمْ.[2] خداوند از جانب خاندان پیغمبر (ص) بهترین پاداش رابشما مردم‌کوفه بدهدکه دعوت مرا اجابت کردید و فرمان مرا پذیرفتید».

۱- ارشاد ص ۱۱۸

۲- نهج‌البلاغه نامهٔ ۲

یك نکته :

این مطلب بذهن هرصاحب‌نظری‌میآید که چگونه امیرالمؤمنین (ع) گاهی ازمردم کوفه بدینگونه که شرحش گذشت ستایش میکند، وگاهی آنانرا مورد ملامت شدید خود قرار میدهد و از خدا میخواهد که بین آنحضرت وآنان جدائی بیندازد [1] آیا این تناقض نیست؟.

وهمچنین امام حسین (ع) گاهی ازمردم کوفـه تمجید میکند و آنانرا مورد عنایت مخصوص خود قـرار داده دربارهٔ ایشان دعای خیر میفرماید که :« فَسَأَلْتُ اللهَ اَنْ یُحْسِنَ لَنَا الصَّنِیعَ وَاَنْ یُثِیبَکُمْ عَلیٰ ذٰلِکَ اَعْظَمَ الْاَجْرِ [2] . ازخدا خواستم که برای ما خیر وموفقیت پیش آورد و بزرگترین پاداش‌را بشما بدهد که زحمت‌کشیده‌اید تاخلافت اسلامی را بمرکز اصلی‌آن بازگردانید » .

وگاهی آنانرا مورد ملامت شدید خود قرار داده و میفـرماید : « تَبّاً لَکُمْ اَیَّتُهَا الْجَمَاعَةِ. [3] مرگ برشما جمعیت » . آیا این تناقض‌نیست ؟.

گمان میرود جواب این سؤال خیلی مشکل نباشد . زیرا ممکن است مردمی درشرائط مخصوصی ازروی حقیقت وخلوص آمادهٔفداکاری باشند . وهمین مردم یا بعضی ازآنان درشرائط مخصوصی ضعف و زبونی نشان بدهند وباعث بثمر نرسیدن فعالیتهای امام شوند و در این زمـان سزاوار سرزنش وتوبیخ باشند [4] .

۱- نهج‌البلاغة خطبهٔ ۲۵

۲- ارشاد ص۲۰۰

۳- لهوف ص۸۵

۴- چنانکه بعضی ازمسلمانان دربیعت رضوان مورد ستایش قرآن کریم قرارگرفتند ولی بهنگام‌تخلف‌ازجیش اسامه موردلعن‌رسول‌خدا (ص) واقع‌شدند.

بنابراین آنگاه که امیرالمؤمنین(ع) ازمردم‌کوفه ستایش‌میکند بخاطر جانبازی وفداکاری آنان‌است‌وآنگاه‌که ازآن مردم گله وشکایت میکند بخاطر سستی وبی‌وفائی آنان‌است .

ونیز امام‌حسین (ع) آنگاه که ازمردم‌کوفه ضمن نامه‌ای ستایش میکند ودرباره آنان دعای خیر میفرماید بخاطر آمادگی خالصانهٔ آن مردم برای فداکاری ومبارزه باحکومت یزیداست .

وآنگاه‌که آنانرا توبیخ ونفرین میکند بخاطر سستی و بی‌وفائی بعضی‌ازآنان‌است .

توجه :

آنگاه که امام از مردمی تمجید میکند طبعاً این‌تمجید متوجه مردمی‌است که ازروی خلوص آمادهٔ فداکاری شده اند نه افراد منافق یاسست عنصری که درمیان هرامتی وجود دارند .

ونیز آنگاه که همان‌مردم‌را توبیخ میکند طبعاً این توبیخ‌متوجه آن عده‌ای‌است که منافق بوده یا سستی وزبونی نشان داده‌اند نه افراد بااخلاصی‌که شرائط نامساعد به‌آنان اجازهٔ فداکاری نداده‌است .

واین مرسوم‌است : گاهی چیزی را که مربوط به بعضی از افراد مردمی باشد نسبت بهمهٔ افراد میدهند .

چنانکه حضرت موسی (ع) بقوم خود گفت : « إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ »[1] . شما بخودتان ظلم

۱- سورهٔ بقره‌آیهٔ ۵۳. معنای‌صحیح‌آیهٔ شریفه را درتفسیر«اطیب‌البیان» ج۲ص ۳۴ ملاحظه فرمائید.

گردید که گوساله پرست شدید پس بدرگاه خدا توبه کنید وخود هاتان را بکشید (یعنی آنانکه گوساله پرست نشدند گوساله پرستان را بکشند)».

معلوم است که همهٔ قوم موسی (ع) گوساله پرست نشدند ولی حضرت موسی به همهٔ آنان خطاب کرد، چون گوساله پرستان در بین آنان بودند.

وهمچنین امام حسین (ع) وقتی که دردعای روز عاشوراء در بارهٔ مردم میگوید: «فَإِنَّهُمْ غَرُّونٰا وَخَدَعُونٰا وَخَذَلُونٰا [1]. آنان مارا فریب دادند وازیاری ماخودداری کردند». ونیز هنگامی‌که در ضمن خطبهٔ روز عاشوراء میفرماید: «فَإِنَّهُمْ غَرُّونٰا وَكَذَّبُونٰا [2]. اهل کوفه مارا فریب دادند وبما دروغ گفتند». مقصود آن‌حضرت بعضی ازمردم کوفه است نه همهٔ آنان.

و همچنین امام سجاد علیه‌السلام که در ضمن خطبه‌اش درکوفه میفرماید: «إِنَّكُمْ كَتَبْتُمْ إِلىٰ أَبِي وَخَدَعْتُمُوهُ [3]. شما مردم‌کوفه به پدرم نامه نوشتید واورافریب دادید». منظورش همان افراد منافق‌است نه‌همهٔ مردم کوفه.

واین نقص امام نیست که پس‌ازتحقیق کامل ظاهر آراستهٔ مردمی را حمل برحقیقت کند ومصلحت خداوندی‌نباشد که ازعلم‌لدنی استفاده کند.

۱ــ مفاتیح ص۱۶۵ چاپ اسلامیه ضمن اعمال سوم شعبان.

۲ــ مقتل خوارزمی ج۲ ص۸

۳ــ لهوف ص۱۴۰

امیرالمؤمنین (ع) در بارهٔ «مُنذِربن‌جارُود» نمایندهٔ آن حضرت که گزارش خیانت وی به امام رسیده بود میفرماید: « **ان صلاح ابیك غرنی منك**[1] . خوبی پدرت مرا دربارهٔ تو فریبداد وترا نیز مثل پدرت خوب پنداشتم » .

ورسول خدا (ص) بظاهر آراستهٔ چندنفرکه به دروغ‌میگفتند: ما ازشرکت درجهاد معذوریم اعتماد کرد واجازه‌داد که درجهاد شرکت نکنند. آیه نازل‌شد که: « **عَفَیَ‌اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَكَ اَلَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ اَلْكَاذِبِینَ.**[2] خدا ترا ببخشد چرا پیش‌از آنکه بطور کامل راستگویان را از دروغگویان باز شناسی به آنان اجازهٔ ماندن دادی ؟ »

نتیجه گفتار :

ازآنچه‌گفتیم روشن شد این تصور که‌اکثریت مردم کوفه همیشه مردمی‌منافق و بی‌وفا بودند تصوری سطحی و بی‌ریشه است[3] ودرهمهٔ‌زمانها همهٔ امتها‌چنین بوده وهستندکه‌روحیهٔ آنها تغییرپذیر وقابل انعطاف‌است وآنجاکه شرائط ، مساعد باشد میتوان ابتکار عمل را بدست گرفت واز مردم پراکنده نیروهای متشکلی بوجود آورد و حکومتی تشکیل دادو

۱ـ نهج‌البلاغة نامهٔ۷۱

۲ـ سورهٔ برائت‌آیهٔ۴۳

۳ـ دراینجا تذکراین نکته لازم است‌که این جملهٔ معروف: «**اَلْكُوْفِی لَایُوْفِی** . اهل‌کوفه وفا ندارند» که معنای عموم و استمرار میدهد درهیچیك از مدارك تاریخی دیده نشده مگردر کتاب‌گمراه‌کنندهٔ «نورالعین» اسفرائینی‌ص۲۰ واین‌کتاب پرازدروغ وافسانه است.

اصلاحات همه جانبه‌ای را درشئون حیاتی اجتماع آغازکرد .

امام حسین علیه‌السلام براساس همین فکر آنگاه‌که‌شرائط تشکیل حکومت ازهرجهت فراهم شدیعنی:

۱ـ مردم ازظلم وستم بنی‌امیه بستوه‌آمده‌ودرجستجوی‌راه نجاتی بودند .

۲ـ رهبر لایقی مثل‌فرزند پیغمبر (ص) در صحنهٔ تحول سیاسی ظاهر شد .

۳ـ مردم به‌لیاقت این‌رهبر ایمان داشتند .

۴ـ نیروهای عدالتخواه تحت رهبری مسلم‌بن عقیل بحال آماده باش درآمده بود.

درچنین شرائط مساعدی بودکه امام حسین(ع) تصمیم‌گرفت‌علاوه براعتناع‌ازبیعت یزیدباحمایت نیروهای عدالتخواه‌کوفه تشکیل‌حکومت بدهد ودر سایهٔ قدرت حکومت اصلاحات خود را شروع‌نماید، ودراین زمان اکثریت مردم کوفه ازته‌دل خواهان حکومت حسینی بودندنه از روی‌نفاق .

دوشاهد تاریخی :

۱ـ ازحادثهٔ‌کربلا چند سالی بیش نگذشت‌که همین مردم‌کوفه‌به رهبری«سُلَیمان بن‌صُرَد»دست‌به‌انقلاب زدند وچندهزار نفرازآنان باکمال صمیمیت دراین راه فداکاری‌کردند وکشته شدند .

۲ـ « مُختاربن‌اَبی‌عُبَیدَه»باکمك همین مردم کوفه‌حکومتی‌تشکیل داد وبرقسمت وسیعی ازکشور اسلامی مسلط شد. وبی‌شك علاقه واخلاص

مردم کوفه نسبت به امام حسین (ع) صدها برابر بیش ازعلاقهٔ آنان به سلیمان بن صُرَد ومختار بود بلکه اطاعت مردم کوفه از سلیمان بن صُرَد و مختار نیز بخاطر عشق وعلاقه به امام حسین(ع) بود .

واینکه مردم کوفه درانقلاب کوفه ازابن زیاد شکست خوردند بیشتر بعلت این بودکه پیش از آنکه برکوفه مسلط شوند غافلگیر شدند ، چنانکه خود مسلم بن عقیل رضوان الله علیه غافلگیر شد.وچنانکه نیروهای پیغمبر اکرم (ص) درجنگ اُحد غافلگیر شدند. واگر مردمی یا رهبر مردمی بعلت غافلگیر شدن شکست بخورند مورد ملامت نخواهند بود.

تصورصحیح :

تصور صحیح دربارهٔ مردم کوفه اینست که آنان چهار دسته بودند:

۱ـ پیشقدمان بااخلاص ازقبیل «حبیب بن مظاهر» و «مُسلِم بن عَوْسَجَة» که جنبش کوفه را بوجود آوردند.

۲ـ مردم ساده وپیروکه ازروی علاقه واخلاص به مسلم بن عقیل ملحق شدند واین دو دسته جمعیت انبوهی از یاران امام حسین (ع) را تشکیل میدادند .

۳ـ یك عده معدود منافق و خدعه‌کار از قبیل « عَمْرو بن حَجّاج ». ودرهرقیامی عده‌ای منافق وجود دارد چنانکه دراصحاب رسول خدا(ص) واميرالمؤمنين (ع) وجود داشت.

۴ـ یك عده سست عنصر وزبون. واین دودسته از نظر عدد بریاران با اخلاص امام فزونی نداشتند، بلکه میتوان گفت: آن دودستهٔ بااخلاص، اکثریت یاران امام را تشکیل میدادند.

ضمناً تذکر این نکته مناسب است که اگر امام پیروزمندانه وارد کوفه میشد همان افراد منافق یازبون نیز به پیروی از وضع محیط از یاران آنحضرت بودند وقسمتی از نیروهای وی را تشکیل میدادند .

آیاسرانجام پیروز میشد؟

گاهی این سؤال پیش میآید که اگر امام حسین(ع) درآن شرائط مساعد کوفه را تسخیر میکرد آیا پس از تسخیر کوفه میتوانست درمقابل حکومت مرکزی شام بایستد؟ وآیا میتوانست دربرابر دولت یزید آنقدر مقاومت کند تاسرانجام پیروز گردد ؟

دراینجا بایدگفت : اگرامام درآن شرائط مساعد کوفه را تسخیر کرده بود میتوانست درمقابل حکومت یزید مقاومت کند وسرانجام پیروز گردد . واینك توضیح مطلب :

۱ــ چون ازطرفی «عبدالله زُبَیْر» درهمان ایامی که امام حسین(ع) درمکه توقف داشت درحجاز نیروئی بوجود آورده و شورشی برپا کرده بود .[۱]

وازطرف دیگر درسرحدات دشتبی و دیلم شورش دیگری برضد حکومت یزید بوجود آمده بود[۲] . وبدون تردید مقدار زیادی ازوقت ونیرو و بودجهٔ دولت یزید برای آرام کردن این دوشورش مصرف میشد . دراین شرائط امام حسین(ع) که فرضاً کوفه را تسخیر کرده ونیروهای ملی بصره هم با آنحضرت ملحق گشته بودند و نیرو های دیگری که در سایر

۱ــ کامل ابن اثیر ۴ ص ۱۹

۲ــ ابوالشهداء ص ۱۱۴

استانهای عراق درشرف تکوین بود ، آمادهٔ پشتیبانی امام شده بودند. در چنین شرائطی امام حسین (ع) باکمال قدرت درمقابل حکومت لرزان یزیدمیایستاد و بتدریج نیروهای درشرف تکوین‌را جذب‌میکرد وارتشی قوی‌تر ازارتش یزید تشکیل میداد .

۲ـ همه میدانند که شخصیت امام حسین (ع) خیلی عظیم‌تر و محبوب‌تر ازعبدالله زُبَیْر بود وازاینرو تاوقتیکه امام درمکه‌بود عبدالله زُبَیْر تحت فشار افکارعمومی ناچاربود بحضور آنحضرت بیاید[1] .

درجائیکه عبدالله زُبَیْر که شخصیتش از امام ضعیف‌تر بود بتواند درمقابل حکومت یزید بسختی مقاومت کند در اینصورت بدون تردید امام‌حسین (ع) باآن‌شخصیت‌عظیم ومحبوبیت بی‌نظیر پس‌از تسخیرکوفه بهتر ازعبدالله زُبَیْر میتوانست درمقابل حکومت یزید مقاومت نماید و سرانجام حکومت یزیدرا درکام‌خود فروبرد وهضم کند ویالااقل باکمال اقتدار دربرابر آن بایستد .

بعداز یزید :

اگرچه‌مرگ‌یزید قبلاپیش بینی نمیشد ولی‌مقاومت مردانهٔ‌حکومت حسینی دربرابر حکومت یزید طبعاً باین‌نتیجه میرسید که :

پس‌از سه‌سال‌که یزیدمرد وکشوری آشفته وپریشان پشت‌سرخود گذاشت ومعاویة‌بن یزید ازخلافت کناره‌گیری کرد و حکومت خاندان ابی‌سفیان متلاشی شد و مروان حکم تصمیم گرفت با عبدالله زُبَیْر بیعت

۱ـ کامل‌ابن‌اثیر ۴ ص۲۰

کند[1] دراین‌موقع شخصیت بزرگ و مقتدر حسین بن علی(ع) بود که میتوانست باآن درایت وکفایت ومحبوبیت بی‌نظیرخود زمام کشورآشفتهٔ اسلامی‌را بدست‌گیرد ومملکت‌را ازهرج ومرج و آشفتگی نجات بخشد .

بدیهی‌است درچنین‌شرائطی، شخصیت‌های‌دیگری‌مثل عبدالله‌زبیر نمیتوانستند در مقابل قدرت عظیم امام مقاومت کنند و ناچار تسلیم میگشتند یاساکت میشدند وحسین بن علی(ع) زمامدار بااقتدار اسلام ، پیروزمندانه کشوررا بسوی تکامل‌مادی ومعنوی رهبری‌میکرد وچنانکه آرزوی رسول‌خدا (ص) بود جهان اسلام‌را به‌اوج‌عظمت میرسانید .

وحدت سیاسی :

بدیهی است اگر حکومت نیرومند اسلامی چنانکه دلخواه امام حسین(ع) بود تشکیل‌میشد چون زعامت‌کشور بدست سبط پیغمبر (ص) میافتاد وطبعاً بعدازاو خاندان رسالت بودند که کشور عظیم اسلامی را رهبری میکردند یك‌وحدت سیاسی نیرومند وثمربخشی بوجود میآمد ، ودراینصورت کاملا طبیعی بودکه پس‌از گذشتن نیم‌قرن یاکمتر، سراسر جهان اسلام تابع اهل بیت عصمت میشدند ، و این همان حقیقت تشیع‌است .

آنگاه این شکاف واختلاف زیانبار که منشأ اصلی‌آن سقیفه بود ازمیان برداشته‌میشد ودیگر دوگروه متضاد بنام‌شیعه وسنی وجودنداشت وازاین‌راه اینهمه‌ضربه بداسلام وارد نمیگشت. ودرحقیقت ، امام‌حسین (ع) زیانهائی را که حکومتهای سابق خصوصاً حکومت ضد اسلام پسر

۱ــ کامل ابن‌اثیر۴ ص۱۴۵ و«الاخبارالطوال» ص۲۰۹

ابی‌سفیان درطول پنجاه‌سال براسلام وارد ساختند جبران میفرمود.

پس باید گفت: بوجود آمدن یک وحدت سیاسی و از بین رفتن اختلافات مسلکی ومذهبی که ریشهٔ آنها اختلاف درحکومت وخلافت بود از آثار ثمربخش وپرارزش حکومت حسینی بود.

بکوفه نمیرفت:

ازمجموع بررسیهائی که تااینجاشد روشن گشت که امام‌حسین(ع) بسوی کوفه حرکت کرد که ازنظر اسباب عادی، عوامل پیروزی آن‌حضرت بیش‌از پنجاه درصد فراهم بود.

روی این‌حساب، معلوم‌است که اگر ازنظر مجاری طبیعی‌عوامل پیروزی امام فراهم‌نمیشد آن‌حضرت بکوفه مسافرت نمیفرمود. اگرچه این مطلب ازبس روشن‌است احتیاج بدلیل ندارد ولی‌برای اطمینان‌قلب خواننده بچنددلیل تاریخی اشاره‌میکنیم:

۱ـ آنگاه که امام حسین (ع) مسلم بن عقیل را برای تحقیقات محلی و بیعت گرفتن برای جهاد بکوفه فرستاد بوی دستور داد که اگر مردم کوفه آمادگی ندارند فوراً بمکه مراجعت کن [۱]. بنابر این اگر مسلم‌بمکه‌مراجعت میکردومیگفت:مردم‌کوفه آمادگی ندارند امام‌بسوی کوفه حرکت نمیفرمود.

۲ـ آنگاه که حسین‌بن‌علی (ع) مسلم‌را بنمایندگی خود بکوفه فرستاد ضمن نامه‌ای که بوسیلهٔ مسلم برای مردم کوفه ارسال داشت مرقوم فرمود:

۱ـ الاخبارالطوال ص۲۱۰

« فَإنْ كَتَبَ إلَیَّ أنَّهُ قَدْ إجتَمَعَ رَأیُ مَلَئِکُمْ وَ ذَوِی الحِجیٰ مِنکُمْ عَلیٰ مِثلِ ما قَدِمَتْ بِهِ رُسُلُکُمْ اَقْدَمْ إلَیْکُمْ وَشیکاً إنشاءَ اللهُ فَلَعَمْرِی مَا الإمامُ إلاّ العامِلُ بِالکِتابِ وَالقائِمُ بِالقِسطِ وَالدّائِنُ بِدینِ الحَقِّ وَالسَّلامُ. [1] اگرمسلم ابن عقیل بمن بنویسد که بزرگان و خردمندان شما متفق گشته‌اند که برای نجات ازحکومت ظالمانهٔ بنی امیه،حکومت عادلانهٔ اسلامی را بزعامت من تشکیل بدهند چنانکه نامه‌های شما گویای این‌مطلب بود دراینصورت من بمنظور اینکه خلافت را بمرکز اصلی خود بازگردانم بزودی به‌کوفه خواهم آمد ، بجان خودم‌قسم ، زمامدار ورئیس‌حکومت اسلامی فقط کسی‌است که بقرآن کریم عمل‌کند و براساس عدالت رفتار نماید و بدین‌حق پای‌بند وعلاقه‌مند باشد والسلام » .

مفهوم این نامهٔ امام اینست که اگر مسلم گزارش مساعد ندهد و نظر اومخالف گفته‌های شما باشد من بکوفه نخواهم آمد . در اینصورت بدیهی‌است که اگر مسلم‌بن عقیل بامام مینوشت که کوفه برای تشکیل حکومت آمادگی ندارد آنحضرت ازمکه بسوی‌کوفه حرکت‌نمیفرمود .

۳ـ حسین‌بن‌علی علیه‌السلام دریکی ازسخنرانیهای روز عاشورا ضمن انتقاد شدیدی که ازمردم کوفه میکنند میفرماید :

«فَهَلاّ لَکُمُ الوَیْلاتُ . تَرَکْتُمُونا وَالسَّیْفُ مُشیمٌ وَالجَاشُ طامِنٌ وَالرَّأیُ لَمّا یُستَحصَفْ؟! . [2] وای برشماچرا آنوقت‌که هنوزشمشیرها درنیام ودلها آرام بود وماتصمیم قطعی دربارهٔ حرکت بکوفه نگرفته بودیم مارا رها

۱ـ ارشاد مفید ص۱۸۳

۲ـ احتجاج ۲ ص۲۴ ومثیرالاحزان ص۲۸ ومقتل خوارزمی ۲ ص۶ و تهذیب ابن‌عساکر ۴ ص۳۳۳

نکردید ؟!» یعنی اگر پیش‌از آنکه ما دربارهٔ سفر بکوفه تصمیم بگیریم مارا رها میکردید وخبر میدادید که آمادهٔ پشتیبانی ازما نیستید بسوی کوفه حرکت نمیکردیم .

ازاین سخن تأثر انگیز امام بخوبی معلوم میشود که اگر ازنظر مجاری طبیعی واسباب عادی زمینهٔ پیروزی آماده نبود آنحضرت بعراق مسافرت نمیفرمود .

سؤال :

در اینجا سؤالی پیش میآید که : مگر ممکنست امام بچیزی امیدوار باشد وبه‌آن نرسد ؟!

جواب این سؤال اینست‌که پیغمبر وامام درفعالیتهای خود گاهی به‌آنچه امیددارند میرسندوگاهی نمیرسند .

رسول‌خدا درجنگ احد امیدوار بود بردشمن غالب شود ولی با اینکه درآغاز کار مسلمانان غالب شدند ، درآخر کار جریان حوادث برخلاف امید آنحضرت بود ومسلمانان شکست خوردند وآنچه پیغمبر خدا بدان امیدوار بود انجام نشد .

ونیز امیرالمؤمنین (ع) امیدوار بود برمعاویه غالب شود وشام‌را ازدست اوبگیرد . ولی برخلاف امید آنحضرت نه‌تنهاشام ازتصرف‌معاویه درنیامد بلکه‌بعکس ، عمال معاویه‌مصررا اشغال نظامی کردند ومحمدبن ابی‌بکر نمایندهٔ امام را کشتند وآنجارا از قلمرو حکومت علی (ع) خارج ساختند .

امیرالمؤمنین(ع) ضمن‌اظهار ناراحتی‌شدید دراین باره‌میفرماید :

«سُبْحانَ اللهِ! بَيْنا نَحْنُ نَرْجُو، اَنْ نَغْلِبَ الْقَوْمَ عَلیٰ ما فی اَیْدیهِمْ اِذْ غَلَبُونا عَلیٰ ما فی اَیْدینا[1]. چقدر مایهٔ تعجب و تأسف است درحالی که ما امیدوار بودیم سرزمین شام را از تصرف معاویه وعمال او درآوریم آنان مصر را که دردست ما بود از تصرف ما درآوردند!».

امام حسین (ع) نیز بااینکه عوامل پیروزی بیش از پنجاه درصد برایش فراهم شد وامید داشت کوفه را تسخیر کند برخلاف امید آنحضرت جریان حوادث طوری شد که آنچه بدان امیدوار بود انجام نشد.

ولی نکته‌ای راکه دراینجا باید تذکر داد اینست که پیغمبر وامام چه بآنچه امید دارند برسند وچه نرسند راهی را که انتخاب میکنند صد درصد صحیح است واگر مغلوب هم بشوند ازمرز حقیقت منحرف نگشته‌اند چنانکه امام حسین (ع) بِفَرَزْدَق فرمود: «اگر ما غالب شویم چه بهتر و اگر غالب هم نشویم ازحقیقت دور نشده وتجاوزکار نخواهیم بود.»[2]

این تصوّر ازکجا است؟

تااینجا بحث بدینگونه تعقیب شد که ازنظر مجاری طبیعی، شرائط پیروزی امام حسین (ع) فراهم شد آنگاه بقصد امتناع از بیعت وتشکیل حکومت برای نجات اسلام بسوی کوفه حرکت کرد.

ولی از طرفی تصوری بین مردم شایع است که آنحضرت از همان مدینه بقصد کشته شدن حرکت کرده وتاآخر کار در تعقیب همین هدف بوده‌است، بنابراین ما باید بدانیم این تصور ازکجا ومنشاء آن چیست؟

۱ــ کشف المحجة ص۱۷۴ ومعادن الحکمه ج ۱ــ ص۳۴

۲ــ ارشاد ص۱۹۹

منشاء این‌تصور ، ظواهر بعضی از نقلهائی‌است‌که درکتب تاریخ و حدیث دیده میشود ، ازاینرو لازم‌است به‌بررسی این‌نقلها بپردازیم .

ما دراینجا یکی ازاین نقلهارا بررسی میکنیم وبقیه را درفصلی جدا درآخر کتاب مورد بحث قرار میدهیم .[1]

خطبهٔ امام :

امام‌حسین علیه‌السلام ضمن خطبه‌ای فرمود: « **اِنَّ هٰذِهِ الدُّنْیٰا قَدْ تَغَیَّرَتْ وَتَنَکَّرَتْ وَاَدْبَرَ مَعْرُوفُهٰا فَلَمْ یَبْقَ مِنْهٰا اِلّاٰ صُبٰابَةٌ کَصُبٰابَةِ الْاِنٰاءِ وَخَسیسِ عَیْشٍ کَالْمَرْعیٰ الْوَبیلِ اَلاٰ تَرَوْنَ اَنَّ الْحَقَّ لاٰ یُعْمَلُ بِهِ وَاَنَّ الْباٰطِلَ لاٰ یُنْتَهیٰ عَنْهُ لِیَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فی لِقاٰءِ اللّٰهِ مُحِقّاً فَاِنّی لاٰ اَرَی الْمَوْتَ اِلّاٰ سَعاٰدَةً وَلاَ الْحَیٰوةَ مَعَ الظّاٰلِمینَ اِلّاٰ بَرَماً** »[2].

این‌دنیا ومحیط زندگی‌ما دگرگون‌شده وقیافهٔ زشت خودرا نشان داده وخوبیهای‌آن رفته و بیش‌ازته مانده‌ای وغیراز زندگی پستی چون چراگاه زیان‌آوری ازآن باقی نمانده ، نمی‌بینید به‌حق عمل نمیشود و ازباطل خودداری‌نمیگردد شایسته‌است فرد باایمان‌طرفدارحق درمرگ رغبت‌کند زیرا بنظرمن با این‌اوضاع واحوال ، مرگ جزسعادت نیست وزندگی باستمکاران جزرنج وملال نخواهدبود».

۱ــ چون بررسی نقلهائی‌که اشاره شدکاملا جنبهٔ فنی‌وتخصصی داشت و برای افرادی‌که با اصطلاحات علمی آشنا نیستند در وسط‌کتاب چون گردنه‌ای سخت مینمود ازاینروآنرا برای‌آخر کتاب‌گذاشتیم.

۲ــ تحف‌العقول ص۱۷۴ وتاریخ طبری ج۴ ص۳۰۵ وسیرالنبلاء ج۳ ص۲۰۹

این یکی از نقلهائی است که بعضی دلیل این دانسته‌اند که امام برای کشته‌شدن حرکت فرموده است.

طبق نقل طبری امام خطبهٔ نام‌برده‌را بعدازآنکه زیر نظر نیروهای مسلح حُرّبن یزید قرارگرفت انشاء فرمود، وطبق نقل «سِیَرُالنُبَلاء» پس ازآنکه عمربن سعد به کربلا آمد و معلوم شد قصد کشتن آنحضرت را دارند ایرادکرد.

روی این حساب، این خطبه وقتی ایراد شده که حاکم عراق میخواسته امام را تسلیم بی‌قید وشرط خود گرداند یا بقتل برساند.

دراینجا میتوان گفت: مقصود حسین بن علی(ع) ازاینکه میفرماید: «من مرگ‌را بجزسعادت نمی‌بینم» اینست که اگر عمال حکومت بخواهند مارا تسلیم بی‌قید و شرط خودگردانند و هرطور دلخواهشان باشد با ما رفتارکنند ما تسلیم نخواهیم‌شد واگر دراین‌راه‌کشته‌شویم این‌مرگ برای ما جزسعادت نخواهد بود زیرا اگرتسلیم شویم بفرض اینکه زنده بمانیم چنین زندگی‌که درآن محکوم اوامر ستمکاران جبار باشیم جز رنج و ملالت نخواهد بود. بنابراین امام میخواهد مقایسه کند بین شهادت و بین تسلیم‌شدن و زیرنفوذ ستمکاران زندگی‌کردن.

واین مثل مقایسه‌ای است که یوسف‌صدیق(ع) بین زندان‌رفتن و بین تسلیم‌شدن‌دربرابرخواستهٔ بانوی‌عزیزمصر میکندومیگوید: «رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی اِلَیْهِ. خدایا زندان‌رفتن‌درنظرمن بهتراست‌ازگناهی که این‌بانوان مرا بدان دعوت میکنند».

دراینجا یوسف صدیق نمیخواهد بفرماید: زندان مطلوب اصلی من است و برای آن فعالیت میکنم چون زندان برای هرکسی سخت و

رنج‌آور است، بلکه میخواهد بین زندان رفتن باآنهمه سختی‌که دارد و بین آلوده‌شدن به‌گناه بی‌عفتی‌مقایسه‌کند تا بااین‌مقایسه، زشتی بی‌عفتی را بصورتی هرچــه نامطلوب‌تر نشان بدهد . بنا براین یوسف میخواهد بگوید: زندان‌رفتن‌که نه‌مطلوب‌اصلی‌من‌است و نه‌مطلوب‌هیچ‌فرد دیگر، اگر با بدی‌گناه بی‌عفتی مقایسه شود بایدگفت : زندان بهتر است . پس نمیتوان‌گفت : زندان‌رفتن ، مطلوب اصلی یوسف بوده وبرای‌آن فعالیت کرده است.

و ازاینرو می‌بینیم خود یوسف برای رهائی اززندان فعالیت‌کرد وحتی به‌رفیق زندانی خود گفت: شرح‌حال مرا به سرپرست خود بگو. دراینجا کسی نمیتواند بیوسف اعتراض‌کندکه زندان‌را خودت خواستی پس‌چرا برای رهائی ازآن کوشش میکنی؟![1]

امام‌حسین (ع) هم‌که میفرماید : من مرگ‌را بجزسعادت نمی‌بینم و زندگی زیرنفوذ و حکومت ظالمان جزملالت نیست میخواهد مقایسه کند بین‌مرگ باهمهٔ تلخی‌که دارد وبین تسلیم‌شدن وزیرسایهٔ ظلم زندگی کردن .

پس معنای سخن‌آنحضرت چنین میشود: مرگ‌که درنظرهمهٔ‌مردم سخت و رنج‌آور است، اگر با پذیرفتن‌حکم ظالمان و زندگی زیرنفوذ آنان مقایسه شود بایدگفت: مرگ بهتراست، ازاینجا بدانیدکه زندگی زیرپرچم ظلم چقدرسخت و رنج‌آور است‌که مرگ باهمهٔ سختی‌که دارد نسبت بچنین زندگی ، سعادت محسوب میشود.

۱ــ تفسیراین‌آیهٔ شریفه را با توضیح بیشتری درکتاب **«جمال انسانیت»** تفسیرسورهٔ یوسف تألیف نگارنده ملاحظه فرمائید.

بنابراین مقصود اصلی امام اینست که تسلیم‌شدن دربرابر عبیدالله زیاد و پذیرفتن حکومت ظلم را بصورتی هرچه زشت‌تر و نفرت‌آورتر مجسم کند ، نه‌اینکه بخواهد بفرماید: مرگ‌مطلوب‌اصلی من‌است وبرای آن فعالیت میکنم.

ازآنچه‌گذشت روشن‌شد این‌فرمایش‌امام‌که: «لا اَرَی الْمَوْتَ اِلّا سَعادَةً. من مرگ‌را جز سعادت نمی‌بینم» دلیل این نیست‌که‌آنحضرت برای‌کشته شدن قیام فرموده وخطبهٔ گذشته‌را نمیتوان بعنوان دلیلی برای این‌تصور بحساب‌آورد .

بازهم تأیید :

بازهم برای تأیید مطلب میگوئیم : اگر امام بقصد کشته شدن حرکت کرد پس‌چرا مسلم‌بن عقیل را بکوفه فرستاد[1] ؟! آیامیخواست مسلم را بکشتن بدهد؟

وچرا «قیس بن مُسْهِر صیداوی» را ازبین راه بکوفه فرستاد که بشارت ورودآنحضرت را بمردم‌بدهد[2] ؟! آیا میخواست قیس بن مُسْهِر را نیز بکشتن بدهد ؟!

وچرا مسلم بن عقیل وقتیکه‌گرفتار شد از محمدبن اَشْعَث‌و عُمَر بن‌سعد خواست‌که به امام‌حسین (ع) بنویسند : بکوفه نیاید[3] ؟ مگر مسلم‌که محرم اسرار امام‌بود نمیدانست‌که آنحضرت برای کشته شدن

۱ــ ارشاد مفیدص۱۸۳

۲ــ ارشاد ص۲۰۱

۳ــ ارشاد ص۱۹۶

حرکت فرموده است ؟

حقیقت اینست که مسلم میدانست امام برای اینکه خودرا به‌کشتن بدهد قیام نکرده بلکه اورا به‌کوفه فرستاده تاروشن کندکه شرائط برای تشکیل حکومت مساعداست یانه ازاینروآنگاه که شرائط مساعدبودبه آن حضرت نوشت: زودتر بسوی‌کوفه حرکت‌کند ولی آنگاه که اوضاع کوفه دگرگون شدو مسلم‌بن عقیل رضوان‌الله‌علیه گرفتارگشت‌درخواست کردکه به امام بنویسند : به‌کوفه نرود .

پس معلوم شد که :

۱ ـ اعزام مسلم‌بن عقیل به‌کوفه .

۲ ـ اعزام قیس‌بن‌مسهر ازبین راه به‌کوفه .

۳ ـ درخواست مسلم از محمداشعث و عمر سعد که به آنحضرت بنویسند : به کوفه نرود

این هرسه دلیل این است‌که امام حسین (ع) برای کشته شدن حرکت نفرموده است .

چند شاهد دیگر :

مناسب است بازهم چند شاهد دیگر کـه دلالت میکند قصدامام برگرداندن خلافت اسلامی بمرکزاصلی خود بوده‌نه کشته شدن دراینجا ذکر کنیم :

۱ ـ یزید به‌ابن‌زیاد نوشت :«مسلم‌بن‌عقیل لشکرجمع میکند[۱]».
آیامسلم برای مبارزهٔ مسلحانه و برگرداندن خلافت بمرکز خود

۱ـ ارشادص۱۸۵

لشکر جمع می‌کرد یا برای کشته شدن امام ؟

۲ ـ ابن‌زیاد به غلام خودگفت: «این سه‌هزار درهم را به یاران مسلم بده و بگو: از این پولها برای جنگ با دشمن خوداستفاده‌کنید[۱]».

آیا از این عبارت فهمیده می‌شودکه مسلم قصد تشکیل حکومت حسینی داشته یاقصدکشته شدن ؟ .

۳ ـ مسلم‌بن عَوْسَجه به غلام ابن‌زیادکه آمده بود پولهارا به وی بدهد گفت : «من از اینکه بیاری اهل بیت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله آمده ای خوشنودم[۲] .

آیا مسلم بن‌عوسجه از اینکه غلام ابن زیاد (بظاهر) آمده تا در برگرداندن خلافت بمرکز خود امام‌را یاری کند خوشنود است یا از کشته شدن آنحضرت ؟

۴ ـ مسلم‌بن عقیل به اَبُوثمامهٔ صائدی دستور داد پولهارا از غلام ابن‌زیاد بگیرد ، چون ابوثمامه امین صندوق اعانات و مأمور خرید اسلحه بود[۳] .

آیا ابوثمامهٔ صائدی که به دستور مسلم اسلحه میخرید این‌کار را برای جهاد با دشمن و برگرداندن خلافت بفرزند پیغمبر (ص)انجام می‌داد یا برای کشته شدن آنحضرت ؟

۵ ـ ابن زیاد به هانی‌بن عُرْوَه گفت : «تومسلم را درخانه ات جا داده و برای او اسلحه وقشون تهیه‌کرده‌ای[۴]» .

۱ـ ارشاد ص۱۸۶

۲و۳ـ ارشاد ص۱۸۷

۴ـ ارشاد ص۱۸۸

آیا این اسلحه و قشون که زیر نظر مسلم و باکمك هانی تهیه‌شده بود برای بر افراشتن پرچم حکومت حسینی بود یـا برای کشته شدن آن حضرت ؟

۶ـ عبدالله یقطر که ابن‌زیاد بوی‌گفت: از بالای بام قصر، حسین بن علی را لعنت‌کن بربام قصر رفت وگفت :

ای‌مردم امام‌حسین(ع) مرا فرستاده شما را دعوت کنم که اورا بر ضدابن‌زیاد یاری‌کنید[۱].

آیاعبدالله یقطر مردم رادعوت‌کردکه امام را برای غلبهٔ برابن‌زیاد یاری‌کنند یا برای کشته شدن؟

۷ ـ ابن زیاد آنگاه‌که‌مسلم‌بن‌عقیل را دستگیرکرد بوی گفت : «توآرزوی چیزی را داشتی‌که خدااز‌آن جلوگیری کرد چون لایق آن نبودی.

مسلم گفت : اگر مالایق‌آن نیستیم پس‌چه‌کسی‌لایق آنست ؟ ابن زیاد گفت : یزید لایق آنست[۲].»

آیا چیزی که مسلم‌آرزوی آنراداشته وابن‌زیاد میگوید : یزید لایق آنست نه مسلم حکومت اسلامی‌است یاکشته شدن ؟

۸ـ عبدالله‌بن مطیع به‌امام گفت : « اگر بخواهی چیزی کـه در دست بنی امیه‌است ازآنان بگیری ترا میکشند[۳] » .

آیا چیزی‌که دردست بنی امیه بوده و امام (ع) میخواسته آنرا

۱ـ تاریخ طبری ج ۴ص۳۰۰

۲ـ ارشاد ص۱۹۶

۳ـ ارشاد ص۲۰۱

بگیرد خلافت اسلامی بوده یاکشته شدن ؟

۹ـ ابن‌عباس به امام گفت : « اگر مردم کوفه حاکم خودرا کشته ودشمنان‌را بیرون کرده وبراوضاع، مسلطند دراینصورت صلاح‌است‌شما به‌کوفه بروید نه درغیر اینصورت [۱] » .

آیا ابن‌عباس میخواهد به امام‌بگوید : اگر مردم کوفه براوضاع مسلطند آنگاه صلاح‌است شما برای قبضه کردن خلافت بروید یا برای کشته شدن ؟

۱۰ـ علاوه برهمهٔ اینها خودامام‌حسین (ع) میفرماید : « نَحْنُ اَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَاَوْلىٰ بِوِلايَةِ هٰذَاالْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هٰؤُلاءِ [۲] . ماخاندان پیغمبریم وبرای خلافت اسلامی ازاینان شایسته‌تر هستیم » .

۱۱ ـ ونیز امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی میفرمایند: «امام حسین (ع) مسلم‌را فرستاد که مردم را دعوت کند به بیعت و حکومت اسلامی تشکیل بدهد وحکومت فاسدرا ازبین ببرد [۳] » .

آیا مطلبی‌که مورد قبول :

۱ـ امام حسین علیه‌السلام .

۲ـ امام خمینی بنیانگزار جمهوری اسلامی ایران

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۸۷

۲ـ ارشاد ص۲۰۵

۳ـ این مطلب راگروهی‌ازمراجع تقلید قدیم مثل شیخ مفید وسیدمرتضی وشیخ طوسی رضوان‌الله‌علیهم وبعضی ازمراجع تقلید کنونی‌فرموده‌اند. وهمچنین جمعی ازعلمای معاصر درقم وطهران واستان فارس‌وکرمان واصفهان ومازندران وگیلان وآذربایجان وپاکستان ضمن‌نامه‌های تقدیری‌که برای مؤلف‌فرستاده‌اند، همین مطلب را تصدیق وتأییدکرده‌اند.

۳ـ مسلم بن عقیل .
۴ـ ابو ثَمامهٔ صائدی .
۵ـ مسلم بن عَوْسَجَه .
۶ـ هانی بن عُرْوَه .
۷ـ ابن عبّاس .
۸ـ عبدالله بن مُطیع .
۹ـ عبدالله یقطر است (که امام حسین (ع) میخواست خلافت را بمرکز خود برگرداند) به قبول نزدیک‌تراست یامطلبی‌که از قرن ۷ هجری یعنی بعداز تألیف کتاب «لهوف» بطور کامل شایع شده (که امام بقصد کشته شدن حرکت فرموده است) ؟ داوری آن بعهدهٔ خود شما .

دراینجا بخش اول پایان می‌یابد ، وآنچه دراین بخش گفته شد این بود :

اقدام حکومت یزید یک‌چیز بود : تهاجم باامام‌حسین (ع) وعلت آن سه چیز بود : ۱ـ تثبیت حکومت ۲ـ عقدهٔ حقارت ۳ـ غریزهٔ انتقامجوئی[1] .

واقدام امام‌حسین (ع) دوقسمت بود :

۱ـ امتناع ازبیعت یزید .

۲ـ اقدام برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود .

علت امتناع ازبیعت شش چیز بود که سابقاً توضیح دادیم[2] و در میان آنها ازهمه مهم‌تر مسئولیت امام دربرابر اسلام بود .

۱ـ علت شماره ۱ درردیف علل غائی‌وشماره ۲و۳ در ردیف علل‌فاعلی محسوب میشوند. (۲) درصفحهٔ ۲۴ و ۲۵

و علت اقدام آنحضرت برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود چند چیز بود :

۱ـ وجود انحرافات اسلام‌شکن دردستگاه حکومت بنی‌امیه .

۲ـ مسئولیت امام درمقابل حق‌مردم اسیر که میخواستند از ظلم حکومت خلاص شوند .

۳ـ مسئولیت وی در مقابل قرآن مهجورشده وسنت‌فراموش‌گشتهٔ پیغمبر (ص) که در آن شرائط مساعد لازم بود بوسیلهٔ قدرت حکومت اسلامی زنده شوند .

۴ـ مسئولیت آنحضرت در مقابل پیمان الهی که طبق فرمایش امیرالمؤمنین (ع) خداوند ازعلمائی‌که قدرت‌بر تغییرحکومت ظلم‌دارند پیمان گرفته‌است که دربرابر ظالمان شکمخواره آرام ننشینند و بفریاد مظلومان گرسنه ومحروم برسند[1] .

بعللی‌که ذکرشد امام حسین علیه‌السلام درآن‌شرائط مساعد اقدام به تشکیل حکومت فرمود .

۱ـ نهج‌البلاغة خطبهٔ شقشقیه ۳

بخش دوم

ماهیت قیام امام :

قیام ابتدائی ، قیام دفاعی :

برای بیان ماهیت قیام امام‌حسین (ع) بایدقبلا مقدمه‌ای‌راگوشزد کنیم تا تصورآن آسان‌گردد .

قیام مسلحانه بردو قسم است :

۱ ـ ابتدائی .

۲ ـ دفاعی .

قیام ابتدائی آنست که شخصی یا جمعیتی از دولت و حکـومتی

ناراضی باشد یا بفکر تشکیل حکومت بیفتد و بدون اینکه آن شخص یا جمعیت از طرف دستگاه حکومت مورد تجاوز واقع شود برضد حکومت موجود دست بقیام و انقلاب مسلحانه بزنند و برای درهم کوبیدن حکومت، تمام قدرت خودرا بکار برد .

و قیام دفاعی آنست که شخصی یا جمعیتی از طرف دستگاه حکومت یا دستگاه دیگری مورد تجاوز واقع شود و برای حفظ و نگهداری خود یا مرام و مسلك یا دین و مذهب یا شرف و حیثیت خود جنبش کند که آن تهاجم را درهم بشکنند .

در مورد قیام ابتدائی بایدگفت : اگر رهبر قیام از لحاظ نیروی نظامی و مالی ووسائل ارتباطات وشبکهٔ اطلاعات ، ضعیف باشد ، بطوری که احتمال شکست او بیش از احتمال پیروزیش باشد در اینصورت مردم عاقل و خردمند ، قیام ابتدائی راجایز نمی‌شمرند . بلکه اگر قدرت کافی هم داشته باشد قیام ابتدائی جایز نیست مگر اینکه هدفی مثل هدف انبیاء و اولیاء داشته باشد .

و اگر با نبودن قدرت کافی قیامی برپا گردد و شکست بخورد و هرج و مرج رخ بدهد و یك عده کشته شوند و جمعی به شکنجه گرفتار گردند نمی‌توان گفت : کسانی که با نداشتن نیروی کافی دست بقیام زده‌اند مسئولیتی ندارند ، بلکه باید گفت : سهمی از مسئولیت بعهدهٔ شرکت کنندگان در قیام است و بیش از همه رهبر چنین قیامی محکوم خواهد بود .

و سرّ این مطلب اینست که با اینگونه انقلاب که بشکست بیانجامد جلو انحرافات و تعدیات حکومت جبّاری مثل حکومت یزیدرا نمیتوان

گرفت وهیچگونه‌اصلاحی نمیتوان‌انجام داد ، بلکه‌انقلاب عقیم‌ونافرجام نتیجهٔ معکوس میدهد . زیرا در اینصورت ،حکومت وقت نسبت‌بعناصر انقلاب و طرفداران آنان‌عکس‌العمل شدیدتری نشان خواهد دادو بطور جدی‌تر و قاطع‌تری آنانرا خواهدکوبید .

و قیام و انقلابی که سبب اصلاحات نگردد بلکه موجب فساد بیشتری شود در هیچ قانونی و در نظر هیچ خردمندی جایز شمرده نمی شود .

این حکم روشن عقل است و حکم عقل در هیچ موردی استثناء ندارد و آیهٔشریفهٔ « وَلاتُلقُوا بِاَیدیکُم اِلَی‌التَّهلُکَة » [1] که میگوید : خودرا بهلاکت نیندازید ، اشاره بهمین حکم عقل است‌نه اینکه یک حکم تعبدی و قانونی باشد (و باصطلاح علمی یك حکم ارشادی‌است نه مولوی)

آیهٔ شریفه طبق حکم‌عقل میگوید: هرجاهلاکت است قیام واقدام جایز نیست زیرا بجز ضرروزیان ثمری نخواهد داشت، و در مقابل این ضررهیچگونه نفعی بدست نمی‌آید،دراینصورت هیچ عاقلی قیام‌ابتدائی را جایز نمی‌شمردبلکه همهٔخردمندان، رهبر انقلاب رامحکوم‌میکنند که: چرا بانداشتن قدرت کافی دست بانقلاب زد واین همه خسارت ببار آورد ؟ !

پس معلوم شدکه مردم عاقل وخردمند در صورتی قیام ابتدائی را جایز میشمرند که احتمال موفقیت ، بیشتر از احتمال شکست باشد [2]

۱- سورهٔ بقره‌آیهٔ ۱۹۵

۲-آنچه درمتن‌گفته شد مربوط به‌قیام‌مسلحانه‌است وگرنه‌در زمانی‌که←

این دربارهٔ قیام ابتدائی .

اما قیام دفاعی :

چنانکه سابقاً اشاره شد قیام دفاعی آنست که شخصی یا جمعیتی مورد تجاوز وتهاجم واقع‌شود وبرای اینکه آن تهاجم را درهم بشکنند عکس‌العمل نشان بدهد وبرای مقاومت دربرابر تجاوزتمام نیروی‌خودرا بکاربرد وتاآنجا که میتواند برای دفع تهاجم فعالیت کند .

وبهتر اینست که اینطور قیام‌بنام مقاومت خوانده شود زیرا در اینصورت، قیام فقط ایستادگی دربرابر تجاوزاست .

بدیهی‌است اگرشخصی یاجمعیتی‌مورد تجاوز واقع‌شود بحکم عقل وقانون میتواند بلکه باید ازخود دفاع کند .

اگر درمورد دفاع نودونه درصد احتمال شکست باشد ویك‌درصد احتمال پیروزی بازهم ازنظر عقل وقانون، دفاع جایز بلکه لازم است ، زیرا اگر اصلا دفاع‌نکند شکست‌وی حتمی‌است واگر دفاع‌کند احتمال موفقیت هست .

اگر دراین‌مورد دفاع‌کرد وموفق‌شد هم محفوظ مانده وهم وظیفهٔ وجدانی و قانونی خودرا انجام داده و اگر موفق نشد باز وظیفهٔ خودرا انجام داده و هیچ ملامتی براو نیست . ولی اگر هیچگونه دفاعی نکند لااقل مورد ملامت واقع خواهدشد که چرا با احتمال پیروزی ، خودرا

← بدعتها رواج‌یابد واحکام‌دین فراموش‌شود برهرمسلمانی که‌با احکام‌آشنا باشد واجب است بارعایت شرائط امربمعروف ونهی از منکرحقایق را بگوید واین وظیفه، قبل‌ازهمه بعهدهٔ علمای دین وپیشوایان مذهب است.

تسلیم دشمن کرده‌است .

پس دفاع ، یك‌وظیفهٔ مقدسی‌است‌که همهٔ خردمندان رأی بخوبی بلکه بوجوب‌آن‌میدهند ، زیرادفاع ، دوری‌جستن ازمهلکه‌است نه‌وارد شدن درمهلکه .

ودفاع برچند قسم‌است :

۱ـ دفاع ازحقوق شخصی ازقبیل مال وجان وشرف .

۲ـ دفاع ازحقوق اجتماع .

۳ـ دفاع ازعقیده و مرام .

واین‌نکته مسلم‌است که درهمهٔ اقسام‌دفاع (بلکه‌درقیام‌ابتدائی) باید دوقاعدهٔ عقلی رعایت شود :

۱ـ اینکه آنچه کم‌ارزش‌تراست فدای گرانبهاتر شود .

۲ـ تاآنجا که ممکن‌است‌باید اقدامات‌طوری صورت‌گیردکه فتنه وخونریزی واقع‌نگردد . مثلاتاممکن‌است‌برای‌حفظ جان‌خودبه‌سنگری پناه برد نباید اقدام به خونریزی وکشتار کرد .

و بدیهی‌است که لازم نیست همیشه دفاع با زدو خورد و جنگ انجام شود بلکه نقل مکان کردن از محل خطرهم نوعی از دفاع است . آری آخرین مرحلهٔ دفاع جنگ‌است که غالباً به خونریزی میانجامد . ازآنچه‌گفتیم روشن‌شد که درقیام دفاعی اگریك‌درصدهم احتمال‌پیروزی باشد بازهم اقدام بدفاع ، جایز بلکه لازم است [1] .

۱ـ نوع دیگری ازقیام نیز تصور میشود و آن اینست‌که رهبرقیام بداند شکست میخورد یاکشته میشود ولی‌اطمینان داردکه ثمرات ومنافع این شکست یاکشته شدن بیش‌از زیانهای‌آن خواهد بودکه دراینصورت، اقدام به‌چنین قیامی عاقلانه وگاهی لازم بشمارمیرود .

این مقدمه که در تقسیم قیام معلوم شد اینك درماهیت قیام حسین بن علی (ع) بحث میکنیم ، ولی پیش از آنکه دراصل بحث وارد شویم لازم است تصویر غلطی راکه ازقیام امام درذهن بعضی ازمردم هست ذکرکنیم وسپس تصویر صحیح آنرا بیان نمائیم . آنگاه به‌اصل بحث بپردازیم :

تصویر غلط :

وقتی گفته میشود : امام حسین (ع) قیام کرد درذهن بسیاری از مردم‌صورت قیام آنحضرت اینطورنقش می‌بندد که : قیام امام یعنی‌حادثهٔ خونین کربلاکه امام آنرا بوجودآورد واین‌حادثهٔ خونین اساس برنامهٔ آنحضرت را تشکیل میداد !

قیام امام یعنی یك‌جنگ خانمانسوز چندساعته که عامل‌اصلی‌آن حسین‌بن‌علی(ع) بود !

قیام امام یعنی یك‌برخوردمسلحانهٔ نصف‌روزه بانیروهای‌حکومت که ازطرف امام بوجودآمد و محصولش‌کشته شدن رئیس‌خاندان رسالت و یك‌عدّه از باارزش‌ترین افراد جهان انسانیت واسیرشدن خانوادهٔ سبط پیغمبر(ص) بود !

کسانی‌که قیام حسین‌بن‌علی (ع) را اینطور در ذهن خود تصویر میکنند میگویند: امام ازاول‌تصمیم‌گرفت باعدهٔ‌کمی ازیاران‌وخاندانش جنبش‌کند ودست بانقلاب ابتدائی بزند وحکومت وقت‌را برانگیزد که آنحضرت‌را بایاران‌وبستگانش بادلخراش‌ترین‌وضعی بکشند وخانواده‌اش را به‌اسیری ببرند! وبعبارت روشن‌تر امام خودش با تمام نیروکوشید تا این‌حادثهٔ خونین و دردناك را بوجودآورد و ازاینرو عوامل کشته شدن

خود و یارانش‌را فراهم‌آورد !

این افراد میگویند : حسین‌بن علی (ع) این فاجعهٔ وحشتناك را بوجودآورد تا حکومت موجود را رسواکند و ازاین راه اسلام را زنده گرداند !

این تصویر برای قیام‌آنحضرت هم نامعقول است وهم باواقعیتهای تاریخی منطبق نمیشود زیرا نه‌تنها امام این‌حادثهٔ غم‌انگیز و دلخراش را بوجود نیاورد بلکه چنانکه بعداً توضیح خواهیم داد برای‌جلوگیری از جنگ و خونریزی کوشش فراوان کرد و درراه استقرار صلح تمام امکانات خودرا بکار برد.

تصویر صحیح :

پس از تأمل کامل در مدارك تاریخی چنین معلوم میشود که قیام امام باتهاجم دستگاه‌حکومت شروع‌شده و درچهارمرحلهٔ مختلف انجام یافته است :

۱ـ از وقتی‌که آنحضرت ازمدینه بمکه هجرت فرمود تا وقتی‌که به‌تصمیم ماندن درمکه باقی بود.

۲ـ از وقتیکه تصمیم‌گرفت بکوفه برود تا وقتیکه با حُرّبن‌یَزید ریاحی برخوردکرد .

۳ـ از برخورد با حُرّبن‌یَزید تا شروع جنگ .

۴ـ مرحلهٔ جنگ .

مرحلهٔ اول بصورت مقاومت در مقابل تهاجم حکومت و ضمناً بررسی این‌موضوع بوده است‌که‌آیا تهیهٔ نیروی‌نظامی وتشکیل‌حکومت

ممکن است یا نه ؟

مرحلهٔ دوم دوجنبه داشته یعنی هم دفاع ومقاومت درمقابل تهاجم حکومت بوده وهم تصمیم تشکیل حکومت البته پس از مساعدشدن شرائط.

مرحلهٔ سوم که پس از تغییر کردن اوضاع سیاسی عراق بوده، مقاومت و حفظ موقع دفاعی بوده و در این مرحله آنحضرت برای جلوگیری از برخورد نظامی کوشش فراوان کرد ومذاکرات مقدماتی صلح را در چند نوبت انجام داد تاآنجاکه عُمّالِ حکومت را تاآستانهٔ صلح قطعی پیش برد[1].

مرحلهٔ چهارم، مرحلهٔ جنگ اضطراری و دفاعی است واین مرحله پس از شکست مذاکرات صلح که مسئول آن عمال حکومت جنگ طلب بودند بوقوع پیوسته وبصورت دفاع جنگی خالص بوده است.

درهرچهارمرحله، اصل مقاومت درمقابل تهاجم حکومت محفوظ بود ، ولی در مرحلهٔ دوم علاوه براصل مقاومت ، چون شرائط پیروزی نظامی و تشکیل حکومت موجود بود بیشترفکرامام متوجه این بودکه باتشکیل حکومت نیرومند وعادلانهٔ اسلامی وضع موجود را تغییر بدهد و ریشهٔ حکومت ظلم را بسوزاند .

این یك اشارهٔ اجمالی بمراحل مختلف قیام امام وتصویر صحیح آن بود وتفصیل مطالب درآینده بیان خواهد شد. اینك لازم است آنچه را گفتیم با دلیلهای تاریخی روشن کنیم. ولی پیش ازآنکه بذکردلیلهای تاریخی بپردازیم بیك دلیل کلی عقلی اشاره میکنیم . واین دلیل عقلی مربوط بمواردی است که پیروزی نظامی ممکن نباشد وطبعاً بامرحلهٔ اول

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۵ و۲۰۹ و۲۱۰ و تاریخ طبری ج۴ ص ۳۱۲ و ۳۱۳

سوم وچهارم قیام آنحضرت منطبق میشود، نه بامرحلهٔ دوم چون درمرحلهٔ دوم امکان پیروزی نظامی برای امام بود چنانکه شرح آن دربخش اول گذشت.

دلیل عقلی :

تردیدی نیست که حسین‌بن‌علی(ع) درزمان‌خود بزرگترین‌شخصیت ازخاندان پیغمبر(ص) بود وازعاقل‌ترین ومآل‌اندیش‌ترین وموقع‌شناس‌ترین مردم عصرخود بشمارمیرفت، زیرا : گذشته ازاینکه بحکم قانون وراثت ، عقل و درایت‌را ازجد وپدرش بارث میبرد پنجاه‌وهفت سال از عمرشریف‌آنحضرت میگذشت و درطول این‌مدت چه در زمان پدرش و چه درزمان برادرش ازحوادث مختلف زمان تجربه‌های‌کافی‌آموخته بود و بدون تردید ، امام‌حسین(ع) یکی از رجال بزرگ علم وفکر و عقل بوده است.

ونیز تردیدی نیست‌که دراول‌کار یعنی ازوقتیکه تهاجم‌بآنحضرت شروع شد وخواستند باقدرت سرنیزه ازوی برای یزید بیعت بگیرند ، و همچنین پس‌از تسلط عبیدالله زیاد بر عراق ، نیروی نظامی و مالی قابل ملاحظه‌ای دردست امام نبود . بلکه تنها چیزی‌که دراین‌زمان در دست آنحضرت بود محبوبیت کم‌نظیر وشخصیت عظیم اجتماعی واحترام عمیقی بود که درافکار عمومی داشت . ولی تجربه نشان داده است که محبوبیت وشخصیت ملی واجتماعی تنها نمیتواند درمقابل نیروی نظامی مقاومت‌کند . خصوصاً درآن زمان‌که مردم ازنظررشدعقلی وترقی‌فکری واجتماعی هنوز درمراحل ابتدائی بودند، واجتماع مسلمانان آنطورکه

باید وشاید هنوز بالغ ورشید نشده بود .

آیاممکن‌است این‌مطلب بدیهی برعقل‌روشن بین حسین‌بن‌علی(ع) مخفی بماند ؟!

آیاممکن است شخصیت متفکری مانند پسرعلی‌بن ابیطالب باین معنی توجهی نکند و بانداشتن تجهیزات جنگی و قدرت نظامی کامل دست بقیام ابتدائی وحساب نشده بزند ؟! بااینکه نتیجهٔ انقلاب ابتدائی بانداشتن قدرت کامل جز تشنج وبرهم زدن نظم اجتماع و سرانجام جز شکست‌تلخ چیزی نخواهدبود ، وبغیرازاینکه حکومت‌وقت‌را برانگیزد که برای کوبیدن افکار زنده وخفه کردن نداهای آزادی طلبی افرادی را نابودکند وخانواده‌هائی‌را بی‌سرپرست‌نماید وبخاك سیاه‌بنشاند ثمری نخواهد داد . وبی‌شك انقلاب ابتدائی که شکست بخوردنمیتواند ازدین حمایت کند وجلو انحرافات را بگیرد و حقوق محرومان را بازستاند و بفریاد ستمدیدگان برسد .

آری آنگاه که قدرت‌نظامی دردست نیست ممکن‌است باملایمت وسازش عاقلانه بدون اینکه انحرافات حکومت تصویب گردد و سبب گمراهی مردم‌شود گاهگاهی ازجنایات وتبهکاریها جلوگیری‌گردد ، ویا لااقل انتقاد بعمل آید . چنانکه روش امام حسین (ع) درزمان معاویه همین بود .

تجربه نشان‌داده‌است‌که شخصیت‌های بزرگ دینی همیشه پناهگاه محرومان و مظلومان بوده و توانسته‌اند با تدابیر عاقلانهٔ خود تاحدود زیادی ازانحرافات دستگاه حکومت‌جلوگیری نمایند چنانکه علی (ع) درزمان خلفاءخصوصاً خلیفهٔ دوم توانست دربسیاری ازموارد ازخطاهای

سیاسی وقضائی سازمان حکومت جلوگیری کند . ولی اگر شخصیت‌های برجسته ومحبوب بانداشتن نیروی کامل‌فقط باتکای وجهۀملی ومحبوبیت درافکار عمومی دست بقیام مسلحانۀ ابتدائی بزنند بغیراز اینکه‌حکومت موجودرا برانگیزند که برای تثبیت موقع خود افکار زنده را بکوبد و برای نابودکردن مخالفان خوددست بهرگونه جنایتی‌بزند نتیجۀدیگری نخواهد داشت .

وروی همین حساب روشن وقطعی‌است که امیرالمؤمنین (ع) در خطبۀ «شقشقیه» فرموده‌است :

« وَطَفِقْتُ اَرْتَأِی بَیْنَ اَنْ اَصُولَ بِیَدٍ جَذّاءَ اَوْاَصْبِرَ عَلیٰ طُخْیَةٍ عَمْیاءَ یَهْرَمُ فیها الْکَبیرُ وَیَشیبُ‌فیها الصَّغیرُ وَیَکْدَحُ فیهامُؤْمِنٌ حَتّیٰ یَلْقیٰ‌رَبَّهُ فَرَاَیْتُ اَنَّ‌الصَّبْرَ عَلیٰ‌هاتا اَحْجیٰ [1] . یعنی (پس‌از آنکه دیگران زمام حکومت‌را بدست گرفتند) باخود اندیشیدم که آیا بانداشتن قدرت کافی بادستگاه حکومت بمبارزۀ مُسَلَّحانه برخیزم یا اینکه آرام بنشینم و در برابر انحرافات درآن روزگار سیاه‌که شخص سالمندرا فرتوت وناتوان‌میکرد وافراد کم‌سال‌را پیر مینمود و مؤمن باید رنج ببرد تا بمیرد ، در برابر ظلمت آن روزگار صبر و شکیبائی را پیشۀ خود سازم ؟ سرانجام دیدم روش عاقلانه اینست که صبر کنم وآرام بنشینم » .

ناگفته پیداست‌که صبرکردن امیرالمؤمنین (ع) دربرابر دستگاه حکومت وخودداری آنحضرت ازانقلاب مُسَلَّحانه ازجهت اینست که با نداشتن قدرت کافی ، مبارزه‌اش عقیم میماند بلکه نتیجۀ معکوس‌میداد ،

۱- نهج‌البلاغة ص۲۶ چاپ مصر

وزیانش دامنگیر خود امام وسایر مسلمانان‌میشد .

آیا ممکن‌است امام‌حسین (ع) برخلاف روش پدرش بدون‌اینکه دستگاه حکومت مزاحم آنحضرت گردد بانداشتن نیروی کافی دست به انقلاب ابتدائی بزند ؟! گمان نمیکنم کسی که حسین بن علی (ع) را بشناسد دربارهٔ وی چنین فکر کند که وی بدون‌اینکه ازطرف‌حکومت وقت مورد تجاوز واقع شود بانداشتن قدرت کافی اعلام جنگ‌کرد وآن حادثهٔ خونین ووحشتناك‌را بوجودآورد ومسئولیت خونهائی‌که ریخته‌شد بعهده گرفت !!!

از آنچه گفتیم روشن شد که بحکم عقل باید گفت : قیام امام حسین (ع) درمرحلهٔ اول و سوم و چهارم که نیروی نظامی کافی نداشت دفاعی بود نه ابتدائی ، و بعبارت روشن تر : مقاومت در برابر تجاوز دستگاه حکومت بود نه یك شورش ابتدائی . ولی در مرحلهٔ دوم چون امکان پیروزی نظامی برای امام بود یك‌جنبهٔ قیام آنحضرت اقدام برای برگرداندن خلافت بمرکز اصلی خود بود که شرحش در بخش اول گذشت .

دلیلهای تاریخی :

سابقاً اشاره شد که قیام امام چهار مرحله داشته‌است :

مرحلهٔ اول مقاومت ودفاع درمقابل تهاجم وضمناً بررسی اوضاع سیاسی وزمینهٔ تشکیل حکومت بوده‌است .

مرحلهٔ دوم ، هم‌مقاومت و دفاع بوده و هم اقدام برای تشکیل حکومت .

مرحلهٔ سوم وچهارم دفاع خالص بوده‌است .

اینك دلیلهای تاریخی هرمرحله‌ای را بطورجداگانه ذکرمیکنیم :

دلیلهای مرحلهٔ اول :

دلیل ۱ :

کسی‌که حوادث سال۶۰هجری‌را بررسی کرده باشد بخوبی‌میداند که یزیدبن معاویة پس‌از مرگ پدرش‌که بقول مشهور درنیمهٔ ماه رجب سال ۶۰ هجری بوده ، پیش‌از آنکه خبر مرگ وی در مدینه منتشر شود بفرماندار مدینه ولیدبن عُتْبة بن ابی‌سفیان یك‌نامهٔ رسمی نوشت و حاکم را ازمرگ معاویه آگاه کرد . ویك‌پاره کاغذ کوچك بطور غیررسمی [۱] بضمیمهٔ آن‌نامهٔ رسمی فرستاد ودرآن پاره کاغذ نوشت : « **اَمّا بَعْدُ فَخُذْ حُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ وَعَبْدَاللّٰهِ بْنَ عُمَرَ وَعَبْدَاللّٰهِ بْنَ زُبَیْرٍ بِالْبَیْعَةِ اَخْذاً لَیْسَ فِیهِ رُخْصَةٌ** [۲]. ازحسین بن علی وعبدالله بن‌عمر وعبدالله بن زُبَیْر بدون هیچگونه مسامحه وگذشت بیعت بگیر » .

اولین تهاجم :

این اولین تهاجم و تجاوزی است که از طرف حکومت بی‌تدبیر

۱ـ شاید یزیدکاغذ غیررسمی‌را انتخاب‌کرده است تا در اوراق رسمی دولتی ضبط نشود و سند جنایت وی نباشد ولـی تاریخ جنایات خیانتکاران را برخلاف میل خودآنان ضبط میکند

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۵۰، ارشاد مفید ص ۱۷۹

یزیدبن معاویه بحسین بن علی (ع) شده است.

ودر هیچ تاریخی دیده نشده است که امام حسین (ع) قبل از این تهاجم یعنی قبل ازمرگ معاویه هیچگونه توطئه‌ای برضد حکومت بنی‌امیه کرده باشد بلکه درنامه‌ای که خود امام در جواب معاویه نوشته هرگونه توطئه‌ای را برضد حکومت وی تکذیب فرموده است.

معاویة بن ابی‌سفیان بامام‌حسین (ع) نوشت: «بمن رسماً گزارش رسیده‌که تو قصد انقلاب داری مباداکاری بکنی‌که ایجاد اختلاف نمائی و مردم را در فتنه بیندازی».

امام درجواب معاویه، نامه‌ای تند وکوبنده ارسال فرمود ودرآن برخی از جنایات معاویه را برشمرد وضمن آن نامه نوشت: «گزارشی که بتورسیده دروغ محض است، ومن هیچگاه‌قصد انقلاب برضدحکومت تو نداشته‌ام وَمٰا اَرَدْتُ لَکَ حَرْباً وَلاٰعَلَیْکَ خِلاٰفاً [1] ونخواسته‌ام برضدتوشورش کنم و دست بجنگ بزنم».

با اینکه‌حکومت معاویه غیر اسلامی بود وجنایات بی‌حد وحصر دستگاه حکومت در پیش چشم امام حسین (ع) بود، وتنها یکی‌از جنایات معاویه تحمیل ولیعهدی یزید برمردم‌بودکه بایدگفت: حکومت یزید یکی‌ازسیئات معاویه است، واین‌نامه را آنحضرت وقتی بمعاویه نوشت‌که قبلا ولیعهدی یزید برمردم تحمیل شده بود. وبااینکه امامدر همین نامه مینویسد: «وَاِنّی لاٰاَعْلَمُ فِتْنَةً اَعْظَمَ عَلیٰ هٰذِهِ الْاُمَّةِ مِنْ وِلاٰیَتِکَ عَلَیْهٰا. من هیچ فتنه‌ای را برای ملت مسلمان وخیم‌تر و زیانبخش‌تر ازحکومت تو نمیدانم». با همهٔ اینها امام‌حسین(ع) بمعاویه جواب‌میدهد: من‌هیچگاه

۱ــ رجال کشی ص۴۹، الامامة والسیاسة ج۱ ص۱۸۱

قصد انقلاب نداشته و هیچگونه توطئه‌ای برضدحکومت تونکرده‌ام .

بنابراین تامعاویه زنده بود امام حسین(ع) توطئه‌ای برضداونکرد وازمرگ معاویه‌تاوقتی که حکومت یزید مزاحم‌امام‌شد بنابرنقل‌معروف دوازده روز بیشتر فاصله نبود [1] ودراین مدت هنوز خبر مرگ معاویه بامام نرسیده بود تادربارهٔ انقلاب فکری بکند و تصمیمی بگیرد بلکه خبر مرگ معاویه و دستور بیعت‌کردن بایزید را آنحضرت دریك‌جلسه ازحاکم مدینه شنید [2] . پس درچه وقت ودرچه فرصتی امام حسین (ع) میتوانست برضد حکومت یزید توطئه کند ؟

بااین مقدمات روشن شد قبل از این دستور سفیهانه‌ای که یزید دربارهٔ بیعت‌گرفتن ازحسین‌بن‌علی(ع)بفرماندار مدینه دادامام‌هیچگونه اقدامی برضد حکومت غیر قانونی پسر معاویه نکـرده بود. بلکه این حکومت بی‌تدبیر یزید بودکه بطور ابتدائی به پسر پیغمبر تهاجم‌کرد.و این‌یزید خام و بی‌تجربه بود که بدون هیچ دلیل وبرهانی بلکه فقط باتکای قدرت سرنیزهٔ خود این حکم ظالمانه‌را برخلاف اصول انسانیت وبرخلاف‌آزادی وعدالت صادر کرد .

یزیدبن معاویه ازامام خواسته است‌که تسلیم بی‌قید وشرط اوشود واو را بعنوان امیرالمؤمنین وخلیفهٔ پیغمبر کـه حاکـم برآنحضرت و مسلمانان دیگر باشد بشناسد وحکومت اوراکه زیر برق‌سرنیزه ودرهم ودینار برمردم تحمیل‌شده بود [3] قانونی اعلام کند تا مـردم دیگر هوس

۱- ارشاد ص۱۷۹

۲- تاریخ طبری ج۴ ص۲۵۱ وارشاد مفید ص۱۸۰

۳- کامل‌ابن‌اثیرج۳ ص۵۰۳ تا ۵۱۱

مخالفت نکنند .

عقیدهٔ امام‌حسین(ع) مانند بسیاری از شخصیت‌های دیگر ازقبیل عبدالله‌بن‌عباس ومحمد حَنَفیّه این بودکه حکومت بنی‌امیه تحمیلی وغیر قانونی است، ویزیدکه دررأس دولت قراردارد علاوه‌براینکه درسیاست کشور داری خام وبی‌تجربه است ومشاوران مکّاری از قبیل عَمْرو عاص‌و مُغَیْرَة‌بن‌شُعْبَه‌که دراختیار پدرش‌بودند ندارد علاوه‌براینها جوانی‌خودسر و باده‌گسار و عیاش است، وبدون‌تردید اگر زمام‌حکومت در دست‌چنین فرد فرومایه‌ای باشد مملکت به پرتگاه سقوط کشانده میشود وحق و عدالت فراموش میگردد وایمان مردم به‌سستی میگراید ، زیرا پیروی توده‌های مردم از دستگاه حکومت طبیعی وبدیهی است.

امام نمیتواندبرخلاف‌عقیدهٔ‌خود وبرخلاف واقع،حکومت‌تحمیلی یزید راقانونی اعلام‌کند ودرحالیکه قدرت بردفاع دارد تسلیم بی‌قید وشرط وی شود، زیرا امام حسین (ع) که رئیس خاندان پیغمبر است و چشم همهٔ مردم باو دوخته شده ودر دل مردم جا دارداگر برخلاف‌عقیده وایمان خود درحالیکه قدرت برمقاومت وامتناع دارد خلافت‌ضداسلام یزید را بپذیرد افکار مردم را منحرف ساخته و با انحرافات حکومت موافقت ضمنی نموده و به سقوط کشور ورواج فساد وتضعیف دین کمك کرده است .

آیا ممکن است کسی‌که خود مظهر عدالت وتقوی است عدالت‌و تقوی رابکوبد ؟ !

آیا ممکن‌است شخصیتی که خود دردامن دین‌وایمان بزرگ شده ودرخانوادهٔ رسالت پرورش یافته بهدین ضربه بزنـد وبیت رسالت را

لکه‌دار نماید ؟ !

بعقیدهٔ حسین بن‌علی(ع) اگر درمقابل این تهاجمی که باو شده تسلیم شود وسلطنت ضداسلام یزید را امضاءکند ودرحالیکه‌راه مقاومت ودفاع باز است هیچگونه مقاومتی نکند ازاین‌راه به‌دین وقرآن‌ومسلمانان وبخانواده رسالت خیانت‌کرده است .

دین وایمان وشرف خانوادگی‌امام ومسئولیتی که‌ازنظر حفظ‌اسلام بعهدهٔ اوست ومقام مخصوصی‌که درمیان خانوادهٔ نبوت دارد بوی اجازه نمیدهدکه حکومت فرزند معاویه را بپذیرد .

ازآنچه‌گفتیم روشن شدکه‌دستورسفیهانهٔ یزیدبن معاویه‌بفرماندار مدینه‌که: (ازحسین بن‌علی بدون هیچگونه گذشتی بیعت بگیر) اولین تهاجمی است‌که ازطرف پسر معاویه بشخصیت فرزند پیغمبر و شرف خانوادگی وعقیده وایمان‌آنحضرت‌وازهمه مهم‌تر باسلام واردآمده است.

اگر چه حاکم مدینه «وَلید بن عُتْبة» دراجرای این دستور تاسرحد کشتن امام پیش نرفت ولی همهٔ عُمّال حکومت مثل ولید نبودند وقرائن نشان میدادکه هم یزید از فشار دست‌بردار نیست وهم مروان‌حَکَم برای کشتن‌حسین بن‌علی(ع) بهرگونه تحریکی دست‌میزند وروی سوابق‌دشمنی که با خاندان امیرالمؤمنین(ع) داشت دستگاه حکومت را بکشتن آن حضرت برمیانگیزد، چنانکه هنگامیکه فرماندارمدینه رأی مروان‌را دربارهٔ بیعت‌گرفتن از امام‌حسین(ع) خواست اوگفت: اگرحسین‌بیعت‌نکرد سرش را برگیر[1] .

۱- تاریخ طبری ج۴ ص۲۵۰ وارشاد مفید ص۱۸۰

خطر شدید میشود:

پس از آنکه حاکم مدینه امام حسین (ع) را برای ابلاغ دستور یزید درباره بیعت احضار کرد ودرآن مجلس نتوانست موافقت آنحضرت راجلب کند راضی شدکه تصمیم نهائی ببعد موکول شود. امام ازآن مجلس خارج شدولی بعداً درطول بیست وچهار ساعت بازهم مأمور حاکم برای احضار امام بسراغ وی رفت، اما آنحضرت از ملاقات مجدد با حاکم خود-داری کرد[1] ودرفکر این بود که راهی برای رهائی از این فتنهٔ جدید پیدا کند. امام ازمجموع قرائن استنباط کردکه خطر، خیلی شدید ونزدیك شده است.

آیا حسین بن علی (ع) درمقابل این تجاوز وتهاجمی که بوی شده وحتماً اقدامات شدیدتری راهمراه داشت میتوانست به نیروی نظامی متوسل شود؟ البته نه. آیا میتوانست بیعت کند وآزاد باشد؟! البته نه. پس باید چه کند؟

درفرصت کمی که داشت باهمهٔ ناراحتی فکری که از این حادثهٔ تلخ دامنگیروی شده بود توانست راه سومی راانتخاب کند. یك راه عاقلانه و خردمندانه‌ای که ازشخصیتی مانند او غیر ازآن انتظار نمیرفت اختیار فرمودوآن راه مقاومت ودفاع بود. وازآنجاکه باید درراه دفاع تا ممکن است ازفتنه وخون‌ریزی جلوگیری شود تصمیم گرفت برای دفاع ازجان وایمان خود وبرای دفاع ازاسلام برای مدت نامعلومی از وطن خودمدینه صرف نظر کند وبجائی برودکه هم ازخطر دور باشد وهم بتواند درآنجا اوضاع سیاسی را بررسی کند و مطالعهٔ دقیقی دربارهٔ امکان و عدم امکان

۱- تاریخ طبری ج۴ ص۲۵۲ وارشاد مفید ص۱۸۰

برگرداندن خلافت بمرکز خود بنماید.

تدبیر امام:

تردیدی نیست که هر عاقلی در امور جاری زندگی تدبیر ومآل‌اندیشی میکند وتا آنجاکه عقل وفکر او اجازه میدهد از اول هرکاری عاقبت آنرا میاندیشد و درکلمات بزرگان آمده است که: «قَدِّمِ الْخُرُوجَ قَبْلَ الْوُلُوجِ».

برسر کاری که درآئی، نخست رخنهٔ بیرون شدنش کن درست.

وبهمین سبب بودکه رسول خدا (ص) درکارهای خودمنتهای عاقبت‌اندیشی را بخرج میداد، ودرهرکاری تمام جوانب واطراف آنرا ملاحظه مینمود وبا آن عقل ودرایتی که مخصوص آنحضرت بود تا اعماق هرکاری را درست مطالعه میکرد و راهی را که بصلاح خود وامتش نزدیك‌تر و نتیجه‌اش بهتر مینمود انتخاب میفرمود.

وبدین سبب وقتیکه اهل مکه برای کشتن وی توطئه‌کردند برای حفظ جان خود وحفظ اسلام واجرای برنامه‌های وسیع اصلاحی خویش شبانه ازمکه بیرون رفت وبغار «ثَوْر» پناه برد وسه روز درآنجا ماند و بعداً برای رفتن بمدینه راهنما گرفت تا گرفتار خطر نشود [1].

وهمچنین درهرحادثهٔ رزمی که پیش میآمددرجبهه‌بندی واستحکامات واکتشافات نظامی وتعیین راههای دفاع وبرقرارکردن برجهای مراقبت وديدباني وخلاصه درتمام فنون جنگی بانهایت دقت باتدابیر حکیمانهٔ خود تاآنجاکه ممکن بود زمینهٔ موفقیت وپیروزی را برای خودوسربازان

۱ــ کامل ابن‌اثیر ج۲ ص۷۳ چاپ لبنان

خود فراهم میساخت .

یك‌نظر اجمالی به‌جبهه‌بندی در جنگ «بَدر» و«اُحُد» و حادثهٔ کم‌نظیر «خَنْدَق» این‌مطلب رادرست روشن‌میکند. البته‌مصلحت‌خداوندی نبودکه رسول خدا (ص) همیشه باعلم غیب ونیروی‌اعجاز پیش برودواز همین جهت گاهی‌آسیب میدید وشکست میخورد .

درقرآن‌کریم‌آمده است :«وَلَوْكُنْتُ اَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمٰا مَسَّنِيَ السُّوءُ [1]. اگر ازهمهٔ غیب آگاه بودم بیشتر جلب خیر میکردم وهیچ‌آسیبی بمن نمیرسید» .

بنابراین‌رسول خدا (ص) درکارهای خود همان‌راههای عُقَلائی‌را بافکری روشن وبصیرتی نافذ تعقیب مینمود وبرای رسیدن بهدف‌خویش تدابیرحکیمانه میاندیشید ولی درعین‌حال‌گاهی باشکست روبرومیشد.

آیا ممکن است حسین‌بن‌علی(ع)که عقل وفکرش چکیدهٔ عقل‌و فکر پیغمبر است بدون نقشهٔ صحیح وبدون تدبیر دقیق از یك برنامهٔ مبهم ونقشهٔ درهم وبرهم پیروی‌کند ودست باقدامی بزندکه پشیمانی‌ببار آورد ؟! گمان‌نمیکنم‌کسی که امام‌حسین(ع) را بشناسد دربارهٔآنحضرت اینطور فکرکند، بلکه هرکس فرزند برومند علی (ع) را بشناسدحکم میکندکه‌باید او ازیك نقشهٔ‌عاقلانه وحساب‌شده پیروی نماید. ودر این هنگام‌که خطر خیلی شدید ونزدیك شده‌است باید کاری را انجام‌دهدکه نه‌باسلام‌ضربه بزند ونه بحکومت ظلم واستبدادکمك کندونه از عظمت بیت‌نبوت وشرف خانوادگی خود بکاهد ونه دراجتماع ، تَشَنُّج وآشوب‌و خون‌ریزی بی‌ثمر پیش‌آید.

۱ــ سورهٔ اعراف‌آیهٔ ۱۸۸

درنظر امام دراین موقع که خطر خیلی نزدیك شده بود هیچ کاری عاقلانه‌تر ازاین نبودکه مثل رسول خدا (ص)که هنگام خطر ازمکه هجرت فرمود تا درمحیط مناسب مدینه که قبلا پیش بینی وزمینه سازی شده بود برنامه‌های وسیع اصلاحی خود را پیاده نماید ، اوهم مثل جدش از وطن خود هجرت فرماید وبجائی که ازخطردورتراست برود تا بتواندمطالعات دقیق خود را دربارهٔ زمینهٔ تشکیل حکومت برای نجات اسلام ومسلمانان شروع کند .

وبرای این کار هیچ جائی مناسب تر ازمکه نبود زیرا مکه چون حرم خدا بودهم ازخطر دورتر بود وهم چون مرکز جهان اسلام بوداین امکان را بامام میدادکه با سایر اقطار اسلامی روابط لازم را برقرارسازد وبرای حمایت اسلام نقشه‌های وسیعی را طرح نماید .

رسول خدا(ص) هنگام خطر ازمکه بمدینه هجرت فرمود ولی فرزندش حسین(ع) بعکس هنگام خطر از مدینه بمکه هجرت نمود[1] وهمین کوچ کردن آنحضرت اولین قدمی بودکه در راه دفاع ومقاومت برداشت.

ازآنچه گفتیم روشن شدکه تهاجم از طرف حکومت یزید شروع شد وامام حسین(ع) بحکم عقل وقانون بدفاع پرداخت و اولین اقدام برای دفاع این بودکه بی‌درنگ باخانواده وبستگان نزدیکش شبانه دور ازچشم عمال حکومت ازوطن خویش خارج گشت وبمکه حرم امن خدا هجرت فرمود. وهنگامیکه از مدینه خارج میشدآیه‌ای را که مربوط

۱ــ درتهذیب تاریخ ابن‌عساکر آمده است که امام حسین علیه‌السلام در مکه بخانهٔ عباس بن عبدالمطلب واردشد (تهذیب ابن‌عساکر ج۴ص ۳۲۸)

به‌هجرت حضرت موسی است تلاوت نمود : «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ[1] یعنی موسی ازترس جانش از شهرخارج شد درحالیکه هرلحظه انتظار تعقیب‌داشت، گفت: پروردگارامرا ازشر این مردم ستمگر نجات بده».

تلاوت این‌آیهٔ‌شریفه‌دروقت حرکت ازمدینه دلیل تهاجم‌حکومت وحرکت دفاعی امام است .

یك‌نکته :

هرکسی‌ازخودمی‌پرسدکه اگرحکومت یزیدمزاحم‌امام حسین(ع) نمیشدآیا آنحضرت‌در خانه‌اش می‌نشست ومثل زمان معاویه ازفعالیتهای انقلابی خودداری میکرد ؟

دراینجاباید‌گفت: همانطورکه‌خود امام فرموده بود: پس ازمرگ معاویه دربارهٔ انقلاب فکری خواهم کرد[2]. واز طرفی‌آنحضرت حدیثی از رسول‌خدا (ص) نقل‌کرده که فرموده است:هرکس زمامدار ستمکری را ببیندکه حقوق خلق و احکام خدا را پایمال میکند وظیفهٔ اوست که درتغییر ظلم او بکوشد وگرنه خدا باهمان زمامدار ستمگر محشورش میکند.[3]

بنابراین اگریزید هم‌مزاحم امام نمیشد بازتکلیف‌آنحضرت بود برای تغییرحکومت ظلم‌اقدام‌کند. ولی‌چون این‌تکلیف‌مثل همهٔ تکالیف

۱ــ سورهٔ قصص‌آیهٔ ۲۱

۲ــ ارشاد ص۱۷۹

۳ــ تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۴

دیگر مشروط بقدرت است ، لازم بود امام در درجهٔ اول به بررسی و ارزیابی قدرت خویش بپردازد ودرصورت امکان تحصیل‌قدرت‌کند. آنگاه اگر قدرت نظامی وی بحدکافی بود بمنظور نِجات اسلام بـرای تشکیل حکومت اقدام فرماید .

بنابراین اگر حکومت یزید مزاحم امام حسین(ع) نمیشدبازهم آنحضرت پس ازمرگ معاویه‌که طبعاً حکومت بنی‌امیه لرزان وضعیف میشد به‌بررسی اوضاع سیاسی وارزیابی نیروی نظامی‌خویش میپرداخت واگر شرائط مساعدبودبرای تشکیل حکومت عادلانهٔ اسلامی‌وسوزاندن ریشهٔ ظلم اقدام میفرمود .

پس باید گفت : روح قیام ابتدائی درمرحلهٔ اول قیـام ، موجود بوده . واگر مامیگوئیم : مرحلهٔ اول‌قیام آنحضرت مقاومت و دفاع (و ضمناً بررسی اوضاع‌سیاسی) بوده ازاینجهت‌است که حرکت‌امام باتهاجم حکومت‌شروع‌شده ومادرآنچه واقع‌شده بحث‌میکنیم نه درآنچه ممکن بود واقع شود .

آری‌چیزی‌که هست اگرحکومت یزید بامام‌تهاجم‌نمیکرد ممکن بود آنحضرت ارزیابی و بررسی اوضاع سیاسی را درهمان مدینه شروع کند وبااین‌سرعت وشتاب آنهم مخفیانه و شبانه بمکه هجرت نفرماید و اگر لازم‌شد درفـرصت دیـگری مثلا در ایـام حج بمـکه مسافرت نماید تاتماسهای لازم را با مردم سایر اقطار اسلامی برقرار سازد و زمینهٔ کار خودرا روشن‌تر ومطمئن‌تر گرداند .

ودرهرصورت معلوم بودکه تماسهای امام باید در درجـهٔ اول با عراق و بخصوص با کوفه برقرار شود چون هستهٔ مـرکزی نیروهای آن

حضرت درکوفه بود ، وفاصلهٔ بین مکه ومدینه درحدود هشتادفرسخ‌است یعنی مدینه نسبت بمکه هشتادفرسخ بکوفه نزدیك‌تر است وهشتادفرسخ بادرنظر گرفتن وسائل حمل‌ونقل درآنروز مسافت زیادی بود .

بنابراین اگررابطهٔ امام بامردم‌کوفه‌ازمدینه برقرارمیشد هشتاد فرسخ‌راه کم‌میشد وارتباط باکوفه سریع‌تر انجام‌میگرفت واخبار زودتر میرسید ومشکلات درراه نهضت کمتر میشد .

دلیل دوم :

خبر خودداری امام حسین (ع) ازبیعت یزید و پناهنده شدن آن حضرت بمکهٔ معظمه درحجاز بسرعت منتشرشد وازحجازبعراق‌رسید و این خبر بعداز خبرمرگ معاویه بعنوان مهم‌ترین اخبارروز زبان‌بزبان میگشت و بیش‌از هرچیز دیگرجلب‌توجه محافل سیاسی‌را کرده ورجال سیاست دربارهٔ آن بگفتگو می‌پرداختند و هر صاحب نظری دربارهٔ آن نظری میداد .

درمنزل «سُلَیمان‌بن صُرَد خُزاعی» که ازصحابهٔ رسول خدا (ص) وازرجال برجستهٔ سیاسی و شخصیتهای ممتاز و خوش سابقهٔ کوفه بود انجمن سیاسی بسیار حساسی‌تشکیل‌شدکه درآن جمعی ازرجال‌ورزیده وجهان دیده ازقبیل «حبیب‌بن مظاهر اسدی» شرکت‌کردند. سخنان‌این انجمن دراطراف مرگ معاویه وستمکاریها وتجاوزات بی‌حدو حصر وی وحکومت‌تحمیلی‌یزید وتهاجم‌حکومت‌جدید بحسین‌بن علی(ع) وپناه‌بردن پسرپیغمبر (ص) بحرم امن‌خدا دورمیزد .

سُلَیمان‌بن صُرَدکه خود ریاست جلسه‌را بعهده‌داشت یك‌کنفرانس مهم وپرمعنائی داد ودرضمن آن گفت : اگرشما آمادگی کامل دارید که

درراه امام‌حسین (ع) فداکاری کنید بوی بنویسید ودعوتش نمائید واگر آمادهٔ فداکاری نیستید اورا فریب ندهید . سخنان بلیغ و پرمغز سلیمان دراهل جلسه تأثیرشایان توجهی کرد وهمهٔ آنان گفتند : ماآمادهٔجانبازی درراه امام‌حسین (ع) هستیم .

دراین‌سخنرانی سُلَیمان‌بن‌صُرَد ، یك‌جمله هست‌که ماهیت‌حرکت امام‌را درمرحلهٔاول روشن میکند وآن‌جمله اینست :

« وَهٰذٰا اُلحُسَیْنُ بْنُ عَلِیّ قَدْخٰالَفَهُ وَ صٰارَ اِلیٰ مَکَّةَ هٰارِباً مِنْ طَوٰاغیتِ آلِ‌آبی‌سُفْیان [1] . این حسین بن علی‌است که بابیعت یزید مخالفت کرده و برای رهائی ازخطرگردنکشان آل‌ابی‌سفیان بمکه پناهنده شده‌است .»

این‌جمله ازسخنان‌سلیمان‌بن صُرَد بخوبی دلالت میکندکه امام حسین(ع) برای دفاع ورهائی از خطر تهاجم دستگاه حکومت از وطن خود خارج‌گشته وبمکه پناهنده شده‌است .

سلیمان‌بن‌صُرَد که درآن‌زمان زندگی‌میکرده وازاوضاع واحوال سیاسی بخوبی اطلاع‌داشته‌است حرکت امام‌حسین(ع) را ازمدینه بمکه بعنوان یك‌حرکت‌دفاعی درمقابل‌تهاجم حکومت‌یزید تشخیص‌داده واین دلیل بسیار روشنی‌است‌که حرکت‌امام درمرحلهٔ اول قبل‌از هرچیزدفاع ومقاومت اجتناب ناپذیری بوده‌است در مقابل تهاجم حکومت .

دلیل سوم :

امام حسین (ع) دریکی ازمنازل بین راه کوفه پس‌ازآنکه خبر قتل «قیس‌بن مُسْهِر» صیداوی نمایندهٔ‌آنحضرت بوی رسیدسخنان تأثر-انگیزی بزبان آورد ویاران امام سخنان ارزنده‌ای‌که حاکی ازوفاداری

۱ــ لهوف ص۲۷ ومثیرالاحزان ص۱۰

آنان بود به حضرتش عرضه داشتند. پس آنگاه فرزندان و برادران و اهل بیت خودرا جمع کرد و نگاه حسرت‌آمیزی به‌آنان نمود وگفت:

« اَللّٰهُمَّ اِنّٰا عِتْرَةُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ (ص) وَقَدْ اُخْرِجْنٰا وَطُرِدْنٰا وَاُزْعِجْنٰا عَنْ حَرَمِ جَدِّنٰا وَتَعَدَّتْ بَنُواُمَيَّةَ عَلَيْنٰا اَللّٰهُمَّ فَخُذْلَنٰا بِحَقِّنٰا وَانْصُرْنٰا عَلَى الْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ [۱].

بارالها ماعترت پیغمبرتومحمد هستیم، مارا ازحرم جدمان بیرون‌کردند وبنی‌امیه برماستم روا داشتند، خدایا حق‌مارا برای‌ما بگیر ومارا برگروه ستمکاران یاری ده ».

ازاین سخن امام (ع) که: « مارا ازحَرَم جدمان بیرون‌کردند» معلوم میشود تهاجم دستگاه حکومت یزیدی امام‌را ناچار کرده‌است‌که ازحرم رسول‌خدا (ص) خارج گردد.

دلیل چهارم:

پس‌ازشهادت امام‌حسین (ع) هنگامیکه عبدالله‌زُبَیر نمایندهٔ‌یزید را ازمکه بیرون‌کرد وازمردم‌برای خودبخلافت بیعت گرفت ازابن‌عباس هم دعوت کردکه باوی بیعت‌کند ولی ابن‌عباس نپذیرفت، دراین‌هنگام یزیدبن معاویه برای ابن عباس نامه‌ای نوشت ودرآن از وی قدردانی کرد که باعبدالله زُبَیر بیعت نکرده وبه‌بیعت یزید وفادار مانده‌است.

ابن‌عباس نامهٔ شجاعانه وپرمعنائی برای یزید نوشت ودرضمن‌آن چندجمله دربارهٔ امام‌حسین(ع) وروش حکومت یزید دربارهٔ آنحضرت نگاشت که بطور صریح تهاجمی‌راکه درمرحلهٔ اول قیام امام از طرف حکومت وقت نسبت بوی شده‌است روشن میکند. ابن عباس ضمن این

۱ـ بحار ج۱۰ ص۱۸۹

نامه نوشته‌است :

« وَمَا اَنسَ مِنَ الْاَشْیاءِ فَلَسْتُ بِناسٍ اِطْرادَكَ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ مِنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ اِلیٰ حَرَمِ اللهِ[1]. من هرچیز را فراموش کنم این را فراموش نخواهم کرد که تو حسین بن علی‌را از حَرَم پیغمبر خدا (ص) بیرون کردی و ناچارش ساختی که بحرم خدا مکه برود » .

از این جمله بخوبی روشن‌میشود ابن‌عباس که درآن زمان زندگی میکرده چنین تشخیص داده است که حکومت یزید بامام حسین (ع) تهاجم ابتدائی کرده وآنحضرت‌را ناچار کرده‌است که از مدینه بمکه هجرت نماید .

دلیلهای مرحلهٔ دوم :

تااینجا چهاردلیل تاریخی دربارهٔ مرحلهٔاول قیام امام ذکرکردیم که‌تهاجم حکومت‌ومقاومت آنحضرت‌را ثابت‌میکرد. اینك‌بذکردلیلهای تاریخی مرحلهٔ دوم قیام می‌پردازیم یعنی ازوقتی که امام تصمیم گرفت بکوفه برود تاوقتی‌که باحُرّبن یزید برخوردکرد . قبلا توضیح دادیم‌که مرحلهٔدوم قیام امام دوجنبه داشت ، یکی‌جنبهٔ دفاع ومقاومت ودیگری جنبهٔ تشکیل حکومت .

دفاع ازآنجهت‌که درمرحلهٔدوم از طرف حکومت مورد سوء قصد واقع شد .

۱ــ تاریخ یعقوبی ج۲ ص۲۴۵ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۷۸ و تذکرهٔ سبط ابن‌الجوزی ص۲۷۵

و تشکیل حکومت بدین علت که در مقابل افکار عمومی و وجود نیروی کافی از نظر حمایت اسلام مسئولیت خطیری احساس کرد و چنین دانست که در آن شرائط واجب است اسلام و مسلمانان را از آن وضع ناگوار نجات دهد، و تشخیص داد که راه نجات دادن اسلام و مسلمانان منحصر به تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی است.

اینك در این مرحله باید دو چیز ثابت شود:

۱ـ اینکه امام مورد سوء قصد واقع شده بود.

۲ـ اینکه تصمیم داشت از راه پیروزی نظامی حکومت مستقلی تشکیل بدهد.

ابتداءً برای اینکه معلوم شود آن حضرت در مرحلهٔ دوم مورد سوء قصد و تهاجم واقع شده است چند دلیل تاریخی می‌آوریم، آنگاه بمسئلهٔ تشکیل حکومت اشاره‌ای مینمائیم.

دلیل اول:

فَرَزْدَق شاعر میگوید: سال ۶۰ هجری با مادرم برای حج رفتم آنگاه که وارد حرم مکه شدیم کاروانی را دیدم که از مکه خارج شده و افراد کاروان اسلحه با خود حمل کرده‌اند. پرسیدم: این کاروان از کیست؟ گفتند: از حسین بن علی (ع) بحضور آنحضرت رفتم و سلام کردم و گفتم: پدر و مادرم قربان شما ای فرزند پیغمبر! چرا پیش از آنکه اعمال حج را انجام دهی از مکه خارج شده‌ای؟ فرمود: «لَوْ لَمْ اَعْجَل لَاُخِذْتُ»[1]. اگر برای اعمال حج میماندم و زودتر خارج نمیشدم دستگیر میشدم».

از این سخن امام بخوبی معلوم میشود که آنحضرت در مرحلهٔ دوم

۱ـ ارشاد مفید ص۱۹۹

قیام مورد سوء قصد واقع شده و ازاینرو زودتر از مکهٔ معظمه هجرت فرموده است . و از اینجاست‌که مرحوم شیخ مفید فرموده است :

«وَلَمْ یَتَمَکَّنْ عَنْ تَمامِ الْحَجِّ مَخافَةَ اَنْ یُقْبَضَ عَلَیْهِ فَیُنْفَذَ بِهِ اِلی یَزیدَبْنِ مُعاوِیَة[1]: امام نتوانست اعمال حج را بجا آورد ازترس اینکه مبادا اورا دستگیر کنند و نزد یزیدبن معاویه بفرستند» .

دلیل دوم :

هنگامی که کاروان امام حسین (ع) از مکه بسوی کوفه میرفت شب در منزل « ثَعْلَبِیّه » توقف‌کردند صبحگاهان مردی از اهل کوفه‌بنام «اَبُوهِرَّةَ اَزْدِیّ» بحضور امام آمد و پرسید : ای فرزند پیغمبر ! چرا از حرم خدا و حرم جدت بیرون‌آمدی ؟! امام فرمود :

«یا اَباهِرَّة اِنَّ بَنِی اُمَیَّةَ قَدْ اَخَذُوْا مالِی‌فَصَبَرْتُ‌وَشَتَمُوْا عِرْضِی‌فَصَبَرْتُ وَطَلَبُوْا دَمِی فَهَرَبْتُ[2]. ای ابوهره! بنی امیه مال مرا گرفتند صبر کردم به آبروی من لطمه زدند صبرکردم اکنون خواستند خونم را بریزند ، برای مقاومت دربرابر تهاجم و سوء قصد آنان نقل مکان کردم» .

از این سخن امام معلوم‌می‌شود آنحضرت در مکه مورد سوءقصد واقع شده و ازوی سلب مصونیت کرده‌اند و امنیت جانی نداشته است ، از اینرو زودتر بسوی‌کوفه حرکت فرموده است . و این سوء قصدمربوط بمرحلهٔ دوم قیام امام است .

۱ـ ارشاد مفید ص ۱۹۹

۲ـ مقتل خوارزمی ج۱ ص۲۲۶ لهوف ص۶۲ مثیرالاحزان ص۲۳

دلیل سوم:

سابقاً اشاره‌شد که یزیدبن معاویه ضمن نامه‌ای از ابن عباس تشکر کرده بود که او با عبدالله زُبَیر بیعت نکرده است، و ابن عباس در جواب یزید نامه ای نوشت و ما یك جمله از آنراکه مربوط بمرحلهٔ اول قیام امام بود قبلا نقل کردیم، واینك جملهٔ دیگری ازآن نامه‌که مربوط به مرحلهٔ دوم قیام آنحضرت استدر این جا نقل می‌کنیم:

ابن عباس به یزید نوشت:

«وَمٰا اَنْسَ مِنَ الْاَشْیٰاءِفَلَسْتُ بِنٰاسٍ .... دَسَّكَ اِلَیْهِ (الْحُسَیْنِ) الرِّجٰالَ تَغْتٰالُهُ فَاَشْخَصْتَهُ مِنْ حَرَمِ اللّٰهِ اِلَی الْکُوفَةِ[1]. من هرچیز را فراموش کنم این مطلب را فراموش نخواهم‌کرد که توجمعی از مأموران خود را محرمانه فرستادی تاحسین بن‌علی(ع) را درمکه ترور(یا دستگیر)کنند، وبدین‌ـ گونه آنحضرت را ناچار کردی از حَرَم خدا مکّهٔ مُعَظّمه بسوی کوفه حرکت نماید.»

ابن عباس‌که از رجال سیاست است و از نزدیك ناظر جریان‌قیام امام حسین (ع) بوده می‌گوید: عُمّال حکومت یزید امام را درمکه‌آزاد نگذاشته و خواسته‌اند فرزند پیغمبر (ص) را ترور (یادستگیر) کنند، و از اینرو امام بحکم اضطرارازمکه بسوی کوفه هجرت فرموده است.

از این سخن ابن عباس تهاجم وسوء قصد حکومت نسبت بامام‌در مرحلهٔ دوم قیام آنحضرت بخوبی روشن می‌گردد.

تا اینجا سه دلیل تاریخی دربارهٔ جنبهٔ دفاعی قیام امام درهرمرحلهٔ

۱ــ تاریخ یعقوبی ج۲ ص۲۳۵ ومقتل خوارزمی ج۲ ص۷۸ وتذکرهٔ سبط ص۲۷۵

دوم ذکر کردیم ، واینك بمسئلهٔ تشکیل حکومت که مربوط به مرحلهٔ دوم قیام حسین بن علی(ع) است اشاره می‌کنیم :

دوجانبه شد :

از هنگامی که امام حسین (ع) تصمیم گرفت از مکه بکوفه هجرت فرماید نهضت وی دو جنبه پیدا کرد : یکی جنبهٔ مقاومت ، ودیگری تشکیل حکومت. در تاریخ قیام امام می‌بینیم مسئلهٔ زمامداری وحکومت اسلامی در سخنان آنحضرت مطرح شده است، چنانکه ضمن نامه‌ای که توسط مسلم بن عقیل برای مردم کوفه فرستاد میفرماید :

«فَلَعَمْرِی مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْکِتَابِ وَالْقَائِمُ بِالْقِسْطِ وَالدَّائِنُ بِدِینِ الْحَقِّ[1].

بجان خودم قسم زمامدار وحاکم بر مسلمانان فقط کسی می تواند باشد که بقرآن کریم عمل کند و عدالت را برپا دارد و تسلیم دین حق باشد (و او جز امام حسین (ع) نیست)» .

ونیز پس از برخورد با حُرّ بن یزید ریاحی ضمن خطابه‌ای که در برابر حر واردوی او ایرادکرد فرمود :

«وَنَحْنُ أَهْلَ الْبَیْتِ أَوْلَی بِوِلَایَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِینَ مَا لَیْسَ لَهُمْ وَالسَّائِرِینَ فِیکُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ[2]. ما خانوادهٔ پیغمبر (ص) برای زمامداری کشور اسلامی شایسته تریم از اینان که بدروغ ادعای مقام خلافت می‌کنند و براساس ظلم و ستمگری با شمارفتار مینمایند».

از این سخنان امام معلوم می‌شود که در مرحلهٔ دوم قیام ، علاوه

۱ــ کامل ابن‌اثیر ج۴ ص۲۱ وارشاد مفید ص۱۸۳

۲ــ کامل ج۴ ص۴۷ وارشاد مفید ص۲۰۵

بر مقاومت دربرابر تهاجم حکومت ، در فکـر این بوده است در آن شرائط مساعد که عوامل پیروزی نظامی آن‌حضرت فراهم بود حکومت مستقلی در مرکز عراق تشکیل بدهدو ریشهٔ حکومت ظلم را بسوزاند. و این مطلب را دربخش اول بتفصیل بیان کردیم .

دلیلهای مرحلهٔ سوم :

آنچه تا اینجا گفتیم دربارهٔ ماهیت قیام امام در مرحلهٔ اول‌ودوم بود. واینك‌لازم است دربارهٔ ماهیت قیام‌آنحضرت درمرحلهٔ سوم‌گفتگو کنیم یعنی ازوقتی‌که باحُرّبن یزید برخوردکرد تا قبل از شروع‌جنگ، وبتعبیر روشن‌تر از وقتی‌که امام زیرنظر نیروهای مسلح دشمن‌قرارگرفت تا پیش از درگیری نظامی .

باید دانست که پس از برخورد حسین‌بن‌علی (ع) با حُرّبن یزید چون دیگر پیروزی نظامی برای‌امام ممکن‌نبود وظیفهٔ تشکیل‌حکومت خود بخود ازمیان برخاست زیرا هرتکلیفی مشروط بقدرت است. و این مطلب مورداتفاق علمای اسلام است. بدینجهت ازاین پس اقدامات امام بصورت دفاع خالص درمیآید آنهم درچهارچوب حفظ صلح وجلوگیری ازجنگ. اینك برای‌اثبات این‌مطلب بچنددلیل تاریخی اشاره میکنیم:

دلیل اول :

آنگاه که کاروان حسین‌بن‌علی (ع) بسوی کوفه میرفت در محل «ذُوحُسُم» پیشاهنگان قشون دشمن بفرماندهی حُرّبن یزید رِیاحیّ به

منظور محاصره و جلب امام (ع) با آنحضرت تلاقی‌کردند و او را زیر نظر گرفتند.

امام‌حسین (ع) پیش‌از نمازظهر بپاخاست و برای عدهٔ هزارنفری سپاه دشمن سخنرانی‌کرد ودرضمن سخنان‌خود فرمود: من بطورابتدائی و بدلخواه خود بسوی‌کوفه نیامدم بلکه درخواستهای پی‌گیرمردم باعث شدکه بسوی‌کوفه حرکت‌کنم. اینك اگر بامن پیمان وفاداری می‌بندید به‌شهرشما کوفه میآیم.

«وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَكُنْتُمْ لِمَقْدَمِي كَارِهِينَ وَلِقُدُومِي عَلَيْكُمْ بَاغِضِينَ إِنْصَرَفْتُ مِنْكُمْ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي جِئْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ[1]. و اگر حاضر نیستید مرا بپذیرید بهمان محلی‌که ازآنجا آمده‌ام برمیگردم». واین سخنان‌را پس‌از نماز عصرهم باردیگر تکرارکرد.

بدیهی‌است اینکه حسین‌بن‌علی(ع) میفرماید: اگرآمادهٔ‌پذیرفتن من نیستید برمیگردم ظاهرسازی یا شوخی نیست، بلکه‌آنحضرت واقعاً تصمیم داشته‌است اگربگذارند مراجعت فرماید، زیرا اکنون‌که عُبَیْدالله زیاد حاکم یزیدبن‌معاویه برعراق مسلط‌است ونیروهای وی برای جلب امام آمده‌اند دیگر امکان وقدرت تشکیل‌حکومت برای امام‌حسین(ع) نیست وچون قدرت نیست، تکلیف نیست[2]. از اینرو امام تصمیم میگیرد مراجعت نماید تا نیروهای آنحضرت بحالت ذخیره باقی بمانند وبتواند درفرصتهای دیگری اقدامات‌لازم را بنفع اسلام بنماید.

۱ــ تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۳، ارشاد مفید ص۲۰۵

۲ــ تکلیف تشکیل حکومت نیست ولی‌تکلیف امر بمعروف ونهی‌ازمنکر همچنان باقی است.

این روش بسیار عاقلانه ، روش کسی است که درمقابل دیکتاتوری حکومت بی‌تدبیر حالت مقاومت ودفاع بخودگرفته ومیخواهد تاآنجاکه ممکن‌است ازفتنه وخونریزی جلوگیری کند .

دلیل دوم :

پس‌ازآنکه عمربن‌سعد برخلاف‌میل قلبی‌خود ، آمدن بکربلا و مقابلهٔ با امام‌حسین(ع) را پذیرفت اولین رابطه‌ای‌که باآنحضرت برقرار کرد این بودکه نماینده‌ای نزد امام فرستاد و بوی‌گفت: ازحسین‌بن‌علی بپرس: برای‌چه باینجاآمده‌ای؟ امام درجواب‌فرستادهٔ عمربن‌سعدفرمود: مردم‌کوفه بمن نوشتند و ازمن دعوت‌کردند بکوفه بیایم، آنگاه فرمود: «فَاَمّا اِذْکَرِهْتُمُونی فَاَنَا اَنْصَرِفُ عَنْکُمْ»[1] . اکنون اگـر آمادهٔ پذیرش من نیستید برمیگردم» .

امام‌حسین (ع) این پیشنهاد را بطورلغو وبیهوده نمیفرماید بلکه از روی حقیقت مایل است او را آزاد بگذارند تـا بحجاز برگردد . آنحضرت میخواهدازفتنه‌وخون‌ریزی‌جلوگیری‌کند ونگذاردکوچکترین حادثهٔ‌نامطلوبی‌بوجودبیایدچه رسد بحادثهٔ وحشتناکی‌که‌درتاریخ‌بشریت نظیر ندارد .

ازاین‌سخن امام بخوبی‌معلوم میشودکه اقدامات‌وی دراین‌مرحله (مرحلهٔ سوم) بصورت مقاومت ودفاع‌خالص بوده‌است آنهم درچهارچوب حفظ صلح وپرهیز ازجنگ .

دلیل سوم :

روز عاشوراء امام‌حسین(ع) دریکی از خطبه‌های تاریخی خویش

۱ــ تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۱، ارشادص۲۰۹، الاخبارالطوال ص۲۲۷

که برای‌آن مردم فریب‌خورده ایراد فرمود کوشش فراوانی کرد که از جنگ وخون‌ریزی جلوگیری کند و بهمین‌منظور سخنانی‌در بارهٔ شخصیت ومقام خود بیان فرمود و دراواخر خطبه بچند نفر ازسران‌کوفه ازقبیل شَبَث‌بن رِبعی و قیس‌بن اَشعث خطاب‌کردکه : مگر شما بمن ننوشتید : بکوفه بیا که لشکری‌آراسته وگوش بفرمان آمادهٔ پشتیبانی‌تست؟! آنان جواب دادند: نه، ما چنین چیزی ننوشته‌ایم ، امام فرمود : سبحان‌الله ! بخداقسم شما نوشتید. آنگاه‌گفت :

«اَیُّهَا النّاسُ اِذْکَرِهْتُمُوْنی فَدَعُوْنی اَنْصَرِفْ اِلیٰ مَأْمَنی مِنَ الْاَرْضِ[1]. ای‌مردم! اگر مرا نمیخواهیدآزادم بگذارید تا بگوشه‌ای از زمین بروم‌که امنیت داشته باشم» .

این پیشنهاد خردمندانه که از روح‌صلح‌جوئی فرزند پیغمبر(ص) حکایت میکند بخوبی میفهماند که آنحضرت کوشش میکرده از تصادم جلوگیری نماید وفعالیتهای امام دراین‌مرحله جنبهٔ دفاعی داشته است .

یك تذکر:

گاهی گفته‌میشودکه ممکن‌است این‌سخن امام‌راکه «دَعُونی اَنْصَرِفْ. بگذاریدبرگردم» باصطلاح، «توجیه»کنیم و بگوئیم‌که مقصودآنحضرت اتمام‌حُجّت بوده است.

دراینجا بایدگفت: اگرمقصود از اتمام‌حُجّت اینست‌که‌امام بحسب ظاهر فرموده است : بگذارید برگردم بطوریکه اگر آنحضرت را آزاد میگذاشتند بر نمیگشت دراینصورت حجت برآنان تمام نمیشد بلکه‌راه

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۲۳

اعتراض بازمیشد و میگفتند : ما که حسین بن‌علی را آزاد گذاشتیم پس چرا برنگشت ؟

واگر مقصود ازاتمام‌حجت اینست‌که‌امام ازروی‌واقعیت میفرمود: بگذارید برگردم و اگر او را آزاد میگذاشتند برمیگشت دراینصورت کلمهٔ «توجیه» معنی ندارد زیرا در این فرض مقصود آنحضرت از اینکه میفرماید: بگذاریدبرگردم واقعاً اینست‌که اورا آزادبگذارند برگردد، و در اینصورت است که حجت برآنان تمام میشود و بدینگونه محکوم میگردندکه بااینکه امام‌حسین(ع) واقعاً میخواست برگردد ازبرگشتن پسر پیغمبر(ص) جلوگیری‌کردند واین‌حادثهٔ غم‌انگیزرا بوجودآوردند.

خلاصهٔ آنچه گذشت :

تااینجا برای‌مرحلهٔ‌اول، چهاردلیل وبرای‌مرحلهٔ‌دوم وسوم هریك سه‌دلیل ذکرکردیم مجموعاً ده دلیل و ازمجموع این ده دلیل معلوم شد که دراین سه‌مرحله، تهاجم ازطرف حکومت وجود داشته و درمقابل ، روح مقاومت هم دراقدامات امام‌حسین(ع) محفوظ بوده‌است.

وضمناً این‌نکته هم روشن‌گشت‌که درمرحلهٔ دوم قیام، بیشترفکر آنحضرت این بودکه درآن شرائط مساعد باتشکیل حکومت نیرومندی اسلام‌را ازچنگال حکومت ضداسلام یزید نجات بدهد .

و نیز روشن شد که در مرحلهٔ سوم قیام که دیگر امکان تشکیل حکومت وبرگرداندن خلافت بمرکز خودنبود بیشترفکرامام‌این بودکه باترك مخاصمه وبرقرارکردن یك‌نوع‌صلح‌شرافتمندانه از برخوردنظامی وخونریزی جلوگیری نماید .

جنگ اضطراری :

از اینجا میتوان بماهیت دفاعی اقدامات امام در مرحلهٔ چهارم (مرحلهٔ جنگ) پی برد زیرا درصورتی‌که آنحضرت درمرحلهٔسوم برای ترك مخاصمه آنهمه کوشش‌کند مسلم‌است‌که بجنگ و خونریزی راضی نبوده ، واین دستگاه حکومت ضداسلام وجنگ‌طلب بود که دامن‌امام را بجنگ کشانید وامام‌حسین (ع) بحکم اضطرار بدفاع پرداخت .

اگر پسر پیغمبر (ص) اسلحه بدست‌گرفت وباعدهٔکم درمقابل‌سپاه فراوان دشمن مقاومت کرد بحکم ضرورت دفاع و بحکم وظیفهٔ قانونی و وجدانی بود زیرا در مقابل حملهٔ نیروهای تجاوزکار و جنگ طلب چاره‌ای بغیراز دفاع جوانمردانه و جانبازانه نداشت و این از قوانین حقوقی بین‌المللی است‌که هرکسی مورد تهاجم واقع شد حق مقاومت ودفاع دارد .

امام‌یقین داشت‌که اگرتسلیم عبیدالله‌زیاد شود آنحضرت‌را ذلیلانه خواهدکشت [1] . ودلیل این‌مطلب‌اینست‌که روزعاشوراء وقتیکه «قیس‌بن اشعث» بامام گفت : توتسلیم حکم ابن‌زیاد بشو ومطمئن باش که آسیبی بتو نخواهد رسید ، آنحضرت درجواب‌قیس فرمود :

« اَنْتَ اَخُوْاَخیكَ اَتُریدُ اَنْ‌یَطْلُبَكَ بَنُوْهاشِمٍ بِاَکْثَرَ مِنْ‌دَمِ مُسْلِمِ‌بْنِ‌عَقیلٍ؟ لاوَاللهِ لااُعْطیهِمْ بِیَدی‌اِعْطاءَ الذَّلیلِ [2] . تو برادر همان محمد بن اشعث هستی که مسلم‌را امان داد ولی ابن‌زیاد اورا کشت ، توهم مثل برادرت میخواهی مرا فریب بدهی که تسلیم شوم آنگاه مرا خلع سلاح کنید

۱ــ وچنین تسلیمی هرگز بسود اسلام نخواهد بود.

۲ــ تاریخ طبری ج۴ ص۳۲۳

ونزد ابن‌زیاد ببرید تامرا هم مثل مسلم بکشد آیا تومیخواهی علاوه برخون مسلم‌بن عقیل، بنی‌هاشم خون مرا هم از تو مطالبه کنند؟ نه بخدا قسم من فریب نمیخورم، ودست تسلیم وذلت به‌اینان نمیدهم».

در این شرائط امام حسین (ع) پس‌از تهاجم نیروهای تجاوزکار ابن‌زیاد باید مقاومت کند وچاره‌ای بغیراز این‌نبود وسرانجام مقاومت یکی ازدوچیز بود:

۱- موفقیت و پیروزی اگر چه باحتمال یك در صد باشد، «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّهِ[1]. چه‌بسا، عِدّهٔ کمی بخواست خدا برعِدّهٔ بیشتری پیروز شده‌اند».

۲- شهادت افتخار آمیز درراه دفاع.

پس معلوم شد که درمرحلهٔ‌چهارم (مرحلهٔ جنگ) فعالیتهای‌امام فقط جنبهٔ مقاومت ودفاع داشته‌است.

یك نکته:

نباید تصور شود که امام درمرحلهٔ چهارم چون خواهان صلح بود وعمال حکومت نپذیرفتند ازاینرو از شخص خودش دفاع کرده نه از اسلام. این تصور صحیح نیست زیرا وقتی‌که قیام، از اول برای زنده کردن اسلام شروع شد در همهٔ مراحل آن ازآغاز تاانجام همان فکر و روح وهمان هدف موجوداست. ودفاع امام در مرحلهٔ چهارم نیز چون دنبالهٔ قیام الهی وآسمانی آنحضرت بود دفاع ازاسلام محسوب‌میشود. روی این‌حساب تهاجم به‌امام تهاجم به‌اسلام ودفاع امام بایك‌دید وسیع

۱- سورهٔ بقره آیهٔ ۲۴۹

درهمهٔ مراحل دفاع ازاسلام بوده‌است .

چنانکه نباید تصورشود که درجنگ اُحُد چون رسول‌خدا (ص) مایل بود نیروهای مهاجم برگردند وجنگ واقع نشود از اینرو آنگاه که‌آنحضرت درمیدان‌جنگ باصورت ضربت‌خورده ومجروح‌دفاع‌میکرد دفاع ازشخص خودش کرده نه‌ازاسلام . این‌صحیح‌نیست زیرا فعالیتها و کوشش‌های رسول خدا(ص)چون ازاول بخاطر دفاع ازاسلام بوده همین فکر وروح درهمهٔ مراحل‌آن‌ازآغازتاانجام موجود بوده ودفاع‌آنحضرت درمرحلهٔ اخیر جنگ نیز دفاع ازاسلام محسوب میشود .

بنابراین دفاع امام‌حسین (ع) درمرحلهٔ چهارم قیام خود مانند دفاع رسول اکرم (ص) درمرحلهٔ اخیر جنگ اُحُد بوده‌است .

درراه ترك خصومت :

گاهی این‌مطلب به ذهن بعضی‌ازروشنفکران‌میآیدکه : آیا بهتر نبود آنوقت که دیگر پیروزی نظامی برای امام حسین (ع) میسر نبود برای رفع بحرانی که بین‌امام وحکومت وقت بوجودآمده‌بود مذاکرات صلح آغاز گردد تاکار بمسالمت انجامد چنانکه سران‌شرق‌وغرب برای رفع بحرانهای سیاسی وجنگی کنفرانس صلح تشکیل میدهند؟

آیا بصلاح امام ومسلمانان نزدیکتر نبود که باب مذاکـرات را مفتوح سازند وباگذشت وجوانمردی این‌مشکل سیاسی را حل‌کنند؟!

آیا بعقل و درایت نزدیك‌تر نبود که امام حسین (ع) با آن همه دلسوزی وخیرخواهی که‌نسبت باسلام ومسلمانان داشت پیشنهاد کندکه درمحیط آرامی مذاکرات صلح شروع‌شود تاراه حل مشکل‌را بیابند و

اسلام ومسلمانان بچنین حادثهٔ خسارت باری دچار نشوند ؟

جواب این مطلب اینست : ازوقتی که امام حسین (ع) درمدینه مورد تهاجم واقع شد وبحکم اضطرار بمکه هجرت فرمود بین امام وحکومت وقت قطع رابطـه شد و مسئول این قطع رابطه حکومت بی تدبیر بود .

ودر ایامی که آنحضرت درمکه اقامت داشت چون تقاضای شدید مردم عراق برای امام مسئولیت جدیدی بوجودآورد واز طرفی پیروزی نظامی ممکن بود فرزند پیغمبر(ص) تصمیم گرفت برای نجات اسلام در مرکز عراق حکومت مستقلی تشکیل بدهد وخلافت اسلامی را بمرکز خود برگرداند .

ولی پس ازبرخورد باحُرّبن یزید که دیگرامکان تشکیل حکومت نبود آن مسئولیت خطیرخود بخود ازامام برداشته شد . ودر این مرحله این تنها امام حسین (ع) بود که پیشنهاد مسالمت و ترك خصومت نمود و بطور مؤکد ومکرر ازعُمّال حکومت خواست که به نیروی نظامی متوسل نشوند وازجنگ وخون ریزی جلوگیری کنند .

پیشنهاد مراجعت :

امام حسین (ع) درمرحلهٔ سوم قیام ، حداقل پنج دفعه پیشنهادکرد که آنحضرت را آزاد بگذارند برگردد :

۱ـ آنگاه که با «حُرّبن یزید» برخورد پیش از نماز ظهر پس از مذاکراتی پیشنهاد مراجعت فرمود .[۱]

۲ـ یکباردیگر بعداز نمازعصر همان پیشنهاد را تکرار نمود.[۲]

۱و۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۳ وارشاد مفید ص۲۰۵

۳ـ وقتی که فرستادهٔ عمر بن سعد بدستوروی از امام پرسید : چرا باینجا آمده‌اید باز پیشنهاد مراجعت کرد .[1]

۴ـ روز عاشوراء ضمن یکی از خطبه‌هایش باز پیشنهاد مراجعت را مطرح نمود .[2]

۵ـ درملاقات محرمانه‌ای که باعمر بن سعد کرد پیشنهاد برگشتن بحجاز را تکرار فرمود.[3]

چهار مورد از این پیشنهادها سابقاً ذکر شد و مورد پنجم را نیز ذیلا شرح میدهیم :

مذاکرات مقدماتی ترك خصومت :

درایامی که امام‌حسین (ع) زیرنظر نیرو های مسلح عبیدالله زیاد قرار داشت برای رئیس قشون دشمن عمر بن سعد پیغام فرستاد که من میخواهم شبانه باتو ملاقات کنم . ابن‌سعد پذیرفت وشبانه باقریب بیست سوار ازاردوی خود خارج‌شد وامام‌هم باعده‌ای قریب بیست‌نفر بسوی‌او رفت ، آنگاه که بین دواردو بهم رسیدند امام بیارانش دستور داد کنار بروند . عمر بن سعد هم بسربازانش گفت : بروند وجلسهٔ سرّی بین امام وابن‌سعد تشکیل شد .

این‌جلسه بدرخواست حسین‌ بن‌علی (ع) تشکیل شد (دقت کنید).
مذاکرات محرمانهٔ طرفین خیلی طول کشید[4] و دوبار یا سه‌بار دیگر هم

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۱ وارشاد مفید ص۲۰۹

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۲۳

۳ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۳ وارشاد مفید ص۲۱۰

۴ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۲ وارشاد مفید ص۲۱۰

جلسهٔ سرّی تشکیل یافت و مذاکرات دنبال‌شد[1].

این مطلب کاملا طبیعی بنظرمیرسدکه امام درمذاکرات محرمانه، اول کوشش کرده باشد عمربن‌سعد را راضی کندکه با اردوی خود بکمك آنحضرت بشتابند و ازهمانجا بسوی‌کوفه حرکت‌کنند[2]، و در اینصورت تسخیرکوفه خیلی‌آسان بود و دراین شرائط، عبیدالله زیاد یا باید فرار کند (اگر بتواند) ویا نابودگردد، ولی ازآن مذاکرات محرمانه بغیراز پیشنهاد امام چیزی فاش نشده است.

دراینجا چند مطلب مسلم است:

۱ــ مذاکرات با پیشنهاد امام‌حسین(ع) شروع شد.

۲ــ امام با علاقهٔ شدیدی مذاکرات را دنبال‌کرد واز اینرو سه‌بار یا چهاربار جلسهٔ سرّی‌را تشکیل داد.

۳ــ طرفین ازنتیجهٔ مذاکرات راضی بودند.

۴ــ دراین چند جلسه مذاکرات مقدماتی صلح دنبـال شد و امام حسین(ع) بقدری پشتکار و حسن نیت وجوانمردی نشان دادکه سرانجام مذاکرات نتیجهٔ مثبت داد.

امام پیشنهاد مراجعت دادکه اگر درآن‌شرائط اجرا میشد بدون تردید ضامن ترك خصومت بود. عمربن‌سعدکه پیشنهاد امام‌را پذیرفته و

۱- تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۳

۲ــ عمربن سعد پس‌از واقعهٔ کـربلا ضمن اظهار پشیمانــی میگفت: «اَطَعْتُ الْفاسِقَ ابْنَ‌زِیادٍ الظّالِمَ ابْنَ الْفاجِرِ وَعَصَیْتُ الْحاکِمَ الْعَدْلَ . وای بـرمن که امرابن‌زیاد فاسق ظالم را اطاعت‌کردم وامرحاکم عادل حسین‌بن‌علی(ع)را اطاعت نکردم». ممکن است‌امرامام‌که عمرسعد میگوید: اطاعت نکردم همین‌امر به‌پیوستن عمرسعدواردویش به‌آنحضرت باشد.

ازنتیجهٔ مذاکرات خوشحال بود خلاصهٔ مذاکرات را برای عبیدالله زیاد نوشت ومنتظرجواب ماند.

پیشنهاد امام حسین (ع) بقدری خیر خواهانه و از روی حسن نیت بود که ابن زیادرا تحت‌تأثیر قرار داد واوباهمهٔ عنادی که‌داشت در اول امر رأی موافق‌داد وگفت : « مٰاأَرٰانِی إِلاَّ مُخَلٍّ سَبِیلَهُ یَذْهَبُ حَیْثُ یَشٰاءُ[1]. رأی من اینست‌که حسین‌بن علی‌راآزاد بگذارم هرجا میخواهد برود » .

بااین‌رأی موافقی که عبیدالله زیاد اظهار کرد احتمال هرگونه برخوردنظامی ازبین‌رفت ، نهایت اینکه شمربن‌ذی‌الجوشن اورا ازاین رأی منصرف کرد[2].

بدینگونه می‌بینیم حسین‌بن علی (ع) درراه استقرار صلح تاآن اندازه کوشش کرده وگذشت وجوانمردی و خیرخواهی نشان داده‌است که عبیدالله زیاد حاکم مغرور وخونخوار عراق‌را تاآستانهٔ ترك خصومت پیش برده‌است . ولی چه‌باید کردکه یك عنصر کثیف از آن جلوگیری کرد ، وطبع پلید ابن‌زیادهم بااوموافقت نمود ؟!.

ثمرات ترك خصومت :

اگر درمرحلهٔ سوم قیام امام چنانکه دلخواه آنحضرت بود ترك خصومت میشد چند نتیجهٔ پرارزش داشت :

۱ـ وجودمقدس‌امام آن‌ذخیرهٔ بزرگ‌الهی ورئیس خانوادهٔرسالت

۱ـ سیرالنبلاء ج۳ص۲۰۲

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۳ وارشادمفید ص۲۰۱

باآن وضع وحشتناك ودلخراش كشته نميشد وچنين ضربت جبران ناپذيری باسلام وارد نميگشت وملت مسلمان ازچنين رهبرعظيمی محروم نميماند.

۲ـ نيروهای امام حسين(ع) كه قسمتی دركربلاوقسمتی درحادثهٔ توابين وقسمت ديگر درجنگ مختار بامُصْعَب بن زُبَيْر كشته شدند وبعداز قتل مختار شش هزار نفر از آنان قتل عام گشتند[1] . اين نيروها بحالت ذخيره باقی ميماندند تادرفرصتهای ديگری بارهبری آنحضرت بنفع اسلام فعاليتهای وسيعی را آغازكنند واسلام را هرچه بيشتر گسترش دهند.

۳ـ درزمان ترك خصومت شايد امام ميتوانست دوراز چشم رقيب ، نيروهای خودرا متشكل ترسازد تادرفرصت مناسب ، حكومت صددرصد اسلامی را تشكيل دهد .

۴ـ اگرچه مرگ يزيد قبلا پيش بينی نميشد ولی از آثار قهری صلح اين بود كه : پس از سه سال كه يزيد مرد وپسرش معاوية بن يزيد ازخلافت كناره گيری كرد ووضع بنی اميه بقدری پريشان شدكه مروان حكم تصميم گرفت با عبدالله زُبَيْر بيعت كند[2] . درچنين زمينهٔ مناسبی شخصيت بزرگ حسين بن علی (ع) بودكه ميتوانست زمام حكومت اسلامی را بدست بگيرد وآن كشور عظيم را براهی ببرد كه پيشوای بزرگ اسلام ميخواست .

يك سؤال :

ممكن است كسی بپرسد : چرا امام حسين (ع) درهمان ايامی كه

۱ـ الاخبارالطوال ص۲۶۹

۲ـكامل ابن اثيرج۴ ص۱۴۵

درمکه توقف فرموده بود پیشنهاد ترک مخاصمه نکرد ؟

جواب :

آنگاه که نیروهای حق و باطل دربرابرهم قرار میگیرند وامکان پیروزی حق بر باطل هست پیشنهاد ترك خصومت عاقلانه نیست زیرا کوبیدن باطل آنجا که امکان دارد واجب است ومسامحه جایز نیست، و درآنجاکه پیروزی حق امکان دارد نمیتوان ببهانهٔ پرهیز ازجنگ داخلی ازمبارزه بانیروهای باطل خودداری کرد زیرا قبل از هرچیز باید فساد داخلی را ریشه‌کن نمود وکشور اسلامی را از بیماری خطرناك حکومت ظلم که سرچشمهٔ بیشتر فسادهاست نجات داد تا بُنْیه ومزاج مملکت ازداخل سالم ومحکم گردد ، آنگاه که حکومت سالم ونیرومند اسلامی تشکیل شد وحدت ویکپارچگی کشورهم بصورت بهتری بوجود خواهد آمد .

ولی آنگاه که دیگر امید پیروزی حق بر باطل نیست بحکم اضطرار ترك مخاصمه جایز بلکه واجب است تا نیرو های موجود از بین نروند وبتوانند درآینده باآمادگی بیشتری باباطل پیکار کنند .

چنانکه امام حسن مجتبی علیه السلام در اول امر که امکان غلبهٔ برمعاویه بود بالشکر مجهزی بطرف اردوگاه دشمن حرکت فرمود ولی وقتیکه جمعی ازاصحاب آنحضرت فریب خوردند وبکمك معاویه رفتند وضعف چشمگیری درقشون امام ظاهر شد وخودامام ضربت خورد دراین شرائط چون امکان پیروزی نظامی نبود بحکم اضطرار صلح را پذیرفت.

امام حسین هم آنگاه که عوامل پیروزی نظامـی و تشکیل حکومت اسلامی فراهم بود باتصمیمی قاطع برای تسخیر عراق بسوی کوفه حرکت

فرمود ودراین شرائط، پیشنهاد صلح عاقلانه نبود. ولی آنگاه که اوضاع کوفه تغییر کرد و عُبَیدُالله زیاد برنیروهای ملی مسلط شد دیگر امکان پیروزی نظامی برای آنحضرت نبود ازاینرو بحکم اضطرار پیشنهاد ترك مخاصمه فرمود وبرای بثمررساندن آن کوشش فراوان نمود.

بنابراین، روش سیاسی امام‌حسین (ع) دربرابرحکومت بنی‌امیه با روش برادرش حضرت امام‌حسن مجتبی (ع) کاملا مطابق‌است و هردو امام ازیك سیاست پیروی‌کرده‌اند. و این عادلانه نیست که ما این امام مجاهد را ازبرادر مجاهدش امام مجتبی(ع) جداکنیم وحرکت‌آنحضرت را طوری تفسیر کنیم که بطور غیرمستقیم بمقام برادر بزرگوارش سبط اکبر پیغمبر(ص) لطمه وارد شود.

گمراهی عجیب:

پس‌از شهادت امام‌حسین (ع) جمعی از شیعیان ساده‌لوح در بارهٔ روش حسنین علیهماالسلام دچارتردید وحیرت شدند. آنان‌میگفتند: اگر امام‌حسن(ع) کارصحیحی کردکه‌بامعاویه‌کنارآمد پس‌چرا امام‌حسین(ع) که نیروی او کمتر از برادرش بود با یزید جنگید؟! و اگر روش امام حسین(ع) صحیح بود پس چرا امام‌حسن (ع) که نیروی بیشتری داشت با معاویه صلح‌کرد؟! پس بعلت این اختلافی که در روش این دو برادر هست ما امامت هیچیك ازاین دوسبط پیغمبر(ص) را نمیتوانیم‌بپذیریم![1]

بدینگونه این شیعیان سطحی وکم‌مایه دربارهٔ امامت این دوامام دچارتردید وانحراف شدند.

۱- المقالات وَالفِرَق تألیف سعدبن عبدالله اَشْعَرّی ص۲۵

درصورتیکه باید گفت: اگر امام‌حسن‌مجتبی(ع) ده‌سال با معاویه درحال صلح بود. امام‌حسین(ع) بیست سال صلح‌را پذیرفت زیرا ده سال درکنار برادر بزرگوارش بصلح گذشت و ده سال هم پس‌از وفات حضرت مجتبی(ع) تامعاویه زنده‌بود درحال صلح بسر برد.

اشتباه این‌فرقه دراینست‌که ماهیت‌قیام امام‌حسین(ع)را تشخیص نداده‌اند ازاینرو دچار انحراف شده‌اند . در حالیکه اینان اگرحوادث تاریخی‌را بادقت بیشتری بررسی‌کرده‌بودند میفهمیدند‌که امام‌حسین(ع) پس‌ازشکست نیروهای ملی‌عراق برای استقرارصلح‌کوشش فراوان‌کرد و هیچگاه مایل نبود با نداشتن نیروی کافی با یزید بجنگد . پس روش سیاسی امام‌حسین (ع) با روش سیاسی امام‌حسن (ع) درمقابل حکومت بنی‌امیه یکسان بوده وهیچگونه فرقی ندارد.

آری فرقی‌که هست بین حکومت معاویه ویزید است‌که‌حکومت معاویه خواهان صلح بود ولی عمال حکومت یزید صلح‌را نپذیرفتند ، و این اختلاف را نباید بحساب‌امام‌حسن وامام‌حسین‌علیهما‌السلام‌گذاشت، ونباید بعضی‌از احرار در زوایای روح وقلب خود از جهت صلح حضرت مجتبی(ع) احساس یك نوع نگرانی وناراحتی بکنند.

حقیقت اینست‌که در جامعهٔ شیعه حق حضرت مجتبی علیه‌السلام آنچنانکه شایستهٔ مقام اوست اداء نمیشود و علت‌آن همین اشتباهی‌است که درتشخیص ماهیت قیام حسین‌بن‌علی (ع) پیش‌آمده است و باید این اشتباه برطرف شود و مردم بدانند که این دوسبط پیغمبر (ص) در روش سیاسی اختلافی نداشته و هردو ازیك سیاست که همان سیاست پدرشان امیرالمؤمنین (ع) بوده‌است پیروی‌کرده‌اند که از روح اسلام سرچشمه

میگرفته است.

سزاوار است جامعهٔ شیعه، حق حضرت امام‌حسن‌مجتبی‌علیه‌السلام سبط اکبر پیغمبر(ص) را بیش‌ازاین‌رعایت‌کنند، ودربزرگداشت‌مجالسی که بنام‌آنحضرت برپا میشود بیش‌ازآنچه درحال‌حاضرمعمول‌است‌جدیت وکوشش نمایند.

مطلوب درجه ۱ و ۲ و۳ :

این‌مطلب توجه اهل‌نظررا جلب میکندکه: امام‌حسین(ع) گاهی ازتشکیل حکومت‌اسلامی سخن میگوید و درضمن خطبه‌ای میفرماید : «نَحْنُ اَوْلٰی بِوِلایَةِ هٰذَا الْاَمْرِ مِنْ هٰؤُلاءِ [1] . ما برای زمامداری و حکومت اسلامی ازاینان شایسته‌تریم» .

وگاهی مسئلهٔ کناره‌گیری را بمیان میکشد و میفرماید : «دَعُوْنِی اَنْصَرِفْ اِلیٰ مَأْمَنِی. مرا آزاد بگذارید بجائی بروم‌که امنیت‌داشته‌باشم».

وگاهی‌دم‌ازکشته‌شدن‌میزند ومیفرماید: «اِنِّی لااَرَی الْمَوْتَ اِلّا سَعادَةً [2]. من مرگ را بجزسعادت نمی‌بینم» .

آیا امام میخواسته‌است هم تشکیل‌حکومت‌بدهد وهم‌کناره‌گیری کند وهم‌کشته‌شود؟! آیا این‌سه‌مطلب‌باهم سازگاراست؟ برای‌جوابگوئی باین سؤال بایدگفت :

امام‌حسین(ع) درمرحلهٔ دوم قیام در درجهٔ‌اول، منظورش‌این‌بود که علاوه بر نپذیرفتن بیعت یزید با تشکیل حکومت نیرومند اسلامی

۱ـ ارشاد مفید ص ۲۰۵

۲ـ تحف‌العقول ص۱۷۴

چنانکه تقاضای آزادیخواهان عراق بود حکومت ظلم وفساد را واژگون کند وریشهٔ ظلم‌را بسوزاند واسلام و مسلمانان‌را نجات‌دهد وسنت‌پیغمبر را زنده‌گرداند ، و دراین‌راه تا وقتیکه اوضاع عراق دگرگون نشده‌بود پیشروی شایانی حاصل شد تاآنجا که مسلم‌بن عقیل با خوشحالی بامام خبرداد که: همهٔ بزرگان‌وخردمندان‌کوفه‌آمادهٔ تشکیل‌حکومت‌وپشتیبانی شما هستند[1] . واین سخن امام‌که میفرماید :

«نَحْنُ اَوْلٰى بِوِلٰايَةِ هٰذَاالْاَمْرِ مِنْ‌هٰؤُلٰاءِ الْمُدَّعِينَ مٰالَيْسَ لَهُمْ[2] . مابرای حکومت اسلامی شایسته‌تریم ازاینان که مقام خلافت را برخلاف حقیقت برای‌خود ادعا میکنند» . این‌سخن مربوط به‌این زمان است‌که تصمیم داشت تشکیل‌حکومت بدهد، ودراین‌زمان نه‌طالب مسالمت بود نه طالب‌کشته شدن .

طالب مسالمت نبود برای‌اینکه بامسالمت، امکان هرگونه‌انقلاب اصلاحی ازامام بطورموقت سلب میشد.

و طالب کشته شدن نبود برای اینکه با کشته شدن آنحضرت با ارزش‌ترین فرد جهان اسلام بلکه جهان انسانیت ازدست میرفت و این برای اسلام خسارت بزرگی بود.

ودر درجهٔ دوم یعنی پس از دگرگون شدن اوضاع عراق و تسلط عبیدالله زیاد برکوفه‌که دیگرامکان پیروزی‌نظامی نبود مطلوب امام این بود (البتّه مطلوب اضطراری) که ترك خصومت شود . و این سخن امام حسین(ع) که: «دَعُوْنِي اَنْصَرِفْ[3] .مرا آزاد بگذارید برگردم». و سخنانی

۱- تاریخ طبری ج۴ ص ۲۹۷
۲- تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۳ وارشاد مفید ص۲۰۵
۳- تاریخ طبری ج۴ ص۳۲۳

ازاین‌قبیل مربوط به‌این‌زمان است ودراین‌زمان امام برای‌ترك‌خصومت فعالیتهای پرارزشی نمود، و دراین‌هنگام هرگز طالب‌کشته‌شدن نبود.

و در درجهٔ سوم یعنی پس‌از آنکه عُمّـال حکومت یزیدی ترك خصومت رانپذیرفتند وامام یقین‌کردکه اگرتسلیم‌شود، اورا مثل‌مسلم‌بن عَقیل ذلیلانه خواهندکشت[1] پس از تهاجم دشمن بحکم ضرورت بدفاع پرداخت و در راه دفاع افتخارآمیز شهید شد . و این سخن امام که : « إنّي لاأرَى الْمَوْتَ إلاّسَعادَةً[2] . من‌مرگ رابجزسعادت نمی‌بینم.» مربوط به این‌زمان است. ازآنچه‌گفتیم معلوم شدکه :

پیروزی نظامی برای امام، مطلوب درجه۱ .

وصلح شرافتمندانه ، مطلوب درجه۲ .

وشهادت ، مطلوب درجه ۳ بوده‌است ، بااین تفاوت که‌آنحضرت اول برای پیروزی نظامی وبعداً برای صلح‌فعالیت کرد ، ولی‌برای‌کشته شدن هیچگونه فعالیتی نکرد بلکه‌این عُمّال‌حکومت ضداسلام‌بودندکه فرزند پیغمبر را کشتند وچنین خسارت بزرگی را برجهان اسلام وارد ساختند .

و بعضی افراد ازقبیل‌ماربین‌یا (مارتین)آلمانی توجه به‌این‌درجه بندی نکرده وسخنانی را از امام که مربوط بمطلوب درجه ۳ بوده از قبیل : « من مرگ را بجز سعادت نمی‌بینم » با مطلوب درجه ۱ تطبیق کرده وگفته‌اند :ازهمان‌اول منظورامام حسین(ع) این بودکه‌کشته شود. اینان در حقیقت مورد وجای این قبیل سخنان امام را تشخیص

۱- تاریخ طبری ج۴ ص ۳۲۳

۲- تحف‌العقول ص۱۷۴

نداده و فراموش کرده‌اند که : هرسخن جائی و هر نکته مقامی دارد .

یك نکته :

ضمناً تذکر این نکته در اینجالازم است که‌کشته شدن در درجهٔ سوم ازاین نظر مطلوب امام بودکه از زندگی پررنج وعذاب دنیا راحت میشد و بسعادت شهادت میرسید و گرنه از این نظر که کشتن آنحضرت ضربتی بودکه به‌اسلام میخورد هرگز مطلوب وی‌نبود ، و ازاینرو فرزند پیغمبر (ص) برای جلوگیری از کشتن خویش کوشش فراوان کرد ، تا آنجاکه روز عاشوراء هم درضمن خطبهٔ پرهیجانش آن مردم‌گیج وگمراه را ازکشتن خود برحذر داشت[1] چون میدانست که‌از دست رفتن وجود پرارزش سبط پیغمبر(ص) وتنها زعیم جهان اسلام برای اسلام‌ومسلمانان خیلی‌گران تمام میشود ، و ازاین جهت‌درزیارت امام حسین (ع) وارد شده‌است که : « مُصِیبَةٌ مٰا اَعْظَمَهٰا وَاَعْظَمَ رَزِیَّتَهٰافِی‌الإِسْلاٰمِ . کشتن امام چه مصیبت بزرگی بود که به اسلام وارد شد».

یك گمان بی‌مورد:

بعضی از صاحب‌نظران‌گمان‌کرده‌اند: علت‌اینکه امام حسین (ع) پس از وفات حضرت مجتبی (ع) تا معاویه زنده بود قیام نکرد این بودکه معاویه ظاهر دین راحفظ میکردوازاینجهت خطرش برای اسلام

۱- تاریخ طبری ج۴ ص۳۲۲ وارشاد مفید ص۲۱۵

باندازهٔ یزید نبود ، ولی یزید حتی ظاهر دین را هم حفظ نمیکرد و از اینجهت خطرش برای اسلام بیش ازمعاویه بودولازم‌بودبرضد اوانقلابی بوجود آید .

ولی نظر دیگری دراینجا هست‌که معاویه هیچگاه ظاهر دین‌را حفظ نمیکرد وخطر اوبرای اسلام اگر بیش از یزید نبود کمتر هم نبود وعلت اینکه امام حسین (ع) در زمان معاویه قیام نکرد این نیست که معاویه ظاهر دین را حفظ میکرد بلکه چیزدیگری‌است که‌بایدتوضیح داده شود :

اینك برای اینکه روشن شودمعاویه ظاهر دین را حفظ نمیکرده فهرست مختصری‌ازاعمال‌ضد دین اوراکه‌بی‌پرده انجام‌میدادذکرمیکنیم:

از مطالعهٔ تاریخ اسلام روشن‌میشود که‌جنایات معاویه‌واعمال‌ضد دین او ، هم ازنظرکمّیّت وهم از نظرکیفیت بیش از جنایات یزید بوده است ، واینك توضیح مطلب :

از نظر کمّیّت :

معاویة بن ابی سفیان بیست سال زمامدار بلا منازع کشور عظیم اسلامی بود ، وپیش ازآن‌بیست ودوسال‌استاندار خود مختارشامات‌بود[1] .
سلطنت بیست سالهٔ این عنصرفساد که براساس خودکامگی ودیکتاتوری استوار بود یکی ازفصول تاریك و وحشت‌آور تاریخ اسلام است ، واگر جنایات قبل از سلطنت او را که بخاطر رسیدن بسلطنت مرتکب شده به‌جنایات زمان سلطنتش اضافه‌کنیم‌راستی بهت‌آور وحیرت‌انگیزاست .

۱- شرح ابن‌ابی‌الحدید ج۱ ص۳۳۸

معاویه چون هدفی بغیراز حکومت واشباع غریزۀجاه طلبـی و کامیابی از لذائذ زندگی نداشت برای رسیدن بهدف حیوانی خویش‌از هیچگونه جرم و جنایتی خود داری نمیکرد وچون باامیرالمؤمنین(ع) وخاندان وی دشمن بود از هیچگونه ظلم و تجاوز نسبت بخاندان آن حضرت دریغ نمی‌نمود، اینك فهرست بسیارمختصری ازجنایات واعمال ضد دین معاویه را که بی پرده انجام میداد ازباب نمونه ذکرمیکنیم :

۱ـ شرابخواری (الغدیرج ۱۰ ص ۱۷۹) .

۲ـ پوشیدن لباس ابریشم (الغدیرج ۱۰ ص ۲۱۶).

۳ـ استعمال ظرف طلا ونقره (الغدیرج ۱۰ ص ۲۱۶) .

۴ ـ استماع آواز (شرح ابن‌ابی الحدیدج ۱۶ص ۱۶۱) .

۵ ـ قضاوت برخلاف‌اسلام (الغدیرج ۱۰ ص ۱۹۶) .

۶ ـ ترك مجازات دزد (الغدیرج ۱۰ ص ۲۱۴) .

۷ ـ برسمیت‌شناختن‌فرزندزنا(شرح‌ابن‌ابی‌الحدیدج۱۶ص۱۸۷).

۸ ـ جنگ با علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام‌که تلفات آنرا تاهفتاد و پنج هزار و بیشتر نوشته‌اند (مروج الذهبج ۲ص ۳) .

۹ ـ اعزام‌نیروهای‌نظامی برای‌قتل‌وغارت‌شیعیان‌امیرالمؤمنین(ع) (الغدیرج ۱۱ص ۱۶و۱۷ و۱۸) .

۱۰ ـ قتل مالك اشتر (مروج الذهبج ۲ص ۴۰۹) .

۱۱ ـ اعدام حُجْربن عدی و یارانش (الغدیرج ۱۱ ص ۵۲) .

۱۲ ـ اعدام عَمْروبن الْحِمَق (الغدیرج ۱۱ ص ۴۱) .

۱۳ ـتجاوز بمصرو قتل محمدبن‌ابی بکرنمایندۀ علی(ع)(مروج الذهب ج۲ ص ۴۰۹).

۱۴ ـ قتل عام شیعیان امیرالمؤمنین(ع) (الغدیر ج ۱۱ص۲۸) .
۱۵ ـ جعل احادیث در مذمت علی (ع) (الغدیر ج۱۱ص۲۸).
۱۶ ـ جعل احادیث درمدح عثمان (الغدیر ج ۱۱ ص ۲۸) .
۱۷ ـ امر به لعن علی(ع) درخطبهٔ نماز جمعه (الغدیر ج۱۰ص۲۵۷).
۱۸ ـ قتل امام حسن مجتبی علیه السلام(مروج الذهب ج ۲ص۴۲۷).
۱۹ ـ تحمیل ولیعهدی یزید (کامل ابن اثیر ج۳ص ۵۰۳تا۵۱۱).
۲۰ـ خواندن نماز جمعه درروز چهارشنبه(مروج الذهب ج۳ص۳۲).

معاویه همهٔ این جنایات را(بغیر ازقتل امام حسن مجتبی علیه السلام) بی‌پرده و باکمال جرأت وجسارت انجام میداد وکمترین پرده‌پوشی وظاهر سازی درکاروی نبود .

اگر ماجنایات معاویه را قبل ازسلطنت او باجنایات یزیدقبل‌از سلطنت وی مقایسه‌کنیم جنایات معاویه خیلی بیشتر است ، زیرامعاویه بیست و دوسال استاندار خود مختار ومقتدر شامات بود[1] چون اودرزمان خلیفهٔ‌دوم باستانداری شام‌منصوب شدو بقیهٔ زمان خلیفهٔ دوم‌ودوران دوازده سالهٔ خلافت عثمان حاکم شامات بود وپس ازقتل عثمان تاهنگام‌شهادت امیرالمؤمنین (ع) باتمردوطغیان بحکومت‌شام باقی‌ماند .

ودر همین‌زمان یعنی قبل ازسلطنتش بودکه‌درمقابل‌حکومت‌مرکزی علی(ع) یاغی شدو بنام خونخواهی عثمان جنگ صفین را بوجود آورد که تلفات آنرا تاهفتاد وپنج هزار و بیشتر گفته‌اند[2] .

و در همین زمان بود که بمصر تجاوز کردو برای فتح‌آن خونها

۱ـ شرح ابن‌ابی‌الحدید ج۱ ص۳۳۸
۲ـ مروج‌الذهب ج۲ ص۳

ریخت‌وعُمّال او «محمدبن‌ابی بکر» نمایندهٔ علی‌راکشتند و درجیفهٔ‌الاغ گذاشتند وسوزاندند [1].

ودر همین زمان بود که بعراق وحجاز ویمن نیروفرستاد و دستور قتل وغارت شیعیان امیرالمؤمنین(ع) راصادرکرد وعُمّال اوپس‌از تجاوزات زیاد ، دریمن دو پسر کوچك عُبَیدالله عبّاس نمایندهٔ علی راسر بریدند. [2]

مجموع‌خونهائی که‌معاویه قبل‌ازسلطنتش یعنی‌درزمان‌استانداری و یاغیگیریش ریخته است تاصد هزار یا بیشتر میرسد . اینها برخی از جنایات معاویه است که‌قبل ازسلطنت مرتکب شده است .

ولی آلودگیهای یزید قبل از سلطنتش عبارت‌بود از : عیاشی و هرزگی و میمون بازی و شکار تفریحی و قمار و مشروبخواری و اشباع غریزهٔ جنسی و فرورفتن در کامجوئی‌های دیگر .

اگر گناهان یزید را که قبل از سلطنت مرتکب شده با اعمال ضد اسلام‌معاویه قبل از سلطنتش‌وباصد هزار خونی که‌ازمسلمانان‌بیگناه ریخت مقایسه‌کنیم بدون‌تردید ، جنایات معاویه قبل ازسلطنتش صدها برابر جنایات یزید بوده است . این بود مقایسهٔ جنایات معاویه و یزید قبل ازسلطنت آندو .

اما پس از سلطنت :

دوران سلطنت سیاه معاویه بیست سال بود .

و درهمین زمان بودکه شیعیان علی(ع) را قتل‌عام‌کرد و«حُجْر بن

۱- تاریخ یعقوبی ج۲ ص۱۸۳

۲- تاریخ یعقوبی ج۲ص۱۸۸

عدی » و « عَمْرِبْن الحِمَق » را کشت .

و درهمین زمان بود که لعن کردن امیرالمؤمنین(ع) را بسراسر کشور اسلام بخشنامه واجرا کرد .

و در همین زمان بود که امام حسن مجتبی علیه السلام راکشت .

و درهمین زمان بودکه ولیعهدی یزید راباسلب آزادی رأی برمردم مسلمان تحمیل کرد[1] . وصدها جنایت دیگر .

ولی دوران سلطنت پسرش یزید، دوسال وچند ماه یاسه سال وچند ماه بوده است[2] .

ودر همین زمان بود که حادثهٔ کربلا را بوجود آورد .

و درهمین زمان بود که واقعهٔ حَرّه بدستور او بوقوع پیوست ودر آن واقعه سربازان یزید پس از کشتن چند هزار مسلمان بنوامیس مردم مدینه تجاوز کردند ، و این دستور خود یزید بودکه بفرمانده نیروهای خود گفت : پس از فتح مدینه تاسه روز آن شهر برای سربازان تومباح خواهد بود[3] .

و درهمین زمان بودکه بمکه قشون کشید و بحرم خدا تجاوز نمود[4] .

اگر جنایات دوران سلطنت بیست سالهٔ معاویه را باجنایات دوران سلطنت سه سالهٔ یزیدمقایسه کنیم بدون تردیدجنایات معاویه بیشترخواهد بود ، زیرا تاریخ سه جنایت بزرگ از یزید درزمان حکومتش ثبت کرده:

۱ـ کامل ابن اثیر ج۳ ص۵۰۳ تا ۵۱۱

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۸۴

۳ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۷۲

۴ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۸۳

۱ـ حادثهٔ کربلا. ۲ـ تجاوز بمدینهٔ منوره. ۳ـ تجاوز بمکهٔ معظمه.

و معاویه هم مثل این سه جنایت رادر زمان سلطنتش مرتکب شد زیرا معاویه امام‌حسن (ع) راکشت، ویزید امام‌حسین(ع) را، ومعاویه شیعیان علی (ع) را قتل‌عام کرد ویزید درحادثهٔ کربلا وتجاوز بمدینه و مکه خونریزی کرد.

اگر خونریزیهای این دوعنصرفساد را در زمان سلطنتشان مساوی فرض کنیم، آنگاه بقیه جنایات معاویه از قبیل خواندن نماز جمعه در روز چهارشنبه و برسمیت شناختن فرزند زنا و بخشنامه کردن لعن علی علیه السلام و و و و علاوه میآید واز جنایات یزید در زمان سلطنتش بالا میزند.

بنابراین جرائم معاویه درزمان سلطنتش بیش‌از جرائم یزید در زمان سلطنتش بوده، چنانکه قبل ازسلطنتش نیز چنین بوده است.

ازآنچه‌گفتیم معلوم شدکه جنایات معاویه درطول بیست و دوسال استانداری و بیست سال سلطنت یعنی جنایات چهل‌ودو سال حکومت او خیلی بیشتر از جنایات یزید بود. این بودمقایسهٔ جرائم معاویه‌ویزید ازنظر کمیّت.

اما از نظر کیفیّت:

شکی نیست که معاویة بن ابی سفیان،

۱ ـ اولین کسی است که حکومت عادلانهٔ اسلامی را بطورکامل بسلطنت ظالمانهٔ فردی و امپراطوری استبدادی تبدیل کرد.

۲ـ واولین‌کسی است‌که‌لعن برعلی‌بن ابیطالب‌علیه‌السلام راجزء

خطبهٔ نماز جمعه قرار داد .

۳ـ و اولین کسی است که احکام اسلام رادرباب سرقت و قضاوت و انساب ونماز جمعه وموضوعات دیگر بطور صریح وبدون پرده‌پوشی زیر پا گذاشت .

۴ـ و اولین کسی است که برضد حکومت وصی پیغمبر (ص) علی بن ابیطالب(ع) شروع بتحریکات کرد که براثر تحریکات او جنگ جمل واقع شد[1] آنگاه شروع بشورش نمود وجنگ خانمانسوز و اسلام شکن صفین را بوجود آورد که یکی ازمحصولاتش قضیهٔ حکمیت وخلع امیرالمؤمنین(ع) ازخلافت بود !

۵ـ و اولین کسی است که باتحمیل ولیعهدی پسرش یزید حکومت وخلافت اسلامی را در خاندان خود موروثی کرد .

و بدیهی است که مسئولیت بنیان‌گذار ومؤسس هراساسی بمراتب بیش از پیروان او است و معاویه چون بنیان‌گذار این همه بدعتها و انحرافات وتعدیات بوده تأثیر اعمال ضد دین اوخیلی عمیق‌تر ازاعمال ضد اسلام یزید است ، زیرا یزید در راهی رفت که پدرش برای اوتعیین کرد، ازاینرو بعنوان تابع و دنباله‌رو شناخته میشود .

علاوه براین معاویه درهمهٔ جنایات یزید درزمان حکومتش حتی در قتل امام‌حسین (ع) شریك است . زیرا او بودکه حکومت ضد اسلام پسرش را برمردم مسلمان تحمیل کرد و باعث این همه‌جنایات گشت، پس باید گفت: یزیدیکی ازسیئات معاویه است. این‌هم مقایسهٔ جنایات معاویه و یزید از نظر کیفیّت .

۱ـ ابن‌ابی‌الحدید ج۱ ص۲۳۱

پس معلوم شد که جرائم معاویه هم از نظر کمیّت وهم از نظر کیفیّت ازجرائم یزید بیشتر بود ، روی این حساب بدون کمترین تردیدی باید گفت : خطرمعاویه برای اسلام خیلی شدیدتر وعمیق تر ازخطریزید بود.

امام حسین (ع) بمعاویه مینویسد : « وَاِنّی لااَعْلَمُ فِتْنَةً اَعْظَمَ عَلیٰ هٰذِهِ الاُمَّةِ مِنْ وِلایَتِکَ عَلَیْها [1]. من هیچ فتنه‌ای را برای این امت، بزرگتر و خطرناکتر از ولایت وحکومت تو نمیدانم» .

باتوجه باینکه این نامه را امام پس از تحمیل ولیعهدی یزید نوشته معلوم میشود حکومت معاویه درنظر آنحضرت حتی ازولیعهدی یزید هم برای اسلام خطرناکتر بوده است .

درنظر امام حسین (ع) هیچ فتنه‌ای خطرناکتر ازحکومت معاویه نیست ، ولی معلوم نیست کسانیکه میگویند : معاویه ظاهر دین را حفظ میکرده وخطرش برای اسلام کمتر ازیزید بوده است تاریخ اسلام را چگونه مطالعه کرده‌اند ؟ !

حالا فرض میکنیم (بفرض محال) که معاویه تظاهر به دینداری میکرده است . شکی نیست که اگر کسی درظاهر خود را طرفدار دین جلوه دهد ولی کارهایش مخالف دین باشد خطرش برای دین خیلی بیشتر از کسی است که خودرا دیندار جلوه نمیدهد زیرا کسی که تظاهر به دینداری میکند بدینوسیله مردم را فریب میدهد و باخیالی راحت دین را میکوبد و ریشه کن میکند ، ولی کسی که بدون تظاهر به دینداری با احکام دین مخالفت میکند مردم بادیدن اعمال اومتوجه خطر شده وبا نشان دادن عکس العملها تا بتوانند درحفظ دین خود میکوشند .

۱- بحارج ۱۰ص ۱۴۹طبع قدیم

پس اگر فرض کنیم که معاویه تظاهر به دینداری میکرده و تظاهر به دینداری را با اعمال ضد دین بهم در میآمیخته است در اینصورت نیز خطرش برای اسلام بیشتر از یزید بوده که تظاهر به دینداری نمیکرده است.

آری چون عده‌ای ماهیت قیام امام حسین (ع) را چنین تصور کرده‌اند که او بقصد کشته شدن حرکت کرده است تا با کشته شدن خود، اسلام را زنده کند، و از طرفی می بینند آنحضرت درزمان معاویه قیام نکرده است، از اینرو ناچار شده‌اند بگویند: چون خطر معاویه برای اسلام باندازهٔ یزید نبود از این جهت امام درزمان معاویه قیام نکرد.

ولی چون ما ثابت کردیم که قیام امام حسین (ع) بقصد کشته شدن نبوده است از اینرو احتیاجی باین توجیه ناپسند نداریم و ناچار نیستیم برخلاف حقیقت بگوئیم: خطر معاویه برای اسلام کمتر از یزید بوده است. حقیقت اینست که معاویه و یزید نسبت به اسلام یك طور فکر میکرده‌اند و تا آنجا که میتوانستند بنام اسلام برمردم حکومت کنند مزاحم اسلام نبودند، اما درهر جا که اسلام با شهواتشان مخالف بود آنرا بیرحمانه میکوبیدند و نه معاویه و نه یزید ظاهر آنرا حفظ نمیکردند. ولی معاویه بچندعلت خطرش برای اسلام بیشتر بود:

۱ ـ حیله‌گر و مرموز بود.

۲ ـ بنیانگذار بسیاری ازاعمال ضد دین بود.

۳ ـ مدت حکومتش طولانی تر بود. باین سه علت، ضربات کوبنده‌تری به اسلام زد.

البته منظور ازاین بحث این نیست که جنایات یزید کم جلوه کند بلکه منظور اینست که معلوم شود معاویه این عنصر ضد اسلام هیچگاه

ظاهر دین راحفظ نمیکرده وخطرش برای اسلام بیش از یزیدبوده‌است.

آنچه دراینجا برای حل این‌مشکل میتوان گفت اینست که‌درزمان معاویه و یزید هردو مقتضی قیام و انقلاب برضد آندو موجود بوده وآن عبارت بوداز اعمال ضد اسلام‌ایندو عنصر فسادازطرفی، ولزوم‌نجات‌دادن اسلام ازطرف دیگر ، ولی‌درزمان معاویه مانع بزرگی دربین بودو آن قدرت حکومت ریشه‌دار وباسابقهٔ معاویه‌بود که نمیگذاشت انقلاب‌بثمر برسد واز اول معلوم بود که ازنظر مجاری طبیعی ، قیام‌برضد اوشکست میخورد اما بامرگ معاویه این مانع برداشته شد وفرصت مناسبی‌بدست آمد که در طلیعهٔ حکومت لرزان وضعیف یزید با یك انقلاب‌مسلحانه حکومت‌صددرصداسلامی‌تشکیل‌گردد وحکومت‌ظالمانهٔ بنی‌امیه‌برچیده شود. واگربخواهیم‌این مطلب رادریك اصطلاح علمی‌خلاصه کنیم باید بگوئیم : در زمان معاویه مقتضی قیام موجود و مانع‌هم موجود ، ولی درزمان یزید ، مقتضی قیام موجود ومانع مفقود بود .

تهمتهائی که‌بامام‌زدند:

عمال‌حکومت استبدادی یزیدهم درآن‌ایامی‌که‌فرزندپیغمبر(ص) را مورد تهاجم قرار داده بودند و هم پس از شهادت آنحضرت کوشش میکردندکه او را آشوبگروفتنه‌انگیز بنامند واقدام وی را اقدام‌برضد امنیت بخوانند ! و بدینوسیله تجاوز دستگاه حکومت را نسبت بامام حسین (ع) وخاندان پیغمبر (ص) توجیه نمایند .

نظامیان حاکم چه گفتند؟

هنگامیکه امام حسین (ع) از مکه خارج شد عَمرو بن سعید حاکم حجاز که درآنسال بعنوان امیرالحاج از طرف یزید تعیین شده بود[1] مأموران مسلح خود را بریاست برادرش یحیی بن سعید برای تعقیب کاروان حسین بن علی(ع) فرستاد که آنحضرت را بمکه برگردانند. آنگاه که کاروان امام از مکه خارج شده بود نظامیان مسلح حاکم، اورا تعقیب کردند وخواستند فرزند پیغمبر را بمکه برگردانند. امام از برگشتن بشدت امتناع کرد تاآنجا که زد و خورد با شلاق هم بمیان آمد. عمال حکومت که ازجلب آنحضرت مأیوس شدند بوی گفتند: « أَمَا تَتَّقِي اللّٰهَ تَعَالَىٰ تَخْرُجُ مِنَ الْجَمَاعَةِ وَ تُفَرِّقُ بَيْنَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ »[2]. آیا از خدا نمی‌ترسی که از جماعت مسلمانان خارج میشوی و درمیان امت تفرقه میاندازی؟! ».

منطق سازمان حکومت سر نیزه اینست که حسین بن علی(ع) ازخدا نمی‌ترسد وتقوی ندارد وبرضدامنیت اجتماعی اقدام میکند!!! پس لازم است دولت خیرخواه صددرصد ملی!!! حسین راکه عامل فتنه وآشوب است!!! سرکوب کندتایزیدبن معاویه که مظهرعدالت وتقوی میباشد!!! کشور عظیم اسلام را بسوی ترقی وتکامل رهبری نماید. با این منطق میخواهندتجاوزحکومت یزید را نسبت بسبط رسول اکرم(ص) حق بجانب جلوه دهند.

ابن زیاد بمسلم چه گفت؟

هنگامیکه مسلم بن عقیل را امان دادند وباصورت ودهان مجروح

۱- تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۱

۲- تاریخ طبری ج۴ ص۲۸۹

دستگیر کردند و نزد عُبَیدالله زیادحاکم‌مغرور عراق آوردنداو بمسلم گفت:
«یاابنَ‌عقیلٍ اَتَیتَ‌النّاسَ وَ اَمْرُهُمْ جَمیعٌ وَکَلِمَتُهُمْ واحِدَةٌ لِتُشَتِّتَ بَینَهُمْ‌وَتُفَرِّقَ کَلِمَتَهُمْ ؟[1] . ای پسر عقیل توآمدی تا در بین مردمی که باهم متحد بودند تفرقه بیندازی واختلاف ایجادکنی ؟ » .

مسلم‌بن‌عقیل درجواب عُبَیدالله زیاد سخنانی را گفت که تفسیر آن اینست :

من برای اقدام برضد امنیت‌عمومی و برهم زدن اتحاد مردم‌بکوفه نیامدم، بلکه این مردم ازخونریزیهای بی‌حد وحصر پدرتوکه خوبان و پاکان را بدون جرم وگناه بدستور معاویه‌اعدام میکرد بستوه‌آمده‌بودند.

آنان ازحکومت ظالمانهٔ معاویه‌وبنی‌امیه‌که براساس دیکتاتوری وسلب‌آزادی مردم استوار بوده وهست ناراضی بوده وهستند. این مردم مسلمان‌که تشنهٔ عدالت اسلامی هستند ازستمها وشکنجه‌ها و کشتارهای وحشیانهٔ حکومت خاندان ابی‌سفیان‌که‌همچون کسری‌هاوقیصرها تشکیل حکومت فردی واستبدادی داده‌اند به‌تنگ‌آمده‌اند. این ملت رنجدیده دیگر طاقت تحمل فشارهای دستگاه حکومت ظالم پرور بنی‌امیه را نداشتند از این‌جهت ازامام‌حسین(ع) دعوت‌کردندکه زعامت‌آنانراقبول کند، وبا تشکیل حکومت عادلانهٔ اسلامی، اسلام و مسلمانان را زنده گرداند،آنحضرت مرا بنمایندگی خود بکوفه فرستاد تا ازنزدیك‌اوضاع واحوال مردم را بررسی‌کنم وگزارش دهم.

پس ما عامل تفرقه وآشوب نیستیم بلکه آمده‌ایم‌که حکم‌قرآن و

۱ـ ارشاد مفید ص ۱۹۶، مقتل خوارزمی ج۱ص۲۱۳

عدالت اسلامی‌رازنده‌کنیم. «فَاَتَینا لِنَأْمُرَ بِالْعَدْلِ وَنَدْعُوا اِلیٰ حُکْمِ الْکِتابِ[1].
آمده‌ایم تا ریشهٔ حکومت ظلم را بسوزانیم و در پناه نیروهای فشردهٔ ملی
که تشنهٔ عدالت هستند قرآن مهجورشده‌را ازچنگال استبداد سیاه نجات
دهیم واحکام آنرا اجرا کنیم».

حاکم حجاز چه گفت؟

نه‌تنها درایامی‌که امام حسین (ع) مورد تجاوزدستگاه حکومت
واقع شده بود بوی تهمت میزدند بلکه پس ازشهادت آنحضرت نیزعُمّال
حکومت سرنیزه سعی میکردندکه اعمال وحشیانه وغیر انسانی خود را
حق بجانب جلوه دهند وامام حسین(ع) را محرك فتنه وبوجود آورندهٔ
حادثهٔ کربلا بخوانند.

درمحیط حکومت اختناق و وحشت که کسی جرأت نفس کشیدن
نداشت جیره‌خواران دولت باکمال بی‌شرمی دراجتماعات عمومی بر شهد
فرزند پیغمبر(ص) که باشمشیر استبداد بخاك وخون غلطیده بود سخنرانی
میکردند وناسزا میگفتند.

پس ازکشتار دلخراش وغم‌انگیز کربلا، ابن‌زیادکه فاتح جنگ
بود خبر قتل امام‌را بعنوان یك مژدهٔ مسرت‌بخش به‌جیره‌خواران دولت
گزارش داد. و از جمله توسط پیکی این خبر را برای عَمْرو بن سعید
حاکم حجاز فرستاد.

حاکم حجاز«عَمْرو بن‌سعید»که درآن هنگام درمدینه بود بعنوان

۱- تاریخ طبری ج۴ ص۲۸۲و۲۸۳ مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۱۳ و
ارشاد مفید ص۱۹۶

نمایندهٔ یزید درمیان اجتماع مردم بمنبر رفت وخبر قتل امام حسین(ع) رابطور رسمی باطلاع مردم رسانید. حاکم در سخنرانی خود سعی کرد کشتن فرزند پیغمبر(ص) را یك عمل دفاعی وضروری که حکومت یزید برای جلوگیری ازتهاجم حسین بن علی(ع) انجام داده است جلوه دهد. اوضمن سخنرانی خود درمسجد مدینه کنار مرقد پیغمبر (ص) گفت: من میل نداشتم اینطور پیش آمدی واقع گردد ودلم نمیخواست حسین بن علی کشته شود ومایل بودم مثل همیشه که او بدی میکرد وما از وی میگذشتیم این بارهم ازخطای او درگذریم وآسیبی بوی نرسد. «وَلٰكِنْ كَيْفَ نَصْنَعُ بِمَنْ سَلَّ سَيْفَهُ يُرِيدُ قَتْلَنَا إِلَّا أَنْ نَدْفَعَهُ عَنْ أَنْفُسِنَا [1]. ولی باکسیکه شمشیر میکشد ومیخواهد ما را نابودکند چه کنیم؟ ماجز اینکه بحکم ضرورت از خود دفاع کنیم واورا بکشیم چه چاره داشتیم؟» .

بااین تبلیغات میخواهند امام حسین(ع)راعامل یك تهاجم مسلحانه بخوانند وجنبش آنحضرت را درافکار عمومی محکوم نمایند.

اثر تبلیغات دولتی:

بدیهی است درجائیکه سازمانهای دولتی در مکه حرم خدا ودر مدینه حرم رسول خدا(ص) درحضور صحابهٔ پیغمبر امام حسین(ع) را آشوبگر وعامل طغیان بخوانند درشام که مرکز حکومت بنی امیه است بطور شدیدتری سخنگویان مزدور تاآنجاکه بتوانند میکوشند آنحضرت راعامل آشوب جلوه دهند وقیام اورا اقدام برضد امنیت بنامند تامردم از کشته شدن وی وپیروزی دولت خرسند باشند وبامیرالمؤمنین یزیدبن

۱- بحار ج۱۰ ص۲۲۲ طبع امین الضرب ومقتل خوارزمی ج۲ ص ۷۷

معاویه دعاکنندکه توانسته است عامل فتنه را نابود سازد !!!

تبلیغات دولتی در دمشق پایتخت سوریا و مرکز حکومت یزید بقدری مؤثر شده بود که یك مرد مسلمان پاك طینت ولی فریب خورده هنگامیکه کاروان‌اسیران را نزدیك درب مسجد جامع نگاه داشته بودند به‌کاروان نزدیك شدودرحالیکه ازپیروزی یزید خوشحال بود رو بطرف اسیران خاندان رسالت‌کرد وبالحنی‌تشکرآمیزگفت: خدا را شکرمیکنم که مردان شماراکشت وکشور اسلامی را ازفتنه‌ای‌که شما برضد امنیت عمومی ایجاد کرده بودید راحت ساخت. زین‌العابدین علیه‌السلام‌که دریافت این مرد فریب خورده است بوی فرمود: توآیهٔ ذَوِی‌الْقُرْبیٰ‌وآیهٔ خُمس‌وآیهٔ تَطْهِیر راخوانده‌ای؟ گفت: آری خوانده‌ام. فرمود: ما همان خاندان پیغمبر(ص) هستیم‌که این‌آیات درشأن‌آنان نازل شده است.

آن‌مرد درحالیکه مات ومبهوت وپشیمان شده بود پرسید:

ترا بخدا شما خاندان پیغمبر هستید ؟!

آری بخدا قسم ، ماخاندان پیغمبر هستیم .

مرد فریب‌خورده باندازه‌ای ناراحت شد که بی‌اختیار بگریه در آمد وعمامهٔ خود را از سرافکند وباحال پریشان رو بآسمان‌کرد وگفت: خدایا من ازدشمنان‌آل محمد(ص) بیزارم.[1]

این‌مرد جرأت نکرد صریحاً اسم یزید را ببرد واز او انتقادکند ولی بااینکه‌ازدستگاه حکومت وشخص یزیداسم نبرد مأموران‌اطلاعات جریان‌کار وگفتار اوراگزارش دادند. یزید هم‌بی‌درنگ دستور داداورا

۱- مقتل خوارزمی ج۲ص۶۲ وامالی صدوق ص۱۰۰ واحتجاج‌طبرسی ج۲ ص۳۳ و۳۴

بی‌محاکمه اعدام‌کردند[1] تا نظیر این قضایا تکرار نشود و مردم همچنان چشم وگوش بسته در بیخبری بمانند ودر اختناق شدید بین مرگ وزندگی بسر برند. این بود گوشه‌ای از تبلیغات دستگاه حکومت یزیدی برضد قهرمان کربلاکه از دستبرد زمان محفوظ مانده است .

ازآنچه گذشت روشن شدکه همهٔ تبلیغات دولتی برضد این امام مجاهد در این نقطه متمرکز میشد که قیام آنحضرت را بعنوان حملهٔ تهاجمی وابتدائی که موجب سلب امنیت وبرهم زدن اتحاد اسلامی بوده معرفی‌کنند، وچون هیچگونه عیبی ازنظر علم وتقوی وایمان و فضیلت وحسب ونسب در وی سراغ‌نداشتند ناچار بودند از این راه وارد شوند که حرکت اصلاحی پسر پیغمبر(ص) را اقدام‌برضداتحاد اسلامی‌ومصالح عالیهٔ‌کشور بنامند.

تابدینوسیله‌کشتاروحشیانهٔ‌کربلاراکه بدست‌عمال‌حکومت‌تحمیلی یزید انجام‌گرفت حق بجانب جلوه دهند.

تابدینوسیله درندگیهای جیره خواران حکومت عدالت‌کش را ضروری وغیرقابل اجتناب وانمودکنند.

تابدینوسیله حرکات‌غیرانسانی وقساوتهای بی‌حد وحصر چاکران جان‌نثار یزید را که «باصطلاح» پاسداران حقوق ملت هستند یك‌اقدام دفاعی ومصلحانه‌بنامند!!!

۱- لهوف ص ۱۵۸

اهل سنت چه میگویند؟

اگرچه یك‌دسته از نویسندگان اهل‌سنت که واقع‌بین‌ترند حرکت سیدالشهداء صلوات‌الله علیه را حرکتی لازم وضروری وغیر قابل اجتناب دانسته وقیام آنحضرت‌را تاسرحد اعجاب تقدیس کرده‌اند ولی دسته‌ای دیگر از آنان قیام امام را یك‌قیام ابتدائی ونسنجیده در شرائط نامساعد پنداشته وگفته‌اند :

حسین‌بن‌علی(ع) آنطورکه بایدوشاید درارزیابی قدرت‌حکومت وسنجش قدرت خویش دقت‌نکرد .

این نویسندگان روی این استنباط خود بر فرزند پیغمبر (ص) خرده‌گیری‌کرده وعمل آنحضرت‌را برخلاف مصلحت دانسته‌اند. وبعضی ازآنان درخرده‌گیری وانتقادتاآنجا پیش‌رفته‌اندکه حرکت امام‌را برای خوداو و برای اسلام و برای مردم مسلمان تا روز قیامت زیان آور پنداشته‌اند !!! اینك ماچند نمونه ازگفته‌های آنانرا در اینجا میآوریم آنگاه ببحث وانتقاد می‌پردازیم .

بدیهی است خوانندهٔ محترم باید آنقدر شرح صدر و وسعت نظر داشته باشدکه گفته‌های دیگران‌را اگرچه باطل‌باشد بخواند سپس بحث وانتقادی راکه دربارهٔ آن شده‌است ملاحظه فرماید .

۱ـ گفتار قاضی ابن‌العَرَبیّ :

قاضی ابوبکربن العَرَبیّ متوفای ۵۴۰هجری که ازعلمای اندلس بوده ضمن اینکه اظهارتأسف‌میکند که چرا امام‌حسین (ع) چنین‌قیامی

کرد ؟ میگوید :

«وَلَوْاَنَّ عَظیمَها وَابْنَ‌عَظیمِها وَشَریفَها وَابْنَ‌شَریفِهَاالْحُسَیْنُ‌وَسِعَهُ بَیْتُهُ‌اَوْضَیْعَتُهُ‌اَوْاِبِلُهُ وَلَوْجاءَ الْخَلْقُ یَطْلُبُونَهُ‌لِیَقُومَ‌بِالْحَقِ‌وَفی‌جُمْلَتِهِمْ اِبْنُ‌عَبّاسٍ وَابْنُ عُمَرَلَمْ یَلْتَفِتْ‌اِلَیْهِمْ وَحَضَرَهُ ما اَنْذَرَبِهِ‌النَّبِیُّ (ص) وَماقالَ فِی‌اَخیهِ وَرَاٰی اَنَّها خَرَجَتْ عَنْ اَخیهِ وَمَعَهُ‌جُیُوشُ الْاَرْضِ وَکِبارُالْخَلْقِ یَطْلُبُونَهُ فَکَیْفَ تَرْجِعُ اِلَیْــهِ بِاَوْباشِ‌الْکُوفَةِ ؟[1] .

اگرحسین‌بن‌علی که بزرگ این‌امت وپسر بزرگ امت وعالی‌ترین شخصیت‌امت وپسرعالی‌ترین شخصیت امت‌بود درخانهٔ خود مانده‌بود ویا به‌زراعت یادامداری پرداخته‌بود ، وبفرض اینکه مردم وحتی ابن‌عباس وعبدالله‌عمر ازاودرخواست‌میکردندکه قیام بحق‌کند ازآنان‌نمی‌پذیرفت وتوجه به‌فرمایش رسول خدا (ص) میکرد (که‌ازانگیزش فتنه بیم داده بود) وبخاطر میآوردکه رسول‌خدا(ص) ازصلح‌حسن‌بن علی ستایش‌کرده واگر باین‌نکته توجه میکردکه حسن‌بن‌علی باآنهمه نیروی نظامی که دراختیار داشت حکومت وخلافت را ازدست داد در اینصورت چگونه حسین‌بن‌علی‌میتواند بکمك اراذل واوباش‌کوفه خلافت‌را قبضه‌کند ؟ اگر حسین‌بن علی باین مطالب توجه میکرد چنین حادثهٔ تأسف آوری رخ نمیداد » .

۲ـ گفتار ابن خَلدُون :

ابن‌خَلدُون فیلسوف ومُؤرِّخ بزرگ اهل‌سُنّت متوفای ۸۰۸ هجری ضمن‌اینکه اهلیّت امام‌حسین (ع)را برای‌قیام وزعامت مسلمانان‌تصدیق

۱ـ العواصم من القواصم ص۲۳۲

میکند نظر میدهدکه ارزیابی امام دربارهٔ نیروی نظامی خویش دقیق نبوده است. اومیگوید:

«وَاَمَّا الْحُسَیْنُ فَاِنَّهُ لَمَّا ظَهَرَ فِسْقُ یَزِیدَ عِنْدَالْکَافَّةِ مِنْ اَهْلِ عَصْرِهِ بَعَثَتْ شِیعَةُ اَهْلِ الْبَیْتِ بِالْکُوفَةِ لِلْحُسَیْنِ اَنْ یَأْتِیَهُمْ فَیَقُومُوا بِاَمْرِهِ فَرَأَی الْحُسَیْنُ اَنَّ الْخُرُوجَ عَلَی یَزِیدَ مُتَعَیِّنٌ مِنْ اَجْلِ فِسْقِهِ لاسِیَّما مَنْ لَهُ الْقُدْرَةُ عَلَی ذٰلِكَ وَظَنَّهَا مِنْ نَفْسِهِ بِاَهْلِیَّتِهِ وَشَوْکَتِهِ فَاَمَّا الاَهْلِیَّةُ فَکَانَتْ کَمَاظَنَّ وَزِیَادَة وَاَمَّا الشَّوْکَةُ فَغَلَطَ (یَرْحَمُهُ اللّٰهُ) فیها[1].

اما دربارهٔ حسین باید بگویم: وقتیکه فسق یزید نزد همهٔ مردم زمانش ظاهرگشت پیروان اهل بیت پیغمبر(ص) درکوفه ازحسین‌بن‌علی درخواست کردند بکوفه برود وآنان درقیام برضد یزید یاریش‌کنند. حسین دید چون یزید فاسق است قیام برضد او واجب است خصوصاً برکسی‌که قدرت برقیام دارد و حسین بن‌علی گمان کرد هم اهلیت برای‌قیام دارد وهم قدرت. وگمان‌وی دربارهٔ اهلیت‌خود صحیح بودبلکه بیش ازآنچه شرط خلافت بود اهلیت داشت، ولی‌گمان‌وی دربارهٔقدرت خود اشتباه بودکه خیال‌کرد میتواند با نیروی نظامی خویش در قیامش پیروزگردد، خدایش رحمت‌کند».

۳ـ گفتار طنطاوی:

یکی ازکسانی که میگوید: حسین‌بن علی (ع) دربارهٔ ارزیابی

۱ــ مقدمهٔ تاریخ ابن خلدون ص۲۱۶.

قدرت نظامی خویش وسنجش نیروی حکومت دقت نکرد ، شیخ محمد طنطاوی مصری استاد دانشکدهٔ لغت عرب است. اودراین باره میگوید :

«اَخْسَنَ الْحُسَیْنُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ ظَنَّهُ بِمَنْ اِلْتَفُّوا حَوْلَهُ اَلَّذِینَ اَلْحَفُوا فِی اسْتِفْزازِهِ لِقِیامِهِ بِطَلَبِها وَلَمْ یَحْسَبْ لِصِرامَةِ الْاُمَوِیِّینَ وَ شِدَّةِ شَکیمَتِهِمْ حِساباً ، وَلَمْ یَسْتَعْرِضْ ما غَرَّرَ بِهِ الْعِراقِیُّونَ اَباهُ وَاَخاهُ فِیماسَبَقَ [۱].

حسین بن علی رضی‌اللّه‌عنه ازروی خوش باوری، بکسانیکه اطراف اوجمع شده بودند وشدیداً او را برای قیام وقبضه کردن خلافت تحریك وتشویق میکردند اطمینان پیدا کرد از اینرو قیام‌کرد، ولی از طرفی قدرت وشوکت بنی‌امیه وشدت عمل دستگاه حکومت را بحساب نیاورد، وازطرف دیگر فریبکاری مردم عراق راکه قبلا پدرو برادرش را فریب‌داده بودند ازنظر دورداشت» .

۴ـ گفتار عبدالوهّاب نجّار :

عبدالوهاب نجار استاد دانشگاه الازهر مصرهم در بارهٔ قیام امام حسین(ع) نظری شبیه نظر شیخ محمد طنطاوی دارد. او میگوید:

« مِنَ الظُّلْمِ اَنْ یُقالَ اَنَّ یَزیدَ اَشْخَصَ حُسَیْناً اِلَی الْعِراقِ فَاِنَّ حُسَیْناً ذَهَبَ اِلَی الْعِراقِ مُخْتاراً مُغْتَرّاً بِما جائَهُ مِنْ اَهْلِ الْعِراقِ وَبِما یَعْتَدُّهُ لِنَجاحِهِ مِنْ قَرابَةِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص)[۲].

۱ـ مجلهٔ رسالةالاسلام چاپ قاهره سال ۱۱ شمارهٔ ۱ ص۸۵

۲ـ پاورقی کامل ابن‌اثیرج۳ ص۳۱۸ طبع مصر۱۳۵۶

این ظلم است که کسی بگوید: یزید حسین بن علی را ناچار کرده است که بعراق برود زیرا حسین بن علی باختیار خود بعراق رفت و او از دوجهت فریب خورد:

۱ـ خیال کرد مردم عراق که دعوتش کرده‌اند دریاریش وفادار خواهند بود.

۲ـ خیال کرد قرابت بارسول‌خدا (ص) چنان مقام اجتماعی بوی داده است که میتواند دراین قیام پیروزگردد».

هـ گفتار خطیب :

محب‌الدین خطیب مصری اظهار نظر چند نفر ازکسانی راکه میخواستند امام حسین(ع) را از سفر عراق منصرف کنند وکوششی راکه دراین راه کردند نقل میکندآنگاه میگوید:

« فَلَمْ يُفِدْشَيْءٌ مِنْ هٰذِهِ الْجُهُوْدِ فِي تَحْوِيلِ الْحُسَيْنِ عَنْ هٰذَا السَّفَرِ الَّذِي كَانَ مَشْئُوْماً عَلَيْهِ وَعَلَى الإِسْلامِ وَ عَلَى الْأُمَّةِ الإِسْلامِيَّةِ إِلىٰ هٰذَا الْيَوْمِ وَإِلىٰ قِيامِ السَّاعَةِ وَكُلُّ هٰذَا بِجِنايَةِ شِيعَتِهِ الَّذِينَ حَرَّضُوْهُ بِجَهْلٍ وَغُرُوْرٍ وَرَغْبَةٍ فِي الْفِتْنَةِ وَالْفُرْقَةِ وَالشَّرِّ[1] .

این همه‌کوششی که این‌افراد خیرخواه برای منصرف‌کردن‌حسین ابن‌علی‌ازسفرکوفه‌کردند بی‌نتیجه ماند وسرانجام ، حسین اقدام بسفری کردکه برای خودش و برای اسلام و برای امت مسلمان تا امروز و تا روز قیامت زیان‌آور بودوهمهٔ این زیانها بسبب جنایتی بودکه شیعیان

۱ـ پاورقی «العواصم من‌القواصم» ص۲۳۱

وی‌مرتکب شدند زیرا شیعیان او بودند که از روی نادانی وغرور وحس فتنه انگیزی وایجاد شرواختلاف حسین‌بن‌علی را برای‌قیام وسفر عراق برانگیختند».

بدینگونه می‌بینیدکه محب‌الدین‌خطیب، بدبینی وانتقاد راتاچه پایه‌رسانده است!!!

این بودنمونه‌ای ازآنچه بعضی ازاهل سنت کـه دربارهٔ قیام امام حسین(ع)نظر انتقادی دارند نوشته‌اند واینك ما بحث‌وانتقاد خودرا در بارهٔگفتارآنان عرضه میکنیم:

درسخنان این پنج‌نفرکه نظرشان را دربارهٔ قیام امام حسین(ع) نوشتیم دونقطهٔ ضعف بچشم میخورد :

۱ـ اینان تجاوز حکومت یزیدرا نسبت بامام ازنظر دور داشته وتوجه‌نکرده‌اندکه عُمّال حکومت سرنیزه درهرچهـارمرحلـهٔ قیام امام باآنحضرت‌تهاجم کردند.

آنروزکه درمدینه بود برای تحمیل‌بیعت یزیدازوی‌سلب‌مصونیت کردندکه فرزند پیغمبر(ص) ناچار شد شبانه ومخفیانه باکمال ناراحتی ازمدینه هجرت‌فرماید.

وآنروزکه درمکه توقف داشت‌خطر تهاجم عمال حکومت نسبت بامام بقدری شدید شدکه آنحضرت نتوانست اعمال حج را انجام دهدو بسرعت ازمکه خارج‌شد[1] ودربیرون‌مکه نیز مورد تعقیب نظامیان‌مسلح حکومت‌قرارگرفت.[2]

۱ـ ارشاد مفید ص۱۹۹

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۸۹ وارشاد مفید ص۱۹۹

وآنروزکه مأموران مسلح عبیدالله‌زیادبریاست حُـرّبن‌یزید برای محاصره وجلب‌امام‌آمدنداز برگشتن سبط پیغمبر(ص) بحجاز جلوگیری کردندوآنحضرت را زیرنظر گرفتند وسرانجام برخلاف میل اودربیابانی بی‌پناهگاه فرود آوردند.

وآنروزکه درکربلا درمحاصرهٔ‌نیروهای تجاوزکار حکومت قرار گرفت‌هرچه فرزندپیغمبر(ص) برای‌جلوگیری ازبرخوردنظامی کوشش کرد تاآنجاکه‌درمذاکرات خود باعمربن‌سعدپیشنهادمراجعت به‌حجازکرد ولی‌عُمّال‌حکومت نپذیرفتندودرپایان‌کارفرمان جنگ راصادر کردندوبا تهاجم‌وحشیانه‌ای‌که به‌بیت رسالت‌کردند این فاجعهٔ وحشتناك رابوجود آوردند .

این‌نویسندگان اهل‌سنت چون تهاجم حکومت یزیدی‌را بحساب نیاورده‌انددردرك ماهیت‌قیام امام دچاراشتباه شده‌ونتوانسته‌یانخواسته‌اند تشخیص بدهندکه عامل اصلی‌این‌حادثهٔ خونین‌حکومت تجاوزکاریزیدی بوده‌نه‌حسین‌بن‌علی(ع) .

۲ـ نقطهٔ ضعف دیگری‌که درسخنان این‌نویسندگان هست‌اینست که‌آنان‌چون درزمانی پس‌ازوقوع‌حادثهٔ‌کربلا واقع شده‌اندآنچه‌دیده‌اند شکست‌ظاهری‌حسین‌بن‌علی(ع) است وازاینجا تصورکرده‌اند علت‌اینکه امام‌پیروزی‌نظامی حاصل نکرداینست‌که ازهمان روزی‌که تصمیم گرفت بکوفه برودنیروی‌نظامی‌بحدکافی نداشت درحالیکه‌چنین نیست.

بلکه امام حسین(ع)آنوقت که‌تصمیم گرفت بکوفه برود شرائط پیروزی نظامی برایش فراهم بود .

علاوه‌برمحبوبیت اجتماعی ولیاقت شخصی بی‌نظیری‌که آنحضرت

داشت ویزید نداشت.

این مطلب را ما در بخش اول بطوری توضیح دادیم که باخواندن آن توضیحات، خواننده بقدرت نظامی امام ایمان پیدا میکند و هرگز حاضر نمیشود بسخنانی ازقبیل اینکه:

حسین بن علی (ع) نیروی نظامی بحدکافی نداشت.

یا درمقایسهٔ قدرت خود با قدرت حکومت دقت نکرد. گوش فرا دهد. ما ازخوانندهٔ عزیز تقاضا میکنیم ازبخش اول، آن قسمتی را که مربوط به‌ارزیابی قدرت نظامی امام است باردیگر بخواند تا بداند این عده ازاهل سنت که خیال کرده‌اند امام حسین(ع) هنگامی که تصمیم گرفت بکوفه برود نیروی نظامی بحدکافی نداشت چگونه دچاراشتباه شده‌اند، وابن خلدون که میگوید: حسین بن علی(ع) درارزیابی قدرت ارتش خویش خطاکرد، چگونه خود درتشخیص حقایق تاریخی خطاکرده است.

پیرامون سخنان خطیب:

محب‌الدین خطیب چنانکه اشاره شد میگوید: «حرکت حسین بن‌علی برای خود اووبرای اسلام ومسلمانان تا روزقیامت زیان‌آور بود.»

مقصود محب‌الدین ازاین سخن چیست؟

آیا میخواهد بگوید: جنبش اصلاحی حسین بن‌علی (ع) که برای نجات اسلام ومسلمانان انجام داد زیان‌آور بود یا میخواهد بگوید: حادثهٔ کربلاوکشتن امام ویارانش زیان‌آور بود؟

اگرمیخواهد بگوید: اصل جنبش اصلاحی و قیام و اقدام امام حسین(ع)زیان‌آور بود دراینصورت باید بگوید: حرکت رسول‌خدا(ص)

برای جنگ احد وهمچنین حرکت امیرالمؤمنین(ع) برای جنگ صفین برای اسلام ومسلمانان زیان‌آوربود، زیرا درجنگ احد بیش ازهفتاد نفرازمسلمانان کشته شدندکه یکی ازآنان حمزهٔ سیدالشهداء بود و در جنگ صفین بیش از هفتاد هزارکشته شده وعمار یاسر در همین جنگ شهیدگشت.

آیا میتوان گفت: قیام فرزند پیغمبر(ع)که بمنظور زنده کردن سنت رسول خدا(ص) و ازبین بردن بدعتها بوده[1] برای اسلام زیان آور بوده است؟!

آیا میتوان گفت: حرکت حسین بن علی(ع) از مکه بکوفه که بمنظورامتناع ازپذیرش خلافت ضد اسلام یزید وتشکیل حکومت صد درصد اسلامی و نجات اسلام ومسلمانان انجام شده برای اسلام زیان‌آور بوده است؟!

اگرچنین باشد بایدگفت: همهٔ جنبش‌های اصلاحی که از طرف پیغمبران خدا وسایرمردان اصلاح‌طلب انجام شده زیان‌آور بوده است!!

این منطق را نه تنها هیچ مسلمانی نمیتواند بپذیرد بلکه هیچ انسان خیرخواه و اصلاح‌طلبی نمیتواند بپذیرد.

واگرخطیب میخواهد بگوید: حادثهٔ کربلاوکشتن امام‌حسین(ع) ویارانش برای اسلام زیان‌آور بوده است، دراینجا باید گفت: حادثهٔ کربلارا امام حسین(ع) بوجود نیاورد بلکه آنحضرت درمرحله سوم قیام برای جلوگیری ازجنگ و خونریزی کوشش فراوان کرد، و این عمال حکومت جنگ طلب یزیدی بودند که برخلاف رضای امام این حادثهٔ

۱ــ تاریخ طبری ج۴ ص۲۶۶

خونین را بوجودآوردند واین ضربتی بودکه حکومت یزید باسلام زدنه حسین بن علی علیه السلام.

گویا خطیب خیال کرده است حادثهٔ کربلا و کشته شدن امام حسین(ع) جزئی ازقیام آنحضرت وقسمتی از برنامه وی بوده است که حرکت امام را برای اسلام، زیان آور پنداشته است.

اگرخطیب بخواهد فاجعهٔ خونین کربلا وکشتن امام و یارانش را بحساب حسین بن علی(ع) بگذارد پس باید درمورد جنگ احد بگوید: پیغمبرخدا (ص) بود کـه کشته شدن بیش ازهفتاد نفرمسلمان را بوجود آورد !!!

ودرمورد جنگ صفین باید بگوید : امیرالمؤمنین (ع) بود که کشته شدن بیش ازهفتاد هزارنفرانسان وحادثهٔ شوم حکمیت و پیدایش خوارج را بوجودآورد !!!

اشتباه خطیب دراینست که آنچه راکه حسین بن علی(ع) بوجود آورد باآنچه راکه عُمّال حکومت یزید بوجودآوردند مخلوط کرده و توجه نکرده است که :آنچه را امام بوجودآورد عبارت بودازقیام و اقدام برای نپذیرفتن خلافت تحمیلی یزید و تشکیل حکومت اسلامی بـرای نجات اسلام ومسلمانان. وآنچه را عُمّال حکومت بوجودآوردند عبارت بود ازحادثهٔ خونین کربلا وکشتن امام و یارانش که طبق فرمایش امـام سجاد ضربت بزرگی بودکه باسلام زدند[1]، واثراین ضربت تا امروزباقی است.

۱ــ لهوف ص۱۸۰

خلاصهٔ بخش دوم:

دربخش دوم ماهیت قیام امام حسین(ع) مورد بحث واقع شد و روشن گشت که آنچه امام انجام داد :

دردرجهٔ اول ، امتناع ازبیعت یزید وارزیابی اوضاع سیاسی و نیروی نظامی خویش بود.

ودر درجهٔ دوم علاوه برامتناع و مقاومت ، اقدام برای تشکیل حکومت صددرصد اسلامی آنهم درشرائط کاملامساعد بود.

ودردرجهٔ سوم فعالیت برای جلوگیری از برخورد نظامی بود.

ودر درجهٔ چهارم پس‌ازتهاجم نیروهای تجاوزکار، مقاومت‌ودفاع افتخارآمیز بودکه بشهادت‌آنحضرت ویاران وفادارش انجامید . این بود ماهیت قیام امام‌که دراین بخش توضیح داده شد.

بخش سوم

مراحل قیام

يك قاعدهٔ عمومي و عُقَلائي:

تا اينجا علل وعوامل قيام امام حسين‌عليه‌السلام ، و ماهيت قيام دردو بخش مورد بررسي قرار گرفت.

اينك در بخش سوم ، مراحل قيام امام را بررسي ميكنيم:

بايد دانست آنجاكه مبارزه ، يك حق قانوني ووظيفهٔ عُقَلائي‌است بايد بمقتضاى حوادث زمان ومصلحت وقت انجام شود، ودرهروقتي بهر طوري‌كه بصلاح نزديك‌تراست عملي‌گردد. وشخص مبارز يا ملت مبارز

باید بطوردقیق نفع وضرررا ملاحظه‌کند ، و در درجــه اول لازم است طوری مبارزه کند که باهیچگونه ضررمالی وجانی روبرو نشود ، و در درجهٔ دوم ضرر مالی را تحمل کند وازضرر جانی بپرهیزد،ودردرجهٔسوم اگر هدفش ازجان عزیزتر است اقدام بجانبازی نماید . این یك قاعدهٔ عمومی وعُقَلائی است که مراعاتش درهمه‌جا لازم است .

رسول خدا (ص) نیزدرمبارزات خودهمیشه همین‌روش را داشته است، وازاینرو هنگامیکه درمکه وجود مقدس وی‌که بنیانگذارنهضت جهانگیر اسلام بود درمعرض خطرقرارگرفت مخفیانه ازشهرخارج شدو بغارکوه (غارثَوْر) پناه برد ، وپس از سه‌روز بمدینه هجرت فرمود زیرا هیچ ضرورتی نداشت که درمکه بماندوزدوخوردوخونریزی‌واقع شود .

ودرجنگ اُحُد در آغازکار که قدرت و قشون داشت جبههٔ دفاعی خود را تشکیل داد و آمادهٔ جنگ شد ولی هنگامیکه ضربت خورد و یارانش متفرق شدند اسلوب دفاع راعوض‌کرد و در مخفیگاه کوه پنهان گشت وحتی وقتیکه ابوسفیان ازطرف نیروهای تجاوزکارمشرکان فریاد زد : محمد زنده است یانه ؟ باصحابش فرمود : جواب ندهید که ندانند من زنده هستم .

بدینگونه آنحضرت جان خود را حفظ کرد تا در آینده انقلاب ملکوتی وانسانی اسلام را بثمر برساند .

چنانکه سابقاً اشاره شد پس‌ازتأمل‌کامل در مدارك‌تاریخی معلوم میشودکه حسین‌بن‌علی (ع) درطول‌پنج‌ماه ودوازده‌روز دوران قیام یعنی از هنگامیکه از مدینه خارج‌گشت تا وقتیکه شهید شد جنبش تاریخی

خود را در چهار مرحلهٔ مختلف انجام داده[1] ، و درهرمرحله‌ای تصمیم جدیدی گرفته ودرمبارزه ، اسلوب تازه‌ای انتخاب فرموده است.

مرحلهٔ اول :

مرحلهٔ اول قیام ، چهـارماه‌وده‌روز (از۲۸ رجب تا ۸ذی‌الحجة) طول کشیده زیرا امام حسین (ع) بنقل مشهوردوروز بآخرماه‌رجب‌مانده سال ۶۰ هجری ازمدینه خارج‌گشته‌وپس‌ازپنج‌روز راه‌پیمائی وارد مکه شده‌وروز ۸ذی‌الحجه ازمکه بسوی کوفه حرکت فرموده است .

امام حسین (ع) در مدت چهارماه‌وپنج‌روز از مرحلهٔ اول که در مکه توقف داشت حالت دفاعی بخود گرفته وطبعاً مراقب بودکه از طرف دستگاه حکومت مورد تهاجم واقع نشود . ومنظور آنحضرت این‌بودکه خلافت تحمیلی یزید را نپذیرد و علت نپذیرفتن خلافت یزید را برای مردم بیان فرماید و ضمناً اوضاع سیاسی عراق وقدرت‌نظامی خویش را ارزیابی کند تادرصورتیکه شرائط مساعد باشد خلافت‌اسلامی را بمرکز اصلی‌خودبرگرداند و ازاین راه، اسلام ومسلمانان را ازچنگال‌حکومت عدالت‌کش بنی‌امیه نجات بدهد .

بدیهی است از هنگامیکه امام‌حسین (ع) ازمدینه بمکه هجرت فرمود طبعاً ازطرف سازمان‌حکومت ، همهٔ‌کارهای آنحضرت را زیرنظر گرفتند و اوضاع واحوال وی را به‌یزید گزارش میدادند، واین وضع تا

۱ــ این چهارمرحله دراوائل بخش دوم توضیح داده شده است.

چهارماه وده روزادامه داشت.

حادثهٔ روز:

حرکت ناگهانی امام ازمدینه وپناهنده شدن آنحضرت بحرم خدا افکارعمومی را برانگیخت ومتوجه این مطلب کردکه حکومت جدیداز حسین بن‌علی(ع) سلب مصونیت کرده و اوناچارشده است ازوطن خود با خانواده‌اش خارج گردد و بمکه پناهنده شود. و بعلت شخصیت اجتماعی عظیمی که امام در بین مردم‌داشت درمیان ملت مسلمان خصوصاً شیعیان علی(ع) هیجان شدیدی بوجود آمد و مردمی که از اطراف کشور وسیع اسلامی بمکه میآمدند با عشق وعلاقهٔ فراوانی بخانهٔ فرزند پیغمبر(ص) میرفتند، وهردسته‌ای از مردم دربارهٔ مسائل مورد علاقهٔ خود سئوالاتی میکردند وجواب میشنیدند.

این اجتماعات مرتب درمکه درحضورامام تشکیل میشد وهرچه برمدت توقف آنحضرت افزوده میشد توجه مردم باین مسئلهٔ جدیدیعنی امتناع امام ازبیعت یزید بیشترمیگشت. وهمه میدانستند که تجاوز از طرف حکومت جدیدشروع شده‌وحسین بن‌علی(ع) نسبت بدستگاه‌حکومت درحال قطع رابطه ودفاع وامتناع بسرمیبرد.

خبراین جریانات توسط کاروانهائی که بمکه میآمدند بسایر شهرستانها منتقل میشد و هر روزی بیش از روز پیش منتشر میگشت، و بعنوان خبرروزدهن بدهن‌میگشت وبیش ازهرحادثهٔ دیگری جلب‌توجه محافل سیاسی راکرده بود.

آرزوی مردم:

خبرمرگ معاویه تازه منتشرشده بود و بتدریج بنقاط دور دست میرسید. بیست سال بودکه سلطنت تحمیلی واستبدادی معاویه روی‌سینهٔ ملت مسلمان سنگینی میکرد، اکنون‌که خبرمرگ این زمامدار جبار و خونخوارراميشنوند شادی‌وخوشحالی‌مخصوصی درخود احساس‌میکنند.

بعضی ازطبقات‌رنجدیدهٔ مردم،مخصوصاً شیعیان امیرالمؤمنین(ع) امیدوار بودندکه‌با مرگ معاویه تحولی دراوضاع سیاسی پدیدآیدومردم بتوانند نفس راحتی بکشند.

مردمی که‌بگوش‌خود می‌شنیدند وبچشم‌خودمیدیدندکه‌گویندگان جیره‌خوار معاویه، علی‌بن ابیطالب(ع) را برفراز منبرها لعن میکنند و برمعاویه‌درود میفرستند، این مردم خبرمرگ معاویه رابفال نیك‌گرفتند وآرزو داشتند این حکومت خفقان واختناق که با احساسات دینی‌مردم بازی میکند وبی‌اندازه براعصاب ملت فشار میآورد سرنگون گرددو حکومتی که نسخهٔ دوم حکومت‌عادلانهٔ علی(ع)باشد روی‌کاربیاید.

درمیان این‌طبقه ازمردم‌خبر خودداری امام‌حسین(ع)ازبیعت‌یزید ازمهیج‌ترین وارزنده‌ترین‌اخبار بشمار میرفت وامیدداشتندکه‌این جنبش فرزند پیغمبر(ص) منشأ تحولات ثمربخشی‌گرددوحکومت اسلامی‌ازاین شکل مبتذل ورسوا بیرون‌آید و بصورت حکومت عدالت‌گستر وآزادی بخش اصلی‌بازگردد، این بود آرزوی‌مردم .

جنبش کوفه :

این طبقه ازمردم‌که خواهان‌تغییر حکومت بودند درسراسرکشور

پهناور اسلامی وجود داشتند ولی درعراق وخصوصاً درکوفه بیشتر بودند زیرا مردم عراق عموماً دوستان امیرالمؤمنین(ع) بودندوکوفه درحدود چهارسال مرکز حکومت آنحضرت بود وبعلت مرکزیتی که داشت جمعی ازاصحاب رسول خدا (ص)وشخصیت‌های برجستهٔ سیاسی‌ومغزهای‌متفکر وصاحب‌نظر درآن سکونت داشتند .

این‌رجال متفکر بیش ازدیگران از حکومت استبدادی بنی‌امیه ناراحت بودند وبیش ازباقی طبقات ازطرف عمال حکومت معاویه رنج دیده وعذاب‌کشیده‌ومتحمل‌خسارات مادی ومعنوی شده بودند، وبیش‌از سایرمردم ازاینکه نام علی‌بن‌ابیطالب(ع) راروی منبرها بزشتی‌میبردند غضبناك بودند. فشارها وکشتارها وقانون شکنیها وحق‌کشیهای حکومت سیاه معاویه درروح این شخصیتهای برجسته غدهٔ دردناکی بوجودآورده بودکه‌آمادهٔ انفجارگشته بود. وچیزی‌که این غصه را شدیدتر واین غده را دردناك‌تر میکرد این بودکه این رجال صاحب‌نظر میترسیدند پس‌از معاویه‌پسر هرزه‌ونالایق اوزمام حکومت رابدست بگیردوباملت‌رنجدیدهٔ مسلمان مثل پدر دیکتاتور وخونخوارش یا بدتر ازاو رفتار کند.

این‌رجال متفکر اکنون‌که خبر مرگ معاویه را میشنوند دربارهٔ آیندهٔ حکومت اسلامی بیشتر فکر میکنند و بگفتگو می‌پردازندکه :

آیا پس ازمعاویه بازهم باید سلطنت‌ضداسلام‌بنی‌امیه ادامه‌داشته باشد ؟

آیا باید پسر معاویه باآن همه سوابق ننگین قدرت حکومت را بدست بگیرد وباسلب آزادی وسلب امنیت قضائی وسلب حقوق‌اجتماعی مردم‌برمسند سلطنت استبدادی تکیه بزند؟

آیا بازهم باید گویندگان مزدور برفراز منبرها، امیرالمؤمنین(ع) را درحضور شیعیان آنحضرت لعن کنند وکسی نتواند نفس بکشد؟

آیا بازهم بودجهٔ عمومی مملکت که ازجیب این مردم پرداخت میشود باید در انحصار عُمّال حکومت یزید که ازفئودالهای خون آشام هستند باشد وآنرا درراه اشباع شهوات خود مصرف کنند وطبقات‌محروم ملت بافقرومرگ‌تدریجی دست‌بگریبان باشند؟!

اینگونه افکار وگفتگوها مردم روشن‌بین کوفه را سخت بهیجان آورده وجنبش فکری‌کم نظیری درآنان ایجادکرده بود.

یك‌نامهٔ سیاسی:

بااینکه تشکیل جلسات سیاسی برضد حکومت وقت خطرناك‌بود وممکن بود تشنجی بوجود آورد وزحمتی فراهم‌کند بااینوصف‌درکوفه درمنزل سلیمان‌بن صُرَد خُزْاعی‌که ازصحابهٔ رسول خدا (ص) واز رجال باشخصیت‌کوفه بود جمعی ازپیرمردان دلسوز ورجال‌صاحب نظرتشکیل جلسه دادند ودراطراف مهم‌ترین مسئلهٔ روز یعنی سلب مصونیت ازامام حسین(ع) وپناهنده شدن‌آنحضرت بخانهٔ خداووظیفه‌ای که آنان دراین موقع حساس بعهده دارند سخنانی گفتند.

نتیجهٔ مذاکرات سیاسی‌آنان که‌منشأ تحولات آیندهٔ کوفه شد این بودکه نامه‌ای‌بامضای جمعی‌ازبزرگان‌کوفه برای امام حسین(ع)بنویسند ودراین موقع‌که کشور عظیم اسلامی سردوراهی قرار گرفته است فرزند پیغمبر(ص)‌را دعوت‌کنندکه بمرکز عراق بیاید ومثل‌پدرش‌امیرالمؤمنین (ع) درکوفه زمامداری‌ورهبری مردم‌را بعهده بگیرد.

بنظر رجال صاحب نظر کوفه حالا که حسین بن علی(ع) امنیت مسکن ندارد و بدین جهت درحرم خدا متحصن شده وظیفهٔ حتمی آنان است که بیاری وی بشتابند وتحت رهبری امام حکومت مستقلی تشکیل بدهند تا هم فرزند پیغمبر(ص) را ازخطرهای احتمالی حفظ کنند وهم خود آنان که ازحکومت بنی امیه رنج میبرند زیر سایهٔ امام حسین(ع) ازتجاوزات دستگاه حکومت خلاص شوند واز مزایای حکومت عدالت گستر حسینی بهرهمند گردند. وبهترین راه پشتیبانی از سبط پیغمبر (ص) اینست که آنحضرت رادرمرکز عراق مستقر سازند ونیروئی متشکل ازرجال آزادیخواه ومردمی که تشنهٔ عدالت اسلامی هستند بوجود آورند تا امام حسین (ع) باتکای آن حکومت نیرومندی تشکیل بدهد ودرمقابل حکومت منفور و لرزان یزید بایستد ودرآیندهٔ نزدیکی ریشهٔ حکومت ظالمانهٔ بنی امیه را بخشکاند ومردم مسلمان زیر پرچم حکومت حسینی ازمزایای عدالت اسلامی برخوردارشوند.

این رجال باشخصیت وعدالتخواه ضمن نامهای که برای امام حسین(ع) فرستادند وبامضای سلیمان بن صُرَد وحبیب بن مظاهر و جمعی دیگر ازرجال بزرگ کوفه بودعلل ناخشنودی وتنفر خود را ازحکومت بنی امیه بدینگونه شرح میدهند:

« اَمّا بَعْدُ فَالْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذی قَصَمَ عَدُوَّكَ الْجَبّارَ الْعَنیدَ الَّذی اَنْتَزٰی عَلیٰ هٰذِهِ الْاُمَّةِ فَابْتَزَّها اَمْرَها وَغَصَبَها فَیْئَها وَ تَأَمَّرَ عَلَیْها بِغَیْرِ رِضًی مِنْها ثُمَّ قَتَلَ خِیارَها وَاسْتَبْقیٰ شِرارَها وَجَعَلَ مالَ اللّٰهِ دُوْلَةً بَیْنَ جَبابِرَتِها وَاَغْنِیائِها فَبُعْداً لَهُ کَما بَعِدَتْ ثَمُودُ. اِنَّهُ لَیْسَ عَلَیْنا

إِمامٌ فَاقْبِلْ لَعَلَّ اللهَ يَجْمَعُنا بِكَ عَلَى الْحَقِّ[1] .

شکر خدا راکه دشمن جبّاروسرسخت شما (معاویه) راهلاك کرد، او باقهر وغلبه براین مردم مسلمان مسلط شد وقدرت حکومت را بدست گرفت وبودجهٔ عمومی کشور راغصب کرد وبرخلاف افکار عمومی ظالمانه برمردم سلطنت نمود. آنگاه نیکان‌راکشت وبدان را باقی گذاشت وخزانهٔ مملکت را درانحصارفئودالهاوجباران درآورد، هلاك باد معاویه‌چنانکه قوم ثمودهلاك شدند. مازمامدار ورهبر نداریم پس شما بشهر ما بیائید امید است‌خداوند ما را تحت رهبری آنحضرت برحق مجتمع سازد».

علل‌ناخشنودی وتنفر رؤسای کوفه ازحکومت پسر معاویه‌که در این نامه‌ذکر شده درچند جمله خلاصه میشود :

۱ـ معاویه با قهر و غلبه برخلاف میل مردم قـدرت حکومت را قبضه‌کرد .

۲ـ بودجهٔ عمومی را در انحصـار طرفـداران جبار وفئودال خود درآورد .

۳ـ نیکان وپاکان‌را که مخالف حکومت‌ظالمانهٔ وی بودندکشت.

۴ـ عناصر فساد را که پشتیبان حکومت وی بودند باقی‌گذاشت.

این بود مضمون نامه‌ای‌که‌پیشقدمان جنبش‌کوفه از روی اخلاص برای امام حسین (ع) فرستادند. مطالبی که این مردان آزموده درنامهٔ خود برای امام نوشتند اگرچه ازحلقوم رؤسای‌کوفه بیرون‌آمده واز قلم آنان صادر شده‌ولی این زبانحال اکثریت قریب‌باتفاق مردم‌عراق‌وحجاز

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۶۱، الامامة والسیاسة ج۲ ص۴، ارشاد مفید ص۱۸۲ ومقتل خوارزمی ج۱ ص۱۹۴

ویمن ومصر وسایر استانهای کشور پهناور اسلامی بود، زیرا ریشه‌های اصلی فسادها و بلاهائی‌که از طرف حکومتهای فاسد بجان مردم میریزد همین چهارچیز است :

۱ـ زمامداری وحکومت برخلاف افکار عمومی.

۲ـ مصرف‌کردن بودجهٔ مملکت در راه شهوات عُمّال حکومت .

۳ـ کشتن عدالتخواهان دلسوزکه خواسته‌های مـردم را منعکس میکنند.

۴ـ تقویت عناصر فسادی‌که پشتیبان حکومتند.

حبیب‌بن‌مظاهر وسلیمان بن‌صُرَدوهمفکران آنان‌که‌پس ازمشورت کامل این نامهٔ سیاسی رابرای امام حسین(ع) فرستادند میگویند: باین چهارعلتی‌که ذکر شد ملت مسلمان دیگر نمیخواهد ونمیتواند حکومت استبدادی وستمگستر بنی‌امیه را تحمل کند ومیل دارد اکنون‌که امام حسین(ع) براثر تجاوز دستگاه حکومت درحرم خدا متحصن‌گشته است بیاری آنحضرت بشتابد و نیروهای ملی را بکمك وی بخوانـد تا فرزند پیغمبر (ص) بـا پشتیبانی مردم در مرکز عـراق که مرکز ثقل شیعیان امیرالمؤمنین(ع) است مستقر شود ومردم‌بتوانند زیر سایهٔ او از اسارت حکومت سرنیزه خلاص شوند و از آزادی وعـدالت حکومت حسینی برخوردار گردند. این بود طرزتفکر بزرگان‌کوفه‌دربارهٔاین‌مسئلهٔ‌جدید.

عکس‌العمل امام :

ده روز از ماه رمضان[1] ویك ماه‌وهفت روز ازتوقف امام‌حسین(ع)

۱ـ ارشاد مفید ص ۱۸۲ والاخبارالطوال ص ۲۱۰

[illegible] گذشته بودکه اولین نامهٔ دعوت شیعیان‌وی ازکوفه رسید وپس‌از آن، نامه‌های پی‌درپی بمکه آمد تا اینکه بفاصلهٔ چند روزی نامه‌های فراوانی ازمردم کوفه بدست آنحضرت رسید.

البته این انتظارمیرفت‌که مردم عراق‌آنحضرت را دعوت‌کنندزیرا بعدازوفات حضرت مجتبی (ع) وی را دعوت‌کردند تا برضد معاویه‌قیام فرماید ولی نپذیرفت. ازاینروواین‌انتظار بودکه پس‌ازمرگ‌معاویه‌دوباره اورا دعوت بقیام کنند، چنانکه کردند.

امام پیش از دریافت نامه‌های دعوت دربارهٔمسافرت‌کوفه‌تصمیمی نگرفته بود، ولی اکنون‌که درخواستهای مؤکد ومکرر از مردم عراق‌در مورد تشکیل حکومت‌رسیده لازم است اوضاع سیاسی‌ونیروهای‌ملی‌کوفه را بطور دقیق ارزیابی نماید تا درصورت مساعد بودن شرائط، اقدام به تشکیل حکومت فرماید . از اینرو بطور محرمانه نماینده میفرستد تا اوضاع کوفه را بررسی‌کند وبه‌نمایندهٔ خود دستور میدهد که اگراوضاع کوفه مساعد است بمن‌گزارش بده واگر مساعدنیست فوراًمراجعت‌کن[1] .

مأموریت مسلم‌بن عقیل :

امام‌حسین(ع) پسرعم وشوهر خواهر خودمسلم‌بن عقیل را بعنوان نمایندهٔ مخفی‌وسری بکوفه‌میفرستد تا اوضاع‌آن شهررا ازنزدیک‌مطالعه کند وگزارش دهد.

مسلم در۱۵ ماه رمضان ازمکه خارج شده ودر۵ شوال واردکوفه میگردد[2] .

۱ــ الاخبارالطوال ص۲۱۰ ۲- مروج‌الذهب ج۲ ص۸۶

امام حسین(ع) جواب نامه‌های اشخاص را یك‌یك ننوشت بلكه یك نامهٔ عمومی برای همهٔ شیعیان خود نوشت تاهم این یك‌نامه جواب برای همه باشدوهم اسم شخص‌معینی برده نشودكه‌مبادا نامه بدست‌عمال حكومت بیفتد وباعث زحمت آن شخص شود ویاآن كسی كه نامه باسم اواست بردیگران افتخاركند و فزونی جوید. امام دراین نامه بمردمی كه آنحضرت را دعوت‌كرده بودند نوشت :

« مسلم‌بن‌عقیل پسرعم ومورد اطمینان من است، اورا بنمایندگی خود بكوفه فرستادم، اگر مسلم بمن‌بنویسدكه خردمندان شما همه‌براین عقیده هستندكه من‌برای زعامت شما بكوفه بیایم آنگاه بزودی بكوفه خواهم‌آمد[1] » .

حسین‌بن‌علی(ع) این عمل‌خردمندانه را میكندكه مبادانامه‌هائی كه مردم‌كوفه نوشته‌اند ازروی طغیان احساسات‌وغلبهٔ افكار افراطی‌باشد، ومبادا یك عده از افراد تندرو بدون فكرعاقبت‌كار، اقدام بچنین‌دعوتی كرده وموافقت دیگران راهم بافشار واصرار جلب نموده باشندكه اگر چنین باشد پذیرفتن دعوت‌آنان‌كاری عاقلانه‌نخواهد بود، ولی اگرعموم خردمندان واكثریت عظیم مردم خواهان زعامت امام باشند دراینصورت چون قدرت جدیدی برای تشكیل حكومت‌بوجودآمده تكلیف‌جدیدی برای‌آنحضرت بوجود خواهد آمد ، زیرا همانطور كه اگر قدرت نباشد تكلیف نیست اگر قدرت باشد تكلیف هست.

امام حسین (ع) برنامهٔ مسلم‌بن عقیل را براساس‌سه مطلب تنظیم میكند:

۱ــ ارشاد مفید ص۱۸۳

۱ـ تقوی. نمایندهٔ امام نباید دراین مأموریت یك قـدم از مرز تقوی وفضیلت منحرف شود زیرا اونمـایندهٔ شخصی است که خود مظهر تقوی‌وفضیلت است.

۲ـ کتمان برنامه. مسلم باید مأموریت خود را کامـلا محرمانه انجام دهدکه مبادا بین‌اووقوای‌دولتی تصادم واقع شود ومانع‌انجام‌وظیفهٔ اوگردد.

۳ـ لطف وملایمت. نمایندهٔ امام باید با مردم بالطف و ملایمت رفتارکند ونگوید: من نمایندهٔ حسین بن علی (ع) هستم وباید برمردم ریاست‌کنم وجلال وجبروت خودرا برخ ملت‌بکشم.

بدینگونه‌می‌بینیم امام‌مأموریت مسلم را براساس‌سه مطلب‌انسانی وعقل پسندتنظیم فرموده‌است : «اَمَرَهُ بِالتَّقْوٰی وَ کِتْمانِ اَمْرِهِ وَاللُّطْفِ.[۱] مسلم را بتقوی وکتمان برنامه ولطف وملایمت، فرمان داده‌است».

بنابراین مأموریت مسلم‌بن عقیل یك مأموریت اکتشافی محرمانه برای ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروهای نظامی امام و درصورت امـکان زمینه‌سازی برای تشکیل حکومت است .

چگونه این مأموریت را انجام داد ؟

مسلم‌بن‌عقیل‌که مردی‌شجاع وباتقوی‌ومورد اعتماد امام بودباهمهٔ زحمانی‌که درراه ، برای وی پیش‌آمد درحدود دوهزار کیلومتر راه‌بین مکه وکوفه رابسوی شمال شرقی‌طی‌کرد وپس‌از بیست‌روز بطورمخفیانه واردکوفه شد.

۱ـ ارشاد مفید ص۱۸۳

نمایندهٔ امام مأموریت سنگینی داردزیرا باید این کارهارا با تیزبینی ودقت کامل انجام‌دهد:

۱ـ یک‌خانه‌که مورد اطمینان باشدانتخاب کند ودرآن‌خانه‌انجام مأموریت خودرا بطور محرمانه شروع نماید.

۲ـ یک شبکهٔ ارتباط از افرادباایمان ومورد اعتماد خود بوجود آوردکه‌بوسیلهٔ این شبکه بامردم‌دیگر مربوط شود وبدینوسیله‌ازاوضاع داخلی‌کوفه اطلاع دقیق حاصل کند.

۳ـ باتیزهوشی مخصوصی مطالعهٔ خود را دراوضاع واحوال‌وافکار مردم شروع نماید.

۴ـ اسامی اشخاص را زود بخاطر بسپارد وافراد مختلف را زود بشناسدو بروحیات‌آنان پی‌ببرد.

۵ـ از میزان قدرت حاکم کوفه وشخصیت اجتماعی واسلوب‌کارو سختگیری یاملایمت او بطور دقیق مطلع‌گردد.

۶ـ بامشورت بزرگان کوفه مقداری بودجه و اسلحه وتجهیزات دیگر بطورآزاد وبا اختیار مردم بعنوان احتیاط وذخیره آماده کند.

بدیهی‌است از این پول، مسلم‌بن عقیل‌حتی یک‌دینار برای‌مخارج شخصی خودش اختصاص نمیدهد ونیزهزینهٔ زندگی‌خودرا برکسی‌تحمیل نمیکند، وحتی پولهائی‌راکه میخواهند بوی‌تقدیم‌کنند نمی‌پذیرد[۱]. واز این جهت درمدت دوماه وسه روز توقف خود درکوفه هفتصد[۲] یاهزار[۳]

۱ـ مقتل خوارزمی ج۱ ص۱۹۷

۲ـ ارشاد ص۱۹۶

۳ـ الاخبارالطوال ص۲۱۹

درهم قرض پیدامیکند .

مسلم بن عقیل باهمهٔ مشکلاتی که در کارش بود مأموریت سنگین خودرا با رعایت تقوی وملایمت بخوبی انجام داد وتا وقتیکه عُبَیْدالله زیاد بکوفه نیامده بود بانیروهای دولتی برخورد نکرد.

اوپس از آنکه درمدت قریب چهل روزاقامت خوددرکوفه اطمینان حاصل کرد که کوفه از هرجهت استعداد پذیرش امام حسین(ع) رادارد نتیجهٔ مطالعات خود را ضمن نامهٔ محرمانه‌ای بدینگونه به‌امام گزارش داد: «نیروی داوطلب برای تشکیل حکومت بحدکافی وجود دارد، وشهر کوفه از هرجهت آمادهٔ پذیرش شماست، بنابراین زودتر عازم کوفه‌شوید ودیگر درمکه توقف نفرمائید[1] ».

البته پیشرویهای مسلم بن عقیل تا وقتی بود که نعمان بن بشیر، حاکم کوفه بود، چون نعمان مردی ضعیف بود یا چنین مینمود و نمیتوانست یا نمیخواست دربارهٔ نمایندهٔ امام حسین(ع) زیادسختگیری کند. وبهمین جهت ازحکومت کوفه برکنار شد وعُبَیْدالله زیاد ۲۸ ساله[2] یا ۳۲ ساله[3] بجای وی منصوب گشت.

بازهم توقف :

مسلم بن عقیل روز ۱۵ ماه رمضان عازم کوفه شد وپنج روز ازمـاه

---

۱ ــ الاخبارالطوال ص ۲۱۹

۲ـ ابوالشهداء ص ۹۲

۳ـ تاریخ طبری جلد ۴ ص ۲۲۰ مینویسد: عبیدالله زیاد درآخرسال ۵۳ هجری درسن ۲۵ سالگی به‌استانداری خراسان منصوب شد، بنابراین درآخـر سال ۶۰ هجری که بحکومت کوفه منصوب شد ۳۲ سال داشته است.

شوال گذشته وارد کوفه گشت[1] و برای بررسی اوضاع کوفه یك ماه و هفت روز وقت مصرف کرد، و ۲۷ روز پیش از شهادتش یعنی ۱۲ ماه ذی‌القعده نتیجهٔ مطالعات خود را برای امام نوشت[2].

شاید بتوان گفت: پیك‌های عادی معمولا مدت ۱۲روز راه بین مکه وکوفه‌را طی میکرده‌اند زیرا آنگاه که مسلم‌بن‌عقیل ازمدینه بسوی کوفه رهسپارشد ودونفرراهنمای وی راه راگم‌کردند وازتشنگی مردندنامه‌ای بامام نوشت ومنتظرماند. دراینجا اوباید حداقل هشت روزتوقف‌کند تا نامه‌رسان وی بیش ازهشتاد فرسخ مسافت برود وبرگردد . با این‌وصف می‌بینیم‌وی پس‌از بیست روز واردکوفه شده است. بنابراین مسلم‌بن‌عقیل درحدود ۱۲ روز راه بین مکه وکوفه را طی‌کرده است. ازاینجا میتوان فهمید نامه‌ای‌که مسلم در۱۲ماه ذی‌القعده ازکوفه برای امام فرستاده در ۲۴ذی‌القعده بآنحضرت‌رسیده است. ولی بازهم می‌بینیم امام فوراً بکوفه حرکت نمیفرماید بلکه درحدود ۱۴روز دیگردر مکه میماند، چون حرکت امام حسین(ع) ازمکه بکوفه در۸ذی‌الحجة بوده[3] یعنی ۱۴روز پس ازآنکه نامهٔ مسلم بوی رسیده است.

اگراین حساب درست باشدکه امام پس از رسیدن نامهٔ مسلم باز هم درحدود۱۴ روز در مکه توقف فرموده[4] طبعاً این سؤال پیش میآید که پس ازرسیدن‌گزارش اطمینان‌بخش مسلم با اینکه اوسفارش‌کرده‌بود امام زودترحرکت‌کنند، چراآنحضرت فوراً حرکت نفرمود؟

۱- مروج‌الذهب ج۲ ص۸۶

۲- ارشاد ص ۲۰۱

۳- ارشاد مفید ص۱۹۸

۴- چون این‌حساب روی‌حدس‌وتخمین بودآنرا بصورت تردیدنوشتیم.

جواب:

دراینجا شاید بتوان گفت : به‌دوعلت پس ازرسیدن نامهٔ مسلم امام حسین(ع) فوراً بسوی کوفه حرکت نکرد:

۱ـ امام میتوانست درموسم حج با مردم مختلفی که ازاطراف کشور وسیع اسلامی برای انجام حج میآمدند تماسهائی حاصل کند ومذاکرات لازم راکه بهدف وی کمك میکرد باآنان بنماید ، و میتوانست در این تماسها مردم یمن وافریقا وآذربایجان وخراسان وسایر اقطاراسلامی را بطورکامل ازتصمیم خودآگاه سازد ودرتشکیل حکومت از آنان کمك بخواهد. وبدون تردید باآن محبوبیت بی‌نظیری که فرزند پیغمبرداشت افکارمردم مختلف بیش ازپیش بوی متوجه میشد، ودعوت آنحضرت را با خرسندی می‌پذیرفتند،ودراین صورت امام حسین(ع) با وضعی مطمئن‌تر وموقعی محکم‌تر بسوی کوفه حرکت میفرمود .

۲ـ شاید این نکته هم درنظرآنحضرت بوده‌که میخواسته است پیش از انجام حج بکوفه نرود تا وسیلهٔ تبلیغات سوء بدست دشمن ندهد ، و عمال حکومت نگویند: حسین بن علی(ع) برای طلب حکومت ازخانهٔ خدااعراض کرده‌واز انجام مراسم حج که از شعائر بزرگ اسلامی است سر باز زده است[1] .

ما میدانیم که امام حسین (ع) بیش از هرکس یزید و چاکران جان‌نثار او را میشناخت و باکمال احتیاط مواظب بود مدرکی بدست جیره‌خواران حکومت ندهد ووسیلهٔ حملات تبلیغاتی رابرای آنان فراهم

۱ـ اگرچه امام بعلت بروزخطریا علت دیگری اعمال حج را انجام‌نداد بلکه یك عمره بجاآورد وبسوی کوفه حرکت فرمود.

نکند، وازاینرو هرکاری میکرددلیل آنرا روشن‌میساخت وحتی نامه‌های مردم‌کوفه را بعنوان مدرك مسافرت عراق همراه خودآورده بود[1].

ومیدانیم‌که حکومت یزید در کمین بود از امام سوژه‌ای بدست آورد و با وسائلی‌که دردست داشت تبلیغات دامنه داری برضد حسین‌بن علی(ع) براه بیندازد و برای‌کوبیدن شخصیت فرزند پیغمبر(ص) علاوه برنیروی سرنیزه ازقدرت تبلیغات هم حداکثراستفاده‌را بنماید.

حکومت یزید همین مراسلهٔ امام راکه‌آنحضرت جوابی برای آنهمه نامهٔ مردم کوفه فرستاد یك مادهٔ تبلیغاتی مهمی قرارداد و صدای اعتراض خود را برضد امام بلندکرد.

نامهٔ تبلیغاتی خلیفه :

این عبارات ازمتن نامهٔ اعتراض آمیزی است که یزیدبن معاویه دربارهٔ مکاتبهٔ امام با مردم‌کوفه وروابط وی با آنان به‌ابن عباس نوشته است:

«وَاَمّا الْحُسَیْنُ فَقَدْ اَحْبَبْتُ الْاِعْذارَ اِلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ مِمّا کانَ مِنْهُ وَ قَدْ بَلَغَنی اَنَّ رِجالاً مِنْ شیعَتِهِ مِنْ اَهْلِ الْعِراقِ یُکاتِبُونَهُ وَ یُکاتِبُهُمْ وَ یُمَنُّونَهُ الْخِلافَةَ وَیُمَنّیهِمُ الْاِمْرَةَ وَقَدْ تَعْلَمُونَ ما بَیْنی وَبَیْنَکُمْ مِنَ الْوُصْلَةِ وَعَظیمِ الْحُرْمَةِ وَنَتائِجِ الْاَرْحامِ وَقَدْ قَطَعَ ذٰلِكَ الْحُسَیْنُ وَبَتَّهُ وَاَنْتَ زَعیمُ اَهْلِ بَیْتِكَ وَسَیِّدُ اَهْلِ بِلادِكَ فَالْقَهُ فَارْدُدْهُ عَنِ السَّعْیِ فِی الْفُرْقَةِ وَرُدَّ هٰذِهِ الْاُمَّةَ عَنِ الْفِتْنَةِ[2].

(ای ابن‌عباس) من دوست داشتم دربارهٔ کارهائی که از حسین‌بن

۱- ارشاد مفید ص۲۰۶

۲- تهذیب تاریخ ابن عساکرج۴ ص۳۳۰ وتذکره سبط ص۲۳۸

علی سرزده است برشما اهل بیت پیغمبر (ص) اتمـام حجت کنم . بمن گزارش داده‌اند که جمعی ازشیعیان حسین بن‌علی ازمردم عراق بااومکاتبه دارند وآنان بحسین نوید خلافت میدهند واوهم به‌آنان امید حکومت میدهد وشما میدانیدکه پیوند دوستی واحترام زیاد وخویشاوندی دربین ما وجود دارد واکنون حسین بن‌علی این پیوند را بریده است و تو (ای ابن‌عباس)که سرپرست اهل بیت وبزرگ مردم بـلاد خود هستی[1] لازم است حسین را ملاقات‌کنی واورااز ایجاد اختلاف بازداری ونگذاری این امت درفتنه بیفتد.»

بدینگونه می بینیم حکومت سرنیزه واختناق که از فرزند رسول خدا (ص) دروطنش سلب مصونیت‌کرده وآنحضرت بحکم اضطرار بحرم خدا پناهنده شده است ، اکنون‌که یك نامه درجواب آنهمه نامهٔ مردم کوفه فرستاده است اورا عامل فتنه واختلاف میخواند.

اگرامام حسین(ع) تسلیم بی‌قید وشرط یزید شود ودرردیف جیره خواران مزدور درآیدکسی برضداوتبلیغاتی نمیکند ولی چون‌ازپذیرفتن خلافت غیرقانونی پسرمعاویه خودداری‌کرده ودر فکر نجات دادن اسلام ومسلمانان است آشوبگروفتنه‌انگیزشده است!!! پرروئی وبی‌آبروئی‌تا این اندازه‌کسی ندیده است. اساساً شرم وحیا درقاموس زندگی‌بنی‌امیه مفهوم ومعنائی ندارد.

۱ـگویا یزید دراین جمله نسبت به‌امام حسین علیه‌السلام تعریضی‌دارد که ابن‌عباس را سرپرست وبزرگ اهل‌بیت خوانده است.

مرحلهٔ دوم:

حرکت ناگهانی امام:

شهرکوفه درانتظارمقدم امام‌حسین(ع) بهیجان آمده وهرچه روز بیشتر میگذشت بی‌صبری مردم زیادتر میگشت وهرچه ازمسلم بن‌عقیل در این‌باره چیزی می‌پرسیدند طبعاً میگفت: نامه‌ای برای امام نوشته‌ام که هرچه زودتر بکوفه بیاید ومنتظرم یا خودآنحضرت بیاید یا نامه‌اش برسد.

کوفه تقریباً در دوهزار کیلو متری شمال شرقی مکه قراردارد و بعلت دوری راه و نبودن وسائل ارتباط سریع نه‌ممکن بود اخبار کوفه بسرعت بامام برسد ونه ممکن بود مسلم بزودی اخبار مکه را دریافت کند. اگر مرتب پیکی رفت‌وآمدمیکرد شاید پس‌از حدود دوازده روز اخبارکوفه بمکه وپس‌از دوازده روز دیگر اخبار مکه بکوفه میرسید بنابراین اگرمسلم نامه‌ای برای امام مینوشت پس‌از۲۴روزوشایدهم بیشتر جواب آنرا دریافت میکرد.وهمین‌دوری راه ونبودن‌وسائل ارتباط‌سریع، مشکلات زیادی درراه قیام امام حسین(ع) بوجودآورد. وبهمین علت،

مکه خبرندارد[1] که پس ازانتصاب عُبَیْدُاللّهِ‌زیاد بحکومت‌کوفه‌چه تحولات جدیدی درآن‌شهر بوجودآمده‌و وظیفهٔ‌مسلم تاچه‌حد سنگین‌تر شده است.

وکوفه خبر ندارد که دولت یزید چه تصمیم جدیدی دربارهٔ امام گرفته واین تصمیم درحوادث‌آینده تاچه‌حدمؤثر خواهد بود.

مکه خبر ندارد که سخنرانی تهدیدآمیز عُبَیْدُاللّهِ‌زیاد در مسجد

جامع کوفه[1] وسختگیری بی‌اندازهٔ حاکم تازه نفس، کار را بر مسلم بن‌عقیل تاچه‌اندازه سخت ومردم راتاچد حد ناراحت کرده‌است.

وکوفه خبر ندارد که عمروبن سعید حاکم حجاز و امیر الحاج انتصابی‌ازطرف یزیدچه دستور ظالمانه و تکان دهنده‌ای دربارهٔ امام حسین (ع) دریافت کرده و مأمور شده است درایام حج آن دستور را اجراکند.

مکه خبرندارد که ابن‌زیاد بوسیلهٔ جاسوس مخصوص خود از مخفیگاه مسلم اطلاع پیداکرده[2] وبهمین زودی برای نمایندهٔ حسین(ع) خطر جدیدی پیش می‌آید.

وکوفه خبر ندارد که فرمان تازه‌ای ازطرف پسر معاویه‌صادرشده است که‌کار امام رادرمکه‌یکسره کنند.

مکه خبرنداردکه درهمان زمانیکه حسین بن‌علی(ع) میخواهدبرای مسافرت‌کوفه تصمیم بگیرد میزبان مسلم بن‌عقیل، هانی‌بن عُرْوَه‌بجرم پذیرائی ازمسلم ازحاکم‌خونخوارکوفه چوب میخورد وبا صورت‌مجروح وخون‌آلود زندانی میشود[3] ومسلم در برابراین تجاوز وظیفهٔ دیگری پیدا میکند.

وکوفه خبرندارد حسین بن‌علی(ع) اطلاع حاصل کرده است‌که جمعی ازتروریستهای مزدوروچاکران جان‌نثاریزید دستوردارند تحت رهبری حاکم حجاز درایام حج پسر پیغمبر (ص) را دستگیر یا ترور

۱- کامل ابن‌اثیر ج۴ ص۲۴
۲- کامل ج۴ ص ۲۷
۳- کامل ج۴ ص۲۹

کنند[1]. واز این جهت امام ناچار شده است همان روزی‌که مردم شروع به‌اعمال‌حج میکنند بسرعت ازمکه خارج شود.

مکه خبر ندارد درهمان روزی‌که حسین بن علی(ع) بسوی‌کوفه حرکت میکند نمایندهٔ اومسلم‌بن‌عقیل برای حمایت از هانی‌بن عُرْوَه و پیشگیری ازغافلگیرشدن‌قصرابن‌زیاد را محاصره میکند وفردای‌آن‌روز مسلم وهانی هردواعدام میشوند[2].

وکوفه خبر ندارد همان روزکه مسلم‌بن‌عقیل قصرابن زیاد را محاصره میکند امام حسین(ع) ازمکه خارج شده ومورد تعقیب نظامیان مسلح حاکم حجازقرارمیگیرد[3].

خلاصه درچند روزاوائل ماه ذی‌الحجة‌که درکوفه حوادث‌حادی درجریان بود، نه مکه ازحوادث‌کوفه خبرداشت و نه‌کوفه از آنچه در مکه میگذشت‌آگاه بود.[4] و بدون تردید اگرمکه و کوفه از حوادث یکدیگرآگاه بودند سیرنهضت امام طوردیگری بود.

حادثهٔ تازه‌ای‌که درمکه رخ داد وافکارمردم را بخود جلب‌کرد حرکت ناگهانی فرزند پیغمبر(ص) ازمکهٔ معظمه بود[5].

۱- تاریخ یعقوبی ج۲ ص۲۳۵

۲- کامل‌ابن‌اثیر ج ۴ص۳۵

۳- الاخبارالطوال ص۲۲۱

۴- ارشاد مفید ص۱۰۹ ولهوف ص۵۲. بی‌خبری مکه از اخبارکوفه و کوفه ازاخبارمکه ازاین جملهٔ لهوف استفاده میشودکه میگوید: «وَکانَ قَدْتَوَجَّهَ الْحُسَیْنُ (ع) مِنْ مَکَّةَ ... قَبْلَ اَنْ یَعْلَمَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ. آنگاه‌که امام حسین (ع) از مکه حرکت کرداز‌قتل مسلم آگاه نبود».

۵- ارشاد مفید ص۱۹۹

امام حسین(ع) همانطورکه درمدینه برادر خود محمدبن حَنَفیّه را مأمورکرده بود که جریانات سیاسی را بوی گزارش دهد[1] طبعاً در مکه هم بطورکامل مراقب اوضاع واحوال عُمّال حکومت بود وچندروز ازاول ماه ذی‌الحجة گذشته بودکه احساس‌کرد ممکن است خطرجدیدی ازطرف حکومت یزید متوجه وی‌گردد. واین خطرروز۸ذی‌الحجة خیلی جدی وشدید شد، زیرا حاکم حجاز (عمروبن سعید) همان روز هشتم ذی‌الحجة با نیروهای مسلح‌خود وارد مکه شد[2] وبا این وضع خطر ترور[3] یا دستگیرشدن[4] یا جنگ با نیروهای حاکم[5] برای امام یك خطر کاملا جدی ومحسوس بود.

حکومت‌خام وبی‌تدبیریزید دیگر نتوانست وجودحسین‌بن‌علی(ع) را درمکه تحمل‌کند وپس ازحدود چهارماه تصمیم‌گرفت‌کارآنحضرت‌را درهمان مکه یکسره‌کند ، ازاینروولازم بود امام زودترمکه را بسوی کوفه ترك نماید.

بسوی کوفه :

کاروان امام حسین(ع) اکنون پس ازچهارماه وپنج روز توقف‌در مکه ازآن شهرخارج شده وبطرف شمال شرق راه‌کوفه را درپیش‌گرفته است. وچون درایام توقف امام درمکه جمعی ازمردم بصره وحجازبآن

۱- مقتل خوارزمی ج۱ ص۱۸۸
۲- الامامة والسیاسة ج۲ ص۳
۳- تاریخ یعقوبی ج۲ ص۳۳۵
۴- ارشاد ص۱۹۹
۵- لهوف ص۵۵

حضرت ملحق شدند[1] اکنون کاروان سبط پیغمبر(ص) سنگین‌تر شده و بدستوروی بسرعت بسوی عراق میرود.

اکنون همهٔ فکر امام حسین (ع) اینست که هرچه زودتر بکوفه برسد، زیرا اگر در مکه میماند خطر قطعی بود پس باید از منطقهٔ خطر بسرعت دور شود و زودتر بکوفه برسد و با پشتیبانی نیروهای داوطلب و متشکل، حکومت آزادیبخش اسلامی را تشکیل بدهد.

چرا کوفه را انتخاب کرد؟

این فکر بمغز هر مؤرخی میآید که چرا امام حسین(ع) کوفه را برای مرکز تشکیل حکومت و پایگاه مقاومت انتخاب کرد با اینکه افراد متفکری مثل ابن‌عباس عقیده داشتند برای منظوری که امام دارد یمن که در نواحی جنوبی مکه است مناسب‌تر میباشد؟

ابن‌عباس وقتی که مطلع شد امام تصمیم دارد بکوفه برود بوی گفت: بنظر من یمن برای مرکز مبارزه و پیکار از کوفه بهتر است زیرا در یمن جمعی از شیعیان پدر شما هستند که از شما حمایت میکنند، علاوه بر این در یمن قلعه‌ها و کوهستانها و دره‌هائی هست که برای سنگرگیری و مبارزه مناسب است[2].

در اینجا باید گفت: کوفه بچند علت برای پایگاه مبارزه بهتر از یمن یا هرجای دیگری بود:

۱ـ کوفه از حسین بن‌علی(ع) رسماً دعوت کرده و آمادگی خود را

۱ـ ارشاد ص۱۹۹

۲ـ الاخبارالطوال ص۲۲۱

برای حمایت از آنحضرت اعلام داشته است، وبدون تردید، شهری که خود دردعوت پیشقدم شده برای مبارزه آماده‌تر است از شهری که امام بخواهد بطورابتدائی بدانجا برود.

۲ـ ازکوفه گزارش صحیح ازمسلم بن عقیل رسیده واوضاع آنجا خیلی روشن است و برای مبارزه آمادگی کامل دارد، ولی ازیمن هیچگونه اطلاع اطمینان بخشی دردست نیست وممکن است اگرامام بیمن برود فوراً ازطرف عمال حکومت دستگیرشود.

۳ـ تقاضاهای پی‌گیرمردم کوفه وظیفه‌ای برای امام حسین(ع) ایجادکرد وسبب شدکه آنحضرت تقاضای هیجده هزار وبنقل دیگری چهل هزار[1] ارادتمندرا بی‌جواب نگذارد واحساسات مردم را جریحه‌دار نکند، ودراین هنگام‌که دولت یزید ازامام سلب مصونیت کرده است هم ازعواطف دینی مردم برای هدف خود استفاده کند، و هم وظیفه‌ای را که افکارعمومی ووجود نیروهای داوطلب از نظرحمایت اسلام برای وی ایجادکرده است انجام دهد. وهستهٔ مرکزی نیروهای امام درکوفه بود نه دریمن یا جای دیگر.

باین سه دلیلی که ذکرشدکوفه ازهرشهردیگری مناسب‌تر بودکه امام برای تعقیب هدف خود در آنجا مستقرشود و حکومتی را تشکیل بدهدکه بحمایت اسلام برخیزد.

یك خبر ناگوار:

کاروان امام حسین(ع) شتابان بسوی کوفه میرفت، وآن راههای

۱ـ مثیرالاحزان ص۱۱ وتاریخ ابن کثیرج۸ص۱۶۱

طولانی وبیابانی را با اینکه زن و فرزند همراه کاروان بود بسرعت طی میکرد. چیزی که خیلی فکرامام را مشغول میکرد این بود که بتواند اطلاع صحیحی ازاوضاع کوفه حاصل کند. سابقاً اشاره شدکه آنحضرت ازبین راه نامه‌ای برای مردم کوفه توسط پیك مخصوصی فرستاد وآنانرا بجدیت وآمادگی بیشتری دعوت کرد[1].

پس ازفرستادن این پیك علاقهٔ امام باخبارکوفه بیشترشد زیراهم میخواست ازحال مسلم اطلاع جدیدی حاصل کند وهم ازوضع نامه‌رسان خودآگاه گردد وبدین علت میل داشت حتی ازرهگذرانی که از کوفه میآمدند کسب خبر کند.

امام حسین(ع) نزدیك منزل «زَرُوْد» مردی را دیدکه از طرف کوفه میآید ایستادکه اوضاع کوفه را ازوی بپرسد، آن مردکه دید امام با اوکاردارد راه خود راکج کرد وآنحضرت هم چون چنین دید ازوی صرف نظر نمود. دونفراز بنی‌اسدکه‌ازحج فارغ شده وهمراه کاروان امام بعراق میرفتندآن مرد را ملاقات کردند وازنسب وی سؤال نمودند معلوم شداو هم ازقبیلهٔ بنی اسد است. ازاوپرسیدند: ازکوفه چه خبرداری؟ گفت: من درکوفه دیدم که مسلم بن‌عقیل وهانی بن عُرْوَه راکشته بودندو بدنشان را دربازارروی‌زمین میکشیدند.

این دونفرمرداسدیّ میگویند: ما این خبررا ازآن مرددریافت کردیم وهمراه‌کاروان امام رفتیم تاآنکه شبانگاه درمنزل «ثَعْلَبِیّه» فرود آمد، همانوقت نزدآنحضرت شتافتیم وسلام‌کردیم وگفتیم: ماخبرتازه‌ای داریم اگرمایل هستید آشکارا بگوئیم و اگرنه، محرمانه. امام نگاهی

۱- تاریخ طبری ج۴ ص۲۹۷ وارشاد مفید ص۲۰۱

بما و باصحابش کرد وفرمود: ما چیزی از یاران خود پوشیده نداریم . گفتیم: آن مردی که شما دیروز بسوی وی رفتید تا ازاوچیزی بپرسید ما آنچه لازم بود ازاوپرسیدیم ، اوازقبیلهٔ ما و مردی راستگو و خردمند است، خبری که اوبما داد این بودکه میگفت : من ازکوفه بیرن نیامدم مگر بعدازآنکه دیدم مسلم بن‌عقیل وهانی بن عُرْوَه راکشته بودند و بدن آندورا دربازارروی زمین میکشیدند[1].

این خبرتلخ وتکان دهنده برادران‌مسلم وفرزندان‌اوراناراحت و پریشان وامام حسین(ع) را ناراحت‌تر وپریشان‌ترکرد ، توگوئی آتشی دردل امام‌برافروخت وجانش را مشتعل ساخت ، اوبقدری از این خبر کوبنده وشکننده‌ناراحت شدکه چند دفعه جملهٔ: «اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُوْنَ» را تکرارفرمود.

آیا برادران وفرزندان مسلم وخانوادهٔ امام تا چه اندازه پریشان شدند واین غصهٔ‌کشنده را چگونه تحمل‌کردند و آنان بامام چه گفتند، ودرجواب ازآنحضرت چه شنیدند ؟ خدا میداند .آنچه مسلم است این خبرازکوبنده‌ترین‌وسوزنده‌ترین‌وناگوارترین‌اخباری‌است‌که‌درطول این مسافرت بامام حسین(ع) وخاندانش رسیده است . علاوه براین ، معلوم نیست حالاکه نمایندهٔ امام باین سرنوشت‌گرفتار شده است پیکی که آن حضرت ازبین راه بکوفه فرستاد تا مردم را از آمدن پسر پیغمبر (ص) آگاه‌کند بچه روزی‌افتاده است؟

۱- ارشاد مفید ص۲۰۲ و۲۰۳

شورای صحرا :

خبرشهادت مسلم وهانی انقلاب عجیبی در فکر امام و اصحابش بوجودآورد زیرا مسافرت برای کوفه باطمینان نامهٔ مسلم شروع شد، آیا اکنون که مسلم کشته شده بازهم میتوان بکوفه امیدوار بود ؟ آیا دراین حال اگرامام بکوفه برود مثل مسلم گرفتارمیشود یا اینکه شخصیت عظیم آنحضرت مردم را جذب میکنند ونیروهای آماده نیز بکمك امام میشتابند واورا ازخطر تجاوز عُمّال حکومت مصون میدارند؟ آیا اوضاع کوفه بطور کامل منقلب شده وعُبَیدالله زیاد حاکم تازه نفس کوفه برنیروهای ملی مسلط گشته است؟ درصورتی که با این وضع رفتن بکوفه صلاح نباشد آیا برگشتن بمدینه یا مکه میسراست؟ آیا اگرامام حسین(ع) بمکه برگردد حاکم دیکتاتور حجاز دوباره نظامیان مسلّح خود را برای تعقیب آنحضرت نخواهد فرستاد؟

آیا اگر کاروان امام بمدینه برگردد ازتجاوز دستگاه حکومت محفوظ خواهد بود؟

حکومت یزید درمدینه ومکه ازفرزند پیغمبر(ص) سلب مصونیت کرد وازاین جهت او ناچارشدازمدینه شبانه ومخفیانه باناراحتی ونگرانی خارج شود، ودرمکه هم برای رهائی ازخطرزودتر حرکت نمود، و باز هم دربیرون مکه مورد تعقیب نیروهای حاکم قرارگرفت.

وضع عجیبی است! مسئلهٔ بغرنجی است! معمای پیچیده‌ای است! چه بایدکرد!! راه‌حل مشکل چیست؟!

امام حسین(ع) بحکم ضرورت دربارهٔ رفتن بکوفه یا برگشتن

بمدینه یا مکه مطلب را بمشورت گذاشت[1]. درآن بیابان حیرت‌زا، شورائی ازامام و همراهانش تشکیل شد، این شورای صحرا درحال پریشانی فکر و تهاجم غم واندوه ودرحالیکه غصه‌های متراکم گلوی اصحاب شوری را میفشارد باید دربارهٔ مسئلهٔ جدید نظر بدهد، و دربارهٔ مشکل‌ترین و پیچیده‌ترین مسئلهٔ سیاسی و نظامی رأی قاطع صادرکنند.

کاروان امام برسردوراهی است برود یا برگردد؟

برادران مسلم که پنج نفر بودند و نظرآنان در تصمیم شوری خیلی مؤثر بود بامام گفتند:

«قَدْجٰائَكَ مِنَ الْكُتُبِ مٰانَثِقُ بِهِ»[2] یعنی نیروهای ملی کوفه بطورداوطلبانه نامه‌های فراوانی دربارهٔ زعامت و تشکیل حکومت بشما نوشتند، و ما به‌پشتیبانی این جمعیت انبوه ومشتاق اطمینان داریم».

برادران مسلم بدین علت که نیروهای فشردهٔ امام در کوفه گوش بفرمان وآمادهٔ پشتیبانی وی بودند عقیده داشتندکه باید بکوفه بروند. آنان میگفتند: اگرما بکوفه برویم ازدوحال خارج نیست، یا چنانکه دلخواه ماست پیروزمیشویم که دراینصورت هم بمقصود خود میرسیم و هم انتقام خون مسلم را میگیریم، و یا آینکه ما هم مثل مسلم بشهادت میرسیم.

شاید برادران مسلم فکرمیکردندکه اگربمدینه یا مکه برگردند خطروگرفتاری حتمی است ولی اگربکوفه بروند بازهم امید موفقیت و پیروزی هست ودراینصورت بدون‌شك کارعاقلانه اینست‌که بکوفه‌بروند.

۱- ارشاد مفید ص۲۰۳، مقتل خوارزمی ج۱ ص۲۲۹

۲- الامامةوالسیاسة ج۲ ص۶

یك عده ازیاران امام بآنحضرت گفتند : شما مثل مسلم نیستید و شخصیت اجتماعی شماآنقدربزرگ است که اگر بکوفه وارد شوید نیروی عظیمی از مردم به‌پشتیبانی شما خواهد برخاست وباکمك این نیروهای ملی میتوانید بمقاومت بپردازید.[1]

آنچه یك عده ازاصحاب امام‌گفتند مطلبی صحیح وقابل قبول‌بود زیرا نیروهای داوطلب امام‌که پس ازقتل مسلم بلاتکلیف و بی‌سرپرست مانده بود اگرامام حسین(ع)آزادانه واردکوفه میشد تحت رهبری آن حضرت متشکل میشد بلکه جمعیت‌دیگری هم‌بعلت محبوبیت عمیق‌امام بوی ملحق میشدند ، ونیروهای بصره هم‌که امام حسین(ع) قبلا از آنان دعوت‌کرده وآماده بودند[2] به‌نیروهای‌کوفه می‌پیوستند ، در این صورت امید پیروزی‌کاملا بموقع بود، زیرا باکشته شدن یك نفرفرمانده یعنی مسلم‌بن‌عقیل شکست نیروهای امام قطعی نبود ، چون فرمانده حقیقی همهٔ نیروهای ملی عراق، خود حسین‌بن علی(ع) بود و با وارد شدن آن حضرت بکوفه امید این بودکه ارتش امام‌نیرومندترازسابق‌گردد یالااقل با همان وضع سابق هستهٔ مرکزی نیروهای حسینی را تشکیل دهد و آمادهٔ اقدام‌گردد، دراینصورت،عُبَیْدالله زیادکه مورد تنفرشدید مردم‌بود نمیتوانست ارتش حسین‌بن‌علی(ع) را درهم بشکنند.

نظری‌که برادران مسلم ویك عده ازیاران امام دادند مورد قبول آنحضرت واقع شد ودرآن شرائط ، بهترین نظرهمین بود زیرا باتوجه باینکه درمدینه ومکه ازفرزند پیغمبر (ص) سلب مصونیت کرده بودند

۱ـ ارشاد مفید ص ۲۰۳ ومقتل خوارزمی ج۱ ص۲۲۹

۲ـ لهوف ص۳۲ تا۳۷

ودرحجازحتی امنیت‌مسکن نداشت برگشتن بمدینه‌یا مکه‌آینده‌ٔتاریکی داشت ولی دررفتن کوفه این امید وجود داشت که بتواند با پشتیبانی نیروهای داوطلب بمقاومت بپردازد .

بنابراین صحیح‌ترین نظرهمان بودکه برادران مسلم ویك عده‌از یاران امام اظهارکردند وازاینرو مورد تصویب آنحضرت واقع شد . و بدینگونه شورای صحرا رأی قطعی خود را صادر کردکه باید بکوفه بروند وکاروان امام تصمیم‌گرفت راه خود را بسوی‌کوفه ادامه دهد.

يك نكته :

شاید بعضی افراد پیش خود فکرکنند چگونه ممکن است پس‌از شهادت مسلم بازهم امکان پیروزی برای امام باشد؟ .

ولی بایددانست‌افرادی‌که‌درآن‌زمان‌بوده‌اند بهتر‌ازما‌میتوانسته‌اند اوضاع واحوال آن‌زمان وامکان یا عدم امکان پیروزی را درك‌کنند.

برادران مسلم‌که درآن زمان ودرمتن جریانات سیاسی وارد بوده‌اند بطورصریح میگویند : برای‌ما دواحتمال وجود دارد : یامرگ ویا غلبهٔ بردشمن (ارشاد ص۲۰۳) دراینصورت افرادی‌که در این زمان زندگی میکنند نمیتوانند بگویند : پس از شهادت مسلم امکان پیروزی برای امام نبوده و نمیتوانند بگویند : ما اوضاع و احوال آن زمان را بهتراز‌برادران مسلم درك میکنیم.

ونیزاصحاب امام به‌آنحضرت‌گفتند : شخصیت شما از مسلم خیلی بزرگتراست واگربه‌کوفه بروید مردم بیش ازآنچه به‌مسلم توجه‌کردند بیاری شما خواهند شتافت.

اگردرآن محیط امیدی به‌پیروزی امام نبود چگونه اصحاب‌آن حضرت‌که درعمق جریانات سیاسی‌وارد بودند چنین سخنی را میگفتند؟

پس همین سخن اصحاب امام که از خردمندترین افراد بوده‌اند دلیل‌اینست‌که پس‌ازشهادت مسلم‌هنوزامید به‌پیروزی فرزند پیغمبر(ص) بوده است.

یك‌نامه و یك خبر :

کاروان امام حسین (ع) طبق تصمیم شُوْریٰ ، اول صبح از ثعلّبیّه بسوی‌کوفه رهسپار شد. قیافه‌ها گرفته و افراد کاروان نگران و دربارهٔ آیندهٔ خود بفکر فرو رفته وباپریشانی خیال براه خود ادامه میدهند . بین‌بیم وامید راه بین ثعلّبیّه تازُبالهٔ‌راطی کردند،آنگاه‌که بمنزل«زُبالَه» رسیدند پیکی‌ازکوفه رسیدکه نامه‌ای برای امام‌آورده بود. این‌پیك را محمدبن اشعث وعمربن سعد بدرخواست مسلم‌بن عقیل فرستاده بودند، چون‌مسلم‌آنگاه که دردست عُمّال‌حکومت‌گرفتارشد ازمحمدبن اشعث که مأمور دستگیری او بود درخواست‌کرد که جریان گرفتاری وسرانجام کار اورا باطلاع امام برسانند. وهمین درخواست‌را درمجلس عُبَیْدُاللّه‌زیاد ازعمربن سعدکرد[1]. طبق تقاضای مسلم‌این‌پیك بانامه‌ای‌بحضورامام‌اعزام شدکه درآن نامه جریان گرفتاری مسلم وقتل وی‌را نوشته‌بودند .

امام نامه را دریافت کـرد . مضمون نامه همـان خبری بود که آنحضرت درمنزل ثعلّبیّه ازآن دونفر مرد اسدی شنیده بود یعنی کشته شدن مسلم. ضمناً خود آن نامه‌رسان بامام‌گفت: پیك شما«قیس‌بن‌مُسْهِر

۱ـ ارشاد مفید ص۱۹۶ والاخبارالطوال ص ۲۲۳

صیداوی» را عمال حکومت دستگیر واعدام‌کردند. بارسیدن این نامه، شهادت مسلم که‌آن دومرد اسدی در منزل «ثعلبیّه» خبرآنرا داده بودند بیش‌از پیش‌قطعی شد[1].

دراینجا امام‌حسین (ع)آنگاه‌که نامه‌را خواند وتوسط نامه‌رسان ازقتل پیك خود آگاه شد مکتوبی نوشت ودستور داد برای مردمی که همراه آنحضرت بودند بخوانند ومضمون آن مکتوب چنین بود: «خبر ناراحت کننده‌ای بمارسیده است :

مسلم‌بن‌عقیل وهانی بن‌عُروَه وپیك مخصوص من‌کشته‌شده‌اند، اینك هرکس میل دارد میتواند بدون هیچ مسئولیتی برگردد[2]». امام این‌کار را بدانجهت کرد که میدانست جمعی از اعراب بیابان گرد که در راه بآنحضرت ملحق شده بودند در فکر پول وپلو بودند و خیال میکردند امام‌بشهری میرودکه مردم‌آن ازهرجهت‌آمادهٔ پذیرفتن فرمان‌وی‌هستند، برای اینکه این اعراب درکار خود بصیرت داشته باشند وضع کوفه را روشن‌کرد تا هرکس‌آمادهٔ فداکاری نیست برگردد .

پس‌ازآنکه مکتوب سبط پیغمبر(ص) خوانده شد آن افرادی که بامید سیرکردن‌شکم خود در راه بکاروان امام‌ملحق شده‌بودند ازهمانجا برگشتند[3].

یك برخورد دردناك :

کاروان غمگین وناراحت امام حسین (ع) که برای بار دوم خبر

۱ـ الاخبارالطوال ص۲۲۳
۲ـ ارشاد ص۲۰۳ وتاریخ طبری ج۴ص ۳۰۰
۳ـ الاخبارالطوال ص۲۲۳ وارشاد مفید ص۲۰۳

کشته شدن مسلم بن عقیل را شنید پس از دریافت خبر ناگوار دیگر یعنی کشته شدن پیك امام ، با نگرانی بیشتری بسوی کوفه حرکت کرد. کاروانی که پس از جُداشدن اعراب بیابان‌گرد سبك‌تر شده بود بدستور امام از منزل زباله آب فراوان برداشت و آن منزل را پشت سرگذاشت و بمنزل «بطنُ العقبَه» رسید ودرآن منزل طبق معمول برای استراحت فرودآمد. سپس بامدادان ازآن منزل نیز حرکت کرد وراه کوفه را پیش گرفت و شبانگاه درمنزل «شَراف» استراحت کرد. پس‌ازآن بهنگام‌سحر، بدستور امام از منزل شراف آب فراوان برداشت و بهنگام صبح کوچ کرد .

کاروان حجاز منزل شَراف را پشت سرگذاشت و بطرف شمال‌شرق بسوی کوفه پیش رفت وتا نزدیك ظهر راه‌پیمائی کرد . ناگاه یکی از همراهان بگمان اینکه نخلهای عراق را دیده و بمقصد نزدیك شده تحریك شد و «الله‌اکبر» گفت. ولی آنچه او دیده بود نخلهای عـراق نبود بلکه پرچمها وسرنیزه‌های نظامیان حُرّبن‌یزید پیشقراول قشون دشمن بود.

کاروان امام بدستورآنحضرت پیشدستی کرد ومحل «ذوحُسُم» را که درطرف چپ‌راه بود برای پناهگاه بتصرف درآورد ودرهمانجا فرودآمد وزنان و کودکان پیاده شدند.

اردوی هزار نفری سواران دشمن بریاست حُرّبن یزید ریاحـی رسیدند ودرمیان آفتاب سوزان در برابر توقفگـاه کاروان امام موضع گرفتند، آنگاه بدستور فرزند پیغمبر(ص) نظامیان واسبهای آنان بوسیلهٔ آب که بهترین تحفهٔ آن بیابان سوزان بود پذیرائی شدند.

سپس بهنگام ظهر مؤذن امام‌حسین (ع) اذان گفت، پیش‌ازنماز ظهر امام بپاخاست وخطبه‌ای ایراد کرد ودرضمن آن‌فرمود:

«ای مردم‌امن میخواهم دلیل حرکت خودرا بسوی کوفه درپیشگاه خداوبرای شما بیان کنم:من بسوی کوفه حرکت نکردم مکر بعدازآنکه نامه‌هاوفرستادگان‌شما آمدندوگفتند:ما رهبروزمامدار نداریم،توزهبری‌ما راپبذیر تا خدا بوسیلهٔ رهبری وزمامداری‌تو مارا برحق وراستی‌مجتمع سازد ، اینك من‌آمده‌ام پس اگر شما هنوز برهمان‌عقیده هستیدوبا من عهدوپیمان‌می‌بندیدکه دریاریم‌کوشا باشید در اینصورت‌به شهرشمامیآیم[1] واگر پیمان نمی‌بندید ودریاریم‌کوشا نیستید من از همینجا برمیگردم».

حُرّبن یزید واردویش در جواب امام سکوت کردند. آنگاه به مؤذن دستور داد اقامهٔ نماز بگوید و نماز جماعت بپاشد و هردو اردو به امام اقتداءکردند.

پس از پایان نماز امام به محل خود مراجعت فرمود وحُرّبن‌یزید هم به‌همانجائی که موضع گرفته بود برگشت و در خیمه‌ای که برایش زده بودند با بعضی ازهمراهانش استراحت کرد وسربازان وی در همان بیابان درجای خود بحالت آماده باش صف‌بسته وتوقف کردند و هریك افسار اسب خود را گرفت ودرسایهٔ اسبش نشست.

بهنگام نماز عصر دوباره مؤذن امام حسین(ع) اقامهٔ نماز گفت‌و هردوگروه نماز عصر را با امام خواندند پس از پایان نماز عصر فرزند پیغمبر (ص) بپاخاست وخطبه‌ای ایراد کرد ودوباره مطالبی‌را نظیرآنچه قبل ازنماز ظهر فرموده بود تکرارنمود .

۱ــ بدیهی است اینکه امام میفرماید : اگر بامن پیمان می‌بندیدکه‌دریاریم کوشا باشید به شهر شما میآیم میخواهد اگر ممکن باشد حربن یزید و اردوی او رابسوی خودجلب‌کند تادرمبارزه‌باحکومت یزید باآنحضرت‌همکاری‌کنند.

فرمانده نظامیان در جواب امام گفت : بخدا قسم من نه ازاین نامه‌ها خبر دارم و نه از این فرستادگـان. امام حسین (ع) دستور داد نامه‌های‌مردم‌کوفه راپیش روی‌اوریختند. حُرّبن یزیدگفت: ما ازکسانی که نامه نوشته‌اند نیستیم وضمناً دستور داریم شما را بکوفه جلب کنیم‌و نزد امیر ببریم[1].

وه! که این برخورد حسین‌بن‌علی(ع) با حُرّبن‌یزید چقدر برای امام وهمراهانش دردناك وناگوار است!

آه !که تحمل‌این حادثه برای خاندان پیغمبر (ص) تا چه‌اندازه تلخ ودشوار است! این‌مردکه بفرماندهی‌هزارسوار مسلح باستقبال‌فرزند پیغمبر(ص) آمده میگوید : من‌مأموریت دارم که شمارا زیر نظر گرفته بکوفه جلب‌کنم ونزد امیر«عبیدالله‌زیاد» ببرم. اوه!که شنیدن این‌سخن برای سامعهٔ امام تاچه‌حد سنگین وناراحت‌کننده است!

نقطهٔ تحول :

امیر عراق ، عُبَیدالله‌زیاداست، وقدرت‌حکومت این استان‌بزرگ با اختیارات وسیع حکمرانی درقبضهٔ این مرد (یا نامرد) بی‌عاطفه و بدسابقه است و زمام اختیار این منطقهٔ پهناور خاورمیانه که از سواحل خلیج فارس تا ری وگرگان و همدان کشیده شده بدست این عنصر فساد افتاده است .

اسلوب حکومت وی اسلوب‌حکومت فردی و دیکتاتوری ونسخهٔ دوم حکومت مرکزی شام است، وبراساس سلب همهٔ آزادیها وهمهٔ‌حقوق

۱ـ ارشاد مفید ص۲۰۵و۲۰۶ والاخبارالطوال ص۲۲۴

اجتماع استوار شده و بهیچ قانونی احترام نمیکند و هیچگونه سازمان قضائی را به‌رسمیت نمی‌شناسد. اساساً درمنطق این حکومت، قانون ودستگاه قضائی یعنی ارادهٔ پسر زیادبن ابیه وپسر معاویة بن ابی‌سفیان ودلیل این منطق ، جسدهای بدارآویخته وسر نیزهٔ برنده وزندانهای پراز بی‌گناهان وآزادگان است .

پسرزیاد باکشتن فرستادهٔ امام حسین دربصره[1]

وکشتن نامه‌رسان آنحضرت درکوفه[2]

وکشتن مسلم‌بن‌عقیل نمایندهٔ حسین‌بن‌علی(ع)[3]

وکشتن پیرمرد نودساله‌هانی‌بن‌عُرْوَه رئیس قبیلهٔ مراد[4].

وکشتن جمعی‌از بزرگان کوفه‌بجرم‌اینکه مخالفان یزید رامعرفی نکرده‌اند[5].

وبا سلب امنیت مسکن از مردم کوفه[6]. وبا سلب امنیت قضائی . وبادادن پول بیحساب خزانهٔ مملکت به‌چاکران جان نثاریزید واشراف کوفه[7] .

پسرزیاد با این جنایتهاو قساوتها اوضاع‌کوفه را دگرگون‌کرده‌و بر نیروهای‌آزادیخواه که آمادهٔ پشتیبانی از امام‌حسین(ع) بودندمسلط گشته و برای خوش رقصی درانجام مأموریت‌وبرای‌اینکه کدورت‌خاطری

۱ـ تاریخ طبری ج۴ص ۲۶۶

۲ـ ارشاد مفیدص۲۰۳

۳و۴ـ ارشاد ص۲۰۳

۵ـ نفس‌المهموم ص۴۹

۶ـ ارشاد ص ۱۹۳

۷ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۶

که خلیفهٔ صددرصد قانونی !!! ازوی‌داشت به‌خشنودی مبدل شود[1] چنان اختناق شدیدی‌بوجود آورده‌وچنان براعصاب ناراحت مردم فشارمیآورد که هیچکس جرأت نفس‌کشیدن ندارد.

همهٔ راهها را تحت مراقبت شدیددرآورده‌وحصین‌بن‌نمیر(یاتمیم) رئیس انتظامات کوفه را بانیروی کافی بقادسیه که تا کوفه پانزده فرسخ فاصله دارد[2] فرستاده است تا راهها را بشدت‌کنترل کندوزیرنظربگیرد. وحُرّبن یزید ریاحی را از قادسیه که در مرز عراق واقع‌شده‌فرستاده‌اند تا امام را در راه حجاز دستگیرکند وبکوفه نزد امیر عراق ببرد.

اکنون حُرّبن یزید پیشقراول نیروهای ابن زیاد در مقابل امام حسین(ع) موضع‌گرفته ومیگوید: من مأموریت‌دارم شمارا بکوفه‌جلب کنم وتسلیم امیر عراق، عُبَیْدالله‌زیاد بنمایم.

اینجا نقطهٔ تحول فکری امام وتغییر برنامهٔ آنحضرت و هنگام شروع مرحلهٔ سوم قیام‌است.

مرحلهٔ اول این بود که امام بمکه هجرت فرماید و به‌بررسی اوضاع سیاسی وارزیابی نیروهای خویش بپردازد.

ومرحلهٔ دوم این بود که چون امام درکوفه نیروی‌کافی داشت بآنجا برود وحکومت مستقلی برای نجات اسلام تأسیس‌نماید.

وپس ازرسیدن خبرقتل مسلم‌بن‌عقیل هم اگرچه امیدواری‌بکوفه کمتر شد ولی بازهم کوفه نسبت بمکه ومدینه ترجیح داشت.

اماکنون اگر امام زیر نظر نیروهـای مسلح دشمن بکوفه برود

۱ــ ابوالشهداء ص۹۳

۲ــ الحسین فی‌طریقه الی‌الشهادة ص ۴۹

هیچگونه امیدی بکوفه نیست زیرا مسلم شده‌است که‌قدرت نظامی‌ومالی دردست حاکم‌خونخوار عراق است ورجال مؤثروبانفوذکوفه جمعی‌کشته وجمعی زندانی‌گشته وطبقات دیگر مردم هم جرأت‌ندارند نفس‌بکشند.

بازدراینحال هم اگر امام حسین(ع) بطورآزاد وارد کوفه میشد ممکن بود قسمتی ازنیروهای ملی‌که شهامت بیشتری داشتند بکمك‌آن حضرت بشتابند. ولی حُرّبن یزید میگوید: من باید حسین‌بن‌علی(ع) را بکوفه جلب‌کنم وتسلیم حاکم نمایم. ومسلم است‌اگر امام خلع‌سلاح شود وزیرنظرسربازان مسلح وارد کوفه وتسلیم ابن‌زیاد گردد هیچکس برای پشتیبانی‌آنحضرت ازجای خود تکان نمیخورد.

بنابراین امام حسین(ع) دراینجا باید برنامهٔ خودرا طور دیگری تنظیم کند.

مرحلهٔ سوم:

برنامه‌ای‌که حسین‌بن‌علی(ع) بمقتضای مصلحت وقت تنظیم‌فرمود این بودکه‌آنچه ممکن است کوشش‌کندکه با این وضع بکوفه نرود. و ازاینجا اقدامات امام بصورت دفاع خالص درآمد و دیگر فکر تشکیل حکومت‌دربین‌نبود.

برنامهٔ مرحلهٔ سوم درست بعکس برنامهٔ‌مرحلهٔ دوم است‌زیراامام درمرحلهٔ دوم همهٔ نیروی خود را بکار بردکه هرچه زودتر بکوفه‌برسد. ولی‌دراین‌مرحله‌تصمیم دارد همهٔ‌نیروی خود را بکاربردکه به‌کوفه نرود.

این تصمیمی است‌که امام پس از ایراد دوخطبه در برابر نیروی دشمن وپس ازمذاکرات‌لازم که با فرمانده نیرو کرد اتخاذ فرمود. واین برنامه‌ای است‌که بعد از نماز عصر هنگامیکه‌ازقانع کردن حُرّبن‌یزیدو سربازان وی مأیوس شد تنظیم نمود. و بدینگونه قیام امام حسین (ع) وارد مرحلهٔ سوم شد .

دستور مراجعت :

پس‌از مذاکراتی که بعداز نماز عصر بین امام وحُرّبن‌یزید شد و «حُرّ» بی‌پرده گفت : من باید شمارا بکوفه جلب وتسلیم امیرنمایم ، امام حسین (ع) بیاران خود دستور داد زنان وکودکان‌را سوار کنند وآمادهٔ حرکت نمایند . حُرّبن‌یزید می‌بیندکاروان امام‌آمادهٔ حرکت‌میشود ولی نمیداندکه میخواهد بچه طرفی حرکت کند او به نظامیان خود دستور آماده‌باش‌داد ومنتظر ماند ببیندکاروان حسین‌بن‌علی(ع) چه قصدی‌دارد ؟

آنگاه‌که کاروان امام‌آمادهٔ حرکت شد آنحضرت دستور داد سر مرکب‌هارا بسوی حجاز برگردانند و پشت بکوفه بطرف جنوب غـربی حرکت نمایند . کاروان امام روبه حجاز بحرکت درآمد . حُرّبن یزید که یقین کرد امام مراجعت میکند به سربازانش دستورداد از برگشتن کاروان حسین بن‌علی (ع)بحجاز جلوگیری کنند و آنرا بسوی کوفه باز گردانند[1] .

عمدهٔ فکر امام اینست‌که درحال حاضر ازشر کوفه و شر دشمن خلاص شود، آنگاه دربارهٔآینده‌که آیاباید بمدینه یامکه یاجای‌دیگر

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۴ وارشاد مفید ص۲۰۶

منتقل شود تصمیم بگیرد .

ضمناً آنحضرت بااین دستورجدی که دربارهٔ برگشتن کاروان‌صادر کرد به حُرّبن یزید میفهماند که امام باتمام قوا ازجنگ پرهیزمیکند ، وشایسته‌است این‌مرد صلح و اصلاح را آزاد بگذارند و اگر خواست مراجعت‌کند مزاحم‌وی نشوند .

کاروان‌امام هنوز بقادسیه که درمرز عراقاست نرسیده‌بود [1] یعنی درحوزهٔ مأموریت ابن زیاد وارد نشده بود ، و اگر آنحضرت در حوزهٔ مأموریت ابن‌زیاد وارد نمیشد دیگر ابن‌زیاد وظیفه نداشت اورا تعقیب کند ، ودراینصورت یزیدبن معاویه هم نمیتوانست اورا مؤاخذه کندکه چرا حسین بن‌علی(ع) راتعقیب نکردی ؟ خود ابن‌زیاد هم‌وقتیکه مسلم را بحضوروی آورده بودندگفت : « وَ اَمَّاالحُسَیْنُ فَاِنْهُوَلَمْ‌یُرِدْنٰا لَمْ نُرِدْهُ [2] اگرحسین باما کاری نداشته باشد مابااو کاری نداریم » .

ولی معلوم نیست حُرّبن‌یزید چرا بااینکه امام میخواهد برگردد آنحضرت‌را آزادنمیگذارد ؟ آیا حُرّ دستور داشته‌است امام‌را درهرجا یافت اگرچه خارج مرز عراق‌باشد بکوفه جلب‌کند؟ وآیا دستور داشته حتی‌اگرآنحضرت از سفر کوفه منصرف شود و بخواهدبرگردد اورا رها نکند ؟ مانمیدانیم . فقط میدانیم اگر حربن یزید دراین موقع حساس باین نکته توجه میکردکه اگر امام برگردد ومزاحم حکومت ابن زیاد نباشد دیگر جاندارد ابن زیاد اورا تعقیب کند ، اگر او به این نکته توجه میکرد شاید آنحضرت را آزاد میگذاشت تا بحجاز برگردد .

۱ــ تاریخ طبری ج ۴ص۲۹۲ و۳۰۲

۲ــ ارشاد ص۱۹۶

ولی حُرّبن یزیدباین نکته توجه نکرد .آیااو خبرنداشت که ابن زیاد گفته‌است : اگر حسین باما کاری نداشته باشد ماباو کاری نداریم ؟ خدا میداند .

بدون تردید بسیاری ازمشکلاتی‌که در کار مردم پدید میآید از بی‌فکری مأموران بی‌تدبیراست‌که دراطراف هرحادثه ومشکلی باندازهٔ کافی تأمل وعاقبت اندیشی نمیکنند وباخونسردی و متانت باآن حادثه روبرو نمیشوند وآن مشکل‌را باسرپنجهٔ تدبیر نمیگشایند و میخواهند پیش‌از نیروی عقل وفکر بانیروی نظامی آن‌مشکل‌را حل‌کنند وازاین جهت گاهی خسارتهای فراوانی ببارمیآورند وباشکستهای معنوی‌بزرگی روبرو میشوند . ودر حل مشکلات بین‌المللی نیز گـاهی همین خطای بزرگ پیش میآید وجهانی بخطر وزحمت میافتد .

حُرّبن یزید دراینجا پیش‌از آنکه ازنیروی عقل وفکر استفـاده کند ازنیروی نظامی استفاده کرد ، واین خطای بسیار بزرگـی بود که این فرمانده مرتکب شد چنانکه خودش در روز عاشوراء باین خطـای بزرگ اعتراف‌کرد وبامام‌عرضه‌داشت : من‌بودم‌که نگذاشتم شمابرگردید وبرای جبران خطای‌خود جانش‌را فدای آنحضرت کرد .

حُرّبن یزید بنظامیان خود فرمان‌داد از مراجعت کاروان امام به حجاز جلوگیری کنند. واردوی دشمن بدستور فرمانده خود در مقابل کاروان پسرپیغمبر(ص)صف بست وبشدت‌ازبرگشتن‌کاروان‌جلوگیری‌کرد.

چه حادثهٔ عجیبی‌است ؟! چه‌مشکل دردناکی‌است ؟! چه‌پیش‌آمد تأسف آوری است ؟!

فرزندپیغمبر(ص) باکاروانی‌که حامل‌زنان وکودکان‌است میخواهد

بخاطر حفظ مصالح اسلام ازمنطقهٔ خطر و تصادم دور شود و از جنگ پرهیز کند، ولی او را آزاد نمیگذارند!

سبحان‌الله! زمین بااین وسعتش برفرزند رسول خدا (ص) تنگ شده‌است! چه بایدکرد؟ نه امام حسین (ع) مردی‌است‌که تسلیم دشمن شود، ونه حُرّبن‌یزید مأموری است‌که مشکل را باسرپنجهٔ تدبیر حل کند و امام را آزاد بگذاردکه برگردد.

کاروان سبط پیغمبر (ص) زیربرق آفتاب سوزان بلاتکلیف مانده وزنان وکودکان خاندان امام ازیکطرف ازگرمی آفتاب ناراحتند، واز یکطرف ازبلاتکلیفی رنج میبرند. وسربازان دشمن غرق‌اسلحه درجلو کاروان امام صف‌کشیده و از برگشتن آن بسختی جلوگیری میکنند.

امام از این ممانعت و سختگیری که کاری سفیهانه بود بسیار ناراحت‌شد وبالحنی تندوخشن بفرمانده نیروبانگ‌زد: «ثَكِلَتْكَ اُمُّكَ ما تُريدُ! مادرت بماتمت بنشیند میخواهی چه‌کنی؟»

حُرّبن‌یزید: میخواهم شما را بکوفه جلب و تسلیم امیر نمایم.

امام: من تسلیم تو نمیشوم.

حُرّ: من ترا رها نمیکنم.

امام: من تسلیم تو نمیشوم.

حُرّ: من ترا رها نمیکنم.

امام: من تسلیم تو نمیشوم.

حُرّ: من ترا رها نمیکنم[1].

وضع بی‌سابقه وناراحت‌کننده‌ای است. حُرّبن یزید گیج شده و

۱- ارشاد مفید ص۲۰۶

تکلیف خود را نمی‌فهمد ازطرفی مأمور بجنگ نیست وخودش هم‌طبعاً جنگ‌طلب نیست ، واز طرفی امام‌حسین (ع) تسلیم اونمیشود ونمیتواند تسلیم اوشود وازسوی دیگراین فکرو تدبیر را نداردکه امام را آزاد بگذارد تا بحجاز برگردد .

یا این فکردرمغزاین فرمانده نبود و یا در آن شرائط غیر عادی دست‌وپای خودراگم‌کرده ونمیتوانست تدبیرصحیحی بیاندیشد ، و شاید ترس از سلب مقام و قطع حقوق هم بسرگردانی وی کمك میکرد .

پیشنهاد حُرّبن یزید :

تنها تدبیری که‌حُرّبن یزید دراین موقع حساس توانست بیاندیشد این بودکه‌گفت : پیشنهاد میکنم: شما راهی‌را انتخاب‌کنیدکه نه بکوفه برود و نه بمدینه برگردد تا من به امیرعراق بنویسم وببینم چه‌دستوری میدهد ؟ وشماهم‌اگرمایل باشید به‌یزید یا بعُبَیْدالله زیاددراین‌باره‌چیزی بنویسید[1] .

اگرچه حُرّبن‌یزید دراین‌پیشنهاد نسبت‌بامام قدری‌ملایمت نشان داده ولی بیشتر ، منافع شخصی خود را درنظر داشته و میخواسته برای خودش هیچ مسئولیتی بوجود نیاید، تازه مدت این پیشنهاد هم تا وقتی است‌که نامهٔ‌امیر برسد ونامهٔ امیرکه رسید هرفرمانی صادرکرده‌باشد حُرّ بدان عمل میکند، چنانکه‌کرد .

پذیرفتن پیشنهاد حُرّ برای‌آنحضرت گران و مشکل بود زیرا با پذیرفتن این پیشنهاد اگرچه بکوفه نمیرود ، ولی در حوزهٔ مأموریت

۱ــ تاریخ طبری ج۴ص۳۰۴

عبیدالله زیاد وارد و بمنطقهٔ شروخطر نزدیك میشود. ولی باهمهٔاینها آیا میتواند این پیشنهاد را نپذیرد ؟ اگر امام پیشنهاد حرّ را نپذیرد حتماً باید با او بجنگد زیرا حرّ نمیگذارد امام برگردد آنحضرت هم تسلیم حرّ نمیشود و دراینصورت جنگ خواهد شد، وجنگ آتشی‌است‌که امام حسین(ع) درشرائط کنونی چون بسود اسلام نیست ازآن پرهیزمیکند.

امام برسر دوراهی است، یاپیشنهاد حرّرا بپذیرد یاباا‌و بجنگد. اگرچه پذیرفتن پیشنهاد حرّ مشکل وناگوار است ولی ازجنگ آسان‌تر و بهدف سبط پیغمبر(ص) نزدیك‌ترمیباشد. هدف آنحضرت درحال‌حاضر این‌است‌که‌هم درمقابل‌تجاوز مقاومت‌کند وهم‌از برخوردنظامی‌جلوگیری نماید، وبرنامهٔ امام اینست باتمام نیرو بکوشدکه بکوفه‌نرود وپیشنهاد حرّ درشرائط‌کنونی دواثر دارد :

۱ـ امام بکوفه نمیرود .

۲ـ ازجنگ جلوگیری میشود.

با ملاحظهٔ این اوضاع واحوال ، پذیرفتن پیشنهاد حرّ برای امام بهتر ازنپذیرفتن بود زیرا اگر نمی‌پذیرفت حتماً باید جنگ را شروع کند. ازاینرو بحکم اضطرارگفتهٔ حرّبن‌یزید را قبول‌کرد ، واین‌قول و قرار: «امام راهی‌را برگزیندکه نه بکوفه برود و نه بمدینه برگردد » ، شبیه بیك پیمان‌صلح بین طرفین مقرر شد .

تغییرمسیر :

ازاینجا بحکم قرارداد، مسیرحرکت امام‌حسین(ع) تغییرمیکند، اگرفرزند پیغمبررا آزاد میگذاشتند بدون‌تردید برمیگشت ولی اکنون

که آزادش نمیگذارند همان‌هدف خودرا که مقاومت دربرابر تجاوز و پرهیز ازجنگ است بارعایت شرائط زمان تعقیب میکند.

حرّ بن یزید گفت: خوبست برای‌عمل بقرارداد ازطرف‌چپ راه را بگردانیدکه ازناحیهٔ‌چپ قادسیه عبورکنند وبکوفه‌نرود[1]. امام قبول‌کرد وراه را ازطرف چپ منحرف نمود.

یکی از مسائل دردناك اینست‌که معلوم نیست این راه یا به‌تعبیر صحیح‌تر، این‌بیراهه بکجا میرود ؟ کاروانی حامل زنان و کودکان زیر نظر نیروهای مسلح دشمن باآینده‌ای تاریك و نامعلوم درراهی نامعلوم بسوی نقطه‌ای نامعلوم رهسپار است.

آه ، چقدر دردناك است‌که امام‌حسین (ع) میخواهد با این‌وضع ناگوار و با این حال پریشانی‌که همراهان آنحضرت دچار آن شده‌اند کاروان‌را آرام وشکیبا نگهدارد و درآن راههای‌طولانی‌وبیابانی بسوی یك‌محل پیش‌بینی نشده سوق دهد.

همهٔ اطراف وجوانب‌کار ازنظرمجاری‌عادی مبهم وتاریك‌وحیران کننده است . اگر یاران امام بپرسند : ما بکجا میرویم ؟ سرانجام این سفرچیست ؟ درکدام سرزمین فرود میآئیم ؟ برنامهٔ آیندهٔ سفر ما وکار ما چیست ؟ آیا درآینده کارما مشکل‌تر خواهد شد ؟ ما دراین بیراهه تا کجا باید پیش برویم ؟

درجواب این‌سؤالها چیزی بغیرازاین نمیتوان‌گفت‌که: **« لاندری علی‌ماتتصرف‌بنا وبهم‌الامور»**[2]. ما نمیدانیم کارمان بانیروی دشمن‌که‌اینك

۱ــ ارشاد مفید ص۲۰۶

۲ــ تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۷

زیر نظر آن حرکت میکنیم بکجا میانجامد » .

تنها نقطهٔ روشنی که در اینجا هست اینست که درحال‌حاضر کاروان امام مرحلهٔ سوم قیام‌را طی‌میکند یعنی معلوم است که در برابر نیروهای تجاوزکار دشمن حالت مقاومت بخودگرفته است.

اگر حُرّ بن یزید پیشنهاد خردمندانهٔ امام را قبول میکرد کاروان حجاز مرحلهٔ سوم‌را باوضع امیدبخش‌تری طی‌میکرد یعنی در اینصورت بسوی حجاز برمیگشت ، و اصلا بمنطقهٔ مأموریت عبیدالله زیاد نزدیك نمیشد. ولی‌حالا که حُرّ بن‌یزید از برگشتن‌کاروان امام جلوگیری‌کرده و آنحضرت را ناچار نموده است که راه دیگری انتخاب کند فقط وجههٔ مقاومت عمل معلوم است، چون امام‌حسین(ع) درمذاکراتش با«حُرّ» این حق را برای خود حفظ کرده است که بکوفه نرود . وجههٔ مقاومت عمل امام معلوم است ولی آیندهٔ تاریکی درپیش است زیرا پیمان صلحی که بین‌امام وحُرّ بسته‌شده ناپایداراست وبآیندهٔ‌آن نمیتوان امیدواربود چون حُرّ بن یزید مدت پیمان صلح را تا رسیدن دستور امیر قرار داده است. ازاینرو درحال‌حاضر که کاروان امام زیرنظر نیروهای مسلح بسوی نقطهٔ نامعلومی پیش میرود هرلحظه ممکن‌است با رسیدن دستور حاکم عراق تغییرروش بدهد و اوضاع‌آینده تاریکتر و خطرناکترگردد .

خبری دیگر ازکوفه :

کاروان حجاز زیر نظر نظامیان مسلح براه پیمائی ادامه داد تا بمنزل «عُذَیْبِ هِجَانات» رسید ، در این منزل چهار نفر از شیعیان امام

حسین(ع)که ازکوفه آمده بودند بآنحضرت ملحق شدند. حالا این‌چهار نفر باچه وحشت‌وترسی ازکوفه بیرون‌آمده وبااینکه‌راهها تحت‌مراقبت شدید قوای انتظامی بود بچه وسیله‌ای از خطر بازداشت و اعدام نجات یافته‌اند ؟ خدا میداند.

حُرّبن یزید گفت: این‌عده ازکوفه‌آمده وازهمراهان‌شما نبوده‌اند یا باید بکوفه برگردند ویا من آنانرا بازداشت میکنم . امام فرمود : این‌عده از یاران من هستند و درحکم همراهان من محسوب میشوند و من باتمام نیرو ازآنان دفاع میکنم، اگر به‌پیمان‌صلح خود وفادار هستی باید مزاحم این عده نشوی ، چون اگـر مزاحم آنان شوی من بدفاع میپردازم و دراینصورت بین من و تو جنگ خواهد شد. حُرّبن‌یزید که طبعاً مرد ملایمی بود ازمزاحمت‌آنان خودداری‌کرد.

آنگاه امام حسین (ع) از اوضاع‌کوفه سؤال کرد ، یکی ازآنان بنام مَجْمَع‌بن عبدالله گفت : اشراف‌کوفه از دستگاه حکومت رشوه‌های زیادگرفته وخودرا فروخته‌اند وبرضد شما متفق‌گشته‌اند، اما‌مردم دیگر، دلشان در محبت شما میطپد ولی همین مـردم‌ارادتمند با قدرت سرنیزه بجنگ شما اعزام خواهند شد.

سپس امام ازحال فرستاده خود قیس‌بن مُسْهر صیداوی پرسید آن مرد گفت : رئیس انتظامات‌کوفه حُصَیْن‌بن‌نُمَیْر (یا تَمیم) که با نیروهای خود درقادسیه متمرکزشده اورا دستگیرکرد و بکوفه نزد عُبَیْدالله‌زیاد فرستاد ، ابن‌زیاد بوی تکلیف‌کردکه بشما وپدرتان ناسزا بگوید، ولی‌او درمیان اجتماع مردم برشما وپدرتان درود فرستاد و ابن‌زیاد و پدرش‌را لعنت‌کرد ومردم‌را ازآمدن شما آگاه وبیاری شما دعوت نمود ، ابن‌زیاد

دستور داد اورا از بالای بام قصر بزیر انداختند وکشتند.

دراینجا امام‌حسین (ع) از دگرگونی اوضاع‌کوفه وازقتل فجیع فرستادهٔ‌خود بقدری منقلب وپریشان شدکه بی‌اختیار بگریه افتاد و در بارهٔ شیعیانش‌که درراه هدف‌آنحضرت جان سپردند دعای‌خیرفرمود[1].

استمداد ازمرد بی‌توفیق :

کاروان نگران و ناراحت امام ازمنزل «عُذَیْب» حرکت‌کرد وآن صحراهای سوزان‌را طی‌نمود تا به «قصر بنی‌مقاتل» رسید ودرآنجا فرود آمد. اردوی حُرّبن‌یزید هم برای‌اینکه‌کاروان‌آنحضرت‌را زیرنظرداشته باشد بدستور فرمانده خود درهمانجا توقف‌کرد .

دراینجا «عُبَیْدالله‌بن‌حُرِّجُعْفی» که ازاشراف‌کوفه بود خیمه زده و منزل‌کرده بود . امام پرسید این‌خیمه‌از کیست ؟ گفتند : از عُبَیْدالله‌بن حُرِّ جُعْفی است. این مرد چون از بزرگان‌کوفه بود امام اورا میشناخت وچون کمك او خیلی ارزش داشت آنحضرت کسی‌را فرستاد و اورا نزد خود طلبید ، عُبَیْدالله بفرستادهٔ امام گفت : من باین‌علت ازکوفه خارج شدم‌که دیدم جمعیت انبوهی برای جنگ باحسین آماده شده و شیعیان وی دریاریش سستی‌کردند من دانستم اوکشته میشود ومن نمیتوانم بوی کمك‌کنم ، و درحال‌حاضر نه میل دارم حسین‌بن‌علی را ببینم و نه میل دارم اومرا ببیند. فرستادهٔ امام برگشت وجواب عُبَیْدالله‌را بعرض رساند.

امام حسین (ع) خود از جا برخاست و کفش پوشید و بخیمهٔ وی رفت و پس‌ازانجام آداب معمول بوی‌فرمود: منظورمن ازاینکه بملاقات

۱ــ تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۶

توآمدم اینست‌که دراین‌موقع حساس بمن‌کمك دهی.

عُبَیْدالله گفت : من میدانم‌کسی که از شما پیروی کند در آخرت سعادتمند است. ولی درحال‌حاضرکسی ازمردم‌کوفه بشما کمك نمیکند وکمك من‌هم برای شما چندان اثری ندارد ، خواهشمندم مرا از یاری خود معاف داری زیرا من هنوزآمادهٔ مرگ نشده‌ام ولی این اسب خود را بشما تقدیم میکنم واین مرکب بسیار ارزنده‌ای است ، من هروقت کسی‌را تعقیب‌کرده‌ام فوراً مرا بمقصدرسانده وهروقت مورد تعقیب واقع شده‌ام نجاتم داده است.

امام بوی فرمود : اگر خودت بمن کمك نمیدهی به‌اسب تو نیز احتیاجی ندارم این‌را فرمود و ازخیمهٔ وی خارج‌گشت [1]. و در ارشاد آمده است‌که بوی فرمود : اگر بمن‌کمك نمیکنی پس‌مبادا بجنگ من بیائی‌گفت : انشاءالله هرگز بجنگ شما نخواهم‌آمد [2].

یك سؤال :

در اینجا سؤالی پیش میآید که : کمك خواستن ازیك مرد آنهم با این وضع چه نتیجه‌ای داشت و اساساً یکنفر چه‌کمکی میتوانست بامام بکند ؟

جواب این سؤال اینست‌که شخص مدافع باید تاآنجاکه میتواند درتهیهٔ نیرو،کوشش‌کند واگر ازنظرمجاری عادی یك در صدهم احتمال پیروزی باشد باز هم باید درجمع‌آوری نیروکوشش نماید . علاوه براین

---

۱ ـ الاخبارالطوال ص۲۲۵

۲ ـ ارشاد مفید ص۲۰۷

عُبَیدالله بن حُرّ چون از بزرگان کوفه بود اگر دعوت امام را می‌پذیرفت شخصیت اجتماعی او ایجاب میکرد که افرادی از قبیلهٔ وی وافراد دیگری که امرش را اطاعت میکردند به‌پیروی از او بیاری امام‌حسین(ع) بشتابند.

وبعلت همین شخصیت اجتماعی او بود که پس ازحادثهٔ کربلا ابن‌زیاد حاکم کوفه بجستجوی وی پرداخت ولی اورا نیافت وپس ازچند روز که آمد بوی گفت :کجا بودی ؟گفت مریض بودم گفت : توجزء اردوی حسین بودی گفت : اگر من جزء اردوی حسین بودم برکسی مخفی نمی‌ماند و شخصی مثل مرا همه میشناختند ، وسرانجام ازترس حاکم فرارکرد[1] .

بنابراین کمك عُبَیدالله بن حُرّ بیش ازکمك یك فرد عادی ارزش داشت ، وبفرض اینکه بیش‌ازکمك یك نفرهم ارزش نداشت بازهم لازم بود اورا بیاری خود بخواند زیرا شخص مدافع تاآنجاکه میتواند باید درراه مقاومت کوشش کند . وبهمین علت امام بوی فرمود : حالاکه بمن کمك نمیکنی پس بدشمن ما کمك نکن،[2] زیرا همین کمك نکردن او بدشمن ازتقویت بیشتر نیروی دشمن میکاهد .

ازآنچه گذشت روشن شدکه کمك‌خواستن ازعُبَیدالله بن حُرّ نه تنها کارعاقلانه‌ای بود بلکه درآن شرائط کاری لازم وضروری بود .

چنانکه کمك خواستن امام ازمردم بصره[3] . واززُهَیر بن القین[4] واز طِرِمّاح بن عَدِیّ وازبنی اسد توسط حبیب بن مظاهر[5] واز ضحّاك بن عبدالله

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۵۹و۳۶۰

۲ـ ارشاد ص۲۰۷وتاریخ طبری ج۴ ص۳۰۷ و۳۰۸

۳ـ تاریخ طبری ج۴ص۲۶۶

۴ـ ارشاد ص۲۰۲

۵ـ بحارج۱۰ ص۱۹۰

مشرقی[1]. همهٔ اینها لازم بود و بهدف امام کمك میکرد .

دو سؤال دیگر :

دراینجا دوسؤال دیگر پیش میآیدکه : اگر جمع آوری نیرو برای امام لازم بود پس :

۱ـ چراوقتیکه برای باردوم خبرشهادت مسلم بن عقیل راشنید بوسیلهٔ مکتوبی به همراهانش اطلاع دادکه هرکس میخواهد برود؟[2]

۲ـ وچرا شب عاشوراء با اصرارزیاد به یارانش فرمود: همگی بروید؟[3]

جواب این دوسؤال یکسان نیست بلکه هریك جواب جداگانهای دارد :

جواب سؤال اول :

علت اینکه امام حسین(ع) پس ازرسیدن خبرقتل مسلم بهمراهانش فرمود : هرکس میخواهد برود اینست که جمعی از اعراب بگمان اینکه میتوانند ازسفرهٔ چرب وشیرین امام استفاده کنند همراه کاروان امام میآمدند و خود را در ردیف یاران آنحضرت محسوب میداشتند و ناگفته پیداست که اینگونه افراد نمیتوانستند کمك مؤثری بامام بکنند بلکه بودن آنان زحمت وخرج آنحضرت را بیشتر میکرد ، وبهنگام جنگ هم ممکن بود فرار کنند یا بدشمن ملحق گردند ازاینرو امام فرمود : هرکس میخواهد

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۷

۲ـ ارشاد ص۲۰۳

۳ـ ارشاد ص۲۱۲

برگردد ، وآن اعراب بیابان‌گردکه بهوس پول‌وپلوآمده‌بودندبرگشتند، وبرگشتن‌آنان بسودکاروان امام بود .

ضمناً توجه‌باین‌نکته لازم است‌که‌دراینجا امام‌باصحابش نفرمود : بروید بلکه فرمود : هرکس‌میخواهد برود ، ومعنای این عبارت مؤدبانه اینست‌که‌هرکس‌آمادهٔ مبارزه نیست وبهوس پرکردن شکم‌آمده است‌برود و ازاینروآنان‌که برای چریدن آمده‌بودند یعنی همان‌اعراب‌بیابان‌گرد برگشتند . وگرنه بعدازرسیدن خبرقتل مسلم‌امام هرگزراضی نبودیاران فداکارش بروند بلکه مایل‌بود بمانند واگربتوانند نیروهای دیگری را هم جذب‌کنند ، چنانکه حبیب‌بن مظاهر باموافقت امام برای تهیه‌کردن نیرو بقبیلهٔ بنی‌اسد رفت [1] .

جواب سئوال دوم :

علت اینکه امام‌شب عاشوراء باصحابش فرمود : بروید اینست‌که درآنوقت‌ازنظرمجاری عادی‌تقریباً‌خطرمرگ‌برای‌آنحضرت‌قطعی‌شده‌بود، ویاران امام باآن‌عدهٔ‌کم نمیتوانستند دفع‌خطرازسبط پیغمبر(ص)بکنند. ومعلوم است در صورتی‌که خطرمرگ قطعی باشد نگهداری نیرو یا تهیهٔ آن فائده‌ای نخواهد داشت .

وباز توجه باین نکته دراینجا لازم است‌که در شب عاشوراء امام حسین(ع) نفرمود : هرکس میخواهد برود ،بلکه بهمهٔ یارانش با اصرار وتأکید فرمود : بروید وبه‌برادران مسلم بطور جداگانه فرمود: بروید و واقعاً میل داشت همه بروند وکشته نشوند . نهایت اینکه‌آن آزادگان،

۱ــ مقتل خوارزمی ج۱ ص۲۴۳

مرگ با حسین (ع) را برزندگی بدون وی ترجیح دادند .

پیک مشئوم و نامهٔ مشئوم تر :

درآخر شب ، امام دستور داد آب باندازهٔ کافی بردارند و آمادهٔ حرکت‌کردند ، آنگاه‌کاروان حجاز شبانه ازقصر بنی‌مقاتل حرکت‌کردو زیر نظر نیروهای مسلح دشمن تاصبح براه خودادامه‌داد، و بهنگام صبح برای نمازفرودآمد وپس ازادای نماز صبح فوراً حرکت‌کرد .

دراینجا امام‌حسین(ع) کاروان را بجانب چپ میراند ومیخواست یاران خودرا متفرق‌سازد ولی حُرّ بن‌یزید جلوگیری‌میکرد[1] . حُرّ بن‌یزید کاروان امام‌را بسوی‌کوفه سوق میداد ولی امام و یارانش ازرفتن بسوی کوفه بشدت امتناع میکردند . هردوگروه قسمتی از راه را بهمین‌کیفیت بصورت مبارزهٔ آرامی طی‌کردند تا بزمین‌کربلا رسیدند .

ناگهان سوارمسلحی‌که معلوم بود ازطرف‌کوفه میآید ازدور پیدا شد ، هردوگروه توقف‌کردند ببینند اوکیست وچه‌کاردارد ؟ آنگاه‌که او وارد شد به‌حُرّ بن‌یزید ویارانش سلام کردو به‌امام حسین(ع) سلام نکرد معلوم شداوپیکی است‌که برای حُرّ بن‌یزید از ابن زیاد نامه‌آورده است، نامه را به حُرّ بن یزید داد ، مضمون نامه این بود :

« بارسیدن این‌نامه حسین‌بن‌علی را درزمینی‌که نه‌آب‌داشته باشد

۱ــ عبارت ارشاد مفید ص ۲۰۷ اینست: «فَأَخَذَ يَتَيَاسَرُ بِأَصْحَابِهِ يُرِيدُ أَنْ يُفَرِّقَهُمْ» شاید بتوان‌گفت: امام میخواسته است از اینجا افرادی را بکوفه و افرادی را ببصره بفرستد که مردم را ازآمدن‌آنحضرت آگاه‌کنند تا مردمی که شهامت بیشتری دارند بکمك امام بشتابندولی حرازاین‌کارهم جلوگیری کرد . وغیرازاین معنای صحیح دیگری برای متفرق‌کردن اصحاب تصورنمیکنیم.

ونه‌گیاه فرودآور وزیرنظر بگیرومن بنامه رسان خود دستور داده‌ام که ناظراعمال‌تو باشد تافرمان‌مرا اجراکنی واوخبرش را برای من بیاورد[1]».

حُرّبن‌یزید مضمون نامه را باطلاع‌امام‌رساند وگفت: باید درهمین زمین پیاده‌شوید . امام‌حسین(ع) فرمود : بگذاردریکی ازاین‌روستاهای نزدیك ، نِیْنَوٰی یا غاضِریّه یا شَفِیّه‌پیاده شویم[2] .

این پیشنهادبرای این‌بودکه‌امام یکی ازروستاها را پناهگاه خود قراردهد ، وضمناً برای آسایش زنان وکودکان محل ووسیلهٔ مناسب‌تری فراهم باشد . ولی حُرّبن‌یزید پیشنهاد فرزند پیغمبر(ص) را نپذیرفت و گفت: این نامه‌رسان جاسوس امیراست ومن نمیتوانم مخالف دستورامیر کاری انجام دهم .

بدینگونه‌این‌پیشنهادحسین‌بن‌علی(ع)نیز پذیرفته نشد وآنحضرت برخلاف میل وارادهٔ خود بلکه درمقابل نیروی سرنیزه بحکم اجبار در روز دوم محرم سال ۶۱ هجری دربیابان کربلا فرودآمد[3] .

پیشگوئی علی علیه‌السلام :

هنگامیکه علی‌علیه‌السلام ازکوفه برای جنگ صفین میرفت به زمین‌کربلاکه رسید توقف‌نمود ونگاه حزن انگیزی به‌آن‌زمین‌انداخت

۱ـ ارشاد مفید ص۲۰۸

۲ـ کسانی که میگویند: ازهمان اول منظورامام این‌بودکه دراین‌نقطهٔ معین از زمین‌کربلا خونش ریخته شود این پیشنهاد آنحضرت راکه به حُرّمیفرماید: بگذار دریکی ازدهات نزدیك پیاده شویم چگونه معنی میکنند؟

۳ـ ارشاد مفید ص۲۰۸

ولختی گریه کرد[1] و فرموده :

« هٰهُنا مُناخُ رِكابِهِمْ وَمَوْضِعُ رِحالِهِمْ وَهٰهُنا مُهْراقُ دِمائِهِمْ ، فِتْيَةٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يُقْتَلُونَ بِهٰذِهِ الْعَرْصَةِ تَبْكِي عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَالْأَرْضُ. این زمین محل پیاده شدن و بار انداختن آنان است و در اینجا خونشان ریخته میشود ، گروهی از خاندان پیغمبر (ص) در اینجا کشته میشوند که آسمان و زمین بر آنان میگریند» .

عبارت بالا دربارهٔ این پیشگوئی علی علیه‌السلام درکتابهای : ۱ ـ قرب‌الإسناد صفحهٔ ۱۴ . ۲ـ کامل‌الزیارات صفحهٔ ۲۶۹ . ۳ـ ارشاد مفیدصفحهٔ ۱۵۶ . ۴ـ تذکرهٔ‌سِبْط صفحهٔ ۲۵۰ . ۵ـ ذخائرالعُقْبیٰ صفحهٔ ۹۷ . ۶ـ کشف‌الغُمّه جلد ۲ صفحهٔ ۲۲۴ . ۷ـ الصواعق‌المحُرِقه ص ۱۹۱ باکمی اختلاف از آنحضرت نقل‌شده است.

درآن‌زمان‌که امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام بطورسربسته این پیشگوئی راکرد مردم نمیدانستند حقیقت‌قضیه چیست ؟ پس‌آنگاه‌که حادثهٔ کربلا پیش‌آمد آنانکه سخن‌آنحضرت را درآن زمان شنیده بودند فهمیدندکه آنچه علی‌علیه‌السلام‌درآن‌زمان‌پیشگوئی‌فرموده با شهادت‌امام‌حسین(ع) و خاندانش منطبق میشود[2] .

یادی از گذشته :

آنگاه‌که حُرّ‌بن‌یزید امام حسین (ع) را ناچارکرد درآن بیابان فرودآید امام پرسید : اسم این زمین چیست؟ گفتند : کربلا. فرمود :

---

۱ و ۲ـ ارشاد مفید ص ۱۵۶

سر زمین ناراحتی و بلا. آنگاه آنحضرت همان پیشگوئی پدرش را که قبلاذکر شد بدینگونه نقل کرد :

« پدرم علی (ع) وقتیکه برای جنگ صفین میرفت ومن همراه وی بودم باین زمین که رسید توقف کرد و نام آنرا پرسید وقتی که نام زمین را گفتند فرمود :«هٰهُنا مَحَطُّ رِکٰابِهِمْ وَهٰهُنا مُهْراقُ دِمٰائِهِمْ»[1]. اینجا مرکبهای آنان فرود میآید و همینجا خونشان ریخته میشود. از پدرم پرسیدند آنان کیستند که دراینجا خونشان ریخته میشود ؟ جواب داد: عزیزانی از خاندان رسول خدا (ص) هستند که دراین زمین منزل میکنند » .

اکنون حسین بن علی(ع) زیر نظر نیروهای مسلح دشمن در این بیابان فرودآمده ودستگاه حکومت آنحضرت را تحت فشار قرارداده و آیندهٔ کارخطرناکتر بنظرمیرسد . در این وضع مرگبار وتأسف‌آور امام حسین(ع) ازقضیه‌ای‌که قریب بیست وچهارسال پیش[2] درهمین زمین‌واقع شده وسخنانی‌که‌امیرالمؤمنین(ع) فرموده‌یاد میکند وآنرا برای‌یارانش توضیح میدهد.

درآن هنگام امیرالمؤمنین(ع)درحضورفرزندش حسین(ع)که در آنوقت درحدود سی وسه سال داشت فرمود : دراین سرزمین عزیزانی‌از خاندان‌پیغمبر(ص)کشته‌میشوند.وامروزهم‌عزیزانی ازخاندان‌پیغمبر(ص) دراین سرزمین‌گرفتارشده وآیندهٔ سختی درپیش‌دارند.

۱ـ الاخبارالطوال ص۲۲۶

۲ـ جنگ‌صفین‌اواخرسال۳۶هجری شروع شده و ورود امام حسین (ع) بکربلا اول سال۶۱ بوده پس‌فاصلهٔ بین‌این دوحادثه حدود ۲۴ سال بوده‌است.

آیا آن عده ازخاندان پیغمبر(ص) که امیرالمؤمنین(ع) دربـارهٔ آنان‌آن پیشگوئی را فرمود امام حسین(ع) وخاندان‌آنحضرت نیستند؟

آیا سخنانی‌که ۲۴سال پیش علی(ع) دربارهٔ کشته شدن عزیزانی ازاهل بیت رسالت درهمین زمین فرموده است با حسین‌بن علـی (ع) و خانواده‌اش تطبیق نمیشود؟

امام حسین(ع)آن پیشگوئی راکه پدرش ۲۴ سال پیش در همین زمین فرموده برای همراهانش نقل میفرماید ، وطبعاً همراهان‌آنحضرت این احتمال را میدهندکه آن پیشگوئی امیرالمؤمنین(ع) مـربوط بـه کاروان حسین‌بن‌علی(ع) باشد.

یك نکته :

دربعضی ازاخبارآمده‌که رسول‌خدا(ص)فرمود:«فرزندم‌حسین(ع) درزمینی بنام «کربلا»کشته‌میشود[1].»

بدیهی است این مطلب ازهمان زمان‌رسول اکرم (ص) در خاطر افرادی‌که‌آنرا ازآنحضرت شنیده بودند بطورسربسته مانده بود ، ولـی مردم حجاززمین «کربلا» را بطور دقیق نمی‌شناختند . و چنانکـه قبلا اشاره شد امام حسین علیه‌السلام نیزوقتی به‌این زمین رسید ازاسم آن پرسیدگفتند : «کربلا»[2]. دراینجا همراهان امام وقتی میشنوند نام این

۱و۲ـ تذکرهٔ سبط ص۲۵۰. دربعضی روایات دیگرمحل شهادت امـام حسین(ع) «بابل» (تاریخ ابن کثیرج۸ ص۱۶۳) ودربعضی «عراق» ودربعضی «شط‌الفرات» (ذخائرالعقبی ص۱۴۸)ودربعضی «الطَّف» (الصواعق‌المحرقه‌ص ۱۹۱)ودربعضی «بین‌النواویس وکربلا» (لهوف‌ص۵۳)ذکرشده ومقصودبـه

زمین «کربلا» است پیش خودفکر میکنندکه رسول خدا(ص) قبلافرموده بود :«حسین من درکربلاکشته میشود». معلوم میشود این همان زمین است. حالاآیا شهادت امام حسین(ع) درکربلادرهمین سفرخواهد بودو ما باید خود را ازهرجهت برای جانبازی آماده‌کنیم ؟، این احتمال کاملا بموقع است.

نکتهٔ دیگر:

اگرفرض کنیم امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام درآنزمان‌که برای‌جنگ صفین میرفت هنگامیکه به‌زمین کربلارسید فرموده باشد : «حسین من‌در این زمین کشته‌میشود»معنای‌آن اینست‌که شهادت اوسرانجام دراین‌زمین خواهد بود ولی زمان‌آن معلوم نیست.

حالااگرفرض‌کنیم‌خود امام‌حسین(ع)وقتیکه‌همراه پدربزرگوارش برای جنگ صفین میرفت به‌کربلاکه رسیدند فرموده باشد : «من دراین زمین‌کشته میشوم»آیا معنای‌آن اینست‌که من درهمین سفردر این زمین کشته میشوم؟ البته نه.

دراینصورت اگرآنحضرت هنگامیکه بسوی‌کوفه میرفت به‌کربلا

←ازهمه یکی است.

معلوم میشود همانطورکه زمان شهادت امام بطوردقیق پیشگوئی نشده مصلحت چنین بوده است‌که مکان شهادت‌آنحضرت هم‌بطوردقیق مشخص‌نباشد. وممکن است این ازعلوم اختصاصی خداوند باشد چنانکه درقرآن کریم‌است که: «وَمٰاتَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ اَرْضٍ تَمُوتُ ؟ (سورهٔ لقمان‌آیهٔ‌آخر) هیچکس بطوردقیق نمیداند درچه زمینی جان میسپارد».

که رسید(چنانکه در بعضی نقلها آمده[1]) به‌استناد پیشگوئی رسول‌خدا(ص) فرموده باشد: «من دراین زمین کشته میشوم» ولی زمان شهادت راتعیین نکرده باشد معنای‌آن اینست‌که طبق خبر رسول خدا (ص) شهادت امام دراین زمین خواهد بودولی زمان‌آن معلوم نیست،وبا توجه به‌مذاکرات صلحی که‌آنحضرت با عمربـن سعد انجام داد[2] احتمال ترك خصومت و جلوگیری ازجنگ دربین بود.

ولی ازمجموع قرائن چنین فهمیده میشدکه اگرمذاکـرات صلح نتیجهٔ مثبت ندهدو نیروی امدادی هم برای امام نرسد شهادت امـام در این سفرتقریباً قطعی خواهد بود[3].

خطرجدید :

امام حسین(ع) روزدوم محرم بحکم اجباردرکربـلا پیاده شد و روزسوم محرم ، عمربن‌سعد بفرماندهی چهارهزار سربازکه قبلا بـرای مأموریت دشتبی ودیلم تعیین شده بودند،بمنظورمقابلهٔ باحسین‌بن‌علی(ع) درنینوی‌فرودآمد.وازاین پس حُرّبن‌یزید هم‌تحت فرماندهی عمربن‌سعد درآمد وبدینگونه امام حسین(ع) تحت مراقبت مستقیم پنجهزار سرباز مسلح واقع‌گشت وخطرجدید وشدیدی برای‌آنحضرت پیش‌آمد.

اولین رابطه‌ای‌که عمربن سعد با امام برقرارکرداین بودکه‌پیکی فرستاد وتوسط اوازامام پرسید: برای چه منظوری باینجا آمده‌اید؟ آن

۱ــ لهوف ص۷۱ وتذکرهٔ سبط ص۲۵۰

۲ــ ارشاد مفید ص۲۱۰

حضرت جواب داد: دعوت مردم کوفه سبب شد که من عازم کوفه شوم ولی آنوقت که معلوم شد کوفه آمادهٔ پذیرش من نیست خواستم برگردم حُرّ بن یزید مانع شد و مرا تحت نظر گرفت و بعد از چند منزل راه پیمائی از روی اجبار در این بیابان فرود آورد، و تو با من خویشی داری وسزاوار است حق خویشاوندی را رعایت کنی و مرا آزاد بگذاری به حجاز برگردم.[1]

این جواب خردمندانهٔ امام به پیك عمر بن سعد که حافظ صلح بود ابن سعد را خیلی خوشحال کرد زیرا او از جنگ با آنحضرت گریزان بود ومیخواست اگر بتواند راهی پیدا کند که با فرزند پیغمبر (ص) جنگ نکند.

ابن سعد خلاصهٔ مذاکرات خود را باامام حسین(ع) توسط پیکی باطلاع عبیدالله زیاد رساند ومنتظر جواب ماند.

حکم بیخردانه:

فرستادهٔ عمر بن سعد گزارش وی راکه مشتمل بر پیشنهاد مصلحانهٔ امام بود درکوفه باطلاع ابن زیاد رسانید وجواب آنرا از ابن زیاد دریافت کرده برای ابن سعد آورد.

اگر پیك با اسب تیزرفتاری برود از کربلا تاکوفه که پست دولتی نبوده و قریب چهارده فرسخ فاصله دارد یك روز میرود و یك روز برمیگردد، روی این حساب آخر روز پنجم محرم جواب ابن زیاد با بن سعد رسیده است.

ابن زیاد بی تجربه که فردی تندخو وخودپسند وکج اندیش بود برای

۱ـ الاخبارالطوال ص ۲۲۷

عمر بن سعد جوابی فرستاد که نه بصلاح خودش بود نه بصلاح ولی نعمتش یزید، نه بصلاح مردم، نه بصلاح اسلام.

در این هنگام که کشور نوبنیاد اسلامی بیش از هرچیز بعقل و تدبیر وحسن نیت دستگاه حکومت احتیاج داشت.

در این هنگام که حسین بن علی(ع) بخاطر حفظ صلح ومصالح عالیهٔ اسلام پیشنهاد مراجعت کرده و تصمیم دارد اگر بشود از حوزهٔ مأموریت ابن زیاد خارج گردد.

در این هنگام که پذیرفتن پیشنهاد خردمندانهٔ امام هم بنفع یزید بود هم بنفع ابن زیاد، هم بنفع مردم، هم بنفع اسلام.

در این هنگام که اختیارات حکمرانی در بخش وسیعی از خاورمیانه باین جوان خام ومغرور سپرده شده ویك تصمیم آنی او ممکن بود کشور بزرگ اسلامی را درمسیر تشنجات وانقلابات خونین ودنباله‌داری قرار دهد ، وممکن بود ازخطر جنگ وانقلاب حفظ کند.

ابن زیاد دراینموقع باریك وحساس بموجب جوانی وخودخواهی وفرومایگی پیشنهاد صلح جویانهٔ امام رادربارهٔ برگشتن به‌حجازردکرد ودرمقابل، حکمی بدین مضمون صادر نمود وبرای ابن سعد فرستاد:

«باید حسین بن علی وهمراهان او(دست بدست توبدهند) و برای یزید بیعت کنند اگر بیعت کردند اطلاع بده تا رأی خود را در این باره بگویم»[1].

حاکم دیکتاتورعراق همهٔ راهها را برحسین بن علی(ع) بسته‌است بجزیك راه وآن اینست که بیعت یزید را بپذیرد آنگاه منتظر فرمان

۱ــ ارشاد مفیدص۲۰۹ والاخبارالطوال ص ۲۲۷

جدید عبیدالله زیاد باشد، واینهم راهی است که اسلام بر پسر پیغمبر (ص) بسته است.

عامل اصلی تصادم :

تصادم دو نیرو از تصادم دو فکر بوجود می‌آید، در آنجا که دو طرز تفکر وجود دارد و دو گروه طرفدار دو فکر نتوانند بتوافق برسند طبعاً دو نیرو در مقابل هم قرار میگیرد ، و گاهی عوامل محرکی در صحنهٔ نبرد فکری بوجود میآید که باعث صف‌آرائی دو نیرو و گاهی باعث جنگهای وحشتناك و خسارت بار میگردد.

حسین بن علی (ع) اسلوب فکر مخصوصی دارد که از بیت نبوت سرچشمه گرفته است، او در بارهٔ جهان و در بارهٔ سعادت و شقاوت انسان و در بارهٔ اجتماع و در بارهٔ حقوق و اخلاق و وظائف اجتماع و در بارهٔ جهان بعد از مرگ همانگونه فکر میکند که پیشوای اسلام فکر میکرد.

و در مقابل، اسلوب فکر یزید بن معاویه در بارهٔ جهان و اجتماع همان اسلوب فکر معاویة بن ابی سفیان است، و این دو نوع فکر در دو طرف نقیض و در دو قطب مخالف قرار گرفته و ممکن نیست بتوافق برسند. ولی ممکن است در شرائط خاصی صاحب این دو فکر از (تز) همزیستی مسالمت آمیز پیروی کنند که تصادمی بین دو نیرو بوجود نیاید. و اولین شرط این مطلب اینست که هر دو طرف از نیروی فکر و تدبیر بحد کافی بهره‌مند باشند و اگر هر دو طرف یا یکطرف از این دوراندیشی محروم باشد خیلی زود بین دو نیرو تصادم بوجود میآید.

امام حسین (ع) پس از وفات امام حسن مجتبی علیه السلام در زمان

معاویه ازهمین (تز) مسالمت پیروی‌کرد وبا اینکه طرز تفکر او درست نقیض تفکرمعاویه بود ازنظرزندگی اجتماعی ده سال با معاویه مسالمت کرد بدون اینکه انحرافات وتعدیات اورا تصویب‌کند ، بلکه گاهی هم انتقادات شدید ودرعین حال خیرخواهانه‌ای ازاومینمود .

حسین درزمان یزید همان حسینی است‌که درزمان معاویه بود و نیروی تدبیرودوراندیشی دروی بحدکافی هست، ودرحال حاضرکه‌امکان پیروزی نظامی برای‌آنحضرت نیست همان روح مسالمت و صلح‌طلبی در فرزند پیغمبر(ص) وجود دارد. ازاینرو درمذاکراتی‌که با پیك ابن‌سعد بعمل‌آورد پیشنهاد مراجعت بحجازمیکند وآرزودارد درعمال حکومت یزیدآنقدرعقل ودوراندیشی باشدکه فوائد این پیشنهاد مصلحانه رادرك کنند وکشورنوبنیاد اسلامی را درمسیرحوادث خونین قراراندهند.

البته امام حسین(ع) چنانکه مکررمیفرمود و عملا هم ثابت کرد ازمرگ هیچ باکی ندارد ولی‌آرزو دارد برنامهٔ اسلام‌که در این شرائط، حفظ صلح وپرهیزازجنگ است اجرا شود.

ولی درزمان حاضردرمقابل این مغزمتفکرودوراندیش در درجهٔ اول، مغزیزیدبن معاویه و دردرجهٔ دوم، ودرشرائط‌کنونی مغزعبیدالله‌ـ زیاد قراردارد .

ازاین مغزهای جوان ومغرورچه انتظاری میتوان داشت؟

ازاین مغزهای سبك وخام بجز فکرحکومت و تسلط بررقیب و اشباع رذیلهٔ حب‌جاه چه توقعی میتوان داشت؟

درحال حاضراین افراد بی‌تجربه وتهی مغزمصدرکارهستندوقدرت حکومت را دردست دارند. ودلیل تهی مغزی‌آنان اینست‌که درمقابل

پیشنهاد خردمندانهٔ امام حسین(ع) ازطرف پسرزیادبن‌ابیه حکمی‌صادر میشودکه همه چیزدرآن هست بغیرازخیرخواهی ومصلحت اجتماع.

ابن‌زیاد مغرورهمهٔ راهها را برحسین‌بن علی(ع) بسته است بغیر ازراه تسلیم شدن. راه دیگـر هم راه جنگ است‌که‌فرزند پیغمبر(ص) دراین شرائط تا بتواند ازآن پرهیزمیکند.

ولی‌آنگاه‌که دستگاه حکومت، جنگ‌طلب وتجاوزکارباشد و با تمام نیروآتش جنگ را برافروزد ودامن پسر پیغمبـر(ص) را بجنگ خانمانسوزبکشاند چه بایدکرد ؟

اگریك سازمان قضائی بین‌المللی وبی‌طرف بخواهد دربارهٔ حادثهٔ خونین کربلارأی بدهد ومعلوم‌کندکه‌مسئولیت این فاجعهٔ وحشتناك بعهدهٔ کیست میتواند ازاین مقدمات راهی بسوی مقصود بازکند وعامل اصلی این تصادم واین جنگ غیرانسانی را تشخیص دهد.

طبق قرائن، آخرروزپنجم محرم حکم ابن‌زیاد در کـربلا بدست عمربن سعد رسید.

با ابلاغ این حکم‌که: (بـاید حسین و یارانش برای یزید بیعت کنند تا نظرخود را دربارهٔ‌آنان بگویم) احتمال اینکه‌کاربمسالمت‌تمام شود بسیارکم وخطر بروزجنگ بسیارشدید شد.

«عمربن‌سعد» عین حکم«ابن‌زیاد» را برای امام حسین(ع)فرستاد وجواب آنحضرت‌این بودکه : «ممکن‌نیست من تسلیم شوم‌فَهَلْ هُوَ اِلّا الْمَوْتُ فَمَرْحَباًبِهِ [1] آخرین ضربه‌ای که میتوانند بمن بزنند ضربهٔ مرگ است ، آفرین بمرگ».

۱ـ الاخبارالطوال ص ۲۲۷

اینجاست که باید گفت: درصحنهٔ اختلاف فکری که بین امـام و حکومت یزید وجود داشت عامل اصلی تصادم دو نیرو : روش سفیهانه و جنگ‌طلبانهٔ عمال حکومت ضد اسلام یزیدبن معاویه وحکم بیخردانهٔ پسرزیاد است که همهٔ راهها را بسته است بغیراز راه جنگ.

تقویت نیرو:

عمر بن‌سعد جواب‌مردانهٔ حسین بن‌علی(ع) را برای ابن‌زیادنوشت وبکوفه فرستاد. توگوئی این جواب دلیرانهٔ پسرامیرالمؤمنین(ع) مثل پتك فولادی بمغزابن‌زیادکوبیده شد . او از این جواب شجاعانـهٔ پسر پیغمبر(ص) سخت برآشفت وبی‌اندازه خشمگین شد .

شاید اوقبلافکرمیکرد ممکن است حالا کـه حسین بن علی(ع) تحت مراقبت شدید پنجهزارسربازمسلح در آمده مرعوب گردد و تسلیم بی‌قید وشرط وی شود.

ابن‌زیاد پدرش فرزند فاحشهٔ معروفی بنام «سُمَیَّه» بود و مـادرش یك‌کنیزمجوسی بود بنام «مَرْجانه»[1] وبدین جهت دارای پست‌ترین نسب وکثیف‌ترین خانواده وبدترین تربیت بود . این انسان مسخ شده با این نسب پست وتربیت‌آلوده ، بالاترین لذتش این بود که فرزند فاطمهٔ ـ زهراء(ع) با عالی‌ترین نسب وبهترین تربیت، خاضعانه و ذلیلانه تسلیم اوگردد تا بدینوسیله انتقام نسب پست و آلودهٔ خود را از نسب شریف فرزند پیغمبر(ص) بگیرد.

حاکم مغروروخونخوارعراق چون دید پسرامیرالمؤمنین(ع) در

۱ـ ابوالشهداء ص۹۱

برابر پنجهزار نظامی مسلح تسلیم نشد درحال خشم وغضب تصمیم گرفت نیروهای خود را تقویت کند و با وضعی جدی‌تر و خشن‌تر کار را خاتمه بدهد. بدین‌جهت با یك عده‌از تیمساران سابقه‌دار وچاکران جان‌نثاراز کوفه‌خارج‌شد ودر بیرون شهردر لشکرگاه «نُخَیْلَة» مستقرگشت‌تانیروهای جدیدی را زیرنظرمستقیم خود اعزام‌کند که به‌نیروهای عمربن‌سعد در کربلاملحق شوند وکاررا برسبط پیغمبر(ص) سخت‌ترکنند[1].

پسرمرجانه تصمیم‌گرفت قوای ارتشی وانتظامـی و نیروهای ملی همه را یکجا برای مقابلهٔ با امام حسین(ع) اعزام نماید.

بیشترمردم‌کوفه بعلت علاقهٔ قلبی‌که بفرزند پیغمبر(ص) داشتندازجنگ باآنحضرت اجتناب میکردند وازاینروهنگامیکـه از لشکرگاه نُخَیْلَة بطرف‌کربلااعزام میشدند تا میتوانستند محرمانه فرارمیکردند و بکوفه میرفتند ومخفی میشدند. عبیدالله زیاد چون وضع را چنین دید یك ستون ازسواره نظام مسلح بفرماندهی یکی ازجیره‌خواران درگاه‌از لشکرگاه «نُخَیْلَة» که خود درآن‌مستقربود بکوفه‌اعزام‌کرد تا هرمتخلفی را بیابند به «نُخَیْلَة» نزدامیر بفرستند.

مأموران ابن‌زیاد مردی‌را ازاهل شام‌یافتندکه برای مطالبهٔمیراثی بکوفه‌آمده بود بی‌درنگ اورا دستگیرکرده به‌نُخَیْلَه نزد امیرفرستادند امیرکوفه فرمان داد اورا بی‌محاکمه اعدام‌کردند[2] تا مردم دیگر حساب کارخود را بکنند.

ابن‌زیاد با ایجاد چنین محیط رعب ووحشتی اصناف مردم راکه

۱ـ الاخبارالطوال ص۲۲۸

۱ـ الاخبارالطوال ص۲۲۸

نه‌سر باز بودند و نه پاسبان برخلاف میل قلبی آنان بجنگ فرزند پیغمبر(ص) فرستاد . و بهمین منوال پی درپی بر نیروهای خود میافزود تا آنجا که گفته‌اند : عدهٔ نیروهای ابن‌زیاد به‌سی‌هزار رسیده است[1] .

اینهمه نیرو برای چه ؟ :

عبیدالله زیاد چون باوضاع کوفه و بصره وسایر شهرهای عراق وارد بود بخوبی میدانست که عراق ومخصوصاً کوفه مرکز شیعیان علی(ع) است ومیدانست که علاوه برکوفه دربصره هم انجمنهائی بطرفداری حسین بن علی(ع) تشکیل میشده وحتی نامه‌ای که امام حسین(ع) برای بعضی از رؤسای بصره نوشته وآنانرا بیاری خود خوانده بود بدست ابن‌زیاد افتاده بود[2] .

ابن‌زیاد احتمال میدادکه مردم بصره ازآمدن امام آگاه شوند و بیاری وی بشتابند . و نیز احتمال میدادکه مردم کوفه چون دلباختهٔ حسین ابن‌علی(ع) هستند اگر رهبری داشته باشند وفرصتی بیابند انقلاب کنند.

اگرچه عبیدالله بن‌زیاد، مسلم وهانی راکشته بود ولی میدانست که با این اقدامات غیرانسانی تنفرمردم نسبت بدستگاه حکومت بیشتر شده ودرعین حال که ترس ووحشت برمردم حکومت میکند این ترس و وحشت آمیخته با خشم ونفرت شدیدی است وهرلحظه احتمال میرودکه یك انفجاروسیع ملی بطورناگهانی رخ دهد وابن‌زیاد ویارانش را درکام خود فروبرد.

۱- بحار ج۱۰ ص ۱۹۰

۲- کامل ابن‌اثیر ج۴ ص۲۳

ابن زیاد درهمین مدت کوتاه دوصحنهٔ عجیب وهیجان‌انگیز از شیعیان حسین بن‌علی(ع) دید که به‌حیرت ووحشت افتاد.

یکی آنگاه که بطور ناشناس وارد کوفه‌شد ومردم که منتظر مقدم‌امام بودند بگمان اینکه اوحسین بن‌علی(ع) است احساسات پرشوری نسبت بامام حسین(ع) ابراز کردند که ابن‌زیاد را شدیداً تکان داد و ناراحت کرد[1].

ودیگری آنگاه که عبیدالله بن‌زیاد ازترس نیروهای مسلم بن عقیل بقصرحکومتی فرار کرد وارتش مسلم قصررا محاصره‌کردند وحاکم کوفه خود را درآستانهٔ مرگ دید[2].

خاطرهٔ تلخ این دوحادثه هنوزدرکام‌جان ابن‌زیاد بود واورا رنج میداد واین احتمال را درفکراوتقویت میکرد که مردم ، رهبری از بین خود انتخاب‌کنند وتحت فرماندهی اوشورشی ایجاد نمایند. وبا توجه باینکه خرید سلاحهای‌جنگی‌آزاد بود وحتی تحت رهبری مسلم‌مقدار قابل توجهی اسلحه‌آماده شده بود احتمال انقلاب ملی‌کاملا بجا بود . از اینرو ابن‌زیادکوشش فراوانی کرد که با کشتن جمعی بی‌گناه و با بذل پول فراوان ازترس‌وطمع‌مردم‌که دونقطه ضعف زیان‌آوری‌است حداکثر استفاده را بکند و خود طرفداران امام را بجنگ وی بفرستد تا امکان هرگونه شورش وانقلابی از بین برود.

و نتیجهٔ دیگری‌که از تقویت نیرو میگرفت این بود که فرزند پیغمبر(ص) را زودتر وادار به تسلیم یا نابودکند و خود را از این غائلهٔ

۱ـ کامل ابن‌اثیر ج۴ص ۲۴

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۷۶ وارشاد مفید ص۱۹۰

ناراحت‌کننده خلاص‌گرداند. پس معلوم‌شد فرستادن این‌همه‌نیرو که یك اقدام احتیاطی و تاکتیك جنگی بوده بدو منظور انجام شده‌است:

۱ـ اینکه امکان هرگونه انقلاب داخلی بنفع امام‌حسین (ع) از بین برود.

۲ـ اینکه کار حسین‌بن‌علی(ع) زودتر بنفع یزید یکسره شود.

دستور وحشیانه:

اگر آخر روز پنجم‌محرم حکم«ابن‌زیاد» (که‌باید حسین‌و‌یارانش برای‌یزید بیعت‌کنند تانظرخودرا دربارۀ‌آنان‌بگویم) بعمربن‌سعد ابلاغ شده‌باشد جواب امام‌حسین (ع) (که ممکن نیست تسلیم شوم) آخر روز ششم محرم با بن‌زیاد رسیده است.

پسرمرجانه درمقابل جواب مردانۀ امام دستور وحشیانه‌ای صادر کردکه روی تاریخ‌را سیاه نمود . او به‌عمربن‌سعد دستور داد : با نیروی مسلحی‌که دراختیار داری حسین و یارانش را درمحاصرۀ بی‌آبی‌گرفتار کن‌که نتوانند قطره‌ای ازآب بنوشند چنانکه‌آن مرد پرهیزگارعثمان‌بن عفان را ازآب محروم‌کردند[1].

اگرجواب امام آخر روزششم محرم به ابن‌زیاد رسیده باشد این دستور وحشیانۀاو دربارۀ جلوگیری‌ازآب روزهفتم‌محرم با بن‌سعدرسیده. واین مطلب باآنچه درتواریخ‌آمده موافق است. زیرا مؤرخان‌نوشته‌اند: «وَذٰلِكَ قَبْلَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بِثَلاثَةِ اَيّامٍ»[2] یعنی جلوگیری ازآب سه‌روز پیش‌از

۱و۲ـ ارشاد مفید ص۲۰۹ والاخبارالطوال ص۲۲۸

کشته‌شدن امام‌حسین(ع) بوده است».

این دستور بیخردانه‌که دلیل نهایت وحشیگری و درندگی است بسه‌علت بوده است :

۱ـ اینکه حسین‌بن‌علی (ع) زودتر تسلیم شود.

۲ـ اینکه پسرمرجانه میخواست‌خوی‌درندگی وحس‌انتقامجوئی خودرا اشباع‌کند، وضمناً بااین‌اعمال‌قدرت ازرنج‌روحی وعقدهٔ‌حقارتی که درمقابل عظمت حسین‌بن‌علی(ع) درخود احساس‌میکرد بکاهد.

۳ـ ابن‌زیاد میخواست بفهماند که نسبت بخاندان معاویه وفادار است چون معاویه بنام‌خونخواهی عثمان با امیرالمؤمنین(ع) جنگید و درفتنهٔ قتل عثمان، عناصرانقلاب، خلیفه‌را درمحاصرهٔ بی‌آبی قراردادند که ازاین‌جهت مورد مؤاخذه وعتاب علی‌علیه‌السلام هم واقع شدند[1].

ابن‌زیاد با این حکم ابلهانه میخواهد نام خونخواهی عثمان را زنده‌کند و درانجام مأموریت خود خوش‌رقصی نماید و خودرا نسبت به خلیفه وخاندان معاویه وفادار جلوه دهد.

با صدور این‌حکم وحشیانه، بیشترآشکار شدکه دستگاه‌حکومت میل ندارد کار بمسالمت تمام شود وبیشتر روشن‌گشت‌که عمال حکومت ضد اسلام یزید برخلاف روش صلح‌طلبانهٔ امام میخواهند فقط با نیروی سرنیزه آنهم با اسلوبی وحشیانه و غیرانسانی پیش بروند . و بدینوسیله وضع‌را وخیم‌ترمیکنند وقدم بقدم بجنگ نزدیك‌تر میشوند، جنگی‌که خود آتش‌افروزآن ومسئول عواقب خسارت‌بارش هستند، جنگی‌که برای جهان‌اسلام خیلی‌گران تمام میشود .

۱ـکامل‌ابن‌اثیرج۳ ص۱۷۳

دستور بیخردانهٔ پسرمرجانه بی‌درنگ اجرا شد و عمربن سعد، عَمْروبن‌حَجّاج‌را که‌خود ازدعوت‌کنندگان امام‌حسین(ع)بود بفرماندهی پانصد سوار مأمورکردکه جلوی «شریعة» یعنی محلی‌راکه‌بعلت سراشیبی آن میتوان ازآب استفاده‌کرد مسدودکنند[1].

بازهم پیشنهاد مسالمت:

حسین‌بن‌علی(ع) درمرحلهٔ سوم قیام کوشش‌کرد که تشنجی ایجاد نشود وجنگی بوجود نیاید، وهرچه‌عُمّال‌حکومت بی‌تدبیرعوامل تصادم را فراهم میکردند امام با روش خردمندانه‌ای از تصادم جلوگیری مینمود. فرزند پیغمبر(ص)بازهم‌ضمن‌مذاکرات‌محرمانه‌ای‌که به‌پیشنهاد آنحضرت با عمربن سعد انجام شد برای چندمین‌بار پیشنهاد مراجعت فرمود[2].

این‌مطلب خیلی‌قابل‌دقت است که‌قهرمان‌جانبازی‌وازخودگذشتگی تا این‌حد برای جلوگیری ازجنگ کوشش‌کند ومردی با آنهمه شکوه وجلال تا این اندازه تواضع وسلامت نفس وآقائی نشان دهد که مکرر پیشنهاد مسالمت ومراجعت ازطرف او بشود و روی این مطلب پافشاری کند ودر هرفرصت مناسبی‌که برای جلوگیری از خون‌ریزی بتوان‌کاری انجام داد از هیچ فعالیتی دریغ ننماید. سبحان‌الله! این همه بزرگواری وسلامت نفس وجوانمردی راستی حیرت‌انگیز است!

آنگاه عُمّال حکومت جنگ‌طلب، این قهرمان صلح واصلاح را

۱- ارشاد مفید ص۲۰۹

۲- تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۳ وارشاد مفید ص۲۱۰

هتم میکنندکه باعث انگیزش فتنه است!!! سیاه‌باد روی بی‌شرمی .

اعلام جنگ وفرمان سفیهانه :

عمر بن‌سعد برای بار دوم ضمن نامه‌ای پیشنهاد صلح جویانهٔ امام حسین(ع) رادربارهٔ مراجعت بحجاز باطلاع عبیدالله بن‌زیاد رسانید. حاکم عراق نامهٔ ابن‌سعد راکه خواند با لحنی نرم وملایم گفت: این نـامهٔ خیر خواهانه‌ای است‌که عمر بن‌سعد ازروی دلسوزی نوشته‌است. «**نَعَمْ قَدْقَبِلْتُ**[1] آری پیشنهاد حسین را قبول کردم ، **مٰا اَرٰانِی اِلّٰا مُخَلِّ سَبِیلَهُ یَذْهَبُ حَیْثُ یَشٰاءُ**[2]. چنین می‌بینم که حسین بن‌علی را آزاد بگذارم هرجا میخواهد برود » .

گوئی این نامهٔ ابن‌سعدکه مشتمل برپیشنهاد امام دربارهٔ برگشتن بحجاز بود در روح سرکش حاکم دیکتاتور نرمشی ایجادکرد ومایل‌شد که کار را بمسالمت تمام‌کند و بگذارد آنحضرت بحجاز برگردد . ولی شمر بن ذی‌الجوشن که نظرش درتصمیمات حاکم خیلی مؤثر بود گفت : آیا میخواهی این پیشنهاد را ازحسین بن‌علی بپذیری بااینکه او درحوزهٔ حکمرانی تو وارد شده‌است! اگرحسین ازمنطقهٔ حکومت‌تو خارج‌گردد او قوی‌تر خواهدشد وتو ضعیف‌تر، هرگزصلاح نیست‌که این پیشنهاد را بپذیری زیرا این نشانهٔ ضعف حاکم است ، باید حسین و یارانش تسلیم بی‌قید وشرط توگردند آنگاه میتوانی‌آنان‌را مجازات‌کنی یا ببخشی[3].

۱- تاریخ طبری ج۴ص۳۱۳

۲- سرالنبلاء ج۳ ص۲۰۲

۳- ارشاد مفید ص۲۱۰ وکامل ابن‌اثیر ج۴ ص۵۵ وتاریخ طبری ج۴ ص ۳۱۳و۳۱۴

سخنان این عنصر فساد چون با طبیعت تجاوزکار پسرمرجانه موافق بود در وی اثرکرد و بی‌درنگ رأی اورا پذیرفت.

محیط سیاسی استان بزرگ کوفه برای پسرزیاد وشمر بن ذی‌الجوشن خالی شده است. این دوانسان مسخ شده درمرکز حکمرانی نشسته و در بارهٔ اوضاع سیاسی روز ومقابلهٔ باحوادث مشورت میکنندو تصمیم میگیرند. سخنان شمر برمحور اعمال قدرت برای کسب قدرت بیشتر دور میزند و آنچه سخنی از آن درمیان نیست مصلحت ملت و نفع مملکت است.

اینان پاسداران حقوق مردم وحافظ مصالح عالیهٔ کشور هستند!!! ونظرشان اینست که باید نیروهای مالی و انسانی مردم را درراه استثمار خلق و کسب قدرت بیشتر مصرف کرد. شمر بن ذی‌الجوشن میگوید: مصلحت نیست حسین بن‌علی را آزاد بگذاری که ازحوزهٔ حکمرانی تو خارج گردد زیرا اگر ازحوزهٔ حکومت تو خارج شود او قوی‌تر خواهد شد وتو ضعیف‌تر.

آنچه دراین جلسهٔ حساس که باید خط سیر نهائی را تعیین کند مطرح است فقط مسئلهٔ ضعف وقوت حکومت است نه مصالح ملت. وآنچه دراین شرائط درمنطق حسین بن‌علی(ع) مطرح است مسئلهٔ حفظ صلح وپرهیز ازجنگ است. ببین تفاوت ره ازکجاست تا بکجا؟!

پسرزیاد که فردی خونخوار ومست حب مقام است پس از شنیدن سخنان شمر درجواب عمرسعد فرمانی بدینصورت صادرمیکند:

«من ترا نفرستادم که ازمبارزه با حسین بن‌علی خودداری کنی واو را به زنده‌ماندن امیدوارسازی وازطرف وی عذرخواهی نمائی ونزد من بشفاعت او برخیزی. اگرحسین ویارانش تسلیم فرمان من گشتند آنانرا

ذلیلانه نزد من بفرست واگر نپذیرفتند جنگ راشروع کن وگوش وبینی کشتگان آنانرا ببرکه مستحق این مجازات هستند واگرحسین کشته شد سینه وپشت اورا (یعنی یك دفعه سینه ویك دفعه پشت وی را) زیر سم اسبان لگدکوب کن، من میدانم این کار، پس ازمرگ اورا رنج نمیدهد ولی این چیزی است گفته ام که : اگراوراکشتم این کاررا انجام دهم، اگرتو فرمان مرا اجراکردی پاداش مطیعان را خواهی داشت واگرنمی پذیری ازمقام خود معزول هستی وفرماندهی سپاه را بشمر بن ذی الجوشن واگذار کن که ما دستورخود را بوی داده ایم[1]».

پسرمرجانه برای اینکه مبادا پذیرفتن پیشنهاد مسالمت آمیز پسر پیغمبر(ص) نشان ضعف حاکم باشد رأی خردمندانهٔ امام را نپذیرفت و با نوشتن این نامهٔ ابلهانه هم اعلام جنگ کرد و هم دستور وحشیانه ای دربارهٔ بریدن گوش و بینی کشتگان و لگدکوب کردن بدن سبط پیغمبر(ص) صادر نمود ،و بدینوسیله هم ازخوی درندگی وحیوانیت خود پرده برداشت وهم ثابت کردکه دستگاه حکومت ضداسلام یـزید ، جنگ طلب وفتنه انگیزاست نه حسین بن علی(ع).

خطر صددرصد شد :

نامهٔ جنون آمیزحاکم دیکتاتورکوفه روز نهم محرم توسط شمر بن ذی الجوشن بدست عمر بن سعد رسید. این نامه که شامل فرمان حمله و شروع بجنگ بود ابن سعد را خیلی ناراحت کرد . اوازقرائن فهمیدکه شمرازپذیرفتن پیشنهادمسالمت آمیزامام حسین(ع) دربارهٔ برگشتن بحجاز

۱- ارشاد مفیدص۲۱۱

جلوگیری کرده است، ازاینرو بشمر گفت: گمان میکنم توامیر را ازقبول کردن نوشتهٔ من منصرف نموده وکاری راکه ما امیدواربودیم بصلاح آوریم توفاسدکردهای بخدا قسم حسین بن علی(ع) تسلیم نخواهد شد زیراروحی بزرگ وتسخیر نشدنی درکالبد اوست. إِنَّ نَفْساً أَبِيَّةً لَبَيْنَ جَنْبَيْهِ [1]. شمر بن ذی‌الجوشن که خود هوس ریاست قشون را درسرمی پروراند و دستور داشت که اگر عمر بن سعد بجنگ راضی نشد سرش را برگیرد، با لحنی آمرانه بعمر بن سعد گفت:

بگوبدانم میخواهی چه‌کنی؟ آیا فرمان امیرخود را اجرامیکنی وبا دشمن وی میجنگی یا فرماندهی قشون را بمن میسپاری؟

ابن‌سعد گفت: ریاست‌قشون را بتو نخواهم داد وخود شروع بجنگ خواهم‌کرد. سپس به‌سواره نظام خود دستورآماده باش داد، آنگاه که آماده شدند فرمان پیشروی داد.

اواخر روزتاسوعا (نهم محرم) بودکه عمر بن سعد فرمان پیشروی داد وسواره نظام قشون بطرف توقفگاه امام حسین بحرکت درآمد. با این فرمان پیشروی‌که درتعقیب‌آن فرمان حمله صادرمیشد خطرجنگ صددرصد شد ودیگرهیچگونه امیدی بمسالمت نبود.

وازطرف دیگرچون حسین بن علی(ع) در محاصرهٔ دشمن واقع شده ورابطهٔ وی با خارج قطع‌گشته بود هیچگونه امیدی نبودکه برای آنحضرت ازکوفه یا بصره کمك برسد. «وَأَيْقَنُوا أَنَّهُ لَا يَأْتِي الْحُسَيْنَ نَاصِرٌ وَلَا يُمِدُّهُ أَهْلُ الْعِرَاقِ» [2]. دشمنان یقین کردندکه برای امام‌حسین(ع) کمك نمیرسد

۱- تاریخ طبری ج۴ ص۳۱۵ دربعضی کتابها «نَفْسٌ أَبِيَّةٌ» آمده است.

۲- نفس‌المهموم ص۱۲۰

ومردم عراق بیاری آنحضرت نمی‌شتابند» .

با این مقدمات ، خطر کشته شدن امام نیزصد درصد شد زیرا یاران فرزند پیغمبر(ص) هرچه فداکارباشند با این عدهٔکم نمیتوانند در برابر نیروی‌عظیم‌دشمن‌که حکومت مرکزی شام پشتیبان‌آنست‌مقاومت کنند. با مذاکراتی‌که بین طرفین شد یك شب جنگ بتأخیرافتاد.

جوانمردی دوجانبه :

پس‌آنگاه‌که نزدیك بودشب فرا رسد امام‌حسین(ع) یاران خود را جمع‌کرد ودرحضورآنان خطبه‌ای ایراد نمود، وضمن آن ازیاران خویش خواست‌که ازتاریکی شبی‌که فرا میرسد استفاده‌کنند و ازلشگرگاه خارج‌گردند وجان خود را بسلامت ببرند .

این حق شخصی امام بودکه میتوانست یارانش را آزاد بگذارد بلکه ازآنان شدیداً بخواهدکه‌ازآنحضرت جدا شوند. ولی‌آنان نیزحق داشتند این درخواست را نپذیرند و وجود مقدس فرزند پیغمبر«ص» را تاآنجاکه بتوانند اگرچه یك ساعت هم‌باشد حفظ‌کنند.

ازاینرو یاران‌امام درخواست جوانمردانهٔ آنحضرت راجوانمردانه ردکردند وهمگی‌آنان‌آمادگی خودرا برای جانبازی‌درراه‌امام‌علیه‌السلام اعلام نمودند[1] وبدینگونه جوانمردی دوجانبه درعالی‌ترین مظاهرخود تجلی‌کرد[2] .

۱ـ ارشاد مفید ص۲۱۲ وتاریخ طبری‌ج۴ ص۳۱۸

۲ـ بادرخواست برگشتنی‌که امام‌علیه‌السلام ازاصحابش‌کرد دیگرجهادبر آنان واجب نبود ولی‌مستحب بود زیرا حفظ وجود امام اگرچه چندساعت‌باشد مطلوب است.

یك نکته :

کسانی‌که میگویند : امام بـه‌این قصد حرکت کرد که خـود و اصحابش‌کشته شوند این سخن آنحضرت را که باصحاب خود فرمـود : «بروید تاکشته نشوید» چگونه تفسیر میکنند ؟».

اگر بگویند: «اول امام به‌این فکر بوده‌که خود و اصحابش کشته شوند ولی درشب عاشوراء فکرش دربارهٔ اصحاب عوض شده وقصدکرده آنانرا ازکشتن نجات دهد» . این قابل قبول نیست زیرا بچه علتی فکر امام دربارهٔ اصحابش عوض شده است ؟.

و اگر بگویند : امام میخواسته اصحاب را آزمایش کند این هـم صحیح نیست زیرا آنحضرت در همین سخنرانـی شب عاشوراء پیش از آنکه ازاصحاب خود درخواست کنند بروند فرمود : «من اصحابی بهتر ازاصحاب خود سراغ ندارم». پس دیگراحتیاج به‌آزمایش نبود.

گمان نمیرودکسانی‌که میگویند : امام به‌این قصد حرکت‌کردکه خود واصحابش‌کشته شوند بتوانند جواب صحیحی به سئوال بالابدهند.

ولی‌کسانیکه میگویند : «امام وقتی ازمکه حرکت فرمود علاوه برامتناع ازبیعت قصد داشت‌کوفه را تسخیرکند» میتوانند به سئوال بالا جواب صحیح بدهند وآن اینست‌که امام ازاصحابش بیعت و تعهدگرفته بودکه درراه جهاد وتسخیر کوفه‌آنحضرت را یاری‌کنند واین بیعت در وقتی انجام شدکه برای فرزندپیغمبر«ص» امکان پیروزی نظامی بودولی درشب عاشوراء چون دیگرامکان پیروزی نبود ماندن اصحاب بـه‌هدف وی‌کمك نمیکرد ازاینروبیعت را ازآنان برداشت وفرمود: بـرويد[1] و

۱ـ چنانکه امام زهیربن‌القین راآنگاه‌که امیدپیروزی بود بیاری خودـــ

امام ازروی حقیقت مایل بود همهٔ برادران وبرادرزادگان وعموزادگان ودوفرزندش امام سجاد وعلی اکبر علیهما السلام وهمچنین همهٔ اصحابش از وی جدا شوند وبسلامت بروند نهایت اینکه آن جوانمردان آزاده حفظ وجود مقدس ولی الله اعظم را اگر چه چند ساعت باشد برزندگی خـود ترجیح دادند.

نکتهٔ دیگر:

امام سجاد علیه السلام میفرماید: «هنگامیکه پدرم درشب عاشوراء اشعار «**یادَهرُ اُفٍّ لَکَ مِن خَلیلٍ الخ**» را خواند من فهمیدم خبر مرگ خودرا میدهد وگریه گلوگیرم شد ولی خودداری کردم اما عمه‌ام زینب نتوانست خودداری کند وگریان ودامن کشان نزد پدرم رفت وگفت: ای کاش من مرده

← طلبید وزهیرهم زن خودراطلاق داد وبفرزند پیغمبر(ص) ملحق شد(ارشاد ص ۲۰۲) تا هم زنش نگران اونباشد وهم خود اوبا خاطری آسوده برای پیروزی آنحضرت پیکارنماید. ولی درشب عاشوراء که دیگرامید پیروزی نبود امام از همین زهیروهمچنین ازسایریارانش درخواست کرد بروند.

وزهیرهرگز برای کشته شدن به امام ملحق نشد بلکه برای پیکاردرراه پیروزی ودفع شرازوجود فرزندپیغمبر(ص) بوی ملحق شد، وازاینروشب عاشوراء در جوابی که به امام داد به هدف خود اشاره کرد وگفت: من دوست میدارم پیکارکنم تاکشته شوم وباززنده گردم وپیکارکنم تاکشته شوم واین قضیه هزار دفعه تکرار شود وبدینوسیله خطرقتل از شما وجوانان اهل بیت شما برطرف گردد (ارشاد ص۲۱۳) .

اگرامام به زهیرفرموده بود : من وهمراهانم برای کشته شدن میرویم معنی نداشت زهیر به آنحضرت بگوید: دوست میدارم با جانبازی من خطرقتل ازتو جوانان اهل بیت برطرف گردد.

بودم. پدرم اورا دلداری داد وفرمود : شیطان حلم‌ترا نبرد. عمه‌ام گفت: جانم بقربانت آیا آمادهٔ شهادت شده‌ای ؟! چشمان پدرم پراز اشك شدو فرمود : « لَوْ تُرِكَ الْقَطٰا لَیْلاً لَنٰامَ[1]. اگرمرغ قطارا یك‌شب تعقیب نمیکردند میخوابید» .

یعنی وضع موجود را برمن‌تحمیل‌کرده‌اندواین گرفتاری به‌اراده و اختیار من‌نبوده بلکه مخالف باخواست من پیش‌آمده . و اگر آزادم میگذاشتند برمیگشتم . عمه‌ام گفت: ای وای! آیا از روی قهر و غلبه وبدون اختیار کشته میشوی؟ این بیشتر مرا ناراحت وقلبم‌راجریحه دار میکند، آنگاه سیلی بصورت خودزد وگریبان‌چاك نمود و غش‌کرد وروی زمین افتاد[2] » .

اگر امام‌حسین(ع) ازهمان اول‌برای‌کشته شدن حرکت فرموده ودر طول‌مسافرت‌نیز مکرر این مطلب راگوشزدکرده بودکشته شدن‌آنحضرت برخلاف انتظار نبود بلکه مطلبی معلوم وبرای حضرت زینب(ع)عادی‌و قابل تحمل بود دراینصورت :

چه معنی داشت‌که زینب‌کبری(ع) باشنیدن آن اشعار که امام‌در آنها اشاره به‌شهادت خود فرموده تا این حدناراحت‌شودکه‌بگوید:ایکاش من مرده بودم وچه معنی داشت ازروی‌تعجب از برادرش بپرسد: آیاآمادهٔ شهادت شده‌ای ؟!.

وچه معنی‌داشت‌که‌آنحضرت جواب بدهد: اگر آزادم میگذاشتند

۱- فرائدالادب «المنجد» درحرف‌التاء مینویسد: «لَوْ تُرِكَ الْقَطٰا لَیْلاً لَنٰامَ» یُضْرَبُ مَثَلاً لِمَنْ حُمِلَ عَلٰی مَکْرُوهٍ مِنْ غَیْرِ إِرٰادَتِهِ.

۲- ارشاد مفید ص۲۱۳ وتاریخ طبری ج۴ص ۳۱۹

برمیگشتم؟

آیا صحیح است امامی که از اول بقصد کشته شدن حرکت کرده بفرماید: این گرفتاری به‌اراده واختیار من نبوده بلکه از روی قهروغلبهٔ دشمن ومخالف با خواست من پیش آمده و اگر آزادم میگذاشتند برمیگشتم ؟!

شایعهٔ بی‌اساس :

بین‌بسیاری ازمردم شایع است‌که جمعی از یاران امام حسین(ع) درشب‌عاشوراء دست ازیاری آن‌حضرت برداشتند وشبانه‌ازوی‌جداگشتند.

ما برای اینکه منبع اصلی این مطلب را پیدا کنیم به‌بررسی و کنجکاوی پرداختیم وپس ازبررسی کامل باین نتیجه رسیدیم که : متفرق شدن یاران امام‌حسین (ع) در شب عاشوراء درهیچیك از منابع تاریخی ازقبیل :

۱ـ تاریخ یعقوبی جلد۲ صفحهٔ ۲۳۱.
۲ـ تاریخ طبری جلد۴صفحهٔ ۳۱۸ .
۳ـ مقاتل الطالبیین. صفحهٔ ۱۱۲ .
۴ـ ارشاد مفید. صفحهٔ۲۱۲ .
۵ـ اعلام الوری. صفحهٔ ۲۳۵ .
۶ـ روضةالواعظین. صفحهٔ ۱۸۳ و۱۸۴ .
۷ـ کامل ابن اثیر جلد ۴صفحهٔ ۵۷و۵۸ .
۸ـ مقتل خوارزمی جلد ۱ صفحهٔ ۲۴۷ .
۹ـ تذکرهٔ سبط ابن‌الجوزی صفحهٔ ۲۴۹ .

۱۰ـ مثیرالاحزان . صفحهٔ ۲۶.

۱۱ـ تاریخ ابن‌کثیر جلد ۸صفحهٔ ۱۷۶ و۱۷۷ .

۱۲ـ لهوف . صفحهٔ ۸۰ تا ۸۲.

۱۳ـ مناقب ابن شهرآشوب جلد۴ صفحهٔ ۹۹ .

۱۴ـ مطالب السئول .

۱۵ـ تاریخ ابی الفداء .

۱۶ـ تهذیب ابن‌عساکر .

۱۷ـ الاخبارالطوال .

۱۸ـ الامامة والسیاسة .

۱۹ـ مروج‌الذهب .

۲۰ـ العقدالفرید .

ذکر نشده است، بلکه بعکس ، در کتابهای نامبرده ازشمارهٔ ۱تا ۱۳ درصفحات نامبردهٔ بالاآمده است که هیچیك ازیاران امام حسین(ع) پیشنهاد آنحضرت را دربارهٔ رفتن نپذیرفتند، وهمگی آنان آمادگی‌خود را برای جانبازی در راه فرزند پیغمبر(ص) اعلام‌کردند.

عبارت مبهم :

آری فقط درکتاب تفسیرمنسوب‌بامام حسن‌عسکری علیه‌السلام‌در این‌باره عبارتی هست‌که برای روشن شدن مطلب‌عیناً آنرادرج میکنیم. در کتاب نامبرده در شرح آیهٔ « **وَإِذْقُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ** ـ سورهٔ بقره‌آیهٔ ۳۴» چنین آمده است :

« **وَلَمَّاامْتُحِنَ الْحُسَيْنُ وَمَنْ‌مَعَهُ بِالْعَسْكَرِالَّذِينَ قَتَلُوهُ وَحَمَلُوا رَأْسَهُ**

قالَ لِعَسْكَرِهِ: اَنْتُمْ فِی حَلٍّ مِنْ بَیْعَتِی فَالْحَقُوا بِعَشائِرِکُمْ وَمَوالِیکُمْ وَ قالَ لِاَهْلِ بَیْتِهِ : قَدْجَعَلْتُکُمْ فِی حَلٍّ مِنْ مُفارَقَتِی فَاِنَّکُمْ لاتُطِیقُونَهُمْ لِتَضاعُفِ اَعْدادِهِمْ وَ قُواهُمْ وَما الْمَقْصُودُ غَیْرِی، فَدَعُونِی وَالْقَوْمَ فَاِنَّ اللهَ یُعِینُنِی وَلایُخَلِّینِی مِنْ نَظَرِهِ کَعادَتِهِ فِی اَسْلافِنَا الطَّیِّبِینَ، فَاَمّا عَسْکَرُهُ فَفارَقُوهُ وَاَمّا اَهْلُهُ وَالاَدْنَوْنَ مِنْ اَقْرِبائِهِ فَاَبَوْا وَقالُوا : لانُفارِقُکَ[1].

آنگاه‌که حسین وهمراهانش بسبب لشکری که اورا کشتند وسرش را بردند امتحان شد. به‌لشکر خویش گفت:شما ازبیعت من آزادیدپس بقبیله‌ها ودوستان خود ملحق شوید وباهل بیت خود فرمود: بشما اجازه میدهم‌که ازمن جدا شوید زیرا شما ازنظر عده ونیرو نمیتوانید با آنان مقاومت‌کنید ومقصودآنان‌جزمن‌کسی نیست پس مرابا این‌مردم‌واگذارید خداوند بمن‌کمك میکند وازنظر لطف خود محروم نمیگرداندچنانکه نسبت به‌گذشتگان پاك ماهمیشه نظر لطف داشته است، پس لشکرش‌از وی جداشدند ولی‌خانواده وخویشان‌نزدیك او از رفتن خودداری‌کردند وگفتند: ما ازتو جدا نمیشویم».

آنچه مسلم‌است‌پس‌از رسیدن‌خبر قتل مسلم‌بن‌عقیل‌امام‌حسین(ع) درمنزل «زباله» به‌همراهانش‌گفت: هرکس میخواهدبرگردد . پس‌اعرابی که بآنحضرت ملحق شده بودند برگشتند[2] .

آنچه درتفسیر منسوب بامام حسن عسکری(ع)آمده‌اگرمیخواهد همین برگشتن بعضی‌ازهمراهان امام رادرمنزل «زُباله» بگوید این‌مطلب صحیحی است ولی عبارت کتاب نامبرده بااین مطلب‌تطبیق‌نمیشود زیرا

۱ـ کتاب تفسیرمنسوب بامام عسکری(ع) ص ۸۷

۲ـ ارشاد مفید ص۲۰۳

از عبارت این کتاب ظاهر میشود که همهٔ اصحاب امام رفتند و غیر از اهل بیت آنحضرت کسی باقی نماند، در حالیکه آنچه در تواریخ آمده اینست که درمنزل «زبالة» فقط اعرابی که درراه بوی ملحق شده بودند برگشتند نه یاران واصحاب امام.

علاوه بر این بیش ازدوثلث شهدای کربلا غیر اهل بیت امام بودند ازقبیل حبیب بن مظاهر ومسلم بن عَوسَجَه وزُهَیْر بْنُ القین وغیر اینها، درحالیکه دراین نقل میگوید فقط اهل بیت امام باقی ماندند.

واگر عبارت کتاب مزبور میخواهد بگوید: شب عاشوراء غیر از اهل بیت و خویشان آنحضرت همهٔ همراهان و یاران وی رفتند این مطلب برخلاف حقیقت است زیرا در هیچیك از کتابهائی که برشمردیم ذکر نشده است که شب عاشوراء حتی یك نفر از اصحاب امام ازوی جدا شده باشد.

عبارت تفسیر منسوب بامام حسن عسکری (ع) درست روشن نیست که میخواهد برگشتن اعراب را از بین راه بگوید یامقصودش شب عاشوراست اگرچه بعضی عبارات آن از قبیل « وَمَا الْمَقْصُوْدُ غَيْرِي » با شب عاشوراء مناسب تر است.

استنباط ناسخ التواریخ:

ولی کتاب ناسخ التواریخ عبارت تفسیر منسوب بامام را باشب عاشوراء تطبیق کرده وگفته است:

« وبالجمله چون شب عاشوراء فرا رسید و تاریکی، جهان رافرا گرفت دیگر باره حسین (ع) مردم خویش را ممتحن

داشت [1] و بمیزان آزمایش و آزمون درگذرانید . در تفسیر امام مسطور است : **قَالَ الْحُسَيْنُ لِعَسْكَرِهِ : اَنْتُمْ فِي حَلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَالْحَقُوا بِعَشَائِرِكُمْ وَ مَوَالِيكُمْ** . با لشکر خویش فرمود : من بیعت خود را از گردن شما فرو گذاشتم بشتابید و با خویشان و دوستان خود پیوسته شوید » .

سپس ترجمهٔ باقی عباراتی را که از کتاب نامبرده نقل کردیم چنین آورده :

« آنگاه با اهل بیت فرمود : شما را نیز اجازت کردم که از من جدا شوید چه طاقت رزم ایشان را ندارید و با عِدّت و عُدّت ایشان توانا نیستید و هیچکس جزمن مقصود این جماعت نیست مرا دست باز دهید با این قوم ، همانا خداوند مرا اعانت میکند و بنظر رحمت نگران میگردد چنانکه به گذشتگان طیب و طاهرین من نگران بود ، امام میفرماید : لشکر او مفارقت اختیار کردند و پرا کنده شدند و خویشان و خاصان او از تفرق ابا نمودند و بپائیدند » [2] .

ازاین‌عبارات ناسخ بخوبی معلوم میشودکه صاحب ناسخ، عبارت کتاب تفسیر منسوب بامام را که قبلا نقل کردیم با شب عاشوراء تطبیق کرده وتوجه نکرده است‌که اگراین‌مطلب درست باشدکه‌درشب عاشوراء همهٔ اصحاب امام غیراز اهل بیت آنحضرت رفتند پس باید شهدای کربلا منحصر باشد بهمان خویشان واهل بیت امام درحالیکه بیشتر شهداء از

۱ـ معلوم میشود صاحب ناسخ‌التواریخ کلمهٔ «اُمْتُحِنَ» را بصیغهٔ معلوم خوانده واین اشتباهی است‌که برای ایشان رخ داده است.

۲ـ ناسخ‌التواریخ جزء دوم ازجلدششم ص۲۲۲ طبع مهرماه ۱۳۳۶

غیراهل بیت امام بودند .

میتوان گفت : این مطلب که (اصحاب امام حسین « ع » درشب عاشوراء ازوی جدا شدند) بعداز تألیف ناسخ التواریخ بین مردم شایع شده است زیراکتاب ناسخ بین مردم خصوصاً ایرانیان رواج کامل داشته است ، و نمیتوان منشاء این شایعه را کتاب تفسیر منسوب بامام دانست زیرا اولا کتاب نامبرده بین مردم خصوصاً فارسی زبانان چندان رواجی نداشته ، وثانیاً عبارت کتاب نامبرده بطور صریح دلالت ندارد که این مطلب مربوط بشب عاشوراء باشد. پس منشاء شیوع این‌شایعه استنباط صاحب ناسخ التواریخ است ومنشاء این استنباط عبارت تفسیر منسوب بامام است .

وبفرض اینکه درتفسیر نامبرده بطورصریح ذکر شده بود که در شب عاشوراء اصحاب امام متفرق شدنداین مطلبی‌است‌که در هیچیک از منابع تاریخی ذکر نشده است ، واز طرفی کتاب تفسیر منسوب بامام در نظر علمای مذهب ارزش و اعتباری ندارد، ودانشمندان بزرگ شیعه منقولات این‌کتاب را باقید احتیاط تلقی میکنند، و حتی اینکه عالم کم نظیر شیعه مرحوم علامهٔ حلی این‌کتاب را سراسر مجعول میداند .[1]

امام خمینی رهبر انقلاب درمجلس درس میفرمود : مرحوم آیةالله آشیخ‌محمدرضا اصفهانی مسجدشاهی دربارهٔ این‌تفسیرمنسوب بامام‌چنین نظرمیدادکه این‌کتاب را یك نفرافسانه سازکج‌سلیقه جعل‌کرده است .

۱ـ علامهٔ حلی درخلاصةالرجال ص۲۵۷ دربارهٔ این تفسیرمنسوب بامام حسن عسکری(ع) میفرماید:

«والتفسیرموضوع عن‌سهل‌الدیباجی عن‌ابیه باحادیث من‌هذه‌المناکیر».

از آنچه گذشت روشن شد آنچه بین مردم شایع شده‌است که درشب عاشوراء جمعی ازاصحاب امام حسین (ع) ازآنحضرت جدا شدند مدرك معتبری ندارد ومنشاء این شایعه استنباط صاحب ناسخ‌التواریخ است آنهم از روی نوشتهٔ یك کتاب بی‌اعتبار پس‌ما حق داریم‌که نوشتهٔ ناسخ را بنام یك شایعهٔ بی‌اساس بخوانیم .

تثبیت وضع دفاعی :

آنگاه‌که یاران امام حسین(ع) ازرفتن خودداری‌کردندوآمادگی خود را برای جانبازی‌اعلام‌نمودند آنحضرت دستور داد در همان شب یعنی شب عاشوراء خیمه‌ها را بهم نزدیك‌کنند و طنابهای چادرها را از میان هم بگذرانند ووضع خیمه‌ها را طوزی قرار دهند که تشکیل یك نیم دایرهٔوسیعی‌بدهد تا اردوی‌امام‌درداخل این نیم‌دائره موضع‌بگیرند وفقط ازیکطرف با دشمن روبروشوندکه نیروهای دشمن نتوانندازپشت بآنان حمله‌کنند.

ونیز دستورداد پشت چادرها بفاصلهٔ کمی یك گودال سرتاسری بطول چادرها بکنند ودسته‌هائی ازهیزم و نی‌که در کناره‌های نهرهای فرعی فرات میروئیدآماده نمایندکه فردا هنگام شروع جنگ هیزم‌هاو نی‌ها را درآن‌گودال بریزند وآتش روشن‌کنند تا دشمن نتوانند از پشت بداخل خیمه‌ها نفوذکنند وبدینوسیله برای مدتی زنان وکودکان‌ازهجوم دشمن محفوظ بمانند[1] .

چون با دستورسفیهانهٔ حاکم خونخوارعراق خطرجنگ‌صددرصد

۱- تاریخ طبری ج۴ص۳۲۰ وارشاد مفیدص۲۱۴

شده بود وفرداجنگ شروع میشد لازم بود این اقدامات احتیاطی انجام گیرد تا هنگام شروع جنگ، امام ویارانش با وضعی مطمئن‌تر بمقاومت ودفاع بپردازند.

دلسوزی وارشاد:

صبح عاشوراء «عمر بن‌سعد» نیروهای خود را بیاراست و آمادهٔ جنگ شد، و ازآنسوی امام حسین(ع) نیز صفوف اردوی خود را منظم کرد ووضع دفاعی‌خود رادرجلوی‌جبهه تثبیت نمود ودستورداد:دسته‌های نی وهیزم راکه ازپیش‌آماده‌کرده‌بودند درگودال سرتاسری پشت‌خیمه‌ها برافروزند[1] وبدینوسیله وضع‌دفاعی خود را ازپشت جبهه‌نیزمحکم‌نمود.

آنگاه تصمیم‌گرفت پیش ازآنکه جنگ رسماً شروع شود آنچه وظیفهٔ یك رهبر بزرگ ودلسوزاست انجام دهد ومسئولیت خطیری راکه دراین موقع تاریخی وحساس بعهده دارد ایفا نماید.

امام حسین(ع) تصمیم‌گرفت تاآنجاکه ممکن است افکار اردوی دشمن را بسوی خود جلب‌کند وروح‌آنان را تحت تأثیرسخنان خویش دگرگون سازد وبه‌این مردم‌گیج وگمراه‌که اکثریت عظیم‌آنان برخلاف وجدان خود ازروی ترس یا طمع بدینجا آمده‌اند بیدار باش بگوید و هشدار بزند. قلب مهرمان وپرعاطفهٔ امام‌درمحبت این مردم فریب‌خورده وسرگردان میطپد و چون پدری دلسوز از گمراهی این مردم که اسیر هوسهای سفیهانهٔ دستگاه حکومت شده‌اند رنج میبرد.

فرزند پیغمبر(ص) اراده کرد بمقتضای اوضاع زمان و با توجه

۱- تاریخ طبری‌ج۴ ص۳۲۰ وارشاد مفیدص۲۱۴

بطرز تفکر مردم خطبه‌ای ایراد کند وحقایق چندی را در این لحظهٔ از زمان که نقطهٔ تحول تاریخ بشمار میرود درحضور چندین هـزار نفر بیان نماید تا درسینهٔ تاریخ ذخیره شود و برای نسلهای آینده قیافهٔ حادثـهٔ خسارت باری که دستگاه حکومت جنگ طلب بوجود آورد آنچنانکـه هست مجسم گردد.

پسر علی بن ابیطالب(ع) اراده کرد خود را بیش از پیش به ایـن مردم آشفته فکر بشناساند وتا آنجاکه میتواند با کمال دلسوزی آنـان را هدایت نمایدکه بی‌جهت باآنحضرت نجنگند و دست بخـون وی آلوده نکنند.

حسین بن علی(ع)خواست باایراد یك سخنرانی پرمغز وتکان‌دهنده اگرمُیَسَّر باشد فکر این مردم مسلمان فریب خورده را بیدار کند وازجنگ جلوگیری نماید.

این مرد صلح و اصلاح حتی دراین لحظهٔ تاریخی که همهٔ عوامل جنگ فراهم شده میکوشدکه اگربتواند ازجنگ بی‌فائده و خانمانسوز که یك نوع جنون اجتماعی است پیشگیری کند تا وجود پرارزش سبط پیغمبر محفوظ بماند وپناهگاه وپشتوانهٔ اسلام ومسلمانان باشد.

امام حسین(ع) عمامهٔ رسول خدا را بسر گذاشت و ردای وی را پوشید وشمشیر مخصوص پیغمبر را بکمر بست[1] وبا این هیئت جذاب برشتر خویش سوارشد تا بلندتر باشد وهمهٔ مردم آنحضرت را ببینند ، و ضمناً بدانند که قصد جنگ ندارد چون معمولا در حال جنگ سوار برشتر نمیشوند.امام دراین حال بمردم فهماندکه میخواهد سخنرانی کند.

---

۱ - ابوالشهداء ص۱۷۳

فرماندهان قشون دشمن که میدانستند اگر حسین بن علی(ع) با این هیئت وقیافهٔ جذاب که ازقیافهٔ پیغمبرحکایت میکرد سخنرانی کندو مردم بسخنان وی گوش بدهند تا حدود زیادی افکاراین مردم را که به رسول خدا(ص) ایمان‌دارند تسخیرمیکند وممکن است انقلابی درروح شنوندگان ایجادکند، و یك انفجار داخلی در خود اردوی عمر بن‌سعد بوجودآید .

رؤسای قشون برای اینکه مردم سخنان امام را نشنوند بفریاد کشیدن وهلهله کردن که حربهٔ عاجزان‌است پرداختند وجارو جنجالی برپا کردند .

امام آنقدر درنگ‌کرد وصبر و شکیبائی بخرج داد که هوچی‌ها خسته شده وآرام گشتند ، آنگاه سخنرانی تاریخی خویش‌را آغاز کرد که حاصل قسمتی ازآن اینست :

«ای‌مردم ! درکارخود شتاب‌نکنید وسخنان مرا گوش‌دهید تاآنچه وظیفهٔ من‌است وبرمن حق‌دارید برای شما بگویم وحجت و دلیل خود را بیان سازم آنگاه اگر بحکم وجدان وانصاف بامن رفتار کنید باعث سعادت خود شماست» .

پس‌آنگاه‌که امام توجه قشون‌راجلب‌کرد بابیانی‌رسا بحمد وثنای خدا ودرود وسلام برپیغمبر خاتم وفرشتگان و پیغمبران سخن گشود و سپس فرمود :

«ای‌مردم ! نسب‌مرا بررسی‌کنید وببینیدمن‌کیستم وازچه‌خاندانی هستم آنگاه باخود فکرکنید وخویشتن‌را ملامت‌نمائیدکه‌آیا برای‌شما شایسته‌است مرا بکشید وحرمتم‌را ازبین ببرید ؟!

آیا من فرزند پیغمبر شما نیستم ؟

آیا حمزهٔ سیدالشهداء عموی من نیست ؟

آیا جعفر طیار عموی من نیست ؟

آیا این حدیث پیغمبر خدا (ص) که دربارهٔ من و برادرم فرموده است: حسن وحسین دوسرور جوانان بهشتند بگوش شما نرسیده‌است ؟ اگر آنچه‌رامیگویم باور نمیکنید از «جابر بن عبدالله انصاری»، «ابوسعید خُدْری»، «سهل ساعدی» ، «زیدبن‌ارقم»، و«اَنَس بْنُ مالِك» بپرسید آنان بشما خواهندگفت: که این حدیث را دربارهٔ من و برادرم ازرسول‌خدا(ص) شنیده‌اند .

آیا این حدیث پیغمبرخدا کافی نیست که شمارا ازریختن خون من بازدارد ؟ اگر دراین حدیث پیغمبر شك‌دارید آیا دراین مطلب هم شك دارید که من فرزند پیغمبر شما هستم ؟! بخدا قسم از شرق تاغـرب عالم دخترزادهٔ پیغمبری بغیرازمن وجود ندارد.

وای برشما من کسی را کشته‌ام که میخواهید مرا بعنوان قصاص بکشید ؟ یا مالی را از شما برده‌ام یا به کسی جراحتی وارد کرده‌ام که میخواهید به‌کیفرآن خون مرا بریزید ؟ [1] قیس بن‌اشعث گفت : توتسلیم

۱ــ بین مردم مشهوراست که اهل کوفه درجواب امام گفتند: «نقاتلك بغضاً منالابیك، یعنی ما بخاطردشمنی که با پدرت داریم با تومیجنگیم».

ما این جمله را درهیچیك ازمنابع تاریخی که دردسترس است نیافتیم مگر درکتاب پرازدروغ «نورالعین» اسفرائینی ص۵۷ وکتاب پرافسانه‌ای کــه بنام «مقتل ابی‌مخنف» معروف است وبضمیمهٔ جلد دهم بحارنیزچاپ شده. این جمله درآن‌کتاب درص ۷۴چاپ بغدادآمده، ولی این‌کتابی است پرازدروغ وافتراء وبسیاری‌ازمطالب دروغ‌آن بامطالب«نورالعین» اسفرائینی‌یکی است بطوریکه ــ

حکم بنی‌عمت بشو (مقصودش ابن‌زیاداست) آنان موافق رضای توعمل خواهندکرد ، امام‌فرمود : نه‌بخداقسم ، من‌دست ذلت بدست شمانخواهم داد ومثل بندگان ذلیلانه اقرار نخواهم کرد[1] .

مرحلهٔ چهارم :

اولین تیر :

امام حسین (ع) بموجب رهبری عالی روحانی خویش آنچه لازم میدانست فرمود و برای راهنمائی این مردم گمراه نهایت دلسوزی را بخرج داد .

سخنان گرم وپرشور امام‌که ازقلبی سوزان برمیخاست یك‌عده را که قریب سی‌نفر بودند چنان منقلب کردکه دست ازجان خود شستند و

← خواننده خیال میکند این دروغها را یکی ازاین دوکتاب از دیگری گرفته یاماًخذ هردویکی بوده است.

محدث نوری درلؤلؤومرجان ص ۱۵۶ دربارهٔ این‌کتاب میگوید : «این مقتل موجودکه به‌ابی‌مخنف نسبت میدهند مشتمل است بربعضی مطالب منکره مخالف‌اصول مذهب والبته‌آنرا اعادی وجهال بجهت پاره‌ای از اغراض فاسده درآن‌کتاب داخل کرده‌اند».

درهرحال اگر مدرك جملهٔ معروف : «نقاتلك بغضاًمنالابيك» فقط‌کتاب «نورالعین»اسفرائینی‌وهمین‌کتاب پرافسانهٔ معروف به«مقتل‌ابی‌مخنف» باشدقابل اعتماد نیست. البته این‌کتاب غیرازآن مقتل‌ابی‌مخنف است‌که طبری ازآن نقل میکند وآن‌کتاب پرارزشی بوده‌که متأسفانه دردسترس ما نیست.

۱ــ ارشاد مفیدص۲۱۶، تاریخ طبری ج ۴ص۳۲۳

بصفوف فرزند پیغمبر (ص) ملحق گشتند ، ومرگ باحسین را برزندگی باعمال حکومت سیاه ترجیح‌دادند .

این‌عدهٔ سی‌نفری چون‌ازمذاکراتی‌که امام(ع) باعمربن‌سعد برای جلوگیری ازجنگ کرده بود آگاه بودند وازپیشنهاد مراجعت که آن حضرت بمنظور برقرار کردن صلح ومسالمت فرموده بود اطلاع داشتند بدین جهت از اینکه عُمّال حکومت پیشنهاد فرزند پیغمبر (ص) را نپذیرفتند سخت ناراحت شدند و گفتند : فرزند پیغمبر پیشنهاد صلح میکند وشما نمی‌پذیرید !؟

بدین گونه ضمن اعتراض شدیدی‌که به وحشیگری و درندگی عُمّال حکومت کردند به‌اردوی امام پیوستند ودررکاب آنحضرت‌جانبازی نمودند[1] .

درطلیعهٔ این‌عدهٔ ازجان گذشته حُرّبن یزید ریاحی بودکه ملحق شدن او به اردوی امام بعلت مقام و شخصیتی که داشت در روح اردوی مخالف خصوصاً افرادی‌که تحت فرماندهی اوبودند اثر عمیقی گذاشت. ونیز اکثریت مردمی‌که باتهدید وتطمیع بادودلی و تردید بجنگ امام آمده بودند پس از شنیدن سخنان سوزان سبط پیغمبر (ص) دودل‌تر و سرگردان‌تر گشتند .

عمربن سعد که برخلاف میل قلبی خود این‌مأموریت خطرناک‌را پذیرفته بود پس‌از شنیدن خطبهٔ تکان دهندهٔ امام ازدیگران سرگردانتر وناراحت‌تر شده بود .

پسر سعد در حال اضطراب فکر و ناراحتی وجدان برای اینکه

۱ـ ذخائرالعقبی ص۱۴۹ سیرالنبلاءج۳ ص۲۱۰

باین سرگردانی خاتمه دهد بعنوان شروع جنگ ، تیری بطرف اردوی امام پرتاب‌کرد که بقول «عقّاد» مصری : گویا این‌تیر درسینهٔاو فرورفته وناراحتش کرده‌بود وخواست خودرا ازاین ناراحتی خلاص کند[1] . بااین تیر عمربن‌سعد، جنگ رسماً شروع‌شد وبدینگونه قیام امام‌حسین (ع) وارد مرحلهٔ چهارم گشت .

پسر پیغمبر(ص) خیلی کوشش کردکه جنگ واقع نشود وقیام‌وی بخون رنگین نگردد ولی عُمّال حکومت تجاوزکار یزیدی نخواستند کار به مسالمت تمام‌شود وحادثهٔ وحشتناك کربلارا بوجود آوردند که روی تاریخ اسلام بلکه تاریخ انسانیت‌را سیاه کرد .

شاید همهٔ مدت‌جنگ بیش‌ازشش‌ساعت طول نکشید، ولی دراین مدت کوتاه ازاردوی عمربن سعد آنقدر قساوت و بیرحمی و درندگی و وحشیگری واعمال غیر انسانی سرزد که برای شرح جزئیات‌آن صدها ساعت وقت لازم‌است ، ونوشتن وگفتن وشنیدن آن قلب را میلرزاند و اعصاب را مرتعش میکند و وجدان را ناراحت میسازد وعقل را مبهوت میگرداند .

و در مقابل ، از حسین بن علی (ع) و یاران و خاندانش آنقدر بزرگواری وجوانمردی‌وایمان وانسانیت وتقوی وفضیلت وعشق بحقیقت وفداکاری وجانبازی درراه خدا ودرراه عقیده وایمان ظاهر گشت‌که‌هر انسانی‌را بخضوع وامیدارد وهرفرد حقیقت‌دوستی درمقابل این‌همه‌عزت نفس وحُرّیّت‌ضمیر وعظمت روح سرتعظیم فرود میآورد .

این مرحله ازقیام امام‌که مرحلهٔ جنگ اضطراری ودفاع‌خونین

۱- ابوالشهداء ص۱۷۹

بود از نظر مدت از سه مرحلهٔ دیگر کوتاه‌تر ولی از نظر عمل، خیلی جانکاه‌تر وتکان‌دهنده‌تر وجگر سوزتر بود . شرح جزئیات این جنگ چند ساعته ووقایع غم‌انگیز ودلخراش آن ازهدف این کتاب خارج است .

اسیری بازماندگان :

بدون تردید، اسیری بازماندگان خاندان پیغمبروگردش اجباری اسیران درکوفه ورفتن آنان باآن وضع دلخراش درمجلس عبیدالله زیاد ومسافرتشان بشام و گردش اجباری در خیابانها و گذرگاههای عمومی و حضورآنان درمجلس یزید واقامهٔ مجلس یادبود شهیدان درشام، اینهاهمه درشناساندن ماهیت واقعی حکومت ضد اسلام یزید اثرعمیقی داشت .

وهمچنین خطبه‌های کوبندهٔ امام سجاد علیه‌السلام وزینب کبری در شام برای بیشترشناساندن چهرهٔ حقیقی حکومت پسرمعاویه ورفع تهمتهای دولت‌وقت نسبت بامام‌حسین(ع) وروشن‌کردن افکارعمومی دربارهٔ خاندان پیغمبر(ص) تأثیرشایان توجهی داشت .

ولی نکته‌ای که ذکرش لازم است اینست که : اسیر شدن خاندان پیغمبر(ص) ورسوائی بیش ازپیش حکومت یزید جزء هدف امام نبود بلکه اثر قهری جنگ بود .

نتیجه بجای هدف :

شاید بعضی گمان کنند : جزئی ازهدف امام حسین (ع) از همراه بردن خاندانش این بودکه اسیری آنان یزید را رسوا کند و پایه‌های سلطنت وی را متزلزل سازد . ولی بایدگفت : این ازباب اشتباه هدف با

نتیجه است. هیچگاه هدف امام از بردن خاندانش این نبود که با اسیری آنان حکومت یزید رسوا شود بلکه اسیری خاندان امام برخلاف رضای آنحضرت و برخلاف رضای خدا وپیغمبر (ص) بوده است.

آنچه دربارهٔ خاندان امام میتوان گفت اینست که چون مسافرت آنحضرت بمکه بقصد توقف درحرم خدا وارزیابی اوضاع سیاسی وقدرت نظامی خویش بود، ومعلوم نبودکه مدت اقامت امام حسین (ع) درمکه چقدر خواهد بود برای اینکه از نزدیك ازحال خاندانش آگاه باشد و درنگهداری وصیانت آنان بکوشد عائلهٔ خویش را بمکه برد. وپس از چهار ماه وپنج روز توقف درمکه وقتیکه احساس خطر کرد بسوی کوفه حرکت کرد واز قرائن معلوم بودکه امام میخواهد درکوفه بماند ورهبری وزمامداری مردم را بعهده بگیرد. وچون اطمینان نداشت که اگر خانواده‌اش درمدینه یا مکه بمانند از مزاحمت عمال حکومت در امان باشند [1] از اینرو برای اینکه خاندانش را تحت نظارت مستقیم خود از هرگونه خطری مصون بدارد با همهٔ خانوادهٔ خویش بسوی کوفه حرکت کرد تا با خانواده‌اش درکوفه سکونت گزینند.

پس هدف حسین بن علی (ع) از بردن خانواده این بودکه ازنزدیك ازحال آنان آگاه باشد وتا آنجاکه میتواند درحفظ وحراست آنان بکوشد، و بتعبیر دیگر، مقصود امام از بردن خانواده این بود که گرفتار دست دشمن نشوند نه اینکه گرفتار بشوند و گرفتاری و اسیری آنان حکومت بنی‌امیه را رسوا کنند.

۱- لهوف درص۷۴ احتمال مزاحمت عمال حکومت راذکر کرده‌است.

آری سختگیریهای عمال حکومت وجنگ طلبی و بیخردی آنان حادثهٔ خونین کربلا را بوجود آورد کـه نتیجهٔ طبیعی آن اسیر شدن خاندان امام بود ونتیجهٔ طبیعي اسیری خاندان امام این بودکه حکومت ننگین پسر معاویه ننگین‌ترشود. واین نتیجهٔ قهری را نباید باهدف قیام اشتباه‌کرد .

بخش چهارم

هدف قیام :

قیام برای اصلاح:

بدون تردید هدف امام‌حسین (ع) ازقیام خود یك‌هدف اصلاحی وسیعی بوده است که ازروح اسلام الهام میگرفته و اساس آنرا حمایت و دفاع ازاسلام تشکیل میداده است.

سخنان خود امام دربارهٔ بیان هدف آنحضرت بدین شرح است:

۱ــ آنگاه‌که امام براثرتهاجم عمال حکومت ناچار شد از مدینه خارج گردد ضمن‌مرقومه‌ای‌که بنام وصیت‌نامه معروف‌است هدف‌اصلاحی

خودرا بدینگونه شرح داده است:

«وَاِنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمَّةِ جَدّی [1] من فقط برای اصلاح درامت جدم از وطنم خارج شدم».

۲ـ و نیز ضمن نامه‌ای که درآن از بزرگان بصره کمك نظامی خواست بهدف خود اشاره میکند ومیفرماید:

« فَاِنَّ السُّنَّةَ قَدْ اُمیتَتْ وَاِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ اُحْیِیَتْ [2]. سنت اسلام مرده و بدعتهای ضداسلام جای آنرا گرفته است ». یعنی هدف من از بین بردن بدعتها و زنده‌کردن اسلام وسنت پیغمبر(ص) است.

۳ـ و نیز در خطبه‌ای که پس‌از برخورد با حُرّبن یزید در منزل «بیضة» ایراد فرموده هدف خودرا روشن‌کرده وآن خطبه اینست:

« اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) قالَ : مَنْ رَأیٰ سُلْطاناً جائِراً مُسْتَحِلاً لِحُرَمِ اللّٰهِ ناکِثاً لِعَهْدِاللّٰهِ مُخالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ یَعْمَلُ فی عِبادِ اللّٰهِ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوانِ فَلَمْ یُغَیِّرْ (ما) عَلَیْهِ بِفِعْلٍ وَلاقَوْلٍ کانَ حَقّاً عَلَی اللّٰهِ اَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ.

اَلا وَاِنَّ هٰؤُلاءِ قَدْ لَزِمُوا طاعَةَ الشَّیْطانِ وَ تَرَکُوا طاعَةَ الرَّحْمٰنِ وَ اَظْهَرُوا الْفَسادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَیْءِ وَاَحَلُّوا حَرامَ اللّٰهِ وَحَرَّمُوا حَلالَهُ وَاَنَا اَحَقُّ مَنْ غَیَّرَ ، وَقَدْ اَتَتْنی کُتُبُکُمْ وَقَدِمَتْ عَلَیَّ رُسُلُکُمْ بِبَیْعَتِکُمْ اَنَّکُمْ لاتُسْلِمُونی وَلاتَخْذُلُونی فَاِنْ تَمَمْتُمْ عَلیٰ بَیْعَتِکُمْ تُصیبُوا رُشْدَکُمْ فَاَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ وَ ابْنُ فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللّٰهِ (ص) نَفْسی مَعَ اَنْفُسِکُمْ وَ اَهْلی مَعَ اَهْلیکُمْ فَلَکُمْ

۱ـ مقتل خوارزمی ج۱ص۱۸۸ بنقل ازابن‌اعثم. این نقل اگرچه درغیر تاریخ ابن‌اعثم دیده نشده ولی مضمون‌آن موافق دلیلهای دیگرومطابق با روح نهضت انبیاء است وبدین‌جهت عین حقیقت ومورد قبول میباشد.

۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۶۶

فِیَّ اُسْوَةٌ ، وَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ نَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ وَخَلَعْتُمْ بَیْعَتی مِنْ اَعْناقِكُمْ فَلَعَمْری ماهِیَ لَكُمْ بِنُكْرٍ لَقَدْ فَعَلْتُمُوها بِاَبی وَ اَخی وَابْنِ عَمّی مُسْلِمٍ وَالْمَغْرُورُ مَنِ اغْتَرَّ بِكُمْ فَحَظَّكُمْ اَخْطَأْتُمْ وَنَصیبَكُمْ ضَیَّعْتُمْ وَ مَنْ نَكَثَ فَاِنَّما یَنْكُثُ عَلی نَفْسِه».[1]

ای مردم! رسول‌خدا (ص) فرموده است : کسی‌که ببیند زمامدار ستمگری بحقوق‌الهی واحکام دین تجاوزمیکند وپیمان خدارا میشکند وبا سنت پیغمبر(ص) مخالفت میورزد وبا بندگان خدا براساس‌ظلم وگناه رفتار مینماید وبرای تغییرروش چنین‌زمامدارستمگری به‌گفتار یاکردار اقدام‌نکند حقاً‌خداوند اورا به‌همان‌جائی میبردکه‌آن ستمگررا میبرد. آگاه باشید این‌عمال حکومت پیروی شیطان را برنامهٔ خود قرارداده و اطاعت خدا را ترك‌کرده وفساد را ظاهرساخته و رواج داده‌اند و حدود ومقررات دین را تعطیل نموده و خزانهٔ کشور را بخود اختصاص داده و حرام خدارا حلال وحلال اورا حرام‌نموده‌اند ومن ازهرکس شایسته‌ترم که وضع موجود را تغییردهم . و نامه‌های شما (دربارهٔقبول زمامداری) بمن رسیده وفرستادگانتان بیعت شمارا بمن ابلاغ‌کردند. شما عهدکرده بودیدکه مرا رها نکنید و دست از یاریم برندارید ، اکنون اگر بعهد و بیعت خود وفادار بمانید راه سعادت پیموده‌اید ، من حسین‌بن علی و فرزند فاطمه دختر رسول‌خدا (ص) هستم. خودمن باشما هستم وخانوادهٔ من باخانوادهٔ شما هستند، پس‌لازم‌است ازروش‌من (درمبارزهٔ باحکومت ظلم) پیروی‌کنید زیرا عمل من برای‌شما حجت وسرمشق است ولی اگر ازمن پیروی نمیکنید وعهدوبیعت خودرا شکسته‌اید این‌ازشما تازگی ندارد زیرا با پدر وبرادر و پسرعم من مسلم چنین‌کردید ، فریب‌خورده

۱ــ تاریخ طبری ج۴ص۳۰۴

کسی است‌که بشما اعتمادکند. شما (با این عهدشکنی) محرومیتی برای خود فراهم‌آوردید و نصیب خودرا ضایع ساختید وکسی‌که عهد خود را بشکند زیانش بخود او خواهد رسید» .

اگرچه امام حسین (ع) این‌خطبه‌را پس‌ازبرخورد باحربن یزید که زیرنظرنیروهای مسلح دشمن قرارگرفته‌بود انشاء فرموده ودرآنوقت چون دیگرامکان پیروزی‌نظامی برای‌آنحضرت نبود ازتشکیل‌حکومت منصرف شده‌بود.

ولی چند مطلب اساسی ازاین خطبه استفاده میشودکه لازم است بدان اشاره شود :

۱ـ تغییرحکومت ظلم واجب بود.

۲ـ برای رسیدن باین‌مقصود راهی بغیرازتشکیل‌حکومت نبود.

۳ـ شرائط تشکیل‌حکومت موجود بود .

۴ـ هدف امام حمایت ودفاع از اسلام بود .

اگرچه مقصود اصلی دراین بخش فقط بحث دربارهٔ قسمت‌چهارم یعنی هدف امام است ولی برای اینکه همهٔ این چهارقسمت روشن شود تمام خطبهٔ امام‌را تفسیرمیکنیم وتوضیح میدهیم :

۱ـ مبارزهٔ با ظلم واجب بود :

امام میفرماید: اینکه من بقیام واقدام برخاستم برای اینست‌که پیغمبرخدا (ص) فرموده است : « هرکس ببیند زمامدار ستمگری دست تجاوز بحقوق مردم درازکرده واحکام خدارا پایمال میکند واجب است در دفع ظلم و تغییرروش آن زمامدار ستم پیشه بکوشد وگرنه با همان

ستمگر محشور خواهد شد » . و این سازمان حکومت یزیدی براساس ظلم وتجاوز وکوبیدن احکام اسلام استوارشده وطبق فرمایش رسول خدا برهمهٔ کسانیکه‌قدرت‌دارند واجب‌است در دفع‌ظلم وتجاوز بکوشند ولی من ازنظر قرابت با پیغمبرخدا (ص) و ازنظر رهبری مردم وظیفهٔ بیشتر ومسئولیت سنگین‌تری داشتم (وَاَنَا اَحَقُّ مَنْ غَیَّرَ) ازاینرو لازم بود برای نجات اسلام ومسلمانان وریشه‌کن‌کردن ظلم وفساد بیشتر بکوشم.

۲ـ تشکیل حکومت ضرورت داشت :

درحال حاضر راه جلوگیری ازظلم عمال حکومت وحمایت‌اسلام منحصر به‌تشکیل حکومت است زیراعمال حکومت ، نه‌خوددست‌ازتجاوز برمیدارند و نه‌بنصیحت ناصحان مشفق‌گوش میدهند و همچنان به‌روش شیطانی خود ادامه میدهند وَلَزِمُوا طٰاعَةَ الشَّیْطٰانِ تا آنجا که ازمن سلب مصونیت‌کرده ومیخواهند باقدرت سرنیزه موافقت‌اجباری مرا جلب‌کنند که حکومت‌ضداسلام موجود را برسمیت بشناسم. بنابراین‌راه جلوگیری از تجاوزات حکومت وقت منحصراست باینکه نیروهای طرفدار عدالت متشکل شوند وقدرتی بوجودآورند وحکومت نیرومندی تشکیل‌بدهند وقدرت را باقدرت جواب بگویند. پس برای‌عمل‌کردن بفرمایش‌رسول خدا (ص) ومقاومت دربرابرظلم ودیکتاتوری تشکیل‌حکومت ضرورت داشت .

۳ـ شرائط موجود بود :

برای تشکیل حکومت ، نیروی کافی موجود بود زیرا نیروهای

داوطلبی که زیر نظر نمایندهٔ مخصوص من تشکیل یافته بود هستهٔ مرکزی قدرت حکومت بشمارمیرفت و برای بسته شدن نطفهٔ حکومت صددرصد اسلامی کافی بود . و آنگاه که من بکوفه میآمدم چون حسین بن فاطمه دخترزادهٔ رسول خدا (ص) هستم بعلت علاقهٔ مخصوصی که مردم بخاندان رسالت دارند نیروهای تشنهٔ عدالت از سایر استانهای کشور به کمك ما میشتافتند. شما مردم عراق با بی‌صبری درانتظارمن بودید و باگریهٔ شوق دست بیعت بدست نمایندهٔ من دادید، ونامه‌هائی بطورا بتدائی‌وداوطلبانه دربارهٔ اینکه من زمامداری شما را بپذیرم فرستادید و نمایندگان شما نزد من آمدند و اطمینان دادندکه نیروهای مردم آمادگی کامل دارند و عهدکرده‌اندکه تا آخرین نفس ایستادگی کنند **وَقَدِمَتْ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ بِبَيْعَتِكُمْ أَنَّكُمْ لاتُسْلِمُوني وَلا تَخْذُلُوني** . پس شرائط تشکیل حکومت از هرجهت فراهم بود.

۴ـ هدف ما حمایت ازاسلام بود :

اقداماتی که ما تاحال برای مقاومت دربرابر ظلم و برای تشکیل حکومت صددرصد اسلامی کردیم بخاطراین بودکه اسلام پایمال شده را زنده کنیم زیرا حکومت موجود حدود اسلام‌را تعطیل کرده واحکام دین را تغییرداده **وَ أَحَلُّوا حَرامَ اللهِ وَحَرَّمُوا حَلالَهُ** حرام خدارا حلال وحلال خدارا حرام نموده و قرآن کریم را بازیچهٔ هوسهای جاهلانهٔ پسرمعاویه و دستیاران وی قرار داده است، ازاینرو ما برای اینکه وضع موجود را تغییر بدهیم واسلام ومسلمانان اسیرشده راازچنگال استبداد سیاه برهانیم بقیام و اقدام برخاستیم .

ازآنچه گذشت روشن شدکه هدف اصلی امام حسین(ع) ازمقاومت واقدام برای تشکیل حکومت حمایت ازاسلام بوده است. و حمایت از اسلام یعنی حمایت ازموجودیت اسلام و ازهمهٔ مواهبی که اسلام بجهان انسانیت داده است. وما چندقسم ازآنرا که جنبهٔ اجتماعی دارد از باب نمونه ذکرمیکنیم :

۱ـ حمایت ازاستقلال نیروی قانونگذاری .

۲ـ حمایت ازاستقلال نیروی قضائی .

۳ـ حمایت ازآزادی قلم .

۴ـ حمایت ازآزادی بیان .

۵ـ حمایت ازعدالت درامور بودجهٔ عمومی.

۶ـ حمایت ازموقع جهانی اسلام .

۱ـ حمایت از استقلال نیروی قانونگذاری :

هراجتماعی چه کوچك وچه بزرگ بهسه نیرو احتیاج دارد :

۱ـ نیروی قانونگذاری .

۲ـ نیروی قضائی .

۳ـ نیروی اجرائی .

نیروی قانونگذاری برای اینست که بمقتضای احتیاجات اجتماع ، قوانین مفید وضع کند ومردم را ازمزایای قوانین مترقی بهرهمندگرداند.

ونیروی قضائی برای اینست که اختلافات موجود بین طبقات مردم وبین مردم ودستگاه حکومت را براساس حق وعدالت برطرف سازد.

و نیروی اجرائی برای اینست که هرچه نیروی قانونگذاری و

نیروی قضائی دستورمیدهند اجرا نماید.

دراسلام قانونگذاری بعد از وفات رسول خدا (ص) بعهدهٔ قرآن کریم وسنت پیغمبر(ص) با راهنمائی عترت آنحضرت گذاشته شده، یعنی باید دانشمندانی که درقرآن وسنت تخصص دارند بر اساس اجتهاد آزاد مسائل مورد احتیاج‌را ازآن دومنبع استنباط کنند ودراختیار مردم‌قرار دهند . دراسلام به‌کسانی‌که اهلیت استنباط احکام رادارند استقلال‌کامل داده شده‌است بطوری که نه قوهٔ قضائی و نه قوهٔ اجرائی حق اعمال نفوذ درصاحبان فتوی واستنباط ندارند . وفقهای صاحب‌نظر باآزادی‌مطلق و استقلال کامل ، دربارهٔ قوانین حقوقی ونظامات اجتماعی ومسائل‌جدیدی که بواسطهٔ‌تحولات زمان پیش‌میآید دقت‌وتأمل میکنند وبراساس‌اجتهاد آزاد طبق آنچه از قرآن و سنت استنباط میکنند فتوی میدهند ودر اختیار مردم و دستگاه حکومت میگذارند .

یکی‌ازبلاهای‌بزرگ‌اجتماعی‌اینست‌که نیروهای اجرائی‌بخواهند درقوهٔ قانونگذاری اعمال نفوذ کنند واز نیروی قانون ، سلب آزادی و استقلال نمایندکه دراین‌صورت مغزهای متفکر وقانون‌فهم ازسیرتکاملی خود باز میمانند وحُرِّیّت وآزادی فکررا‌ازدست میدهند ونمیتوانند بر اساس اجتهادآزاد ، قوانین مورداحتیاج‌را بادرنظر گرفتن‌مصالح‌اجتماع ازقرآن وسنت استنباط کنند . اینجاست که نیروی قانونگذاری ، فلج میگردد ودرچنگال نیروهای اجرائی‌که تند و تیز و برنده هستند اسیر میشود واجتماع ازمزایای قوانین‌آزاد ومترقی محروم میگردد .

حکومت بنی‌امیه نیروی قانونگذاری‌را اسیر کرده و آزادی در اجتهادراازعلمای صاحب‌نظر سلب‌نموده وقوانین‌را بصورت‌موادی بیروح

واشراف صاحب نظر وقانون فهم را بصورت افرادی بی‌اراده و چاکر مآب درآورده بود .

عبدالله بن عمر که درنظر اهل سنت مردی صاحب‌فتوی [1] ومورد توجه مردم بود وهمچنین ابن‌عباس که درزمان خود ازعلمای بزرگ و سرشناس بود وافراد دیگری که در ردیف وی بودند همهٔ این افراد از طرف حکومت یزید تحت فشار قرار داده شده وحق اظهار نظر ازآنان سلب‌گشته وزیر برق سرنیزه ازآنان‌میخواهندکه تسلیم بی‌قیدوشرط پسر معاویه شوند وخلافت اورا بعنوان خلافت قانونی واسلامی بشناسند و بمردم اعلام کنند .

درحالیکه خود این مسئله‌که آیا خلافت‌یزید قانونی‌است یا نه ، مسئلهٔ جدیدی‌است‌که احتیاج بنظر واجتهاد دارد وباید صاحبان فتوی حکم آنرا ازقرآن وسنت استنباط کنند .

این‌حق‌اجتهادرا ازنیروی قانونگذاری سلب‌کرده‌اند وفقط ارادهٔ پسر معاویه است که هم قانون وضع میکند و هم اجرا مینماید . قانون یعنی‌ارادهٔ‌یزید . اجتهادآزاد یعنی هوس‌پسرمعاویه. نیروی‌قانونگذاری یعنی منافع شخصی خلیفهٔ تحمیلی .

حسین بن‌علی (ع) که بحکم حدیث «ثَقَلَیْن» شارح و مفسر قرآن است [2] وقوانین مورد احتیاج باید ازنظرآنحضرت بگذرد باچنین‌وضعی

۱- تاریخ یعقوبی ج۲ص ۲۲۸

۲- دوگروه شیعه وسنی بحد تواترازرسول خدا(ص) نقل کرده‌اندکه فرموده است: من دوچیزگرانبها «ثقلین» را برای راهنمائی شما بجای‌میگذارم، یکی قرآن، ودیگری عترت من. بموجب این حدیث، قانون ورجال قانون←

روبرو شده وحکومت یزید حق اظهار نظررا ازوی سلب کرده‌است .

بااینکه فقط امام حسین (ع) است که در این مسئلهٔ جدید یعنی خلافت یزید باید نظر بدهد وتنها نظراوست که باید وظیفهٔ مسلمانان‌را درحساس‌ترین مسئلهٔ روز یعنی‌مسئلهٔ حکومت اسلامی‌روشن‌کند. بااین وصف، این شخصیت عظیم را از حق رأی دراین باره محـروم نموده و میخواهند باقدرت سرنیزه آنحضرت را ناچار کنند که خلافت یزید را برسمیت بشناسد وسلطنت استبدادی پسر معاویه را بعنوان یك سلطنت صددرصد قانونی واسلامی اعلام نماید ، وبدین‌گونه حکومت یزید قوهٔ قانونگذاری‌را فلج کرده وحق هرگونه اظهار نظررا ازرجـال قانون و صاحب‌نظر سلب نموده‌است .

سنت پیغمبر خدا اینست که باید استقلال رجال قانون در رأی و نظر محترم‌شمرده‌شود وحسین‌بن‌علی(ع)که خود ازعترت رسول‌خدا(ص) و از رجال قانون است نظر قطعی خود را در مسئلهٔ خلافت و حکومت اسلامی اظهارکند ووظیفهٔ مردم‌را روشن نماید .

ولی حکومت وقت این سنت پیغمبر خدا را پایمال کرده و حق رجال قانون‌را نمی‌شناسد .

امام حسین (ع) درخطبه‌ای‌که درحضور حُرّبن یزید واردوی وی ایراد فرمود ضمن ذکر انحرافات زمامدار ستمگر، این جمله‌را گوشزد کردکـه : « مُخـالِفا لِسُنَّةِ رَسُولِ‌اللّهِ» [1] یعنی حکومت موجود ، مخالف

← تعیین شده وامام حسین(ع)ازعترت‌پیغمبر(ص) واز رجال قانون ونظروی در مسئله خلافت، قاطع ولازم‌الاجراء است. برای‌اطلاع بیشتر ازاین حدیث‌بکتاب «المراجعات» تألیف علامهٔ مجاهد سیدعبدالحسین شرف‌الدیـن مراجعه شود .

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۴

سنت رسول است » .

حسین بن علی (ع) که خودرا درمقابل چنین وضعی می بیند در مرحلهٔ دوم قیام که امکان پیروزی نظامی برای آنحضرت بود برخودلازم میداندکه چون شرائط مساعداست حکومت مستقلی تشکیل بدهد ودر پناه قدرت حکومت ، اسلامرا و ضمناً نیروی قانونگذاری را از این اختناق شدید نجات بخشد .

پس روشن شدکه باید حمایت ازاستقلال نیروی قانونگذاری را جزئی ازهدف وسیع واصلاحی امامحسین (ع) دانست .

۲ـ حمایت ازاستقلال نیروی قضائی :

یکی ازشاهرگهای حیاتی اجتماعی نیرویقضائی آن اجتماعاست و چون در بین طبقات مردم همیشه اختلافاتی بوجود میآید و گاهی بین مردم و دستگاه حکومت اختلاف پدید میآید باید نیروی مستقل و آزادی بنام نیروی قضائی وجودداشته باشدکه بتواند درزمینهٔ اختلافات حقوقی وسیاسی درحدود قانون ازحق وعدالت جانبداری کند و تاآنجا که امکان دارد درپناه قانون صاحبانقدرترا ازتجاوز بدیگران بازدارد وحقرا بصاحب حق برساند .

در اسلام مقامات قضائی از اعمال نفوذ مقامات ارتشی و انتظامی مصون هستند وهیچ مقامی حق ندارد دربارهٔ قاضی اعمال قدرت کند یا حکم اورا نقض نماید .

اسلام به سازمان دادگستری آنقدر استقلال وآزادی دادهاستکه اگر ضعیفترین فرد مردم ازمقتدرترین فرد اجتماع شکایت داشته باشد

مقام قضائی مسئول بیدرنگ بشکایت شاکی رسیدگی میکند و متهم را اگرچه بانفوذترین فرد باشد محاکمه مینماید ، ودر صورت محکومیت بمجازات میرساند. ودرپناه همین استقلال قضائی است که ازتضییع حقوق طبقات ضعیف مردم جلوگیری میشود ومال و جان و ناموس مردم درپناه امنیت قضائی ازدستبرد افراد متجاوز محفوظ میماند .

حکومت بنی‌امیه سازمان قضائی اسلام را زیر نفوذ خود گرفته و استقلال وآزادی رأی راازقاضی‌های‌قانونی سلب‌کرده ودستگاه‌دادگستری را چون‌آلتی بی‌اراده تحت قدرت خویش درآورده بود وچون‌فرماندهی عالی نیروهای ارتشی وانتظامی با شخص خلیفه بود طبعاً همهٔ مقامات قضائی چاکران جان‌نثار یزید بودند وازخود اراده‌ای نداشتند .

عبیدالله‌بن‌زیاد نمایندهٔ دیکتاتوریزید ، شریح قاضی را با آنهمه سوابق قضائی وموقع‌اجتماعی چون‌آلت بی‌اراده‌ای دراختیارخودداشت. وحتی برای متفرق‌کردن مردمی‌که بطرفداری هانی‌بن‌عُروَه درکنارقصر وی اجتماع‌کرده بودند ازنفوذ اجتماعی شریح استفاده‌کرد و این قاضی پیرودنیاپرست بعوض اینکه‌بمجرمیت ابن‌زیاد رأی بدهد او را ازتهاجم مردم خشمگین نجات داد[1] .

بدینگونه سازمان قضائی‌که‌باید حافظ حقوق اجتماع باشدحافظ منافع‌شخصی‌دستگاه‌حکومت شده بود، واین‌بدعت‌بزرگی‌بودکه برخلاف قوانین اسلام وسنت پیغمبر(ص) رواج یافته بود.

امام حسین(ع)که‌خود حافظ‌سنت پیغمبراکرم(ص) بودنمیتوانست درمقابل این بدعت واین تجاوزآشکاری‌که بحریم قوانین اسلام و سنت

۱- الاخبارالطوال ص۲۱۶، مقتل خوارزمی ج۱ ص۲۰۶

رسول‌خدا(ص) شده بود ساکت باشد. ازاینرودرنامه‌ای‌که به‌رؤسای‌بصره مینویسد وازآنان‌کمك نظامی میخواهد به‌رواج بدعت اشاره میکند و میفرماید: «اِنَّ‌الْبِدْعَةَ قَدْاُحْيِيَتْ [1] یعنی بدعتها جای سنت پیغمبر راگرفته است.»

حسین‌بن‌علی(ع) درمقابل دستگاهی قرارگرفته است که نیروی قضائی را درکام خود فروبرده و هضم‌کرده و از فرزند پیغمبر(ص) سلب مصونیت نموده ویك مرجع قضائی صلاحیت‌داری وجود ندارد و یا اگر وجود داردآن قدرت را نداردکه‌ازپسرفاطمه دفاع‌کند. وتجاوزحکومت قانون شکن را درهم بشکند وعمال دولت خود سررا جای خودبنشاند.

از این جهت امام حسین(ع) تصمیم میگیرد بحکم مسئولیتی که پیداکرده بود درآن شرائط مساعد، حکومت مستقلی تشکیل دهد تااین بدعت بزرگ راازمیان بردارد واستقلال‌نیروی قضائی وسایرقوانین‌اسلام را ازچنگال استبداد سیاه نجات بخشد.

با این بیان باید حمایت ازاستقلال نیروی قضائی راکه ازقوانین سعادت‌بخش اسلام است جزئی ازهدف امام‌حسین(ع) دانست.

۳- حمایت ازآزادی قلم :

یکی ازوسائل پیشرفت‌اجتماع، قلم‌های نویسنده‌ای است‌که‌نتیجهٔ افکاردانشمندان را منعکس میسازد ودردسترس مردم قرارمیدهد.قلمهای نویسنده میتواند عصارهٔ مطالعات‌وتحقیقات مغزهای متفکررا تادورترین نقطه برساند وحتی اجتماعات دورافتاده را ازنتیجهٔ زحمات دانشمندان

۱- تاریخ طبری ج۴ص۲۶۶

بهره‌مند سازد. قلمهای نویسنده‌در تنویر افکار و آشنا ساختن مردم با اهداف زندگی وسوق دادن اجتماع بسوی تکامل، نقش راهنمای دلسوز را بعهده دارد.

اگر قلمهای زنده وارزنده آزاد باشد میتواند افکارعمومی را روشن کند و مردم را بحقوق خود آشنا سازد و میتواند با انتقادات منطقی و راهنمائیهای دلسوزانه دستگاه حکومت را درپیشبرد اجتماع یاری کند واحیاناً با منطق قوی ازلغزشهای زمامداران جلوگیری نماید.

اسلام آزادی قلم را تا حدودی که به ایمان واخلاق وحقوق مردم زیان نرساند تأمین کرده، وبالاتر از آن نویسندگان را تشویق نموده است که در نوشتن حقایق وراهنمائی اجتماع بکوشند تا آنجاکه اثر قلمهای نویسنده را باخون شهید برابر بلکه بالاتر دانسته وگفته است: «مِدٰادُ الْعُلَمٰاءِ اَفْضَلُ مِنْ دِمٰاءِ الشُّهَدٰاءِ یعنی اثرقلم دانشمندان ازخون شهیدان ارزنده‌تر است».

دردنیای امروزهم ملت‌های زنده ورشدکرده آزادی قلم ومطبوعات را ازارکان حکومتهای دمکراتیك دانسته‌اند. ولی حکومت بنی‌امیه این حق مشروع را ازملت مسلمان سلب کرده بود وفقط قلمهائی آزاد بودکه درراه منافع شخصی عُمّال حکومت استبدادی بکار میفتند وبرای تأییددستگاه حکومت، حقایق را وارونه‌کند وافکارمردم را منحرف نماید.

اگر نویسندگان چاکرمآب برخلاف وجدان خود وبرخلاف حقیقت درمدح ومنقبت سازمان حکومت خصوصاً شخص خلیفه قلمفرسائی میکردند به بهترین پاداش نائل میگشتند. ولی اگر طبق ندای وجدان خویش حقایقی را مینوشتند که افکارمردم را روشن میکرد وممکن بود بطورغیرمستقیم

با منافع حکومت برخورد داشته باشد بسخت ترین کیفر مبتلا میشدند.

حسین بن علی(ع) درهمان ایامی که ازطرف دولت وقت موردتهاجم وتعقیب واقع گشته ودر مکهٔ معظمه توقف داشت با قلم پر ارزش خـود نامه‌ای صادرمیکندوچندرونوشت ازروی آن برمیدارد وبصورت بخشنامه برای رؤسای بصره میفرستد. دراین بخشنامه به تحولاتی که پس ازرسول خدا(ص) درحکومت اسلامی پیش آمده بود اشاره نموده وضمناً مینویسد:

«وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُوْلِی اِلَیْکُمْ بِهٰذَا الْکِتَابِ وَاَنَا اَدْعُوْکُمْ اِلیٰ کِتَابِ‌اللّٰهِ وَ سُنَّةِ نَبِیِّهِ.[1] من این نامه را بوسیلهٔ فرستادهٔ خودارسال داشته شما رادعوت میکنم که کتاب خدا وسنت پیغمبر (ص) را زنده کنید».

یکی ازرؤسای بصره که بخشنامه برای اوهم فرستاده شده بود از ترس اینکه مبادا این نامه دسیسهٔ عبیدالله‌زیاد باشد نامه را با نامه‌رسان نزد عبیدالله زیاد حاکم بصره برد. حاکم خونخوار بصره نامه‌رسان امام حسین(ع) را بدون محاکمه اعدام کرد[2].

ازاین داستان کوتاه میتوان حدس زدکه حکومت یزید تاچه اندازه درشکستن قلمهای زنده وآموزنده وترورکردن افکارآزادکوشا بوده‌است.

بفتوای حکومت آزادی‌کش یزید، قلم حسین بن علـی(ع) نباید آزاد باشدکه مردم را دعوت بکتاب خدا وسنت پیغمبر(ص) کند زیرا اگرکتاب خدا وسنت پیغمبر(ص) زنده شود با منافع حکومت استبدادی بنی‌امیه تصادم میکند.

این اختناق شدید واین جلوگیری ازنوشتن مطالب بیدارکننده‌و

۱- تاریخ طبری ج۴ص۲۶۶

۲ـ کامل ابن‌اثیرج۴ ص ۲۳

تکان دهنده مخالف مقررات دینی ومخالف آزادی قلمی است که اسلام آنرا تأمین کرده است .

امام حسین(ع)درچنین وضعی قرارگرفته وازطرف چنین حکومتی مورد تجاوزواقع شده ودرچنین شرائطی بمقاومت و اقدام برای تشکیل حکومت پرداخته است.دراینصورت، بدون تردید باید حمایت ازآزادی قلم را جزئی ازهدف وسیع واصلاحی فرزند پیغمبر(ص) دانست.

۴ـ حمایت ازآزادی بیان :

یکی ازعوامل تکامل اجتماع، گفتار و بیان گویندگانی است که براساس عقل ومنطق حقایق را تشریح میکنند وراه وچاه را بمردم نشان میدهند.

اگرزبانهای گوینده آزاد باشندمیتوانند بدون ترس ووحشت آنچه رابصلاح جامعه میدانند بیان کنند واجتماع انسانی را درسیر تکاملی خود یاری نمایند .

اسلام آزادی بیان وگفتار را تا حدودی که بسعادت مردم ضربه نزند تأمین کرده وازاین بالاتر ،گفتن حقایق را بـا شرائط مخصوصی واجب شمرده وخودداری ازآنراگناه دانسته است .

همه میدانندکه امر بمعروف ونهی ازمنکر ازفرائض مهم اسلامی است، بلکه بتعبیرحدیث : أَسْمَى الْفَرائِض[1] یعنی عالی ترین وپرمنفعت ترین واجبات دینی محسوب شده است.

اگراصل آزادی بیان که در اسلام مقـررشده است رعایت شود و

۱ـکافی جلد۵ ص۵۵طبع آخوندی.

گویندگان دلسوزافکارمردم‌را رهبری نمایند وعوامل صلاح وفسادجامعه را بی‌پرده بیان‌کنند اجتماع راه تکامل را سریع‌تر می‌پیماید و درهمهٔ شئون زندگی زودتر به‌رشد وترقی خود میرسد.

بدیهی است یکی ازاموری‌که بایدگویندگان باکمال دلسوزی و خیرخواهی دربارهٔ آن سخن بگویند نقاط ضعفی است که در دستگاه حکومت پدید میآیدکه هیچ‌حکومتی خالی ازآن نیست.

این نقاط ضعف باید با حسن تشخیص و با کمال متانت بوسیلهٔ گویندگان بیان شود ومردم از آن آگاه گردند و دستگاه حکومت که خدمتگذارمردم است باکمال تواضع بپذیرد. دراینصورت حس تعاون و خوش‌بینی بین دولت وملت زنده میشود وهمه با هم درراه اهداف‌عالی زندگی‌گام برمیدارند.

ولی اگرگویندگان‌دانشمند درد ودرمان سازمان حکومت‌رابیان نکنند وافکارمردم را روشن نسازند و ازراه دلسوزی دستگاه دولت را ارشاد ننمایند ممکن است‌عمال حکومت‌که نیروهای مالی وانسانی‌مردم را دراختیاردارندگرفتارانحرافاتی شوند و مردم بدستگاه دولت بدبین گردند ،آنگاه مفاسدی بوجود میآیدکه برهیچکس پوشیده نیست. و در اینصورت سهمی ازمسئولیت بعهدهٔگویندگان دانشمندی است‌که‌حقیقت را نگفته‌اند.

امیرالمؤمنین(ع) میفرماید : «لاتَترُكُوا الأمْرَبِالمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ المُنْكَرِفَيُوَلّى عَلَيْكُمْ شِرارُكُمْ ثُمَّ تَدعُونَ فَلايُسْتَجابُ لَكُمْ.»[1] امربمعروف‌ونهی‌از منکررا ترک نکنیدکه اگر ترک‌کنید بدان شما زمامدارشما خواهند شد

۱- نهج‌البلاغة ج۲ص۸۶طبع مصر

آنگاه دعا میکنید(که‌خدا شر آنانرا بگرداند) ولی دعای شما مستجاب نمیشود» .

حکومت بنی‌امیه‌آزادی بیان را ازمردم سلب‌کرده وامر بمعروف ونهی ازمنکررا تعطیل نموده بود ودانشمندان دلسوز وصحابهٔ آبرومند پیغمبراکرم(ص)که‌صلاح‌وفساد مردم راتشخیص میدادند جرأت نداشتند آنچه را تشخیص میدهند بگویند .

هنگامیکه معاویةبن ابی‌سفیان از«احنف‌بن‌قیس» خواست‌که در بارهٔ ولیعهدی‌یزید نظرخود را بگوید، احنف‌گفت: اگر راست بگوئیم ازشما میترسیم واگردروغ‌بگوئیم ازخدامیترسیم **نَخافُکُمْ اِنْ‌صَدَقْنا وَنَخافُ اللهَ اِنْ‌کَذِبْنا**[1].

درحکومت استبدادی بنی‌امیه فقط‌گویندگانی آزاد بودند که در مدح ومنقبت دولت ضد اسلام خصوصاً شخص خلیفه داد سخن بدهند . عبیدالله‌بن‌زیاد نمایندهٔ یزید در مسجد کوفه که چند سال صدای دلنواز امیرالمؤمنین(ع) درآن طنین‌انداز بود درمدح و منقبت یزیدبن معاویه بدینگونه سخن میگوید :

« **وَهٰذا اَمیرُالْمُؤْمِنینَ یَزیدُ قَدْ عَرَفْتُمُوهُ حَسَنَ‌السّیرَةِ مَحْمُودَالطَّریقَةِ مَیْمُونَ النَّقیبَةِ مُحْسِناً اِلَی الرَّعِیَّةِ مُتَعاهِداً لِلثُّغُورِ یُعْطِی‌الْعَطاءَ فی‌حَقِّهِ حَتّی‌قَدْ اَمِنَتِ‌السُّبُلُ عَلیٰ عَهْدِهِ وَاُطْفِئَتِ‌الْفِتَنُ بِجُهْدِهِ** .[2]

این‌امیرالمؤمنین‌یزید است‌که شما اوراآزموده ومیدانیدکردارش نیکو وروشش پسندیده واخلاق وروحیاتش پاک‌ومهذب است، این‌خلیفهٔ

۱ـ کامل‌ابن‌اثیرج۳ ص ۵۰۸
۲ـ مقتل خوارزمی ج۱ ص۲۴۲

رعیت‌پرور ودادگستر بودجهٔ‌کشور را براساس حق‌وعدالت مصرف‌میکند وازسرحدات‌مملکت مواظبت مینماید، امنیت‌راهها درزمان او برقرارشده وفتنه‌ها باسعی وکوشش وی‌خاموش‌گشته است».

این‌چاکر جان‌نثار یزیـد این سخنان پوچ و بیهوده را برمسند حکمرانی درحضور شیعیان علی(ع) میگوید و دلیل برصحت گفتارش سرنیزهٔ برندهٔ او وجسدهای بدارآویخته واعدام شده است. درحکومت یزید بدینگونه وارونه‌کردن‌حقایق‌آزاد وبیان حقایق ممنوع بود .

حسین بن علی (ع) درچنین اختناق شدیدی که آزادی بیان را ازمردم سلب‌کرده‌اندگرفتار شده ومورد تهاجم دولت یزید واقـع گشته. وازاینرو بحکم وظیفهٔ الهی و اسلامی جنبش آزادیبخش خود را آغاز کرده‌است.

روی این‌قرائن بایدگفت : حمایت از آزادی بیان‌که از مقررات سعادتبخش اسلام است‌جزئی ازهدف همه جانبهٔ امام‌حسین(ع)بوده‌است.

۵ـ حمایت ازعدالت درامر بودجه:

یکی ازارکان‌بقاء هراجتماعی بودجهٔ عمومی‌است‌که درهرکشوری طبق قوانین‌آن‌کشور وصول وبخزانهٔ مملکت تسلیم میشود. این بودجهٔ عمومی مال مردم ودستگاه حکومت‌امین‌مردم است‌که باید هم دروصول و هم درنگهداری وهم درمصرف کـردن آن مصلحت عموم را در نظر بگیرد .

عدالت درامر بودجه اقتضاء میکندکه سازمان حکومت هیچگاه وبهیچ‌عنوان بودجهٔ‌کشور را درراه منافع شخصی‌کارگذاران دولت‌مصرف

نکند بلکه چون خدمتگذار دلسوز ، موجودی خزانه را در راه مصالح اجتماع وترقی وتکامل ملت مصرف نماید.

وازاین بالاتر، اگر زمامداران عدالت گستر هزینهٔ زندگی خویش را ازمال شخصی خود نیز تأمین نمایند باز لازم است برای رعایت حال تهی‌دستان از زیاد روی درخرج بپرهیزند وبسادگی زندگی کنند.

امیرالمؤمنین(ع) با اینکه درزمان حکومتش برای زندگی شخصی خود دیناری ازبودجهٔ عمومی خرج نمیکرد[1] بازهم زندگی بسیارساده‌ای داشت وهنگامی که ازحضرتش پرسیدند: جرا شما با این مقام شامخ باین لباس خشن وخوراك ساده قناعت میکنید؟در جواب فرمود:

«**إِنَّ اللّٰهَ فَرَضَ عَلٰى اَئِمَّةِ الْعَدْلِ اَنْ يُقَدِّرُوا اَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النّٰاسِ كَيْلاٰ يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ**»[2].خداوند بر پیشوایان عدالت گستر واجب کرده است که مانند طبقات پائین اجتماع زندگی کنند تاتهی دستان از تهی‌دستی خود رنج نبرند».

حکومت بنی‌امیه از زمان خلافت عثمان درامر بودجهٔ مملکت اسراف وتبذیر فراوان کرد و دست عمال دولت را بازگذاشت تا بمیل و هوس خود خزانهٔ کشور را درهرمصرفی که دلخواه آنانست خرج کنند. واین روش درزمان معاویه نیز تعقیب میشد ودردوران سلطنت بیست سالهٔ وی بودجهٔ بیحساب کشور دراختیار عمال حکومت ویاران وفادار خلیفه درآمده بود واسرافهاوتبذیرها وولخرجی‌ها بیش‌ازحد تصور بودومالیات عمومی که‌ازکیسهٔ‌مردم پرداخت میشد در راه اشباع شهوات خلیفه ویاران

۱- وسائل چاپ جدید ج۶ص۷۹ و۸۰ و۸۳

۲- نهج‌البلاغة خطبة ۲۰۴

جان‌نثارش مصرف میگشت ونزدیکان دولت ثروتهای بیحساب اندوختند وغرق درناز ونعمت شدند ولی طبقات پائین اجتماع بافقر سیاه و مرگ زرد دست بگریبان بودند . واختلاف طبقاتی شدید باهمهٔ مظاهر زشت وننگینش اجتماع اسلامی‌را تهدید بسقوط میکرد .

پس‌از مرگ معاویه نیز مصرف بودجهٔ عمومی به‌همان منوال بود ودرحالی‌که جمعی‌ازمسلمانان مخصوصاً شیعیان امیرالمؤمنین(ع) درآتش فقر میسوختند میمون اختصاصی‌یزید قبای ابریشمین میپوشید و مرکب اختصاصی آن میمون دارای زین رنگارنگ ابریشمین بود[1] .

و استاندار سیستان «عُبّادبن زیاد» برادر ابن‌زیاد که مالك هزار غلام بود به هزار غلام خود حداقل ده‌میلیون دینار یا درهم از بودجهٔ مملکت می‌بخشید[2] .

و استاندار خراسان عبدالرّحمن بن زیاد برادر دیگر ابن زیاد بیست میلیون درهم از بودجهٔ عمومی دزدی میکرد و یزید بخشنده این مبلغ ناچیز! را درمقابل اینکه او ازاستانداری خراسان صرف‌نظر کند بوی می‌بخشید[3] .

این بود روشی کـه حکومت بنی امیه به‌رهبری خلیفه تعقیب میکرد .

امام حسین (ع) درآن‌خطبه‌ای‌که باسوزدل زیربرق‌آفتاب سوزان درمقابل حرّبن یزید و اردوی او ایراد فرمود از این بلای خانمانسوز

۱ـ مروج‌الذهب ج۳ ص۶۷

۲ـ تاریخ طبری ج۴ص ۳۶۲

۳ـ تاریخ طبری ج ۴ص ۲۳۴

ذکری به میان آورد وضمناً بهدف قیام خویش اشاره نمود .

امام در آن خطبه که سابقاً آنرا نقل کردیم به هفت نقطهٔ ضعف که دردستگاه حکومت بود وبتعبیر بهتر : هفت بلای عمومی که ازطرف حکومت بنی‌امیه بجان‌مردم ریخته بود اشاره‌کرد وازآن‌جمله فرمود : « وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَيْءِ [1] یعنی‌عمال‌حکومت‌بودجهٔ عمومی‌را بخوداختصاص داده ودرراه هوسهای خویش مصرف مینمایند » .

این‌جمله ازخطبهٔ امام علاوه براینکه به‌هدف قیام‌آنحضرت‌اشاره میکند بطور صریح میفهماند که حسین‌بن علی (ع) ازبیعدالتی در امر بودجهٔ عمومی رنج‌فراوان میبرده‌است .

امام‌حسین (ع) درچنین وضعی قرارگرفته وازطرف چنین‌حکومتی مورد تهاجم واقع گشته و ناچار شده‌است بحکم وظیفهٔ اسلامی برنامهٔ قیام خودرا تنظیم کند ودر راه نجات دادن مسلمانان تا آنجا که قدرت دارد پیش برود .

بدینگونه می‌بینیم حمایت ازعدالت درامر بودجهٔ عمومی جزئی ازهدف اصلاحی فرزند پیغمبر (ص) بوده‌است .

۶ـ حمایت ازموقع جهانی اسلام :

یکی از چیزهائی که مورد توجه کشور های زنده است موقع بین‌المللی وجهانی است ، اگر کشوری بتواند جای خودرا در بین سایر کشورها باز کند ونزد ممالك دیگر آبروئی کسب نماید باهمین‌سرمایهٔ آبرو میتواند گام‌های بلندی درراه ترقی بردارد ودرمیان کاروان تمدن

---

۱ ـ تاریخ طبری ج۴ص۳۰۴

جهانی نقش رهبررا بعهده بگیرد ویاحداقل در ردیف کشورهای مترقی وتوسعه یافته قرار گیرد .

برای بدست‌آوردن آبروی جهانی سه‌چیزرا باید درردیف عوامل اصلی دانست :

۱ـ زمامدار کشور . ۲ـ اسلوب‌حکومت . ۳ـ قوانین ومقررات کشور .

الف ـ اگر زمامدار مملکت مظهر عدالت وتقوی باشد و به خیر خواهی وسلامت نفس وسایر فضائل انسانی شناخته شود علاوه براینکه کشورش را براه ترقی و تکامل میبرد توجه سایر کشورها را بخود جلب مینماید ودربین ممالك دیگر نفوذ معنوی پیدا میکند ومنافع ومزایای این‌نفوذ معنوی برهیچکس پوشیده نیست .

ب ـ ونیز اگر حکومت کشوری براساس عدالت وآزادی‌وخدمت به مردم استوارباشد ودرسیاست خارجی ازروش بشردوستی وحسن‌تفاهم پیروی‌کند کشورهای دیگر نیز بااین‌اسلوب حکومت علاقه‌مند میشوند وازهمین‌راه آبرو ومقام بین‌المللی بوجود میآید .

ج ـ ونیز اگرقوانین‌کشوری براساس واقع بینی وحوائج‌اجتماع استوار باشد سایر کشورها هم که تشنهٔ سعادت هستند از قوانین چنین کشوری اقتباس میکنند وبدینگونه این‌کشور نقش رهبررا ایفاء میکند ومعلوم‌است‌که چنین کشوری ازاین‌راه تاچه‌اندازه میتواند موقع‌خارجی وجهانی خودرا تثبیت نماید .

کسانی که دربارهٔ تمدن اسلام و عرب تحقیقاتی کرده‌اند اعتراف دارند که پیشرفت اسلام درآغاز کار تاحدود زیادی مرهون این‌سه‌چیز

بوده‌است :

۱ـ زمامدار لایق .

۲ـ اسلوب آزادیبخش حکومت اسلامی .

۳ـ قوانین زنده ومترقی اسلام .

اسلام درآغاز کار درزمان رسول خدا (ص) باداشتن این سه‌چیز موقع خارجی وجهانی خودرا تثبیت‌کرد وازنظر بین‌المللی آبرو ومقام شایان توجهی بدست آورد و بااین سرمایهٔ معنوی جای خودرا در دل ملت‌های دیگر باز کرد وبرای نفوذ دردیگران راه خودرا هموارنمود ورفته رفته ازنظر شهرت جهانی ونفوذ خارجـی بقدری اوج گرفت که بعقیدهٔ صـاحب نظران اگر بهمان منوال پیش میرفت سراسر قارهٔ اروپا بلکه سراسر جهان‌را تسخیر میکرد .

ازفیلسوف انگلیسی «ولز» نقل میکنندکه گفته‌است : «اگراسلام بهمان منوال اول سیرکرده وپیش رفته بود چیزی نمانده بود که سراسر جهان‌را تسخیر کند»[1] .

ولی باکمال تأسف دربخش دوم خلافت عثمان چون شخص خلیفه تحت‌تأثیر بنی‌امیه که قبیلهٔ وی بودند واقع شد ازاینرو درکاررهبری کشوراسلامی انحرافات زیادی بیش‌ازانحرافات دوخلیفهٔ سابـق بوجود آمد و طبعاً اسلوب حکومت هم‌تغییرکردوآن حکومت آبرومندوعدالت گستر پیغمبراسلام بطورکامل بیك‌حکومت خودسروستم‌پرور مبدل گشت تاآنجاکه بیشترنیروی فکری رجال ملی اسلام درراه مجادلات داخلـی مصرف میشد . وسرانجام ، عثمان‌بن عفان خلیفهٔ وقت بآتش خشم مردم

۱ـکتاب عظمت حسین پاورقی ص۷۴

ریخت و ازقتل عثمان فتنه‌های فراوانی بوجود آمد .

ازجملهٔ این فتنه‌ها اینکه معاویة بن ابی‌سفیان زیرسرپوش خونخواهی عثمان طغیان کردوفتنه‌ها برانگیخت وخونها ریخت تاآنکه پس ازقضیهٔ تحکیم گوشه‌ای ازمقاصد شیطانی خود را نشان داد . وپس از شهادت امیرالمؤمنین(ع) برای کوبیدن نیروهای عراق وپیروان امام حسن مجتبی(ع) بانیروی مجهزی تاسرحد عراق پیش‌راند و سرانجام با ایجاد اختلاف درفرماندهان نیروهای عراق وبادادن پول زیاد و بکاربستن حیله‌های دیپلماتیك حضرت مجتبی (ع) را درشرائطی قراردادکه برای حفظ خون خلق ومصلحت اسلام صلح‌کردن و کناررفتن ازصحنهٔ سیاست برای سبط اکبر پیغمبر (ص) امری ضروری وغیرقابل اجتناب بود .

معاویه آنگاه‌که قدرت حکومت‌را بدست‌گرفت‌هدفش بجز استثمار مردم‌وتشکیل سلطنت امپراطوری نبود .

سلطنتی‌که براساس استبداد سیاه وقانون شکنی و به‌زنجیر کشیدن آزادگان استوار بود .

سلطنت بی‌مهاری‌که باکشتن‌وبستن‌وتبعیدکردن، چنانکه مسلم‌بن عقیل‌گفت استبدادکسری وقیصر را تجدیدکرده بود[1] .

علاوه براینها معاویه به‌پیشنهاد مغیرة‌بن شعبه حاکم‌حیله‌گر کوفه بفکر افتاد خلافت اسلامی رادرخاندان خودموروثی‌کندکه پس‌ازمرگش فرزندان وی سلطنت اسلامی راهمانطورکه ابوسفیان‌گفت ، چون گوی دست بدست بگردانند . واین‌کار را برخلاف مواد پیمان صلحی که با حضرت مجتبی (ع) بست با سلب آزادی رأی وبابذل پول فراوان انجام

۱- تاریخ طبری ج۴ص۲۸۲ وارشاد مفید ص۱۹۶

داد[1] .

معاویه درگذشت ولی بازمینه‌چینی محکمی که کرده بود پس از مرگش پسر بی‌تجربه والکلی وعیاش او قدرت‌حکومت را بدست گرفت .

دراینجا لازم است بموقع خارجی و جهانی اسلام توجه شود تا وسعت دیدگاه وافق فکر امام‌حسین (ع) روشن گردد .

بدیهی است که چون حکومت بنی‌امیه براساس ظلم و تجاوز و دیکتاتوری استوار بود ومقررات اسلام را ببازی میگرفت آنهمه آبروو مقام بین‌المللی که درآغاز کارنصیب‌اسلام شد درزمان این‌حکومت سیاه قوس نزولی پیموده واسلام ازنظرنفوذ جهانی عقب‌گردکرده بود .

یکی ازنویسندگان اسلامی میگوید : «یکی ازدانشمندان‌بزرگ آلمان بیك‌عده ازمسلمانان‌که یکی ازشریفان‌مکه بین‌آنان بود گفت : شایسته است ما مجسمهٔ معاویة‌بن ابی‌سفیان را از طلا بریزیم ودر برلن پایتخت آلمان نصب‌کنیم زیرا معاویه بود که رژیم دمکراتیك حکومت اسلامی را بحکومت‌استبدادی‌تبدیل‌کرد واگرمعاویه این ضربه‌را به‌اسلام نزده بود اسلام همهٔ جهان را میگرفت و اکنون ما آلمانیها و سایر کشورهای اروپا عرب ومسلمان بودیم[2] » .

قرارداد ذلت‌آور :

درزمان حکومت معاویه کشور اسلامی نه‌تنها ازنظرحیثیت جهانی ونفوذ معنوی عقب‌گردکرده بود بلکه ازنظر قدرت‌نظامی‌نیزدر شرائطی

۱ـ کامل‌ابن‌اثیرج۳ ص ۵۰۳ تا ۵۱۱
۲ـ تفسیرالمنار، ج۱۱ ص۲۶۰

قرار گرفته بود که درمقابل اروپا ذلیل وزبون گشته و ناچارشد طبق قراردادی که حاوی متارکهٔ جنگ بود سالیانه مبلغ چشمگیری بعنوان باج وخراج به پادشاه روم بپردازد .

درسال ۶۰ هجری که همان سال قیام حسین بن علی(ع) است معاویه که خود را درمقابل جهان غرب ضعیف میدید ومایل بمتارکهٔ جنگ بود قرارداد ذلت آوری را باپادشاه روم درضمن چهارفصل بدینصورت منعقد کرد:

« فصل ۱ : این مصالحه که بمنزلهٔ متارکه ۳۰ ساله است مابین امپراطور کنستانتین پادشاه تمام بلاد وممالك مشرقی ومغربی فرنگ و پادشاه روم ویونان ومغرب وغیره و بین معاویة بن ابی سفیان خلیفه وپادشاه تمام بلاد عرب و ایران وتوران و ماوراء سیحون و میان ولاة عهد و سرداران طرفین برقرار خواهد بود .

فصل ۲ : معاویه واخلاف او همه ساله بدون استثناء سی هزار عدد مسکوك طلا وهشتصد نفر از اسرای عیسوی و هشتصد رأس اسب عربی به قسطنطنیه ارسال خواهند داشت .

فصل ۳ : امپراطور واخلاف او متعهد میشوند که دراین مدت ۳۰ سال و جهاً من الوجوه بمتصرفات حالیه عرب تاخت و دست اندازی ننمایند .

فصل ۴ : معاویة بن ابی سفیان مبلغ ومسطورات فوق را باسم خراج به دربار امپراطور خواهد فرستاد» .

یزیدهم این خراج را باچیزی علاوه می پرداخت واین باج تازمان ولیدبن عبدالملك داده میشد ولی ولید بررومیان غالب شد و دیگر باج نداد[1] .

۱- حجة السعادة ص۱۸۲ و۱۸۳

بدینگونه معاویه وفرزندش در برابر بیگانگان ذلیل‌وزبون‌بودند وحاصل دسترنج مردم مسلمان را بصورت طلاواسب به‌دربار پادشاه روم میفرستادند تاازحمله‌وتهاجم وی درامان باشند. ولی در برابر مسلمانان به‌زنجیرکشیده شده ، نیرومند و بااقتدار بودند و قدرت سرنیزه و برق شمشیر استبدادشان مردم‌مسلمان بی‌گناه‌و بی‌پناه را باسارت درآورده‌بود.

اکنون رئیس کشور عظیم اسلامی‌که قسمت بزرگی‌ازقارهٔ آسیا وافریقا را زیرپرچم خود دارد یزیدبن معاویه‌است‌وتصمیم‌دارد نداهای آزادیخواهی و عدالت‌طلبی راکه از روح اسلام برمیخاست‌خفه‌کند و در درجهٔ اول حسین‌بن‌علی (ع) را تسلیم بی‌قیدوشرط خود گرداند .

اگر دراین شرائط ازهیچ حلقومی ندائی برنمیخاست‌واگر بفرض محال‌امام‌حسین (ع) تسلیم‌بی‌قیدوشرط یزیدمیشد دراینصورت‌کشورهای دیگر ، اسلام را درقالب یزیدبن معاویه میشناختند زیرا رئیس کشور اسلامی اگر هیچ مخالفی نداشته باشددرنظر دنیای خارج نمایندهٔ روح اسلام است . آنگاه بیگانگان میگفتند :

کشور اسلامی یعنی کشورظلم وبیدادگری .

یعنی‌کشوری‌که حکومت فردی واستبدادی را پذیرفته‌است.

یعنی‌کشوری‌که درآن ازعدالت وانسانیت وآزادی خبری نیست.

یعنی‌کشوری‌که در آن تنها ارادهٔ یك جوان خودخواه و مغرور مقدرات مردم‌را تعیین میکند ودیگرنه‌مقرراتی‌دارد ونه‌قوانینی.

یعنی‌کشوری‌که رئیس‌خاندان پیغمبرش رسماً حکومت‌ضدعدالت و ضدآزادی را قبول کرده و یزید را بعنوان رهبر خود و رهبر اسلام پذیرفته است.

امام حسین (ع) که افق دیدش از مردم عادی خیلی وسیع‌تر است چون اسلام‌را از نظر موقع جهانی درچنین وضع خطرناکی می‌بیند بعلت مسئولیت بزرگی که دربرابر اسلام و نسلهای آینده دارد تصمیم میگیرد در مقابل تجاوز حکومت یزید مقاومت‌کند و درآن شرائط مساعد یك حکومت نیرومند اسلامی تشکیل بدهد و درپناه قدرت حکومت، اسلام و مسلمانان‌را از استبداد سیاه برهاند.

تادنیای‌خارج‌بداندکه‌اسلام‌را باید ازدریچهٔ‌افکارحسین‌بن‌علی(ع) و درقالب فرزند پیغمبر(ص) شناخت نه درقالب یزید.

تا دنیای خارج بداندکه امام‌حسین(ع) تنها بخاطر ایمان وعشق باسلام و بخاطرحمایت ازدین خود تا این‌حد فداکاری‌کرد .

تا دنیای خارج بداند اسلام چنین فرزند برومندی راتربیت‌کرده است‌که درراه دین خود یعنی درراه دفاع از انسانیت وعدالت و در راه آزادی وحریت وتقوی وفضیلت بدینگونه مردانه‌مبارزه میکند.

ازآنچه‌گذشت روشن شدکه باید دفاع ازموقع جهانی وبین‌المللی اسلام را جزئی ازهدف وسیع وهمه‌جانبهٔ فرزند پیغمبر(ص) دانست.

یك اشتباه :

بعضی از نویسندگان خیال‌کرده‌اند هدف امام حسین (ع) از قیام این بوده است‌که باایجاد صحنهٔ مظلومیت خود بنی‌امیه را رسواکنند ، و بدینوسیله مقدمات سقوط حکومت این طائفه را فراهم‌آورد تا بنی‌هاشم (یعنی‌بنی‌عباس)که‌در نتیجهٔ مظلومیت‌امام‌حسین(ع) محبوبیت‌پیدامیکنند درآینده قدرت حکومت‌را بدست بگیرند.

این‌دسته از نویسندگان میگویند: حسین بن‌علی(ع) از روی‌علم و اختیار بقربانگاه رفت و کوشش کرد کشته شدنش طوری واقع شود که دلخراش‌تر و رقت‌انگیزتر باشد تا مصیبت او در دلها بیشتر مؤثر شود و احساسات مردم برضد بنی‌امیه و بنفع بنی‌هاشم تحریک گردد.

ماربین[1] آلمانی از نویسندگانی‌است‌که دربارهٔ قیام امام‌حسین(ع) وهدف آنحضرت بدینگونه اظهار نظر میکند.

او میگوید: «چندین‌سال متوالی حسین تدارک کشته‌شدن خودرا دید ومقصدی بسیارعالی مد نظر داشت[2]».

وباز میگوید: «حسین بن‌علی چون قصدی جز کشته‌شدن که مقدمهٔ آن خیالات عالی وآن (رولیسیون[3]) مقدس بود مدنظر نداشت بزرگترین وسیله را بی‌کسی ومظلومیت دانسته واختیارکرد تا مصائب وی در قلوب مؤثر واقع گردد[4]».

وبازمیگوید: «حسین‌درافشای‌ظلم‌وستم بنی‌امیه وابرازخیالاتشان درعداوت بنی‌هاشم واولاد محمد دقیقه‌ای فروگذار ننمود[5]».

ودربارهٔ مصیبت طفل شیرخوار امام میگوید: «(حسین) باآنهمه مصائب جانکاه وافکار متراکمه و عطش وکثرت جراحات بازهم از مقصد عالی‌خود (مقصودش تحریک احساسات است) صرف‌نظر ننموده وبا اینکه

۱- بعضی ازبزرگان فرموده‌اند: «اصل صحیح این اسم، «مارتین» باتای دونقطه بوده و«ماربین» با بای یک‌نقطه غلط مشهوراست».

۲- السیاسةالحسینیه ص۳۳

۳- مقصوداز(رولیسیون) تحریک عواطف مردم برضدبنی‌امیه است.

۴- همان‌کتاب ص۲۵

۵- همان‌کتاب ص۲۶

میدانست برفرزند صغیرش بنی‌امیه رحم نخواهند کرد محض بزرگ ساختن مصائب خود اورا برسردست گرفته بظاهر التجای آب برایش کرد و با تیر جواب شنید[1]».

و دربارهٔ انقراض بنی‌امیه میگوید: «ودرکمتر ازیك قرن سلطنت از قاطبهٔ بنی‌امیه سلب گردید ..... و اینها تمام، نتائج سیاست حسینی است[2]».

و دربارهٔ روی کار آمدن بنی‌عباس میگوید: «وکمتر ازقرنی نگذشت که سلطنت وسیع اسلامی در بنی‌هاشم مسلم گردید[3]».

و دربارهٔ زنده شدن اسلام بوسیلهٔ قتل امام میگوید: «حسین(ع) ازقتل خویش احیای دین جدش وقوانین اسلام نمود[4]».

گفته‌های این خاورشناس آلمانی درچندجمله خلاصه میشود:

۱ـ امام حسین(ع) چندین سال پی‌درپی قبل ازشهادتش تدارك کشته شدن خودرا میدید.

۲ـ امام کوشش میکرده است که هرچه ممکن است مصیبتهای او دلخراش‌تر واقع شود.

۳ـ مظلومیت را که خودش در بوجودآوردن آن کوشش میکرده تنها وسیلهٔ رسیدن بهدف خویش قرارداده است.

۴ـ هدف امام این بوده‌است که عواطف مردم برضد بنی‌امیه تحریك

۱ـ همان کتاب ص ۲۹

۲ـ همان کتاب ص ۳۶

۳ـ همان کتاب ص ۳۸

۴ـ همان کتاب ص ۲۲

شود که انقلاب کنند و حکومت بنی‌امیه‌را ساقط گردانند و بنی‌هاشم (یعنی بنی‌عباس) را بحکومت برسانند. و نیز با قتل آنحضرت اسلام زنده گردد.

ما پس از تأمل کامل هیچیك از گفته‌های این نویسندهٔ آلمانی را نمیتوانیم بپذیریم. و اینك دربارهٔ نقاط ضعف هرچهار جمله ازسخنان وی گفتگو میکنیم :

در بارهٔ جملهٔ اول :

دربارهٔ جملهٔ اول باید بگوئیم: معلوم نیست این‌مرد آلمانی این مطلب‌را ازکجا آورده است‌که: امام‌حسین(ع) چندین‌سال‌متوالی تدارك کشته‌شدن خودرا میدیده است؟!

کدام تاریخ‌نویس شیعه یا سنی نوشته است که آنحضرت چندین سال مقدمات قتل خودرا فراهم‌آورده است ؟!

اگر ماربین یا کسی‌که مثل او فکرمیکند یك‌دلیل تاریخی‌آورد که امام‌حسین(ع) یك‌سال یا یك‌ماه یا یك‌هفته یا یك‌روز یا یك ساعت پیش‌ازقیام مردانه‌اش تدارك‌کشته‌شدن خودرا دیده‌است ما باقی گفته‌های بی‌دلیل این خاورشناس را بی‌چون‌وچرا میپذیریم. این‌مطلبی‌که ماربین گفته، هیچ مؤرخی نگفته است.

آنچه مسلم‌است امام‌حسین(ع) پیش‌از تجاوز حکومت یزید بآن حضرت هیچگونه تدارکی برای کشته شدن خود ندیده و پس از تجاوز حکومت ، آنگاه‌که ازنظر عوامل طبیعی امکان پیروزی برای امام بود بسوی‌کوفه حرکت‌کرد تاحکومت‌نیرومندی بمنظور نجات‌اسلام تشکیل بدهد و آنوقت‌که اوضاع کوفه دگرگـون شد و دیگـر امکان تشکیل

حکومت نبود تاآنجا که توانست برای جلوگیری ازجنگ کوشش کرد .
و پس‌ازآنکه ازطرف عمال‌حکومت این‌جنگ غیرانسانی و ضد اسلام برحضرتش تحمیل شد بحکم ضرورت وقانون ووجدان بدفاع‌پرداخت و تا آخرین‌نفس برای نپذیرفتن‌ظلم وتجاوز مردانه مقاومت‌کرد.

پس امام‌حسین(ع) برخلاف گفتهٔ ماربین نه‌پیش‌ازتجاوزحکومت یزید و نه پس‌از تجاوز تدارك کشته‌شدن خود را ندیده و مقدمات قتل خویش‌را فراهم نیاورده است.

و اگر مقصودش ازاینکه میگوید : (امام تدارك کشته‌شدن‌خود را میدید) اینست که آنحضرت قبلا پیشگوئی قتل خود را میفرمود و برای شهادت آمادگی داشت .

جوابش اینست‌که امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز شهادت خود را پیشگوئی میفرمود وبرای این مطلب آمادگی داشت واین معنای تدارك دیدن شهادت نیست .

درباره جملهٔ دوم :

ودربارهٔ جملهٔدوم باید بگوئیم : امام حسین (ع) هیچگاه کوشش نکرد که هرچه بیشتر مصائبش دلخراش‌تر واقع شود ، بلکه تاآنجاکه قدرت داشت برای مقاومت‌کوشیدوبرای‌حفظ خانوادهٔخودنیز تاآخرین حدممکن‌مجاهدت کرد.واگراین‌نقل‌صحیح باشدکه‌برای‌طفل‌شیرخوارش طلب آب‌کرده این بمنظورحفظ‌جان طفل معصوم بوده‌است نه‌برای‌اینکه بچه را بکشند ومصیبت اودردلها اثربیشتری‌بکند . پس‌امام‌حسین (ع) درتمام‌مراحل قیام، در راه دفاع ازدین و جان و خانواده و آنچه متعلق

بوی بودکوشش‌کرد . و برخود واجب میدانست‌که‌جان خودرا حفظ‌کند تا وجود پرارزش آنحضرت محفوظ بماند و پشتوانهٔ اسلام و مسلمانان باشد .

آری این دستگاه‌حکومت جبار یزیدوعمال پسر معاویه بودندکه درندگی وقساوت‌واعمال غیرانسانی را تا آخرین‌حد بظهور رسانیدند تا آنجاکه طفل‌شیرخوار راهم تیرزدند . نه‌اینکه امام‌کوشش میکرد که دشمنانش بااو هرچه بیشتروحشیانه رفتار کنند تامصیبات او دلخراش‌تر شود ، چنانکه این خاورشناس خیال کرده است .

در بارهٔ جملهٔ سوم :

و دربارهٔ جملهٔ سوم باید بگوئیم: مظلومیت را حسین‌بن‌علی(ع) بوجود نیاورد بلکه بالعکس برای‌اینکه ظلم‌را تحمل نکند تا آخرین نفس‌کوشید. منطق حسین‌بن‌علی(ع) این نیست‌که: این‌خنجر من، این خنجرتو بلکه منطق‌آنحضرت این‌است‌که‌چون پذیرفتن‌ظلم وذلت‌وامضاء کردن خلافت تحمیلی پسرمعاویه به اسلام ضربه میزند و به پامال‌کردن حقوق اجتماع کمك میکند از اینرو تا آخرین‌حد ممکن در راه نجات اسلام مجاهدت میکنم.

بنابراین امام‌حسین باستقبال ظلم نرفت و مظلومیت‌را بزرگترین وسیله برای رسیدن بمقصود خویش قرارنداد بلکه‌برای‌دفع‌ظلم‌ومقاومت دربرابر دیکتاتوری تا سرحد جانبازی پیش‌رفت. واین‌دستگاه حکومت عدالت‌کش یزید بود که ظالمانه بفرزند رسول خدا (ص) تهاجم کرد و مظلومیت وی‌را بوجودآورد .

در بارهٔ جملهٔ چهارم :

و در بارهٔ جملهٔ چهارم باید بگوئیم: گویا این خاورشناس آلمانی هدف را با اثرقهری اشتباه‌کرده است. اگرکسی برای خود خانه بسازد هدفش اینست‌که درآن سکونت‌گزینند ولی طبعاً این اثررا هم داردکه مردم ازسایهٔ دیوار آن استفاده میکنند . دراینجا نبایدگفت : هدف از ساختن‌خانه این بوده است‌که مردم ازسایهٔ‌آن استفاده‌کنند.

هدف امام حسین از قیام خود نجات‌دادن اسلام و مسلمانان بوده است . ولی این‌اثر قهری را هم داشت که حکومت رسوای بنی‌امیه را رسواتر کرد و بنی‌هاشم وخصوصاً خاندان پیغمبررا ازیك‌جهت محبوب‌تر و محترم‌تر نمود وضمناً بنی‌عباس‌هم‌توانستند برای‌رسیدن‌بقدرت ازشهادت امام سوءاستفاده‌کنند . ولی‌هرگز هدف امام این نبودکه بنی‌هاشم محبوب شوند تااینکه ازمیان آنان بنی‌عباس بحکومت برسند.

واینکه میگوید: «باقتل امام اسلام زنده شد» جوابش اینست‌که امام سجاد علیه‌السلام میفرماید : با کشتن پدرم ضربت بزرگی به اسلام خورد[1] .

وگفتار ماربین درمقابل فرمایش امام‌سجاد(ع) ارزشی‌ندارد.

آری چون قیام عظیم امام بخاطر نجات اسلام بوده و در این راه شهید شده هرمسلمان باوجدانی ازاین شهادت دلخراش ناراحت وگریان میشود و تحرکی دراو بوجود میآید و وظیفهٔ اوست‌که همان راه امام را برای زنده‌کردن اسلام تعقیب‌کند، واین باارزش‌ترین‌اثری است‌که قیام وشهادت امام دربردارد، ولی این‌مطلب مقصود ماربین نیست.

۱- لهوف ص۱۸۰

خلاصهٔ سخن دربارهٔ گفته‌های «ماربین» این‌شدکه آنچه اوگفته ، اشتباه ومردود است وازاینجهت گفتهٔ اورا تحت‌عنوان«یك‌اشتباه» بررسی کردیم. وبهتر این بودکه این خاورشناس وبتعبیر صحیح‌تر، این خـاور نشناس در مسائلی که تخصص ندارد اظهارنظر نکند . تا نه عرض خود ببرد. ونه زحمت دیگران بدارد.

بطورکلی در این نوشتهٔ ماربین نقاط ضعف زیادی بچشم میخورد که معلوم میشود درتاریخ‌اسلام درست واردنبوده مثلا درص۱۸ میگوید: «قتل عثمان بوسیلهٔ تحریکات وتبلیغات‌بنی‌هاشم انجام‌شده» واین‌برخلاف حقیقت است.

یك احتمال :

«ماربین»آلمانی‌مینویسد: «من درترکیه بامترجم‌خود درمجالس عزاداری حسین‌بن‌علی شرکت‌کردم وشنیدم‌که‌گویندگان دربارهٔ قیام‌امام حسین چنین وچنان میگفتند[1]».

این‌احتمال وجود داردکه بعضی از گویندگان حرفه‌ای وکم‌عمق ترکیه براساس این‌تصورکه (امام‌حسین(ع) برای‌کشته‌شدن‌حرکت‌فرموده) دربارهٔفلسفهٔ قیام‌آنحضرت بحث‌کرده‌باشند وماربین‌آنچه‌شنیده یادداشت کرده باشد، وچون او احتمالا اطلاعاتی دربارهٔقیام سیدالشهداء(ع) بجز همان مسموعاتش نداشته گمان‌کرده‌باشدکه‌آنچه او درمجالس عزاداری ترکیه شنیده صددرصد صحیح است، ازاینرو شنیدنیهای خود را بعنوان حقایق قطعی تاریخ امام حسین (ع) تلقی بقبول کرده باشد . و پس از

۱ـ السیاسةالحسینیة ص۴۵

بازگشت باروپا شنیدنیهای خودرا بعنوان ره‌آورد سفرشرق برای غربیها نوشته باشد . چنانکه رسم بوده و هست کـه یادداشتهای سفر را منتشر میکرده و میکنند .

آنگاه‌بعد ازآنکه نوشته‌های «ماربین» دربارهٔ قیام‌امام بزبانهای شرقی‌ترجمه‌شد شرقیها آنچه‌راکه ماربین‌گفته‌است بعنوان صادرات‌غرب تلقی‌بقبول‌کرده وهمچون سند تاریخی‌محکم دهن بدهن وکتاب به‌کتاب نقل نموده وبدان‌تمسك جستندودلیل‌گفته‌ها ونوشته‌های‌خود قراردادند. وا اسفا !

یك نکته :

اگر مردم چنین تصورکنندکه امام (ع) خواسته خود را به‌کشتن بدهد واین خواست وی بدست عمال حکومت انجام شده در اینصورت احساسات‌آنان برضدحکومت تحریك نمیشود زیرا روی این‌فرض‌چیزی که خودآنحضرت خواسته و درپی‌آن بوده بدست ایادی حکومت بوقوع پیوسته است .

آری درصورتی احساسات مردم برضدحکومت تحریك میشودکه بدانند حکومت عدالت‌کش برخلاف رضای امام آنچه را که آنحضرت نمیخواست‌انجام‌دادوسبط پیغمبروفرزندان‌ویارانش‌را بخاك‌وخون‌کشید .

نکتهٔ دیگر:

امام‌حسین علیه‌السلام میفرماید : «لَکُمْ فِیَّ اُسْوَةٌ»[۲] عمل من در این

۱- السیاسةالحسینیه ص۴۵ ۲- تاریخ طبری ج۴ص۳۰۴

قیام سرمشق شماست».

اگر ما مثل ماربین بگوئیم: آنحضرت میخواسته خودش را با حدود ۱۷ نفر از بهترین رجال بیت نبوت و بیش‌از ۵۰ نفر از بهترین رجال اسلام وفرزندان قرآن‌را به‌بدترین‌وضعی بخاك وخون بکشد وحتی بچهٔ خودرا هدف‌تیر قراردهد وخانوادهٔ رسالت‌را بدست‌اراذل واوباش بسپارد که‌آنانرا بعنوان اسیری ازاینجا به‌آنجا بکشانند.

آیا چنین‌عملی میتواند سرمشق مردم باشد و مسلمانان میتوانند ازآن پیروی‌کنند؟! .

یك تذکر :

رئیس فقهای شیعه مرحوم شیخ‌طوسی قدس‌سره میفرماید: «من در این‌مطلب تردیددارم‌که‌آیا جایزاست امام دانسته برای‌کشته‌شدن‌حرکت کند یانه؟[1]»

و استاد شیخ طوسی عالم بزرگوار مرحوم سیّدِ مرتضی علم‌الهدی قدس سره میفرماید: «بحکم عقل ونقل حرام است که امام دانسته برای کشته‌شدن حرکت‌کند[2].»

درصورتی‌که شیخ‌طوسی‌رحمة‌اللّٰه‌علیه دراین مطلب تردید داردکه آیا جایزاست امام‌دانسته برای‌کشته‌شدن برودیانه. وسیّدِمرتضی‌رحمه‌اللّٰه صریحاً میگوید: حرام است چگونه میتوان بی‌پروا این نسبت‌را به‌امام دادکه دانسته برای کشته شدن حرکت‌کرده و چگونه میتوان از عملی پیروی کرد که بعضی از علماء دراصل جایزبودنش تردید دارند و بعضی

۱و۲ـ تلخیص‌الشافی جزء۴ ص۱۹۰

بی‌تردید آنرا حرام میدانند؟

وچگونه میتوان نظر ماربین آلمانی را برنظرعلمای بزرگ شیعه ترجیح داد ؟! .

آیا کشتن امام بسود اسلام بود ؟

گاهی گفته میشود : کشتن امام‌حسین علیه‌السلام اسلام را زنده کرد .

دراینجا باید حساب کشتن امام‌را که ازجنایات حکومت‌یزید بود ازحساب مبارزهٔ امام تا سرحد شهادت جداکرد .

اگرکسی بگوید: کشتن امام یعنی‌جنایتی‌که حکومت‌یزید انجام داد بسود اسلام بود این‌مطلب بهیچوجه قابل‌قبول‌نیست زیرا :

۱ـ اگرمقصود اینست که‌کشتن‌فرزند پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله سبب شدکه مسلمانان حجاز وعراق وشام و افریقای شمالی مثلا باحکام اسلام بیشتر عمل‌کنند. این‌مطلب صحیح نیست، زیرا چگونه میتوان باورکرد که کشتن امام باعث شود مردم مسلمان بیشتر باحکام دین عمل‌کنند ، و مثلا بیشترنماز بخوانند ، بیشتر روزه بگیرند، بیشترجهادکنند ، بیشتر قوانین جزائی اسلام را بکار بندند ؟!

۲ـ واگر مقصود اینست‌که با کشتن امام فتوحات دیگری نصیب مسلمانان‌شد ومثلا اندلس درغرب وسمرقند وبخارا درشرق درزمان‌ولید ابن‌عبدالملك فتح شد. این‌مطلب هم صحیح نیست زیرا چه‌رابطه‌ای‌بین کشتن امام وفتح اندلس و سمرقند وجود دارد ؟ مگر وجود امام مانع پیشروی وپیروزی مسلمانان بودکه باکشتن آنحضرت راه فتح و پیروزی

درشرق وغرب برای مسلمانان بازشد ؟ !

۳ـ واگر مقصود اینست که باکشتن امام حسین(ع) حکومت بنی امیه ضعیف شد و دیگر نتوانست اسلام را فدای هوسهای جاهلانهٔ خودکند. این هم قابل قبول نیست زیرا باکشتن امام حکومت بنی امیه از یك جهت ضعیف شد و ازجهت دیگر قوی گشت .

ازاین جهت ضعیف شدکه درافکارعمومی مورد تنفر بیشتری واقع گشت .

و ازاین جهت قوی شدکه رقیب بزرگ و نیرومندی مثل حسین بن علی(ع) را ازمیدان بیرون کرد وجنبش مردم عراق را درهم کوبید وامید تشکیل حکومت را در آنان خاموش نمود وترس و وحشت شدیدی را برمردم مستولی ساخت.

وبدون تردید پس از کشته شدن امام جنبهٔ قوت حکـومت بیش از ضعف آن بود زیرا قدرت حکومت پس از شهادت امام و کوبیده شدن جنبش عراق یك قدرت چشم‌گیر ورعب‌آور و وحشت انگیز بود . ولی ضعف حکومت فقط بعلت تنفر شدید مردم آزادیخواه بود واین تنفردر بیشتر مردم ، مخفی ونامرئی بود وجرأت اظهارآنرا نداشتند . وازاینرو پس از حادثهٔ کربلا حکومت بنی امیه برای اجرای برنامه‌های ضداسلام خودهیچ مانع ومزاحمی نداشت بلکه باقدرتی ووحشتناك‌تر وهراس انگیزتر به‌اجرای برنامه های شیطـانی خود ادامه میداد . چنانکه در حادثـهٔ «حَرّه» وهمچنین درحملهٔ به مکه وازبین بردن حرمت خانهٔ خدا عملا نشان داد .

وبعداً همین بنی امیه درزمان عبدالملك مروان وولیدبن عبدالملك

دارای یکی ازبزرگترین قدرتها وحکومتهای روی زمین شدند تا آنجا که اندلس را دراروپا [1] وسمرقند و بخارا وهمهٔ بلاد ماوراء النهر و همهٔ تخارستان را درآسیا [2] فتح کردند . وبعداز کشتن امام حسین (ع) این حکومت عدالت‌کش درحدود هفتادسال دوام یافت وبرنامه‌های ضداسلام خودرا اجرا کرد .

۴ـ واگر مقصود اینست که باکشتن امام جمعیت شیعه متشکل‌تر شد دراینجا بایدگفت : پس‌ازشهادت امام‌حسین(ع) جمعیت شیعه ازیك جهت قوی شد واز جهت دیگر ضعیف گشت . ازاین جهت قوی شد که احساسات مردم بنفع‌شیعه بجنبش‌آمد . وازاین‌جهت ضعیف‌شد که زعیم بزرگی مثل حسین‌بن علی (ع) را ازدست‌داد ویك عده از برجسته ترین رجال شیعه کشته شدند . وحادثهٔ توابین وکشته‌شدن چندهزار ازرجال برگزیدهٔ شیعه نیز شیعه‌را ضعیف‌تر ساخت . وشورش مختار وکشته‌شدن او وقتل عام کشتن شش‌هزارنفر ازپیروان‌او [3] بیش‌ازپیش جمعیت شیعه‌را ناتوان کرد . وانقلاب زیدبن‌علی علاوه برتلفاتی‌که داد شیعه‌را به‌دوگروه زیدی وغیر زیدی تجزیه نمود .

همهٔ این عوامل بجنبهٔ ضعف شیعه‌میافزود . وبدون تردید پس‌از حادثهٔ کربلا جنبهٔ ضعف شیعه بیش از جنبهٔ قوتش بود زیرا ضعف شیعه براثر کشته شدن امام و ناامیدی ازتشکیل حکومت بود ، واین ضعفی چشم‌گیر ومأیوس کننده و آزار دهنده بود . ولی در مقابل ، احساسات

۱ـ کامل‌ابن‌اثیرج۴ص ۵۵۶

۲ـ الاخبارالطوال ص۲۸۲

۳ـ الاخبارالطوال ص ۲۶۹

موافق شیعه‌که باعث قوت این طائفه بود تاحدود زیادی مخفی و نامرئی بود ومردم کمتر جرأت اظهار آنرا داشتند .

۵ـ واگر مقصود اینست‌که کشتن امام‌حسین علیه‌السلام سبب شد که آل ابی‌سفیان رسوا شوند وبدینوسیله اسلام زنده شد ، این مطلب‌هم صحیح نیست زیرا رسوائی معاویه وپسرش‌یزید آنقدر واضح وآشکاربود که احتیاجی به عقب زدن پرده نبود بلکه اساساً پرده‌ای روی فجـایع ورسوائی‌های این دو عنصر فساد نبود تاعقب زده شود . معاویه بقـدری آشکارا و بی‌پرده احکام اسلام را پایمال میکرد که اندازه نداشت . ما دربحث ماهیت قیام امام ازباب نمونه بیست مورد از جنایات ضد اسلام معاویه‌را برشمردیم وروشن‌کردیم که پسرابی‌سفیان آن‌اعمال ضد دین‌را آشکارا وبدون پرده‌پوشی انجام میداد .

آیا معاویه طغیان برضد علی (ع) را مخفیانه انجام‌داد ، وجنگ صفـین را که در آن خون بیش‌از هفتاد هزار نفر ریخته شد محـرمانه بوجود آورد ؟!

آیافرمان قتل‌وغارت‌شیعیان امیرالمؤمنین(ع) را درمدینه وانبار ویمن مخفیانه صادر کرد ؟!

آیا نماز جمعه‌را درروز چهارشنبه مخفیانه خواند ؟!

آیاحُجر بن‌عدیّ وعَمْرو بن‌الحِمَق ویاران آن‌دورا محرمانه‌کشت؟!

آیا لعن امیرالمؤمنین (ع) را که بسراسرکشور اسلامی بخشنامه واجرا کرد مخفیانه بود ؟! آیا ... آیا ...

امیرالمؤمنین (ع) دربارهٔ پرده دری و هتاکی معاویه میفرماید :

« ظَاهِرٌ غَيُّهُ مَهْتُوكٌ سِتْرُهُ[1] . گمراهی و انحراف معاویه آشکارا و هویدا است » . اوحجاب دین وحیارا دریده وقیافهٔ شیطانی وی از پرده برون افتاده‌است إِنَّمَا هُوَالشَّيْطَانُ .[2]

آیا بااین‌سخن صریح وروشن‌علی (ع) دربارهٔ پرده‌دری ورسوائی معاویه بازهم ممکن‌است کسی خیال کند که رسوائیهای معاویه در پرده بوده‌است ؟!

درجائیکه رسوائیهای معاویه اینطور آشکار باشدآیا ممکن‌است کسی خیال کندکه رسوائیهای پسرش یزید درپرده بوده‌است ؟![3]

۶ـ واگر مقصوداینست‌که‌کشتن‌امام واسیری خانواده‌اش احساسات مردم شام‌را تحریك‌کرد وبرضد یزید قیام‌کردند وبدینوسیله اسلام زنده شد. اینهم قابل قبول نیست زیرا مردم شام در طول چهل سال حکومت معاویه چنان مادی ودنیاپرست شده‌بودندکه اگر با پتك فولادهم برسر آنان میکوبیدند ازخواب خرگوشی بیدار نمیشدند وبرضد یزید قیام نمیکردند .

همین مردم شام بودندکه پس ازحادثهٔ‌کربلا درواقعهٔ حَرّه بااشارهٔ یزید به‌نوامیس مردم مدینه تجاوزکردند.

وهمین‌مردم شام بودندکه بدستور یزید به حرم خدا مکهٔ معظمه حمله‌کردند وخونها ریختندوحرمت‌خانهٔ خدا را ازبین‌بردند.

۱ـ نهج‌البلاغة نامهٔ ۳۹

۲ـ نهج‌البلاغة نامهٔ ۴۴

۳ـ آری با جنایتی‌که حکومت یزید مرتکب شد وامام را شهید کردآل ابی‌سفیان‌که رسوا بودند رسواترشدند ولی این رسواترشدن آل‌ابی‌سفیان کـه محصول جنایت یزیداست نمیتواند هدف قیام امام باشد.

آیا ممکن بود چنین مردمی برضد یزید شورش کنند ؟ [1]

یک نکته :

علاوه بر همهٔ اینها چنانکه در بخش دوم گذشت امام حسین (ع) پس از برخورد با حُرّ بن یزید تصمیم گرفت به حجاز برگردد و روی این مطلب پافشاری زیادی کرد تا آنجاکه از آن هنگام تا شروع جنگ حداقل پنج دفعه پیشنهاد مراجعت و ترک خصومت فرمود [2] و نیز روز عاشوراء قشون دشمن را از کشتن خود برحذر داشت [3] و برای جلوگیری از جنگ و خونریزی کوشش بسیار کرد .

آیا اینکه امام تصمیم گرفت به حجاز برگردد و چند دفعه پیشنهاد ترک خصومت کرد و نیز قشون ابن سعد را از ریختن خون خویش برحذر داشت نمیخواست باکشتن وی اسلام زنده گردد؟ آیا آنحضرت از زنده شدن اسلام ناراضی بوده است؟! .

خلاصهٔ سخن :

خلاصهٔ سخن اینکه مامعنای صحیح وقابل قبولی برای این عبارت

۱ـ نه تنها مردم شام برضد یزید شورش نکردند بلکه مردم کوفه هم بر ضد پسر معاویه دست به انقلاب نزدند. ابن طاووس قدس سره دربارهٔ مردم کوفه میگوید: «مٰا عَرَفْنٰاهُمْ اَنَّهُمْ غَضِبُوا فِی اَیّٰامِ یَزیدَ لِذٰلِکَ الْقَتْلِ الشَّنیعِ وَلاٰ خَرَجُوا عَلَیْهِ وَلاٰ عَزَلُوهُ عَنْ وِلاٰیَتِهِ (کشف المحجة ص۴۷) ماندیدیم اهل کوفه درزمان یزید بعلت این قتل دلخراش (کشتن امام حسین(ع)) خشمگین شوند وبرضد یزید شورش کنند وحکومتش را ساقط نمایند».

۲ـ ص ۱۴۹ و ۱۵۰ ازهمین کتاب

۳ـ ارشاد مفید ص۲۱۶

گه: «باکشتن امام‌حسین(ع) یعنی با جنایت یزید اسلام زنده شد» تصور نمیکنیم.

۱ـ چه زنده شدن اسلام بمعنای عمل‌کردن به‌احکام اسلام‌باشد.

۲ـ چه بمعنای فتوحات اسلامی باشد.

۳ـ چه بمعنای ضعیف شدن حکومت بنی‌امیه باشد.

۴ـ چه‌بمعنای متشکل شدن شیعه باشد.

۵ـ چه‌بمعنای رسوا شدن‌آل ابی‌سفیان باشد.

۶ـ وچه‌بمعنای قیام مردم شام برضد یزید باشد.

آری آنچه حقیقت است اینست که مقاومت و مبارزهٔ مردانهٔ امام حسین‌علیه‌السلام تاسرحد شهادت در راه اسلام وبرای زنده‌کردن احکام قرآن‌بود. وهمین برنامهٔ عملی امام است‌که همچون چراغ فروزانی در راه انسانها میدرخشد ومردم باید ازبرنامهٔ‌عالی و انسانی حضرتش برای پیشبرد اهداف اسلام هرچه بیشتر استفاده‌کنند وطبق‌آن عمل نمایند.

تشبیه غلط:

گاهی‌گفته میشود: «همانطور که درمزاج یك فرد گاهی بیماری بحدی میرسدکه احتیاج بچاقوی مقدس جراحی دارد در مزاج اجتماع هم‌گاهی فساد بحدی میرسدکه بغیراز جنگ و خونریزی راه اصلاحی باقی نمیماند. امام حسین (ع) هم وقتی دید فساد اجتماع بحدی رسیده است‌که‌دیگر چاره‌ای‌بغیر از ریختن خون نیست اقدام‌بچنین کاربزرگی کرد».

دراینجا بایدگفت: آیا دروقت جراحی باید عضو سالم را بریدیا

عضو فاسد را ؟ البته عضو فاسد را . اگر دکتر جراح بجای عضو فاسد عضو سالم راقطع کند یاسبب قطع شدن آن گردد مورد ملامت واقع خواهد شد ومسئولیت این گناه عمدی بعهدهٔ اوخواهد بود.

آیاصحیح است بگوئیم: امام حسین(ع) وقتی دید اجتماع فاسداست کاری کرد که یك عده از سالم ترین و باارزش ترین افراد اجتماع که دررأس آنان خودآنحضرت بود بکام مرگ کشیده شوند و بکشتن بروند ودلیلش این بود که من میخواهم اجتماع فاسد راجراحی کنم؟!!!! آیا باکشته شدن افراد سالم ومصلح و زنده ماندن افراد فاسد و مفسد میتوان اجتماع فاسد را اصلاح کرد ؟!

اشتباه صاحب این گفتاردراینست که خیال کرده است امام حسین(ع) ازهمان آغاز کار برای اینکه حادثهٔ کربلا را بوجود آورد قیام کرد در حالیکه امام برای ایجادچنین حادثهٔ خسارت بارووحشتناکی قیام نکرد، بلکه آنچه آنحضرت انجام داد مقاومت دربرابر دیکتاتوری وقیام واقدام برای نجات دادن اسلام ومسلمانان از راه تشکیل حکومت بود. ودرمقابل آنچه عمال حکومت خونخوار انجام دادندکوبیدن نیروهای ملی واسلامی وکشتن فرزند پیغمبر(ص) ویاران وفاداروی بود.

پس نباید آنچه راعمال حکومت ضد اسلام یزید انجام دادند با آنچه راکه امام انجام دادمخلوط کرد وحادثهٔ خونین کربلارا بحساب امام حسین(ع)گذاشت، وازاین راه هم ظلم دیگری بسبط پیغمبر (ص)کرد .

یك خیال :

بعضی خیال میکنند: امام حسین(ع) ازهمان اول کار تصمیم گرفت

که‌خود کشته شود وخانواده‌اش هم اسیر گردند واز این شهر بآن شهر کشانده شوند وبتعبیر دیگر: اسیری خانواده‌اش ازاول مطلوب وی بوده‌و دراین‌راه‌کوشش بسیارکرده وهدف‌آنحضرت از اسیری خانواده این بوده است‌که حکومت وقت‌را رسواکنند!

آیا میتوان گفت: اینکه زینب کبری(ع) با جامه‌های کهنه‌در مجلس عبیدالله‌زیاد وارد شدودرگوشه‌ای خود را درمیان زنان‌پنهان‌کرد که‌شناخته نشودوابن‌زیاد باآنهمه خشونت سه دفعه گفت :این‌زن‌کیست؟ و... اهانتهائی‌که ازطرف‌حاکم‌مغرور عراق نسبت بدختر امیرالمؤمنین (ع) شد[1] که دل هرفرد غیرتمندی را ازغصه آب میکند اینها مطلوب امام‌حسین(ع) بوده وبرای‌آن فعالیت‌کرده‌است؟!

آیا میتوان‌گفت: اینکه ابن‌زیاد پس ازسخنان متکبرانهٔ خود با امام سجاد بجرم اینکه آنحضرت جرأت جواب دادن او را کرده دستور کشتن امام را صادرکردوزینب‌کبری(ع) دست درگردن برادرزاده‌اش‌کرد وگفت: اگر میخواهید اورا بکشید مراهم‌با اوبکشید[2].ومنظره‌ای‌بوجود آمدکه شنیدنش بندبندبدن انسان رامیلرزاند چه رسد به‌دیدنش اینها مطلوب امام بوده وخود برای بوجودآوردنش‌کوشش‌کرده است؟!

آیا میتوان‌گفت: مسافرت اجباری‌کودکان یتیم شدهٔ‌خاندان‌پیغمبر (ص) درآن‌راههای طولانی وبیابانی زیر برق آفتاب سوزان و زیر نظر نیروهای مسلح اهرمنی بدون اینکه درپیاده شدن واستراحت و خواب‌و خوراك‌آزاد باشند و از خود اختیاری داشته باشند که جگر هر انسان

۱- ارشاد مفید ص۲۲۵

۲- ارشاد ص ۲۲۶

باعاطفه‌ای را چاك میزندا ینهامطلوب امام بوده است؟!

آیا میتوان گفت: اینکه دختران و خواهران امام حسین(ع) در معرض تماشای چشمان حریص اراذل واوباش درآمدندکه قلب‌هرانسان باغیرتی‌رامیلرزاند مطلوب امام بوده است؟!

اگر اینها مطلوب‌آنحضرت بوده پس‌چرا زینب کبری(ع) دراین باره ازسوز دل شکایت‌میکند ومیگوید: «یَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِیبُ وَالْبَعِیدُ وَالدَّنِیُّ وَالشَّرِیفُ[1]. طبقات مختلف مردم درچهرهای دختران پیغمبر(ص) بدقت مینگریستند ؟!»

آیا میتوان‌گفت: اینکه آن مرد شامی اشاره بفاطمه دختر امـام حسین(ع)کرد وبه‌یزید گفت: این دختر را بمن ببخش‌که‌کنیز من‌باشدو زینب‌کبری(ع) باآن وضع رقت‌انگیز از دختر امام دفاع‌کرد وازطرف یزید موردآنهمه اهانت‌واقع‌شد[2] که‌هیچ‌مسلمانی طاقت شنیدنش‌راندارد اینها مطلوب امام بوده است؟!!!

آیا امامی که با بدن ضربت خورده ازخانواده‌اش دفاع میکند و میفرماید: اگر دین ندارید پس درامر دنیای خودآزادمردباشید «اِمْنَعُوا رَحْلِی وَأَهْلِی مِنْ طُغَامِكُمْ وَجُهَّالِكُمْ[3]»، نگذارید این‌اراذل واوباش بخانوادهٔ من‌تهاجم‌کنند» چنین امامی‌راضی بوده است سرنوشت زنان ودخترانش بدست اراذل واوباش بیفتد وبکوچه‌ها وبازارها و تماشاگاههای عمومی کشانده‌شوند ؟!

۱- لهوف ص۱۶۳

۲- ارشاد مفید ص۲۲۸

۳- تاریخ طبری ج۴ص۳۴۴

چقدر کودکانه است که کسی خیال کند امام حسین(ع) میخواست کاری بکند که عمال حکومت راوادار نماید اهل بیت پیغمبر(ص)را به اینجا وآنجا بکشندتا بنی‌امیه را رسواکند!!!

چقدراین منطق، تعجب‌آور است که‌کسی بگوید: امام به آنهمه اعمال قساوت آمیز و غیر انسانی وضد اخلاق و ضد اسلام که دربارهٔ خانواده‌اش اجراکردند راضی بوده‌است!!!

اسیر کردن خاندان پیغمبر(ص)آنهم با آن وضع‌دلخراش وقساوت آمیز ازجنایتهای بی‌نظیری است که‌روی تاریخ اسلام بلکه تاریخ بشریت را سیاه‌کرده است، ونه‌خدا بچنین جنایت بزرگی راضی بود ونه پیغمبر خدا(ص) ونه‌امام حسین (ع) ونه مسلمانان، ونه بدینوسیله اسلام زنده میشود بلکه ضربت جبران ناپذیری باسلام وارد میگردد چنانکه واردگشت.

بخش پنجم

نتائج و آثار :

دراین بخش لازم است ازیك طرف آثار نامطلوب تهاجم وحشیانه‌ای که حکومت ضداسلام یزید بفرزند پیغمبر(ص) کرد بیان شود . وازطرف دیگر، آثار پرارزش قیام جوانمردانهٔ امام حسین(ع) روشن گردد.

آثارزیان‌آور این تجاوز قساوت‌آمیزی که ازطرف حکومت پسر معاویه بامام واسلام شد فراوانست. و ما دراینجا ببعضی از آنها اشاره میکنیم :

۱ـ خسارت جبران ناپذیر .

۲ـ ذلت مردم.

۳ـ ضربت خوردن اسلام .

۴ـ لکهٔ ننگ .

۱ـ خسارت جبران ناپذیر :

همه میدانندکه درفاجعهٔ اسفانگیز کربلا علاوه برزیانهای مالی، یك عده ازشریف ترین و برگزیده ترین رجال اسلامی وذخائر پرارزش ملی که دارای عالیترین صفات انسانی و نمونه‌های کامل مکتب قرآن بودند طعمهٔ آتش جنگ شدند وخانواده‌های آنان بی‌سرپرست وپریشان گشتند. وازهمه مهمتر، سبط پیغمبر(ص) وفرزند برومندعلی وفاطمه(ع)که حقاً باید جهان انسانیت‌را بسوی ترقی وتکامل رهبری کند باآن‌وضع دلخراش بخاك وخون غلطید، وزنان ودختران خاندان‌رسول‌خدا(ص) که‌نمونه‌های کامل‌عفت اسلامی بودند مورد تهاجم وغارت عناصر وحشی واقع شدندو درگذرگاهها ومجالس‌عمومی‌درمعرض‌تماشای مردان بیگانه قرارگرفتند. بدون تردید این تهاجم وحشیانه‌ای‌که‌بخاندان‌رسالت شد ضربت بزرگی بودکه بدستگاه رهبری اسلامی وارد گشت‌وبی‌احترامی جسورانه‌ای‌بود که نسبت بمقام مقدس پیغمبر اکرم (ص) شد. و هیچ خسارتی بزرگتراز این نمیشودکه خاندان نبوت مورد تهاجم وقتل وغارت واقع گردند. این خسارت جبران‌ناپذیری است‌که مسئولیت آن بعهدهٔ حکومت ضد اسلام پسر معاویه است‌که با تجاوز طلبی خود این فاجعهٔ وحشتناك را بوجود آورد .

۲ـ ذلت مردم :

درزمانهائی که‌حکومتهای استبدادی‌مثل حکومت یزیدبن‌معاویه همهٔ آزادیها را ازمردم سلب میکنند وحق وعدالت را میکشند وباافسار گسیختگی نیروهای مالی وانسانی مردم را استثمار مینمایند، تنها مایهٔ

امید مردم شخصیتهای بزرگ ولایقی مثل حسین بن علی (ع) هستند که میتوانند درشرائط مساعد از نفوذ اجتماعی و محبوبیت ملی خود استفاده کنند وطغیان حکومت سرکش رامهار نمایند ومردم راازظلم وستم برهانند.

پس از مرگ معاویة بن ابی‌سفیان مردمی که بیست سال حکومت عدالت‌کش این دیکتاتور خونخوار را تحمل کرده وتشنهٔ اصلاحات بودند امید داشتند پیش از آنکه یزید بن معاویه بر اوضاع مسلط گردد امام حسین(ع) وضع موجود راتغییر دهد و مردم را ازآن استبداد و اختناق شدید نجات بخشد . این امید وآرزو در مردم عراق که عموماً شیعیان امیرالمؤمنین(ع) بودند بیشتروجود داشت، وهمهٔ امیدهاوآرزوهای مردم عدالتخواه درشخص حسین بن علی(ع) متمرکزشده و عقیده داشتند تنها مرد اصلاحی که میتواند به آرزو های مردم جامهٔ عمل بپوشد فرزند پیغمبر (ص) است .

حالا اگر این تکیه‌گاه امیدها وآرزوهای مردم بشمشیر استبداد کشته‌شود واگر این‌زعیم عظیم بدست عمال‌دولت عدالت‌کش یزید بخون بغلطد ، در اینصورت آیا دیگر برای مردم ستمدیده پناهگاهی وجود دارد ؟ وآیا برای مردم آزادیخواهی که زیر ضربات شلاق دیکتاتوری جانشان بلب‌رسیده مایهٔامیدی باقی‌میماند ؟ وآیابرای مهارکردن طغیان حکومت ستمگر بنی‌امیه وسیلهٔدیگری موجوداست ؟

اینجاست که باید گفت : پس از کشتن امام حسین (ع) مردم مسلمان دربرابر حکومت یزید ذلیل‌تر وزبون‌ترشدند زیرا باکشته‌شدن امام آرزوهای آنان بربادرفته وامیدها به ناامیدی مبدل گشته و خودرا

شکست‌خورده و بی‌پناه میدیدند[1] .

«عبدالله بن مطیع» سیاستمدار معروف که درشورشهای ضد بنی‌امیه نقش مؤثری داشت وقتی که بین مکه ومدینه امام حسین (ع) را ملاقات کرد ضمن سخنانش بآنحضرت گفت : « لَئِنْ هَلَكْتَ لَنُسْتَرَقَّنَّ بَعْدَكَ[2] .اگر توکشته شوی حکومت موجود ، مارا برده واسیرخود خواهدکرد».

«زیدبن ارقم» پیرمردصحابی آنگاه که با خشم وتنفر از مجلس عبیدالله بن زیاد خارج شد گفت : « اَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ الْعَبِيدُ بَعْدَ الْيَوْمِ، قَتَلْتُمْ اِبْنَ فاطِمَةَ وَاَمَّرْتُمْ اِبْنَ مَرْجانَةَ[3] . شما که پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را بحکومت پذیرفتید از این پس بردگان حکومت خواهید بود ».

آنچه عبدالله بن مطیع وزیدبن ارقم گفتند بوقوع پیوست وپس‌از حادثهٔ کربلا مردم بردگان دستگاه حکومت شدند .

از «ابواسحاق‌سبیعی» پرسیدند : مردم‌چه‌وقت ذلیل‌شدند ؟ گفت: «حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ[4] . آنگاه که امام‌حسین(ع) را کشتند».

ازاین بالاتر ، کشتن امام این جنایت بزرگ‌تاریخ دامنهٔ ذلت‌را درحادثهٔ کربلا به دامن خاندان رسالت هم کشانید (نعوذ بالله) واین

۱ـ آری پس ازشهادت حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه امام سجاد علیه‌السلام حجت خدا وجانشین پیغمبر(ص) وراهنمای مردم وچراغی روشن در دنیای تاریك بودولی آنحضرت درشرائطی‌قرارداشت که نمیتوانست به‌فعالیتهای سیاسی دست بزنند وطغیان حکومت ضداسلام‌بنی‌امیه را مهارکند.

۲ـ کامل ابن‌اثیرج ۴ص۲۰

۳ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۴۹

۴ـ بحارج۴۴ ص۲۷۱ طبع جدید

بر خاندان عصمت بقدری رنج‌آور وجانکاه بود که حضرت امام رضا علیه‌السلام ازروی شدت ناراحتی میفرماید : « إِنَّ یَوْمَ الْحُسَیْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنا وَأَسْبَلَ دُمُوعَنا وَأَذَلَّ عَزِیزَنا [1] . کشته شدن امام حسین (ع) اشکهای مارا ریزان وپلکهای چشمان مارا مجروح وعزیز مارا ذلیل کرد ».

ازآنچه گفتیم روشن‌شدکه ذلت وزبونی بیش‌ازپیش مردم مسلمان دربرابرحکومت‌جبار بنی‌امیه ازآثار نامطلوب ورنج‌آورتهاجم‌وحشیانه‌ای بودکه ازطرف دولت ضداسلام یزید بفرزند پیغمبر (ص) شد .

۳ـ ضربت خوردن اسلام :

امام حسین (ع) پیشوای بزرگ اسلام بود ووظیفهٔ آنحضرت این بود که :

۱ـ اصول ومقررات اسلام‌را بیان وتفسیر کند .

۲ـ باتبلیغ وترویج قوانین اسلام زمینهٔ پیشروی ونفوذ این دین را فراهم نماید تادرسایهٔ تبلیغات‌وی توسعه وانتشار بیشتری پیدا کند .

۳ـ راهنمائی وسرپرستی سیاسی مسلمانان رابعهده گیرد ونیروها وفعالیتهای آنانرادرسیاست واقتصاد وسایرشئون‌حیاتی‌متشکل وهم‌آهنگ سازد تاملت مسلمان پایه های سعادت خودرا استوارتر سازند و گامهای بلندتری درراه ترقی وتکامل بردارند . هرامت و جمعیتی اگر بخواهند سعادتمند شوند ازدوچیز ناگزیر هستند : ۱ـ قانون. ۲ـ رجال‌قانون . قانون باید آنقدر کامل باشد که بتواند جوابگوی احتیاجات اجتماع باشد . و رجال قانون باید هم بآن ایمان داشته باشند ، و هم قانون را

۱ـ امالی صدوق ص۷۸

درست بفهمند وهم برای ترویج وحمایت آن از بذل هیچگونه کوششی دریغ ننمایند.

رسول‌خدا(ص)فرمود: «اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَینِ کِتابَ اللهِ وَاَهْلَ بَیتی[1]. من کتاب خدا و عترت خود را در بین شما میگذارم» و بدینگونه هم قانون وهم‌رجال قانون‌را تعیین‌کرد. قانون‌کتاب خداست. ورجال قانون عترت پیغمبر (ص) هستند. وچون قانون بخودی‌خود نه زبان دارد ونه میتواند ازخود دفاع‌کند ازاینرو تنها رجال قانون‌هستند که بایدآنراهم تفسیر وهم‌پشتیبانی وترویج نمایند.

بنابراین بهرنسبتی‌که مردان دانشمند دین شناس بیشتر باشند و برای پیشروی وسربلندی دین‌فعالیت کنند بهمان نسبت دین‌زنده‌میشود وپیش‌میرود. وبهرنسبتی‌که‌عدهٔدانشمندان دینی‌کم‌شود وفعالیتهای‌مذهبی روبنقصان نهد بهمان نسبت دین روبضعف میرود.

اگر یك‌عالم دینی‌بمیرد باندازهٔ شعاع شخصیت دینی ونفوذمذهبی اوبدین ضربه میخورد. زیرادین، یك‌فردطرفدار مدافع‌خودرا ازدست میدهد. وازاین‌جهت درخبر وارد شده است: «اِذا ماتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقیهُ ثُلِمَ فِی الْاِسْلامِ ثُلْمَةٌ لایَسُدُّها شَیْءٌ[2]. اگر یك‌عالم دینی بمیرد، شکستی به اسلام میخوردکه هیچ‌چیز آنرا جبران نمیکند».

ازاین مقدمات‌میتوان باین‌حقیقت پی‌بردکه کشتن امام‌حسین(ع) آن رهبر بزرگ و مجاهد چه ضربت جبران ناپذیری بـه اسلام وارد ساخت.

۱ــ مستدرك حاکم ج۳ص۱۴۸

۲ــکافی ج۱ص۳۸ چاپ مکتبهٔ صدوق

برای درك این حقیقت لازم است باین نکته توجه شود که : آیا وجود امام حسین (ع) بزرگترین شخصیت علمی وسیاسی ازخاندان‌وحی ورسالت برای پیشروی وسربلندی اسلام تاچه‌اندازه مفید ومؤثر بود ؟

بدیهی است وجود امام باندازهٔ شعاع شخصیت اسلامی و رهبری دینی وسیاسی آنحضرت برای پیشروی وشوکت ونفوذ اسلام مؤثر بود . پس بهمین نسبت کشتن چنین رهبر بزرگ دینی و سیاسی و زعیم عظیم اسلامی برای اسلام ومسلمانان زیان آور وخسارت‌بار بود و فقدان وی آنهم باآن صورت دردناك شکست بزرگی‌بودکه بجهان اسلام واردآمد. عبدالله‌بن جعفر ضمن نامه‌ای به امام‌حسین (ع) مینویسد : « إِنْ هَلَكْتَ طَفِيءَ نُورُ الْأَرْضِ [1] . اگر توکشته شوی نور زمین خاموش میشود » . از اینرو امام سجاد علیه‌السلام ضمن خطبه‌ای که هنگام بازگشت بمدینه دربیرون شهر ایراد کرد فرمود :

« إِنَّ اللهَ قَدِ ابْتَلَانَا بِمَصَائِبَ جَلِيلَةٍ وَثُلْمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ ، قُتِلَ أَبُو عَبْدِاللهِ الْحُسَيْنُ (ع) [2] . مـا بمصیبت‌های بزرگی مبتلا شدیم حسین بن علی (ع) کشته‌شد وکشتن اوشکست بزرگی بودکه باسلام واردگشت» .

ازآنچه‌گذشت روشن‌شد شکست بزرگی‌که باکشتن‌امام‌حسین(ع) باسلام وارد شد ازآثار نامطلوب واسف‌انگیز قتل‌امام بودکه بدست‌عمال حکومت یزیدی واقع گشت .

شکست علمی :

بعضی ازبزرگان فرموده‌اند : « درسراسر فقه‌شیعه حدیثی ازامام

۱ـ ارشاد ص۲۰۰

۲ـ لهوف ص۱۸۰ ومثیرالاحزان ص ۶۲

حسین (ع) نقل نشده و بعضی فرموده‌اند: فقط یك حدیث از آنحضرت نقل شده است».

اگر هریك از این‌دومطلب حقیقت داشته باشد بایـد گفت: علت آن اینست که پس‌از وفات‌حضرت مجتبی‌علیه‌السلام‌بعلت اختناق شدیدی که حکومت‌معاویه بوجودآورده‌بود امام‌حسین(ع)طبعاً ازصحنهٔ سیاست کنارومراجعات مردم‌به‌آنحضرت‌کم بودوپس‌ازمرگ معاویه نیز بلافاصله به‌امام‌تهاجم شد وبدنبال‌آن‌قیام وی‌بوجودآمد و دراین قیام شهیدگشت.

اگـر امام در این قیام شهید نمیشد و خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خودباز میگرداند دراینصورت مثل پدربزرگوارش در مسجدکوفه خطبه‌ها میخواند و برای عزل‌ونصب حکام فرمانها صادر مینمود و در هر مناسبتی ازحقایق قرآن‌واسلام پرده برمیداشت وشاگردان فراوانـی در تفسیروحدیث وسایرعلوم اسلامی تربیت‌میکرد وجهانی را از علم قرآن وحدیث پرمینمود.

نهج‌البلاغة جزء بسیارکمی ازآثارعلمی امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام است‌که بصورت خطبه‌ها ونامه‌ها وکلمات قصاردراختیار مردم قرارگرفته ومعلوم است‌کدقسمت اعظم این‌اثرگرانبهادرزمان خلافت آنحضرت‌صادر شده زیرادراین‌زمان بودکه رهبری‌اجتماع‌را بعهده‌داشت ودرهرمناسبتی خطبه‌ای یانامه‌ای یاکلمات‌حکمت‌آمیزی ازحضرتش صادر میشد.

اگرامام حسین علیه‌السلام نیز مثل پدر بزرگوارش زمام امور را بدست میگرفت و حداقل ده سال برمردم حکومت میکرد نهج‌البلاغه‌ها ازوی بیادگار میماند وآثار گرانبهائی بصورت خطبه‌ها و نامه‌هاوفرمانها واخبارواحادیث اسلامی از حضرتش دراختیار مردم قرار میگرفت.

یا اگر درمرحلهٔ سوم قیام همانطور که خواست امام بود ترك خصومت میشد و پسر پیغمبر (ص) بمدینه برمی‌گشت و پس ازمرگ یزید یا خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود باز میگرداند و یا در وضعی مشابه وضع حضرت سجاد و امام محمدباقر علیهما السلام بسر میبرد و درهردو صورت آثار گرانبهائی ازعلوم اسلامی ازآنحضرت بیادگار میماند . ولی هزار افسوس که آنوجود مقدس بشمشیرظلم واستبدادکشته شد وجهان اسلام ازفیض وجودش محروم گشت .

پس باید گفت : یك علت اساسی اینکه از سیدالشهداء (ع) اخباری درفقه نقل نشده همان کشته‌شدن آنحضرت بود و این‌هم یکی ازآثارجنایت یزید است .

درزیارت امام حسین (ع) در روز عرفه وارد شده : « **وَاَصْبَحَ كِتابُ اللهِ بِفَقْدِكَ مَهْجُوراً** [1] باکشته‌شدن توای فرزند پیغمبر (ص) ! قرآن کریم متروك شد » .

بدیهی است درصورتیکه باکشتن امام علیه‌السلام قرآن‌کریم متروك شود اخبار اهل‌بیت بطورشدیدتری متروك خواهد شد .

۴ـ لکهٔ ننگ :

تهاجم وحشیانه‌ای که درحادثهٔ کربلا به‌خاندان وحی و رسالت‌شد بدون تردید برای حکومت یزید (وبطورغیرمستقیم برای جهان اسلام) لکهٔ ننگی بودکه بهیچ‌وسیله‌ای شسته نمیشد .

این یك‌سنت طبیعی‌واجتماعی است که‌هرحکومتی هرقدر طرفدار

---

۱ ـ مفاتیح‌الجنان ص۴۵۲ چاپ اسلامیه

حق وعدالت باشد درافکار عمومی محبوب میشود و درمقابل ، هراندازه دست بظلم‌وستم بزند درنزد مردم‌منفورمیگردد ودرسراشیبی سقوط قرار میگیرد وازاینرو حکومت تحمیلی یزید پس‌از فاجعهٔ کربلا بیش‌ازپیش منفورشدومورد نکوهش وسرزنش قرارگرفت .

اگرچه اختناق شدید بمردم فرصت نمیدادکه آزادانه اظهارتنفر کنند ولی این‌اختناق نمیتوانست ازخشم ونفرت‌عمومی بکاهد بلکه‌آنرا بیشتر میکرد .

نه‌تنها مردم باایمان ازاین حادثهٔ دلخراش نگران‌وپریشان‌شدند بلکه جیره‌خواران‌ونزدیکان دستگاه حکومت نیزنتوانستند ازاظهارتنفر وتأسف خودداری کنند .

اینک چندنمونه :

۱ - پس‌ازشهادت امام حسین(ع) عبیدالله‌بن زیاد نامهٔ فرمان قتل امام را ازعمربن‌سعدبشدت مطالبه‌کردوابن‌سعد ازدادن‌آن بشدت امتناع نمود ، آنگاه به‌ابن‌زیاد گفت : من دربارهٔ قضیهٔ حسین‌بن علی بقدری برای تو خیرخواهی‌کردم‌و برای جلوگیری ازجنگ کوشیدم‌که اگراین اندازه خیرخواهی برای پدرم سعدبن ابی‌وقاص‌کرده بودم‌حق‌پدری اورا اداء نموده بودم . عثمان‌بن‌زیاد برادرعبیدالله‌بن‌زیاد که درمجلس حاضر بود سخنان عمربن‌سعد را تصدیق کرد و گفت : من دوست میداشتم که همهٔ فرزندان زیاد تاروزقیامت ذلیل و خوارباشند وحسین‌بن علی کشته نشود[۱] . ازاین‌قصه میتوان بمیزان تأسف وتنفرعمربن سعد ازکشتن امام

۱- تاریخ طبری ج۴ص ۳۵۷

حسین (ع) پی برد بلکه نگرانی خود ابن‌زیاد را نیزمیتوان فهمید .

شاید عبیدالله‌زیادفکرمیکردکه‌ممکن است روزی قدرت بدست دیگران بیفتد واو را بدلیل این‌مدرك کتبی‌که دربارهٔ قتل‌امام نوشته‌است بمحاکمه بکشند . و شاید وجدانش (اگروجدانی برای او فرض شود) ازاین جنایت بزرگ ناراحت بوده‌ومیخواسته آثارجرم‌را اگرچه نامه‌هم باشد محوکند تاخاطرهٔ این جنایت بزرگ‌کمترتجدید شود و اورا آزار دهد.وشایدهم این‌بوده است‌وهم‌آن.ودرهرصورت‌نگرانی حاکم‌خونخوار ازاین قضیه معلوم میشود .

۲ ـ مرجانه مادر عبیدالله‌زیاد حاکم دیکتاتور را دربارهٔ کشتن امام حسین (ع) بشدت ملامت کرد و گفت : «یاخَبیثُ قَتَلْتَ ابْنَ رَسُوْلِ اللهِ! وَاللهِ لاتَرَی الْجَنَّةَ اَبَداً . [1] توای عنصر ناپاك ! فرزند پیغمبر (ص) راکشتی، بخدا قسم هرگزبهشت رانخواهی دید».

۳ ـ هنگامی‌که سرامام‌حسین (ع) را بمسجددمشق‌آوردند یحیی ابن‌حکم برادر مروان حکم ازآنان پرسید : چه‌کردید ؟آنان جریان کشته‌شدن امام را توضیح دادند اوگفت : « بین شما وپیغمبرخدا درروز قیامت‌جدائی‌افتاد،من‌دیگر باشما درهیچ‌کاری شرکت‌نخواهم کرد [2] . »

۴ ـ همین یحیی‌بن حکم وقتیکه سرامام‌را نزد یزید دید ازروی ناراحتی و تأسف گفت : « آیا باید فرزندان «سُمَیَّة» مادر زیاد (که زن بدکاره‌ای بود) به‌عددریگهای بیابان باشند ولی فرزندان فاطمهٔ زهراء دختر پیغمبر (ص) بایدکشته ونابود گردند ؟ ! [3] » .

۱ـ تذکرهٔ سبط ابن‌الجوزی ص ۲۵۹

۲ـ تاریخ طبری ج۴ص۳۵۶

۳ـ تاریخ طبری ج۴ص ۳۵۲ وارشادمفید ص۲۲۷

۵ ـ وقتیکه مأموران حکومت، سرامام حسین (ع) را نزد یزید آوردند و سخنگوی آنان گـزارش‌کشتن امام را داد هند زن یزید از اندرون‌خانه‌سخنان سخنگورا شنیدو بقدری ناراحت‌شدکه‌خودرادرلباس مخصوصی مستورکرد و ازاندرون خانه بمجلس مردان آمدوبا نگرانی وپریشانی به‌یزیدگفت :آیا این‌سر حسین پسر فاطمه است؟ایزیدگفت: آری این‌سرحسین پسرفاطمه است، تو برای اوگریه و عزاداری‌کن خدا بکشد ابن زیاد راکه درکشتن وی تعجیل‌کرد[1] .

ازاین ناراحتی شدیدی‌که در نزدیکان دستگاه حکومت از جهت کشتن امام‌حسین(ع) دیده میشود میتوان فهمیدکه خشم وتنفر سایرمردم نسبت بحکومت تحمیلی یزید بعدازحادثهٔ کربلا تاچه اندازه بیشترشده واین جنایت بزرگ درنظر مسلمانان تا چه‌حد قبیح و ننگین جلوه‌کرده است .

این بود بعضی از آثار زیانبخش تهاجم وحشیانه‌ای که از طرف حکومت یزید بفرزند پیغمبر شد.

اینك بعضی‌از تبلیغات تخریبی‌که حکومت بنی‌امیه پس‌از شهادت امام برضدآنحضرت کرده ونیز عکس‌العمل ائمه علیهم‌السلام رادربرابر آن تبلیغات شرح میدهیم. آنگاه به‌بعضی ازآثار ثمربخش قیام مردانهٔ سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه اشاره میکنیم:

محیط مسموم :

حکومت ضد اسلام بنی‌امیه پس‌از شهادت امام کوشش میکرد با

---

۱ ـ تاریخ طبری ج۴ص۳۵۶

تبلیغات دامنه‌داری آنحضرت را یك فرد مهاجم و طغیانگر (العیاذ بالله) معرفی کنند.

بدیهی است این تبلیغات سوء چون بوسیلهٔ دستگاههای دولت بنی‌امیه و باپول بیحساب خزانهٔ مملکت انجام‌میشد تأثیرچشمگیری در قشرهای‌مختلف مردم‌کرده وافکارعمومی‌را نسبت به‌امام علیه‌السلام بدبین مینمود ومحیط فکری مردم‌را مسموم میکرد.

جعل اخبار:

علاوه‌براین یك عده از دنیاپرستان خود فروخته بدستور عمال حکومت اخباری‌جعل‌کردندکه روزعاشوراء (روزقتل‌حسین‌بن‌علی(ع)) روز عید وبرکت است[1] وکسی‌که این‌روز را روز عید وشادی قرار بدهد خداوند پاداش‌نیکو بوی خواهد داد.

در اینجا ازآنهمه اخبار مجعول یك خبر را بعنوان نمونه ذکر میکنیم:

ازقول رسول‌خدا (ص) نقل میکنند که فرمود: « يَوْمُ عاشُوراء يَوْمٌ تابَ اللهُ عَلىٰ آدَمَ وَاسْتَوَتْ سَفِينَةُ نُوحٍ عَلَى الْجُودِيِّ يَوْمَ عاشُوراء وَرَدَّ اللهُ الْمُلْكَ عَلىٰ سُلَيْمانَ يَوْمَ عاشُوراء وَفَلَقَ الْبَحْرَ لِمُوسىٰ يَوْمَ عاشُوراء وَغَرَّقَ فِرْعَوْنَ وَمَنْ مَعَهُ يَوْمَ عاشُوراء وَبَعَثَ زَكَرِيّا رَسُولاً يَوْمَ عاشُوراء وَتابَ اللهُ عَلىٰ يُونُسَ يَوْمَ عاشُوراء وَاَخْرَجَ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ يَوْمَ عاشُوراء وَ رَفَعَ اللهُ اِدْرِيسَ مَكاناً عَلِيّاً يَوْمَ عاشُوراء وَكَشَفَ ضُرَّ اَيُّوبَ يَوْمَ عاشُوراء وَاَخْرَجَ يُوسُفَ مِنَ الْجُبِّ

۱ـ بحارالانوارج۱۰ ص۱۶۲ سطر۷

يَوْمَ عاشُوراء وَكَسٰى هارُونَ قَميصَ الْحَياءِ يَوْمَ عاشُوراء وَ اَلْهَمَ يَحْيٰى الْحِكْمَةَ يَوْمَ عاشُوراء اِنَّ يَوْمَ عاشُوراء سَبْعُونَ عيداً فَمَنْ وَسَّعَ عَلىٰ عِيالِهِ فيهِ وَسَّعَ اللّٰهُ عَلَيْهِ اِلىٰ مِثْلِها فِي السَّنَةِ[1].

روز عاشورا روزی است که : ۱ـ خدا توبهٔ آدم را قبول کرد ۲ـ کشتی نوح برکوه جودی قرارگرفت ۳ـ خدا سلطنت‌را به‌حضرت‌سلیمان (ع) برگرداند ۴ـ دریارا برای موسی شکافت ۵ـ فرعون را با پیروانش غرق‌کرد ۶ـ زکریا (ع) را به‌رسالت برگزیـد ۷ـ توبهٔ یونس را قبول کرد ۸ـ اورا ازشکم ماهی بیرون‌آورد ۹ـ ادریس‌را برمقام‌بلندی بالا برد ۱۰ـ ایوب‌را ازناراحتی نجات‌داد ۱۱ـ یوسف‌را ازچاه بیرون‌آورد ۱۲ـ پیراهن شرم‌وحیا به‌هارون پوشانید ۱۳ـ به‌یحیی‌حکمت‌الهام‌کرد، روز عاشوراء هفتاد عید است پس‌کسی‌که در روز عاشوراء بر عیال خود توسعه‌دهد خداوند تاسال دیگر بوی توسعه میدهد».

ناگفته پیداست وقتی روزعاشوراء ازربان رسول‌خدا (ص) بعنوان روز عید معرفی‌شود دیری نمی‌پاید که مسلمانان بی‌خبر از همه‌جا روز عاشورا را روزعید مذهبی میشناسند و یك نسل که عوض شود اکثریت مردم دراین‌روز شادی میکنند آنهم شادی‌که بحساب دین میگذارند.

ومعلوم است‌که بااین تبلیغات مسموم بطورغیرمستقیم بمقام‌مقدس حسین‌بن‌علی(ع) که روزعاشوراء شهید شده لطمه‌وارد میشود زیرا مردم باخود میاندیشند : کسی‌که روزکشتن وی روزعید مذهبی و روز برکت است ناچار او ازدین بیگانه است (العیاذبالله)

ونیز روشن‌است درمحیطی‌که درسراسرقلمرو اسلامی روی‌منبرها

۱ـ مقتل خوارزمی ج۲ص۳و۴

به‌پدر این حسین (ع) لعن میکردند لکه‌دارکردن و محکوم نمودن آن حضرت درافکارعمومی کارآسانی بود.

عکس‌العمل ائمه علیهم‌السلام :

درچنین محیط مسمومی که‌افکار بسیاری ازمردم برضدسیدالشهداء (ع) تحریك شده و شادی‌کردن در روز قتل‌آنحضرت را ازحسنات می‌پنداشتند ائمه اهل‌بیت‌علیهم‌السلام به‌روشن‌کردن افکار مردم پرداختند و در آن اختناق شدید برای عقیم‌کردن تبلیغات مسموم بنی‌امیه مشغول کار شدند.

وسائل تبلیغی که ائمهٔ اهل‌بیت (ع) برای روشن‌کردن افکار مردم بکار بستند چندچیز بود :

۱ـ شعرائی‌راکه درمصیبت امام‌حسین(ع) شعرمیگفتند و نیزکسانی راکه‌آن اشعار ومرثیه‌هارامیخواندند به‌بهترین‌وجهی‌تشویق‌میفرمودند[۱].

۲ـ روز عاشوراء را برخلاف تبلیغات حکومت، روزعزا ومصیبت اعلام‌کردند و شیعیان خودرا از شادی‌کردن در این‌روز و ذخیره‌نمودن آذوقه شدیداً منع فرمودند وعزاداری وگریه‌کردن وگریاندن دراین‌روز را ازبهترین اعمال‌که دارای بهترین ثواب وپاداش است معرفی‌کردند[۲].
وخود ائمه علیهم‌السلام درروز عاشوراء رسماً بعزاداری مشغول‌میشدند[۳].

۳ـ دستور مخصوصی برای زیارت‌کردن امام حسین (ع) در روز

۱ـ بحارج۱۰ ص۱۶۴ و۱۶۵
۲ـ بحارج۱۰ ص۱۶۵
۳ـ بحارج۱۰ ص۱۶۴

عاشوراء صادر فرمودند و عبارات زیارت را خود انشاء کرده و بمردم آموختند .

علاوه بر زیارت عاشوراء در روزهای دیگری نیز بمناسبتهای مختلف دستور زیارت آنحضرت را صادر فرمودند مثل روز اربعین امام وروز عرفه وو ... ودرضمن زیارتهائی که بمردم آموختند آن امام معصوم و مظلوم را با نیکوترین عبارات به بهترین صفات ستودند و بدینوسیله حقیقت حسینی با عالی ترین صفات انسانی و برجسته ترین کمالات بشری ازافق زیارات تجلی کرد .

یك غصهٔ کشنده :

یکی از غصه‌های کشنده اینست که محیط اسلامی براثر تبلیغات مسموم حکومت بنی امیه باندازه‌ای آلوده شده وافکارمردم بی خبر بطوری برضد امام حسین(ع) تحریك گشته بودکه قشرهای وسیعی ازهمین مسلمانانی که به جد آنحضرت ایمـان داشتند امام را (العیاذبالله) از دین بیگانه می پنداشتند وتازه باید ثابت کردکه آنحضرت ازدین بیگانه نبوده است.

مضمون بعضی از زیارتهای امام حسین(ع) اینست که پسر پیغمبر(ص) درامر نماز کوشا بوده و زکوة میداده و امر بمعروف و نهی ازمنکر میکرده وتا زنده بوده پرستش خدا مینموده یعنی وظائف یك فرد مسلمان را انجام میداده است .

«اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْاَقَمْتَ الصَّلوٰةَ وَ آتَيْتَ الزَّكوٰةَ وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اَطَعْتَ اللهَ حَتّٰى اَتٰاكَ الْيَقِينُ[1] »

۱ـ مفاتیح الجنان ضمن زیارت عرفه، ص۴۵۱ چاپ اسلامیه

عجبا ! که تازه باید ثابت کرد حسین‌بن علی علیه‌السلام یك فرد مسلمان بوده و به‌دستورات اسلام عمل میکرده‌است !!!

شگفتا که تازه باید ثابت‌کرد فرزند پیغمبر(ص) از دین بیگانه نبوده وسزاوار دشنام نیست !!! .

واحسرتا! که تازه باید بمردم فهماند پسرفاطمهٔ زهرا(ع) در راه دین جهادکرده وتا زنده‌بوده پرستش‌خدا نموده است !!! .

از اینجا میتوان پی‌برد که تبلیغات غرض‌آلود سازمان حکومت بنی‌امیه تا چه‌اندازه محیط اسلامی‌را مسموم‌کرده وافکار مردم‌را دربارهٔ این‌امام مجاهد منحرف نموده و برضدآنحضرت برانگیخته است.

تکرار تاریخ :

نظیرهمین محیط مسموم درزمان امیرالمؤمنین(ع) پس‌ازپیدایش خوارج برای‌آنحضرت‌بوجودآمد. همه میدانیم‌که پس‌ازپیدایش‌خوارج ازطرف این‌گروه متعصب و لجوج برضد آنحضرت تبلیغات شدیدی براه افتاد. خوارج میگفتند: علی(ع) چون‌حَکَمِیَّت‌را قبول‌کرده (العیاذبالله) کافرشده وباید ازکفرخود توبه‌کند تاما با او نجنگیم.

آه! چقدر رنج‌آور است‌که امیرالمؤمنین(ع) پس‌ازآنهمه‌سوابق درخشان و فداکاریهائی‌که درراه پیشرفت‌اسلام‌کرده است بشنودکه وی‌را کافرمیدانند و ازاو میخواهندکه ازکفرخود توبه‌کند !!!

علی‌علیه‌السلام دریکی‌ازمناسبتها ازاین‌درد جانکاه پرده برمیدارد و میفرماید : « اَبَعْدَ اِیمانی بِاللهِ وَ جِهادی مَعَ رَسُولِ‌اللهِ اَشْهَدُ عَلیٰ نَفْسی

بِالْكُفْرِ ؟! لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَمٰا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ [1] آیا من پس از آنکه بخدا ایمان آورده‌ودرملازمت‌رسول خداجهادکرده‌ام به‌کفرخودگواهی بدهم ؟! در اینصورت من فردگمراهی خواهم بود».

آه‌که این‌تهمت‌کفر در ذائقهٔ امام چه‌اندازه تلخ و ناگوار است!

پس‌از شهادت امام‌حسین(ع) نیز تبلیغات دامنه‌داری‌که برضد آن حضرت میشد درشعاع‌وسیع‌تری‌افکارمردم ساده‌را دربارهٔ سبط‌پیغمبر(ص) بدبین و منحرف ساخت تاآنجا که روز شهادت امام را روزعید و برکت پنداشتند ! .

بدینگونه تاریخ امام‌حسین(ع) مثل‌تاریخ پدر بزرگوارش مکرر شد، ودرچنین‌محیط آلوده‌ای لازم‌بود ائمهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام ابرهای تیرهٔ تبلیغات مسموم‌را کنار بزنند وخورشید حقیقت‌حسینی‌را آنچنانکه هست به‌جلوه درآورند .

آثار ثمربخش :

اکنون به‌بعضی ازآثار ثمربخش قیام مردانهٔ حضرت امام حسین علیه‌السلام اشاره میکنیم :

۱ـ مکتب سیار :

فعالیتهای ثمربخشی‌که ائمهٔ اهل‌بیت(ع) برای‌عقیم‌کردن تبلیغات

۱ـ نهج‌البلاغهٔ خطبهٔ ۵۸

مسموم وزنده نگه‌داشتن نام پرافتخار امام‌حسین(ع)کردند مکتب‌زنده وآموزندهٔ سرورمجاهدان‌را باآن تشعشع‌مخصوصش بجهانیان معرفی‌کرد وهرچه زمان بیشترگذشت خورشید حقیقت‌حسینی بیشتردرخشید وشعاع نوربخشی آن وسیع‌ترگشت تاآنجا کـه شخصیت با عظمت سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه شمع‌جمع شد وشیفتگان انسانیت‌را دلباختهٔ خودگردانید و محبت‌آنحضرت تااعماق روح وجان مردم حقیقت‌طلب نفوذکرد.

این جاذبهٔ شخصیت با عظمت امام حسین (ع) مکتب آنحضرت را بصورت مکتبی خود کار وسیار و فعال در آورد تا آنجـا که میتوان گفت :

درجهان تشیع اگر احکام اسلام تبلیغ‌میشود واگر اخلاق وعقائد دینی تشریح‌میگردد واگر ندای قرآن تادورترین روستاها وحتی‌دربین عشائر خانه بدوش طنین میافکند همهٔ اینها به برکت مجالسی است که بنام سیدالشهداء علیه‌السلام وزیر لوای آنحضرت تشکیل‌میگردد ومردم باشور واشتیاق کم‌نظیری به این مجالس رومیآورند وحقایق اسلامی را میشنوند وازمنبع فیض حسینی سیرآب میگردند .

۲- تربت امام، شفای بیماران :

یکی ازثمرات و برکاتی که خداوند عالم در عوض شهـادت امام حسین (ع) بوی داده اینست که تربت آنحضرت‌را وسیلهٔ شفای بیماران قرار داده‌است .[۱]

مادراینجا ازآنهمه روایاتی‌که در این باب وارد شده میگذریم و

۱- بحارج۱۰ ص۱۵۰

بنقل یك حکایت اکتفا میکنیم :

عالم‌زاهد پرهیزگارحجةالاسلام‌والمسلمین مرحوم آقای‌حاج‌شیخ محمد حسن عالم نجف‌آبادی قدس سره (دائی اینجانب) نقل فرمودند :

« من درزمان مرجعیت مرحوم آیةالله آخوند خراسانی قدس‌سره که درنجف اشرف مشغول تحصیل بودم مریض شدم و این بیماری مدتی طول کشید وپرستاری مرا بعضی ازطلاب در همان حجرهٔ مدرسه بعهده داشتند. پس‌از چندی بیماری‌من بقدری شدیدشدکه اطباء ازشفاء یافتنم مأیوس شدند ودیگر برای معالجه‌ام نیامدند ومن‌درحال شدت تب‌گاهی بیهوش میشدم و گاهی بهوش میآمدم. یکی‌از رفقاء که مرا پرستاری میکرد شنیده بود که عالم زاهد مرحوم آیةالله آقای حاج‌آقا علیمحمد نجف‌آبادی قدس سره مقداری از تربت اصل حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را دارد . اوبمنزل معظم‌له رفته وازوی خواسته‌بودکه قدری ازآن تربت‌را بدهدکه بمن بخورانند تاشفاء یابم.ایشان فرموده‌بود من بقدر یك عدس تربت دارم و آنرا گذاشته‌ام که بعد از مرگم در کفنم بگذارند. آن‌آقا ناراحت شده وگفته بود : حالاکه ماازهمه‌جا مأیوس شده وبشما پناه آورده‌ایم شماهم از دادن تربت خود داری میکنید این بیمار درحال احتضاراست ومیمیرد. مرحوم آیةالله آقای حاج‌علی محمد دلش بحال بیمارسوخته وقدری ازآن تربت‌که ازجان خودش عزیزترش میداشت به‌آن شخص‌داده بود. تربت را باآداب مخصوصی‌که وارد شده درآب حل‌کرده وبه‌حلق من ریخته بودند من‌که در حال بیهوشی بسر میبردم ناگهان چشمان‌خودرا بازکرده دیدم رفقا اطراف‌بسترم نشسته‌اند خوب دقیق شدم وآنانرا شناختم . قصهٔ تربت را که بحلقم ریخته بودند

[illegible] رح دادند. من کم‌کم درخود احساس نیرو ونشاط کردم وحـرکتی بخود داده نشستم دیدم نشاط بیشتری‌دارم برخاستم وایستادم وچون‌یقین کردم‌که به برکت تربت مقدس امام حسین (ع) شفاء یافته‌ام حال‌خوشی پیدا کردم و به رفقا گفتم بدون مجامله میخواهم ازشما خواهش کنم از حجره بیرون بروید چون میخواهم زیارت عاشوراء بخوانم رفقاازحجره بیرون رفتند من درب حجره‌را بستم وبدون احساس ضعف باآن حـال خوشی‌که قابل وصف کردن نیست مشغول خواندن زیارت حضرت سید۔ الشهداء علیه‌السلام شدم » .

مرحوم آقای حاج شیخ قدس سره این داستان‌را باحال‌گریه‌نقل میکردند بطوری‌که گاهی گریه سخنان معظم‌له‌را قطع میکرد .

قصهٔ شفا یافتن مرحوم آقای حاج شیخ قدس‌سره بوسیلـهٔ تربت مقدس امام حسین علیه‌السلام درنجف اشرف بطوری شایع شدکه درآن محیط علمی همه‌جا نَقْلِ محافل ونُقْلِ مجالس گشته وبرای مدت زیادی درخاطرها مانده بود حتی اینکه در زمانی‌که مرحوم آیةالله بروجردی قدس‌سره هنوزبقم هجرت‌نفرموده بودندیکی ازعلمای‌اصفهان دوبروجرد به‌محضرایشان رفته وضمن مذاکراتی‌که دربارهٔ علمای اصفهان شده بود نام مرحوم حجةالاسلام آقای‌شیخ محمد حسن عالم نجف‌آبادی را برده وازمعظم‌له پرسیده بود : شماایشان‌را میشناسید ؟ فرموده‌بودند : «آری خوب میشناسم ایشان همان کسی هستند که درزمان تحصیل‌ما در نجف اشرف بوسیلهٔ تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام شفاء یافتنـد » .

خداوند ایشان را باآنحضرت محشور گرداند .

۳ـ محبوبیت امام:

یکی ازآثار ثمربخش قیام مردانهٔ حسین بن علی(ع) محبوبیت بیش ازپیش امام بود، زیرا پس ازحادثهٔ کربلا محبوبیت آنحضرت چنان ریشه دارشدکه تا اعماق دل وجان مردم نفوذ کرد.

اگرحسین بن علی (ع)پیش ازقیام بعنوان امام وقت وسبط پیغمبر(ص) وبزرگترین شخصیت ازخاندان وحی ورسالت شناخته میشد پس از قیام، علاوه برمقامات سابق بنام عالیترین نمونهٔ مردانگی وفداکاری در راه حقیقت شناخته شد وبعنوان کاملترین مرد مجاهدی که بعلت طرفداری ودفاع ازاسلام بخاك وخون غلطید نام پرعظمتش درخاطرها نقش بست.

کیست بشنودکه: حسین بن علی(ع) بخاطرحمایت ازقرآن درپیش چشم خانواده‌اش باشمشیر استبداد کشته شد ودلش بسوی اومتوجه نشود وبوی عشق نورزد؟. کیست که ازجانبازی عاشقانهٔ سبط پیغمبر(ص) آگاه شود وبهیجان نیاید وقلبش درمحبت وی نطپد؟ هر انسان با شعوری در هرگوشه‌ای ازجهان ودارای هر عقیده‌ای باشد وقتیکه بشنود بزرگترین شخصیت علمی وسیاسی ازخاندان پیغمبر (ص) بعلت دفاع ازانسانیت و حقوق انسانها بدست عمال حکومت سرنیزه بخون غلطید بی‌اختیاردلش دراین مصیبت جانکاه میسوزد و برقهرمان این فداکاری بی‌نظیر درود میفرستد وقلبش مجذوب وی میگردد و درعشق او بهیجان میآید ، و هر چه نامش را بیشتر بشنود وازقیام‌مردانهٔ‌وی بیشتر یادکند علاقه‌ومحبتش باین پیشوای مجاهدان عمیق‌تر وریشه‌دارترمیشود.

واین یك سنت طبیعی وغیر قابل تغییر است که روح ودل انسانها بسوی انسانی‌که درراه دفاع ازحقیقت کشته میشود مجذوب میگردد.

یك نکته :

ولی این نکته را باید دانست که این محبوبیت از آثار طبیعی و قهری مجاهدات مردانهٔ امام است نه هدف او. البته این محبوبیت قهری از نظر روشن بین آنحضرت مخفی نبود بلکه پیش ازوقت هم پیش‌بینی میکردکه پس ازشهادت محبوب‌تر وگرامی‌تر خواهد شد. وازاینرو روز عاشوراء وقتیکه حملات شدید دشمن بوی شروع‌شده بود ضمن‌سخنانش با اردوی دشمن فرمود : «وَاَیْمُ‌اللهِ اِنّی لَاَرْجُوْ اَنْ‌یُکْرِمَنِیَ اللهُ‌بِهَوْانِکُمْ.[1] بخدا قسم من امیدوارم‌که خداوند مرا گرامی گرداند وشما را خوارو بیمقدارسازد» .

امام دراین سخن بدوسنت طبیعی اشاره فرموده است :

۱ ـ سست شدن دستگاهی که بکشتن فرزند پیغمبر (ص) اقدام کرد .

۲ ـ عزت ومحبوبیت بیش ازپیش امام‌که در راه دفاع از حقیقت بخاك وخون‌غلطید .

دراینجا باز باید تذکر دهیم که «ماربین» آلمانی چون دیده‌است امام‌حسین(ع) پس ازشهادت محبوب‌ترشده خیال‌کرده‌است که آنحضرت خود را بکشتن داد تا احساسات مردم بنفع وی تحریك شود وبیشتر باو محبت پیداکنند[2] ولی این‌نیز ازباب اشتباه هدف با نتیجهٔ قهری است ، زیرا محبوبیت بیشتر امام پس‌از شهادت یك سنت طبیعی وازآثار قهری قیام مردانهٔ آنحضرت است نه‌اینکه هدف حسین بن‌علی(ع) ازقیام خود

۱ــ تاریخ طبری ج۴ص۳۴۶

۲ــ السیاسة‌الحسینیه ص۳۶تا۳۸

این بود که کسب محبوبیت بیشتری بنماید.

۴ـ درسهای عملی :

یکی دیگر از آثار گرانبهای قیام امام حسین (ع) اینست که با قیام آنحضرت درسهای عملی پرارزشی در اختیار جهـان اسلام بلکه جهان انسانیت گذاشته شد، و بدون تردید درس عملی از درس زبانی و قلمی خیلی مؤثرتر و نافذتر است .

جامعۀ اسلامی بلکه جهان انسانی میتواند از هریك از مراحل قیام امام درس مخصوصی فراگیرد واز مکتب جاویدان حسین بن علی (ع) برای سعادت اجتماع همیشه استفاده کند. و اینك به درسهای عملی که از چهار مرحلۀ قیام آنحضرت میتوان آموخت اشاره میکنیم:

الف ـ آنگاه که عناصر دنیاپرست بخواهند باقدرت سر نیزه تصویب حکومت غیر قانونی را تحمیل کنند باید چنین تحمیلی را نپذیرفت و بمقاومت پرداخت. واگر امید این معنی هست که نیروهای ملی متشکل شوندو برای مبارزه با حکومت ظلم شروع بفعالیت کنند باید به ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروهای ملی پرداخت تا اگر امکان مبارزه هست برای درهم کوبیدن ظلم وفساد شروع بکار شود. چنانکه امام حسین (ع) برای مقاومت دربرابر حکومت یزید وارزیابی اوضاع سیاسی وارزیابی قدرت ارتش ملی بمکه هجرت فرمود.

این درسی است که از مرحلۀ اول قیام امام میآموزیم .

ب ـ اگر پس ازارزیابی نیروهای ملی معلوم شدکه افکار عمومی خواهان تغییر حکومت است و نیروی کافی برای تشکیل حکومت وجود

دارد باید باکمال شهامت برای تشکیل حکومت عادلانه اقدام کرد. چنانکه امام حسین(ع) پس ازگزارش مسلم‌بن‌عقیل‌که نیروی کافی‌برای تشکیل حکومت فراهم شده وامکان پیروزی نظامی بود باهمتی مردانه برای تشکیل حکومت اسلامی وسوزاندن ریشهٔ ظلم وفساد اقدام‌فرمودو بسخنان این‌وآن گوش‌نداد.

واین‌درسی است‌که ازمرحلهٔ دوم قیام امام میآموزیم.

ج- اگر معلوم شدکه دیگر امکان پیروزی نظامی نیست باید با تمام نیرو‌برای حفظ صلح وجلوگیری ازجنگ کوشید تانیروهای‌موجود بحالت‌ذخیره بماند وبتوان درفرصتهای دیگری‌فعالیتهای وسیع‌تری‌بنفع اسلام‌آغاز نمود. چنانکه‌حسین‌بن‌علی(ع) وقتیکه باحُرّبن یزیدبرخورد کرد ودیگر امکان پیروزی نظامی وتشکیل حکومت نبود برای‌مراجعت بحجازوجلوگیری‌از برخورد نظامی‌کوشش فراوان‌کرد وازهنگام‌برخورد باحُرّبن‌یزید تاآخرکار حداقل پنج دفعه پیشنهادمسالمت فرمودچنانکه شرحش دربخش دوم صفحهٔ ۱۴۹و۱۵۰ گذشت.

واین‌درسی است‌که ازمرحلهٔ سوم قیام امام میآموزیم.

د- اگر رهبر قیام درمحاصرهٔ دشمن واقع شود وازاو بخواهندکه بی‌قید و شرط تسلیم شود ولی معلوم است‌که اگر تسلیم گردد اورا خلع سلاح میکنند وذلیلانه میکشند دراینصورت باید تسلیم دشمن نشود و مردانه‌بمقاومت‌ودفاع‌بپردازد تا یا پیروز شود اگرچه باحتمال یك‌درصد باشد ویا بافتخار شهادت‌برسد. چنانکه امام‌حسین (ع) پس ازآنکه در محاصرهٔ نیروهای دشمن واقع شد ومعلوم بودکه اگرتسلیم شودآنحضرت راذلیلانه خواهندکشت دراین شرائط مردانه بمقاومت ودفاع پرداخت‌و

سرانجام بافتخار شهادت رسید.

واین درسی است که ازمرحلهٔ چهارم قیام آنحضرت میآموزیم.

هـ درس عزت نفس :

علاوه بردرسهائی که گفته شددرس دیگری نیز ازقیام امام حسین(ع) میتوان آموخت وآن درس عزت نفس است.

ازمطالعهٔ تاریخ قیام امام معلوم میشود پس از آنکه آنحضرت در محاصرهٔ نیروهای ابن زیاد واقع شد دومسئله مطرح بوده است: یکی اینکه امام حسین(ع) خلافت یزیدرا بپذیرد ودیگری اینکه ذلیلانه و خاضعانه تسلیم ابن زیادگردد، واین غیراز پذیرفتن خلافت یزید است یعنی چیزی است که علاوه برخلافت یزید میخواستند برامام تحمیل کنند.

آنگاه که درمدینه بفرزند پیغمبر(ص) پیشنهادکردندخلافت یزید راپپذیردفقط ازاومیخواستندکه تسلیم ارادهٔ یزید شود ودیگر ازپذیرفتن فرمان ابن زیاد سخنی دربین نبود.ولی آنگاه که دربیابان سوزان کربلا آنحضرت را درمحاصرهٔ نیروهای مسلح عبیدالله زیادگرفته بودند علاوه بر پذیرفتن خلافت یزید میخواستند.این ذلت را بروی تحمیل کنندکه تسلیم بی قیدوشرط ابن زیاد شود تا اوهرفرمانی دلش خواست دربارهٔ امام صادر کند اگرچه فرمان اعدام باشد.

امام حسین دریکی ازخطبه های روزعاشوراء این مطلب رابدینگونه توضیح میدهد: «این ناکس پسر ناکس(ابن زیاد)مرابپذیرفتن یکی ازدو چیز ناچارکرده است: یاشمشیر کشیدن وجنگیدن ویاقبول ذلت کردن[1]».

۱ــ مقتل خوارزمی ج۲ص

چنانکه روشن است در این خطبهٔ امام این مطلب مطرح است که باید حسین ابن‌علی (ع) ذلیلانه تسلیم ابن زیاد گردد. پس معلوم میشود اگر بفرض محال امام در کربلا خلافت یزید را می‌پذیرفت باز هم او را آزاد نمیگذاشتند که مثلا بوطن خود مدینه برگردد بلکه باید پس از بیعت کردن با یزید تسلیم ارادهٔ ابن‌زیاد شود. بنابراین ازوقتیکه امام حسین(ع) در محاصرهٔ نیروهای عبیدالله‌زیاد واقع شد مقاومت آنحضرت دوجانبه گشت یعنی هم مقاومت میکرد که خلافت ضدقرآن یزید رانپذیردوهم مقاومت میکرد که ذلت وخفتی راکه میخواستند بر وی تحمیل کنند نپذیردوعزت نفس خود راحفظ کند. واین عزت نفس درمراحل اخیر مبارزهٔ امام بیشتر تجلی کرد.

مقاومت حسین بن‌علی(ع) در مقابل دستگاه دیکتاتوری یزید در همهٔ مراحل، مردانه وشجاعانه بود، ولی مقاومت دلیرانه وعاشقانه‌ای که ازصبح عاشوراء تا وقت شهادتش ازخودنشان‌داد باندازه‌ای حیرت‌انگیز وبهت‌آور است که بدون مبالغه، هیچ قلم توانا یا زبان گویائی نمیتواند آنرا آنچنانکه هست تحریریا تقریر نماید.

آنگاه‌که حسین بن‌علی(ع) درمحاصرهٔ شدید نیروهای مسلح ابن زیادقرارگرفته واردوی تجاوزکار دشمن آماده بودکه بایك حمله‌كار آن حضرت رایکسره‌کند.

آنگاه که برق‌شمشیر سی‌هزار نظامی مسلح دشمن [1] چشمهاراخیره کرده ودلها را میلرزاند.

آنگاه‌که سوز تشنگی سراپای وجود امام را میگداخت و جهان

۱– بحارج۴۴ص۲۹۸طبع جدید، امالی صدوق‌ص۲۷۷

پیش‌چشمش تیره وتار شده بود.

آنگاه‌که زنان وکودکان امام درخیمه‌ها منقلب وپریشان درحال سوزوگداز بسر میبردند .

آنگاه‌که خاندان آنحضرت درحال بلاتکلیفی ونگرانی ازآینده ودرانتظار اسیری دقیقه شماری میکردند.

آنگاه‌که ناله‌های جانسوز زنان و کودکان تشنه و سرگردان قلب پرمحبت‌امام را میلرزاند وجگرش را چاك میزد. امام‌حسین(ع)درچنین اوضاع واحوال وحشتزائی‌که هرپهلوان مرد افکنی را بیچاره میکند و درچنین‌عرصهٔ پرمحنتی که تهمتنان وشیردلان را بزانو درمی‌آورد.ودر میان‌چنین طوفان بلائی‌میگوید:

«هَیْهاتَ مِنّاالذِّلَّةُ[1] ماهرگزذلت‌را نمیپذیریم» .

ومیگوید : « لاأُعْطیهِمْ بِیَدی إِعْطاءَ الذَّلیلِ[2] من‌دست ذلت بدست اینان نمیدهم» .

أوَّه!که چه عزت نفس‌وحُرِّیّت ضمیری ازفرزند پیغمبر(ص) بروز کرده‌است !

عجبا!که چه‌عظمت روح وعُلُوّطبع ونبوغ ذات حیرت انگیزی از پسر فاطمه(ع)ظاهر گشته است!

این‌همان درس عزت نفسی است‌که از مکتب حسین بن علی (ع) میتوان‌آموخت .

۱ــ مقتل خوارزمی ج۲ص۷

۲ــ تاریخ طبری ج۴ص۳۲۳ دارشادمفید ص۲۱۶

با چنین حسن و ملاحت اگر اینان بشرند

زآب‌وخاك دگر وشهر ودیار دگرند

سلام‌گرم‌عاشقان آزادگی وعزت نفس برتوباد ای قهرمان‌آزادگی و حُرّیّت که ذلت را نپذیرفتی و درحال مقاومت افتخار آمیز به خون خود غلطیدی .

درود پرشورشیفتگان حق وعدالت برتو بادای‌فرشتهٔ بشر سیماکه درراه دفاع ازحق وعدالت تاآخرین‌نفس ایستادگی‌کردی‌وسرانجام‌درراه هدف مقدس خود عاشقانه جان دادی.

سلام سوزان‌دلباختگان‌آزادی وانسانیت نثار بارگاه عظمت‌وجلال توباد ای‌مردآسمانی وملکوتی‌که ازتاروپود وجودتوبرای همیشه‌این‌نهای بلند استکه : هَیهاتَ مِنّا الذِّلَّةُ ماهرگز ذلت رانمی‌پذیریم.

خاتمه[1]

سابقاً درصفحهٔ ۹۸ وعده‌دادیم درآخرکتاب ، نقلهائی راکه باعث این تصورشده‌که:(امام‌حسین(ع) بقصدکشته شدن‌حرکت فرموده) بررسی کنیم .

نقلهائی‌که درپیدایش این تصور نقش اساسی‌داشته بدینقراراست:

۱ ـ داستان خواب امام کنارمرقد رسول‌خدا (ص).

۲ ـ حدیث : «وَاخْرُجْ بِاَقْوامٍ لِلشَّهادَةِ» .

۳ ـ حدیث : «اَنْزَلَ اللهُ النَّصْرَعَلَى الْحُسَيْنِ(ع)»

۴ ـ خطبهٔ : «خُطَّ الْمَوْتُ عَلىٰ وُلْدِآدَمَ» .

۵ ـ حدیث : «اِنَّ اللهَ قَدْشاءَ اَنْ يَراكَ قَتيلاً» .

۶ ـ حدیث ام‌سلمه .

۷ ـ داستان فرشته‌ها.

۸ ـ داستان‌فرشته‌ها وجن‌ها.

۹ ـ حدیث : «مَنْ لَحِقَ بي اُسْتُشْهِدَ» .

---

۱ ـ ازصاحب‌نظران محقق‌تقاضا میشود این‌خاتمه‌را بادقت مطالعه‌فرمایند.

۱۰ ـ حدیث : «عَمْرو بْن لَوْذان».

۱۱ ـ حدیث: «اَبی هِرَّة اَزْدی» . و بعضی نقلهای دیگر .

اینك به بررسی این نقلها میپردازیم .

قبلا باید دانست منظور از این بحث این نیست که بگوئیم : امام علیه السلام علم به شهادت خود نداشته بلکه منظور اینست بدانیم آیا این نقلها دلالت میکند که آنحضرت برای کشته شدن حرکت کرده یا دلالات نمیکند.

قصهٔ خواب

بسیاری از مردم تصور میکنند امام حسین علیه السلام کنار قبر رسول خدا(ص) آنحضرت را درخواب دید که بوی دستورداد برای کشته شدن خارج شود و از اینرو ازهمان مدینه برای کشته شدن حرکت فرمود.

ما برای تحقیق دربارهٔ این مطلب بهمهٔ مدارك تاریخی که دردسترس بود مراجعه کردیم و بعضی را با بعض دیگر تطبیق نمودیم ، و برای اینکه معلوم شود چه کتابی درکتابهای دیگر اثر گذاشته بین عبارات کتابهائیکه این خواب را نوشته‌اند مقایسه کردیم و نتیجهٔ این بررسی خسته کننده را نوشتیم، و اینك نتیجهٔ بررسی :

گفتار مؤرّخان :

مؤرخان مینویسند : حاکم مدینه بدستور یزید بن معاویه امام حسین(ع) وعبدالله زبیر را سه روز بهآخر ماه رجب مانده سال ۶۰ هجری

برای بیعت با یزید احضار کرد، امام بحضور حاکم رفت و به آنحضرت پیشنهاد بیعت شد. فرمود: حتماً شما به بیعت مخفیانه اکتفاء نمیکنید و میخواهیدمن درحضورمردم بیعت کنم حاکم گفت: آری امام فرمود: پس امشب مهلت بدهیدوتصمیم قطعی را بفردا صبح موکول کنید. حاکم قبول کرد و امام بمنزل برگشت. ولی عبدالله زبیر بحضور حاکم نرفت وازاینجهت تحت فشار واقع شد ومهلت خواست که فردا صبح بحضور حاکم برودولی همان شب مخفیانه بمکه رفت. وامام حسین نیزکه دوباره برای احضارش مأمور فرستاده بودند شب بعد، یعنی یك شب بعداز عبدالله زبیر بدون اینکه دوباره بحضور حاکم برود با خانواده اش مخفیانه بمکه هجرت فرمودو حرکت امام دوروز به آخرماه رجب مانده بود.

(۱ـ تاریخ طبری ج۴ص۲۵۲ ۲ـ الاخبارالطوال ص۲۰۹. ۳ـ ارشاد مفید ص۱۸۰. ۴ـ اعلام الوری ص۲۲۱ . ۵ـ روضة الواعظین ص۱۷۱. ۶ـ کامل ابن اثیرج ۴ـص۱۶. ۷ـ تذکرة سبط ص۲۳۶. ۸ـ الفصول المهمه ص۱۶۵. ۹ـ تاریخ ابن کثیر ج۸ـ ص۱۴۷. ۱۰ـ تاریخ ابن خلدون جلد۳ ص۴۴. ۱۱ـ انساب الاشراف جزء ۴ص۱۴).

ازهمهٔ این تواریخ استفاده میشود امام حسین (ع) بعدازآنکه برای بیعت احضار شد یك شب بیشتر نتوانست درمدینه بماند وآن یك شب هم طبق نوشتهٔ علمای بزرگ شیعه (مثل شیخ مفید وطبرسی وفتال نیشابوری) درمنزل خود ماند وشب بعد بمکه هجرت فرمود.

وطبق نوشتهٔ بعضی ازمؤرخان حتی یك شب هم درمدینه نماند و همان شب اول که برای بیعت احضار شد بمکه رفت[1].

۱ـ تاریخ یعقوبی ۲ص ۲۲۹ وتهذیب ابن عساکر۴ص ۳۲۸ واستیعاب ج۱ـص۳۸۱ مینویسند: امام حسین(ع) وعبدالله زبیرهردوهمان شبی که برای بیعت احضارشدند مخفیانه بمکه رفتند.

گفتار ابن اعثم:

ولی ابن اعثم کوفی متوفای ۳۱۴ هجری (بنقل خوارزمی) مینویسد:
«حاکم مدینه بفرمان یزید، امام حسین(ع) را برای بیعت احضار کرد ودر آن مجلس نتوانست موافقت وی را جلب کند وامام باخشم وخشونت ازمجلس خارج شد وفردا در کوچه بامروان حکم برخورد و مذاکرات مفصل و تندی بین آندو شد و مروان گفت: ترارها نمیکنم تا همینجا ذلیلانه برای یزید بیعت کنی[1] وامام به مروان پرخاش تندی کرد و با نگرانی ازهم جدا شدند. مروان نزد حاکم رفت وآنچه درکوچه واقع شده بود باو گفت، حاکم مدینه نامه‌ای به یزید نوشت که: «عبدالله زبیر بمکه گریخت وحسین ابن علی هم بیعت ترا نمی‌پذیرد». یزید درجواب نوشت: «عبدالله زبیر درهرحال زیرسلطهٔ ماست دراندیشهٔ او مباش ولی سرحسین بن علی را باجواب این نامه برای من بفرست» (شاید در حدود ۲۰ روز وقت لازم بود تا نامهٔ حاکم بشام برود وجوابش برگردد[2]). نامهٔ یزید که رسید حاکم مدینه ناراحت شد. آنگاه حسین بن علی(ع) شبی به زیارت قبر رسول خدا (ص) رفت وبعبادت وبازگوکردن درد دل خویش پرداخت وصبح بمنزل برگشت و باز شب دوم به زیارت قبرجدش رفت و پس از عبادت و رازونیاز بخواب رفت ودرخواب، رسول خدا را دید درحالیکه فرشتگان ازچهارطرف،

۱ــ این خیلی سفیهانه است که مروان با اینکه حاکم نبود و بیعت گرفتن اوازامام آنهم درکوچه برای یزید اثر وارزشی نداشت بخواهد با خشونت از آنحضرت بیعت بگیرد!

۲ــ درواقعهٔ «حَرّة» نامه‌رسان بنی‌امیه که نامهٔ آنان را بشام برد رفتن و برگشتن او ۲۴ روز طول کشید (تاریخ طبری ج۴ ص۳۷۰ و ۳۷۱)

آنحضرت را احاطه کرده بودند. پیغمبر خدا (ص) امام‌حسین (ع) رادر آغوش گرفت و بوی‌فرمود : تودرآیندهٔ نزدیکی کشته میشوی ، امام‌از جدش خواست که مرا باخود بقبر ببر[1] رسول خدا(ص) فرمود :چاره‌ای جزاین نیست که بدنیا برگردی و شهید شوی. امام باترس و وحشت‌از خواب بیدار شد وصبح بمنزل برگشت وخواب‌خود را برای خانواده‌اش توضیح داد ومجلس گریه و ماتم پرغوغائی برپا شد که از شرق تاغرب عالم نظیر نداشت ! وشب‌سوم بزیارت قبرمادر و برادرش رفت‌وصبح بمنزل آمد و شب بعد باخانواده بمکه هجرت کرد و هنگامیکه میخواست حرکت کند مکتوبی به‌محمد حنفیه تسلیم فرمودکه‌ضمن آن نوشته‌بود: من میخواهم به سیرهٔ جد و پدرم و به سیرهٔ خلفای راشدین عمل کنم[2] !»

آنچه‌ابن‌اعثم اینجا در بارهٔ خواب امام نوشته بچند دلیل قابل تردید است :

۱ـ طبع قضیه ایجاب میکند که حکومت تحمیلی یزید قبل از انتشار خبر مرگ‌معاویه هرچه زودتر ازامام بیعت بگیردواینقدرآنحضرت

۱ـ چند اشکال به‌این جمله‌وارد است: الف ـ امام حسین(ع)که‌میدانست شهید خواهد شد چگونه ممکن بود ازجدش بخواهدکه درخواب ازدنیا برود؟ ب ـ اگرامام‌درخواب جان میداد چه‌کسی با حکومت یزید بمبارزه برمیخاست؟ ج ـ اگرامام درخواب قالب تهی میکرد همهٔ پیشگوئیهای رسول‌خدا (ص) در بارهٔ شهادت‌آنحضرت دروغ ازکاردرمیآمد! د ـ مگرروح رسول خدا (ص) در قبر بود.که امام ازآنحضرت درخواست میکند اورا باخود بقبربیرد؟!

۲ـ مقتل خوارزمی جلد ۱ص ۱۸۰ تا ۱۸۹ ، عبارات ابن اعثم خیلی مفصل است.وقریب ۹صفحه از مقتل خوارزمی را اشغال کرده وما فشردهٔ آنرا نوشتیم.

را مهلت ندهد که بعد از امتناع از بیعت، مدتی طولانی درمدینه بدون مزاحمت بماند. وبهمین علت بودکه نزدیك غروب همان روز اول دوباره برای احضار امام مأمور فرستادند و آنحضرت یك شب دیگر نیزمهلت خواست.[1]

۲ـ ازعقل ودرایت امام حسین(ع) خیلی دور است که به شدت عمل عمال حکومت یزیدی توجه نکند وازنقشه‌های شیطانی آنان غافل بماند وباخیال راحت مدتی درمدینه توقف کند تانامهٔ حاکم مدینه بشام برودو جواب آن دربارهٔ کشتن امام ازیزیدبرسد بازهم چند روز دیگر درمدینه بماند ودوشب سرقبررسول خدا(ص) ویکشب سرقبر مادر وبرادرش برود تادشمن، همهٔ راهها را ببندد وامکان هرگونه جنبش اصلاحی ازآن حضرت سلب گردد. بلکه امام به شدت عمل عمال حکومت کاملا توجه داشت وحتی در اولین ملاقات باحاکم یك عده از افراد مسلح را همراه خود بردکه آن حضرت را ازخطرهای احتمالی حفظ کنند[2]. بنابراین لازم بودفوراً ازمدینه که منطقهٔ خطر بودخارج شود.

۳ـ طبق نوشتهٔ مؤرخان معتبر که یازده نفر ازآنانرا نام بردیم حسین بن علی(ع) بعدازآنکه برای بیعت احضارشد ویك شب مهلت خواست، چون ازطرف حاکم تحت فشار واقع شد و دوباره برای احضارش مأمور فرستادند بیش ازیك شب نتوانست درمدینه بماند وآن شب هم(بنقل ارشاد ص۱۸۰ واعلام الوری ص۲۲۱ وروضة الواعظین ص۱۷۱)درمنزل خودمانده وشب بعدهم بسوی مکه حرکت کرده (وبقولی همان شب اول حرکت کرده

۱ـ ارشاد مفید ص ۱۸۰

۲ـ ارشاد مفید ص۱۷۹

است). پس دیگر آنحضرت کی آنقدر فرصت داشته که نامهٔ حاکم بشام برود وجوابش برگردد و بعداًهم چند روزی درمدینه بماند ودوشب بزیارت قبر جدش ویك شب بزیارت قبر مادرو برادرش برود؟!

ازآنچه گذشت روشن شد که خیلی انسان باید ساده وخوش باور باشد که آنچه را ابن اعثم دربارهٔ خواب دیدن امام حسین(ع) کنار قبر رسول خدا(ص) نوشته است قبول کند.

تاریخ ابن اعثم و کتابهای دیگر:

بعضی ازکتابهائی که بعداز تاریخ ابن اعثم یاهمزمان آن نوشته شده همان مطالب ابن اعثم را با کمی اختلاف دربارهٔ خواب امام حسین(ع) نوشته اند بدون اینکه بنقاط ضعف آن اشاره کنند. اینك به بعضی از آن کتابها اشاره میکنیم:

۱ـ امالی صدوق صفحهٔ ۹۲و۹۳ قسمتی ازمطالب ابن اعثم را در بارهٔ خواب امام باکمی اختلاف از «محمدبن عمر بغدادی» و او ازکتاب «ابوسعید حسن بن عثمان تُسْتَری» نقل کرده است .

این «ابوسعید حسن بن عثمان تُسْتَری» ازراویان کذاب است[1]. ومعلوم است که نقل ازکتاب راوی کذابی چه اندازه ارزش دارد[2] .

۱ـ الغدیر ج۵ ص ۱۹۶ چاپ نجف ۱۳۶۷

۲ـ درنقل این راوی کذاب (ابوسعید تُسْتَری) نقاط ضعف دیگری نیز هست که دراینجا ببعضی ازآنها اشاره میکنیم :

الف ـ میگوید : وقتیکه معاویه درگذشت حاکم مدینه مروان حکم بود (امالی ص۹۲) درحالیکه حاکم مدینه ولیدبن عتبة بود.

←

۲ـ مناقب«ابن‌شهرآشوب» جزء ۴ صفحهٔ ۸۸ بطور سربسته‌خوابی راکه ابن اعثم نقل‌کرده بامام حسین(ع) نسبت میدهد(تاریخ ابن‌اعثم‌از مدارك‌مناقب‌است) [۱] .

۳ـ «روضة‌الصفاء»عین مطالب ابن‌اعثم را دربارهٔ خواب امام‌نوشته است. (روضة الصفاء ضمن ذکر منابع تاریخی ازتاریخ ابن اعثم نام برده است).

۴ـ «کاشفی»درکتاب‌پرافسانهٔروضة‌الشهداء صفحهٔ ۱۵۸ بیعدمطالب ابن‌اعثم رادربارهٔ خواب امام‌با اضافاتی نوشته وآنچنان راآنچنان‌ترکرده است.(تاریخ ابن‌اعثم ازمدارك روضة‌الشهداء است) .

→ ب ـ میگوید : یزید بجای مروان عموی خود ، «عتبة‌بن‌ابـی‌سفیان» را بحکومت مدینه منصوب‌کرد(امالی ص۹۲) درحالیکه نه‌مروان درآنوقت‌حاکم بود تا معزول شود ونه یزید ، عتبة‌بن ابی‌سفیان را بحکومت مدینه نصب‌کرد.

ج ـ میگوید: حاکم جدید مدینه میخواست فرمان یزید را دربارهٔ مروان حکم اجراکندواوازمدینه فرارکرد (امالی ص۹۲) درحالیکه حاکم مدینه‌مروان حکم را دعوت‌کردتا دربارهٔ بیعت‌گرفتن ازامام حسین(ع) وعبدالله زبیروعبدالله عمربا وی مشورت‌کند ومروان هرگزازمدینه فرارنکرد.

میگوید: امام‌حسین(ع) پس ازآنکه سرقبررسول خدا(ص) خواب‌دید ازمدینه بسوی عراق حرکت‌کرد (امالی ص۹۳) درحالیکه امام از مدینه بمکه رفت نه‌بعراق.

۱ـ عبارت مناقب اینست: «فکانَ الحُسَینُ(ع) یُصَلّی یَوْماً اِذْوَسَنَ فَرأی النَّبیَّ (ص) فی‌مَنامِهِ یُخْبِرُهُ بِمایَجْری‌عَلَیْهِ» ابن‌شهر آشوب متون تـاریخ را تلخیص ونقل بمعنی میکند دراینجا هم بظن قوی عبارت ابن‌اعثم را تلخیص و نقل بمعنی‌کرده و مقصودش از «یَوْم» مطلق زمان است نه‌روز مقابل شب مثل «کُلَّ‌یَوْمٍ هُوَفی‌شَأْنٍ» . وازنقل مناقب دستور اینکه امام برای‌کشته شدن بـرود فهمیده نمیشود چه این نقل را ازابن‌اعثم‌گرفته باشد وچه ازدیگری.

۵ـ «محمدبن ابیطالب حسینی موسوی» بنقل بحارجلد ۱۰ صفحهٔ ۱۷۲ درکتاب «تسلیةالمجالس» عین عبارات ابن‌اعثم رادربارهٔ خواب امام نقل نموده وفقط کلمهٔ (خلفاءراشدین) راساقط‌کرده است. وچون‌عبارات اوعین‌عبارات ابن‌اعثم است، بدون‌تردیدآن‌عبارات رابی‌واسطه یاباواسطه ازابن‌اعثم گرفته ویامأخذ هردو یکی بوده است، ودرهرصورت همان‌سه اشکال سابق باین‌نقل‌هم وارد است.

ونفس‌المهموم صفحهٔ ۳۷ وناسخ‌التواریخ صفحهٔ ۱۷۰ عین‌عبارات «محمدبن ابیطالب موسوی» راکه‌همان عبارات‌ابن‌اعثم‌است نقل‌کرده‌اند.

۶ـ «قمقام» با اینکه درصفحهٔ۲۱۹و۲۲۰ همان مطلب ارشادمفید راکه:«امام‌حسین(ع) پس‌ازآنکه برای‌بیعت احضار شدشب اول درمنزل خود ماند وشب بعدمخفیانه بمکه هجرت‌فرمود» نقل‌کرده بااین وصف‌در صفحهٔ۲۲۱و۲۲۲ مطالب ابن‌اعثم‌راکه:«امام‌بعدازآنکه‌برای بیعت‌احضار شد دوشب‌سرقبررسول خدا(ص) رفت‌وشب دوم‌خواب دید» نوشته وتوجه نکرده‌که‌ممکن نیست این‌هردونقل صحیح باشد وناچار باید نوشتهٔ شیخ مفید را برنوشتهٔ‌ابن‌اعثم ترجیح داد.

۷ـ«معادن الحکمة» تألیف پسر فیض کاشانی (ج ۲ـص۴۱) عین عبارات‌ابن‌اعثم رادربارهٔ‌خواب‌امام‌بدون‌ذکر مأخذنقل‌کرده است.

بدینگونه می‌بینیم که تاریخ ابن اعثم چگونه درکتابهای بعدی اثر گذاشته ومطالبی‌که ابن‌اعثم دربارهٔ‌خواب دیدن‌امام‌حسین علیه‌السلام نوشته چطور بین نویسندگان ومردم شهرت پیدا کرده‌است.

بدیهی‌است آنچه دیگران بی‌واسطه یاباواسطه ازابن اعثم گرفته ویامأخذشان باابن‌اعثم یکی‌بوده نمیتوانند بیش‌از نوشته‌های‌خود ابن‌اعثم

ارزش واعتبار داشته باشد .

ابن اعثم کیست ؟

دراینجا بدنیست کمی دربارهٔ هویت ابن اعثم وطرز تفکر اوگفتگو کنیم تا بیشتر به‌مقدار ارزش نوشته‌های اوپی‌ببریم .

ابن اعثم مردی‌است ازاهل سنت که هم بعقائد مخصوص اهل‌سنت پای‌بند بوده وهم نسبت به‌اهل‌بیت پیغمبر (ص) علاقه نشان میداده‌است. وچون بخاندان رسالت اظهار علاقه میکرده اهل سنت دربارهٔ اوگفته‌اند که او «شیعی» بوده‌است [۱] . واین‌اصطلاحی بوده‌است‌که دربارهٔ سنی‌های متمایل به‌اهل‌بیت بکار میبرده‌اند نه اینکه مقصود آنان ازکلمهٔ «شیعی» شیعهٔ اثناعشری‌باشد وازاین‌جهت«سفیان‌ثوریّ» وافرادی‌مثل‌اورا «شیعی» شمرده‌اند [۲] .

درهرحال‌آنچه ازمجموع‌قرائن استفاده‌میشود اینست‌که: ابن‌اعثم ازآن نویسندگانی است که ضمن نوشتن مطالب تاریخی ، افکار و عقائد مخصوص اهل‌سنت‌را اعمال‌کرده وبرای ترویج‌آن افکار وعقائد ازدروغ وتهمت خودداری نکرده‌است. اینك دونمونه :

۱ـ برای ترویج و تصویب روش خلفاء ازقول محمد حَنَفیّـه نقل میکنند که اوضمن مذاکراتش باامام‌حسین(ع) گفت : اگرمردم بیعت‌ترا پذیرفتند باآنان به‌روش رسول‌خدا وخلفای راشدین رفتار میکنی !

۱ــ معجم‌الادباء جلد۲ ص۲۳۰

۲ــ قاموس‌الرجال ج۱ص۱۳

فَإِنْ بَايَعَكَ النَّاسُ قُمْتُ فِيهِمْ بِمَا كَانَ يَقُومُهُ رَسُولُاللهِ وَالْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ[1] .

۲ـ باز برای ترویج روش خلفاء ازقول امامحسین(ع) نقل‌میکند که ضمن مرقومه‌ای که هنگـام حرکت‌بمکـه تسلیم محمد حَنَفِیّه کرد نوشت: «میخواهم به‌روش‌جدم رسول‌خدا(ص) وپدرم علی‌بن‌ابیطالب(ع) و روش خلفای راشدین رفتارکنم . آسِیرُ بِسِیرَةِ جَدّی مُحَمَّدٍ وَ اَبِی عَلِیِّ بْنِ اَبِیطٰالِبٍ وَ سِیرَةِ الْخُلَفٰاءِ الرّٰاشِدِینَ[2]».

ازاین قبیل دروغها و افتراءها در نوشته‌های ابن‌اعثم بازهم دیده میشود بهمین‌جهت دربارهٔ اوگفته‌اند : او نزد علمای حدیث قابل‌اعتماد نیست[3] .

ازآنچه گذشت روشن شد که گفتار ابن‌اعثم در مورد خواب امام قابل قبول نیست.

حالا فرض میکنیم خواب دیدن امام کنار قبر رسول خدا (ص) آنطورکه ابن‌اعثم گفته صحیح باشد ولی ازآن معلوم نمیشودکه امام در خواب دستورگرفته است برای‌کشته‌شدن بیرون‌برود زیرا مضمون‌خوابی که ابن‌اعثم‌گفته اینست‌که رسول خدا (ص) درخواب به‌امام حسین (ع) فرموده: تو درآینده کشته‌میشوی واین‌خبررا رسول‌خدا (ص) درزندگی خود مکرر داده‌بودکه : حسین من‌کشته میشود. واین‌خود روشن است‌که ازاین خبرامر ودستور استفاده‌نمیشودتاکسی‌بگوید: امامحسین (ع)کنار قبر جدش خواب دیده ومأمور شده بودکه برای کشته شدن بیرون‌برود.

۱ـ مقتل خوارزمی ج۱ص ۱۸۷

۲ـ خوارزمی ج۱ ص۱۸۹

۳ـکنی والقاب ج۱ص ۲۱۰

یك تذکر :

امام‌حسین (ع) هنگامیکه بسوی‌کوفه میرفت بعبدالله‌جعفر فرمود: رسول‌خدا (ص) درخواب بمن دستوری داده‌که بدان عمل خواهم‌کرد و آنرا برای هیچکس نگفته و نخواهم‌گفت [1].

بایددانست‌که این‌خواب به‌دو دلیل غیراز خوابی‌است‌که ابن‌اعثم نقل کرده :

۱ـ این‌خواب مشتمل بردستور رسول خداست و خواب ابن‌اعثم مشتمل بردستور نیست.

۲ـ امام گفتاری‌را که دراین‌خواب ازجدش شنیده برای‌هیچکس نقل نفرموده ولی‌طبق نقل ابن‌اعثم آنحضرت گفتاری را که درخواب از جدش شنیده برای خانوادهٔ خود بطورکامل شرح داده است.

توجه: مقصود ازاین‌بیانات اینست‌که خواب‌دیدن‌امام‌علیه‌السلام به‌آنصورت که ابن‌اعثم نوشته قابل قبول نیست وگرنه ممکن است امام لحظه‌ای کنار مرقد رسول‌خدا (ص) یا درمنزل خوابی دیده و دستوری هم ازجدش‌گرفته‌باشد چنانکه درامالی‌صدوق ص۷۰ اشاره‌ای بدین‌معنی شده‌است. وآنچه درامالی‌آمده دومطلب است: ۱ـ دستورخروج امام از مدینه. ۲ـ إخبار ازشهادت امام . و ازحدیث امالی فهمیده نمیشود که امام دستورگرفته خودرا به‌کشتن بدهد بلکه دستورخروج ازمدینه‌برای رهائی ازخطر است. وإخبار ازشهادت‌آنحضرت هم همان اخباری است که رسول‌خدا (ص) درحیوة خود مکرّر فرموده بود.

۱ـ ارشاد ص ۲۰۰ وتاریخ طبری ج۴ص۲۹۲

۲- حدیث: «وَاخْرُجْ بِاَقْوامٍ لِلشَّهادَةِ»:

۱- مرحوم کلینی قُدِّسَ سِرُّه در «کافی» ضمن حدیثی از «آبی جَمیله» از معاذبن کثیر ازحضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام چنین نقل میکند: «... فَلَمّا تُوُفِّيَ الْحَسَنُ وَمَضٰى فَتَحَ الْحُسَيْنُ(ع) الْخاتَمَ الثّالِثَ فَوَجَدَ فيها اَنْ قاتِلْ فَاقْتُلْ وَتُقْتَلُ وَاخْرُجْ بِاَقْوامٍ لِلشَّهادَةِ لاشَهادَةَ لَهُمْ اِلّا مَعَكَ[۱] ... آنگاه که امام حسن علیه‌السلام درگذشت امام حسین علیه‌السلام مهر سوم را گشود ودر آن چنین یافت که: پیکارکن و بکش و کشته خواهی‌شد و با مردمی بیرون برو برای شهادت که برای آنان شهادتی نیست مگر باتو».

۲- بازکلینی ضمن حدیث دیگری چنین نقل میکند: «... ثُمَّ دَفَعَهُ اِلَى الْحُسَيْنِ (ع) فَفَكَّ خاتَماً فَوَجَدَ فيهِ اَنْ اُخْرُجْ بِقَوْمٍ اِلَى الشَّهادَةِ فَلا شَهادَةَ لَهُمْ اِلّا مَعَكَ ...[۲] پس امام حسن (ع) نامهٔ آسمانی‌را به امام حسین(ع) داد وآنحضرت مهررا گشود ودرآن چنین یافت که بیرون برو بامردمی برای شهادت که شهادتی برای آنان نیست مگر باتو».

باتوجه باینکه راویها اخبار را نقل بمعنی میکرده‌اند باحتمال قوی این دو نقل یك روایت است که باکمی تغییر درعبارت از زبان دو راوی نقل شده است.

واین «اَبی جَمیله» که درسند حدیث اول است همان «مُفَضَّل بن صالح» است که علامهٔ حلی قُدِّسَ سِرُّه دربارهٔ او فرموده‌است: «کَذّابٌ یَضَعُ الْحَدیثَ[۳]. او دروغگو بوده وحدیث جعل میکرده است».

---

۱ و ۲- کافی ج۱ ص۲۸۰

۳- خلاصة الرجال ص ۲۵۸

وحدیث دوم طبق گفتهٔ مرحوم مجلسی (درمرءاتالعقول ج۱ ص ۲۰۰) سندش مجهول است.

ممکن استکسی بادیدناین دوحدیث(یایكحدیث)تصورکند که امامحسین (ع) ازهمان آغازکار برای کشته شدن خارج شده است. ولی مطلب مهم دراینجا اینستکه ما بدانیم آیا اینحدیث وظیفهٔ امام را در همهٔ دوران یازده سالهٔ امامتش تعیینکرده یا وظیفهٔ زمان مخصوصی از دوران امامت آنحضرت را ؟

برای تشخیص اینمطلب لازم است عملخود امام را مفسرحدیث قراردهیم زیرا آنحضرت درهرصورت بهدستور الهی عملکرده وازاینرو عمل وی بهبهترینوجهی حدیثرا تفسیرمیکند بنابراین باید ما معنای این دوحدیث را با خارج تطبیقکنیم وبدانیم چهوقت امامحسین(ع) با اصحابش برای شهادت خارج شد؟ تا باتوجه بهعملخود امام معنایاین دوحدیث را بطورصحیح دركکنیم .

معلوم استکه پسازوفات حضرتمجتبی(ع) امامحسین(ع) برای شهادت خارج نشد بلکه دهسال درحال صلح با معاویه بسر برد.

۱ـ پس تامعاویه زندهبود آنحضرت برای شهادت خارج نشد.

و پسازمرگ معاویه نیز هنگامیکه برایبیعت بایزید تحتفشار واقع شد بحرمخدا،مکهٔ معظمه پناهبرد و روابطی باعراق برقرارکرد.

۲ـ پس دراین زمان هم برای شهادت خارج نشد.

و پسازآنکه گزارش مسلمبن عقیل بهآنحضرت رسید و در مکه نیز احساس خطر کرد برای رهائی از خطر و نیز بـرای تسخیر کوفه حرکت فرمود.

۳ـ پس دراین زمان هم برای شهادت خارج نشد.

و پس‌از برخورد با حُرّبن‌یزید تا قبل‌ازشروع جنگ‌کوشش امام این بودکه ترك خصومت شود وخون ریخته نشود وتلاشهای خالصانهٔامام دراین‌راه ازآفتاب روشن‌تر است[1].

۴ـ پس دراین زمان هم برای‌کشته شدن خارج نشد.

آری هنگامیکه روز عاشوراء از طرف دشمن حمله شروع شد بحکم اضطرار دستور دفاع صادرفرموده وخود واصحاب‌وفادارش به‌پیکار با دشمن پرداختندکه بشهادت‌آنحضرت ویاران فداکارش انجامید.

پس مضمون این‌دو روایت با روز عاشوراء منطبق میشود، آن‌هم نه بمعنای‌اینکه امام برای‌کشته شدن خارج شده بلکه باین معنی که پس‌ازحملهٔ دشمن به‌پیکار وجهاد پرداخت و آنحضرت و یارانش دراین پیکار شهید شدند.

بنابراین باتوجه به‌عمل‌امام‌که درخارج انجام‌داد ازاین‌دوحدیث استفاده نمیشود که امام حسین علیه‌السلام از خدا دستور داشته است از همان آغازکار برای‌کشته شدن خود و اصحابش خارج شود.

۳ـ حدیث: «اَنْزَلَ اللهُ النَّصْر»

کافی حدیثی بدینصورت نقل میکند: «... عَنْ اَبی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ: اَنْزَلَ اللهُ تَعالیٰ النَّصْرَ عَلَی الْحُسَیْنِ(ع) حَتّیٰ کانَ بَیْنَ السَّماءِ وَالْاَرْضِ ثُمَّ خُیِّرَ:

۱ـ به‌ص ۱۴۱ و۱۴۲ ازهمین‌کتاب رجوع شود.

النَّصْرَ اَوْلِقٰاءَاللّٰهِ فَاخْتٰارَ لِقٰاءَاللّٰهِ [1]. خدا نصرت خودرا برحسین (ع) نازل کرد تااینکه بین آسمان وزمین رسید آنگاه امام مخیرشد بین نصرت یا ملاقات خدا وآنحضرت ملاقات خدارا اختیارکرد».

ممکن است کسی بادیدن این حدیث تصورکند امام منظورش این بوده که کشته شود ولی باید دانست این حدیث بچندعلت تا بسرحدحُجّیّت نمیرسد:

۱ـ معارض دارد وآن حدیثی استکه «لُوطبن یَحْییٰ» بدینصورت نقل میکند: «قٰالَ عُقْبَةُ بْن بَشیرِالْاَسَدِیّ: قٰالَ لِی اَبُوجَعْفَرٍ مُحَمَّدُبْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ: اِنَّ لَنٰافِیکُمْ یٰا بَنِی اَسَدٍ دَماً قٰالَ: قُلْتُ: فَمٰاذَنْبی اَنٰا فِی ذٰلِکَ رَحِمَکَ اللّٰهُ یٰا اَبٰاجَعْفَرٍ! وَمٰا ذٰلِکَ؟ قٰالَ: اُتِیَ الْحُسَیْنُ (ع) بِصَبِیٍّ لَهُ فَهُوَ فِی حِجْرِهِ اِذْرَمٰاهُ اَحَدُکُمْ یٰا بَنِی اَسَدٍ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ فَتَلَقَّی الْحُسَیْنُ دَمَهُ فَلَمّٰا مَلٰاءَکَفَّیْهِ صَبَّهُ فِی الْاَرْضِ ثُمَّ قٰالَ: رَبِّ اِنْ تَکُ حَبَسْتَ عَنَّاالنَّصْرَ مِنَ السَّمٰاءِ فَاجْعَلْ ذٰلِکَ لِمٰاهُوَخَیْرٌ وَانْتَقِمْ لَنٰا مِنْ هٰؤُلٰاءِالظّٰالِمِینَ [2]. عُقبة بن بشیر اسدی میگوید: امـام محمد باقر علیه‌السلام بمن فرمود: ای بنی‌اسد شما یک خون ازما ریخته‌اید گفتم: گناه من چیست؟ وقصه چگونه بوده؟ فرمود: بچه‌ای‌را ازامام‌حسین(ع) بهآنحضرت دادند آن بچه در دامن امام بودکه یکی‌ازشما بنی‌اسد تیری بوی زد و ذبحش کرد حسین(ع) دودست خودرا زیرخونهای گلوی بچه گرفت وقتی دودست وی پرشد خونهارا بزمین ریخت. آنگاه گفت: خدایا

۱ـ اصول کافی ج۱ص ۲۶۰

۲ـ تاریخ طبری ج۴ص۳۴۲. ارشاد مفید نیزاین حدیث را با کمی اختلاف درص۲۲۱ نقل کرده است.

اگر نصرت آسمانی‌را ازما بازداشته‌ای این مصیبت را ذخیرهٔ آخرت ما قرارده وانتقام مارا ازاین ستمگران بگیر».

از حدیث کافی معلوم میشود نصرت آسمانی برای امام حسین علیه‌السلام آمده درحالی‌که از حدیث « لُوْطِ بْنِ یَحْیٰی » معلوم میشود نیامده است.

وروایت کافی طبق نوشتهٔ علامهٔ مجلسی قدس سره درمرءات‌العقول ج۱ ص۱۸۹ روایت حسنه است و روایت حسنه تاحدودی قابل قبول‌است ولی بپایهٔ حدیث صحیح نمیرسد. وحدیث « لُوْطِ بْنِ یَحْیٰی »نیز تاحدودی قابل قبول است زیرا « لُوْطِ بْنِ یَحْیٰی » طبق نوشتهٔ رجال نجاشی ص ۲۴۵ قابل اعتماد بوده و « عُقْبَةَ بْنِ بَشِیر » اسدی که راوی دیگر این حدیث است چون « اَبَانُ بْنُ عُثْمان » که ازاصحاب اجماع است ازوی نقل حدیث میکند (کافی ج۴ص۲۰۵حدیث۴) ازاینرو تاحدودی قابل‌اطمینان‌است.

ودرهرحال اگرچه‌حدیث « لُوْطِ بْنِ یَحْیٰی » شاید سندش به‌قوت‌سند حدیث کافی نباشد ولی اینقدر هست که حدیث کافی را ازحد حُجِّیَّت تنزل میدهد.

۲ـ لازمهٔ‌حدیث‌کافی اینست‌که سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه‌مخالف سیرهٔ رسول خدا (ص) عمل‌کرده باشد زیرا رسول‌اکرم(ص) کمك غیبی را درجنگ‌بدر پذیرفت[1] واسلام راازخطر نجات داد، ولی امام‌حسین(ع) طبق حدیث کافی برخلاف سیرهٔ پیغمبر(ص) کمك خدا را نپذیرفت . و مسلم‌است‌که مخالفت باسیرهٔ رسول خدا(ص) را نمیتوان به سیدالشهداء

۱ـ سورهٔ انفال‌آیهٔ ۹

صلوات‌الله علیه نسبت داد.

۳ـ لازمهٔ حدیث کافی اینست که امام نمیخواسته باکمك نیروهائی که خدا فرستاده اسلام را زنده کند ودرحقیقت به زنده شدن اسلام راضی نبوده! آیا چنین نسبتی را میتوان بفرزند پیغمبر داد ؟!

یك نکته :

دراینجا نمیتوان گفت : همانطورکه خدا نخواسته ازراههای غیبی و غیرعادی اسلام را نصرت دهد امام هم نخواسته ازراههای غیبی اسلام را ازخطر نجات دهد . این قیاس صحیح نیست زیرا خداوند یك فرد مکلف نیست ولی امام علیه‌السلام مکلف است تاآنجاکه میتواند اسلام‌را ازخطر نجات‌دهد و بهمین‌منظور هم‌قیام‌کرد وآنهمه مشقت را تحمل‌فرمود.

علاوه‌براین ازحدیث‌کافی استفاده میشودکه خدا خواسته با کمك غیبی اسلام را زنده‌کند ولی امام نخواسته است !

انصاف دهید آیا باحدیثی‌که دارای سه نقطهٔ ضعف است میتوان ثابت‌کردکه امام برای‌کشته شدن حرکت فرموده است؟

یك تذکر :

ازاینجابیعد نقلهائی را بررسی میکنیم‌که امام علیه‌السلام درآنها به نوعی اشاره به شهادت خود فرموده ولی برای اینکه بتوانیم سخنانی راکه امام دراین باره فرموده بطور صحیح درك کنیم لازم است خود را درآن زمان وقبل‌از وقوع حادثه فرض‌کنیم و پابپای امام‌برویم وبسخنان آنحضرت‌گوش دهیم و همانطورکه پابپای امام علیه‌السلام میرویم در نظر

داشته باشیم که رسول خدا(ص) بطور سربسته شهادت حضرت سیدالشهداء صلوات‌الله علیه را پیشگوئی فرموده، و دراین حرکت امام امکان برخورد نظامی هست و دربرخورد نظامی امکان پیروزی و شکست هردو هست.

و لازم است خود را ازاین فکر که ما درزمانی پس‌از وقوع حادثهٔ کربلا هستیم تجرید نمائیم تاوقوع خارجی شهادت امام ذهن ما راازاول متوجه قطعیت شهادت آنحضرت دراین سفر نکند و این تصور رابوجود نیاورد که امام برای کشته شدن حرکت فرموده چون‌اگر ازاول این‌تصور در ذهن ما بوجود آید طبعاً سخنان امام را با آنچه درذهن خود تصور کرده‌ایم تطبیق میکنیم ولی‌اگر ذهن خود را ازاین تصور تجریدنمائیم خواهیم توانست مفهوم‌سخنان سیدالشهداء علیه‌السلام را آنطورکه‌هست درک نمائیم.

۴ـ خطبهٔ: «خُطَّ الْمَوْتُ عَلٰی وُلْدِ آدَمَ»

درلهوف آمده است‌که امام‌حسین(ع) درمکه قبل‌ازحرکت‌بسوی کوفه خطبه‌ای بدین شرح ایراد کرد:

«خُطَّ الْمَوْتُ عَلٰی وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلٰادَةِ عَلٰی جيدِ الْفَتاةِ وَ ما اَوْلَهَنی اِلٰی اَسْلافی اِشْتِیاقَ یَعْقُوبَ اِلٰی یُوسُفَ، وَخیرَ لی مَصْرَعٌ اَنَالاقیهِ کَاَنّی بِاَوْصالی تُقَطِّعُها عُسْلانُ الْفَلَواتِ بَیْنَ النَّواویسِ وَکَرْبَلاٰ فَیَمْلَأَنَّ مِنّی اَکْراشاً جُوفاً وَاَجْرِبَةً سُغْباً، لامَحیصَ عَنْ یَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ، رِضَاللّٰهِ رِضٰانٰا اَهْلَ الْبَیْتِ نَصْبِرُ عَلٰی بَلائِهِ وَ یُوَفّینٰا اُجُورَ الصّٰابِرینَ، لَن

تَشُدَّعَنْ رَسُولِ اللّهِ لُحْمَتُهُ وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقِرُّبِهِمْ عَيْنُهُ وَيَنْجِزُبِهِمْ وَعْدُهُ مَنْ كَانَ بَاذِلاً فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْشَاءَاللّهُ[1]

مرگ چون گردن‌بند دختران جوان ، گـردنگیر فرزندان آدم است ، و من بملاقات‌گذشتگانم خیلی اشتیاق دارم همچون یعقوب کـه بملاقات یوسف اشتیاق داشت، ودرمحل معینی‌که برایم انتخاب شده‌کشته خواهم شدگویا می‌بینم اعضای بدنم را گرگهای بیابانها میان نواویس و کربلاپاره‌پاره‌میکنند وشکمهای‌خالی وگرسنهٔ خود را از من‌پرمینمایند از روزی‌که مقدر شده نمیتوان فرارکرد ، رضای خدا رضای ما اهل‌بیت است بربلای خدا صبر میکنیم و پاداش صابران را بما میدهد، پارهٔ تن پیغمبر(ص) ازاو دور نمیشود بلکه دربهشت به‌اوملحق میگردد و باعث روشنی چشم و انجام شدن وعدهٔ وی میشود ، هرکس میخواهد در راه ما جانبازی‌کندوخودرا برای مرگ‌آماده‌کرده باماکوچ کندکه‌من‌صبحگاهان کوچ خواهم‌کرد[2]».

باملاحظهٔ این خطبه ممکن است کسی تصورکند امام حسین(ع) ازمکه بقصد قربانگاه خود درکربلا حرکت کرده نه بقصد کوفه‌وبرای امتناع ازبیعت و تشکیل حکومت .

ولی دراینجا لازم است اوضاع‌واحوال محیطی‌که این‌خطبه درآن انشاء شده درنظرگرفته شود تادرك صحیح معنای خطبه میسر گردد :

۱ــ لهوف‌ص۵۳

۲ــ چون حرکت امام ازمکه مخفیانه ودورازچشم عمال حکومت بوده طبعاً این خطبه را هم بطورمحرمانه ودرمیان اصحاب خاص انشاء فرموده

مطالعات چند ماههٔ امام حسین (ع) و بررسی‌های دقیقی که از میزان قدرت حکومت از یکطرف و قدرت خود ازطرف دیگر فرمود چنین نتیجه میداد که : عوامل پیروزی فراهم شده [1] و اگر کوفه دراین شرائط مساعد تسخیرشود وحکومت حسینی تشکیل گردد میتوان اسلام را درپناه قدرت حکومت نجات داد و سنت پیغمبر (ص) را زنده کرد.

ولی ازطرف دیگر معلوم است که عمال حکومت بیکار ننشسته ومراقب اوضاع‌هستند ، واز اینروامکان برخورد نظامی هست .بنابراین باید افرادی‌که دراین مبارزه وارد هستند باقاطعیت وجدیت کامل آمادهٔ هرگونه فداکاری و جانبازی باشند ، وقبل ازهمه ، رهبر قیام باید برای فداکاری آمادگی داشته باشد .

در چنین شرایطی امام حسین (ع) از فداکاری و جانبازی سخن میگوید و به‌یاران خود بیدار باش‌میزندومیفرماید : مرگ مثل‌گردن‌بند گریبانگیر فرزندان آدم است و همه خواهندمرد . وبرای من‌هم‌شهادت مقدر شده وَخِیرَلی مَصْرَعٌ اَنَالاقیهِ و من برای زنده‌کردن اسلام آمادهٔ فداکاری هستم . حالا اگر دراین مبارزه پیروز شویم چه‌بهتر ازاینکه خلافت‌اسلامی را بمرکزش برگردانده وبدینوسیله اسلام را زنده گردانیم و این نعمتی است‌که باید خدارا برآن شکر کنیم فَاِنْ نَزَلَ الْقَضاءُ بِما نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللّهَ عَلی نَعْمائِهِ ، واگر بردشمن‌ظفر نیابیم‌وهمان شهادتی که برای من مقدرشده پیش بیاید وبین نواویس‌وکربلا شهید شوم من‌آمادهٔ آن‌هستم وازتقدیرخدا نمیتوان فرارکرد لامَحیصَ عَنْ یَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ . و هرچه خدا بخواهد ما اهل‌بیت بدان راضی هستیم . اینک هرکس آمادهٔ فداکاری

۱ــ به‌ص۲۹ تا ۳۹ ازهمین‌کتاب مراجعه شود.

است باما حرکت کند مَنْ کانَ باذِلاً فینا مُهْجَتَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا .

یك تذکر :

باید دانست معنای جملهٔ بالا این نیست که هرکس بامن بیایـد حتماً باید خون قلبش ریخته شود بلکه این جمله کنایه‌ازآمادگی برای فداکاری است . درعرب کلمهٔ « بَذْلِ مُهْجَة » کنایه ازآمادگی برای‌پیکار تاسرحد مرگ است . درفضائل حضرت امام‌محمدباقر علیه‌السلام آمده: « وَکانَ اَصْدَقَ النّاسِ لَهْجَةً وَاَحْسَنَهُمْ بَهْجَةً وَاَبْذَلَهُمْ مُهْجَةً [1] یعنی آنحضرت از همه مردم راستگوترونکوروترو جانبازتربود». معنای‌جملهٔ سوم اینست که امام پنجم ازهمهٔ مردم برای جانبازی آماده‌تر بود .

چنانکه‌کلمهٔ « اِعارَةُ جُمْجُمَة » نیزکنایه ازآمادگی برای‌فداکاری است . درسخنان امیرالمؤمنین (ع) آمده که درجنگ جمل بفرزندش محمد حنفیه میفرمود : « اَعِرِاللّٰهَ جُمْجُمَتَكَ ، [2] سرخودرا بخدا عاریه‌بده» یعنی آماده‌باش‌که درراه خدا سربدهی . محمد حنفیه‌هم فداکاری کردو آماده بودکه درراه خدا سر بدهد ولی سرنداد وکشته نشد .

ایجاد روح فداکاری :

همواره این‌رسم‌فرماندهان قشون بوده وهست‌که برای‌ایجاد روح حماسه و فداکاری در سربازان خود سخن از مـرگ به‌میان میآورند و منظورشان‌اینست که‌سربازان‌تا سرحد مرگ‌آمادهٔ جنگ‌وفداکاری‌شوند.

۱ــ مناقب ابن‌شهرآشوب جزء ۴ص۲۰۸

۲ــ نهج‌البلاغة خطبه۱۱

امیرالمؤمنین علیه‌السلام درمقام تشجیع سربازان خود برای مبارزه بااردوی معاویه میفرماید: « اَلمَوْتُ فِی حَیٰوتِکُم مَقْهُورِینَ وَالحَیٰوةُ فِی مَوْتِکُمْ قٰاهِرِینَ. »[1] اگرمقهور دشمن شویدوزنده بمانید این‌زندگی بامرگ برابر است ولی اگرجانبازی‌کنید تا بردشمن‌غالب گردید حیاة باارزش خواهید داشت اگرچه بعضی ازشما کشته شوند ».

بدیهی است منظورعلی (ع) ازجملهٔ دوم این نیست که همهٔ شما باید خودرا به‌کشتن بدهید زیرا اگرهمهٔ سربازان آنحضرت‌کشته شوند دیگرکلمهٔ « قٰاهِرِینَ » معنی ندارد. پس‌مقصود امام اینست که شما اگر غالب شوید زندگی با افتخار و استقلال خواهید داشت اگرچـه بقیمت شهادت یك عده تمام شود.

اساساً درمواردی که زمینهٔ مبارزه فراهم است کلمهٔ «مرك» شعار مردان مبارز است چنانکه « زهیر » هنگامیکه تصمیم‌گرفت بیاری‌امام بشتابد به‌اصحابش‌گفت: « اِنّی قَدْوَطَّنْتُ نَفْسِی عَلَی المَوْتِ[2] » من‌خود را برای مرگ آماده‌کرده‌ام » یعنی من‌آماده‌ام که دریاری امام و برای پیروزی آنحضرت تا سرحد مرگ مبارزه کنم.

ونیز مؤرخان گفته‌اند: پس‌ازرسیدن خبرشهادت مسلم امام‌حسین (ع) این‌خبر را فاش کردوفرمود: هرکس میخواهد برگردد. و این‌کار را بدانجهت‌کرد که میدانست وقتیکه حقیقت روشن شود لَمْ یَصْحَبْهُ اِلّا مَنْ یُرِیدُ مُوٰاسٰاتَهُ وَالمَوْتَ مَعَهُ (تاریخ طبری ج۴ ص۳۰۱) یعنی درآنصورت فقط‌کسانی باآنحضرت‌خواهندماندکه‌آماده‌اند درراه پیروزی امام‌تاسرحد مرگ مبارزه کنند. وهرگزمعنای این سخن این نیست که‌فقط کسانـی

---

[1] ــ نهج‌البلاغة‌خطبهٔ ۵۱ [2] ــ الاخبارالطوال ص۲۲۳

باامام میمانند که میخواهند خودرا به‌کشتن بدهند .

رسول‌خدا (ص)نیز وقتیکه در«حُدَیبیّه» ازاصحابش بیعت گرفت سخن ازمرگ بمیان آورد وفرمود: باید شما بیعت علی‌الموت بکنید و اصحاب‌هم بیعت‌علی‌الموت کردند[1] (اگرچه بعداً جنگی واقع نشد .) معلوم‌است‌که‌رسول‌اکرم (ص) نمیخواست بفرمایدشما باید خود را بکشتن بدهید بلکه منظور آنحضرت ایجاد روح حماسه و جنگجوئی تا سرحد مرگ بود چون‌روح‌آمادگی برای‌پیکارتاسرحدمرگ به‌پیروزی‌مجاهدان کمك میکند .

امام حسین(ع) هم‌که میفرماید: «مَنْ کانَ بٰاذِلاًفینٰامُهْجَتَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنٰا هرکس آماده است درراه ما تاسرحـد مرگ مبـارزه کند باما حرکت نماید» . منظور آنحضرت اینست‌که هرچه بیشترروح فداکاری وشهامت را دریارانش زنده کند[2].

بنابراین جملهٔ « مَنْ کانَ بٰاذِلاًفینٰامُهْجَتَهُ» دربارهٔکسانی نیزکه همراه امام آمدند ولی‌کشته نشدندصدق میکندمثل فرزندان امام‌حسن مجتبی علیه‌السلام : حسن بن‌الحسن ، عمروبن‌الحسن و زیدبن‌الحسن که آمادهٔ فداکاری بودند ولی کشته نشدند .[3]

ازآنچه‌گذشت‌روشن شدکه امام‌حسین (ع) دراین خطبه‌نخواسته است بفرماید : من حتماً برای کشته‌شدن از مکه حرکت میکنم .

۱ــ مجمع‌البیان ج۹ ص۱۱۳ وسیرهٔابن‌هشام ج۲ ص۳۱۵

۲ــ یکی‌ازعلمای بزرك معاصرفرموده‌است: مقصود امام‌بیعت‌حتی‌الموت است نظیر بیعت رضوان در حُدَیبیّة

۳ـ لهوف ص۱۲۸ و۱۲۹

یك نكته :

نباید تصورشودکه جملهٔ «كَأَنّي بِأَوْصالِي تاآخر» از آیندهٔ نزدیك خبر میدهد زیرا رسول خدا (ص) بیش از پنجاه سال‌قبل از شهادت امام حسین (ع) دربارهٔ وی فرموده :«كَأَنّي بِهِ وَقَدِ اسْتَجارَ بِحَرَمِي وَقَبْرِي فَلا يُجارُ... كَأَنّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَقَدْ رُمِيَ بِسَهْمٍ فَخَرَّ عَنْ فَرَسِهِ صَرِيعاً [1] گویا می‌بینم که تیری بوی میخورد وازاسبش سقوط میکند » . امام حسین (ع) نیز دراین خطبه همان مطلبی راکه رسول خدا (ص) دربارهاش فرموده بودبصورتی دیگر بازگو میکند و میفرماید :« كَأَنّي بِأَوْصالِي تُقَطِّعُها عُسْلانُ الْفَلَواتِ. گویا می‌بینم گرگهای بیابانها بدنم را قطعه قطعه میکنند » .

بنابراین اگر فرض کنیم امام کوفه را تسخیر میکرد و حکومت اسلامی را تشکیل میداد واسلام را چنانکه دلخواه حضرتش بود زنده میکرد ومثلا بیست‌سال بعد شهید میشد درآنصورت نیز این خطبهٔ امام باواقع منطبق میشد وصحیح بودکه بفرماید : من مشتاق مرگم وشهادت برایم‌مقدّ رشده وگویا می‌بینم‌گرگهای بیابانهابدنم راقطعه‌قطعه‌میکنند.

ضمناً تذکر این نکته مناسب است که این خطبه درهیچیك از منابع تاریخی معروف ازقبیل :

۱ ـ تاریخ یعقوبی ۲ ـ الاخبارُالطِوال ۳ ـ الامامةوالسیاسة ۴ ـ تاریخ‌طَبَرِیّ۵ ـ العقدالفرید۶ ـ مُرُوج‌الذهب ۷ ـ مقاتل‌الطالبیّین ۸ ـ ارشادمفید ۹ ـ اِعْلامُ‌الوَرٰی ۱۰ ـ روضةالواعظین۱۱ ـ کامل‌ابن‌اثیر ۱۲ ـ تذکرهٔ سِبْط ۱۳ ـ تهذیب ابن‌عساکر۱۴ ـ تاریخ ابن‌کثیر ، ذکر نشده است .

۱ـ امالی صدوق ص۷۰ و ۷۱

سئوال :

در اینجا سئوالی پیش میآید که : درزیارت اربعین آمده است :

« وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فیكَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَكَ مِنَ الْجَهالَةِ وَحَیْرَةِ الضَّلالَةِ[1] ، یعنی خدایا ! حسین بن علی (ع) خون خود را درراه تو داد که بندگانت را از جهالت و گمراهی نجات دهد » .

آیا ازاین جمله فهمیده نمیشود که امام حسین(ع) ازاول میخواسته است خون خود را درراه خدا بدهد وازاینرو بمنظور کشته شدن حرکت کرده است ؟

درجواب این سؤال باید گفت : آیا صحیح نیست که دربارهٔ حضرت حمزه رضوان الله علیه بگوئیم : بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِی اللهِ لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَهُ مِنَ الشِّرْكِ وَالْجَهالَةِ او خون خود را درراه خدا داد که بندگان اورا از بت پرستی و جهالت نجات بدهد ؟ بدون تردید این تعبیر دربارهٔ جناب حمزه صحیح است ، ولی معنای آن این نیست که حضرت حمزه ازاول که ازخانه اش بیرون آمد وبجبههٔ جنگ رفت مقصودش این بود که خونش ریخته شود ، بلکه مقصودش این بود که بانیروی بت پرستان مبارزه کند وقدرت آنان را درهم بشکند ، ولی درراه این مبارزه واین هدف شهید گشت پس اوخون خود را برای نجات دادن مردم ازشرك درراه خدا داده است .

دربارهٔ امام حسین (ع) هم باید گفت : آنحضرت بمنظور تشکیل حکومت اسلامی وکوبیدن حکومت ظلم وزنده کردن اسلام ازمکه بسوی کوفه حرکت کرد ، ولی قدرت حکومت باوی بمبارزه برخاست وامام در راه هدف مقدس خود شهید گشت ، پس فرزند پیغمبر (ص) خون خودرا

۱- مفاتیح الجنان ص ۴۶۸

برای نجات‌دادن مردم‌ازگمراهی‌درراه خدا داده است. بنابراین‌ازجمله: « وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ » نمیتوان‌فهمیدکه امام حسین (ع) ازاول برای کشته شدن حرکت کرده است .

یك تذکر :

عبدالله‌جعفر پس‌ازحرکت امام حسین (ع) از مکه به‌آنحضرت نوشت : « ازاین سفرمنصرف شو چون میترسم کشته شوی [1] » .

معلوم میشود عبدالله‌جعفر ازخطبهٔ « خُطَّ الْمَوْتُ » نفهمیده است‌که سیدالشهداء علیه‌السلام میخواهدباعلم‌وعمد به‌قربانگاه‌خوددرکربلا برود وشهید شود زیرا اگر چنین فهمیده بود دیگر معنی نداشت به‌آنحضرت بنویسد : « میترسم کشته شوی » چون درآنصورت کشته‌شدن امام قطعی بود و جملهٔ « میترسم کشته شوی » که معنای احتمال را میدهد مورد نداشت .

بدیهی است عبدالله‌جعفر که‌ازخویشان نزدیك وملازمان امام‌بوده بیش ازدیگران ازخطبهٔ « خُطَّ الْمَوْتُ » ومعنای آن‌اطلاع داشته ومابايد فهم ویرا قرینه قراردهیم وباتوجه به‌فهم اوخطبهٔ نامبرده را تفسیر کنیم.

۵ ـ حدیث : « إِنَّ اللّٰهَ قَدْ شٰاءَ اَنْ يَرٰاكَ قَتِيلًا »

میگویند : هنگامیکه امام حسین (ع) ازمکه بقصد عراق‌خارج

---

۱. ارشاد مفید ص ۲۰۰

میشد به برادرش محمد حنفیه فرمود : پیغمبر خدا (ص) بمن فرموده است: « اُخْرُجْ فَاِنَّ اللّٰهَ قَدْشاءَ اَنْ یَرٰاكَ قَتیلاً . بیرون برو چون خدا خواسته است ترا کشته ببیند » .

پیش از آنکه درمعنای این حدیث بحث کنیم لازم بود بررسی کاملی از مدارك تاریخی وحدیثی بکنیم ومنبع اصلی آنرا بدست بیاوریم.

پس از بررسی کامل باین نتیجه رسیدیم که این حدیث تا حدود نیمهٔ دوم قرن هفتم هجری درهیچیك ازمنابع تاریخی و حدیثی که در دسترس ما هست وجود نداشته است وازنیمهٔ دوم قرن هفتم هجری درکتب مقاتل موجود درج شده وشهرت پیدا کرده است .

اینك نام منابع اصلی تاریخی وحدیثی که این نقل درآنها وجود ندارد به ترتیب زمانی ذکر میکنیم :

۱ ـ الامامة والسیاسة .	تألیف ابن قتیبهٔ دینَوَری .	وفات ۲۷۶ هجری
۲ ـ الاخبار الطوال.	« ابوحنیفهٔ دینَوَری.	« ۲۹۰ »
۳ ـ تاریخ یعقوبی.	« ابن واضح .	« بعداز ۲۹۲ »
۴ ـ تاریخ طبری .	« محمد بن جَریر .	« ۳۱۰ »
۵ ـ العِقدالفرید .	« ابن عبدربه .	« ۳۲۸ »
۶ ـ کافی .	« کلینی .	« ۳۲۹ »
۷ ـ مُروج الذهب .	« مسعودی .	« ۳۴۶ »
۸ ـ مقاتل الطالبیّین .	« ابوالفرج اصفهانی .	« ۳۵۶ »
۹ ـ ارشاد .	« شیخ مفید .	« ۴۱۳ »
۱۰ ـ روضة الواعظین .	« فتّال نیشابوری .	« ۵۰۸ »
۱۱ ـ اِعلامُ الوریٰ .	« امین الاسلام طبرسی .	« ۵۴۸ »

۱۲ ـ مقتل خوارزمی .	« اخطب خوارزم .	»	۵۶۸ »
۱۳ ـ تهذیب ابن عساکر.	« علی بن الحسن الشافعی	»	۵۷۱ »
۱۴ ـ الکامل .	« ابن اثیر .	»	۶۳۰ »
۱۵ ـ تذکرة الخواص .	« سبط بن الجوزی .	»	۶۵۴ »

دراین پانزده کتاب نامبرده که تاحدود قبل از نیمهٔ دوم قرن هفتم هجری تألیف شده این نقل که : « اُخْرُجْ فَإِنَّ اللهَ قَدْ شاءَ اَنْ یَراکَ قَتیلاً » وجود ندارد . آنگاه می‌بینیم درکتاب « لُهُوف » تألیف مرحوم ابن طاووس متوفای ۶۶۴ هجری این حدیث درج شده و بعداً درکتابهائی ازقبیل بحار و ناسخ التواریخ و نفس المهموم وغیر اینها ذکر شده و دراین اواخر شهرت کاملی پیداکرده است . بدیهی است منشاء نقل کتابهای بعداز « لُهُوف » بی‌واسطه یا باواسطه کتاب « لُهُوف » است که در اواسط قرن هفتم هجری تألیف شده است .

اینک آنچه را که کتاب « لُهُوف » نوشته است عیناً درج میکنیم ودربارهٔ آن بحث مینمائیم .

درکتاب « لُهُوف » چنین آمده است :

« وَرَوَیْتُ مِنْ کِتابِ اَصْلٍ لِاَحْمَدَ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ یَزیدَ الثِّقَةِ (وَعَلَی الْاَصْلِ اَنَّهُ کانَ لِمُحَمَّدِ بْنِ داوُودَ الْقُمّی) بِالْاِسْنادِ عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ قالَ : سارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِیَّةِ اِلَی الْحُسَیْنِ فِی اللَّیْلَةِ الَّتی اَرادَ الْخُرُوجَ صَبیحَتَها عَنْ مَکَّةَ فَقالَ : یا اَخی اِنَّ اَهْلَ الْکُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفْتَ غَدْرَهُمْ بِاَبیکَ وَاَخیکَ وَقَدْ خِفْتُ اَنْ یَکُونَ حالُکَ کَحالِ مَنْ مَضی فَاِنْ رَاَیْتَ اَنْ تُقیمَ فَاِنَّکَ اَعَزُّ مَنْ فِی الْحَرَمِ وَاَمْنَعُهُ فَقالَ : یا اَخی

قَدْ خِفْتُ اَنْ يَغْتالَنِی يَزيدُ بْنُ مُعاوِيَةَ فِی الْحَرَمِ فَاَكُونَ الَّذی يُسْتَباحُ بِهِ حُرْمَةُ هـذَا الْبَيْتِ فَقالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ فَاِنْ خِفْتَ ذٰلِكَ فَسِرْ اِلَی الْيَمَنِ اَوْ بَعْضِ نَواحِی الْبَرِّ فَاِنَّكَ اَمْنَعُ النّاسِ بِهِ وَلا يُقْدَرُ عَلَيْكَ فَقالَ: اَنْظُرُ فيما قُلْتَ فَلَمّا كانَ فِی السَّحَرِ اِرْتَحَلَ الْحُسَيْنُ فَبَلَغَ ذٰلِكَ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ فَاَتاهُ فَاَخَذَ زِمامَ ناقَتِهِ الَّتی رَكِبَها فَقالَ: يا اَخی اَلَمْ تَعِدْنی النَّظَرَ فيما سَئَلْتُكَ؟ قالَ بَلٰی قالَ : فَما حَداكَ عَلَی الْخُرُوجِ عاجِلاً! فَقالَ : اَتانی رَسُولُ اللّهِ بَعْدَ ما فارَقْتُكَ فَقالَ : يا حُسَيْنُ اُخْرُجْ فَاِنَّ اللّهَ قَدْ شاءَ اَنْ يَراكَ قَتيلاً فَقالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ : اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَيْهِ راجِعُونَ فَما مَعْنی حَمْلِكَ هٰؤُلاءِ النِّساءِ وَاَنْتَ تَخْرُجُ عَلی مِثْلِ هٰذِهِ الْحالِ؟ قالَ ، فَقالَ لَهُ : قَدْ قالَ لی: اِنَّ اللّهَ قَدْ شاءَ اَنْ يَراهُنَّ سَبايا وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَمَضی»[1].

« ابن طاووس رحمه‌الله میگوید : من از کتاب «اصل» احمد بن حسین بن عمر بن یزید ثقه (که بر پشت آن نوشته شده : این نسخه از کتاب سابقاً در ملك محمد بن داود قمی بوده‌است) بسندی که در آن کتابست از امام صادق (ع) نقل میکنم که گفت : در آن شبی که صبح آن حسین بن علی (ع) میخواست از مکه خارج شود «محمد حنفیه» نزد وی رفت و گفت : ای برادر تو اهل کوفه‌را میشناسی که با پدر و برادرت بی وفائی کردند و من میترسم با تو همانطور رفتار کنند اگر تصمیم بگیری در مکه بمانی تو در حرم خدا عزیز ترین و محفوظ ترین افراد هستی گفت :

۱- لهوف ص۵۵

میترسم یزیدبن معاویه مرا ترور کند واحترام خانهٔخدا بسبب من از بین برود . « محمدحَنَفِیّه » گفت : اگر میترسی ، به یمن یابعضی از نواحی «بر» برو که آنجا محفوظ ترین افراد خواهــی بود و کسی برتو ظفر نمی‌یابد . گفت : دربارهٔ آنچه توگفتی فکری میکنم. آنگاه سحر امام کوچ کرد . خبر به محمد حَنَفِیّه رسید ، آمد ومهار شتر امامرا گرفت وگفت : مگر تو وعده ندادی دربارهٔ آنچه من گفتم فکر کنی ؟ گفت : چرا ، گفت : پس چرا بتعجیل ازمکه‌بیرون‌میروی ؟ گفت : بعدازآنکه ازتو جدا شدم رسول خدا آمد وگفت : بیرون برو که خدا خواسته‌است ترا کشته ببیند ، محمد حَنَفِیّه گفت : توکه با اینحال میروی پس چرا این زنان را باخود میبری ؟! امام فرمود : رسول خدا (ص) بمن گفت: خدا خواسته‌است زنانرا اسیر ببیند آنگاه به رسم خدا حافظــی بر وی سلام کرد ورفت » .

بدینگونه می‌بینیم دربین کتابهائی که در دستــرس ماهست منبع اصلی این نقل‌که : «خدا خواسته‌است امام حسین (ع) را کشته ببیند» ازقرن ۷ ببعد کتاب لهوف‌است .[1]

اینك باید بدانیم آنچه کتاب لهوف نقل‌کرده است تا چه‌اندازه ارزش واعتبار دارد ؟

بطوریکه می‌بینید کتاب لهوف این خبررا بدون سند نقل کرده

۱ــ در «اثبات‌الوصیة» ص۱۳۹ آمده‌که محمد حنفیه به امام‌حسین (ع) گفت : « اَللّهَ اَللّهَ فِی‌حَرَمِ رَسُوْلِ‌اللهِ فَقـالَ‌لَهُ : اَبَـی‌اللهُ اِلّااَنْ‌یَکُنَّ سَبایـا» احتمال دارد کتابی‌که نزد صاحب لهوف بوده نزد مؤلف «اثبات‌الوصیة» نیز بوده واین جمله را بطور نقل بمعنی از آن‌کتاب گرفته است .

ومانمیدانیم راویان این‌قصه چه‌کسانی بوده‌اند ، و نیز نمیدانیم آن‌کتابی که لهوف این خبررا ازآن نقل‌کرده تاچه‌اندازه قابل اعتماد بوده‌است؟

آیا کتابی‌که مؤرخان وعلمای دیگر مثل یعقوبی و کلینی و شیخ مفید وامین‌الاسلام طبرسی وفتال‌نیشابوری ، پیش‌ازصاحب لهوف ازآن اطلاعی نداشته یااگرهم‌داشته‌اند این مطلب‌را ازآن نقل‌نکرده‌اند تاچه اندازه میتواند قابل اعتماد باشد ؟

معارض دارد :

علاوه بر این خبر لهوف معارض دارد و آن خبری است که « اَبُوْ مِخْنَف » از حارث‌بن کعب والبی ازامام سجاد علیه‌السلام نقل‌کرده و مرحوم شیخ‌مفید نیز آنرا در ارشاد آورده کـه : « امام حسین (ع) درجواب عبدالله جعفر که اصرار داشت آنحضرت بمکه برگردد فرمود : رسول خدا (ص) درخواب بمن دستوری داده که بدان عمل خواهم‌کرد عَلَیَّ کانَ اَوْلِی [1] چه پیروز شوم وچه شکست‌بخورم. عبدالله جعفر پرسید: آن دستورچیست ؟ فرمود : آنرا به‌هیچ‌کس‌نگفته وتازنده‌ام به‌هیچکس نخواهم گفت [2] » .

ازاین خبر معلوم میشود امام دستور رسول خدارا به هیچکس نگفته درحالی که ازخبر لهوف معلوم‌میشود آنرابرای محمدحَنَفِیّه گفته است واین تعارضی‌است بین نقل « ابومِخْنَف »وارشاد مفید از یك طرف

۱ــ از جملهٔ «عَلَیَّ کانَ اَوْلِی» معلوم میشود رسول خدا (ص) دستوری داده که بااجرای آن احتمال پیروزی وشکست هردو دربین بوده‌است.

۲ــ تاریخ طبری ج۴ ص۲۹۲ و ارشاد ص۲۰۰

ونقل لهوف ازطرف دیگر ولازمهٔ تعارض اینست که اگر ترجیحی دربین نباشد هردو از اعتبار ساقط میشوند و نتیجه چنین میشود که نقل لهوف منهای نقل «ابومِخْنَف» وارشاد مساوی‌است باهیچ :

هیچ = نقل ابومِخْنَف وارشاد ـ نقل لهوف

سخنی درمعنای حدیث :

اگرچه بعدازآنکه حدیث لهوف بعلت تعارض ازاعتبار ساقط شد بحث درمعنای آن زائد بنظرمیرسد ولـی برای اینکه همهٔ جنبه‌هـای حدیث بطورکامل بررسی‌شود چند جمله درمعنای آن گفتگو میکنیم :

درکلمهٔ « شاءَ » دراین حدیث دواحتمال است :

۱ ـ اینکه « شاءَ » تشریعی باشد .

۲ ـ اینکه تکوینی باشد .

اگر تشریعی باشد :

اگر « شاءَ » تشریعی باشد صحیح نیست [۱] زیـرا کشتن امـام و

۱ـ اگر « شاءَ » تشریعی باشد بمعنای امر وتکلیف خواهد بود. آنگاه امر خدا باید به‌یکی از سه‌چیز تعلق بگیرد :

الف ـ امر به‌کشتن امام تعلق بگیرد واین باطل است زیرا خدا هرگزامر به‌کشتن امام نمیکند.

ب ـ امر به‌کشته‌شدن یعنی رفتن روح ازبدن تعلق بگیرد و این‌هم باطل است زیراکشته‌شدن، انفعال است نه‌فعل، وتکلیف به‌فعل تعلق میگیردنه بانفعال.

ج ـ امر بمقدمات‌کشتن تعلق بگیرد یعنی خدا امرکرده است امام قاتل خود را وادار کندکه اورا بکشد و این‌هم باطل است زیرا همانطورکه تحریك برای‌کشتن دیگران گناه است، تحریك برای‌کشتن خود محرك هم‌گناه است . بنابراین ممکن نیست « شاء » تشریعی باشد.

اسیرکردن خانواده‌اش گناه بزرگی است ، و هیچ‌گناهی را خدا از نظـر تشریع و قانون نخواسته است. خدا نخواسته است مردم دروغ بگویند ولی میگویند و نخواسته است درزمین فتنه و فساد کنند ولی میکنند ، و نخواسته است امام حسین (ع) را بکشند و خانواده‌اش را اسیر کنند ولی میکنند . کشتن حسین‌بن‌علی (ع) چنانکه امام سجاد علیه‌السلام فرمود[1] ضربت بزرگی بودکه باسلام زدند و بدون تردید خدا نخواسته است چنین ضربتی را باسلام بزنند .

آری یزیدوابن‌زیاد خواسته‌اند امام‌حسین‌را کشته ببینند نه‌خدا. اگرخدا از نظرتشریع خواسته امام را کشته ببیند پس چرا ازکشتن وی نهی‌کرده است ؟

واگرکسی‌بگوید : کشته‌شدن‌درراه دین مطلوب خداست جوابش اینست‌که کشته‌شدن مطلوب‌خدا نیست‌بلکه دفاع‌وحمایت ازدین‌مطلوب خداست‌که‌گاهی به‌کشته شدن میانجامد ، پس‌آنچه مطلـوبست و خـدا خواسته ، دفاع ازدین است‌نه‌کشته‌شدن[2] .

برای توضیح مطلب میگوئیم :

آیا سیلی‌زدن‌بمظلوم مطلوبست ؟ البته نه ، پس خـودرا بمنظور سیلی‌خوردن درمعرض سیلی قراردادن‌هم مطلوب نیست .

۱ــ لهوف ص۱۸۰ ومثیرالاحزان ص۶۲

۲ــ البته نباید گفته شود : «اگرکشته شدن مطلوب خدا نیست پس چرا امربه ذبح اسمعیل کرده ؟» زیرا این امر امتحانی بود و ذبح اسماعیل هـرگز مطلوب نبود وخدا نمیخواست اوکشته شود بلکه میخواست زنده بماند تاوجود مقدس خاتم‌الانبیاء (ص) ازنسل او بـوجود آید . و بهمین جهت ازکشتن او جلوگیری‌کرد.

آیا کشتن مظلوم مطلوبست ؟ البته نه ، پس درمعرض قتل درآمدن مظلوم بمنظور کشته‌شدن هم مطلوب نیست .

آیا کشتن امام مطلوبست ؟ البته نه، پس درمعرض قتل درآمدن امام بمنظور کشته‌شدن هم مطلوب نیست . نه‌مطلوب خداست ، نه‌مطلوب پیغمبر خدا (ص)، نه‌مطلوب خود امام، نه‌مطلوب اهل ایمان .

البته کسی که ازاسلام حمایت ودفاع کندتاکشته شود مقامش بالاتر است ولی نه‌ازآنجهت که‌کشته شده است بلکه ازآنجهت که دفاع را بحد کمال رسانده، وچون‌دفاع کاملتری‌انجام داده‌اجروپاداش بیشتری‌دارد، پس اجروپاداش بیشتر ، درمقابل دفاع کامل‌تر است کـه مطلوب خداست نه دربرابر کشته‌شدن ، یعنی‌بیرون رفتن روح ازبدن[1] .

یك نكته :

باید دانست آیاتی‌که درباب جهاد وارد شده همه دعوت به‌کشتن ونابودکردن دشمن کرده‌ودرهیچیك ازآیات مردم را دعوت به‌کشته‌شدن نکرده است .

ازاینرو اگرفرض‌کنیم مسلمانی درجبههٔ جنـگ فقط بایـن منظور بمیدان برود که دشمـن را وادار کند او را بکشند بدون‌اینکه بـرای کوبیدن دشمن وتقویت نیـروی اسلام‌کمتریـن کوششی بنماید ، چنین

۱ــ واینکه دردعا میگوئیم: «اُرْزُقْنَا الشَّهادَةَ . خدایا شهادت را نصیب‌ما کن» مقصود اینست که خدایا بما توفیق بده درراه دین تا سرحد جانبازی پیکار کنیم یعنی‌کاملترین جهاد را انجام دهیم تا کاملترین پاداش را دریافت نمائیم نه اینکه خودکشته شدن یعنی بیرون رفتن جان ازبدن را ازخدا بخواهیم.

فردی اگر بدست دشمن کشته شود هیچگونه اجـری در برابر کشته شدن ندارد زیرا هیچ نفعی برای اسلام نداشته است .

بلکه شاید بتوان گفت : چنین فردی بطور غیرمستقیـم خودکشی کرده ، وعلاوه برخودکشی به‌اندازهٔ یك نفر ازنیروی اسلام کم کرده‌و به نیروی دشمن افزوده است .

آری اگر برای کوبیدن دشمن وتقویت اسلام فعالیت کند تاکشته شود مقام شامخ شهید را خواهد داشت ، ولی بدان جهت که عالی‌تریـن درجهٔ جهاد یعنی پیکارتاپای جان را انجام داده است .

وباید دانست که چنین فرد مجاهدی اگر جهادکندوکشته‌هم نشود دارای اجر عظیمی خواهد بود. بنابراین اگر دونفر مسلمان در جبهـهٔ جنگ بمیدان بروند وهریك ده‌نفر ازدشمن بکشند ویکی ازآندوکشته شود و یکی سالم برگردد هردونفر دارای مقامی شامـخ و اجری عظیـم خواهند بود .

قرآن کریم این حقیقت‌را بطورصریح بیان‌کرده و فرموده است : «إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ [1] خداوند خود مؤمنان و اموالشان را (یعنی نیروهای انسانی ومالی آنان‌را) ازایشان خریده است‌که بهشت‌به‌آنان بدهد آنها درراه خدا پیکارمیکنند ومیکشند وکشته میشوند».

ازاین آیهٔ شریفه معلوم‌میشود کسی‌که درراه‌خدا دشمنان‌رابکشد

۱ـ سورهٔ توبه‌آیه ۱۱۱

وکسی‌که خود دراین‌راه کشته شود هردو جهاد بنفس[1] کرده‌اند و پاداش آنان بهشت خواهد بود.

ونیز درآیهٔ دیگر فرموده است: «وَ مَنْ یُقاتِلْ فی سَبیلِ اللهِ فَیُقْتَلْ اَوْیَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتیهِ اَجْراً عَظیماً[2] کسی‌که در راه خدا پیکارکند پس کشته شود یا غالب‌گردد درآینده اجر بزرگی بوی میدهیم».

بدینگونه می‌بینیم کسی‌که درحال پیکار درراه خدا کشته شود و نیزکسی‌که غالب‌گردد ازنظر قرآن هردو دارای اجر عظیم هستند. پس معلوم میشود اجرعظیم دربرابر فعالیت وکوشش برای کوبیدن دشمن و تقویت اسلام است نه دربرابرکشته شدن.

آری میتوان‌گفت: آنکس‌که درحال‌جهاد کشته میشود چون از زندگی محروم‌گشته موردلطف مخصوص خداوند خواهدبود، ولی‌این‌هم بدانجهت است‌که این‌محرومیت اززندگی بعلت‌پیکار درراه‌خدا وتقویت اسلام بوده نه‌اینکه خود محروم‌شدن اززندگی و بیرون‌رفتن‌جان‌ازبدن ازنظر تشریع، مطلوب‌خدا باشد وبدان امرکرده باشد.

پس معنی‌ندارد رسول‌خدا (ص) به‌امام‌حسین (ع) دستور بدهدکه برو خودرا به‌کشتن بده چون خدا خواسته ترا کشته ببیند بلکه اگـر رسول خدا (ص) بخواهد دستوری بامام حسین(ع) بدهد باید بفرماید: بیرون برو برای حمایت‌اسلام چه‌پیروز شوی وچه شهیدگردی چون‌خدا

۱ــ نفس دراین‌آیهٔ شریفه بمعنای جان نیست بلکه بمعنای «خود» است درمقابل مال چون بعضی ازمردم خودشان درجهاد شرکت میکنند و بعضی مال خود را درراه جهاد میدهند. آنانکه خودشان درجهاد شرکت میکنند جهاد بنفس کرده‌اند اگرچه‌کشته نشوند.

۲ــ سورهٔ نساء آیهٔ ۷۶

خواسته‌است ترا حامی ومدافع اسلام ببینند، واین‌هم دستورجدیدی لازم ندارد زیرا حمـایت ازاسلام برهرمسلمـانی واجب است . و بدینجهت وقتیکه شرائط پیروزی بیش‌از پنجاه‌درصد برای امام‌حسین (ع) فراهم شد برای‌نجات‌دادن‌اسلام‌ازراه برگرداندن خلافت بمرکزخود باتصمیمی قاطع حرکت فرمود .

اگر «شاء» تکوینی باشد

تااینجا بحث برمبنای این بودکه « شاءَ » تشریعی باشد.

اینك بحث دیگری برمبنای اینکه « شاءَ » تکوینی باشد:

برای‌اینکه روشن‌شود آیا ممکن‌است « شاءَ » تکوینی باشد یانه لازم است توضیح‌کوتاهی بدهیم :

همهٔ پدیده‌های جهان مورد مشیت تکوینی خداست یعنی‌خداوند چنین مقررداشته‌که براساس قوانین علت ومعلول ، علل هر پدیده‌ای که بوجودآمد آن پدیده موجود میشود. بدیهی‌است اعمال بندگان نیز چه خوب وچه‌بد ازاین قانون مستثنی‌نیست، هم نماز مشمول این‌قانون‌است وهم قتل‌نفس، نهایت‌اینکه کارهای خوب علاوه‌برمشیت تکوینی ، مورد امر تشریعی خدا نیز هست، مثلا نمازی که درخارج واقع میشود مورد مشیت تکوینی خداست چون علل وجودی‌آن حاصل شده ونماز بوجود آمده. ومورد امر تشریعی است چون خداوند دستورخواندن نمازرا داده است. ولی‌کارهای بد مثل قتل‌نفس مورد امرتشریعی واقع نمیشود چون مبغوض‌خداست وفقط موردمشیت تکوینی‌خدا واقع میشود یعنی‌علل‌قتل که موجود شد قتل‌بوجودمیآید ودرعین‌حال‌این قتل مورد نهی‌خداست .

بنا براین کشتن امام مورد مشیت تکوینی خدا ودرعین حال ، مورد نهی تشریعی است وچیزی که مبغوض خداست ممکن نیست ملاك امر تشریعی واقع شود زیرا ملاك امر تشریعی باید محبوب ودارای مصلحت باشد نه مبغوض. پس نمیتوان گفت : رسول خدا بهامام حسین(ع) دستور داده که بیرون برو بملاك اینکه خدا کشتن ترا بمشیت تکوینی خواستهاست. این صحیح نیست زیرا قتل نفس از نظـر تشریع مبغوض خداست و ممکن نیست ملاك امر تشریعی قرارگیرد .

آری اگـر ازکلمهٔ «اُخْرُجْ» چشم بپوشیم «شاءَ» میتواند تکوینی باشد زیرا دراینصورت معنای «شاءَ اَنْ یَراكَ قَتِیلاً» اینست که خدا مقدر کرده است توکشته شوی واین همان پیشگوئی شهادتامام است. و این پیشگوئی‌را رسول‌خدا (ص) درزمان حیاتش مکرر فرموده بود.

خلاصهٔ بحث :

خلاصهٔ بحث اینـکه حدیث : « اِنَّ اللهَ قَدْشاءَ اَنْ یَراكَ قَتِیلاً » معارض دارد وازاینرو ازاعتبار ساقط است .

علاوه براین کلمهٔ «شاءَ» در این حدیث ممکن نیست تشریعـی باشد که ازآن‌امر ودستور استفاده‌شود ولی‌باصرف‌نظر ازکلمهٔ « اُخْرُجْ » میتواند تکوینی باشد که بمعنای پیشگوئی شهادت امام خواهد بود .

بنابراین از این حدیث نمیتوان فهمید که امـام حسین (ع) از رسول خدا (ص) دستور گرفته‌است برای کشته شدن برود .

یك تذکر :

صاحب لهوف میفرماید : «ممکن‌است علت‌اینکه امام (ع) اهل بیت خودرا همراه برد این باشد که اگر آنانرا درحجاز یاجای دیگر میگذاشت یزید دستور میدادخانوادهٔ امام را اسیر کنند وبشام نزد او ببرند ونسبت به‌آنان بدرفتاری میکرد و این سبب میشد که آنحضرت نتواند بجهاد بپردازد ودرنتیجه ازسعادت شهادت محروم میگشت [1] » .

ازاین سخن صاحب لهوف معلوم‌میشوداوبحدیث موردبحث‌اعتماد نداشته وگرنه بهمین حدیث استدلال‌میکرد ومیفرمود : علت اینکه امام خانوادهٔ خودرا همراه برد این بود که میخواست به اسیری بروند زیرا خدا خواسته آنانرا اسیر ببیند إِنَّ اللّٰهَ قَدْ شَاءَ اَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا نه‌اینکه بگوید : امام آنانرا همراه خود برد که یزید اسیرشان نکند.

وفراوان شده است که علماء حدیثی را در کتاب خود میآورند بدون اینکه بصحت آن عقیده داشته باشند ، چنانکه مرحوم صدوق‌در «عیون اخبارالرضا» جلد۲ ص۲۳۸ چنین کرده [2] .

یك سؤال :

کسانی‌که عقیده دارند امام علیه‌السلام درصحیفهٔ آسمانی خوانده بود که باید برای کشته شدن درکربلا حرکت کند ، و در مدینه نیز

۱ــ لهوف ص ۷۴

۲ــ وچنانکه علامهٔ مجلسی قدس‌سره وقتی خواسته داستانی راکه ضمن آن قصهٔ: «درآغوش‌گرفتن فاطمهٔ زهراء(ع) حسنین(ع) رابعدازوفات‌آن‌بی‌بی» آمده نقل‌کند قبل ازنقل داستان فرموده است:کتابی که من این داستان را از آن نقل میکنم قابل اعتماد نیست (بحارج ۱۰ص۵۰)

رسول خدا (ص) درخواب همین دستوررا به‌آنحضرت داده‌بود ، آیا این افرادمیگویند: پیغمبراکرم (ص) دوباره درمکه درعالم‌خواب به‌ملاقات امام حسین (ع) آمده بودتاهمان دستور صحیفهٔ آسمانی وهمان دستوری‌را که درمدینه درخواب به‌امام داده‌بودتکرارکندکه : « اُخْرُجْ فَإنَّ اللهَ قَدْ شاءَ اَنْ يَراكَ قَتِيلاً. بیرون برو که خدا خواسته ترا کشته ببیند » ؟

چه احتیاجی به تکرار این دستور بود ؟ مگر امام (العیاذبالله) درعمل کردن بدستوری که درصحیفهٔ آسمانی ودرخواب کنار قبر مطهر رسول خدا (ص) از آنحضرت دریافت کرده بود مردد شده یامیخواست در اجرای دستور کوتاهی کند که احتیاج به تأکید و تکرار دستور داشت ؟!

۶ـ حدیث ام سلمه :

دربعضی ازروایات وارد شده‌است که رسول‌خدا (ص) چیزی‌شبیه خاک‌سرخ به‌ام‌سلمه داد واوآنرا درشیشه‌ای ضبط‌کرد [۱] ورسول‌اکرم(ص) به ام‌سلمه فرمود : هر وقت این خاک خون شد ، بدان کـه حسین (ع) کشته شده‌است [۲].

ودرروایت دیگری است که فرمود : هروقت این خاک خون شد حسین (ع) کشته میشود [۳].

۱ـ بحارج۱۰ص ۱۵۵
۲ـ بحارج۱۰ص ۱۵۱
۳ـ مقتل خوارزمی ج۱ ص ۱۶۳

ودر نقل دیگری‌است که جبرئیل خاك سرخی از قربانگاه امام حسین (ع) به رسول خدا (ص) نشان داد .[1]

ودرحدیث دیگری است‌که جبرئیل خاك سفیدی به‌آن حضرت نشان داد[2] .

ودرخبر دیگری‌است که جبرئیل مقداری از خاك قتلگـاه امام حسین (ع) را به رسول‌خدا (ص) داد[3] .

بظن‌قوی اصل مطلب یك‌چیز بوده ولی هرکسی آنرا بصورتی نقل کرده ، یکی گفته‌است : جبرئیل خاك‌را به رسول خدا (ص) نشان داد ، ودیگری گفته‌است : خاك‌را بآنحضرت داد . یکی گفته‌است : آن‌خاك، سرخ بود ، و دیگری گفته سفید بود ، و شخص سومی گـفته است : خاك نبود بلکه شبیه بخاك بود ، یکی گفته‌است : هروقت خاك، خون شد معلوم میشود حسین‌بن علی (ع)کشته شده است. و دیگری گـفته : هروقت خاك ، خون‌شد بعداً حسین (ع) کشته میشود .

قدر مشترك بین این روایات اینست‌که دربارهٔ محل شهادت امام حسین (ع) پیش‌از وقت چیزی ، خاك یاغیرخاك به رسول‌خدا نشان‌داده شده وآنحضرت آنرا یك‌دفعه یامکرر نقل فرموده‌اند .

واین مطلب ازنظر مدارك تاریخی وحدیثی قابل تردید نیست .

بدیهی است اینمطلب مربوط به‌زمان حیات رسول‌خدا(ص) یعنی بیش ازپنجاه سال قبل‌ازحادثهٔ‌کربلا بوده‌استولی نقل دیگری‌به‌ام‌سلمه

۱ـ مقتل خوارزمی ج۱ ص۱۵۹

۲ـ مناقب جزء ج۴ ص۵۵

۳ـ مقتل خوارزمی ج۱ ص۱۵۸

نسبت داده شده که مربوط بزمان قیام امام حسین (ع) یعنی پنجاه سال بعد ازوفات رسول خدا(ص) است ولازم است مورد بررسی قرارگیرد، وما آنرا نقل و بررسی میکنیم:

نقل اثبات الوصیة :

کتاب اثبات الوصیة که مؤلف آن معلوم نیست[1] حدیثی از امسلمه بدینصورت نقل میکند:

«بعد ازآنکه مردم عراق با امام حسین(ع) مکاتبه کردند وامام، مسلم بن عقیل رابسوی آنان فرستاد، هنگامیکه خودآنحضرت میخواست

۱ــ درماه شعبان سال ۱۳۸۸ هجری درتهران بزیارت علامهٔ مجاهد آیةالله امینی صاحب «الغدیر» رفتیم. اینجانب ازمعظم له پرسیدم: آیا کتاب اثبات الوصیة ازمسعودی مؤلف کتاب مروج الذهب است؟ فرمودند: نه، کتاب اثبات الوصیة از مسعودی نیست.

وجناب ایشان برای اثبات این مطلب دلیلهائی آوردندکه جای ذکــرش نیست. طبق این نظر ، آن کتاب «اثبات الوصیة» که درکتب رجال به مسعودی مؤلف مروج الذهب نسبت داده‌اند غیراز این کتابی است که در دسترس ما است. از مطالعهٔ مجموع از این کتاب «اثبات الوصیة» معلوم میشود نویسندهٔ آن مردی خوش باوروسهل انگاربوده وازنوشتن مطالب نامعقول و بی‌اعتبار پرهیز نمیکرده است. مثلادرص ۱۳۷ مینویسد: درهمان روزی که امام حسن مجتبی(ع) متولدشد نطفهٔ امام حسین(ع) بسته شد!

ودرص ۱۳۸ مینویسد: وقتیکه ابراهیم فرزند رسول خدا(ص) فوت شد جبرئیل برای رسول اکرم (ص) خبرآوردکه اگرمیخواهی خدا ابراهیم را زنده میکند ویعدازتو نبوت را بوی میدهد!

وازاین قبیل مطالب بی‌اعتبار فراوان داردکه جای ذکــر آنها نیست . و داستان ام سلمه هم که درمتن کتاب نقل کردیم یکی ازهمان مطالب بــی‌اعتباری است که درکتاب مزبور آمده ودیگران هم بدون توجه بنقاط ضعف آن ، نقل کرده‌اند.

بعراق برود ام‌سلمه بوی پیغام داد که حرکت نکن چون من از رسول‌خدا شنیدم که میگفت : فرزندم حسین در عراق کشته میشود و یك شیشه خاك بمن داد وفرمود: آنرا نگاه دار .امام به ام‌سلمه پیغام داد: من حتماً کشته خواهم شد واز تقدیر خدا نمیتوان فرار کرد وازمرگ چاره‌ای نیست ومن آن روز وساعت ومکانی راکه در آن کشته میشوم میدانم وجای دفن خود رامیشناسم چنانکه ترامیشناسم‌واگر بخواهی آرامگاه خود وکسانی راکه بامن کشته میشوند بتو نشان میدهم. گفت: میخواهم. آنگاه ام‌سلمه بحضور امام آمد آنحضرت اسم اعظم خدا را بزبان آورد وزمین پائین رفت وآرامگاه خود ویارانش را بام‌سلمه نشان داد وازخاك آن زمین به‌وی داد و اوباخاکی که نزدش بود مخلوط کرد پس امام به‌وی فرمود: من روز عاشوراء بعد از نماز ظهر کشته میشوم». (اثبات الوصیة صفحهٔ ۱۳۹) .

وهمین مطلب را خرائج راوندی صفحهٔ ۲۶ وبحار جلد ۱۰ صفحهٔ ۱۷۵ باکمی اختلاف نقل کرده‌اند.

پیش ازآنکه درمعنای نقل «اثبات‌الوصیة» گفتگو کنیم بایددانست که این نقل ازنظر صدور بدوعلت قابل تردید است :

۱ـ سندندارد.

۲ـ این نقل، ام‌سلمه را باآن ایمان صحیح وسوابق حسنه، بی‌ایمان بصحت پیشگوئی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله معرفی میکند زیرا طبق این نقل، ام‌سلمه‌به‌امام‌گفته است: به‌عراق نروکه پیشگوئی رسول‌خدا(ص) دربارهٔ کشته شدن تو واقع نشود .

مگرممکن است قصهٔ شهادت امام حسین(ع) که حتی بانبیاء سلف

خبرداده شده بود[1] وپیغمبر اسلام (ص) مکرر از وقوع آن خبرداده بود دروغ ازکاردرآید ؟!

دراین نقل به‌ام‌سلمه نسبت‌دادشده که‌خواسته‌است‌ازوقوع شهادت‌امام جلوگیری‌کند. مگر ام‌سلمه ایمان نداشته که پیشگوئی رسول‌خدا‌حتماً واقع خواهد شد؟!

معنای‌حدیث :

درمعنای نقل «اثبات‌الوصیة» دو احتمال است :

۱ـ اینکه بگوئیم مضمون این نقل اینست‌که فقط امام اززمان‌و مکان شهادت خود خبر داده است نه‌اینکه بقصد قربانگاه خود درکربلا حرکت کرده باشد.

۲ـ اینکه بگوئیم: مضمونش اینست که امام از همان مکه بقصد قربانگاه خود درکربلا حرکت‌کرده است.

بنابراحتمال اول این‌نقل دلالت نمیکند که امام بقصد کشته‌شدن حرکت فرموده است.

وبنابراحتمال دوم ، این نقل باگفتار وکردار امام مخالف میشود زیرا طبق احتمال دوم مضمون این‌نقل اینست که آنحضرت ازمکه بقصد قربانگاه خود درکربلا حرکت‌کرده است تادر روز معینی‌در زمین‌معینی فرودآید ودرساعت معینی‌همانجاکشته‌شود. درحالیکه مسلم است‌که‌امام ازمکه بقصدکوفه حرکت‌کرده نه بقصد کربلا ،زیرا اگر امام‌حسین(ع) ازمکه قصد داشت بقربانگاه خود درکربلا برود :

۱ـ بحارج۱۰ ص۱۵۲

۱ـ چرا مسلم بن عقیل را بکوفه فرستاد؟ !

۲ـ وچرا باتکای نامهٔ مسلم حرکت کرد؟ مسلم که آمادگی کوفه‌را گزارش داده بود نه‌کربلا را.

۳ـ وچرا بعبداللهٔ زُبَیْر فرمود: من قصد رفتن بکوفه دارم؟(طبری ج۴ص۲۸۸) .

۴ـ وچرا ابن‌عباس بامام گفت بکوفه‌نرو ؟ (الاخبار الطوال‌ص ۲۲۱) .

۵ـ وچرا عبدالله بن مطیع بآنحضرت گفت: بکوفه نرو ؟ (ارشاد مفیدص۲۰۱)

۶ـ وچرا از بین راه بمردم کوفه نامه نوشت کـه من‌همین روزها بکوفه میآیم؟ (طبری ج۴ص۲۹۷) .

۷ـ وچرا بعد از رسیدن خبر قتل مسلم با اصحاب خود مشورت فرمودکه بکوفه برویم یانه؟ (ارشادص ۲۰۳).

۸ـ وچرا به «عَمْرو بن لَوْذان»فرمود: به‌کوفه‌میروم؟(ارشادص۲۰۴)

۹ـ وچرا امام به‌حربن یزید واردوی‌اوفرمود:اگراطمینان‌بدهید دریاریم وفادار هستید من به‌شهرشما (کوفه) میآیم؟ (تاریخ طبری ج ۴ ص۳۰۳ والاخبارالطوال‌ص۲۲۴).

هرگفتگو واقدامی امام‌کرده برای‌کوفه بوده نه کربلا. ونیز اگر امام‌قصد داشت بکربلا برود

۱۰ـ چرا بعدازدگرگونی اوضاع‌کوفه آنحضرت درحضور حُرّبن یزید واصحابش فرمود: من برمیگردم؟ (ارشادص۲۰۵)

۱۱ـ وچرا بعدازآنکه از جلب موافقت «حُرّ» واصحابش مأیوس

شد کاروان خود را بطرف حجاز بحرکت درآورد تا بمدینه برگردد؟ (طبری ج۴ص۳۰۴) .

ازآنچه گذشت معلوم‌شد که‌این نقل«اثبات‌الوصیة» وخرائج‌وبحار نه ازنظر صدور قابل اعتماد است ونه ازنظر معنی ومضمون بسه دلیل:

۱ـ سندندارد.

۲ـ به‌ایمان ام‌سلمه لطمه میزند .

۳ـ مضمون‌این‌نقل طبق احتمال دوم باگفتار وکردار ام‌حسین(ع) مخالف است .

یك نکته :

مضمون نقل بی‌اعتبار «اثبات‌البوصیة» این بودکه امام حسین (ع) هنگامیکه میخواست از مکه بکوفه برود این مذاکرات را با ام‌سلمه فرموده است، پس‌طبق‌این‌نقل، مذاکرات(فرضی)بین‌امام وام‌سلمه درمکه بوده نه‌درمدینه.

وخرائج راوندی همین مطلب اثبات الـوصیة را باکمی اختلاف بدینصورت نقل کرده‌است :

« اِنَّهُ لَمّا اَرادَالعِراقَ قالَتْ اُمُّ‌سَلَمَةَ لاتَخْرُجْ اِلَی الْعِراقِ فَاِنّی سَمِعْتُ رَسُولَ‌اللهِ یَقُولُ : یُقْتَلُ اِبْنِی‌الْحُسَیْنُ بِالْعِراقِ [۱] **الخ** .وقتیکه امام‌حسین(ع) خواست بعراق برود ام‌سلمه‌گفت: بعراق نرو چون من‌ازرسول‌خدا (ص) شنیدم‌که میفرمود: فرزند من حسین درعراق‌کشته میشود» .

وهمین مطلب رابحارالانوارچاپ امین الضرب جلد۱۰صفحهٔ۱۷۵

۱ـ خرائج راوندی ص ۲۶ چاپ ۱۳۰۱

وچاپ سنگی ۱۳۳۲ خط میرزا صمد تبریزی صفحهٔ ۱۷۵ باکمی اختلاف بدینصورت نقل میکند:

«وَجَدْتُ فِی بَعْضِ الْکُتُبِ اَنَّهُ عَلَیْهِ السَّلامُ لَمّاعَزَمَ عَلَی الْخُرُوجِ اَتَتْهُ اُمُّ سَلَمَة فَقالَتْ: لاتُحْزِنِّی بِخُرُوجِكَ اِلَی الْعِراقِ فَاِنِّی سَمِعْتُ جَدَّكَ یَقُولُ: یُقْتَلُ وَلَدِی الْحُسَیْنُ بِاَرْضِ الْعِراقِ الخ. در برخی کتابها یافتم: وقتیکه امام حسین(ع) میخواست خارج شود، امسلمه بحضور وی آمد و گفت: با مسافرت خود بعراق مرا محزون نکن چون من شنیدم جدت میفرمود: فرزند من حسین درزمین عراق کشته میشود».

بدیهی است چون مذاکرات امسلمه درباره سفر عراق است باید گفت: طبق نقل خرائج و بحار نیز مذاکرات(فرضی) بین امام وام سلمه در مکه بوده است نه درمدینه، چون وقتیکه آنحضرت ازمدینه بمکه هجرت فرمود هیچ تصمیمی درباره مسافرت عراق نگرفته بود بلکه بعدازگزارش مساعد مسلم بن عقیل تصمیم گرفت از مکه بعراق برود، وقبل از گزارش مسلم تصمیم داشت که اگر اوضاع کوفه مساعد نیست بعراق سفر نکند واز ازاینرو وقتیکه مسلم را فرستاد بوی دستورداد که اگر اوضاع کوفه مساعد نیست زود مراجعت کن[1].

تا اینجا مطلب روشن است.

ولی دریك چاپ دیگر بحار که سال ۱۲۷۰ نوشته شده این نقل چنین آمده است: «وَجَدْتُ فِی بَعْضِ الْکُتُبِ اَنَّهُ عَلَیْهِ السَّلامُ لَمّاعَزَمَ عَلَی الْخُرُوجِ مِنَ الْمَدِینَةِ اَتَتْهُ اُمُّ سَلَمَة فَقالَتْ: لاتُحْزِنِّی بِخُرُوجِكَ اِلَی الْعِراقِ الخ».

بدینگونه دراین چاپ بحار که چاپ پرغلطی است وشمارهٔ صفحات

۱ــ الاخبارالطوال ص ۲۱۰

هم ندارد کلمه «مِنَ الْمَدِینَةِ» اضافه شده وشاید این اشتباهی باشدکه از کاتب سرزده زیرا درنقل «اثبات‌الوصیة» و«خرائج» وآن دوچاپ دیگر بحارکه قبلاً نام بردیم کلمهٔ«مِنَ الْمَدِینَةِ» وجود ندارد.

آنگاه‌کتاب «نفس‌المهموم» درص۳۹ این داستان را از بحار نقل کرده وکلمهٔ «مِنَ الْمَدِینَةِ» راهم‌نوشته‌است. معلوم‌میشودمؤلف نفس‌المهموم قدس‌سره این مطلب‌را ازاین‌چاپ بحارکه متعلق‌بسال۱۲۷۰ است یاچاپی مشابه‌آن‌نقل‌کرده وبه‌آن دوچاپ‌دیگر بحار مراجعه نفرموده است.

حالاکسی‌که به«نفس‌المهموم» یا به‌این‌چاپ بحار رجوع‌کند وبه آن دوچاپ دیگر بحارو «خرائج» و«اثبات الوصیة» رجوع نکند خیال میکند امام‌حسین(ع) ازهمان مدینه قصد رفتن بعراق را داشته‌آن هم برای‌کشته‌شدن. درحالیکه منشأ این‌خیال فقط کلمهٔ «مِنَ الْمَدِینَةِ» است که شایدکاتب آنرا اشتباهاً نوشته باشد. وبفرض اینکه‌خود مؤلف‌بحارهم کلمهٔ «مِنَ الْمَدِینَةِ» رانوشته باشد چون این عبارت را ازکتابی‌نقل‌کرده‌که نه اسمش‌را میدانیم‌ونه‌مؤلفش رامیشناسیم ازاینرو نمیتوانیم بدان‌اعتماد کنیم.

یک تذکر :

چون‌این مطلب‌که‌انسان خود را بااین‌وضع‌وحشتناک به‌کشتن‌بدهد مخالف‌عقل اجتماعی مردم است وهمهٔ عقلاء ظاهر آنرا عملی سفیهانه میشمارند ازاینرو باید چنین کاری مستند به‌تعبّد ومأموریت الهی‌باشد، واثبات اینکه امام مأمور بوده چنین‌کاری راانجام دهد دلیلی محکم تر ازحدیث بی‌سند ام‌سلمه لازم دارد.

وبعبارت دیگر : اثبات چنین مطلبی که مخـالف عقل اجتماعی مردم‌است در حد مطالب تاریخی نیست که بتوان به نقل مؤرخـان یا به حدیث بی‌سند اعتماد کرد بلکه درحد یك مسئله فقهی یا بالا تراست و احتیاج به دلیلی محکم دارد که مورد قبول همهٔ علماء باشد . وحدیث مورد بحث نه محکم‌است ونه مورد قبول همهٔ علماء وصرف نقل حدیث درکتب روایتی دلیل این نیست که همهٔ علمائی که آنرا نقل کرده‌اند بمضمونش معتقد بوده‌اند .

ونیز مسئلهٔ علم امام علیه‌السلام بمکان‌وزمان‌شهادت‌خود یك‌مسئله کلامی واعتقادی‌است که باخبر واحد اگر صحیح اعلائی هم باشد بدون ملاحظهٔ‌اخبارمعارض‌وآیات قرآن‌ازقبیل «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» ثابت نمیشود ، چه رسد به خبر بی‌سندی که با عمل امام هم مخالف است .

۷- داستان فرشته‌ها :

ابوجعفر طبری درکتاب « دلائل‌الامامة » ازمردی‌ازاهل سنت‌بنام «سُفیانُ‌بْنُ‌وَکیع» واو ازراویان دیگری نقل میکند :

« سه شب پیش‌از آنکه امام حسین (ع) به عراق حرکت کند دو نفر بحضور آنحضرت آمدند وگفتند : مردم کوفه دریاری شمـا ضعیف هستند . امام بادست به‌آسمان اشاره کرد عدهٔ بیشماری ازفرشته‌هافرود آمدند آنگاه فرمود : اگر اجرمن ضایع نمیشد به کمك این فرشته ها

بادشمنان جنگ میکردم ولی میدانم که در آنجا قتلگاه من و اصحابم خواهد بود و از یاران من کسی نجات نمی‌یابد بغیر از فرزندم علی «وَلٰکِنْ اَعْلَمُ یَقیناً اَنَّ هُناكَ مَصْرَعی وَمَصْرَعُ اَصْحابی لایَنْجُو مِنْهُمْ اِلّاوَلَدی عَلِیّ[1].»

کلمهٔ «مَصْرَع» بمعنای محل کشته‌شدن استعمال‌میشود چنانکه درحدیث لهوف‌آمده : «وَخیِّرَ لی مَصْرَعٌ اَنَالاقیهِ» [2] واهل‌لغت‌نوشته‌اند: «مَصارِعُ الْقَوْمِ حَیْثُ قُتِلُوا»[3] وکلمهٔ «اصحاب» بمعنای‌اخص شامل‌فرزندان وغلامان شخص نمیشود وبمعنای اعم شامل فرزندان وغلامان هم میشود ودراین روایت بمعنای اعم‌است زیراعلی‌بن‌الحسین‌علیه‌السلام ازاصحاب استثناء شده پس دراینجا کلمهٔ «اصحاب» شامل غلامان و فرزندان امام هم میشود .

ممکن‌است کسی بادیدن این نقل گمان کند امام حسین (ع) از مکه بقصد کشته شدن حرکت فرموده است ولی باید دانست که بچند علت به این نقل نمیتوان اعتماد کرد :

۱ـ یکی ازراویان این قصه یعنی «سُفْیان‌بن‌وَکیع» متهم بـه‌دروغ گوئی‌است[4] .

۲ـ این نقل معارض دارد وآن روایتی است که «لُوط‌بن یَحْیی» از «عُقْبَة‌بن‌بَشیر» اسدی از امام محمد باقر علیه السلام نقل میکند که

۱ـ دلائل الامامة ص۷۴

۲ـ لهوف ص۵۳

۳ـ اقرب‌الموارد ج۱ ص۶۴۴

۴ـ میزان‌الاعتدال ج۲ ص۱۷۳

درروز عاشوراء وقتی بچهٔ امام حسین (ع) تیر خورد آنحضرت بدرگاه خدا عرضه داشت :

«خدایا اگر کمك آسمانی‌را ازما بازداشته‌ای این مصیبت‌را ذخیرهٔ آخرت‌ما قرار ده وانتقام مارا ازاین‌ستمگران بگیر[1] » .

ازاین حدیث معلوم میشود خداوند کمك آسمانی را از امام باز داشته درحالی‌که ازحدیث مورد بحث معلوم میشود کمك آسمانی‌را باز نداشته است .

۳ـ دراین نقل میگوید : غیراز امام سجاد علیه السلام کسی از اصحاب امام باقی نمیماند درحالی‌که غیراز حضرت سجاد (ع) این عده که نام میبریم باقی ماندند :

۱ـ حسن‌بن الحسن (طبری ج۴ ص۳۵۹) .

۲ـ عمروبن الحسن[2] (طبری ج۴ ص ۳۵۹) .

۳ـ زیدبن الحسن (لهوف ص۱۲۹ ومقاتل‌الطالبیین ص۱۱۹) .

۴ـ غلام عبدالرحمن‌بن عبدربه انصاری (طبری ج۴ ص۳۲۱) .

۵ـ ضحاك‌بن عبدالله مشرقی (طبری ج۴ ص۳۳۹) .

۶ـ عقبة‌بن سمعان (طبری ج۴ ص۳۴۹) .

۷ـ مرقع‌بن ثمامهٔ اسدی (طبری‌ج۴ ص۳۴۷) .

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۳۴۲ وارشاد ص ۲۲۱

۲ـ طبری ج۴ص۳۵۹میگوید: « وَاسْتُصْغِرَ عَمْرُو بْنُ الْحَسَن» واین بدان معنی نیست که عمروبن‌الحسن بچه بوده وازاصحاب نبوده زیرا در همان صفحه دربارهٔ امام سجاد علیه‌السلام‌میگوید: «وَاسْتُصْغِرَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْن» ودربارهٔ حسن مثنی هم میگوید: «وَاسْتُصْغِرَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَن» .

۸ـ مسلم‌بن رباح مولی علی (تهذیب ابن عساکر ج۴ ص۳۳۸) .

۹ـ قاسم‌بن عبدالله‌بن جعفر (سیرالنبلاء ج۳ ص۲۰۳).

۱۰ـ محمدبن عقیل (سیرالنبلاء ج۳ ص۲۰۳) .

اگرچه دربارهٔ عمروبن الحسن قولی‌هست که کشته شده (ارشاد ص ۱۷۶) و دربارهٔ **زیدبن‌الحسن** هم قولی هست‌که همراه امام نیامده ولی اگر۸ نفرازعدهٔ نامبرده هم‌باقی‌مانده باشندبلکه اگرنصف این‌عده‌هم باقی مانده باشند باز این جملهٔ حدیث‌که : **«لایَنْجُوْ مِنْهُمْ اِلاّ وَلَدِیْ عَلِیّ»** از اصحاب من بجز فرزندم علی کسی باقی نمیماند » صحیح نیست .

به این سه علتی‌که ذکر شد حدیث مزبور قابل اعتماد نیست .

علاوه براین معنای این سخن چیست که نسبت به امام **میدهد** :

« اگر اجرمن ضایع نمیشد به‌کمك این فرشته‌ها میجنگیدم » ؟ آیااگر امام بکمك فرشته‌ها دشمنان‌را نابود کند و اسلام پایمال شده را زنده نماید اجرش ضایع میشود ؟!

جواب‌این‌مطلب‌را بایدآن راوی‌متهم‌بدروغگوئی «سُفْیانُ‌بْنُ‌وَکیع» بدهد .

نقل لهوف :

لهوف هم این داستان‌را در ص ۵۴ نقل کرده در حالی که زنده ماندن حسن‌بن الحسن وزیدبن الحسن وعَمروبن الحسن‌را درص۱۲۸ و ۱۲۹ آورده واین تناقض روشنی است ! .

۸- داستان فرشته‌ها و جن‌ها :

لهوف از کتابی بنام « مَولِدُ النبی ومَولِد الأوْصِیاء » که آنرا از مرحوم شیخ مفید قدس سره دانسته ازامام صادق علیه السلام داستانی را نقل میکند که خلاصهٔ آن اینست :

«آنگاه‌که امام حسین علیه‌السلام از مکه حرکت‌فرمود چندفوج ازفرشته‌ها آمدند وگفتند : خدا مارا درچندجا به‌کمك جدشما فرستاده واینك به‌کمك‌شما اعزام‌نموده ، امام‌کمك فرشته‌هارا نپذیرفت وفرمود : وقتی به محل شهادت خود رسیدم شما بیائید . هیچ امـر نامطلوبی از دشمنان بمن نخواهد رسید تا بمحـل شهادت خـود برسم لاٰ یَلقَوْنی بِکَریهَةٍ اَوْاَصِلَ اِلیٰ بُقعَتِی ، پس‌از آن چند فـوج از مؤمنان جن آمدند وگفتند : اگر امر بفرمائید ماهمهٔ دشمنان‌شمارا نابود میکنیم آنحضرت کمك جن‌هارا نیزنپذیرفت وفرمود : شمادرروز عاشوراء که درآخر آن کشته خواهم‌شد بیائید [1] » .

ممکن‌است کسی بادیدن این نقل تصور کند امام حسین (ع) از مکه بقصد کشته شدن حرکت فرموده ولی باید دانست که این‌نقل بچند علت قابل اعتماد نیست :

۱ـ سند ندارد .

۲ـ ازاین نقل معلوم میشود امام حسین (ع) مخالف سیرهٔ رسول خدا (ص) رفتار کرده زیرا پیغمبر خدا (ص) کمك‌فرشته‌هارا درجنگ بدر پذیرفت [2] وبه‌کمك آنها اسلام‌را نجات داد ولی طبـق این نقل امام

۱ـ لهوف ص۵۸ و ۵۹
۲ـ سورهٔ انفال‌آیهٔ۹

حسین (ع) برخلاف جدش کمك فرشته‌هارا نپذیرفت.

ومیدانیم که عمل رسول‌خدا (ص) بحکم آیهٔ «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» سرمشق مردم‌است وحضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه ازهرکس سزاوارتراست که به سیرهٔ پیغمبر خدا (ص) عمل‌کند وکمك الهی‌را بپذیرد واسلام‌را نجات دهد.

۳ ـ دراین نقل نسبت به‌امام میدهدکه «هیچ امر نامطلوبی بمن نخواهد رسید تا به‌قتلگاه خود برسم» واین برخلاف حقیقت است زیرا پیش‌ازآنکه امام به‌کربلا برسد حُرّبن یزید برای جلب فرزند پیغمبر (ص) آمد وآنحضرت را بسیار ناراحت‌کرد و خانوادهٔ وی را لرزاند و سرانجام ازبرگشتن سبط پیغمبر (ص) به‌حجاز جلوگیری کرد و این‌از بزرگترین‌ظلمهائی‌است‌که قبل‌از رسیدن به‌کربلا به امام‌حسین‌علیه‌السلام شده وبهترین دلیل‌بزرگی این ظلم اینست که‌خودحُرّبن یزید شك‌داشت توبه‌اش قبول میشود یا نه و از اینرو از امام پرسید: آیا توبهٔ من قبول میشود ؟وهمین‌ظلم‌بزرگ مقدمهٔ ظلمهای‌دیگری شدکه سرانجام‌بشهادت آنحضرت انجامید.

پس‌چگونه میتوان مطلبی راکه‌دراین نقل نسبت به‌امام داده که: «هیچ امر نامطلوبی بمن نخواهد رسید تا بدقتلگاه خود برسم» قبول کرد ؟!

۴ ـ این حدیث، معارض داردو آن حدیثی است‌که میگوید: «وقتی بچهٔ امام‌حسین (ع) دردامنش تیرخورد آنحضرت به‌درگاه خدا عرضه داشت: خدایا اگرکمك آسمانی را ازما بازداشته‌ای این مصیبت

ذخیرهٔ آخرت ماقرارده[1] . از این حدیث معلوم میشود خداوند کمك آسمانی را از امام باز داشته درحالی‌که‌ازحدیث فرشته‌ها وجن‌هامعلوم میشود کمك آسمانی را بازنداشته است .

۵ـ همه‌میدانندکه‌امام حسین‌علیه‌السلام برای ارزیابی نیروهای خویش مسلم را به‌کوفه فرستاد و ازمردم بصره کمك نظامی خواست[2] . آیا ممکن است درزمانی‌که امام برای حمایت اسلام وزنده‌کردن سنت پیغمبر (ص) احتیاج به‌هرگونه‌کمکی داشت ازپذیرفتن نیروهای کمکی که خداوند فرستاده خودداری کند تا دشمن براوضاع مسلط گردد و همچنان اسلام را پایمال نماید ؟!

آیا چنین نسبتی را به‌این زعیم عظیم وامام مجاهدکه همه‌چیز خود را وقف اسلام‌کرده بود میتوان داد ؟ !

۶ـ از این نقل معلوم میشود امام مخالف خواست خداعمل‌کرده زیرا فرضاً خدا همان فرشته‌هائی راکه درچندجا بکمك پیغمبر (ص) آمده بودند فرستاده‌که‌امام‌حسین(ع) بکمك آنها اسلام را ازخطر نجات دهد ولی امام‌کمك خدا را نپذیرفته ! آیا میتوان به‌امام نسبت دادکه مخالف خواست خدا عمل‌کرده است ؟!

یك تذکر :

مرحوم شیخ‌مفید قُدِّسَ‌سِرُّه که لهوف حدیث فرشته‌ها و جن‌ها را از وی نقل کرده به این حدیث اعتماد نداشته زیرا از این حدیث

۱ـ تاریخ طبری ج۴ص۳۴۲ وارشاد ص۲۲۱

۲ـ لهوف ص۳۲ تا ۳۷

معلوم میشود امام حسین (ع) باعلم‌وعمد برای کشته‌شدن حرکت‌فرموده درحالی‌که شیخ مفید میفرماید : « وَاَمّاعِلْمُ الْحُسَيْنِ بِاَنَّ اَهْلَ الْكُوفَةِ خاذِلُوهُ فَلَسْنا نَقْطَعُ عَلىٰ ذٰلِكَ اِذْلاٰ حُجَّةَ عَلَيْهِ مِنْ عَقْلٍ وَلاٰ سَمْعٍ [1] یعنی هیچ‌دلیل عقلی یا نقلی نداریم که حسین علیه‌السلام میدانسته اهل کوفه یاریش نمیکنند ودر این سفر کشته میشود » معلوم میشود مرحوم شیخ مفید این حدیث را حُجّت نمیدانسته است .

تذکر دیگر:

دومطلب درحدیث فرشته‌هاوجن‌هاوجودداردکه اثبات‌هریك‌احتیاج به دلیل قطعی مثل قرآن وحدیث متواتر دارد :

۱ ـ خرق عادت .

۲ ـ اینکه امام خود را به‌کشتن داده‌واین مخالف عقل‌اجتماعی مردم است .

و میدانیم‌اثبات خرق عادت ونیز اثبات مطلبی‌که‌ظاهر آن‌مخالف عقل اجتماعی است احتیاج به‌دلیل قاطع‌دارد نه‌دلیلی که دارای ۶نقطهٔ ضعف است .

نقل نورالعین :

داستان فرشته‌ها وجن‌ها را ابواسحاق‌اسفرائینی نیزدرص۲۳و۲۴ ازکتاب پرافسانه وگمراه‌کنندهٔ «نُورُالْعَيْن [2] » باکمی‌اختلاف آورده‌است.

۱ـ بحارطبع جدید ج۴۲ ص ۲۵۸

۲ ـ نورالعین کتابی است‌پر ازدروغ که ابواسحاق اسفرائینی متوفای ـــ

۹_ حدیث: «من لحق بی استشهد» :

حمزة بن حمران میگوید : مادرمحضر امام صادق علیه السلام ازقیام امام حسین(ع) وهمراهی نکردن محمد حَنَفیّه با آنحضرت سخن بمیان آوردیم ، حضرت صادق (ع) فرمود : من حدیثی برای تو نقل میکنم

→۴۱۷ یا ۴۱۸ هجری در مقتل امام حسین (ع) به‌عربی بسیار رکیك نوشته و حقایق تاریخی راتحریف کرده. صاحب‌بن‌عبّاد دربارهٔ ابواسحاق میگوید: او آتش سوزنده‌ای است (لغت‌نامهٔ دهخدا ص ۲۳۲۲). برای معرفی این سنی دروغ پرداز چندمطلب را از باب نمونه از کتاب او نقل میکنیم: ۱ ـ میگوید: علی علیه‌السلام در محراب مسجدکوفه دفن شده (ص ۵) ۲ ـ میگوید :معاویه دربارهٔ حسین(ع) ازپدرش‌علی‌مهربان‌تر بود (ص۵) ۳ـ میگوید ،معاویه‌به‌یزید گفت: خلافت ازحسین وپدراوست ومابندهٔ حسین وپدر اوهستیم‌تو بگذار خلافت به‌اهلش بر گردد(ص۷) ۴ـ میگوید، امام بمردم‌کوفه نوشت :مسلم برای شما در مسجدکوفه نماز میخواند ونعمان‌بن بشیر بین شما حکم میکند تامن به‌کوفه بیایم(ص۱۵) ۵ـ میگوید ، مسلم بمنزل نعمان بن بشیررفت ونعمان نامهٔ امام را روی سر گذاشت و با مسلم موافقت کرد و مسلم‌نماز جماعت میخواند وبین مردم قضاوت میکرد و نعمان حکومت میکرد (ص ۱۶) ۶ ـ میگوید ، امام‌به خواهرش سکینه گفت : من از جدم شنیده‌ام‌که حسین کشته میشود ولی شایدآن حسین غیر از من باشد (ص ۱۷) ۷ـ میگوید ، عبدالله زبیر به امام حسین(ع) گفت : مرا با خود به کوفه ببر و من دو هزار مرد شجاع بکمك شما میآورم و تا دروازهٔ مکه امام را بدرقه کرد و با چشم گریان با او وداع کرد وبر گشت (ص ۱۹) ۸ ـ میگوید ، ابن زیاد نامه‌ای باسم مسلم جعل کرد و از زبان وی به امام نوشت : هر چه زودتر به کوفه بیا (ص ۳۷) ۹ ـ میگوید ، اجساد شهدای کربلا را قومی‌از جن‌ها دفن کردند (ص ۶۶) ۱۰ ـ میگوید ، یزید از شدت پشیمانی سیلی به صورت خود میزد و میگفت : مرا با حسین چه‌کار؟! (ص ۸۵) و صدها دروغ دیگر .

(وحقیقت مطلب را میگویم) تادیگر بعدازاین‌مجلس از قضیهٔ محمدبن حنفیه سؤال نکنی :

امام حسین علیه‌السلام وقتیکه از مکه بسوی کوفه حرکت کرد کاغذی خواست و چنین نوشت : بِسمِ‌اللهِ‌الرَّحمنِ‌الرَّحیم مِنَ‌الحُسَینِ‌بنِ‌عَلِیٍّ اِلیٰ‌بَنی‌هاشِمٍ : اَمّا بَعدُ فَاِنَّهُ مَن لَحِقَ بی‌مِنکُم اُستُشهِدَ وَ مَن تَخَلَّفَ عَنّی لَم‌یَبلُغِ الفَتحَ وَالسَّلام[1] . این‌نامه‌ای است ازحسین‌بن‌علی به‌بنی‌هاشم : ازشماکسی که بمن ملحق‌شود شهید میشود و کسی که ملحق نشود به‌فتح و پیروزی نمیرسد » .

درمعنای این حدیث چند وجه است :

۱ ـ بگوئیم : مقصود اینست‌که هرکس ازبنی‌هاشم به‌امام ملحق شود شهید میشود مثل پسران عبدالله جعفر ولی دیگر از شهادت یاعدم شهادت خود امام وسایر همراهان آنحضرت ساکت است (و این معنای ظاهرحدیث است).

۲ ـ بگوئیم : مقصود اینست‌که هرکس ازبنی‌هاشم به‌امام ملحق شودکشته میشودوهمچنین خود آنحضرت‌وهمهٔ همراهان (ازباب‌اینکه حکم‌لاحق‌وملحوق یکی است) شهید میشوند . واین وجه باواقع‌منطبق نمیشود زیرا چندنفرازاصحاب امام ازبنی‌هاشم و غیرآنان زنده ماندند چنانکه سابقاً در صفحهٔ ۳۱۸ اشاره کردیم .

۳ ـ بگوئیم : مقصود اینست‌که اکثریت بنی‌هاشم چه‌لاحق وچه ملحوق شهید میشوند وازشهادت یاعدم شهادت خود امام بشخصه ساکت

۱ـ لهوف ص۵۷ ودلائل‌الامامة ص۷۷ وکامل‌الزیارات ص۷۵ باکمی اختلاف.

است چون احتمال دارد خودآنحضرت جزء اقلیت باشد یاجزء اکثریت.
چنانکه دربارهٔ یك‌یك ازهمراهان نیزاین احتمال هست که جزء اقلیت
باشند یاجزء اکثریت .

۴ـ بگوئیم: مقصود اینست‌که بنی‌هاشم ، چه‌لاحق وچه‌ملحوق‌در
معرض شهادت هستند زیرا امکان برخورد نظامی‌هست، ولی‌ازشهادت یا
عدم شهادت خود امام (ع) بشخصه ویك‌یك ازافراد بنی‌هاشم باشخاصهم
ساکت است .

۵ ـ بگوئیم : کلمهٔ (اُسْتُشْهِدَ) اخبار بمعنای انشاء است‌ومقصود
امام (ع) اینست‌که‌ازبنی‌هاشم استنصارکند وضمناً میخواهد روح‌شهامت
وآمادگی برای فداکاری را درآنان بدمد و معنـای « اُسْتُشْهِدَ » اینست
که (هرکس بمن ملحق شود) باید آمادهٔ پیکار تا سرحد شهادت باشد .
پس‌منظور آنحضرت اینست‌که بنی‌هاشم را تشویق‌کند تابوی‌ملحق‌گردند
و ازاینرو درذیل نامه فرموده است : هرکس بمـن ملحق نشود بفتـح
وپیروزی نخواهد رسید یعنی حالا که ماندن شما در مدینه بپیـروزی
نمیانجامد وباید زیرسایهٔ ظلم‌زندگی‌کنید همان‌بهترکه‌آمادهٔ پیکارشوید
ودراین‌قیام بامن همکاری‌کنید بامید اینکه بردشمن غالب گردیم.

یك نکته :

چون‌درمحضرامام صادق(ع) سخن‌ازهمراهی‌نکردن محمد حَنَفیّه
باامام دربین بوده احتمالاآنحضرت خواسته بفرماید : سیدالشهداء (ع)
محمد حَنَفیّه را باسایر بنی هاشم بکمك خود طلبید بااین وصف او از

نصرت وی خودداری کرد [1] وشاید ضمناً خواسته باشد از طایفهٔ کیسانیه انتقاد کند وبفرماید : آنان کسی‌را به امامت پذیرفته‌اند که ازکمك به امام خود دریغ کرده‌است .

خلاصهٔ وجوه :

وجه اول ازپنج وجه مزبور معنای حقیقی حدیث محسوب‌میشود ووجه دوم قابل قبول‌نیست وسه وجه دیگر بانوعی‌تأویل قابل‌قبول‌است.

آیا بااین احتمالاتی‌که درمعنای حدیث هست میتوان یکی از احتمالات را بااطمینان خاطر پذیرفت و آیامیتوان ازاین حدیث‌استفاده کرد که امام حسین (ع) بقصد کشته شدن حرکت فرموده است ؟ و آیا چنین مطلبی‌را که مخالف‌عقل اجتماعی‌مردم‌است میتوان باچنین‌حدیثی اثبات کرد ؟ داوری‌آن بعهدهٔ خود شما .

۱۰- حدیث «عمرو بن لوذان» :

آنگاه‌که‌امام‌حسین (ع) درراه کوفه‌به « بَطْنُ‌العَقَبة » رسید مردی

۱- ابن‌عساکر نوشته است: «امام حسین(ع) از مکه برای مدینه پیکی فرستاد ونوزده نفرمرد وزن ازبنی‌عبدالمطلب برای همراهی آنحضرت آمدند (تهذیب‌ابن‌عساکرج۴ص۳۳۱)» معلوم میشود امام از بنی‌هاشم کمك خواسته و عده‌ای ازآنان‌بکمك حضرتش شتافته‌اند وممکن است‌گفته شود: همین نامهٔمورد بحث را برای‌کمك خواستن فرستاده ویك عده ازبنی‌هاشم بکمك آمده‌اند ولی محمد حنفیه تخلف‌کرده است. ودراینصورت کلمهٔ «استشهد» اخبار بمعنای‌انشاء است وشاید این معنی بهترباشد زیرا خبردادن امام ازاینکه هرکس بمن ملحق شودکشته میشود چه سودی دارد؟

از بنی عِکرِمه بنام « عمروبن لَوْذان » باآنحضرت ملاقات‌کرد وپرسید: کجا میروید ؟ فرمود : کوفه ، آن مرد گفت : ترا بخـدا برگرد زیرا بخدا سوگند جز بر نیزه ها وشمشیر های دشمن وارد نمیشوی آنانکه شمارا دعوت کرده‌اند اگر خودشان بارقیب‌جنگیده وزمینهٔ پیروزی شما را فراهم کرده بودند دراینصورت رأی صحیح این‌بود که به‌کوفه بروید امام فرمود: رأی‌صحیح برمن پوشیده نیست ولی درعین‌حال نمیتوان‌برامر و تقـدیر خدا غـالب شد **لَایَخفٰی عَلَـیَّ الرَّأیُ وَلٰکِنَّ اللّٰهَ لَایُغْلَبُ عَلیٰ اَمْرِهِ .** آنگاه فرمود :« **وَاللّٰهِ لَایَدَعُونَنِی حَتّٰی یَستَخرِجُوْا هٰذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِی فَاِذٰا فَعَلُوْا سَلَّطَ اللّٰهُ عَلَیهِمْ مَنْ یُذِلُّهُـمْ حَتّٰی یَکُوْنُوْا اَذَلَّ فِرَقِ الْاُمَمِ** [1] .

بخدا قسم اینان مرا رها نمیکنند تااینکه این‌گوشت آویزان را (یعنی قلب مرا) ازاندرونم بیرون آورند پس آنگاه که چنین کردند خداوند کسی‌را برآنان مسلط خواهد کرد که ذلیلشان کند آنچنانکه ذلیل‌ترین فرقه‌ها گردند . »

برای درك صحیح معنای این حدیث لازم است توضیح کوتاهـی بدهیم :

اگر یك نفر مسلمان که بجهان بعد از مرگ عقیده دارد بمنظور پیکار بادشمن ازخانه‌اش بیرون برود و فرض کنیم که رسول خدا (ص) باو فرموده‌است : تو باشهادت ازدنیا میروی نه بامرگ‌عادی، منطق این شخص آنگاه که برای جنـگ بادشمن میرود اینست‌که : من برای‌غلبهٔ بر دشمن بجنـگ میروم و برای پیروزی اسلام تمام نیروی خودرا بکار میبرم . حالا اگر دراین مبارزه پیروز شوم ودشمن را نابود کنم و خود

۱ــ ارشاد مفید ص ۲۰۴

زنده بمانم چه بهتراز اینکه‌دشمن را کوبیده واسلام‌راورونق‌داده وسر بلند کرده‌ام. واگردراین مبارزه‌کشته شوم بسعادت شهادت‌که رسول‌خدا (ص) پیشگوئی فرموده رسیده‌ام .

آیا در اینجا میتوان گفت : این شخص برای کشته شدن بیرون رفته‌است ؟ البته نه ، زیرا اوتمام نیروی خودرا بکار برده که دشمن را بکوبد و هیچگاه برای کشته شدن فعالیت نکرده ، بلکه در همانحال جنگ وپیکارهم درحفظ جان‌خود کوشیده‌است که زنده بماند وپشتیبان نیروهای اسلام باشد . نهایت‌اینکه قضیهٔ شهادت‌هم بصورت یك‌آرزوئی دردل‌او وجود داشته و منطق او اینست که اگر بدست دشمن کشته شوم مغبون نشده‌ام بلکه بسعادت شهادت رسیده‌ام .

یك نمونهٔ روشن :

امیر المؤمنین علیه السلام ازیك طرف در بارهٔ مبارزهٔ با معاویه میفرماید : « **وَسَاَجْهَدُ فِي اَنْ اُطَهِّرَ الْاَرْضَ مِنْ هٰذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ** [1] . من‌کوشش میکنم که زمین‌را ازاین عنصر ناپاك معاویة‌بن ابی‌سفیان پاك گردانم » .

واز طرفی میفرماید : « **لَوْلاَ طَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي فِي الشَّهَادَةِ وَتَوطِينِي نَفْسِي عَلَى الْمَنِيَّةِ لَاَحْبَبْتُ اَنْ لاَاَبْقىٰ مَعَ هٰؤُلاءِ يَوْماً وَاحِداً** [2]. اگر نه این‌بود که هنگام ملاقات بادشمن درمیدان‌جنگ آرزوی‌شهادت دارم و آمادهٔ مرگ هستم دوست نمیداشتم یك روز با این مردم زندگی کنم » .

۱- نهج‌البلاغة نامهٔ ۴۴

۲- نهج‌البلاغة نامهٔ ۳۵

آیا علی علیه‌السلام هنگامی که درمیدان جنگ با معاویه روبرو میشود هم برای کشتن معاویه فعالیت میکند و هم برای کشته شدن خودش ؟ اگر امیر المؤمنین (ع) برای کشته شدن خود فعالیت کند و کشته شود که دیگر نمیتواند زمین را از وجود معاویه پاك گرداند، در حالی که خود امام میفرماید : من کوشش میکنم که زمین را از وجود معاویه پاك گردانم.

حقیقت اینست که امیر المؤمنین (ع) وقتی عازم پیکار با معاویه میشود تمام نیروی خودرا بکار میبرد که معاویه را از زمین بردارد، و هرچه فعالیت‌میکند فقط برای‌همین منظوراست وهرگز برای‌کشته‌شدن بیرون نمیرود وبرای شهید گشتن فعالیت نمیکند. آری آرزوی‌شهادت دردل آنحضرت وجود دارد و رسول اکرم (ص) نیز قبلا بوی خبر داده بودکه : توضربت میخوری وشهیدمیشوی. وچون درصحنهٔ جنگ‌احتمال کشته‌شدن امام دربین بود ازاینرومیفرمود : من‌آرزوی شهادت درمیدان جنگ‌را دارم ودرانتظارآن بسرمیبرم.

پس‌آنجاکه‌علی(ع)میفرماید: «لَوْلاطَمَعِی عِنْدَلِقائِی عَدُوّی فِی الشَّهادَةِ» اشاره بهمین آرزومیکند، ومعنای‌سخن‌آنحضرت اینست‌که‌اگر درمبارزهٔ بامعاویه پیروز شدم واورا نابود کردم چه بهتر از اینکه زمین را ازاین عنصر ناپاك، پاك کرده‌ام، واگر کشته شدم این برای من سعادت است و همواره آرزوی شهادت دارم.

آیا صحیح‌است کسی بگوید : امیرالمؤمنین (ع) که سخن از شهادت خود بمیان آورده خواسته است بفرماید : من برای کشته شدن بمیدان جنگ میروم ؟!

امام‌حسین(ع) هم‌در آن‌شرائط مساعدی‌که سابقاً درصفحهٔ۲۹ ببعد شرحش گذشت برای امتناع از بیعت و برای اینکه خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگرداند ازمکه بسوی کوفه حرکت کرد ومنطق وی این‌بودکه:« نَحْنُ اَوْلی بِوِلایَةِ هذَا الْاَمْرِ مِنْ هؤُلاءِ الْمُدَّعِینَ مالَیْسَ لَهُمْ [1] ما اهل بیت پیغمبر برای‌حکومت اسلامی شایسته‌تریم ازاینان که بدروغ ادعای مقام خلافت میکنند » .

و برای‌اینکه باقدرت نیروهای داوطلب، حکومت ظلم را تغییر دهد مردانه‌وارد میدان‌شدوشعارحضرتش‌این بودکه : « اَنَا اَحَقُّ مَنْ غَیَّرَ [2] . من‌ازهرکس شایسته‌ترم‌که حکومت ضداسلام موجود را تغییر دهم » .

وبمنظور اینکه بفریادآزادیخواهان ستم‌کشیده برسد ومسلمانان اسیرشده راازچنگال استبداد سیاه‌برهاند باکمال شهامت اقدام کرد و منطقش این بود که : « فَاَصْرَخْناکُمْ مُوجِفِینَ [3] . ما بفریادرسی شما شتافتیم » .

ولی‌درعین‌حال چون‌احتمال برخوردنظامی وشهادت امام‌هم دربین بودوممکن بود شهادت‌آنحضرت‌که قبلارسول خدا (ص) از آن خبرداده بود دراین سفرواقع شود ازاینرو میفرمود : وَما اَوْلَهَنی اِلی اَسْلافی اِشْتِیاقَ یَعْقُوبَ اِلی یُوسُفَ. من خیلی مشتاق ملاقات گذشتگانم هستم .

ومیفرمود: سَاَمْضی وَما بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَی الْفَتی. مرگ‌برای‌جوانمردان ننگ‌نیست. و میفرمود : « فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ [4] . بعضی

۱ـ کامل‌ابن‌اثیرج۴ ص۴۷ وارشاد مفید ص۲۰۵
۲ـ تاریخ طبری ج۴ ص ۳۰۴
۳ـ احتجاج ج۲ ص۲۴
۴ـ کامل‌ابن‌اثیر ج۴ ص ۵۰

درگذشتند و بعضی انتظار میکشند، وسخنانی ازاین‌قبیل .

ومنظور امام حسین(ع) ازاین‌قبیل سخنان اینست که اگر من‌در این مبارزه پیروز شوم وخلافت‌اسلامی را بمرکز اصلی خود بازگردانم وریشهٔ ظلم را بسوزانم چه‌بهترازاینکه بهدف مقدس خود رسیده‌ام‌واگر دراین مبارزه کشته شوم بازهم مغبون نشده‌ام و من همـواره درانتظـار شهادت هستم .

تفسیر حدیث :

باتوجه به‌این سخن امام که : « فَإِنْ نَزَلَ الْقَضاءُ بِما نُحِبُّ فَنَحْمَدُاللهَ عَلیٰ نَعْمائِهِ[1] . اگر قضای الهی به‌دلخواه ما نازل شدوبردشمن پیروزشدیم خدا را برنعمتش شکر میکنیم » .

وباتوجه به‌سخن‌دیگر آنحضرت‌که : « فَاَصْرَخْناکُمْ مُوجِفِینَ[2] . مـا برای فریادرسی شما شتافتیم وبسوی‌کوفه حرکت کردیم » . تفسیرسخنی که امـام در حدیث مورد بحث در جـواب « عَمْرِوبْنِ لَوْذان » فرمـوده اینست :

من‌که درعمق جریانات سیاسی وارد هستم وازاوضاع کوفه توسط نمایندهٔ خود بطوردقیق خبریافته‌ام رأی صحیح برایـم پوشیده نیست و تشخیص داده‌ام رأی صحیح اینست که در این شرائط برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکزخود مجاهدت‌کنم. حالا اگردراین مبارزه پیروز شدم ودرسایهٔ‌قدرت خلافت ، اسلام پایمال شده را زنده کردم چه‌بهتر ؟ واگردراین راه‌کشته شدم این‌همان‌شهادتی است که برای من مقدرگشته

۱- ارشاد ص ۱۹۹

۲- احتجاج ج۲ ص ۳۰۴

وقبلا جدم رسول‌خدا (ص) پیشگوئی‌فرموده بودکه‌بنی‌امیه مرا خواهند کشت و ازتقدیر خدا نمیتوان فرارکرد «وَلٰكِنَّ اللّٰهَ لايُغْلَبُ عَلىٰ اَمْرِهِ».

پس روشن شدکه حدیث « عَمْرُوبْنِ لَوْذان » دلیل این نیست که امام حسین (ع) بقصدکشته شدن حـرکت فـرموده ، ولی بعضی افـراد چون درزمانی بعدازوقوع حادثهٔ‌کربلا زندگی میکنند بطورناخودآگاه ازاول‌فکرشان متوجه شهادت امام میشود و فقط آن سخنانی راکه‌دربارهٔ شهادت آنحضرت است مورد توجه قرار میدهند درحالیکه برای درك صحیح مطالب مربوط بقیام امام لازم است انسان خودرا درزمان قبل‌از وقوع حادثهٔ عاشوراء فرض‌کند آنگاه همهٔ سخنان حسین‌بن علی (ع) را یعنی‌هم سخنانی راکه‌دربارهٔ‌تشکیل حکومت‌اسلامی وسرنگون‌کردن حکومت ظلم فرموده وهم‌سخنانی راکه دربارهٔ شهادت خود فرموده‌مورد توجه وتجزیه وتحلیل قراردهد تابتواند بطور واقع‌بینانه دربارهٔ سخنان امام و مطالب مربوط بقیام آنحضرت نظر بدهد .

۱۱ - « حدیث ابوهِرَّة ازدی » :

آنگاه که امام حسین (ع) ازمکه بسوی‌کوفه میرفت « اَبُوهِرَّة » ازدی بحضور وی شرفیاب شد وگفت : یابن رسول‌الله چرا ازحرم خدا و حرم جدت بیرون‌آمدی ؟ فـرمود : « یا اَباهِرَّة اِنَّ بَنِی‌اُمَیَّةَ اَخَذُوا مالی فَصَبَرْتُ وَ شَتَمُوا عِـرْضی فَصَبَرْتُ وَطَلَبُوا دَمـی فَهَرَبْتُ وَ اَیْمُ‌اللّٰهِ لَتَقْتُلُنی الْفِئَةُ الْباغِیَةُ وَ لَیُلْبِسَنَّهُمُ اللّٰهُ ذُلّاً شامِلاً وَ سَیْفاً قاطِعاً وَلَیُسَلِّطَنَّ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مَنْ

يُذِلُّهُمْ حَتّىٰ يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَأٍ إِذْ مَلَكَتْهُمْ إِمْرَأَةٌ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوالِهِمْ وَدِمائِهِمْ[1]

ای ابوهره بنی امیه مال مرا گرفتند صبر کردم به آبروی من لطمه زدند صبر کردم اینك خواستند خونم را بریزند فرار کردم، بخدا قسم گروه ستمکار مرا خواهند کشت وخدا به ذلت وظام گرفتارشان خواهد کرد وکسی را بر آنان مسلط خواهد ساخت که ذلیلشان کند آنچنانکه ازمردم سبأ که یك زن برمال وجانشان حکومت میکرد ذلیل تر شوند ».

ممکن است کسی ازاینکه امام ازشهادت خود خبرداده تصوز کند که آنحضرت برای کشته شدن حرکت فرموده است .ولی باید توجه داشت که این همان پیشگوئی است که رسول خدا (ص) در بارهٔ شهادت امام حسین(ع) فرموده بود و امام همان را بازگو کرده بدون اینکه زمان و مکان شهادت خودرا تعیین کند . و معلوم است که پیشگوئی کردن شهادت معنایش این نیست که امام خواسته خودرا به کشتن بدهد چنانکه رسول خدا(ص) در بارهٔ عمار یاسر فرموده بود : « تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْباغِيَةُ . گروه ستمکار ترا خواهند کشت » .اگرعمار یاسر هنگامی که بجنگ صفین میرود به استناد پیشگوئی رسول خدا (ص) بگوید : «گروه ستمکار مرا خواهند کشت» آیا معنای آن اینست که من میروم خودم را بکشتن بدهم ؟ البته نه .

علاوه براین اگرامام برای کشته شدن حرکت کرده چرا در همین حدیث « ابوهره » میفرماید : «طَلَبُوا دَمي فَهَرَبْتُ. میخواستند خونم را بریزند نقل مکان کردم » ؟

نقلهای دیگر :

امام علیه السلام درطول نهضت خود نه تنها دراحادیث گذشته بلکه

۱- لهوف ص۶۲

دراخبار دیگری نیز بطورسربسته ازشهادت خود خبرداده[1] ولی درهیچیك ازاین اخبار زمان ومکان شهادت خود را تعیین نفرموده است، و مقصود آنحضرت دراین اخبار همانست که درتفسیر حدیث «عمرو بن لوذان» گذشت و خلاصه‌اش اینست : باتوجه بسخنانی که امام درباره برگرداندن خلافت بمرکز خود فرموده از قبیل : **أنَا أحَقُّ مَنْ غَيَّرَ. وَنَحْنُ أهْلَ الْبَيْتِ أوْلىٰ بِوِلايَةِ هٰذَا الْأمْرِ** . آنحضرت میخواهد بفرماید : « **هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ**[2] .دراین مبارزه بغیر از یکی از دوخوبی وسعادت برای ما پیش بینی نمیشود » (یا پیروزی بردشمن و یا شهادتی کـه قبلا رسول خدا (ص) پیشگوئی فرموده) .

و بهمین جهت بودکه امام دراین سفرگاهی ازشهادت یحیی بن زکریا یاد میکرد[3] ومنظورآنحضرت این بودکه اگرمن دراین مبارزه شهیدشوم همان راهی را رفته‌ام که یحیی بن زکریا (ع) رفته‌است.

دو خواب :

۱ـ امام حسین(ع) بین راه کوفه آنگاه که زیر نظر نیروهای مسلح حُرّ بن یزید قرار داشت همانطورکه سوارمرکب بود خوابی دید وچشم باز کرد وجملهٔ : «**إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**» را بهزبان جـاری کرد . علی اکبر علیه السلام پرسید: چرا این کلمه را گفتید؟ فرمود: خواب دیدم اسب سواری میگفت: این عده میروند و مرگ ازپی آنان میرود من دانستم خبرمرگ

۱ـ تاریخ طبری ج۴ ص۲۸۹

۲ـ سورهٔ توبه آیه ۵۲

۳ـ ارشاد مفید ص ۲۳۳

ماست که بما میدهند فَعَلِمْتُ اَنَّهَا اَنفُسُنَا نُعِيَتْ اِلَيْنَا [1].

۲ـ خواب دیگری نیز در کامل الزیارات ص۷۵ به آنحضرت نسبت داده شده که به‌شهادت خود تعبیر فرموده است.

ولی تعبیر خواب ممکن است زود محقق شود و ممکن است سالها طول بکشد چنانکه خواب حضرت یوسف (ع) پس از سالهـا تعبیرش واقع شد.

مکان شهادت امام :

در بعضی اخبار پیشگوئی شده که محل شهادت امام زمینی است بنام «کربلا» (بحار ج۱۰ ص۱۵۵ و تذکرهٔ سبط ص۲۵۰).

ولی در بعضی اخبار دیگر آمده است که آنحضرت در مذاکراتش با عبدالله‌ٌزُبَیر فرمود: من در مکه نمیمانم زیرا نمیخواهم خونم در حرم خدا ریخته شود. واگر کشته شوم و بین من و حرم یك ذراع فاصله باشد بهتر از اینست که یك وجب فاصله باشد. واگر در زمین طَفّ کشته شوم در نظر من بهتر است از اینکه در حرم کشته شوم [2].

از این اخبار معلوم میشود احتمال میرفته امام علیه‌السلام در حرم خدا کشته‌شود و ازاینرو ازماندن درمکه پرهیز میکرده است.

حالا آیا چگونه بین این اخبار و اخباری که پیشگوئی کرده امام در «کربلا» شهید میشود میتوان جمع کرد ؟

شاید بتوان گفت: قبلا پیشگوئی شده بود که امام حسین (ع) در کربلا شهید میشود ولی این از خبرهائی محسوب میشده که مورد «بَدَاء» و قابل

۱ـ ارشاد ص ۲۰۷

۲ـ کامل الزیارات ص ۷۲

محو واثبات بوده وبدینجهت امکان داشته شهادت آنحضرت درمکه واقع شود و ازاینرو ازماندن درحرم خدا پرهیز میکرده است.

یك تذکر:

ازاین اخباراستفاده میشودکه‌امام‌حسین(ع) ازمکه بیرون رفته‌تا خونش درحرم‌خدا ریخته نشود. ولی‌ازآنها استفاده نمیشودکه‌آنحضرت برای‌کشته‌شدن‌درکربلا حرکت‌کرده زیرا منظورامام‌دراین‌اخبار اینست که بنی‌امیه میخواهند خون مرا بریزند واگر درمکه بمانم ممکن‌است درحرم کشته شوم واحترام خانهٔ خدا ازبین برود پس من ازمکه بیرون میروم تا اگرخونم ریخته شد ازحرم دورباشم اگرچه یك‌ذراع باشد.

بنابراین تفسیر سخنان‌امام درمذاکراتش با عبدالله‌زبیر اینست‌که من باحکومت یزید درحال مبارزه هستم ودرهرمبارزه‌ای امکان پیروزی وشکست هردو هست ولی‌من‌باید ازحرم بیرون‌بروم تا اگر دراین‌مبارزه شکست خوردم وخونم ریخته شد درحرم‌خدا نباشد و احترام بیت‌الله از بین نرود.

تااینجا بررسی نقلهائی‌که باعث این‌تصور شده بودکه (امام بقصد کشته‌شدن حرکت‌کرده) به‌انجام رسید ومعلوم شد این‌مطلب ازاین نقلها استفاده نمیشود.

دو نکته:

۱ـ یکی‌ازمقدس‌ترین وظائف ما زنده‌کردن‌آثار ونظرهای علمی دانشمندان‌بزرگ شیعه‌است خصوصاً آن‌گروه‌که ازنظرمقام‌علمی‌جایگاه رفیعی‌دارند وبالاخص‌آنانکه به‌زمان ائمهٔ‌معصومین‌سلام‌الله‌علیهم‌نزدیك‌تر

بوده‌است. ازاینرو کتاب حاضرکوشیده است تحقیقات دانشمندان بزرگی را که دارای دوامتیاز نامبرده هستند تشریح کند. و بهمین‌علت نظری‌را که دوعالم بزرگ شیعه مرحوم **سیّدمُرتضی** علم‌الهدی ومرحوم **شیخ‌طوسی** قدس‌سرهما در « تنزیه‌الانبیاء » و «تلخیص‌الشافی» دربارهٔ نهضت مقدس امام حسین علیه‌السلام اظهارکرده‌اند بصورتی مفصل‌تر منعکس نموده تا تحقیق تاریخی دانشمندان بزرگ شیعه با اسلوبی‌تازه و زنده در دسترس مردم فارسی‌زبان قرارگیرد پس آنچه دراین‌کتاب آمده همانست که دو عالم بزرگ نامبرده گفته‌اند.

۲ـ منظور از زنده‌کردن تحقیق این دو عالم بزرگوار همـان منظوری است‌که خود این دومرد بزرگ ازنوشتن این تحقیق داشته‌اند، نهایت‌اینکه این کتاب‌خواسته‌است‌مردم‌فارسی‌زبان‌نیز بتوانندازآثارعلمی این پرچمداران تشیع دراین باره‌بهره‌مند گردند.

اینک برای مزید استحضار ، متن نظر مرحوم سیّدمُرتضی و شیخ طوسی رضوان‌الله‌علیهما را در اینجانقل میکنیم :

نظر دو دانشمند بزرگ شیعی مرحوم سیّد مُرتضی و شیخ طوسی قُدِّسَ سِرُّهُما دربارهٔ قیام امام حسین علیه‌السلام :

« فَإِنْ قِيلَ: قَدْ بَيَّنْتُمْ أَعْذارَ الْحَسَنِ (ع) فَما أَعْذارُ الْحُسَيْنِ (ع) لِأَنَّهُ فَعَلَ ضِدَّما فَعَلَهُ وَ كَيْفَ يُمْكِنُكُمُ الْجَمْعُ بَيْنَ أَفْعالِهِما ؟

۱ـ لِأَنَّهُ خَرَجَ بِأَهْلِهِ وَ عِيالِهِ إِلَى الْكُوفَةِ وَالْمُسْتَوْلِي عَلَيْها أَعْداؤُهُ وَالْمُتَأَمِّرُ فِيها مِنْ قِبَلِ يَزِيدَ مُنْبَسِطُ الْيَدِ وَالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَ قَدْ رَأَى صَنِيعَ أَهْلِ الْكُوفَةِ بِأَبِيهِ وَأَخِيهِ وَأَنَّهُمْ غادِرُونَ خَوّانُونَ .

۲ـ وَكَيْفَ خالَفَ ظَنُّهُ ظَنَّ جَمِيعِ

اگر سئوال شود: بچه علت روش سیاسی حسین بن علی علیه‌السلام مخالف روش برادرش حسن علیه‌ـ السلام بود؟ وچگونه میتوان روش این دو امام را یکسان دانست با اینکه ظاهراً یکسان نبود؟ زیرا :

۱ـ امام حسین وقتی باخانوادهٔ خود بسوی کوفه حرکت کرد که دشمنانش برآن شهر مسلط بودند وحاکم یزید برکوفه فرمان‌میراند. با اینکه آنحضرت دیده بود مردم کوفه با پدر وبرادرش چه کردند وآنان بی‌وفا و خائن هستند .

۲ـ چگونه نظر او با نظر

أَصْحابِهِ لِأَنَّ ابْنَ عَبّاسٍ رَحِمَهُ اللهِ عَلَيْهِ أَشارَ بِالْعُدُولِ عَنِ الْخُرُوجِ وَ قَطَعَ عَلَى الْعَطَبِ وَ ابْنُ عُمَرَ لَمّا وَدَّعَهُ يَقُولُ : أَسْتَوْدِعُكَ اللهَ مِنْ قَتِيلٍ . وَأَخُوهُ مُحَمَّدٌ مِثْلُ ذٰلِكَ إِلىٰ غَيْرِ مَنْ ذَكَرْناهُ مِمَّنْ تَكَلَّمَ فِي هٰذَا الْبابِ .

۳- ثُمَّ لَمّا عَلِمَ بِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَقَدْ أَنْفَذَهُ رائِداً لَهُ كَيْفَ لَمْ يَرْجِعْ وَ قَدْ عَلِمَ الْغَدْرَ مِنَ الْقَوْمِ وَ تَفَطَّنَ بِالْحِيلَةِ وَ الْمَكِيدَةِ ؟

۴- ثُمَّ كَيْفَ اسْتَجازَ أَنْ يُحارِبَ بِنَفَرٍ قَلِيلٍ لِجُمُوعٍ عَظِيمَةٍ خَلْفَها مَوادُّها كَثِيرَةٌ ؟

۵- ثُمَّ لَمّا عَرَضَ عَلَيْهِ ابْنُ زِيادٍ الْأَمانَ وَأَنْ يُبايِعَ يَزِيدَ كَيْفَ لَمْ يَسْتَجِبْ حَقْناً لِدَمِهِ وَدِماءِ مَنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِهِ وَشِيعَتِهِ

همهٔ اصحابش مخالف بود؟ زیرا ابن عباس اورا از رفتن کوفه برحذر میداشت چون میدانست در این راه هلاکت است وعبدالله عمر وقتیکه با او وداع کرد گفت : ترا بخدا میسپارم ای کشته! وبرادرش محمد نیز مخالف بود وغیر از این عده همهٔ افرادی که باوی در این باره سخن گفتند با این سفر مخالف بودند .

۳ـ وقتیکه دانست نماینده‌اش مسلم بن عقیل کشته شده چرا برنگشت با اینکه بی‌وفائی مردم کوفه معلوم شده بود؟

۴ـ چرا با عدهٔ کم بجنگ سپاه عظیم دشمن رفت سپاهی که حکومت مرکزی شام پشتیبان آن بود؟

۵ ـ چرا وقتیکه ابن زیاد بر امام عرض امان کرد وگفت: اگر با یزید بیعت کنی در امان هستی برای حفظ خون خود وهمراهانش بیعت نکرد وخود را به هلاکت انداخت؟ درحالیکه برادرش امام حسن (ع)

وَمَوٰالِيهِ ؟ وَ لِمَ اَلْقىٰ بِيَدِهِ اِلَى التَّهْلُكَةِ وَ بِدُونِ هٰذَا الْخَوْفِ سَلَّمَ اَخُوهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ الاَمْرَ اِلىٰ مُعٰاوِيَةَ؟ فَكَيْفَ يُجْمَعُ بَيْنَ فِعْلِهِمٰا فِي الصِّحَةِ ؟

قِيلَ لَهُمْ :

الف - قَدْعَلِمْنٰا اَنَّ الاِمٰامَ مَتىٰ غَلَبَ عَلىٰ ظَنِّهِ اَنَّهُ يَصِلُ اِلىٰ حَقِّهِ وَالْقِيٰامِ بِمٰا فُوِّضَ اِلَيْهِ بِضَرْبٍ مِنَ الْفِعْلِ وَجَبَ عَلَيْهِ ذٰلِكَ وَاِنْ كٰانَ فِيهِ ضَرْبٌ مِنَ الْمَشَقَّةِ يُتَحَمَّلُ مِثْلُهٰا تَحَمَّلَهٰا، وَ اَبُوعَبْدِاللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ لَمْ يَسِرْ اِلَى الْكُوفَةِ اِلاّٰ بَعْدَ تَوَثُّقٍ مِنَ الْقَوْمِ وَ عُهُودٍ وَعُقُودٍ وَبَعْدَ اَنْ كٰاتَبُوهُ طٰائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ وَمُبْتَدِئِينَ غَيْرَ مُجِيبِينَ.

وَقَدْ كٰانَتِ الْمُكٰاتَبَةُ مِنْ وُجُوهِ اَهْلِ الْكُوفَةِ وَاَشْرٰافِهٰا وَ قُرّٰائِهٰا تَقَدَّمَتْ اِلَيْهِ

حکومت را به معاویه واگذاشت با اینکه کمتر از امام حسین (ع) گرفتار خطر بود .

خلاصه : روش سیاسی این دو برادر را چگونه میتوان یکسان دانست ؟

جواب :

الف - میدانیم اگر امام ظن قوی پیدا کرد که میتواند خلافت را قبضه کند و به وظائف زمامداری بپردازد واجب است برای گرفتن خلافت اقدام کند و اگر هم برای او مشقتی قابل تحمل دارد باید آنرا تحمل نماید. و امام حسین (ع) بسوی کوفه حرکت نکرد مگر وقتیکه مردم کوفه داوطلبانه و بطور ابتدائی بوی نامه نوشتند و از روی رغبت با او عهد وفاداری بستند.

وقبلا هم درزمان معاویه بعداز صلح حضرت مجتبی (ع) بزرگان کوفه حضرتش را دعوت بقیام کرده بودند و جواب لازم را به آنان داده بود

فِي اَيّامِ مُعاوِيَةَ وَبَعْدَ الصُّلْحِ الْواقِعِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْحَسَنِ فَدَفَعَهُمْ وَ قالَ فِي الْجَوابِ ماوَجَبَ.

ثُمَّ كاتَبُوهُ بَعْدَ وَفاةِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ مُعاوِيَةُ باقٍ فَوَعَدَهُمْ وَ مَنّاهُمْ، وَ كانَتْ اَيّامُ مُعاوِيَةَ صَعْبَةً لايُطْمَعُ فِي مِثْلِها.

فَلَمّا مَضى مُعاوِيَةُ وَاَعادُوا الْمُكاتَبَةَ وَبَذَلُوا الطّاعَةَ وَ كَرَّرُوا الطَّلَبَ وَالرَّغْبَةَ وَ رَأى عَلَيْهِ السَّلامُ مِنْ قُوَّتِهِمْ عَلى مَنْ كانَ يَليهِمْ فِي الْحالِ من قبل يزيد وتسلحهم عَلَيْهِ وَ ضَعْفِهِ عَنْهُمْ ماقَوّى فِي ظَنِّهِ اَنَّ الْمَسيرَ هُوَ الْواجِبُ تَعَيَّنَ عَلَيْهِ ما فَعَلَهُ مِنَ الاِجْتِهادِ وَالتَّسَبُّبِ وَلَمْ يَكُنْ فِي حِسابِهِ اَنَّ الْقَوْمَ يَغْدِرُ بَعْضُهُمْ وَ يَضْعُفُ بَعْضُهُمْ عَنْ نُصْرَتِهِ وَيَتَّفِقُ مااتَّفَقَ مِنَ الْاُمُورِ الطَّريفَةِ الْغَريبَةِ، فَاِنَّ مُسْلِمَ بْنَ

و پس از وفات امام حسن (ع) در حیوة معاویه بار دوم وی را دعوت بقیام کردند و آنحضرت به آنان وعده داد و امیدوارشان کرد ولی چون قدرت معاویه زیاد بود امیدی به نتیجه دادن قیام نبود.

پس آنگاه که معاویه مرد و برای بار سوم مردم کوفه نامه نوشتند و اظهار اطاعت کردند و بطور پی گیر مشتاقانه ازامام خواستند که دعوت آنانرا برای زعامت بپذیرد و آن حضرت دید حاکم کوفه ضعیف است و نیروهای داوطلب ملی براو غلبه دارند در چنین شرائطی ظن قوی پیدا کرد که حرکت وی بسوی کوفه برای قبضه کردن خلافت واجب عینی است. وتصور نمیکرد که بعضی از مردم کوفه بی‌وفائی میکنند وبعضی دیگر از کمك امام ناتوان میگردند و آن حوادث عجیب پیش میآید زیرا: مسلم بن عقیل وقتی به کوفه آمد از بیشتر مردم کوفه برای امام

عقيل لما دخل الكوفة اخذ البيعة على اكثر
اهلها و لما وردها عبيدالله بن زياد و
قد سمع بخبر مسلم و دخوله في دار هاني
بن عروة المرادي على ما شرح في السير
و حصل شريك بن الاعور بها جاء ابن
زياد عائداً و قد كان شريك واقف مسلماً
ابن عقيل على قتل ابن زياد عند حصوله
لعيادة شريك و امكنه ذلك و تيسر له فما
فعل و اعتذر بعد فوت الامر الى شريك
بان قال : ذلك فتك و ان النبي (ص) قال:
«ان الايمان قيد الفتك». و لو كان فعل
مسلم من قتل ابن زياد ما تمكن منه و
وافقه عليه شريك لبطل الامر و دخل
الحسين (ع) الكوفة غير مدافع و حسر
كل احد قناعه في نصرته و اجتمع
له كل من كان في قلبه نصرته و ظاهره
مع اعدائه .

بیعت گرفت ووقتیکه عبیدالله زیاد
به کوفه آمد و شنیده بود که مسلم
در خانهٔ هانی بن عروهٔ مرادی است
بشرحی که در تواریخ هست وشریك
ابن اعور نیز درخانهٔ هانی بود ابن
زیاد بـرای عیادت شریك آمد و
شریك بامسلم موافقت کرده بودند
که وقتی ابن زیاد میآید مسلم اورا
بکشد و برای او امکان داشت ابن
زیاد را بکشد ولی نکشت وبعد که
ابن زیاد رفت عذر خود را برای
شریك چنین بیان کرد که پیغمبر
خدا (ص) فرموده : ایمان مـانع
اینست کـه مؤمن کسی را بطور
غافلگیر بکشد.واگر مسلم عبیدالله
راکشته بودنقشه‌های ابن زیادباطل
میشد وامام حسین (ع) بدون مزاحم
وارد کوفه میگشت و همهٔ مـردم
آشکارا بکمـك وی میشتافتند و
هرکس در دل خواهان یاری آن
حضرت بود به نیروهای وی می‌پیوست
وبا دشمنانش مبارزه میکرد .

وَقَدْ كانَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ أَيْضاً لَمّا حَبَسَ ابْنُ زِيادٍ هانِئاً سارَ إِلَيْهِ فِي جَماعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ حَتّى حَصَرَهُ فِي قَصْرِهِ وَأَخَذَ بِكَظْمِهِ فَأَغْلَقَ ابْنُ زِيادٍ الأَبْوابَ دُونَهُ خَوْفاً وَجُبْناً حَتّى بَثَّ النّاسَ فِي كُلِّ وَجْهٍ يُرَغِّبُونَ النّاسَ وَيُرَهِّبُونَهُمْ وَيُخَذِّلُونَهُمْ عَنْ نُصْرَةِ ابْنِ عَقِيلٍ فَتَقاعَدُوا وَتَفَرَّقَ أَكْثَرُهُمْ حَتّى أَمْسى فِي شِرْذِمَةٍ وَانْصَرَفَ وَكانَ مِنْ أَمْرِهِ ما كانَ.

وَإِنَّما أَرَدْنا بِذِكْرِ هذِهِ الْجُمْلَةِ أَنَّ أَسْبابَ الظَّفَرِ بِالْعَدُوِّ كانَتْ لائِحَةً وَأَنَّ الاتِّفاقَ السَّيِّءَ هُوَ الَّذِي عَكَسَ الأَمْرَ وَقَلَبَهُ حَتّى تَمَّ فِيهِ ما تَمَّ.

وَقَدْ هَمَّ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ لَمّا عَرَفَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ وَأُشِيرَ عَلَيْهِ بِالْعَوْدِ فَوَثَبَ إِلَيْهِ بَنُو عَقِيلٍ فَقالُوا: وَاللهِ لا نَنْصَرِفُ حَتّى نُدْرِكَ ثارَنا أَوْ نَذُوقَ ما ذاقَ أَخُونا

و نیز وقتیکه ابن زیاد هانی بن عروه را زندان کرد مسلم با جمعیت انبوهی از نیروهای ملی کوفه قصر ابن زیاد را بطوری محاصره کرد که او از ترس هلاکت درهای قصر را بست و بعداً افرادی را فرستاد که مردم را با تطمیع و تهدید از یاری مسلم باز دارند و فعالیتهای آنان مؤثر افتاد وسرانجام بیش از اندکی از یاران مسلم نماندند وشد آنچه شد.

و منظور ازذکر این مطالب اینست که معلوم کنیم اسباب پیروزی امام حسین(ع) وغلبهٔ وی بردشمن فراهم بود ولی پیش آمد نامطلوب بودکه اوضاع را دگرگون ساخت وشد آنچه شد.

و هنگامیکه خبر قتل مسلم به امام رسید وبا یارانش مشورت کرد بفکر افتاد برگردد ولی برادران مسلم نظر دادند که باید به کوفه برویم تا یا انتقام خون برادرمان را بگیریم ویا آنچه او چشید ما هم

فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ : لاخَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هٰؤُلاءِ . ثُمَّ لَحِقَهُ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ الرِّجالِ الَّذِينَ اَنْفَذَهُمُ ابْنُ زِيادٍ وَمَنَعَهُ مِنَ الْاِنْصِرافِ وَ سامَهُ اَنْ يَقْدُمَ عَلَى ابْنِ زِيادٍ نازِلاً عَلىٰ حُكْمِهِ فَامْتَنَعَ وَلَمّا رَاٰى اَنْ لاسَبِيلَ اِلَى الْعَوْدِ وَ لااِلىٰ دُخُولِ الْكُوفَةِ سَلَكَ طَرِيقَ الشّامِ سائِراً نَحْوَ يَزِيدَ بْنِ مُعاوِيَةَ لِعِلْمِهِ عَلَيْهِ السَّلامُ بِاَنَّهُ عَلىٰ مابِهِ اَرْاَفُ مِنِ ابْنِ زِيادٍ وَاَصْحابِهِ فَسارَ حَتّىٰ قَدِمَ عَلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي الْعَسْكَرِ الْعَظِيمِ وَ كانَ مِنْ اَمْرِهِ ماقَدْ ذُكِرَ وَسُطِرَ.

بچشیم، آنگاه امام فرمود زندگی بدون این عموزاده‌ها ارزشی ندارد بعداً حُرّ بن یزید باسر بازانش رسیدند و نگذاشتند آنحضرت به حجاز برگردد و اورا ملزم کرد که نزد ابن‌زیاد برود و تسلیم فرمان وی گردد. ولی امام نپذیرفت وهنگامی که دید نه برگشتن به‌حجاز میسر است ونه رفتن به‌کوفه راه شام را درپیش گرفت تا بایزیدبن معاویه ملاقات کند چون میدانست یزید باهمهٔ خباثتی که دارد از ابن‌زیاد و یارانش نسبت به آنحضرت مهربان‌تر است، و امام به حرکت خود بسوی شام ادامه دادتاوقتیکه عمربن سعد باسپاه عظیمی آمد و شد آنچه شدکه درتواریخ مسطور است .

فَكَيْفَ يُقالُ : اِنَّهُ اَلْقىٰ بِيَدِهِ اِلَى التَّهْلُكَةِ وَ قَدْ رُوِيَ اَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ : اِخْتارُوا مِنّي :

۱- اِمَّا الرُّجُوعَ اِلَى الْمَكانِ الَّذِي اَقْبَلْتُ مِنْهُ .

پس چگونه میتوان گفت: امام خودرا به‌هلاکت انداخت بااینکه نقل شده آنحضرت به عمربن‌سعد فرمود: یکی از چند پیشنهاد رااز

۲ـ أَوْ أَنْ أَضَعَ يَدِي فِي يَدِ يَزِيدَ فَهُوَ ابْنُ عَمِّي يَرَىٰ فِيَّ رَأْيَهُ.

۳ـ وَإِمَّا أَنْ تُسَيِّرُونِي إِلَىٰ ثَغْرٍ مِنْ ثُغُورِ الْمُسْلِمِينَ فَأَكُونَ رَجُلاً مِنْ أَهْلِهِ لِي مَالَهُ وَعَلَيَّ مَا عَلَيْهِ. وَإِنَّ عُمَرَ كَتَبَ إِلَىٰ عُبَيْدِاللّٰهِ بْنِ زِيَادٍ بِمَا سَأَلَ فَأَبَىٰ عَلَيْهِ وَكَاتَبَهُ

من بپذیرید:

۱ـ برگردم به حجاز.

۲ـ دست بدست یزید بدهم[۱] تااوکه پسرعم من است نظرخودرا دربارهٔ من بدهد.

۳ـ مرا بیکی ازسرحدات بفرستید تا مثل مردم آنجا و طبق

۱ـ این پیشنهاد را(که امام علیه السلام دست دردست یزید بگذارد)علاوه برسیّد مرتضی وشیخ طوسی قُدِّسَ سِرُّهما علمای بزرگ دیگری مثل مرحوم شیخ مفید درارشاد ص۲۱۰ ومرحوم طبرسی دراعلام الوری ص۲۳۳ ومرحوم فتال نیشابوری درروضة الواعظین ص۱۸۲ نوشته اند بدون اینکه دربارهٔ آن تعلیق وحاشیه ای بنویسند یا اعتراضی بکنند. وعلماء دربارهٔ این مطلب بدوگونه نظرداده اند:

۱ـ اینکه عمر بن سعد این پیشنهاد را ازپیش خود جعل کرده وخواسته است بدینوسیله ازجنگ جلوگیری کند.

۲ـ اینکه دست دادن امام حسین علیه السلام به دست یزید مثل دست دادن امیرالمؤمنین علیه السلام به دست خلفای سابق ومثل دست دادن امام حسن مجتبی علیه السلام به دست معاویه است یعنی این بیعت صوری وظاهری بود ودرشرائطی انجام میشد که امام علیه السلام راهی برای دفاع و امتناع نداشت چنانکه بیعت علی علیه السلام باخلفاء وبیعت امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه درشرائطی انجام شد که هیچ راهی برای دفاع و امتناع وجود نداشت.

وچنین بیعتی که ازروی اضطرارانجام شود نه بمعنای پذیرفتن خلافت یزید است ونه مردم راگمراه میکند زیرا همه میدانند که این بیعت حقیقی نیست بلکه سازش ظاهری است که بمنظورحفظ مصالح اسلام وجلوگیری ازتلف شدن نیروهائی که باید درآینده برای پیشرفت اسلام فعالیت کنند انجام شده است.

بِالْمُناجَزَةِ وَ تَمَثَّلَ بِالْبَيْتِ الْمَعْرُوفِ وَهُوَ :

اَلْآنَ إِذْعَلِقَتْ مَخالِبُنا بِهِ

يَرْجُوْ النَّجاةَ وَلاتَ حِينَ مَناصِ

فَلَمَّا رَأَىٰ إِقْدامَ الْقَوْمِ وَ أَنَّ الدِّينَ مَنْبُوذٌ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَعَلِمَ أَنَّهُ إِنْ دَخَلَ تَحْتَ حُكْمِ إِبْنِ زِيادٍ تَعَجَّلَ الذُّلَّ وَ الْعارَ وَ آلَ أَمْرُهُ مِنْ بَعْدُ إِلَى الْقَتْلِ اِلْتَجَأَ إِلَى الْمُحارَبَةِ وَ الْمُدافَعَةِ لِنَفْسِهِ وَ كانَ بَيْنَ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ : إِمَّا الظَّفَرُ أَوِ الشَّهادَةِ وَالْمَنِيَّةِ الْكَرِيمَةِ.

ب ـ وَأَمَّا مُخالَفَةُ ظَنِّهِ لِظَنِّ جَمِيعِ مَنْ أَشارَ عَلَيْهِ مِنَ النُّصَحاءِ كَابْنِ عَبَّاسٍ وَغَيْرِهِ فَالظُّنُونُ إِنَّما تَغْلِبُ بِحَسَبِ الْأَماراتِ وَقَدْ تَقْوىٰ عِنْدَ واحِدٍ وَ تَضْعُفُ عِنْدَ آخَرَ . وَلَعَلَّ ابْنَ عَبَّاسٍ لَمْ يَقِفْ عَلىٰ

مقررات آنان زندگی کنم. عمر بن سعد این پیشنهادها را برای ابن زیاد نوشت ولی او نپذیرفت و بوی دستور جنگ داد وشعر معروفی را خواند که (ترجمهٔ آن اینست:) آیا حالا که چنگالهای ما بوی گیر کرده امید نجات دارد درحالیکه وقت نجات نیست؟.

امام چون اقدام عمال حکومت را دید وفهمید که دین را پشت سر انداخته‌اند و دانست که اگر تسلیم ابن زیاد شود باید ذلت و عار را بپذیرد وسرانجام هم کشته شود ناچار به دفاع وجنگ اضطراری پرداخت و دراین دفاع یکی [illegible] وی دربارهٔ وی انتظار میرفت یا غلبهٔ بر دشمن یا شهادت افتخارآمیز .

ب ـ اما اینکه تشخیص امام با تشخیص همهٔ ناصحان ازقبیل ابن عباس و دیگران مخالف بود برای اینست که پیدایش ظن در موضوعات بوسیلهٔ قرائن است و

مَا كُوتِبَ بِهِ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنَ الْكُوفَةِ وَ مَا تَرَدَّدَ فِي ذٰلِكَ مِنَ الْمُكَاتَبَاتِ وَالْمُرَاسَلاتِ وَالْعُهُودِ وَالْمَوَاثِيقِ وَهٰذِهِ اُمُورٌ يَخْتَلِفُ اَحْوَالُ النَّاسِ فِيهَا وَلا يُمْكِنُ الْاِشَارَةُ اِلَّا اِلىٰ جُمَلِهَا دُونَ تَفْصِيلِهَا

ج- فَاَمَّا مُحَارَبَةُ الْكَثِيرِ بِالنَّفَرِ الْقَلِيلِ فَقَدْ بَيَّنَّا اَنَّ الضَّرُورَةَ دَعَتْ اِلَيْهَا وَاَنَّ الدِّينَ وَالْحَزْمَ مَعاً اقْتَضَيَا فِي هٰذِهِ الْحَالِ اِلَّا مَا فَعَلَ.

د- وَلَمْ يَبْذُلْ اِبْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللّٰهِ عَلَيْهِ مِنَ الْاَمَانِ مَا يُوثَقُ بِمِثْلِهِ وَاِنَّمَا اَرَادَ اِذْلالَهُ وَالْغَضَّ مِنْ قَدْرِهِ بِالنُّزُولِ تَحْتَ حُكْمِهِ ثُمَّ يُفْضِي الْاَمْرُ بَعْدَ الذُّلِّ اِلىٰ مَا جَرىٰ مِنْ اِتْلافِ النَّفْسِ وَ لَوْ اَرَادَ بِهِ عَلَيْهِ السَّلامُ الْخَيْرَ عَلىٰ وَجْهٍ لا يَلْحَقُهُ فِيهِ تَبِعَةٌ مِنَ الطَّاغِيَةِ يَزِيدَ لَكَانَ قَدْ مَكَّنَهُ مِنَ

گاهی قرائن نزد کسی قوی است و نزد دیگری ضعیف وشاید ابن عباس از نامه‌ها وپیمانها ومیثاقهای مردم کوفه آگاه نبوده واین قرائن از اموری است که احوال مردم درمورد آن مختلف است وتنها بطور سربسته بدان میتوان اشاره کرد نه بتفصیل.

ج ـ اما اینکه بکمك عدهٔ کم بالشکر عظیم دشمن جنگید قبلا گفتیم : این بعلت اضطرار بود و دین واحتیاط در آن حال جز این اقتضاء نمیکرد .

د ـ و ابن زیاد لعنه‌الله به امام طوری امان نداد که قابل اطمینان باشد بلکه او منظورش این بود که وی را وادار به تسلیم سازد تا بدینوسیله او را ذلیل کند و ازقدر و مقامش بکاهد آنگاه آنحضرت را بقتل برساند . و اگر دربارهٔ امام نیت خیر داشت میتوانست بطوری که متهم به مخالفت یزید هم نشود بگذارد امام برای ملاقات یزید

التَّوَجُّهِ نَحْوَهُ وَاسْتَظْهَرَ عَلَيْهِ بِمَنْ يُنْفِذُهُ لٰكِنَّ التِّراتِ الْبَدْرِيَّةَ وَ الْأَحْقادَ النَّبَوِيَّةَ ظَهَرَتْ فِي هٰذِهِ الْأَحْوالِ.

وَلَيْسَ يَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي تِلْكَ الْحالِ مُجَوِّزاً أَنْ يَفِيءَ إِلَيْهِ قَوْمٌ مِمَّنْ بايَعَهُ وَ عاهَدَهُ ثُمَّ قَعَدَ عَنْهُ وَيَحْمِلُهُمْ ما يَرَوْنَ مِنْ صَبْرِهِ وَاسْتِسْلامِهِ وَقِلَّةِ ناصِرِهِ عَلَى الرُّجُوعِ إِلَى الْحَقِّ دِيناً أَوْ حَمِيَّةً فَقَدْ فَعَلَ ذٰلِكَ نَفَرٌ مِنْهُمْ حَتّٰى قُتِلُوا بَيْنَ يَدَيْهِ شُهَداءَ وَمِثْلُ هٰذا يُطْمَعُ فِيهِ وَيُتَوَقَّعُ فِي أَحْوالِ الشِّدَّةِ.

وَ أَمَّا الْجَمْعُ بَيْنَ فِعْلِهِ وَ فِعْلِ أَخِيهِ الْحَسَنِ (ع) فَواضِحٌ لِأَنَّ أَخاهُ عَلَيْهِ السَّلامُ سَلَّمَ كَفّاً لِلْفِتْنَةِ وَ خَوْفاً عَلَى نَفْسِهِ وَأَهْلِهِ وَشِيعَتِهِ وَإِحْساساً بِالْغَدْرِ مِنْ أَصْحابِهِ. وَالْحُسَيْنُ (ع) لَمّا قَوِيَ فِي ظَنِّهِ النُّصْرَةُ

بشام برود و نیروهائی نیز همراه وی بفرستد، ولی کینه‌هائی که از زمان جنگ بدر از رسول خدا (ص) دردل داشتند دراین زمان بظهور رسید (وخواستند ازفرزند پیغمبر (ص) انتقام بگیرند).

وامکان داردکه امام درآن حال احتمال میدادیك عده ازکسانیکه باوی بیعت کردند ولی ازیاریش دریغ نمودند بوی بپیوندند وصبر وشکیبائی وکمی یاوران آنحضرت آنانرا تحت تأثیرقرار دهدوبخاطر دین یا از روی غیرت بکمك وی بشتابند چنانکه عده‌ای چنین کردند ودریاری امام شهیدشدند، وهمیشه در موارد سختی چنین انتظاری میرود .

اما دربارهٔ اینکه روش امام حسین وامام حسن علیهما السلام باهم موافق بود یانه بایدگفت: روش این دوامام بطور واضح باهم موافق بود زیرا حضرت مجتبی (ع) وقتیکه دید

مِمَّنْ كاتَبَهُ وَوَثِقَ لَهُ فَرَاَىٰ مِنْ اَسْبابِ قُوَّةِ نُصّارِ الْحَقِّ وَضَعْفِ نُصّارِ الْباطِلِ ما وَجَبَ مَعَهُ عَلَيْهِ الطَّلَبُ وَالْخُرُوجُ فَلَمَّا انْعَكَسَ ذٰلِكَ وَظَهَرَتْ اَماراتُ الْغَدْرِ فيهِ وَسُوءِ الْاِتِّفاقِ رامَ الرُّجُوعَ وَالْمُكافَّةَ وَالتَّسْليمَ كَما فَعَلَ اَخُوهُ عَلَيْهِ السَّلامُ فَمُنِعَ مِنْ ذٰلِكَ وَحيلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ فَالْحالانِ مُتَّفِقانِ اِلاَّ اَنَّ التَّسْليمَ وَالْمُكافَّةَ عِنْدَ ظُهُورِ اَسْبابِ الْخَوْفِ لَمْ يُقْبَلا مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلامُ وَلَمْ يُجَبْ اِلَى الْمُوادَعَةِ وَطُلِبَ نَفْسُهُ فَمَنَعَ مِنْها بِجُهْدِهِ حَتّٰى مَضىٰ اِلىٰ جَنَّةِ اللّٰهِ وَرِضْوانِهِ»

(تنزیه‌الانبیاء ص ۱۷۹ تا ۱۸۲ و تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۸۲ تا ۱۸۸ با کمی اختلاف)

یارانش بوی خیانت کردند برای جلوگیری از فتنه وحفظ جان خود و خـاندان وشیعیانش تسلیم شد و امام حسین (ع) وقتیکه ظن قوی پیدا کرد کسانیکـه باوی مکاتبه نمودند یاریش خواهند کرد دید بطوری طـرفداران حـق قوی و طرفداران باطل ضعیف هستند که واجب است (برای تسخیر کوفه) حرکت کند، پس آنگاه که نشانه‌های بی‌وفائـی ظاهـر گشت و حوادث نامطلوبی اتفاق افتاد تصمیم گرفت برگردد ومثل برادرش حکومت را بدیگران واگذار کند ولی عمال حکومت قبول نکردند.

پس روش این دوامام یکی است ولی صلح ازامام حسین (ع) پذیرفته نشد و خواستند خونش رابریزند ناچار ازخود دفاع کـرد و در راه دفاع بسوی بهشت و رضوان خدا شتافت.

این بود متن نظری که مغز متفکر شیعه عالم بزرگ مرحوم سیّدِ مُرتضی و رئیس فقهای شیعه مرحوم شیخ طوسی رضوان‌الله‌علیهما در بارهٔ حل مُعَمّای قیام امام حسین علیه‌السلام در ده قرن پیش اظهار کرده‌اند.

یك تذكر :

چون بحث مرحوم شیخ طوسی قُدِّسَ سِرُّه در این قسمت که از «تلخیص الشافی» نقل کردیم بر این اساس بود که امام علیه‌السلام تصور نمیکرد اوضاع کوفه دگرگون شود و طرفداران حق ضعیف گردند و آنحضرت کشته شود، از اینرو در دنبالهٔ این بحث سئوال دیگری از قول اهـل سنت بدینصورت طرح میکند که :

« مگر در اصحاب شما کسانی نیستند که میگویند : امام حسین (ع) میدانست در این سفر کشته میشود و خواست از راه صبر کردن بر قتل، بندگی خدا کند ، آیا در نزد شما جایز است که انسان باعلم و عمد خود را به کشتن بدهد ؟».

آنگاه جواب میدهد که: « اصحاب ما در این مسئله (که آیا جایز است امام دانسته برای کشته شدن برود؟) اختلاف دارند. بعضی جایز میدانند و بعضی جایز نمیدانند. آنانکه جایز نمیدانند میگویند : دفع ضرر از خویشتن عقلاً و شرعاً واجب است و جایز نیست انسان از راه صبر کردن بر امر قبیح ، بندگی خدا کند و شکی نیست که قتل امام قبیح بود بلکه از قبیح ترین قبیحها محسوب میشد پس جایز نیست امام دانسته خود را به کشتن بدهد و مرحوم سیّدِ مُرتضی همین نظر را در این مسئله اختیار کرده که جایز نیست امام دانسته خود را به کشتن بدهد وَهٰذَا الْمَذْهَبُ هُوَالَّذِی اخْتارَهُ الْمُرْتَضیٰ

فی‌هذه‌المسئلة[1] ولی خود من در این مسئله تردید دارم».

در اینجا باید دانست تردید مرحوم شیخ طوسی در اینست‌که آیا جایز است امام دانسته خود را به‌کشتن بدهد یا نه؟ وگرنه درمسئلهٔ‌سابق هیچگونه تردیدی نداشت بلکه بطور قطع نظر داد که امام حسین (ع) تصور نمیکرد اوضاع‌کوفه دگرگون میشود وبعضی ازمردم‌کوفه بی‌وفائی میکنند وبعضی دیگرازیاری‌حضرتش ناتوان میشوند[2] چنانکه‌درتلخیص الشافی جزء۳ ص۸۶ فرموده: «امام حسین(ع) امیدوار بود باکمك‌مردم کوفه دراین مبارزه پیروزگردد» و نیز در کتاب نامبرده جزء ۱ ص۲۵۲ فرموده است : «وَلَمْ نُوْجِبْ اَنْ یَکُوْنَ عالِماً بِمالا تَعلَّقَ لَهُ بِالْاَحْکامِ الشَّرْعِیَّةِ. ماگروه شیعه لازم نمیدانیم امام غیراز احکام شرعیه چیزهای دیگر را نیز بداند».

توجه :

ضمناً باید توجه داشت‌که مرحوم سیّد مُرتضی چون جایزنمیداند امام دانسته برای‌کشته‌شدن برود معلوم میشودآنجاکه میفرماید : «امام حسین(ع)تصورنمیکردبعضی ازاهل کوفه بی‌وفائی میکنند واهل حق از یاریش ناتوان میگردند وآن حوادث عجیب پیش‌میآید[3]» . این عقیدهٔ خود ایشان بوده‌که اظهار کرده نه اینکه‌این مطلب را برخلاف عقیدهٔ خود وعقیدهٔ شیعه برای قانع‌کردن اهل سنت‌گفته باشد .

۱ــ تلخیص‌الشافی جزء ۴ ص۱۹۰

۲ــ تلخیص‌الشافی جزء ۴ ص۱۸۳ وهمین‌کتاب ص ۴۴۲

۳ــ تنزیه‌الانبیاء ص۱۷۹و۱۸۰ وهمین‌کتاب ص ۴۴۲

نظر شیخ مفید :

سُئِلَ الشَّيْخُ الْمُفِيدُ قَدَّسَ اللهُ رُوْحَهُ فِي الْمَسَائِلِ الْعُكْبَرِيَّةِ : اَلْاِمَامُ عِنْدَنَا مُجْمَعٌ عَلَى اَنَّهُ يَعْلَمُ مَا يَكُوْنُ فَمَا بَالُ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ اِلَى الْمَسْجِدِ وَ هُوَ يَعْلَمُ اَنَّهُ مَقْتُوْلٌ وَ قَدْ عَرَفَ قَاتِلَهُ وَ الْوَقْتَ وَ الزَّمَانَ ؟ وَ مَا بَالُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ اِلَى الْكُوْفَةِ وَ قَدْ عَلِمَ اَنَّهُمْ يَخْذُلُوْنَهُ وَ لَا يَنْصُرُوْنَهُ وَ اَنَّهُ مَقْتُوْلٌ فِي سَفْرَتِهِ تِلْكَ؟ ... فَاَجَابَ الشَّيْخُ رَحِمَهُ اللهُ عَنْهَا بِقَوْلِهِ :

«وَ اَمَّا الْجَوَابُ عَنْ قَوْلِهِ: « اِنَّ الْاِمَامَ يَعْلَمُ مَا يَكُوْنُ » فَاِجْمَاعُنَا اَنَّ الْاَمْرَ عَلَى خِلَافِ مَا قَالَ وَ مَا اَجْمَعَتِ الشِّيعَةُ عَلَى هٰذَا الْقَوْلِ وَ اِنَّمَا اِجْمَاعُهُمْ ثَابِتٌ عَلَى اَنَّ الْاِمَامَ يَعْلَمُ الْحُكْمَ فِي كُلِّ مَا يَكُوْنُ دُوْنَ اَنْ يَكُوْنَ عَالِماً بِاَعْيَانِ مَا يَحْدُثُ وَ يَكُوْنُ عَلَى التَّفْصِيلِ وَ التَّمْيِيزِ وَ هٰذَا يُسْقِطُ الْاَصْلَ الَّذِي بُنِيَ عَلَيْهِ الْاَسْئِلَةُ بِاَجْمَعِهَا وَ لَسْنَا نَمْنَعُ اَنْ يَعْلَمَ الْاِمَامُ اَعْيَانَ مَا يَحْدُثُ وَ يَكُوْنُ بِاِعْلَامِ اللهِ تَعَالَى ذٰلِكَ فَاَمَّا الْقَوْلُ بِاَنَّهُ يَعْلَمُ كُلَّ مَا يَكُوْنُ فَلَسْنَا نُطْلِقُهُ وَ لَا نُصَوِّبُ قَائِلَهُ لِدَعْوَاهُ فِيهِ مِنْ غَيْرِ حُجَّةٍ وَ لَا بَيَانٍ وَ الْقَوْلُ بِاَنَّ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَعْلَمُ قَاتِلَهُ وَ الْوَقْتَ الَّذِي كَانَ يُقْتَلُ فِيهِ فَقَدْ جَاءَ الْخَبَرُ مُتَظَاهِراً اَنَّهُ كَانَ يَعْلَمُ فِي الْجُمْلَةِ اَنَّهُ مَقْتُوْلٌ وَ جَاءَ

أيضاً بأنّه يعلم قاتله على التفصيل فأمّا علمه بوقت قتله فلم يأت عليه أثر على التحصيل ...... وأمّا علم الحسين عليه السّلام بأنّ أهل الكوفة خاذلوه فلسنا نقطع على ذلك إذ لا حجّة عليه من عقل ولا سمع ...»

(بحار طبع جدید ج ۴۲ ص۲۵۷ و۲۵۸)

از شیخ مفید رحمه‌الله پرسیده‌اند : ما اجماع داریم که امام همهٔ حوادث آینده را میداند پس چرا امیرالمؤمنین (ع) بمسجد رفت در حالیکه میدانست کشته میشود وقاتل خودرا میشناخت وزمان قتل خود را نیز میدانست ؟ و چرا حسین بن‌علی (ع) بااینکه میدانست اهل کوفه یاریش نمیکنندودراین سفر کشته میشود بسوی کوفه حرکت کرد ؟ ...
شیخ‌مفید رحمه‌الله جواب داده :

«اینکه گفته‌اند :(امام حوادث آینده را میداند) اجماع ما گروه شیعه مخالف این گفتاراست و هرگزشیعه چنین اجماعی ندارد آری شیعه اجماع داردکه امام حکم همهٔ حوادث را میداند نه اینکه خود حوادث را بطورتفصیل بداند و این جواب، اساس سؤالهائی که شده باطل میکند. درعین حال ما قبول داریم که ممکن است خداوند امامرا از بعضی حوادث آینده آگاه کند. اما اینکه کسی بگوید: امام همهٔ حوادث آینده را میداند این را قبول نداریم وگویندهٔ آنرا تصدیق نمیکنیم چون ادعای او بی‌دلیل است. واینکه گفته‌اند: امیرالمؤمنین(ع)قاتل خود را میشناخت و وقت شهادت خود را میدانست حقیقت اینست که اخبارفراوان واردشده که آنحضرت بطور سربسته میدانست شهیدمیشود و نیزوارد شده که قاتل خود را میشناخت ولی دلیلی نداریم که وقت‌شهادت خودرا بطور دقیق

میدانست ..... اما اینکه گفته‌اند : امام حسین علیه السلام میدانست اهل کوفه یاریش نمیکنند (و در این سفر کشته میشود) ما این مطلب را تصدیق نمیکنیم زیرا هیچ دلیل عقلی و نقلی بر آن نداریم ... »

از آنچه گذشت روشن شد که شیخ مفید رضوان الله علیه نیز مثل سیّد مُرتضی و شیخ طوسی قُدِّسَ سِرُّهما میگوید: امام حسین (ع) نمیدانست در این سفر شهید میشود[1] و این قول در حدود ۳ قرن بین علمای شیعه مشهور بوده و ما از زمان شیخ مفید تا قرن هفتم هجری (زمان تألیف لهوف) یك یك عالم مشخص شیعی را نیافتیم که نظرش در این باره مخالف نظر سه عالم بزرگ نامبرده باشد . ولی «لهوف» در ص ۲۰ برخلاف نظر مشهور نظر داده که امام حسین (ع) میدانست در این سفر شهید میشود (با اینکه دو حدیثی که دلیل مدعای خود آورده فقط اصل کلی شهادت امام را پیشگوئی کرده نه زمان آنرا) بعداً هم گروهی از وی پیروی کردند و کم کم این قول غیر مشهور تبدیل بیك قول مشهور شد .

یك نکته :

باید دانست به اتفاق علمای شیعه علم غیب پیغمبر و امام با همهٔ وسعتی که دارد محدود است و بطور بی‌نهایت نیست (الغدیر ج۵ ص۴۷ چاپ نجف نیز این مطلب را تذکر داده است) و معنای محدودیت اینست که بعضی از موضوعات غیبی را نمیدانند چنانکه رسول خدا (ص) وقت

۱ــ باید دانست که چون شیخ مفید درجواب یك فرد شیعه این عقیده را اظهار کرده و با کلمهٔ «فاجماعنا یعنی اجماع ماگروه شیعه» سخن خود را شروع نموده آنچه گفته طبق عقیدهٔ شیعه بوده نه اهل سنت .

قیامت را نمیداند[1] و این معنی ابداً از مقام حضرتش نمیکاهد . درخبر است که خداوند دوگونه علم دارد یکی را به هیچکس تعلیم نکرده و دیگری را به ملائکه و پیغمبران و ائمه علیهم السلام تعلیم کرده (کافی ج ۱ ص ۲۵۵) و درخبر دیگری امام میفرماید : يُبْسَطُ لَنَا الْعِلْمُ فَنَعْلَمُ وَ يُقْبَضُ عَنَّا فَلا نَعْلَمُ. گاهی علم برای ما گسترده میشود ومیدانیم وگاهی جلو آن گرفته میشود ونمیدانیم (کافی ج۱ ص۲۵۶). پس این نقص امام نیست که دریك مورد خداوند علم غیب را دراختیار حضرتش نگذارد و مثلا اورا از زمان شهادتش آگاه نکند ولی این نقص امام است که دریك مورد کار حرام یاشبهه ناك انجام دهد وسیّدمُرتضی قُدِّسَ سِرُّه میفرماید : حرام است که امام دانسته برای کشته شدن برود وشیخ طوسی قُدِّسَ سِرُّه میفرماید : من شاك دارم که این کار جایز است یانه[2] . پس اگر امام حسین(ع) دانسته برای کشته شدن رفته باشد بنابرقول شیخ طوسی کاری شبهه ناك انجام داده و بنابر قول سیّدمُرتضی کارحرامی کرده است. و دراینصورت نه تنها ازمقام عصمت تنزل میکند بلکه از عدالت هم ساقط میشود یعنی ازحدیك امام جماعت هم پائین تر میآید !!!

بنابراین کسانی که میگویند : امام دانسته برای کشته شدن رفت باید به آنچه این دو عالم بزرگ شیعه فرموده اند توجه کنند و عجولانه دراین باره قضاوت نکنند مبادا نسبتی را که شایسته مقام امام نیست به آنحضرت بدهند وازقدرومنزلتش بکاهند .

۱ـ سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۸۷

۲ـ تلخیص الشافی جزء ۴ ص۱۹۰

نظر ابن‌شهرآشوب :

مرحوم ابن‌شهرآشوب عالم بزرگ شیعی دربارهٔ علم غیب پیغمبر و امام چنین فرموده است :

«اَلنَّبِیُّ وَالْاِمامُ یَجِبُ اَنْ یَعْلَما عُلُومَ الدِّینِ وَ الشَّرِیعَةِ وَ لایَجِبُ اَنْ یَعْلَمَا الْغَیْبَ وَماکانَ وَما یَکُونُ لِاَنَّ ذٰلِکَ یُؤَدِّی اِلیٰ اَنَّهُما مُشارِکانِ لِلْقَدِیمِ تَعالیٰ فِی جَمِیعِ مَعْلُوماتِهِ وَمَعْلُوماتُهُ لاتَتَناهیٰ وَاَیْضاً یَجِبُ اَنْ یَکُونا عالِمَیْنِ لِاَنْفُسِهِما وَقَدْ ثَبَتَ اَنَّهُما عالِمانِ بِعِلْمٍ مُحْدَثٍ وَالْعِلْمُ لایَتَعَلَّقُ عَلَی التَّفْصِیلِ اِلّا بِمَعْلُومٍ واحِدٍ وَلَوْ عَلِما مالایَتَناهیٰ لَوَجَبَ اَنْ یَعْلَما وُجُودَ مالایَتَناهیٰ مِنَ الْمَعْلُوماتِ وَذٰلِکَ مُحالٌ. وَیَجُوزُ اَنْ یَعْلَمَا الْغائِباتِ وَالْکائِناتِ الْماضِیاتِ اَوِ الْمُسْتَقْبَلاتِ بِاِعْلامِ اللّٰهِ تَعالیٰ لَهُما شَیْئاً مِنْها وَما رُوِیَ اَنَّ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلامُ کانَ یَعْلَمُ اَنَّهُ مَقْتُولٌ وَاَنَّ قاتِلَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَلایَجُوزُ اَنْ یَکُونَ عالِماً بِالْوَقْتِ الَّذِی یَقْتُلُهُ فِیهِ عَلَی التَّمْیِیزِ لِاَنَّهُ لَوْعَلِمَ ذٰلِکَ لَوَجَبَ عَلَیْهِ اَنْ یَدْفَعَهُ عَنْ نَفْسِهِ وَلا یُلْقِیَ بِیَدِهِ اِلَی التَّهْلُکَةِ وَاِنَّ هٰذا فِی عِلْمِ الْجُمْلَةِ غَیْرُ واجِبٍ»[1].

پیغمبر و امام لازم است احکام دین را بدانند ولی لازم نیست که علم غیب داشته باشند وماکان ومایکون را بدانند زیرا در اینصورت لازم

۱ــ متشابه القرءان ومختلفه ص ۲۱۱

میآید درهمهٔ معلومات خدا شریك باشند درحالیکه معلومات خدا بی‌نهایت است . و نیز لازم میآید پیغمبر و امام علم بالذات داشته باشند درحالیکه ثابت شده که علم آنها حادث است . وعلم بطور تفصیل فقط بیك معلـوم تعلق میگیرد ، واگر علم پیغمبر و امام بی‌نهایت باشد لازم میآید که معلومات بی‌نهایت را بدانند واین غیرممکن است . آری ممکن است آنها بعضی ازحوادث غیبی گذشته و آینده را به‌تعلیم خدا بدانند و اینکه نقل شده: « امیرالمؤمنین علیه‌السلام میدانست شهید میشود و قاتل وی ابن‌ملجم خواهد بود » . این قابل‌قبول نیست که ازوقت مخصوص شهادت خود بتفصیل و بطور دقیق آگاه باشد چون اگر آگاه باشد لازم است ازخود دفاع کند و خویشتن را درمهلکه نیندازد [1] ولی اگر بطور سربسته و اجمال بداند شهید میشود ووقت مخصوص آنرا نداند این لازم نیست (زیرا اگر آنوقت مخصوصی را که در آن ضربت میخورد نداند نمیتواند در آنوقت نامعلوم از خود دفـاع کند) » . این بود سخنان ابن شهرآشوب قدس سره در بارهٔ علـم پیغمبر و امام .

چند نکته:

۱ـ مسئلهٔ علم امام ازمسائل اعتقادی است ونظر ورأی هیچ مجتهد وفقیهی دراین مسئله برای دیگران حجت نیست و ارزش پیروی ندارد (رسالهٔ توضیح‌المسائل مسئلهٔ شمارهٔ یك) .

۲ـ چون این مطلب که آیا امام‌حسین (ع) میدانست دراین سفر

۱ـ شاید ابن‌شهرآشوب دربارهٔ علم امام حسین(ع) بوقت شهادت خود نیزهمین نظررا داشته باشد چون بین این‌دوامام فرقی دیده نمیشود .

شهید میشود یا نه بین علماء مورد اختلاف است هیچیك ازدوطرف مسئله ازضروریات مذهب نیست ویك فرد شیعه میتواند نظرمرحوم سیدمرتضی را بپذیرد وبگوید: نمیدانست و میتواند نظر صاحب لهوف رابپذیرد و بگوید: میدانست ومیتواند هیچیك را نپذیرد ودراین مسئله توقف کند چنانکه مرحوم شیخ انصاری در مسئلهٔ مقدار معلومات امام توقف کرده است(رسائل ص۲۲۴چاپ رحمة‌الله)

۳ـ بحث دریك مسئلهٔ اعتقادی اختلافی که هیچیك ازطرفین آن ازضروریات مذهب نیست هیچگونه نتیجهٔ عملی ندارد بلکه فقط نتیجهٔ علمی واعتقادی داردآنهم اعتقادی که داشتن آن هیچ لزومی نداردچون نه ازاصول دین محسوب میشود نه ازفروع آن ونه ضروری مذهب است.

۴ـ آنچه نتیجهٔ عملی مهم وپرارزش دارد تشخیص دادن برنامهٔ قیام امام است زیرا اگر برنامهٔ قیام آنحضرت بطور صحیح درك شود نتائج سودمندی دارد، چنانکه اگر بطور غیرصحیح درك شود نتائج زیانباری خواهد داشت. پس آنچه وظیفهٔ ماست کوشش برای فهم صحیح نقشه و برنامهٔ امام است، وکتاب حاضر دراین راه وبرای این منظورکوشیده است. امید است این تلاش وکوشش درنظر صاحب ولایت کبری حضرت سیدـ الشهداءسلام‌الله‌علیه ودرنظر مردم حقیقت طلب مقبول افتد.

ای پسر پیغمبر (ص) !

ای نور چشم علی(ع) !

ای میوهٔ دل فاطمه(ع) !

ای عنصر فضائل انسانی !

ای عصارهٔ کمالات بشری !

ای انسان آسمانی !

ای فرشتهٔ زمینی !

ای معشوق اهل دل !

ای رهبر آزادگان !

ای امام مجاهد !

وای شهید بخون غلطیده !

بخون گرم ومقدست سوگندکه آنچه دربارهٔ قیام عظیم وانسانی تو نوشتم خونابهٔ دل بودکه برصفحات این کتاب نقش بست، دلی که درعشق تومیطپد، ودر دوستی ومحبتت بی‌قرار وخود باخته است، چیزی نداشتم به‌پیشگاه پرشکوهت تقدیم کنم بجز همین خونابهٔ دل .

هَدِيَّةٌ رَخِيصَةٌ إِلىٰ مَوْلىً غالٍ وَبِضاعَةٌ مُزْجاةٌ فِي سُوقِ الْجَواهِرِ وَالْمَأْمُولُ مِنْ سَعَةِ صَدْرِكَ يا مَوْلايَ هُوَ الْقَبُولُ .

وَالسَّلامُ عَلَيْكَ يَوْمَ وُلِدْتَ وَيَوْمَ قُتِلْتَ وَيَوْمَ تُبْعَثُ حَيّاً .

سه تقاضا :

۱- از گویندگان محترمی که اصول ومبانی این کتاب را می‌پسندند تقاضا میشود مطالب تازهٔ کتاب را برای کوبیدن تصورات مردم نقل نفرمایند بلکه بعنوان نظرهائی که اظهار شده بیان نمایند ومردم را دررد وقبول آنها آزاد بگذارند.

۲- ازمردمی که ازگویندگان محترم مطالبی مخالف با مطالب تازهٔ این کتاب میشنوند تقاضا میشود به‌گویندگان بزرگوار اعتراض نکنند بلکه یاسکوت کنند یا مطالب تازهٔ کتاب را فقط بعنوان تشریک مساعی درراه روشن شدن حقیقت با آنان درمیان بگذارند مبادا از این گروه خدمتگذار خاطری آزرده گردد.

۳- ازصاحب نظرانی که دربارهٔ مطالب تازهٔ کتاب نظر موافق یامخالف دارند تقاضا میشود نظر خود را به‌آدرس مؤلف:
(قم آبشارکوی فاضل پلاك ۲۶) ارسال فرمایند تا آماری از نظرهای موافق ومخالف بدست آید ومورد استفاده قرارگیرد.

باب‌علم مفتوح واجتهادآزاد است

یکی از افتخارات اسلام اینست که آزادی فکر را محترم شمرده ودعوت به تحقیق درمسائل مختلف علمی کرده واستقلال عقیده را تاآنجا محترم شمرده وبلکه لازم دانسته که میگوید: نظرورأی هیچ فقیه ومجتهدی در مسائل اعتقادی (مثل مسئلهٔ علم امام) برای هیچکس حتی برای مقلدین خود او قابل پیروی نیست .

همین آزادی درفکر وتحقیق است که حقایق اسلام را تاابد زنده نگه میدارد وحوزه‌های علمیه درسراسر جهان اسلام به این منظور بوجودآمده که افراد محصل درس بخوانند وتحقیق کنند وبافکری آزاد در رشته‌های مختلف علوم اسلامی اجتهاد نمایند.

دستگاه روحانیت مسیحی ازآن جهت شکست خورده ورسواشدکه باعلم وتحقیق به مبارزه برخاست، ولی روحانیت اسلام ازاین عیب پاك بوده وباید همیشه پاك بماند.

علماءوفضلاء نخواهند گذاشت استبداد دینی واختناق فکری سایهٔ شومش را برسرمحصلین جوان بگسترد واجازه نخواهند داد مکتب امام صادق علیه السلام که بطورکامل آزادی درفکر وتحقیق را تضمین کرده به بیماری نابودکنندهٔ اختناق فکری ودینی آلوده شود . علماء وفضلای بیدار این میراث امام صادق(ع) را باهمهٔ نیروی خود پاسداری خواهند کرد وشعارشان اینست که : **باب‌علم مفتوح واجتهادآزاداست .**

توجه ، توجه

کسانی که میگویند: امام‌حسین علیه‌السلام وقتیکه به حُرّ بن یزید فرمود: من برمی‌گردم واقعاً قصد برگشتن نداشت وپیشنهاد برگشتن آنحضرت صوری وظاهری وباصطلاح برای اتمام‌حجت بود. آیا این افراد میگویند: حُرّ بن یزید دراین جلوگیری از برگشتن امام گناه نکرده بلکه فقط قصد وخیال گناه‌کرده چون امام واقعاً نمیخواسته به حجاز برگردد پس جلوگیری حُرّ بن یزید نیز واقعاً جلوگیری نبوده بلکه خیال و قصدجلوگیری بوده مثل اینکه کسی ظرف آبی را بخیال اینکه شرابست بنوشد این گناه نیست بلکه قصد گناه است آیا در بارهٔ «حُرّ» هم میگویند فقط قصد گناه‌کرده وبه اصطلاح علمی تَجَرّی نموده است ؟!

اگر چنین است پس آیا این گفتار «حُرّ» که از امام میپرسد: «آیا توبهٔ من قبول میشود؟» اشتباه است؟ چون او گناه نکرده تا احتیاج به توبه داشته باشد وامام باید به «حُرّ» بفرماید: تو گناه نکرده‌ای بلکه تنها قصد گناه کرده‌ای چون من واقعاً قصد برگشتن نداشتم در اینصورت این جواب امام راکه به «حُرّ» میفرماید: « توبهٔ تو قبول میشود» چگونه باید تفسیر نمود؟

تذکر:

بااینکه وسعت علم غیب پیغمبر وامام باندازه‌ای است که درك آن برای مردم عادی غیرممکن است. وبااینکه رسول خدا (ص) یك میلیون باب علم به امیرالمومنین علیه‌السلام آموخت (کافی ج۱ص ۲۳۹ وخصال صدوق‌ص۶۴۲ تا۶۵۲)وبااینکه وجود مقدس معصوم دریای مواجی است ازعلوم الهی. باهمهٔ اینها باید دانست که علم‌پیغمبروامام بطورنامحدود و بی‌نهایت نیست بلکه‌محدود بهمان حدی است که خداوند بوی تعلیم‌کرده است. وعلت اینکه علم معصوم محدود است اینست که وجودش محدود است وهرموجودی که وجودش محدود باشد همه چیزش محدود خواهد بود وتنها وجود نامحدودی که بههمه چیز بدون استثناء احاطهٔ‌کامل دارد فقط خداست چنانکه «المیزان» نیزدرج ۸ ص ۳۸۸ به این مطلب تصریح‌کرده است. اینك مناسب است فهرست مختصری ازمواضعی که علمای شیعه بطورمستقیم یاغیرمستقیم به‌محدود بودن علم‌معصوم‌اشاره‌کرده‌اند ذکرکنیم تااهل مطالعه بدون اتلاف وقت به‌این مواضع رجوع‌کنند:

۱ ـ «اوائل المقالات» ص ۳۸ چاپ تبریز.

۲ ـ «تنزیه‌الانبیاء» ص ۱۷۸ تا۱۸۰ چاپ عبدالرحیم.

۳ ـ «تلخیص‌الشافی» جزء ۴ ص۱۸۲ تا ۱۸۸.

۴ ـ «مجمع‌البیان» ج۲ ۲۸۹ درآیهٔ‌تهلکه.

۵ ـ «منهج‌الصادقین» ج ۱ ـ ص ۴۱۸ چاپ علمی درآیهٔ تهلکه.

۶ ـ بحارالانوار ج ۴۲ ص ۲۵۹ نقل ازعلامهٔ حلی.

۷ ـ شرح نهج‌البلاغة ابن میثم ج ۳ ص ۲۰۹ درشرح خطبهٔ ۱۴۸.

۸ ـ شرح نهج‌البلاغة ملا صالح قزوینی ص ۲۲۰.

۹ ـ «الدرة النجفیه» شرح نهج‌البلاغة ص ۱۸۲
۱۰ ـ رسائل مرحوم شیخ‌انصاری‌ص ۲۲۴چاپ رحمةالله نقل‌ازمرحوم شیخ حر عاملی.
۱۱ ـ «قوانین» مرحوم میرزای قمی ص ۲۲۶ چاپ احمد دربحث عام وخاص .
۱۲ ـ حاشیهٔ سیدعلی برقوانین ص ۲۲۶.
۱۳ ـ «جواهرالکلام» طبع جدید ج ۱ ص ۱۸۲ دربحث کر.
۱۴ «کفایةالاصول» مرحوم آخوندخراسانی ج ۱ ص۳۷۳
۱۵ ـ حاشیهٔ مرحوم مشکینی برکفایه درحاشیهٔ ص ۳۷۴ ج۱
۱۶ ـ متشابه القرآن ومختلفه ازابن شهرآشوب قدس سره ص۲۱۱
۱۷ ـ اصل الشیعه واصولها ص ۹۳ . طبع نجف
۱۸ ـ شیعه چه میگوید ؟ ازص ۱۲۱ تا ۱۳۰ .
۱۹ـ «المسائل‌العکبریة» ازمرحوم شیخ مفید بنقل بحارج۴۲ ص۲۵۸
۲۰ـ «الشیعةوالتشیع».ازمحمد جواد مغنیة ص۴۲
۲۱ـ مجمع‌البیان ج۵ص۲۰۵آیه۱۲۳ ازسورهٔ هود.
۲۲ـ مجمع‌البیان ج۳ص۲۶۱آیه ۱۰۹ ازسورهٔ مائده .
۲۳ـ «الفصول‌المختارة ازشیخ مفید ص۸۰ .
۲۴ـ «الغدیرج۵ ص۴۷ چاپ‌نجف.
۲۵ـ «المیزان» ج۸ص۳۸۸.
۲۶ـ الفصول‌فی‌الاصول ج۲ص۵۸ بحث حجیت تقریرمعصوم .
۲۷ـ حاشیهٔ‌آشتیانی بررسائل مرحوم شیخ انصاری ج۲ص ۶۰
۲۸ـ اقبال‌ابن‌طاووس رحمه‌الله ضمن دعای امام حسین(ع) درروزعرفه : «اِلهی اَنَاالْجاهِلُ فی‌عِلْمی»

ازسخنان علمای شیعه درکتابهائی‌که نامبرده شد معلوم میشود همهٔ آنان اتفاق دارندکه قسمتی ازعلوم مختص به خداوند است‌که دراختیارپیغمبر و امام نگذاشته است .

مدارك كتاب :

ازكتابهای ذيل سه نوع استفاده شده :
از بعضی فقط بعنوان مدرك.
واز بعضی گاهی بعنوان مدرك وگاهی برای بحث وانتقاد .
واز بعضی فقط برای بحث وانتقاد.

ازاين كتابها فقط بعنوان مدرك استفاده شده است:

نام كتاب	مؤلف	وفات	محل چاپ
١ـ سيرة نبويه	ابن‌هشام	٢١٨ قمری	مصر١٣٧٥ قمری
٢ـ طبقات	محمدبن‌سعد	٢٣٠ «	بيروت١٣٧۶ «
٢ـ الامامةوالسياسة	ابن‌قتيبه	٢٧۶ «	مصر١٣٧٧ «
۴ـ انساب‌الاشراف	بلاذری	٢٧٩ «	مصر
۵ـ الاخبارالطوال	ابوحنيفهٔ دينوری	٢٩٠	
۶ـ تاريخ يعقوبی	ابن‌واضح	بعداز٢٩٢ «	نجف١٣٨۴ «
٧ـ قرب‌الاسناد	عبدالله بن‌جعفرحميری		طهران ١٣٧٠ «
٨ـ المقالات‌والفرق	سعدبن عبدالله‌اشعری	٣٠١ «	طهران مطبعهٔ حيدری
٩ـ تاريخ طبری	ابن‌جرير	٣١٠	قاهره ١٣۵٨ «
١٠ـ العقدالفريد	ابن‌عبدربه	٣٢٨ «	مصر ١٣۵٣
١١ـ رجال‌كشی	ابوعمروكشی		نجف مطبعهٔ آداب

نام کتاب	مؤلف	وفات	محل چاپ
۱۲ـ کافی	محمدبن یعقوب کلینی	۹-۳۲۸ قمری	تهران ۱۳۸۱ قمری
۱۳ـ مروج الذهب	مسعودی	۳۴۶ «	بیروت دارالاندلس
۱۴ـ مقاتل الطالبین	ابوالفرج اصفهانی	۳۵۶ «	قاهره ۱۳۶۸ «
۱۵ـ کامل الزیارات	جعفربن قولویه	۳۶۷ «	نجف ۱۳۵۶ «
۱۶ـ خصال	صدوق	۳۸۱ «	تهران ۱۳۷۹ «
۱۷ـ تحف العقول	ابن شعبه		نجف ۱۳۸۵ «
۱۸ ـ مستدرك	حاکم نیشابوری	۴۰۵ «	
۱۹ ـ نهج البلاغة	سید رضی	۴۰۶ «	مصر مطبعة استقامة
۲۰ ـ ارشاد	شیخ مفید	۴۱۳ «	اصفهان ۱۳۶۴ قمری
۲۱ ـ تنزیه الانبیاء	سیدمرتضی	۴۳۶ «	چاپ عبدالرحیم
۲۲ ـ رجال	ابوالعباس نجاشی	۴۵۰ «	تهران مرکز نشر کتاب
۲۳ ـ تلخیص الشافی	شیخ طوسی	۴۶۰ «	نجف ۱۳۸۳ قمری
۲۴ ـ استیعاب	ابن عبدالبر	۴۶۳ «	مصر ۱۳۵۸ «
۲۵ ـ روضة الواعظین	فتال نیشابوری	۵۰۸ «	نجف ۱۳۸۶ «
۲۶ ـ اعلام الوری	امین الاسلام طبرسی	۵۴۸ «	تهران ۱۳۷۹ «
۲۷ ـ مجمع البیان	«	«	چاپ اسلامیه ۱۳۷۳
۲۸ ـ احتجاج	احمدبن ابیطالب طبرسی		نجف ۱۳۸۶ «
۲۹ ـ تهذیب ابن عساکر	علی بن حسن بن هبة الله	۵۷۱ قمری	
۳۰ ـ متشابه القرآن ومختلفه	ابن شهرآشوب	۵۸۸	چاپ ۱۳۶۹ «
۳۱ ـ معجم الادباء	یاقوت حموی	۶۲۶ قمری	
۳۲ ـ تاریخ کامل	ابن اثیر	۶۳۰ «	بیروت ۱۳۸۵ «
۳۳ ـ تذکرة الخواص	سبط بن الجوزی	۶۵۴ «	نجف ۱۳۸۳ «
۳۴ ـ شرح نهج البلاغة	ابن ابی الحدید	۶۵۵ «	مصر ۱۳۷۸ «
۳۵ ـ کشف المحجة	ابن طاووس	۶۶۴ «	نجف ۱۳۷۰ «
۳۶ ـ مثیر الاحزان	ابن نما		
۳۷ ـ ذخائر العقبی	محب الدین طبری	۶۹۴ «	قاهره ۱۳۵۶ «

نام کتاب	مؤلف	وفات	محل چاپ
۳۸ . خلاصة الرجال	علامهٔ حلی	۷۲۶ قمری	نجف ۱۳۸۱ قمری
۳۹ ـ کشف الغمة	اربلی		قم ۱۳۸۱ «
۴۰ ـ سیر النبلاء	ذهبی	۷۴۸ «	مصر دار المعارف
۴۱ : میزان الاعتدال	«	« «	مصر ۱۳۸۲ «
۴۲ . البدایة والنهایة	ابن کثیر	۷۷۴ «	مصر مطبعهٔ سعادة
۴۳ ـ تاریخ ابن خلدون	عبدالرحمن بن خلدون	۸۰۸ «	لبنان دار الکتاب
۴۴ ـ الصواعق المحرقة	ابن حجر مکی		
۴۵ ـ وسائل الشیعه	شیخ حرعاملی		چاپ اسلامیه
۴۶ ـ بحار الانوار	علامهٔ مجلسی	۱۱۱۱ «	
۴۷ ـ حجة السعاده	اعتماد السلطنة		۱۳۱۰
۴۸ ـ لؤلؤ ومرجان	محدث نوری	۱۳۲ «	انتشارات نور
۴۹ ـ تفسیر المنار	رشیدرضا	۱۳۵۶ «	مصر ۱۳۷۳ «
۵۰ ـ عظمت حسین	ابوعبدالله زنجانی	۱۳۶۰ «	تبریز ۱۳۷۴ «
۵۱ ـ کنی والقاب	محدث قمی		نجف ۱۳۷۶ «
۵۲ ـ ابو الشهداء	عقاد مصری		قاهره مطبعه سعد
۵۳ ـ الغدیر	علامهٔ امینی	۱۳۹۰ «	طهران ۱۳۷۲ «
۵۴ ـ الحسین فی طریقة الی الشهادة .	سیدعلی خطیب		بغداد ۱۳۷۷ «
۵۵ ـ قاموس الرجال	علامهٔ ششتری		مرکز نشر کتاب

۵۶ ـ رساله «بحثی کوتاه در بارهٔ علم امام» استاد علامهٔ طباطبائی چاپ دار التبلیغ قم ۱۳۹۱

وچند کتاب دیگر.

وازاین کتابها گاهی بعنوان مدرك وگاهی برای بحث و انتقاد استفاده شده :

۵۷ ـ دلائل الامامة	طبری شیعی	قرن ۴ هجری

نام کتاب	مؤلف	وفات	محل چاپ
۵۸ ـ امالی	صدوق	۳۸۱ قمری	امین الضرب ۱۳۰۰ قمری
۵۹ ـ العواصم من القواصم	ابن العربی	۵۰۴ «	قاهره ۱۳۷۵ «
۶۰ ـ مقتل خوارزمی	اخطب خوارزم	۵۶۸	نجف ۱۳۶۷ «
۶۱ ـ مناقب	ابن شهر آشوب	۵۸۸ «	قم مطبعهٔ علمیه
۶۲ ـ مطالب السئول	ابن طلحهٔ شافعی	۶۵۲ «	
۶۳ ـ لهوف	ابن طاووس	۶۶۴ «	اصفهان ۱۳۶۶ «
۶۴ ـ معادن الحکمة	علم الهدی کاشانی	۱۱۱۵ «	طهران ۱۳۸۸ «
۶۵ ـ نفس المهموم	محدث قمی		طهران ۱۳۵۰ «

وازاین کتابها فقط برای بحث وانتقاد مطالبی نقل شده :

۶۶ ـ کتاب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام ۱۳۱۵ قمری

۶۷ ـ تاریخ فتوح ابن اعثم کوفی ۳۱۴ قمری بنقل ازمقتل خوارزمی

۶۸ ـ اثبات الوصیة	منسوب بمسعودی		نجف مطبعهٔ حیدری
۶۹ ـ نورالعین	ابواسحاق اسفرائینی	۴۱۷ «	بمبئی ۱۲۹۹ «
۷۰ ـ مقتل منسوب به ابی مخنف.	مجهول المؤلف		بغداد ۱۹۶۶ م
۷۱ ـ خرائج	قطب راوندی	۵۷۳ «	۱۳۰۱
۷۲ ـ مقدمهٔ تاریخ	ابن خلدون	۸۰۸ «	مصر
۷۳ ـ روضة الشهداء	کاشفی	۹۱۰ «	طهران ۱۳۳۴ شمسی
۷۴ ـ روضة الصفاء	محمدبن خاوندشاه	۹۰۳ «	
۷۵ ـ قمقام	حاج فرهاد میرزا		
۷۶ ـ السیاسة الحسینیه	ماربین یا (مارتین) آلمانی		طهران ۱۳۲۸ «
۷۷ ـ ناسخ التواریخ	سپهر		طهران ۱۳۰۷ «
۷۸ ـ مجلهٔ رسالة الاسلام			قاهره
۷۹ ـ تعلیقات کامل ابن اثیر.	عبدالوهاب نجار		مصر ۱۳۵۶ «
۸۰ ـ تعلیقات العواصم.	محب الدین خطیب	۱۳۹۰	قاهره ۱۳۷۵ «

فهرست مطالب



« انجمن تحقیق مسائل تاریخی واعتقادی »

نقد شهید آگاه

پاسخ به حُجّت‌الاِسلام

آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی

تا همهٔ کتاب را با دقّت نخوانید دربارهٔ آن نظر ندهید

اسناد محرمانهٔ ساواک در آخر کتاب

مقدمه :

این نکته برصاحب نظران پوشیده نیست که درمسائل فکری و تعقّلی چون احتیاج بیشتری به‌تحقیق ودقت نظر هست بیش‌ازهرچیز باید ازنیروی عقل وفکر استفاده شود ونیروی عاطفه هرگز نباید در قلمرو مسائل فکری وارد گردد واگر حماسه سرائی که کار عاطفه‌است درحریم مسائل فکری وعقلی واردشود، کارتحقیق وکنجکاوی‌رامشکل میکند وگاهی انسان‌را به‌اشتباه میاندازد.

ولی‌درموضوعاتی ازقبیل موضوعات عشقی ورزمی ومسائل تخیّلی باید ازعاطفهٔ نیرومند وبرافروخته‌استفاده شود ، نه ازفکر و تعقل و اگر درمسائل عاطفی از فکر و تعقل استفاده شود، آن مسائل بصورتی بی‌روح وخشك وخسته کننده، جلوه خواهد کرد .

در مسئلهٔ قیام امام حسین ـ علیه‌السلام ـ که هم جنبهٔ تعقلی دارد وهم جنبهٔ عاطفی ، اگر کسی بخواهد به‌تحقیق وکنجکاوی وجنبهٔ تعقلی آن بپردازد ، باید فقط‌ازنیروی فکر وتعقل استمداد کند، نه‌از

نیروی عاطفه .

کتاب «شهید جاوید» چون بر مبنای تحقیق و کنجکاوی تألیف شده طبعاً بیشتر به‌جنبهٔ فکری و تعقّلی مسئله پرداخته و بحث واستدلال را تعقیب کرده‌وجنبهٔ عاطفی مسئله را دنبال نکرده‌است .

روی این اصل ، اگر نویسنده‌ای بخواهد دربرابر کتاب نامبرده، بایستد ومخالف آن چیزی بنویسد باید فقط به‌استدلال وتحقیق بپردازد واگر دراین میدان ، تحت تأثیر عاطفه، چیزی بنویسد، طبیعی است که گرفتار لغزش میشود .

پیروی از عاطفه :

نویسندهٔ کتاب «شهید آگاه» که تحقیقات کتاب « شهید جاوید » باطرز فکرش سازگار نبوده ، به‌خشم آمده واز همان اول که قلم بدست گرفته، تحت تأثیر طغیان عاطفه‌وخشم‌وغضب، شروع به نوشتن کرده واز اینرو، نتوانسته‌است از تهمتهای بزرگ در ص ۹۱ و ۹۴ و ۱۶۸ واز تمسخرهای کودکانه در ص ۴۴ و ۱۵۶ و ۱۷۴ و از بی‌ادبی رهتاکی نسبت به نویسندهٔ کتاب «شهیدجاوید» در ص ۲۰۸ واز کهنه شمردن نظر دودانشمند بزرگ شیعه ، مرحوم سیّد مرتضی و شیخ طوسی ـ رضوان الله علیهما ـ در ص ۱۰۶ واز آرزوی مرگ کردن برای خویش در ص ۴۲۷ خودداری کند ! ! !

خود معظّم‌له نیز پس‌از نوشتن کتاب که قدری ازخشمش کاسته شده ، فهمیده‌است که ازحدود ادب نویسندگی خارج شده و از اینرو : در مقدمهٔ کتاب، ص ۸، سطر ۱۱ و ۱۲ به‌معذرت خواهی پرداخته واز

خوانندگان کتابش تقاضا کرده‌که هنگام مطالعهٔ‌کتاب، این‌عذرخواهی را فراموش نکنند. ولی ایشان باید این‌عذرخواهی‌را ازشخص نویسندهٔ کتاب «شهید جاوید» بکنند وگرنه به همین مقدار عذرخواهی که در مقدمهٔ کتاب کرده، مسئولیت قیامت از او برداشته نمیشود. حضرت علی ـ علیه‌السلام ـ فرمود:

«یَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظّالِمِ اَشَدُّ مِنْ یَوْمِ الظّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ».

(کلمات قصار، نهج‌البلاغه، ۲۴۲)

یعنی: «روزی‌که بطرفداری مظلوم، ظالم‌راکیفر میدهند، سخت‌تر است ازروزی‌که وی به‌مظلوم ستم کرده است».

۱

بررسی اجمالی کتاب «شهید آگاه»

خلاصهٔ محتوای کتاب « شهید آگاه » اینست که امام حسین ـ علیه‌السلام ـ هیچگونه امیدی به پیروزی نداشته بلکه میدانسته است دراین‌سفر، درکربلا شهیدمیشود وبه‌همین منظورهم حرکت‌کرده وامام در این حرکت خود، تعبُّد به‌شهادت نموده وخانوادهٔ رسالت را به‌اسیری کشانده‌است!

همهٔ حساسیت معظّم‌له،روی مسئلهٔعلم امام‌است و به‌همین‌جهت، اسم کتاب‌را «شهیدآگاه» گذاشته‌است . درنظر ایشان کسی‌که بگوید: امام به امید پیروزی‌بردشمن، ازمکه بسوی‌کوفه حرکت‌کرده، گناهی نابخشودنی مرتکب شده‌است .

این نویسنده آنجاکه به‌سخنان بزرگانی ازقبیل شیخ مفید و سیّدمُرتضیٰ وشیخ طوسی ـ رضوان الله علیهم ـمیرسد و می‌بیند آنان میگویند : امام حسین (ع) به‌امید تسخیرکوفه وغلبهٔ بردشمن ازمکه

حرکت کرد ، چون نتوانسته صریحاً نسبت اشتباه به علمای نامبرده بدهد ، سخنانشان‌را توجیه کرده وبدون هیچ قرینه‌ای این بزرگان تشیّع‌را به‌پیروی از اهل سنت ـ بمنظور اقناع آنان ـ متّهم نموده است. (شهیدآگاه،ص۸۷و۱۷۲و۲۳۰)

چون پایهٔ سخن معظّم‌له اینست‌که امام حسین (ع) هیچگونه امیدی به‌پیروزی بردشمن نداشته،رفتار و گفتار امام را طوری تفسیر میکندکه با عقیدهٔ خودش منطبق‌شود . طبق نوشتهٔ این نویسنده، در حقیقت منطق آنحضرت اینست که :

اگرچه درظاهر‌من‌مسلم‌بن عقیل‌را برای بررسی اوضاع کوفه و بیعت گرفتن برای جهاد وتهیّهٔ نیرو، فرستادم ولی درواقع نه منظورم بررسی اوضاع کوفه بوده، نه‌بیعت گرفتن برای جهاد ، نه تهیّهٔ نیرو ، نه‌تسخیر کوفه ، نه برگرداندن خلافت اسلامی به‌مرکز اصلی خود ، نه‌نجات دادن اسلام ازراه قدرت‌خلافت، نه‌ضبط زکوات‌وگرفتن‌جزیه، نه‌اجراء حدود اسلام ، نه‌کوتاه‌کردن دست زورمندان ازتجاوز به‌حریم اسلام ، نه‌بسط فرهنگ اسلامی ، نه‌بستن‌پیمانهای نظامی واقتصادی و فرهنگی‌بنفع‌جهان‌اسلام‌ونه بسیج نیرو،برای جهادباکشورهای‌متجاوز. هیچیك از این معانی منظور من نبوده . واگر در خطبه‌ام گفته‌ام : بنی‌امیه حدود اسلام‌را تعطیل کرده‌اند (تاریخ طبری ، ج۴ ، ص۳۰۴) ودرنامهٔ خود به‌مردم بصره نوشته‌ام : سُنّت پیغمبر مرده و بدعت، جای آنرا گرفته (تاریخ طبری ، ج۴، ص ۲۶۶) منظورم این‌نبوده که عملاً وارد میدان شوم و بادردست گرفتن خلافت ، حدود اسلام را اجراء و سُنّت پیغمبررا زنده وبدعتهارا نابودسازم بلکه منظورمن ازاین‌حرکت

این بوده‌که بطلان خلافت یزیدرا اعلام کنم وخود ویاران وکودکانم‌را عمداً به‌کشتن بدهم وخانوادهٔ خودرا به اسیری بکشانم تابدینوسیله یزید، خود بخود، ازخلافت‌اسلامی برکنارشود! ونظام‌حکومتی اسلام ازاین‌وضع رسوا نجات یابد!

به‌فتوای نویسندهٔ کتاب «شهید آگاه» فرستادن مسلم‌بن عقیل به‌کوفه وبیعت‌گرفتن‌او ازمردم وتهیهٔ‌اسلحه وجمع‌آوری‌اعانه واینکه مسلم پس‌از بررسی وتحقیق‌کامل به‌امام‌نوشت : مردم‌کوفه باشماهستند وزودتر بسوی کوفه حرکت کنید ، اینها همه‌کارهای ظاهری وتوخالی بوده و در واقع نه به‌بررسی اوضاع‌کوفه احتیاجی بوده ، نه به‌بیعت گرفتن ازمردم ، نه‌به‌اسلحه وپول و نیروی نظامی ، نه‌به‌تسخیر کوفه واصلاً امام نمیخواسته به‌کوفه برود . به‌قول این نویسنده‌این کارهای ظاهری و توخالی بنـام اتمام حُجّت خوانده میشود . درنظر ایشان اتمام‌حُجّت کاری‌است‌ظـاهری وتوخالی‌نه‌جـِدّی وواقعی (شهیدآگاه ، ص۲۷۶، سطر۲۱) .

به‌عقیدهٔ معظّم له،بااین کارهای ظاهری و توخالی و سرانجام با کشته شدن امام و یارانش و اسیری‌خـانواده‌اش، یزید همینطور خود بخود ازخلافت اسلامی برکنار شد! (شهید آگاه ، ص۳۲۵ ، سطر ۱۹) ونظام حکومتی اسلام ازاستبداد واختناق نجات یافت ! (شهیدآگاه ، ص۴۸۴) درست دقّت کنید ببینید این نویسندهٔ محترم چه‌گفته‌است !!!

سرگردانی نویسنده:

نویسندهٔ کتاب«شهیدآگاه»چون‌دیده‌است‌این‌منطق،عقلائی نیست

وبااین‌بیان نمیتوان قیام امام‌رابطور عقل‌پسند، توجیه وتفسیر کرد، از اینرو، ناچارشده یك جنبهٔ استثنائی به‌قیام‌آنحضرت بدهد وآنرا سرّی ازاسرار ودارای رمزملکوتی وبعنوان برنامهٔ خاص وفوق‌العاده ودستور محرمانهٔ غیبی ومأموریت سرّی معرفی‌کند (شهیدآگاه، ص۳۳ و ۱۰۵ و۱۸۳ و۱۹۱و۱۹۹ و۲۳۲ و۲۳۷) بدیهی‌است معنای اینکه قیام امام، جنبهٔ استثنائی‌دارد اینست‌که درك‌حقیقت این‌قیام‌برای‌ما ممکن‌نیست.

ولی ازطرفی چون دیده است این‌مطلب را دانشمندان وعقلاء نمی‌پسندند واگرقیام امام جنبهٔ استثنائی داشته باشد ازقابلیت پیروی ساقط‌میشود ازاینرو، ناچارشده کوشش‌کندکه تاممکن‌است برای قیام بصورتی‌که خود ترسیم کرده تفسیر و توجیه معقولی اگرچه با تکلّف زیادباشد، پیداکند. خلاصه‌این نویسنده،بین این‌دو مطلب سرگردان مانده وگاهی‌قیام امام‌را یك‌کار استثنائی ودارای رمزملکوتی میداند و گاهی به‌تفسیر وتوجیه‌آن میپردازد ومیخواهدآنرا با قوانین عقلائی و موازین شرعی تطبیق کند. وحقّاً‌کسی‌که نمیتواند قبول‌کندکه امام باامید پیروزی‌بسوی‌کوفه حرکت کرده، بهترازاین نمیتوانددربحث قیام فرزند پیغمبر(ص) وارد وازآن خارج‌گردد.

۲

اساس کتاب «شهید آگاه» باطل است

پایه‌واساس کتاب «شهید آگاه» اینست که امام‌حسین ـ علیه‌السلام ـ هیچگونه امیدی به‌پیروزی نداشته و میدانسته دراین سفر، درکربلا کشته خواهدشد وبه‌همین‌قصد نیزحرکت‌کرده است. این‌نویسنده برای اثبات این‌ادّعای‌خود ازص۵۶ فصلی‌تحت عنوان «امام‌آگاه بود» نوشته و۳۳ دلیل برای مطلب خود آورده واثبات این ادّعاء، اساس کتاب «شهیدآگاه» محسوب‌میشود. ولی‌ما پس‌از بررسی‌دلیلهایش چنین یافتیم که‌ادعای‌او بااین دلیلها ثابت‌نمیشودواینك خلاصهٔ این‌بررسی:

الف ـ محصول دلیلهای۱و۲ و۱۰ و۲۰ و۲۱ و۲۲ و۲۳ و۲۴ و۲۵ و۲۹و۳۰ اینست‌که طبق پیشگوئیهای رسول‌خدا وخود امام‌حسین(ع) معلوم بودکه آنحضرت مورد ظلم وستم واقع گشته وسرانجام شهید خواهدشد واین‌مطلب‌را «عایشه» و «ابن عباس» ودیگران ازرسول خدا نقل‌کرده‌اند.

بدیهی است از ۱۱ دلیل نامبرده، اصل کُلّیِ شهادت امام معلوم میشود ولی از این دلیلها ثابت نمیشود که این شهادت در این سفر و در سال ۶۱ هجری خواهد بود و کتاب «شهید آگاه» باید این مطلب را ثابت کند که نکرده است.

ب- دلیل ۳ خلاصه‌اش اینست که امام حسین (ع) به «عبدالله جعفر» فرمود: «به دستور پیغمبر خدا که درخواب بمن داده عمل خواهم کرد چه به ضرر من باشد وچه بنفع من یعنی چه شکست بخورم وچه پیروز شوم».

این دلیل چنانکه معلوم است برخلاف مقصود «شهید آگاه» بیشتر دلالت دارد، زیرا امام احتمال پیروزی وشکست، هردو را ذکر کرده واگر میدانست در این سفر کشته میشود، نامی از پیروزی نمیبرد.

ج- دلیل ۴ گفتگوی امام را با «عبدالله بن مطیع» نقل کرده که در آن فرموده: هرچه قضای الهی است به ما خواهد رسید یعنی چه پیروزی وچه شکست. وهمین مطلب را بصورت مفصّل تری به «فَرَزْدَق» فرمود که: «اگر قضای اِلٰهی به دلخواه ما نازل شد و پیروز شدیم شکرِ خدا را میکنیم واگر برخلاف امید ما نازل شد، ما تجاوزکار نخواهیم بود، چون درراه حق قدم برداشته‌ایم». (ارشاد مفید، ص ۱۹۹) پس دلیل ۴ هیچ دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

د- دلیل ۵ داستان ملحق شدن «زُهَیْر» را به امام حسین (ع) آورده وخیال کرده زهیر برای کشته شدن به آنحضرت ملحق شده در حالیکه «زُهَیْر» برای مبارزه بمنظور پیروزی امام به وی ملحق شد نه برای کشته شدن. تفصیل این مطلب را درچاپ جدید کتاب «شهید جاوید» پاورقی ص ۲۶۷ بخوانید تا بدانید این داستان هم برخلاف مقصود نویسنده، بیشتر

دلالت دارد.

هـ - دردلیل ۶ و۷ گفته است: چرا امام حسین(ع) پس از معلوم شدن شهادت «مُسلِم» و «عبدالله بن یَقْطَر» برنگشت؟ جواب این سؤال اینست که نتیجهٔ مشورت امام بااصحابش این شدکه به‌کوفه بروند. توضیح این مطلب‌را درچاپ جدیدکتاب «شهید جاوید» ص ۲۱۷ ببعد ملاحظه فرمائید.

و - دردلیل ۸ گفته است: وقتی فرستادهٔ «ابن‌اشعث» و «ابن‌سعد» برای امام نامه آورد وپیغام «مُسلِم»را بـه‌آنحضرت رساند، چـرا امام برنگشت و فرمود: مٰاحُمَّ نٰازِلٌ وَ عِنْدَاللهِ نَحْتَسِبُ اَنْفُسَنٰا ؟ . جـواب این سؤال نیزهمانست که قبلا اشاره‌شدکه نتیجهٔ مشورت‌امام بااصحابش‌این شدکه به‌کوفه بروند ومعنای این‌سخن امام‌که مٰاحُمَّ نٰازِلٌ... اینست‌که آنچه مقدّرشده به‌ما میرسد چه‌پیروزی و چه‌شکست واین سخن امام همان مطلبی را میگوید که آنحضرت به«فَرَزْدَق» و «عبدالله‌بن مطیع» فرمود ودلالتی برمقصود نویسنده ندارد.

ز - دلیل۹،حدیث «عَمْروبن لوذان» است‌که به‌امام‌گفت: به‌کوفه نروید وتفسیر صحیح جواب امام به‌وی اینست‌که من به‌اوضاع سیاسی بهتراز تو واردهستم وتشخیص داده‌ام‌که باید به‌کوفه‌بروم واین حدیث دلالتی برمقصود نویسنده ندارد. تفصیل این مطلب را در چاپ جدید کتاب «شهیدجاوید» ص۴۲۷ ببعد،ملاحظه فرمائید.

ح- دلیل۱۱ اینست‌که امام‌ازشهادت«یَحْیَیٰ‌بن زکریّا» یادمیکرد ومعلوم میشودکه‌آنحضرت آگاهانه برای‌کشته شدن،میرفته است.

جواب این مطلب اینست‌که مقصود امام از یـاد کردن شهادت

«یحیی بن زکریّا» اینست که اگرمن در راه این مبارزه‌ای کـه در پیش گرفته‌ام، کشته‌شوم همان راهی را رفته‌ام که «یحیی بن زکریّا» رفت. و این دلالتی برمقصود نویسنده ندارد.

ط - دلیل ۱۲ و ۲۸ اینست که امام‌حسین(ع)میدانست عُمَر بن‌سعد وشمروسنان و...کشندگان آنحضرت هستند.

جواب این مطلب اینست‌که این مثل خبری است که میگوید: علی-علیه‌السلام-میدانست قاتل‌وی، ابن‌مُلجَم است واین دلالت نمیکند که زمان شهادت را هم میدانسته است. سخنان مرحـوم شیخ مفید وابن شهرآشوب را درچاپ جدیدکتاب «شهید جاوید» ص۴۵۳ ببعد، ملاحظه‌فرمائید تا حقیقت را دریابید.

ی- دلیل۱۳ خطبهٔ خُطَّ‌الْمَوْتُ است. تفسیر صحیح این خطبه را درچاپ جدیدکتاب «شهید جاوید» ص۳۸۶ببعد، ملاحظه فرمائید. (۱)

یا- دلیل ۱۴ اینست که امام به‌سخن «عُمَر بن عبدالرحمن» کـه میگفت: به‌عـراق نروید، گوش نـداد. و این مطلب دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

یب- دلیل۱۵و ۱۷ متن تاریخ نیست بلـکه سخنان یك‌سُنّی کم‌عمق است‌که از پیش خود اختراع کرده و این عجیب است که‌این نویسنده سخنان یك سُنّی بی‌تحقیق را میپذیرد ولـی سخنان شیخ مفید و سیّدِ مُرتضی وشیخ طوسی را نمیپذیرد وبا زورگوئی توجیه میکند!

یج- دلیل۱۶، حدیث‌مَن لَحِقَ بی اُسْتُشْهِدَ است. معنای این حدیث و احتمالات آنرا در چاپ جدید کتاب «شهیدجـاوید» ص ۴۲۵ ببعد، ملاحظه فرمائید.

---

(۱) وتفسیرکامل‌ترآنرادرکتاب «پیرامون‌نظردکترشریعتی» بخوانید

يد- دليل ۱۸ اينست‌كه امام به «فَرَزْدق» فرمود: مُسلِم وظيفهٔ خود را انجام داد وبرماست‌كه وظيفهٔ خود را انجام دهيم. واين مطلب «دلالتی» برمقصود نويسنده ندارد، زيرا معنای سخن امام اينست‌كه‌مُسلِم به‌اُميد پيروزی بردشمن، مبارزه‌كردوشهيد شد و ما هم بايد مثل او برای نجات اسلام، به‌اميدپيروزی‌بردشمن، مبارزه‌كنيم‌وبه‌فرض‌اينكه شهيد شويم، درراه مسلم رفته‌ايم.

يه- دليل۲۷ اينست‌كه«ميثم تمّار»به«مختار» گفت: تو از زندان آزاد ميشوی وبه‌خونخواهی امام حسين(ع) قيام ميكنی. و اين دليل برمقصودنويسنده دلالت ندارد، زيرااز آن معلوم نميشودكه‌شهادت‌امام حسين(ع) پس ازتشكيل حكومت اسلامی بدست آنحضرت،خواهدبود يا قبل ازآن

يو- دليل۳۱ اينست‌كه چون امام صادق ـ عليه‌السلام ـ فرمود: دركتاب علی(ع) خواندم‌كه محمّدبن‌عبداللّٰه‌بن حسن ازخُلَفای اين‌امت نيست وكتاب علی ـ عليه‌السلام- نزد امام حسين(ع) نيز بوده،پس در اين‌كتاب خوانده‌كه اوبه‌خلافت نميرسد.

ودليل ۳۲ اينست‌كه طبق روايات،امام‌حسين(ع) مدت‌حكومت بنی‌اُميّه را ميدانست و يقين داشت كه زمان انقراض حكومت ايـن طائفه نرسيده است.

ودليل۳۳ اينست‌كه چون حوادث سال درشب قدر برامام عرضه ميشود تفصيل واقعهٔ‌كربلانيز برامام عرضه شده و دانسته است كه در فلان روز دركربلاكشته خواهد شد.

جواب اين سه‌دليل حديثی است‌كه در كتاب غيبة شيخ طوسی

ـ قُدِّس سِرُّه ـ ص ۲۶۳ آمده که: «ابوحمزه ثمالی میگوید: به امام محمد باقر ـ علیه السلام ـ گفتم: علی (ع) فرموده: بعد از سال ۷۰ رخاء و گشایش خواهد بود وسال ۷۰ گذشت وما گشایش ندیدیم. امام فرمود:

«یا ثابِتُ اِنَّ اللهَ کانَ وَقَّتَ هذَا الاَمْرَ فِی السَّبْعینَ فَلَمّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ (ع) اِشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلیٰ اَهْلِ الاَرْضِ فَاَخَّرَهُ...».

یعنی: «ای ابوحمزه خداوند قبضه کردن خلافت را بدست اهل بیت در سال ۷۰ مقرّر کرده بود. پس امام حسین ـ علیه السلام ـ را که کشتند غضب خدا برمردم شدید شد وآنرا بتأخیر انداخت تا سال ۱۴۰ پس ما برای شما نقل کردیم وشما آنرا شایع کردید وخدا باردیگر آنرا بتأخیر انداخت ودیگر نزد ما برای آن وقتی قرار نداد». واین حدیث دراصول کافی، ج ۱، ص ۳۶۸ نیز باکمی اختلاف نقل شده است.

ازاین حدیث معلوم میشود حضرت علی ـ علیه السلام ـ قبلاً تشکیل حکومت اسلامی را بدست ائمه (ع) درسال ۷۰ هجری نوید داده واین امید درخاندان رسالت ازهمان زمان حضرت امیر (ع) وجود داشته که درسال ۷۰ هجری خلافت اسلامی بدست ائمه (ع) بیفتد ولی کشتن امام حسین (ع) جلواین مطلب را گرفته واز اینجا روشن میشود که امکان داشته امام حسین (ع) درسال ۶۱ هجری شهید نشود ودرسال ۷۰ هجری حکومت اسلامی بدست خود آنحضرت یافرزندانش بیفتد. ونیز معلوم میشود امکان داشته درسال ۱۴۰ یعنی زمان حضرت صادق ـ علیه السلام ـ خلافت بدست اهل بیت بیفتد.

اگر نویسندهٔ کتاب «شهید آگاه» این حدیث را ندیده واسفا که چگونه بدون تفحّص کامل ازدلیلهای یك مسئله ومعارضات آنها قلم

بدست‌گرفته ومیخواهد مطلبی‌را برمردم تحمیل‌کند! واگراین حدیث را دیده وعمداً ندیده‌گرفته صدبار واأسفا که چگونه هرحدیثی راکه عقیده‌اش موافق‌نیست ندیده میگیرد!!!

یک نکته :

اینکه‌کتاب « شهیدآگاه »، ص ۷۱ ضمن شمارهٔ ۳۳ میگوید : حوادث‌سال درشب‌قدر برامام عرضه میشود عمدهٔ دلیلش اخباری است که دراصول‌کافی، ج۱، ص ۲۴۲ تا۲۵۳، تحت ۹ شماره آمده. ولی باید دانست که راوی این اخبار « حسن‌بن عبّاس‌بن حَریش» است که نزد علمای‌رجال،بدسابقه وغیرقابل اعتماداست واین‌اخباررا دربارهٔ شب‌قدر وعرضه شدن حوادث‌سال برامام جعل‌کرده است واین‌نظرقاموس‌الرّجال‌است. (قاموس‌الرجال، ج۳، ص۱۸۲ و ۱۸۳)

غفلت عجیب و تناقض درعقیده :

مضمون دلیل ۱۹ و۲۶ وصدر دلیل ۱ اینست‌که امام حسین (ع) برای‌اینکه خونش درحرم خدا ریخته نشود ازمکه حرکت‌کرده است. وازاینجا معلوم میشودآنحضرت احتمال میداده درمکه شهید گردد و این‌مخالف عقیدهٔ نویسندهٔ‌کتاب «شهیدآگاه» است، زیرا اوعقیده دارد امام میدانسته دراین‌سفر در کربلا شهید میشود واحتمال نمیداده در مکه شهیدشود (شهیدآگاه، ص۷۱، سطر ۱۲ و۱۳) واین غفلت عجیبی است‌که نویسنده‌ای بخواهد مطلبی را ثابت‌کند و سه دلیل بیاورد که برضد مقصودش دلالت دارد!

او نه‌تنها این‌سه دلیل‌را برضدعقیدهٔ خودآورده بلکه‌درص۳۲۷، سطر ۱۷ مضمون این سه دلیل را بعنوان احتمال قوی اظهار کرده و مینویسد: «ما قویاً احتمال میدهیم‌که امام بواسطه آنکـه خونش در حرم ریخته‌نشود پیش‌ازوصول نامهٔ مسلم عازم عراق‌شده».

ونیز درص۳۱۹ مینویسد: «امام برای اینکه درمدینه دستگیر وکشته نشود بمکه.... هجرت فرمود».

ونیز درص ۳۲۸ در مورد فرض ورود امـام حسین(ع) به‌کوفه مینویسد: «درکوفه آنحضرت را شهید میکردند».

معلوم میشوداین‌نویسنده‌هم‌عقیده‌داردامام‌میدانست‌درکربلاشهید میشود وهم‌عقیده داردکه نمیدانست درکربلاشهید میشودبلکه‌احتمال میداددرمدینه‌یادرمکه یادرکوفه شهید شود واینست‌تناقض‌در عقیده!!!

زیادکردن عدد:

ضمناً درفصل «امام‌آگاه بود» دلیل ۱۰ تکرار دلیل۲ ودلیل ۲۱ تکرار دلیل۲۰ ودلیل۲۵ و۳۰ تکرار دلیل۲۴ ودلیل۲۶ تکرار دلیل ۱۹ میباشد ومعظّم‌له فقط‌برای زیادکردن عدد دلیلها این مکررات را نوشته‌است. ونیز دلیل۱۵ و۱۷ متن تاریخ نیست بلکه بافتهٔ خیال یك سُنّی خیال پرداز است‌که ایشان برای زیاد کردن عـدد دلیلها بعنوان دودلیل مستقل‌آورده است!

نتیجهٔ بحث:

نتیجهٔ بحث این شدکه فصل «امام‌آگاه بود» پایـه و اساس‌کتاب

«شهیدآگاه» را تشکیل میدهد و نویسنده دراین فصل میخواسته ثابت کندکه امام میدانسته دراین سفر در کربلا کشته میشود. ولـی معلوم شدکه ازدلیلهای فصل نامبرده این مطلب ثابت نمیشود بلکه بعضی از دلیلهایش برعکس مقصود نویسنده دلالت دارد واز اینجا روشن‌میشود که اساس‌کتاب «شهیدآگاه» باطل‌است.

بدیهی‌است پس‌ازآنکه روشن‌شد اساس‌کتاب «شهیدآگاه» باطل است چندان لزومی ندارد به‌بحث ادامه دهیم ولی برای اینکه معلوم شود نویسنده چگونه تحت تأثیر احساسات بی‌مهار، حاضرشده برای تحمیل‌طرح بی‌دلیل‌خود به‌شخصیت‌های علمی‌شیعه، تهمت بزند وحتی ازتهمت زدن به‌پیغمبرخدا وامام حسین ومسلم‌بن عقیل هم خودداری نکرده، ازاین‌جهت چندمورد ازاین تهمتها را توضیح میدهیم.

۳

تهمتهای عجیب:

۱- تهمت به‌رسول خدا(ص):

نویسندهٔ کتاب«شهید آگاه»که‌معتقداست امام حسین-علیه‌السلام- هیچگونه امیدی به پیروزی نداشته، چون دیده ممکن است مردم فهمیده بگویند: پیغمبرخدا(ص) در جنگ اُحُد وعلی(ع) در جنگ صِفّین، امید به‌پیروزی داشتند ولی پیروز نشدند. چه مانعی داردکه بگوئیم: امام‌حسین(ع) هم مثل جدّ و پدرش، امید به‌پیروزی داشته؟ ازاین‌جهت، معظّم‌له، امیدِ رسول خدا را به‌پیروزی درجنگ اُحُدونیز امیدِ حضرت امیررا به‌پیروزی درجنگ صِفّین، انکارکرده است.

این نویسنده درص۱۵۵میگوید: «طبق اخبارمتعدده‌که درتفسیر طبری‌آمده، رسول‌خدا(ص)شکست لشکراسلام وشهادت عمویش‌حمزه را پیش‌بینی میکرد».ودرص۱۶۷میگوید: «سیرهٔ ابن‌هشام را ملاحظه فرمائید پیغمبراکرم(ص) شهادت حمزه وگروهی ازمسلمانان را دراین

غزوه، پیش‌بینی میکرد».

ما هرچه تفحص کردیم در تفسیر طَبَرِی درآیاتی که مربوط به‌جنگ اُحُد است، حتی یك خبرهم نیافتیم‌که دلالت کند بر اینکه رسول‌خدا(ص) امیدی به‌پیروزی نداشته یا دلالت کند که آنحضرت شهادت جناب حمزه را پیش‌بینی‌کرده. چرا این نویسندهٔ محترم اقلاً یکی ازآن اخبارمتعددی راکه ادعاکرده، ذکرنفرموده تا دیگران‌نیز ملاحظه‌کنند؟!

ونیز به‌سیرهٔ‌ابن هشام رجوع‌کردیم ودیدیم آنچه معظّم‌له ادعا کرده که رسول خدا(ص) شهادت حضرت حمزه را پیش‌بینی فرموده برخلاف حقیقت است. واینك عبارت سیرهٔ‌ابن هشام:

«قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ بِهِمْ رَسُولُ اللهِ(ص) وَالْمُسْلِمُونَ قَدْنَزَلُوا حَيْثُ نَزَلُوا قَالَ رَسُولُ اللهِ لِلْمُسْلِمِينَ: اِنِّي قَدْرَاَيْتُ وَاللهِ خَيْراً: رَاَيْتُ بَقَراً وَرَاَيْتُ فِي ذُبَابِ سَيْفِي ثَلْماً وَرَاَيْتُ اَنِّي اَدْخَلْتُ يَدِي فِي دِرْعٍ حَصِينَةٍ فَاَوَّلْتُهَا الْمَدِينَةَ».

«قَالَ ابْنُ هِشَامٍ: وَحَدَّثَنِي بَعْضُ اَهْلِ الْعِلْمِ اَنَّ رَسُولَ اللهِ(ص) قَالَ: رَاَيْتُ بَقَراً لِي تُذْبَحُ قَالَ: فَاَمَّا الْبَقَرُ فَهِيَ نَاسٌ مِنْ اَصْحَابِي يُقْتَلُونَ وَ اَمَّا الثَّلْمُ الَّذِي رَاَيْتُ فِي ذُبَابِ سَيْفِي فَهُوَ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي يُقْتَلُ».

(سیرهٔ ابن‌هشام. ج۲،ص ۶۲و۶۳)

ترجمه: «ابن‌اسحاق‌گفته است:وقتی‌که رسول‌خدا(ص) ازآمدن کفار و وضع آنان آگاه شد درحالیکه مسلمانان درجای خودفرودآمده‌بودند آن حضرت به‌مسلمانان فرمود: بخدا قسم من خوابی دیدم‌که خیراست. در عالم خواب یك عِدّه‌گاو‌دیدم ودیدم در دمِ شمشیرمن شکافی پیدا شده‌و دیدم دست خودم را در زِرِهِ محکمی داخل‌کردم و آن زِرِه را بمدینه تعبیر نمودم».

«ابن هشام میگوید: بعضی ازاهل علم برای من نقل کردندکه رسول‌خدا(ص) فرمود: من در خواب دیدم یك عِدّه‌گاو دارم کـه ذبح میشدند وفرمود: آن‌گاوها گروهی ازیاران من هستندکه‌کشته‌میشوندو آن شکافی‌که در دمِ شمشیرخود دیدم تعبیرش اینست کـه مردی از اهل‌بیت من، کشته میشود».

چنانکه ملاحظه میفرمائید، خواب رسول‌خدا(ص) به‌دوگونـه نقل شده، درنقل اول‌که ازابن‌اِسحق است، نه‌رسول‌خدا خبرازشکست مسلمانان در جنگ احد داده و نه شهادت حضرت حمزه را پیش‌بینی فرموده بلکه ازاینکه فرموده:خوابی دیدم‌که خیراست ونیزازاینکه فرموده: دستم را دریك زره محکمی داخل‌کردم، معلوم میشود خواب آنحضرت امیدبخش بوده وآنرا به‌خوبی ومصونیت از شکست تعبیر کرده است. ودرنقل دوم‌که ازابن هشام است رسول‌خدا (ص) پیش‌بینی شهادت عده‌ای ازاصحاب‌ویکی ازاهل‌بیت خود را فرموده ومعلوم‌است که شهادت عده‌ای ازاصحاب ویکی ازاهل‌بیت دلیل بر شکست نیست، زیرا درجنگهائی هم‌که‌مسلمانان پیروزمیشدند، مثل جنگ بدر، یك عده، کشته میدادند. بنابراین، اگر نگوئیم، ازاین دونقل روی‌هم‌رفته، پیش‌بینی پیروزی مسلمانان در جنگ احد، استفاده میشود (که بـا همان پیروزی در اول‌کار منطبق میگردد) هرگـز پیش‌بینی شکست، استفاده نمیشود. و نیز اینکه رسول‌خـدا (ص) شکاف شمشیر خود را به‌شهادت یکی ازاهل‌بیت خود تعبیرفرموده، قبل ازجنگ معلوم نبود آن یك نفرکه ازاهل‌بیت‌کشته میشود چه‌کسی خواهد بود ولی آنگاه که جناب حمزه‌کشته شد، با وی منطبق‌گشت.

از آنچه گذشت روشن شد که برخلاف گفتهٔ کتاب «شهید آگاه» نه از مدارك تاریخی معلوم میشود رسول خدا(ص) شکست مسلمانان را در جنگ اُحُد، پیش بینی فرموده و نه معلوم میشود از شهادت حضرت حمزه خبر داده و این تهمتی است که نویسندهٔ کتاب «شهید آگاه» آگاهانه به رسول اکرم زده تا بدینوسیله نظر خود را ثابت کند!

۲- تهمت به علی علیه السلام ؟

کتاب «شهید آگاه» در ص ۱۶۳ و ۱۶۷ میگوید: «علی علیه السلام میدانست و خبر میداد کـه معاویه پس از آنحضرت بر اوضاع مسلط خواهد شد».

معنای این سخن اینست که امیرالمؤمنین (ع) در جنگ صِفّین، امید نداشت بر معاویه غالب گردد. ولی برخلاف تصور این نویسنده، از سخنان خود امیرالمؤمنین (ع) استفاده میشود که آنحضرت امیدوار بوده بر معاویه غالب شود و اینك سخنان آنحضرت:

الف- علی -علیه السلام- دربارهٔ معاویه میفرماید: «سَاَجْهَدُ فِی اَنْ اُطَهِّرَ الْاَرْضَ مِنْ هٰذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ».

(نهج البلاغه، نامهٔ ۴۵)

یعنی: «من کوشش میکنم که زمین را از وجود این عنصر ناپاك -معاویه بن ابی سفیان- پاك گردانم».

اگـر امیرالمؤمنین (ع) امیدوار نبود، معاویـه را نابود کند، نمیفرمود: من کوشش میکنم که زمین را از وجود معاویه پاك گردانم.

ب- علی -علیه السلام- هنگامیکه در صِفّین با معاویه وقشون وی

روبرو شد، دردعای خود بدرگاه خدا عرضه داشت: «إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَىٰ عَدُوِّنَا فَجَنِّبْنَا الْبَغْيَ وَسَدِّدْنَا لِلْحَقِّ». (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷۰)

یعنی: «خدایا اگر ما را بر دشمنان خود پیروز کردی مارا از تجاوز مصون بدار».

اگر امام امیدوار نبود بر معاویه غالب شود، چنین سخنی نمیفرمود.

ج- امیرالمؤمنین(ع) پس از آنکه مصر بدست معاویه افتاد، ضمن اظهار تأسف شدید، میفرماید:

«سُبْحَانَ اللّٰهِ بَيْنَا نَحْنُ نَرْجُو أَنْ نَغْلِبَ الْقَوْمَ عَلَىٰ مَا فِي أَيْدِيهِمْ إِذْ غَلَبُونَا عَلَىٰ مَا فِي أَيْدِينَا». (کشف المحجة، ص۱۷۴)

یعنی: «عجبا درزمانیکه ما امیدوار بودیم برمعاویه غالب شویم وشام را ازوی بگیریم، اووعُمّال او، مصررا از دست ما گرفتند».

از این سخن امام استفاده میشود آنحضرت امیدوار بوده برمعاویه غالب گردد.

د- امیرالمؤمنین(ع) درصِفّین، پیش ازشروع جنگ، به سپاه خود مطالبی را تعلیم کرد وازجمله فرمود: «فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللّٰهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِراً وَلَا تُصِيبُوا مُعْوِراً وَلَا تُجْهِزُوا عَلَىٰ جَرِيحٍ».

(نهج البلاغه، نامهٔ ۱۴)

یعنی: «آنگاه که به اذن خدا، دشمن را شکست داده و بهفرار واداشتید، فراریان را نکشید وبه تسلیم شدگان بیدفاع صدمه نزنید و مجروحان را به قتل نرسانید».

اگر امام امیدوار نبود برمعاویه غالب شود، معنی نداشت، به سربازانش دستوراتی راجع به بعداز شکست دادن لشکرمعاویه، بدهد.

بااینکه از این سخنان علی ـ علیه‌السلام ـ که نقل کردیم ، امیدواری آنحضرت به‌پیروزی برمعاویه معلوم‌میشود، چگونه نویسندهٔ کتاب «شهید آگاه» بطور قطع ویقین میگوید : علی ـ علیه السلام ـ امیدوار نبود بر معاویه غالب شود و میدانست معاویه برامت اسلام مسلط خواهدشد؟! آیا ایشان برای گفتهٔ خود دلیلی داشته و نیاورده یادلیلی نداشته ؟ اگر دلیلی داشته باید دلیل خودرا بامعارضاتش ذکر کند وبین آنها مقایسه نماید ویك طرف‌را ترجیح دهد یاتوقّف کند و اگر دلیلی نداشته واین نسبت‌را به‌امیرالمؤمنین(ع) داده‌که آنحضرت امیدوار نبود برمعاویه غالب گردد ، در اینصورت این تهمتی‌است‌که آگاهانه به‌امیرالمؤمنین (ع) زده تانظر خودرا ثابت‌کند!!!

۳ـ تهمت به امام حسین علیه‌السلام :

نویسندهٔ کتاب «شهیدآگاه» درص۵۰میگوید : «امام‌حسین(ع) غالباً نظر کسانی‌راکه میگفتند : پیروزی نظامی برای‌امام میسر نیست وآنحضرت کشته خواهدشد تأیید میکرد» .

ماهرچه تفحّص کردیم ، در مذاکرات امام باابن‌عباس و عبدالله جعفر وعبدالله عُمَر و عبدالله مُطیع و دیگران عبارتی نیافتیم که آن حضرت نظر آنانرا تأیید کند و بفرماید : من میدانم بردشمن غالب نخواهم شد . پس چگونه نویسنده میگوید : امام غالباً نظر کسانی راکه میگفتند پیروزی نظامی برای آنحضرت ممکن نیست ، تأیید میکرد ؟! معنای‌کلمهٔ غالبا اینست‌که اگر بیست نفر، به‌امام گفته‌اند: پیروزی بردشمن برای شما میسّر نیست ، حدّاقل سخن پانزده نفر از

آنانرا تأیید فرموده‌است. چرا این نویسندهٔ محترم آن عباراتی‌را که ازآنها تأیید، استفاده میشود، ذکر نکرده است؟! آیا غیراز اینست که چون ایشان عقیده‌دارد امام آگاهانه‌برای کشته شدن رفته، تصمیم گرفته همه‌چیزرا باعقیدهٔخود تطبیق کند وازاین‌جهت، این تهمت را به‌امام‌حسین (ع) زده‌است؟!

۴ـ تهمت به مسلم‌بن عقیل:

کتاب «شهیدآگاه»، ص۱۴۲ میگوید:«گزارشی‌که مسلم‌بن‌عقیل به‌امام داد فقط حاوی ابراز احساسات مردم‌کوفه وآن بیعت‌کذائی‌بود واحتمال بی‌وفائی مردم‌کوفه‌آنقدر روشن بودکه محتاج‌به‌تذکر نبود».

مقصود نویسنده اینست که مسلم‌بن‌عقیل هیچگونه اعتمادی به‌مردم کوفه‌نداشت‌وبه‌پیروزی امام‌نیز امیدی نداشت و فقط‌ظاهرحال مردم کوفه و احساسات توخالی آنانرا به آنحضرت گزارش داد. ولی برخلاف‌گفتهٔاین‌نویسنده، مامی‌بینیم امام‌حسین(ع) دربارهٔگزارش مسلم‌بن عقیل به مردم کوفه مینویسد: «نامهٔ مسلم بن عقیل از رأی پسندیدهٔ شما حکایت میکند وگزارش میدهد که جماعت بزرگان شما متفق شده‌اندکه مارا درگرفتن‌حق‌خویش وبرگرداندن خلافت به‌مرکز خود، یاری‌کنند». (ارشادمفید، ص۲۰۰)

امام‌حسین (ع) میفرماید: نامهٔ مسلم حاکی ازاجتماع و اتفاق بزرگان کوفه برای یاری کردن امام وکوشش برای پیروزی آنحضرت است، ولی این نویسنده میگوید: گزارش مسلم فقط حاوی اظهار احساسات توخالی مردم کوفه‌است وهیچگونه امید واطمینانی به‌مردم

کوفه ازآن استفاده نمیشود . آیا این‌نویسنده ، بیش‌از امام‌حسین(ع) ازمضمون نامهٔ مسلم‌بن‌عقیل آگاه بوده‌است؟!

آیا غیراز اینست‌که چون اومعتقداست: امام هیچگونه امیدی به‌پیروزی نداشته ، میخواهد بگوید : مُسلِم‌بن‌عقیل نیز چنین امیدی نداشته و نامهٔ وی نیز چنین امیدی به امام نمیداده‌است واین تهمت را به‌مُسلِم زده تا عقیدهٔ مُسلم را باعقیدهٔ خودش ، یکسان جلوه دهد واز این‌راه ، نظرخود را ثابت‌کند ؟!

اگر مسلم‌بن عقیل به‌مردم کوفه اعتماد نداشت ، چرا به امام نوشت : جمع اهل کوفه باشماهستند زودحرکت‌کنید ؟ (تاریخ طبری، ج۴، ص۲۹۷) . آیامسلم میخواست امام‌را فریب‌بدهد ؟!

هـ تهمت به‌شیخ مفید:

یك فرد شیعه ازمرحوم شیخ‌مفید پرسیده: ما گروه شیعه‌اجماع داریم‌که امام همهٔ حوادث‌آینده‌را میدانند، پس‌چرا علی‌ـعلیه‌السلام‌ـ با اینکه میدانست کشته میشود به‌مسجد رفت ؟ و چرا امام حسین ـ علیه‌السلام ـ بااینکه میدانست دراین‌سفر کشته‌میشود، به‌سوی‌کوفه حرکت کرد؟ شیخ مفید جواب داده: ما گروه شیعه اجماع نداریم که امام همهٔ حوادث‌آینده را بدون استثناء میداند ودلیلی نداریم‌که علی ـ علیه‌السلام ـ میدانست درآن‌شب مخصوص درمسجد ضربت‌میخورد. ونیز دلیلی نداریم‌که امام‌حسین ـ علیه‌السلام‌ـ میدانسته دراین سفر کشته میشود. (بحار، طبع‌جدید، ج ۴۲، ص۲۵۷و۲۵۸)

نویسندهٔ‌کتاب «شهیدآگاه» درص۲۳۰ میگوید: شیخ‌مفید، این

سخن را دربرابر عامّه گفته و میخواسته آنانرا با این جـواب اقناعی ساکت کند و آنچه گفته ، موافق عقیدهٔ اهل سُنّت و مخـالف عقیدهٔ شیعه است.

ما درجواب‌کتاب «شهیدآگاه» میگوئیم:

اوّلاً کسی‌که این سؤالات را از شیخ مفید کرده یـك فرد شیعهٔ خالص بلکه افراطی بوده، زیرا او درسؤال خود گفته: ما اجماع‌داریم که امام همهٔ حوادث‌آینده را میداند ویك‌فرد سُنّی هرگزچنین‌سخنی نمیگوید. پس شیخ مفید دراینجا در مقابل اهل سُنّت نبوده تـا روی عقیدهٔ آنان جواب بدهد.

وثانیاً شیخ‌مفید درجواب سؤال‌کننده فرموده : إِجْماعُنا اَنَّ الْاَمْرَ عَلیٰ خِلافِ ما قالَ. اجماع ما گروه شیعه مخالف‌گفتار سؤال‌کننده است. بااینکه شیخ مفید صریحاً فرموده: اجماع ما گروه شیعه، چنین است آیا میتوان‌گفت: او به‌مذاق اهل سُنّت سخن‌گفته؟ آیا اجماع ما گروه شیعه یعنی اجماع اهل سُنّت ؟! آیا شیخ مفید میخواهد بفرماید : من گفتم: اجماع ما گروه شیعه، چنین است ولی‌مطلب اینطورنیست بلکه آنچه‌گفتم مطابق عقیدهٔ اهل سُنّت و مخالف عقیدهٔ شیعه است؟! آیـا شیخ‌مفید دروغ میگوید؟!

آری چون نویسندهٔ کتاب «شهید آگاه» دیـده آنچه شیخ مفید فرموده، مخالف عقیدهٔ اواست ودربرابرشخصیت باعظمت شیخ نمیتواند چیزی بگوید، ازاین‌جهت ناچار شده سخن اورا توجیه‌کند وبگوید: او موافق عقیدهٔ اهل سُنّت سخن گفته در حالیـکه این تهمت بزرگـی است‌که به‌رئیس مذهب شیعه زده وتوجه نداشته یا داشته است.

۶ـ تهمت دیگر به‌شیخ‌مفید:

کتاب «شهید آگاه» در ص۲۳۵ گفته: «وچنانچه مفیدرضوان‌الله علیه تصدیق فرموده خدا امام را به‌شهادت و اسیری اهل بیت مُتعبَّد فرموده» .

ظاهر این عبارت اینست‌که شیخ مفید نیز مثل نویسندهٔ کتاب «شهید آگاه» تصدیق‌کرده که خدا به‌امام دستورداده بمنظورکشته‌شدن خود و اسیر شدن اهل‌بیت حرکت‌کند. در حالیکه شیخ مفید هرگز چنین تصدیقی نکرده بلکه پس‌از آنکه فرموده: دلیلی نداریم که امیرالمؤمنین(ع) میدانسته درآن شب‌مخصوص کشته میشوداین جمله را اضافه کرده که:

«وَلَوْجاءَ بِهِ‌اَثَرٌ لَمْ‌يَلْزَمْ فيهِ ما يَظُنُّهُ الْمُعْتَرِضُونَ اِذْكانَ لايَمْتَنِعُ‌اَنْ‌يَتَعَبَّدَهُ اللهُ تَعالىٰ بِالصَّبْرِ عَلَى‌الشَّهادَةِ وَالْاِسْتِسْلامِ لِلْقَتْلِ» .

(بحار، طبع جدید، ج۴۲، ص۲۵۸)

یعنی: «واگر به‌فرض محال[1] خبری وارد شده باشدکه آنحضرت میدانسته درآن وقت معین‌کشته میشود، عقلاً مانعی نداردکه خدا او را به‌صبر برشهادت و پذیرفتن قتل مأمورکرده باشد».

و دربارهٔ امام‌حسین(ع) نیز پس‌ازآنکه جواب‌داده: هیچ‌دلیلی نداریم‌که آنحضرت میدانسته دراین سفرکشته میشود، فرموده:

« وَلَوْكانَ عالِماً بِذٰلِكَ لَكانَ‌الْجَوابُ عَنْهُ ماقَدَّمْناهُ فِي‌الْجَوابِ عَنْ عِلْمِ اَميرِالْمُؤْمِنينَ (ع) بِوَقْتِ قَتْلِهِ».

یعنی: «واگر به‌فرض محال آنحضرت ازکشته شدن خود دراین سفر آگاه بوده‌باشد، جوابش همانست‌که درموردعلم امیرالمؤمنین(ع)

۱ــ محال‌بودن این‌فرض ازکلمهٔ «لو» استفاده میشود .

به‌وقت شهادت خود گفتیم».

مقصود مرحوم شیخ اینست‌که از نظر عقل مانعی ندارد خداوند او را مُتعبّد به پذیرفتن قتل‌کرده باشد. پس شیخ مفید خواسته است بفرماید: در مقام ثبوت مانعی ندارد امام مأمور به پذیرفتن قتل شود ولی درمقام اثبات هیچ دلیلی براین مطلب نداریم ودر حقیقت، «شیخ مفید» این مطلب را که‌خداوند امام را مأمور به پذیرفتن قتـل کرده باشد درمقام اثبات تصدیق نکرده بلکه تکذیب‌کرده است.

اگر نویسندهٔ کتاب «شهیدآگـاه» فرق میان مقام ثبوت واثبات نگذاشته ونداسته این تهمت‌را به‌شیخ مفید زده‌که «اوتصدیق‌کرده‌که خدا امام‌را به‌شهادت واسیری اهل بیت مُتعبّد فرموده» که واسفا! و اگر فـرق بین مقـام ثبوت واثبات رامیدانسته و دانسته این تهمت را به‌رئیس مذهب شیعه زده تا اورا موافق با عقیدهٔ خودش جلوه دهد که صدبار واسفا!!! وبنظرمااودانسته‌این تهمت رابشیخ مفیدزده است!

۷ـ تهمت به سیّدِ مرتضی:

نویسندهٔ‌کتاب«شهیدآگاه» درص۸۷و۱۷۲میگوید: «سیّدمرتضی میخواسته در مورد قیام امام‌حسین(ع) به‌اهل‌سُنّت پاسخی بدهدکه در نظر خودآنان پذیرفته باشد ومیخواسته اهل سُنّت‌را به‌منطق‌خودشان قانع سازد».

باید دانست که مرحوم سیّدِ مُرتضی ضمن سخنان خود کـه در تنزیه‌الانبیاء، ص۱۷۹ تا ۱۸۲ آمده، فرموده:

« اِنَّمَا اَرَدْنَا بِذِکْرِ هٰذِهِ الْجُمْلَةِ اَنَّ اَسْبَابَ الظَّفَرِ بِالْعَدُوِّ کَانَتْ لَائِحَةً» .

یعنی: «ما میخواستیم با این بیان روشن کنیم که شرائط پیروزی امام‌حسین ـ علیه‌السلام ـ بردشمن فراهم بود».

و نیز فرموده:

« وَلَمْ یَکُنْ فِی حِسابِهِ اَنَّ الْقَوْمَ یَغْدِرُ بَعْضُهُمْ وَیَضْعُفُ اَهْلُ الْحَقِّ عَنْ نُصْرَتِهِ »:

یعنی: «امام‌حسین (ع) تصور نمیکرد بعضی از اهل کوفه بی‌وفائی میکنند واهل‌حق نیز ازیاری امام ناتوان میگردند».

نویسندهٔ کتاب «شهید آگاه» چون‌دیده آنچه مرحوم سیّدِمرتضی فرموده باعقیدهٔاوموافق نیست ونتوانسته مخالفت‌چنین شخصیت‌بزرگی را تحمّل کند، ازاینرو، سخن اورا بدینگونه توجیه‌کرده‌که مرحوم سیّدِ مرتضی به‌مذاق اهل‌سُنّت، سخن گفته است. ولی مرحوم شیخ طوسی‌که عقایداستادش سیّدِمرتضی‌را بهتر از نویسندهٔ کتاب «شهیدآگاه» میدانسته در تلخیص الشافی، جزء ۴، ص۱۹۰ میگوید: «سیّدِمرتضی این نظررا اختیارکرده‌که عقلاً ونقلاً حرام‌است امام دانسته‌برای‌کشته شدن حرکت کند وَهٰذَاالْمَذْهَبُ هُوَالَّذِی اخْتارَهُ الْمُرْتَضیٰ فِی هٰذِهِ الْمَسْئَلَةِ».

ازاینجا معلوم میشود آنجاکه سیّدِ مرتضی فرموده: « درآغاز کار اسباب پیروزی امام‌حسین(ع) بردشمن‌فراهم بود وآنحضرت‌تصور نمیکرد بعضی ازاهل کوفه بی‌وفائی میکنند واهل حق ازیاری امام ناتوان‌میگردند» این‌عقیدهٔ خودمرحوم‌سیّدِ مرتضی بوده‌که‌اظهارکرده نه عقیدهٔ اهل‌سُنّت.

اگر نویسندهٔ کتاب «شهید آگاه» ازاین نظر سیّدِمرتضی که شیخ طوسی نقل کرده، آگاه نبوده وسخن سیّدرا موافق اهل سنت و

مخالف عقیدهٔ شیعه و مخالف عقیدهٔ خود سیّد ، محسوب داشته این مایهٔ تأسف است که چرا نویسنده‌ای بدون اطلاع از افکار مرحوم سیّد ، دربارهٔ‌سخنان او ، اظهار نظر کرده واگر آگاه بوده و دانسته به‌این‌عالم بزرگ تهمت زده‌که او به‌مذاق اهل سنت سخن گفته ، این بیشتر مایهٔ تعجب وتأسف خواهد بود !!!

۸ـ تهمت به سیّدِ مرتضی وشیخ طوسی :

نویسندهٔ‌کتاب «شهیدآگاه» درص۱۰۶ کتاب،سخنانی بدینمضمون میگوید : «چون درزمان خلافت بنی‌عباس که دوران اختناق فکری بود، آزادیخواهی، حرّیت، قیام، انقلاب، مبارزه بافردپرستی واستبداد جرم محسوب میشد وعُمّال حکومت راضی نبودند قیام امام حسین(ع) طوری دراذهان مجسم شودکه آنان‌را مثل یزید و ابن‌زیاد مورد تنفر قراردهد ، ازاین جهت حتی علمای شیعه (مقصودش سیّدِ مرتضی وشیخ طوسی‌است) برای اینکه برخلاف‌رضای دستگاه‌حکومت کاری‌نکنند، ناچار بودند قیام امامرا آنطوری‌که درتنزیه‌الانبیاء وتلخیص الشافی نوشته شده، تشریح‌کنند ونظرکتاب «شهید جاوید» نیز که همان نظر سیّدِمرتضی وشیخ طوسی‌است ، مناسب همان دورانهای اختناق فکری و اعصار تاریك است و باید آنرا بعنوان یك نظر کهنه و کنار رفته تلقی کرد» .

دراینجا مقصود اصلی کتاب «شهید آگاه» اینست‌که طرح‌کتاب «شهید جاوید» را درنظر آزادیخواهان اصلاح طلب، آلوده جلوه‌دهد ولی درحقیقت مرحوم سیّدمرتضی وشیخ‌طوسی‌را به‌پیروی ازحکومت

عدالت‌کش بنی‌عباس وجلب خوشنودی دستگاه استبدادی آنان ، متهم کرده‌است !

نظر این‌دوعالم بزرگ اینست : «هرامامی وقتی مظنهٔ قوی پیدا کند که میتواند باحکومت ظلم بمبارزهٔ‌مسلحانه برخیزد ، واجب‌است جنبش کند و نیرو تهیّه نماید ودرشرائط مساعد حکومت ظلم‌را ساقط سازد وخلافت‌را قبضه‌کند. امام‌حسین(ع) نیز آنگاه‌که شرائط پیروزی فراهم شد، بمنظور تسخیر کوفه و گرفتن خلافت حرکت کرد ولی آنگاه‌که اوضاع تغییر نمود وشرائط، نامساعد گشت درترك خصومت و جلوگیری ازبرخورد نظامی کوشید تا نیروهای موجود، بیهوده تلف نشود ولی پیشنهاد ترك خصومت از آنحضرت پذیرفته نشد و عُمّال حکومت یزیدی ، به‌وی تهاجم کردند وامام به‌دفاع پرداخت و در راه دفاع‌اضطراری، شهیدشد».(تنزیه‌الانبیاء،ص۱۷۹تا۱۸۲وتلخیص‌الشافی، جزء ۴، ص۱۸۲تا۱۸۸).

آیا این نظر سیّد مرتضی وشیخ طوسی، مخالف آزادیخواهی و موافق رضای‌خلفای بنی‌عباس است؟ آیا بنی‌عباس راضی بودند، امام موسی بن‌جعفر (ع) اگرشرائط را مساعد دید، برضدآنان قیام‌مسلحانه کند؟

ما هرچه فکرمیکنیم نمی‌فهمیم کجای نظر این دوعالم بزرگ شیعه،مخالف آزادیخواهی ومبارزهٔ باظلم‌واستبداد وموافق رضای‌خلفای بنی‌عباس است؟

آری چون نویسندهٔ‌کتاب « شهیدآگاه » میخواسته طرح کتاب « شهید جاوید » را محکوم‌کند وآنرا مخالف بـا افکار آزادیخواهان

عدالت‌طلب جلوه‌دهد ومیدانسته‌که نظر کتاب «شهید جاوید» همان نظر این‌دوعالم بزرگ شیعه‌است، ناچارشده این دو شخصیت بزرگ علمی شیعه‌را به‌پیروی ازروش استبدادی بنی‌عباس ودجلب‌خوشنودی‌دستگاه عدالت‌کش بنی‌عباس، متّهم‌کند!

آیا در شرع عدالت وانصاف رواست‌که نویسنده‌ای چون نظر کتاب «شهید جاوید» را نمی‌پسندد ومیخواهدآنرا محکوم‌کند، برای رسیدن به‌این هدف، به‌سیّد مرتضی و شیخ طوسی چنین تهمت بزرگی را بزند ؟!

آیا اینکه اجتهاداین دوعالم بزرگ با اجتهاد نویسندهٔ‌کتاب «شهیدجاوید» یکی‌است،گناه غیرقابل‌بخشایشی‌محسوب میشودواین‌دو دانشمند کم‌نظیر جهان‌تشیّع‌را مستحق‌چنین تهمت بزرگی میکند؟!

یک سؤال :

این نویسنده گفته است: باکشته شدن امام حسین (ع) نظام حکومتی‌اسلام ازاستبداد نجات‌یافت. (شهید آگاه،ص۴۸۴، سطر آخر).

بدیهی‌است معنای نجات یافتن نظام حکومتی اسلام اینست‌که باکشته‌شدن امام حسین(ع) اختناق واستبداد، برداشته شد. حالاازاین نویسنده، سؤال میشودکه اگرباکشته شدن امام، نظام حکومتی‌اسلام ازاستبداد سیاسی نجات یافت، پس این اختناق واستبداد سیاسی در زمان بنی‌عباس‌کجا بودکه به‌قول‌کتاب «شهیدآگاه»، سیّد مرتضی وشیخ طوسی تحت تأثیر آن، قیام امام را بررسی کرده وناچار شده‌اند، موافق رضای دستگاه حکومت استبدادی بنی‌عباس دربارهٔ قیام آنحضرت،

اظهار نظر کنند؟!

تبعیض چرا؟

کتاب «شهید آگاه» دربارهٔ مقابلهٔ نظامی امام حسن مجتبی ـ علیه السلام ـ با معاویه وروش آنحضرت درمراحل اخیر مبارزه میگوید:
«اکثریت مردم امتحان خوبی ندادند وحضرت مجتبی(ع) دانست با آن مردم و آن شرائط، تشکیل حکومت اسلامی[1] وکوتاه کردن دست بنی امیه با زور سر نیزه وقدرت نظامی میسر نیست. (شهید آگاه، ص۱۳۷)
از این عبارت معلوم میشود این نویسندهٔ محترم میخواهد بگوید: امام حسن مجتبی ـ علیه السلام ـ هنگامیکه نیروهای خودرا برای جنگ با معاویه حرکت داد، امید پیروزی داشته ولی بعداً که اصحاب او امتحان خوبی ندادند و اختلاف و نفاق در آنها ظاهر شد، دانست که پیروزی نظامی میسر نیست.

معلوم نیست چرا کتاب «شهید آگاه» دربارهٔ حضرت امام حسن(ع) راضی شده است بگوید: آنحضرت اول به امید پیروزی حرکت کرده و پس از دگرگون شدن اوضاع، دانسته است که پیروزی نظامی میسر نیست. ولی دربارهٔ رسول خدا وعلی وامام حسین ـ صلوات الله علیهم ـ راضی نشده است بگوید: آن ذوات مقدس به امید پیروزی به سوی صحنهٔ اُحُد

۱ــ تعبیر تشکیل حکومت دربارهٔ حضرت امام حسن(ع) اشتباهی است که از کتاب **شهید آگاه** سرزده، زیرا حکومت به دست علی(ع) تشکیل شده بود و امام حسن(ع) وارث همان حکومت موجود بود ونمیخواست تشکیل حکومت جدیدی بدهد.

وصفّین وکوفه حرکت‌کردند؟ این تبعیض برای چیست ؟!

معلوم نیست این نویسندهٔ محترم چرا وقتی که سیّد مرتضی و شیخ طوسی میگویند: امام حسین(ع) به‌امید پیروزی به‌سوی کوفه حرکت‌کرد، سخنان این‌دوعالم بزرگ‌شیعه را توجیه‌میکند وآن دورا به‌پیروی ازاهل‌سُنّت متهم میسازد، درحالیکه خود او دربارهٔ حضرت امام‌حسن (ع) همان مطلب را میگوید؟!

آیا این نویسنده راضی‌میشود دیگران سخنان اورا دربارهٔ امام حسن‌مجتبی(ع) توجیه‌کنند وبگویند: اوبه‌مذاق اهل‌سُنّت سخن‌گفته است؟ اگر راضی نیست، پس‌چرا سخنان علمای بزرگ‌شیعه را بدون هیچ‌قرینه‌ای برخلاف مقصودشان حمل‌میکند ؟!آیا سزای‌این علمای بزرگ‌که یك‌عمر ازحریم شیعه، دفاع کرده وباکمال شهامت درکتاب شافی‌وتلخیص‌الشافی وکتابهای دیگرمطاعن خلفاء وحقانیّت ائمّهٔ‌شیعه را ثابت‌کرده‌اند، اینست‌که به‌پیروی اهل‌سُنّت متهم شوند؟!

۴

خلط مبحث سهوی یا عمدی:

کتاب «شهید جاوید»، دربخش دوم، قیام‌مسلحانه را دوقسم‌کرده: ابتدائی ودفاعی وقیام مسلحانهٔ ابتدائی راکه بمنظورتشکیل حکومت جدید انجام میشود درصورتی جایز شمرده‌که احتمال پیروزی بیش‌از احتمال شکست باشد. وقیام دفاعی‌را درهرصورت جایزشمرده است.

ولی نویسندهٔ کتاب«شهیدآگاه» کلمهٔ **مسلحانه** راندیده، یادیده وعمداً نادیده گرفته واز اینرو، خیال کرده یا چنین وانمود ساخته‌که کتاب «شهیدجاوید» قیامهای علماء را که به‌صورت بیان حقایق دین‌یا اعلان اشتباهات حکومتهایا فتوای‌سیاسی، مثل فتوای میرزای‌شیرازی درمورد تنباکو، انجام میشود، محکوم کرده است. درحالیکه حقیقت برخلاف گفتهٔ کتاب «شهیدآگاه» است، زیرا کتاب «شهیدجاوید» فقط دربارهٔ قیام مسلحانه بحث کرده ومسئلهٔ مبارزات ومقاومتها وفتواهای سیاسی علماء وقیامهای ارشادی‌وبیدارکنندهٔ پیشوایان دینی، اصلاًمورد

بحث کتاب «شهیدجاوید» نبوده است. ولی نویسندهٔ کتاب «شهید آگاه» موضوع بحث را اشتباه‌کرده یا عمداً خلط مبحث نموده وبراساس همین اشتباه یا تعمّد، بزرگترین تهمت را به نویسندهٔ کتاب «شهیدجاوید» زده وبی‌ادبانه‌ترین عبارات وزننده‌ترین کلمات را دراین مورد بکار برده است. واینك بعضی ازعبارات ظالمانهٔ ایشان:

۱ـ کتاب «شهیدآگاه» درص۹۴میگوید: «کتاب شهیدجاوید باتوجه یا باعدم توجه به‌کمك استثمار وسیاستهای استعماری ضد اسلامی شناخته وتلویحاً نهضتهای علماء را که بدون نیروی نظامی ومالی انجام‌گرفته، دربخش دوم، ص۱۶۶ ببعد محکوم وغیر عقلائی معرفی‌میکنند».

۲ـ درص۹۵، سطر ۸ ببعد، میگوید: «این کتاب به عموم رجال ملی دنیاکه دربرابر حکومتها اعتراض‌مینمایند ومقاومتی نشان‌میدهند اعلام خطر میکند وهمه را به‌جرم اینکه قیام علیه‌ظلم وقانون شکنی باتسلط ظالم براوضاع، نابهنگام وغلط واخلالگری وجرم‌است‌محکوم میکند ومقاومت‌دربرابر حکومتهای مستبدّه راهمانطورکه قاضیان‌عصر بنی‌امیه وبنی‌عباس فتوی‌میدادند، خروج‌علیه‌امنیت ومصلحت‌وبهم‌زدن نظم معرفی میکند».

۳ـ درص۹۵، سطر ۲۱و۲۲، میگوید: «گوئی با این طرحی که دراین‌کتاب‌ریخته‌میخواهدبرای همیشه فکر مخالفت ومقاومت‌دربرابر ستم وزور را ازخیال مردم بیرون سازد».

۴ـ درص۹۷، سطر ۱۳ ببعد، میگوید: «درنهضت تحریم تنباکو وقیام علیه مداخلهٔ بیگانه درامورکشور اسلام مرحوم آیةالله شیرازی قُدِّسَ‌سِرُّه اسلحه‌ومهماتی دراختیار نداشت ولی با اتکاء به‌نفوذروحانی

واحساسات وافکار عمومی آن نهضت‌عظیم را برپاکرد وتنباکوراتحریم نمود وبا این مبارزهٔ منفی دست بیگانه را ازحریم ملت‌ایران کوتاه‌و ازگسترش نفوذآنان جلوگیری فرمود، این‌قیام نیازی به‌نیروی‌نظامی ندارد».

باید از این نویسندهٔ محترم پرسید: کتاب«شهیدجاوید» کی و کجا نهضتهای علماء را که بدون نیروی نظامی و مالـی انجام میشود، محکوم‌وغیر عقلائی معرفی کرده‌است؟ !

وکی وکجا به رجال ملی دنیا که دربرابر حکومتها اعتراض و مقاومت میکنند، اعلام خطر کرده وهمه را محکوم نموده است ؟!

وکی‌وکجا مثل قاضیان عصر بنی‌امیه وبنی‌عباس مقاومت‌دربرابر حکومتهای استبدادی را خروج علیه امنیت معرفی کرده است؟!

وکی وکجا خواسته است‌برای همیشه فکر مخالفت و مقاومت در برابرستم وزور را ازخیال مردم بیرون سازد؟!

وکی‌وکجا ازنهضتهای علماء و مبارزات منفی و فتواهای سیاسی آنان بحث‌کرده است؟!

قیام ابتدائی مسلّحانه بمنظور تأسیس حکومت جدید کجا و اعتراض زبانـی وقلمی و مقـاومت رجال ملـی در برابر حکومتهای استبدادی‌کجا؟!

نهضت مسلّحانهٔ ابتدائی‌بمنظورساقط‌کردن حکومت موجودکجا ونهضتهای ارشادی وبیدارکنندهٔ علماء وفتواهای سیاسی‌آنان، بمنظور کوتاه‌کردن دست اجانب کجا؟!

آیـا نویسندهٔ کتاب «شهید آگـاه» کلمهٔ مسلّحانه را در کتاب

«شهیدجاوید» ندیده وفرق بین قیام ابتدائی مسلحانه که موردبحث کتاب «شهیدجاوید» است وبین قیام علمی وارشادی وفتوای سیاسی رانفهمیده ویا عمداً خلط مبحث کرده وچنین تهمتهای بزرگی را بی باکانه به نویسندهٔ کتاب «شهیدجاوید» زده **وازجمله اورا آلت سیاستهای استعماری ضدّاسلامی شمرده؟**

اگرکلمهٔ مسلحانه را درکتاب «شهید جاوید» دیده ولی ندیده گرفته وعمداً خلط مبحث کرده واینهمه عبارات ظالمانه و بی ادبانه و تهمت آمیز را دربارهٔ نویسندهٔ کتاب «شهیدجاوید» بکار برده باید گفت:

او واقعا قهرمان جرأت بر گناه است آنهم گناهی مثل تهمت که موجب عذاب ابدی است!

۵

چند سؤال از نویسندهٔ کتاب شهید آگاه :

سؤال ۱ ـ شما مکرر ازاخبارمتواتره وقطعیه‌ای که دلالت دارد امام‌حسین ـ علیه‌السلام ـ ازشهادت‌خود، آگاه بوده، سخن گفته‌اید. (شهید آگاه، ص۴۵و۵۱و۸۱و۱۲۲و۱۴۸و۱۵۰ و۱۵۱ و۱۵۲و۱۵۴و ۱۸۰و۲۳۰)

اگر مقصود شما اینست که از این اخبارمعلوم میشود امام‌بطور سربسته، میدانسته شهید میشود که این مطلب را کتاب «شهید جاوید» درص۶ نوشته است واگر مقصود اینست که ازاین اخبار معلوم‌میشود، امام اززمان ومکان شهادت خود، بطور دقیق‌باهمهٔ خصوصیات‌آن، آگاه بوده، چرا ازآن همه اخبار، یکی را برای نمونه ذکر نکرده‌اید تا دیگران هم‌ملاحظه‌کنند؟ آری شما میدانسته‌ایدحتی یك خبرهم‌وجود ندارد‌که زمان ومکان شهادت امام را بطور دقیق، پیشگوئی‌کرده‌باشد. آنچه لازم بود این بود که دلیلی بیاورید وثابت کنید امام‌حسین(ع) زمان ومکان شهادت خودرا باهمهٔ خصوصیات آن میدانسته که این‌کار

را نکرده‌اید و نمیتوانید بکنید.

سؤال ۲ : شما علم‌غیب امام‌را محدود میدانید یا نامحدود؟ اگر نامحدود میدانید که این‌مطلب‌را هیچ‌مسلمانی نمیگوید، زیرا علم نامحدود، مختص به‌خداست. واگر محدود میدانید چه‌مانعی داردکه یکی‌از موارد محدودیت علم امام این باشدکه زمان و مکان شهادتش بطوردقیق برای آنحضرت معلوم نباشد؟

سؤال ۳ : آیا درطول قریب هزارسال‌که از نوشته‌های شیخ‌مفید وسیّدِ مرتضی وشیخ طوسی میگذرد، یك نفر از علمای شیعه، پیداشده که‌بگوید:آنچه این‌سه عالم‌بزرگ درбارهٔ قیام امام‌حسین‌ـ‌علیه‌السلام‌ـ گفته‌اند به‌مذاق اهل‌سُنّت گفته‌اند یا شما اول‌کسی هستیدکه سخنان این‌بزرگان تشیّع‌را بدون‌هیچ‌دلیلی، بدینگونه توجیه‌کرده‌ایدکه‌آنان به‌مذاق اهل‌سُنّت سخن گفته‌اند؟ (شهیدآگاه، ص ۸۷ و۱۷۲ و ۲۳۰).
ونیز اگر چنین توجیهی درسخنان علمای نامبرده رواست، چرا این توجیه‌را دربارهٔ‌کتاب «شهید جاوید» نکرده ونگفته‌اید: کتاب‌نامبرده همان‌مطالب‌مُفید ومُرتضی وطوسی‌را به‌همان‌منظوری‌که‌آنان نوشته‌اند، نوشته وپاسخ اهل‌سُنّت‌را داده‌است تادیگر احتیاج به‌نوشتن یك‌کتاب نداشته‌باشید وبیهوده زحمت نکشیده؟!

سؤال ۴ : میدانیم‌که مرحوم مفید وسیّدِ مرتضی وشیخ طوسی هیچگاه‌گرفتار تقیّه‌نبوده‌اند بلکه همیشه باکمال‌شهامت درمقابل اهل سُنّت ایستاده واز اعتقادات شیعه دفاع کرده‌اند ودر کتابهائی ازقبیل شافی وتلخیص‌الشافی، خلافت خلفای ثلاثه را باطل‌کرده ونقاط ضعف آنانرا بیان‌نموده‌اند واگر گرفتار تقیه بودند، هرگز نمیتوانستند نقاط

ضعف خلفاء راذکر کنند وخلافت آنانرا باطل سازند. باتوجه به اینکه این علمای بزرگ، گرفتار تقیّه نبوده‌اند، چه‌معنی داردآ نطورکه شما نسبت داده‌اید، طبق‌عقیدهٔ اهل‌سُنّت سخن بگویند وعقیدهٔ شیعه را در مسئلهٔ علم امام پایمال سازند؟!

ازاین گذشته، اگر قرار بوداین علمای بزرگ شیعه، طبق مذاق اهل‌سُنّت، منکرعلم امام‌حسین(ع) شوند تاعصمت وعدم‌اشتباه اورا در این‌قیام برای آنان ثابت‌کنند، میتوانستند ازهمان اول،طبق مذاق اهل سُنّت، منکرعصمت امام‌شوند وخودرا راحت کنند چون انکارعلم امام وعصمت او درعرض‌هم است، دیگر چه‌ضرورتی داشت‌که علم امام را انکارکنند تاعصمت وعدم اشتباه‌آنحضرت را اثبات نمایند؟!

سؤال ۵ : شما در ص ۷۴ سخنی بدینمضمون گفته‌اید: منظور من‌ازبررسی کتاب «شهیدجاوید» اینست‌که طبق‌تقاضای فضلاء‌به‌حدیث «اِذا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِی اُمَّتی...» عمل‌کنم وبدعت این‌کتاب را آشکار سازم وجواب‌دهم. وازطرفی درص ۱۴۹، سطرآخر گفته‌اید: تمام‌کتاب «شهید جاوید» به‌همین‌کلام سیّدمرتضی در تنزیه‌الانبیاء دورمیزند.

به‌اقرار خودشماآنچه‌کتاب « شهید جاوید » نوشته همانست‌که مرحوم سیّدمرتضی نوشته و میدانیم که شیخ طوسی نیزهمان نظر سیّدمرتضی‌را دربارهٔ قیام‌امام‌حسین(ع)درتلخیص‌الشافی،پذیرفته است. حالا ازشما میپرسیم: آیاآنچه سیّدمرتضی‌وشیخ‌طوسی نوشته‌اند بدعت است؟! چرا درطول‌هزارسال‌یك نفرازعلمای‌شیعه‌نگفته‌است: نوشته‌های سیّدمرتضی وشیخ طوسی دربارهٔ قیام امام‌حسین(ع) بدعت است؟ وچرا شما قبلاجواب بدعت‌این دوعالم‌بزرگ شیعه راکه قریب‌هزارسال است

در سراسر جهان اسلام منتشر است، نداده‌اید ؟!

سؤال ۶: شما مکرر گفته‌اید: امام حسین (ع) امیدی به‌پیروزی نظامی نداشت و اینکه مسلم‌را به‌کوفه فرستاد که ازمردم بیعت بگیرد وپس‌از رسیدن نامهٔ‌مسلم به‌سوی‌کوفه، حرکت‌کرد، برای اتمام حُجّت بود. یعنی کاری بود، صوری وظاهری نه‌جدّی وواقعی.

ما میگوئیم: پس‌ازوفات حضرت امام حسن(ع) مردم‌کوفه، امام حسین(ع) را دعوت به‌قیام‌برضد معاویه کردند (ارشاد مفید، ص ۱۷۹) و ازطرفی معاویه بامسموم‌کردن امام حسن(ع) پیمان صلح را شکسته بود وآن پیمان دیگر احترامی‌نداشت. حالاازشما میپرسیم: چرا امام حسین(ع)پس‌ازوفات‌امام‌حسن(ع) دعوت‌مردم‌کوفه‌را برای‌اتمام‌حُجّت، نپذیرفت وبااینکه امیدی به‌پیروزی نداشت، برضدمعاویه قیام نکرد تابدست عُمّال‌حکومت شهید شود ودەسال زودتر،این اتمام حُجّت‌عملی گرددتامردمی‌که‌دراین‌ده‌سال‌مردند، حق‌اعتراض نداشته باشندکه چرا آنحضرت برما اتمام حُجّت نکرد؟!

سؤال ۷: شما در مقدمهٔ کتاب «شهیدآگاه» ص ۶ گفته‌اید: «ما اسلام‌را از قرءان وسُنّت و مکتب امیرالمؤمنین‌ومکتب سیّدالشهداء و مکتب سایر ائمه علیهم‌السلام میشناسیم ...... امام‌آئینه اسلام ونشان دهندهٔ تعالیم وبرنامه‌های اسلام است».

معنای‌این‌سخنان‌اینست‌که عمل‌امام، جزء متن‌اسلام است‌وآنچه انجام میدهد، عین قانون اسلام محسوب میشود واز طرفی میدانیم‌که احکام‌اسلام عمومی و جهانی ومربوط به‌همهٔ مردم است واما‌م وغیرامام درآن یکسان هستند واز این جهت، خود امام حسین(ع) میفرماید :

عمل‌من، سرمشق شماست. (تاریخ طبری، ج ۴، ص۳۴۰) پس‌چرا شما درص۲۶ گفته‌اید: «تکلیف این بزرگواران علی‌التحقیق غیراز روش وتکلیف مردم است»؟ اگرتکلیف ائمّه (ع) غیرازتکلیف مردم است، پس‌مردم چگونه میتوانند ازعمل ائمّه(ع)پیروی‌کنند؟ وچگونه امام میتواند آئینهٔ اسلام ونشان‌دهندهٔ تعالیم وبرنامه‌های اسلام باشد؟

سؤال ۸ : مرحوم سیّدمرتضی وشیخ‌طوسی‌فرموده‌اند: امام‌حسین ـ علیه‌السلام ـ آنوقت‌که در محاصرهٔ نظامی واقع شد و دیگر امیدی به‌پیروزی‌آنحضرت نبود، ازروی‌اضطرارآماده شدکه باسازش ظاهری، مثل‌حضرت امام حسن(ع) صلحی برقرارکنند وازخون ریزی بیهوده جلوگیری نمایدولی‌عُمّال حکومت یزیدی، صلح‌را نپذیرفتند وفاجعهٔ کربلارا را برخلاف میل امام، بوجودآوردند.

(تنزیه الانبیاء وتلخیص‌الشافی بنقل شهیدجاوید، ص۴۴۵ببعد)

بدیهی است، این‌سازش ظاهری‌که‌مرحوم‌سیّدمرتضی‌وشیخ‌طوسی فرموده‌اند، معنای آن پذیرفتن خلافت یزید و تصویب حکومت پسرمعاویه نیست، چنانکه سازش ظاهری وبیعت علی ـ علیه‌السلام ـ با **خلفای‌ثلاثه** و همچنین بیعت ظاهری امام حسن(ع) با معاویه، معنایش پذیرفتن خلافت خلفاء ومعاویه نبود ومردم راگمراه‌نمیکرد، چون همه میدانستند از روی اضطرار، انجام شده است. ولی شما در مواردی‌که خواسته‌اید این گفتهٔ سیّد و شیخ را محکوم کنید، همه‌جا این‌سازش‌ظاهری‌واضطراری‌را بمعنای‌تصویب‌وامضاء وبه‌رسمیت‌شناختن خلافت یزید، گرفته‌اید! واینک بعضی ازعبارات شما:

۱ـ درص۳۰ نوشته‌اید: «مفسدهٔ بیعت وسازش بایزید و امضای

حکومت او بیش از مفسدهٔ محروم شدن جامعه از برکات وجود امام است».

۲ـ درس ۳۱ نوشته‌اید: «در اینجا باید مفاسد بیعت و تسلیم و تصویب حکومت یزیدی را ازطرف امام با مصلحت وجود امام درحال تسلیم و تمکین و اطاعت ازیزید و به‌رسمیّت شناختن حکومت او که کمرافناء واعدام اسلام را بمیان بسته بود درنظر بگیریم».

۳ـ درس ۸۱ نوشته‌اید: «حسینِ فضیلت و شجاعت وحمیّت ومردانگی هرگز این صلحی راکه حقیقتش تسلیم وتقاضای عفو وقبول ذلّت بود پیشنهاد نمیکرد. هرگز امام حاضر نمیشد به‌نزد یزید برود وازفردکثیف وآلوده‌ای چون او تملّق بگوید واورا امیرالمؤمنین خطاب‌کند وامت جدش را دراشتباه بیندازد تا برود به‌مدینه و به‌اصطلاح دعاگوباشد».

آیا شما توجه ندارید که آنچه مرحوم سیّدمرتضی وشیخ‌طوسی فرموده‌اند، آمادگی امام‌حسین(ع) برای سازش‌ظاهری واضطراری‌برای جلوگیری ازخون‌ریزی بیهوده است وچنین سازش وبیعت ظاهری، نه تصویب وامضای خلافت یزید است، نه‌تقاضای عفوکردن وتملق‌گفتن و دعاگوی یزید بودن ونه‌مردم راگمراه میکند، چنانکه بیعت ظاهری علی(ع) با خلفای ثلاثه وبیعت‌امام‌حسن(ع) با معاویه، حاوی‌هیچیك ازاین معانی نبود. آیا شما فرق بین اضطرارو‌عدم اضطرار را نمیدانید یا میدانید وعمداً خلط مبحث، میکنید؟! آیا شما نمیدانید‌حدیث رَفع که میگوید: «رُفِعَ مَا اضْطُرّوا اِلَیْهِ» هرگونه مسئولیتی را در این سازش ظاهری وبیعت صوری ازامام برمیدارد؟!

سؤال ۹: شمادرص۱۵۰و۲۶۰این‌جمله را ازقول امام‌حسین(ع) نقل‌کرده‌اید‌که فرموده است: «مَنْ خادَعَنا فِی‌اللهِ انْخَدَعْنالَهُ» ـ هرکس

در راه خدا ما را فریب دهد، فریب اورا میخوریم- .

اگرشما میگوئید: مقصود امام اینست که اهل کوفه ما را دعوت کردند درراه خدا قیام کنیم و آنان به‌ما کمك کنند وما میدانستیم آنان دروغ میگویند ولی با اینوصف دعوت آنانرا قبول کردیم وعمداً فریب آنان را خوردیم، این مطلب، مخالف عقل است ویك فرد عادی هم اگر بداند کسی میخواهد او را فریب بدهد، فریب او را نمیخورد، چه رسد به امام که عاقل‌ترین انسان روی زمین است.

واگرمیگوئید: مقصود امام اینست که ماگمان کردیم مردم کوفه، راست میگویندودرراه خدا قیام کردیم وبه‌امید پیروزی حرکت نمودیم ولی مردم دروغ گفتند وما در دام فریب آنان واقع شدیم، این مطلب با مبنای شما مخالف است.شماکدامیك ازاین دوفرض را میپذیرید؟فرض اول راکه باعقل مخالف‌است یافرض دوم راکه بامبنای شمامخالف‌است؟

سؤال ۱۰: شما درص ۳۲۴ نوشته‌اید: «بیعت گرفتن ازمردم برای امام و فعالیت برای برانداختن حکومت یزیدی همه معنایش اعلان بطلان خلافت یزیدی بود».

با توجه‌به‌مبنای‌شماکه میگوئید: امام امیدی‌به‌پیروزی‌نداشت، مقصود شما اینست که بیعت گرفتن از مردم کوفه بمنظور برگرداندن خلافت بمرکزخود نبوده بلکه منظورازهمهٔ این فعالیتها این بوده‌که معلوم‌شود امام‌حسین(ع)خلافت یزید را به‌رسمیت نمیشناسد. دراینجا از شما میپرسیم: اگر مطلب چنین است ، پس دیگر چه احتیاجی به‌جمع‌آوری اعانه‌و تهیّهٔ اسلحه بود ؟ اصلا برای‌اعلان بطلان خلافت یزید، چه ضرورتی داشت که مسلم به‌کوفه اعـزام شود؟ اگر منظور

امام، فقط اعلان مخالفت باحکومت یزید بود، نه برگرداندن خلافت، باید خود امام یا نماینده‌اش درهمان مکه، دراجتماع مردم درمسجدالحرام ومِنیٰ و عرفات، سخنرانی کند و به مردم بفهماند که حکومت یزید را به‌رسمیت نمیشناسد تا این ندای امام بوسیلهٔ حُجّاج به‌سایر اقطار اسلامی برسد واگر هم‌فرضاً میخواست‌اعلان‌بطلان خلافت یزید زودتر به‌کوفه برسد، به‌مسلم دستور میداد به‌کوفه برود و دراجتماعات مردم این مطلب را به‌گوش همه برساند. دیگر چرا بوی دستور داد در یك خانه مخفی شود وبه‌جمع آوری اعانه واسلحه‌بپردازد؟ وچرا باید این کارها را مخفیانه‌انجام دهد؟ مگر اعلان بطلان‌خلافت‌یزید، بایدمخفی انجام شود که هیچکس نفهمد؟!

سؤال ۱۱: شما درص۱۵۵ گفته‌اید: رسول خدا (ص) شکست در جنگ اُحُدرا پیش‌بینی‌میفرمود. ودرص۱۶۳گفته‌اید: علی(ع)میدانست که‌درمبارزه بامعاویه پیروز نمیشود.ودرص۷۱ گفته‌اید: امام‌حسین(ع) میدانست دراین قیام شکست میخورد ودرکربلا شهید میشود.

آیا شما میخواهید بگوئید: رسول خدا (ص) درجنگ اُحُد و علی(ع) درصِفّین‌وامام‌حسین(ع)درقیام خود، بدون اینکه امیدپیروزی داشته باشند، از روی‌علم وعمد، اصحاب خود را به خاك وخون‌کشیدند وسهمی ازمسئولیت خون کشتگان را بعهده گرفتند؟!

آیا اگر شما بگوئید: رسول‌خدا(ص) وعلی(ع) وامام‌حسین(ع) به‌امیدپیروزی‌بردشمن، مبارزه کردندوبه‌مدلول حدیث‌رُفع که‌میگوید: «رُفِعَ مٰالاٰیَعْلَمُوْنَ»هیچگونه‌مسئولیتی درمورد خون‌کشتگان ندارند، بهتر ازاین نیست که بگوئید: آن ذوات مقدس بدون‌امید پیروزی، اصحاب

خود را عمداً به‌کشتن دادندوچنین مسئولیت بزرگی رابعهده گرفتند؟!
بدیهی است، چنین کار نامعقول ونامشروعی هرگز قابل پیروی‌نیست‌و
مردم دیگر حق ندارندچنین کارهائی را بکنند. درحالی‌که عمل‌پیغمبر
وامام،سرمشق مردم است. آری آنچه شما گفته‌اید نتیجه‌اش اینست‌که
عمل پیغمبر وامام،قابل پیروی نباشد!!!

سؤال۱۲ : شما قبول دارید که محمد حنفیّه و ابن‌عباس به‌امام
حسین (ع) گفتند : به‌مردم کوفه اعتماد نکن . و نیز قبول دارید که
مسلم‌بن‌عقیل پس از گرفتاریش به‌محمد اشعث گفت: از قول من به
حسین‌بن‌علی(ع)بنویس‌برگرددوبه‌مردم‌کوفه‌اعتمادنکند. معلوم‌میشود
محمد حنفیّه وابن عباس و مسلم‌بن عقیل هرسه عقیده داشته‌اند
امام‌حسین(ع)به‌اعتماد مردم‌کوفه ، حرکت‌کرده ومیخواسته‌با پشتیبانی
آنان‌دراین‌قیام،پیروزگردد. ولی شما همه‌جا گفته‌اید:امام‌حسین‌به‌امید
پیروزی‌حرکت نکرد وهرگز قصد نداشت‌به‌کمك مردم‌تشکیل‌حکومت
بدهد‌بلکه‌ازهمان‌اول‌برای‌کشته‌شدن درکربلاحرکت‌کرد. آیاشمادراین
مسئله ازمحمدحنفیّه‌وابن‌عباس‌ومسلم‌بن‌عقیل، عالمترید وبااینکه بیش
ازسیزده قرن ازآن حادثه دورشده‌اید‌از متفکرانی که‌درمتن‌آن‌حادثه
بوده وازشهود عینی آن هستند، بهترمسائل مربوط به‌آن حادثه رادرك
میکنید؟!

سؤال ۱۳: میدانیم‌که گروه‌توّابین به‌رهبری«سُلَیمان‌بن‌صُرَد»قیام
کردند وبعنوان توبه به‌جبران اینکه‌امام حسین(ع) را یاری‌نکردنده
با عُمّال‌حکومت جنگیدند وجمع زیادی ازآنان‌کشته شدند.آیاتوبهٔ
این‌گروه ازچه‌چیز بوده؟ بدیهی است آنان‌از اینکه امام را دراین‌قیام

یاری نکردند، توبه کردند.

وباید دانست آن کاری که در نظر توّابین، توبه محسوب میشد، انجام دادن هدف امام‌حسین(ع) بودوهدف امام در نظر آنان عبارت بود از ساقط کردن حکومت بنی‌اُمیّه و برگرداندن خلافت به اهل‌بیت پیغمبر(ص) وازاینرو، «سُلیمان‌بن صُرَد» ــ رهبر توّابین ــ به‌یارانش میگفت: ماباید قبلا نیرو به‌حدکافی تهیه‌کنیم تا بهنگام پیکار، مغلوب دشمن نشویم و به‌مغلوب‌کردن دشمن امیدوارباشیم[1]. وهم اومیگفت:ما یابه‌شهادت میرسیم‌یابه‌پیروزی‌واگربه‌پیروزی‌رسیدیم‌خلافت را به‌اهلش برمیگردانیم.(ابومِخْنَف به‌نقل طبری، ج۴، ص۴۵۹) و نیز«عبیدالله‌بن عبدالله مُرّی»ــسخنگوی توانای توّابین‌ــضمن‌سخنرانی‌خود میگفت: اگرماپیروزشدیم، خلافت‌رابه‌خاندان پیغمبر(ص) برمیگردانیم(تاریخ لوط‌بن‌یحیی بنقل طبری، ج۴، ص۴۳۳) ونیزوقتیکه توابین درمیدان جنگ، بالشکرشام روبروشدندگفتند: ما به‌این‌شرط ازجنگ‌صرف نظر میکنیم‌که عبیدالله‌زیادرا به‌ماتسلیم‌کنیدتااورا بکشیم‌وعبدالملک‌مروان از خلافت خلع شود و حکومت را به اهل‌بیت پیغمبر واگذار کنیم (مقتل لوط‌بن‌یحیی بنقل طبری، ج۴، ص ۴۶۴) و هرگز نبایدتصور شودکه توّابین میخواستند خود را بکشتن بدهند.

بنابراین، ازسخنان توّابین وحرکت آنان که میخواستند هدف امام‌حسین(ع) را انجام‌دهند، معلوم میشود: امام‌حسین(ع) برای‌ساقط کردن حکومت بنی‌اُمیّه وتشکیل حکومت عادلانهٔ اسلامی قیام‌کرده، نه‌برای‌کشته شدن، زیرا اگربرای‌کشته شدن حرکت‌کرده بود، هدفش

۱ــ تاریخ طبری، ج۴، ص۴۳۲.

انجام شده بود ودیگر معنی نداشت توّابین برای انجام هدف آنحضرت، قیام کنند واین کاررا توبهٔ خود محسوب دارند.

و نیز اگر امام نمیخواسته تشکیل حکومت بدهد و حکومت بنی‌اُمیّه را ساقط کند، احتیاج به‌کمك نداشته ودر اینصورت واقعاً از توّابین کمك نخواسته وچون کمك نخواسته، آنان درکمك نکردن به‌آنحضرت گناه نکرده‌اند ودیگر معنی نداشت بعنوان توبه، قیام کنند.

از آنچه گذشت روشن شدکه توّابین عقیده داشته‌اند امام‌حسین(ع) میخواسته خلافت را به‌مرکز خود برگرداند. حالا آیا شماکه‌میگوئید: امام به‌قصدکشته شدن حرکت کرده، از «سُلَیمان بن صُرَد» ـ رهبر توّابین ـ وپیروانش بیشتر به‌مقصود امام پی‌برده‌اید وهدف آنحضرت را بهتر از آن سیاستمداران جهان دیده میدانید؟!

سؤال ۱۴: شما میدانیدکه امام‌حسین(ع) پس‌ازرسیدن خبرقتل مُسلم‌بن‌عقیل، درراه‌کوفه فرمود: «قَدخَذَلَتنا شیعَتُنا». یعنی: شیعیان ما در یاری ماکوتاهی کردند. معنای سخن امام اینست‌که ما ازشیعیان کوفه انتظارداشتیم برای تسخیرکوفه به‌ماکمك‌کنند ولی آنان از کمك ما خودداری کردند.

بدیهی است اگرامام به‌قصدکشته شدن حرکت‌کرده بود، هرگز انتظارنداشت مردم‌کوفه به‌آنحضرت کمك کنند و در اینصورت معنی نداشت بفرماید: شیعیان ما ازکمك به‌ما خودداری کردند. این نظر امام حسین(ع) است ولی شما برخلاف نظرامام میگوئید: آنحضرت قصد تسخیرکوفه را نداشته، بلکه برای‌کشته شدن حرکت‌کرده‌است.

حالا آیا شما قضایای مربوط به‌قیام امام‌حسین(ع)را ازخود امام

بهتر میدانید و بیشتر از خود آنحضرت به‌مقصود وی پی برده‌اید؟!

سؤال ۱۵: تردیدی نیست که قتل امام یك جنایت بود، ضربتی بود که به‌دست عُمّال حکومت یزید، براسلام وارد شد ودر آن زمان برهرفردمسلمانی واجب‌بود به‌اندازهٔ توانائی خود، نهی ازمنکرکند و ازاین‌جنایت بزرگ‌جلوگیری نماید. آیا امام که‌وظیفه‌اش از مردم‌عادی سنگین‌تر بود، برای جلوگیری از این جنایت کوششی کرد یا نه؟ کسانیکه نظرمرحوم سیّدِمُرتضی را در مسئلهٔ قیام امام پذیرفته‌اند میگویند: آنحضرت‌پس‌ازبرخورد با حُرّبن‌یزید،کوشش فراوان‌کردکه ازبرخورد نظامی وخونریزی جلوگیری‌کند واز اینرو، ضمن سخنان خود خطاب به‌حُرّبن‌یزیدو اردوی او، دردونوبت فرمود: اگرشماآماده نیستید مرا درقیام خود یاری‌کنید، آزادم بگذارید برگردم، ونیز در مذاکراتی‌که با عُمَربن سعد درچند نوبت انجام داد روی‌ترك‌خصومت، پافشاری‌کرد، نهایت اینکه دستگاه حکومت این پیشنهاد خردمندانهٔ امام رادرمورد ترك خصومت،نپذیرفتند.پس‌طبق‌نظر مرحوم‌سیّدمرتضی وکتاب «شهید جاوید» امام وظیفهٔ نهی از منکر را انجام داد و برای جلوگیری ازقتل خود،کوشش فراوان کرد.

ولی شما میگوئید: امام برای‌کشته شدن وتَعبُّد به‌شهادت‌حرکت کرد. وطبیعی است‌که دراینصورت، امام نمیتواند ونباید ازقتل خود جلوگیری‌کند چون جلوگیری ازقتل خود برخلاف منظور آنحضرت است، بلکه باید تلاش‌کندکه عُمّال حکومت یزید، خونش را بریزند تا هدف امام‌که‌علی‌الفرض‌کشته شدن وتَعبُّد به‌شهادت است،انجام‌شود.

آیا شمامیگوئید: امام برای‌جلوگیری ازقتل خود۔ این‌جنایت

بزرگ تاریخ ـ کوشش نکرد و این وظیفهٔ بزرگ اسلامی را انجام نداد؟ و بعبارت دیگر: آیا امام از این مُنکَر بزرگ، نهی نکرد و وظیفهٔ نهی از مُنکَر را ترك نمود چون میخواست کشته شود و تعبُّد به شهادت انجام گردد؟!!! آیا میدانید شما با این منطقی که در پیش گرفته‌اید، ندانسته امام را یك فرد گناهکار و تارك نهی از مُنکَر مُعرّفی کرده‌اید؟!!!

نظر نهائی در بارهٔ کتاب «شهید آگاه»:

نظر نهائی ما در بارهٔ کتاب «شهید آگاه» اینست که قیام امام حسین (ع) را به طریقی نامعقول و غیر منطقی و غیر قابل پیروی تفسیر و توجیه کرده و این کتاب عقل بیدار خواننده را قانع نمیکند و از طرفی چون اساس کتاب نامبرده، باطل است، به ترویج باطل کمك کرده است. و از طرف دیگر چون مشتمل بر تهمت به رسول خدا (ص) و امام حسین (ع) و مُسلِم بن عقیل و شیخ مفید و سیّد مرتضی و شیخ طوسی است، کتابی مُضرّ و خارج از حدود ادب و امانت نویسندگی، محسوب میشود. و لازم است نویسندهٔ محترم آن پس از مطالعهٔ ملاحظاتی که در بارهٔ کتابش نوشتیم، هر چه زودتر از آستان قدس رسول خدا (ص) و امام حسین (ع) و مُسلِم بن عقیل و شیخ مفید و سیّد مرتضی و شیخ طوسی پوزش بطلبد و عذر تهمتهائی را که به آن ذوات مقدّس زده است، بخواهد که عذر خطا خواستن هزار بار بهتر از اصرار بر خطاست. خداوند همهٔ ما را از خطر احساسات افراطی و بی‌مهار، محفوظ بدارد بمحمّد و آله الطاهرین، آمین.

استفتائیه‌های طلاب و روحانیون از مراجع تقلید

در باره

کتاب شهید جاوید

عبارت بالا داخل کادر روی جلد یک دفترچه ۸ برگی نوشته شده که حاوی نظرهای بعضی از روحانیون علیه «شهید جاوید» است و سه سند آینده مربوط به این دفترچه و محتوای آنست . این دفترچه را ساواک در سال ۱۳۵۰ چاپ کرده و چنانکه در سند ۳ خواهد آمد برای هر منطقه ای بیست هزار جلد فرستاده تا بگفتهٔ سند ۲ در بین روحانیون دشمنی ایجاد کند و کل روحانیت را تضعیف نماید .

تذکر : عبارت «طلاب و روحانیون» روی جلد دفترچه برای فریب مردم بوده زیرا داخل دفترچه فقط پنج استفتائیه هست که سه تا بی امضاء است و دو تای دیگر به امضای حسن مرادی است که از طلاب و روحانیون نبوده بلکه از منابع ساواک بوده و بعد از پیروزی انقلاب محاکمه و محکوم و زندانی شده است . ضمناً یکی از استفتائیه‌ها تفسیق نامه ای است که ساواک بر ضد آیة الله منتظری جعل کرده است . و نیز برگ دوم دفترچه مقدمه ای است که بشهادت سند شمارهٔ ۲ ص ۲ آنرا ساواک نوشته است .

تذکر دیگر : ما برای مصلحت اسلام نام کسانی را که بر ضد «شهید جاوید» فتوی داده و کتاب را نخوانده تحریم کردند نمیبریم ولی دربارهٔ اینکه چگونه روحانی نماهای ساواکی مطالبی را در ذهن بعضی از روحانیون القاء کرده و با جوسازی کاذب فکر آنان را آماده ساختند خواهیم نوشت و روشن خواهیم کرد که چگونه ساواک مأمور خود حسن مرادی را وادار کرد از روحانیونی که قبلاً ذهنشان آماده شده بود دربارهٔ «شهید جاوید» سؤال کند و جواب بگیرد و ساواک آن سؤال و جوابها را برای کوبیدن کل روحانیت بتعداد چندصد هزار چاپ و منتشر کند . به امید آنکه ما دیگر فریب نیرنگهای شیاطین را نخوریم و خطاهای گذشته را جبران کنیم .

دراینجا چندنمونه از اسناد محرمانهٔ سوءاستفادهٔ ساواک ازفتواهای روحانیّون علیه «شهیدجاوید» را می‌آوریم تا بدانیم چگونه آن فتواها را وسیلهٔ ایجاد دشمنی بین علماء وتضعیف آنان کرده وهشیار شویم ودیگر دراین دامها نیفتیم ولی قبلاً سخنی را که امام خمینی در این باره فرموده وازبی توجّهی افرادی که ندانسته آلت فعل ساواک شده‌اند گله کرده نقل می‌کنیم تا بیشتر ما را بیدار کند.

امام خمینی دربارهٔ اینکه ساواک در مورد «شهیدجاوید» ما را بازیچه قرار داده بود به دانشجویان دانشکدهٔ حقوق فرمودند: «قبل از ماه رمضان می‌گفتند: «شهیدجاوید» وتقریباً تمام ماه رمضان را دسته‌ای فحش می‌دادند و دسته‌ای دیگر رفع اشکال می‌کردند یک دسته به آن طرف فحش می‌دادند و یک دسته به این طرف آنها هم (عُمّال شاه معدوم) کناری نشسته بودند وبه ریش ما می‌خندیدند که‌چنین ما را بازیچه قرار داده بودند» (روزنامه‌کیهان اول خرداد ۱۳۵۸ ص ۳).

دلیل برصحّت سخن امام خمینی اسناد محرمانه‌ای است که بعد از پیروزی بدست آمده و دلالت دارد که ساواک فتواهای بعضی از روحانیّون را علیه «شهید جاوید» چاپ کرده و کوشش نموده است دو گروه از روحانیّون را علیه‌یکدیگرتحریک‌کند تا نیروهای‌خود راصرف کوبیدن خودشان‌کنندوضعیف گردند ونتوانندمقابل شاه بایستند. اینک ما قبل از درج اسناد توضیح‌کوتاهی دربارهٔ آنها می‌دهیم:

۱ ـ در سند شماره یک بتاریخ ۴۹/۱۲/۲۷ سرتیپ مقدم معدوم به ساواک اصفهان وقم دستورمی‌دهد از اعلامیّه‌هائی که بر ضد «شهید جاوید» منتشرشده‌علیه‌آیةاللّه‌منتظری (که‌برای کتاب مزبورتقریظ نوشته) بهره‌برداری و اقدام کنند.

۲ـ درسند شمارهٔ ۲ که دو صفحه‌است بتاریخ ۱۳۵۰/۷/۱۲ به‌ساواک مرکزی پیشنهاد شده نوشته‌هائی که روحانیّون برضد «شهید جاوید» داده‌اند و بطور پراکنده منتشر شده از طرف ساواک بصورت دفترچه چاپ شود که این

کار موجب تضعیف روحانیّون از دو طرف خواهد شد .
ضمناً در سند ۱ و ۲ برای فتنه‌انگیزی ، این دروغ نیز القاء شده‌که «شهید جاوید» برخلاف عقائد شیعه علم غیب‌ائمّه را منکر شده‌وهمین‌دروغ را روحانی‌نماهای ساواکی برای تحریک مردم تکرار می‌کردند .
۳ــ سند شماره ۳ بتاریخ ۱۳۵۰/۹/۳۰ دلالت داردآنچه‌درسند ۲ خواسته‌شده که‌فتواهای روحانیون‌علیه «شهید جاوید» راساواک‌بصورت‌دفترچه چاپ کند انجام شده و آن فتواها بصورت دفترچه چاپ شده و سرتیپ مقدم معدوم آخرین رئیس کلّ ساواک برای هریک از رؤسای ساواکها بیست هزار نسخه فرستاده تا بطور غیرمستقیم بین روحانیّون افراطی و متعصّبین مذهبی پخش کنند .
یک‌نکته : ساواک‌خیلی‌کوشید از امام‌خمینی در بارهٔ «شهیدجاوید» نوشته‌بگیردکه اگرمعظّم‌له چیزی‌می‌نوشت چه له وچه‌علیه بنفع ساواک بود زیرا اگر امام‌کتاب‌مزبور راتأیید می‌کرد در برابر جناحی از روحانیّت قرارمی‌گرفت ودرگیری‌شدیدترمی‌شد واگر کتاب را ردمی‌کرد ضربه‌ای بود به‌آیةاللّه‌منتظری و آیةاللّه مشکینی و همفکرانشان و از اینرو امام با تیزبینی مخصوص خودشان به هیچیک از سئوالهائی که در بارهٔ «شهید جاوید» شد جواب ندادند و ما نامه‌ای‌دیدیم که‌یک روحانی‌دولتی درضمن‌چندسئوال فقهی از«شهیدجاوید» پرسیده بود ولی امام روی سئوال مربوط به«شهید جاوید» خط بطلان‌کشیده وفقط به‌سئوالهای‌فقهی‌جواب داده‌بودندببین‌تفاوت ره از کجاست تابه‌کجا ؟!
نکتهٔ دیگر: ساواک تا حدودی به هدف خود رسید زیرا با استنادبه نوشته‌هائی‌که عُمّالش ازبعضی روحانیّون گرفتند روضه‌خوانهای‌ساواکی‌را (مثل سیدمصطفی ابطحی که محاکمه و خلع لباس شد) وادارمی‌کرد برضدنویسندهٔ «شهیدجاوید» وآیةاللّه منتظری و آیةاللّه مشکینی که کتاب نامبرده را تأیید کرده بودند تبلیغ کنند و آنانرا سُنّی و وهّابی و مُنکر علم امام و دشمن امام حسین (ع) بخوانند! آیةاللّه منتظری‌می‌فرمودند:«آقای‌حاج میرزاعلی‌مُحدّث‌زاده در منزل یکی از علـمای قم روی منبر پس از حملات شدیدی که به نویسندهٔ

«شهید جاوید» وتفریظ نویسانش کرده بود خطاب به صاحب منزل گفته بود: حضرت آیةالله پس تکفیررا برای کی گذاشته اید؟ یعنی چرا نویسندهٔ «شهید جاوید» و تفریظ نویسانش را تکفیر نمی‌کنید؟» اثر این تبلیغات در روح مردم ناآگاه و حتی اهل علم ناآگاه خیلی زیاد بود. آیةالله منتظری می‌گفتند: «در آن ایّام تلفن منزل ما زنگ زد گوشی را برداشتم تلفن کننده گفت: اینجا منزل دشمن امام حسین است؟!» و نیز معظّم له می‌فرمود: «در ایّامی که در زندان اوین بودم وساواک قتل حُجّةالاسلام شمس آبادی را بکتاب «شهید جاوید» مربوط کرده وتبلیغات وسیعی را بوسیلهٔ رادیو و تلویزیون وروزنامه بر ضد من و نویسندهٔ «شهید جاوید» براه انداخته وما را ضِدّ امام حسین (ع) معرّفی می‌کرد یکی ازنگهبانان زندان اوین بنام افتخاری که آدم خوبی هم بود گفته بود: اگر من اسلحه داشتم منتظری را می‌کشتم چون او مخالف امام حسین است!!!». از آنچه گفتیم می توانید به میزان موفقیّت ساواک درهدفش پی ببرید.

ساواک طبق سند شمارهٔ ۲ و ۳ به عُمّالش دستور داده بود دفترچهٔ حاوی فتواهای ضد «شهید جاوید» را بین روحانیّون افراطی ومتعصّبین مذهبی پخش کنند. ساواک می‌دانست چه کند چون این دو گروه اگرکوک شوند بطور خودجوش وبقصد قربت یکی می خواهد آیةالله منتظری را بکشد و دیگری تقاضای تکفیرایشان وهمفکرانشان رامی‌کند! واین کار خود راخدمت به‌دین و فداکاری درراه‌خدامی‌دانند! درحالیکه‌ندانسته وبدون مزد به‌ساواک خدمت می‌کنند! بدیهی است مقصود اصلی ساواک از این کارها کوبیدن یاران امام خمینی و کورکردن خطّ امام و سرانجام نابود کردن انقلاب امام بود.

و باید دانست که نویسندهٔ «شهید آگاه» در ایجاد این جَوّ دشمنی سهیم بوده زیرا ایشان مضمون «شهید جاوید» را که می‌گوید: «امام حسین (ع) می‌خواسته‌تشکیل‌حکومت اسلامی بدهد» بدعت می‌داند ومبارزه با آنرا واجب! (شهیدآگاه‌ص ۷۴)، بنظر حُجّةالاسلام صافی نویسندهٔ «شهید جاوید» وآیةالله منتظری وآیةاللّه‌مشکینی که کتاب نامبرده را تأیید کرده‌اند هر سه اهل بدعت هستند! ومعلوم است که‌القاء این‌فکر مردم ناآگاه را برمیانگیزد تا بااین بدعت وآورنده وتأییدکنندگانش‌مبارزه‌کنند واگر بتوانند آنانرا نابود سازند!

به: ریاست ساواک استان اصفهان

از: اداره کل سوم

شماره ....

تاریخ ....

پیوست ....

خیلی محرمانه

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

درباره شیخ حسینعلی منتظری

عطف به ۲۵۷۲۹/هـ ۳ ـ ۴۹/۱۲/۲۰

اخیراً شخصی بنام شیخ نعمت اله نجف آبادی کتابی تحت عنوان شهید جاوید چاپ ومنتشرساخته که درآن مطالبی برخلاف عقاید شیعه ودر رد علم غیب ائمه درج نموده و شیخ حسینعلی منتظری مقدمه ای برآن کتاب نوشته واین امرموجب ناراحتی طلاب و روحانیون قم رافراهم آورده است بنحوی که اعلامیه هائی علیه آنان چاپ وتوزیع کرده اند. خواهشمند است دستورفرمائید بااستفاده ازجریان فوق واشاعه آن نسبت به بهره برداری ازاین موضوع علیه منتظری اقدام ونتیجه رااعلام نمایند.

مدیرکل اداره سوم ـ مقدم

گیرنده:

ریاست ساواک قم پیرو ۳۱۴۳/ ۳۶/۵ ـ ۴۹/۱۲/۴ جهت اطلاع واقدام لازم واعلام نتیجه.

بایگانی شود

۳۱۶/۵۴۰۲
۴۹/۱۲/۲۷

خیلی محرمانه

۴۷۸۹۸
۲۶-۱۱۶



نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س.ا.و.ا.ک

شماره ....
تاریخ ۱۲/۷/۵۰
پیوست ....

۲۱۲

گـــــزارش

درباره ..... استفتائیه های طلاب و روحانیون از مراجع تقلید در مورد کتاب شهید جاوید .

محترماً باستحضار میرساند :

همانطوریکه قبلاً بعرض رسیده انتشار کتاب شهید جاوید توسط صالحی نجف آبادی در بین علما و روحانیون در شهرستانهای مذهبی سروصدائی ایجاد و اکثر روحانیون از انتشار کتاب مزبور که در آن اطلاع امامان از عالم غیب نفی گردیده ناراحت و آنرا مخالف با شئونات مذهبی دانسته اند .

۱ــ اینک ساواک اصفهان گزارش نموده است که عده ای از طلاب و روحانیون نامه های استفتائیه ای به مرعشی ، گلپایگانی ، محمد تقی نجفی بروجردی و خوانساری نوشته و از مشارالیهم خواسته اند که نظریات خود را در مورد طبع و انتشار مطالب کتاب شهید جاوید در ذیل استفتائیه بیان نمایند که علمای فوق الذکر ، نویسنده کتاب و تقریظ نویس آن ــ (حسینعلی منتظری) را منحرف خوانده و خواسته اند که از مطالعه اینگونه نوشته ها خودداری نمایند .

ساواک مزبور افزوده استفتائیه های فوق الذکر بصورت فتوکپی در اصفهان و نجف آباد بصورت پراکنده پخش گردیده و بعلت هزینه ای که جهت تهیه کننده داشته کمتر در دسترس همگان قرار گرفته است و افزوده چنانچه اقدامی بعمل آید که کلیه روحانیون و متعصبین مذهبی از نظریات نویسنده کتاب و علماء آگاه گردند و این نوشتجات بصورت دفترچه ای

۴۶ــ۱۱





شماره

تاریخ

پیوست

نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س.ا.و.ا.ک

درباره ....

—۲—

چاپ گردد بهره برداری قابل توجهی برای تضعیف طرفین خواهد گردید .

نظریه :

باتوجه بمراتب بالا چنانچه اقدام بچاپ استفتائیه های مذکور بصورت دفترچه‌ای گردد موقعیت حسینعلی منتظری وگلپایگانی ودیگرطرفداران خمینی بیش ازپیش در — اصفهان ، نجف آباد ، قم وسایرشهرستانهای مذهبی تضعیف خواهد شد . مستدعی است درصورت تصویب ازطریق اداره کل پنجم نسبت بچاپ استفتائیه هاکه مقدمه ای بشرح پیوست بآن ضمیمه گردیده اقدام وجهت توزیع بساواکها ارسال گردد .

اقدام کننده — وثوقی

بخش ۲ ۳۱۲

معاون اداره یکم عملیات وبررسی — مبینی

رئیس اداره یکم عملیات وبررسی — جوان

۵۰/۷/۱۹

۲۶-۱۱۲

خیلی محرمانه

به : ریاست ساواک

از : اداره کل سوم (۳۱۲)

شماره

تاریخ

پیوست

درباره : استفتائیه های روحانیون ازمراجع تقلید درمورد کتاب شهید جاوید

بدینوسیله ۲۰۰۰ جلد جزوه فوق الذکر بپیوست ارسال خواهشمند است دستورفرمائید بااستفاده ازمنابع مورد اعتماد وسایرامکانات موجود بطور غیرمستقیم وبنحویکه دخالت ساواک درتوزیع آن بهیچوجه اشاعه نیابد نسبت به پخش جزوه مذکور دربین افراد وگروههای متعصب مذهبی و روحانیون افراطی منطقه اقدام ونتایج حاصله راضمن اعلام چگونگی عکس العمل خوانندگان جزوه مزبور باین اداره کل منعکس نمایند .

مدیرکل اداره سوم ـ مقدم



یك تحقیق جالب :

سؤال : درنهج البلاغه آمده که حضرت علی (ع) فرمود: « اَیُّهَا النّاسُ سَلُوْنی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی فَلَاَنَا بِطُرُقِ السَّمٰاءِ اَعْلَمُ مِنّی بِطُرُقِ الْاَرْضِ (۱) یعنی ای مردم پیش از آنکه من بمیرم آنچه نمی دانید از من بپرسید که من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین میدانم » آیا مقصود از این سخن امام که میگوید : راههای آسمان را بهتر از راههای زمین میدانم چیست ؟

جواب : کلمهٔ « سَمٰاء » دربسیاری از استعمالات بمعنای عالم معنی و جهان ماوراء طبیعت استعمال شده چنانکه کلمهٔ « اَرْض » نیز بمعنای جهان ماده و زندگی دنیا آمده است وما برای نمونه به چند مورد اشاره میکنیم :

۱ ـ حضرت علی (ع) دربارهٔ وفات رسول خدا (ص) خطاب به آنحضرت میگوید : « لَقَدِ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مٰالَمْ یَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَیْرِكَ مِنَ النُّبُوَّةِ وَالْاَنْبٰاءِ وَاَخْبٰارِ السَّمٰاء (۲) یعنی با مرگ تو ای رسول خدا چیزی قطع شد که با مرگ

---

(۱) نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۸۹ (۲) نهج البلاغه خطبه ۲۳۵

غیر توقطع نمیشود وآن چیز ، نُبوّت و پیغمبری واخبار آسمان‌بود » .

معلوم است که مقصــود امام از اخبار آسمان اخبــار منظومهٔ شمسی و کهکشانها نیست بلکه مقصود ، وحیهائی است که از جهان ماوراء ماده به پیغمبرخدا(ص)میرسید .

۲ - حضرت علی (ع) دربارهٔ تسلط حکام بنی‌امیه وگسترش ظلم آنان میفرماید: « درآینده‌ظلم بنی‌امیه ساکنان شهرهاوبیابانهارا فراخواهدگرفت فَیَوْمَئِذٍ لاٰ یَبْقیٰ لَهُمْ فِی‌السَّمٰاءِ عٰاذِرٌ وَلاٰ فِی‌الاَرْضِ نٰاصِرٌ (۱) یعنی‌درآن هنگام برای مردم نه‌درآسمان‌عذرپذیری باقی‌میماند ونه‌درزمین یار و مددکاری » . مقصود امام اینست که هنگام گسترش‌ظلم بنی‌اُمیّه‌نه‌خدا عذرمردم رامی‌پذیرد (چون خودشان سبب‌تسلط بنی‌امیّه شدند) ونه کسی در زمین آنانرا یاری میکند ». چنانکه‌روشن است‌مقصوداز « سَمٰاء » عالم اِلٰهی و جهان ماوراء ماده است .

۳ - حضرت علی (ع) درآخر خطبهٔ بیستم‌ازنهج‌البلاغه پس‌از اندرز تکان‌دهنده‌ای‌میفرماید : « وَ مٰـا یُبَلِّغُ عَـنِ‌اللهِ بَعْدَ رُسُلِ‌السَّمٰاءِ اِلّاالْبَشَرُ یعنی پس از فرستادگان آسمان کسی جزبشر ازجانب خدا تبلیغ رسالت نمیکند » . بدیهی است که مقصود آنحضرت از رُسُلِ سَمٰاء فـرشتگان وحی‌است ، پس کلمه سَمٰاء بمعنای عالم وحی وجهان ماوراء مادهاستعمال شده است ، وبه‌همین اعتبارمیگوئیم : قرآن کتاب‌آسمانی‌است‌یعنی کتابی است از عالم اِلٰهی و ربوبی .

۴ - درقرآن کریم دربارهٔ مرد عالمی که دنیا پرستی وی ازپروازدر جهان‌معنی‌محرومش کرد میفرماید : « وَلَوْ شِئْنٰا لَرَ فَعْنٰاهُ بِهٰا وَلٰکِنَّهُ اَخْلَدَ

(۱) نهج‌البلاغه خطبهٔ ۱۵۸

إِلَى الْأَرْضِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ (سوره اعراف آیه ۱۷۵) یعنی اگر ما میخواستیم بوسیلهٔ آیاتی که به‌وی داده بودیم او را به‌سوی جهان‌معنی‌و نورانیت بالامیبردیم ولی‌اوبه‌سوی جهان‌ماده ودنیاسخت رغبت‌پیدا کرد‌پس وصف او وصف سگ است ». بعضی گفته‌اند : این عالم بَلْعَم باعُوراء بوده‌است . در آیه شریفه رَفْع به‌معنای بالابردن به‌سوی جهان معنی وعالم ربوبی‌است و کلمهٔ أَرْض به‌معنای جهان ماده وعالم دنیا استعمال‌شده‌است . شاعر عارف میگوید :

جان‌گشوده سوی‌بالا بالها　　تن زده اندر زمین چنگالها

بالا یعنی جهان معنی و ماوراء مادّه‌و زمین‌یعنی جهان طبیعت وعالم‌دنیا .

۵ ـ ازامام صادق پرسیدند آیا ممکن‌است‌خدا اطاعت‌بنده‌ای‌را بر مردم واجب‌کند‌که خبر سَمٰاء را از وی پنهان‌کرده است ؟ امام جواب داد : « اَللهُ اَكْرَمُ وَ اَرْأَفُ بِعِبادِهِ مِنْ‌اَنْ يَفْرُضَ عَلَيْهِمْ طاعَةَ عَبْدٍ يَحْجُبُ عَنْهُ خَبَرَ السَّمٰاءِ (۱) یعنی خدا بربندگان مهربان‌تراست ازاینکه اطاعت‌بنده‌ای را بر آنـان واجب کند که خبر آسمان را ازوی پوشانده‌باشد » .مقصودامام اینست‌که خدا هرگز اطاعت‌بنده‌ای‌را که‌از قوانین الهی آگاه نیست برمردم واجب نمیکند ، پس خبر آسمان به‌معنای‌قوانین‌اِلٰهی‌واحکام آسمانی‌است .

۶ ـ امام محمدباقر (ع) دربارهٔ لزوم‌پیروی ازامام‌به‌ابی‌حمزه‌میفرماید: يٰا اَبٰاحَمْزَةَ يَخْرُجُ اَحَدُكُمْ فَرٰاسِخَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ‌دَلِيلاً وَاَنْتَ‌بِطُرُقِ‌السَّمٰاءِ اَجْهَلُ‌مِنْكَ بِطُرُقِ‌الْاَرْضِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلاً(۲) یعنی ای ابو حمزه‌یکی ازشما که میخواهد به‌یك سفر چند فرسخی برودبرای‌خود راهنمائی‌انتخاب میکند و بی‌تردید‌آگاهی توازراههای آسمان‌کمتر ازراههای زمین‌است

---

(۱) بحار طبع جدید ج ۲۶ ص ۱۰۹　(۲) اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۴ و ۱۸۵

پس درمورد راههای آسمان برای خود را هنمائی انتخاب کن » .مقصود امام اینست که تو راههای زمین را بهتر از احکام إلٰهی ودستورات آسمانی میدانی با اینوصف برای مسافرت خود راهنمائی پیدا میکنی در اینصورت برای فراگرفتن احکام إلٰهی و قوانین دینی بطریق أوْلیٰ باید امام وپیشوائی داشته باشی . پس طُرُقِ سَمٰاء دراین حدیث به‌معنای قوانین دینی و دستورات آسمانی است مرحوم مجلسی درجلددوم مرءآت العقول چاپ جدیدص ۳۲۰ درشرح این حدیث میگوید : « وَالْمُرٰادُ بِطُرُقِ السَّمٰاءِ اَلطُّرُقُ الْمَعْلُوْمَةُ بِالْوَحْيِ النّٰازِلِ مِنَ السَّمٰاءِ . . . یعنی مقصود از طُرُقِ سَمٰاء راههائی است که بوسیلهٔ وحی آسمانی معلوم می‌شود » . مرحوم مجلسی این معنی را اوّلین معنی و احتمال راجح درمعنای این حدیث دانسته است .

نتیجه :

از آنچه گذشت روشن شد اینکه حضرت علی (ع) در نهج البلاغه در سخن مورد سؤال میفرماید : من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین میدانم مقصود آنحضرت اینست که من احکام إلٰهی ودستورات آسمانی رابهتر ازامور مادی وکارهای دنیائی میدانم وهرگز نباید تصور شود که‌مقصود امام از طُرُقِ سَمٰاء درسخن یادشده طُرُق کهکشانها و منظومه‌های شمسی وراههای ثوابت وسیّارات است وحضرت امیر(ع) میخواهد بفرماید : من راههای موجودات فلکی و کُرات آسمانی رابهتر از راههای حجاز وعراق و شام میدانم !

بدیهی است علت اینکه حضرت علی (ع) احکام إلٰهی را بهتر ازامور مادی میداند اینست که احکام إلٰهی وآسمانی رابدون واسطه ازپیغمبر خدا(ص) آموخته وازاین روبطور کامل وبدون کمترین ابهام ازآنها آگاه است .

برترین‌های انتشارات امید فردا

قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران

(دوره دوم ـ جلد اول)

از سال ۱۳۳۲ (هـ. ش) تا سال ۱۳۵۹(ه ـ ش)

نویسنده:جعفر مهدی‌نیا

در این کتاب نویسنده به تجزیه و تحلیل قتل‌ها و اعدام‌های سیاسی که بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۹ در ایران اتفاق افتاده است می‌پردازد.

***

معمای اشغال سفارت آمریکا در ایران

نویسنده: جعفر مهدی‌نیا

***

زندگی سیاسی ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)

نویسنده: جعفر مهدی‌نیا

***

وزیرکُشی از بزرگمهر تا به امروز

جلد اول: از بزرگمهر تا قاجاریه

نویسنده: جعفر مهدی‌نیا

***

شهید جاوید (درباره فلسفه قیام امام حسین(ع)

نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

این کتاب دارای خصوصیات زیر می‌باشد:

الف ـ در این کتاب نویسنده فلسفه‌ی قیام امام حسین(ع) را به‌طور علمی، منطقی و استدلالی با اطلاعات وافر خود از تاریخ بیان نموده است.

ب ـ منابع، مأخذ و مراجع هر مطلب در پاورقی هر صفحه و در پایان کتاب آمده است.

ج ـ با مطالعه‌ی این کتاب ابهام فلسفه‌ی قیام حسین بن علی برای خواننده و پژوهشگر از میان می‌رود.

د ـ در ابتدای این کتاب تقدیرات و تقریظات اهل علم و روشنفکران از نویسنده و کتاب مذکور آورده شده است.

ه ـ در صفحات پایانی کتاب نویسنده به رد و نقد نظرات مخالفان کتاب شهید جاوید پرداخته است.

تذکر:این کتاب برای شانزدهمین بار تجدید چاپ شده است.

***

عصای موسی یا نقدی بر نقدها

نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

در این کتاب نویسنده به بعضی از شبهات آیت‌ا... رفیعی قزوینیِ استاد علامه طباطبائی و آیت‌ا...صافی گلپایگانی در مورد بعضی مسائل پاسخ می‌دهد.

***

پژوهشی جدید در چند مبحث فقهی

نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

این کتاب دارای پنج فصل می‌باشد:

۱ ـ یک بحث اجتهادی درباره طهارت و نجاست ۲ ـ بحث اجتهاد بسته و اجتهاد باز ۳ ـ درباره اخبار کُر ۴ ـ مطالبی در رابطه با اصلاح حوزه ۵ ـ طهارت کافر

این کتاب دارای مشخصات زیر است:

الف ـ در آن نویسنده به صورت تشریحی و استدلالی به موضوعات پرداخته است.

ب ـ در پاورقی هر صفحه و در پایان کتاب منابع، مأخذ، اسناد و مراجع مطالب آمده است.

ج ـ در موضوعات این کتاب نویسنده با روش پویا، فقه سنتی را رد کرده و

منصفانه و عالمانه و روشنفکرانه به بررسی قضایا پرداخته است.

د ـ با مطالعه‌ی فصل «طهارت کافر» مشکلات ایرانیان مسلمان مقیم در کشورهای کمونیستی حل شده است.

***

ولایت فقیه، حکومت صالحان

نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

***

قضاوت زن در فقه اسلامی و چند مقاله‌ی دیگر

نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

***

جمال انسانیت یا تفسیر سوره‌ی یوسف

نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

***

مجموعه مقالات (حقوقی ـ تاریخی ـ اجتماعی)

نویسنده: آیت‌ا.. صالحی نجف‌آبادی

***

رساله‌ی توضیح‌المسائل نوین

نویسنده: آیت‌ا...دکتر محمد صادقی تهرانی

این رساله دارای مشخصات زیر می‌باشد:

الف ـ فتاوای آن بر مبنای فقه پویای قرآنی صادر شده است.

ب ـ اکثر مسائل آن متفاوت با رساله‌های دیگر علماء می‌باشد.

ج ـ فتاوای آن با توجه به زمان و مکان صادر شده است.

د ـ فتاوای آن بصورت تشریحی و استدلالی بیان شده است.

ه ـ در آن منابع و مأخذ و مراجع فتاوی قید گردیده است.

***

ستارگان از دیدگاه قرآن

نویسنده: آیت‌ا... دکتر محمد صادقی تهرانی

در این کتاب نویسنده با اطلاعات وافر خود از علوم قرآنی و مسائل علمی و نجومی به بررسی آیات مرتبط با زمین و آسمان و ستارگان می‌پردازد.

***

فقه گویا

نویسنده: آیت‌ا... دکتر محمد صادقی تهرانی

***

مفتخواران

نویسنده: آیت‌ا... دکتر محمد صادقی تهرانی

***

نگرشی جدید بر نماز و روزه‌ی مسافران

نویسنده: آیت‌ا... دکتر محمد صادقی تهرانی

در این کتاب نویسنده با استناد به قرآن و احادیث، حرمت کاستن از نماز و ترک روزه را در مواردی خاص مطرح می‌نمایند. برخلاف نظر علمائی که پیرو فقه سنتی می‌باشند.

***

علم قضاوت در اسلام از دیدگاه کتاب و سنّت

نویسنده: آیت‌ا... دکتر محمد صادقی تهرانی

***

نقدی بر دین‌پژوهی فلسفه‌ی معاصر

نویسنده: آیت‌ا... دکتر محمد صادقی تهرانی

***

هزار و یک راز خانه‌داری

نویسنده: فاطمه ناصری علی‌آبادی

تاریخچه‌ی انقلابات جهان
جلد اول: (انقلاب فرانسه و عثمانی)
جلد دوم: (انقلاب هند و پاکستان)
مؤلف: حبیب‌ا... شاملویی

***

بزرگان چه گفته‌اند؟
مؤلف: حبیب‌ا... شاملویی
در این کتاب جملات قصار بزرگان و اندیشمندان و شرح حال مختصر آنان آمده است.

***

رازهای ماندگار عرفانی بر مبنای قران
نویسنده: نجف شهبازنژاد

***

ظهور نازیسم و استیلای هیتلر
نویسنده: مظفر مالک

***

پشت پرده جنگ خلیج فارس
(درباره حمله آمریکا به عراق)
نویسنده: جان پیگلر ـ مترجم: ایوب باقرزاده

***

هفت کتاب نیما یوشیج

***

پرواز غازها (رمان سیاسی، اجتماعی)
نویسنده: علی قوی‌تن

***

ورق‌پاره‌های سیاسی (چهار جلد)

مطالبی سیاسی و تاریخی از نشریات گذشته‌ی ایران
گردآورنده: داود علی‌بابایی
مطالب و مقالاتی که در این مجموعه آمده از نشریات مختلف سال‌های ۱۳۲۱(هـ . ش) به بعد انتخاب شده است. مطالبی که بیشتر جنبه سیاسی و تاریخی داشته، به واقعیت نزدیک بوده و کم نظیری و بی مانندی آن مد نظر قرار گرفته است و اتفاقات سیاسی، اجتماعی و تاریخی ایران در دوران پهلوی را نشان می‌دهد.

***

ورق پاره‌های خواندنی (چهار جلد)
مطالبی اجتماعی، فرهنگی و خواندنی از نشریات گذشته‌ی کشور
نویسنده: داود علی بابایی
مطالب این مجموعه از نشریات مختلف سالهای ۱۳۲۱ (هـ. ش) به بعد انتخاب شده است.

***

بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)
جلد اول: از ۱۹ دی‌ماه ۵۶ تا ۱۵ بهمن‌ماه ۵۸
نویسنده: داود علی‌بابایی
نویسنده در این دفتر حوادث سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی ایران را از ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ تا ۱۵ بهمن ماه ۱۳۵۸ بررسی نموده، عملکرد دولت مهندس بازرگان را مورد تفحص قرار داده و در تهیه‌ی این مجموعه از منابع نادر و کمیاب و عکس‌های متعدد سود جسته است.

***

بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)
جلد دوم، سوم و چهارم: از بنی‌صدر تا شورای موقت ریاست جمهوری
نویسنده: داود علی‌بابایی
۲۵ سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)
جلد پنجم: از محمد علی رجایی تا آیت‌ا... سید علی خامنه‌ای
نویسنده: داود علی‌بابایی

گفته‌های میرزاده عشقی و جامعه‌ی کنونی ایران
گردآورنده: داود علی‌بابایی

***

جامعه، فرهنگ و سیاست در اشعار سید اشرف‌الدین گیلانی
(نسیم شمال)
نویسنده: داود علی‌بابایی

***

جامعه، فرهنگ و سیاست در مقالات و اشعار سه شاعر انقلابی
(میرزاده عشقی - ایرج میرزا - فرخی یزدی)
نویسنده: داود علی‌بابایی

***

وقتی گرمابه‌داری شهردار شهر می‌شود!
(همراه چند داستان دیگر)
از مجموعه داستان‌های سیاسی،انتقادی و اجتماعی ایران معاصر
نویسنده: داود علی‌بابایی

***

افشای واتیکان (پول، جنایت و مافیا)
نویسنده: پل ویلیامز
مترجم: ایوب باقرزاده

***

۲۵ سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)
جلد ششم و هفتم: ریاست‌جمهوری آیت‌ا... سید علی خامنه‌ای
نویسنده: داود علی‌بابایی

انتشارات امید فردا
در آینده‌ی نزدیک منتشر خواهد کرد

نگرشی جدید بر حقوق بانوان در اسلام
نویسنده: آیت‌ا... دکتر محمد صادقی تهرانی

***

زندگی سیاسی، اجتماعی سید عبدالله بهبهانی (از رهبران مشروطه)
نویسنده: شهریار بهبهانی

***

تاریخچه‌ی انقلابات جهان
جلد سوم: (انقلاب آمریکا وکوبا)
نویسنده: حبیب‌ا... شاملویی

***

پنجاه روز تاریخی
نویسنده: حبیب‌ا... شاملویی

***

۲۵ سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)
جلد هشتم: ریاست‌جمهوری آیت‌ا... سید علی خامنه‌ای
نویسنده: داود علی‌بابایی

***

وزیرکُشی از بزرگمهر تا به امروز
جلد دوم: دوران پهلوی
نویسنده: جعفر مهدی‌نیا

***

پیرامون گفته‌ها و ناگفته‌ها
(مردم، جامعه و مشکلات در دو دهه‌ی اخیر)
نویسنده: داود علی‌بابایی